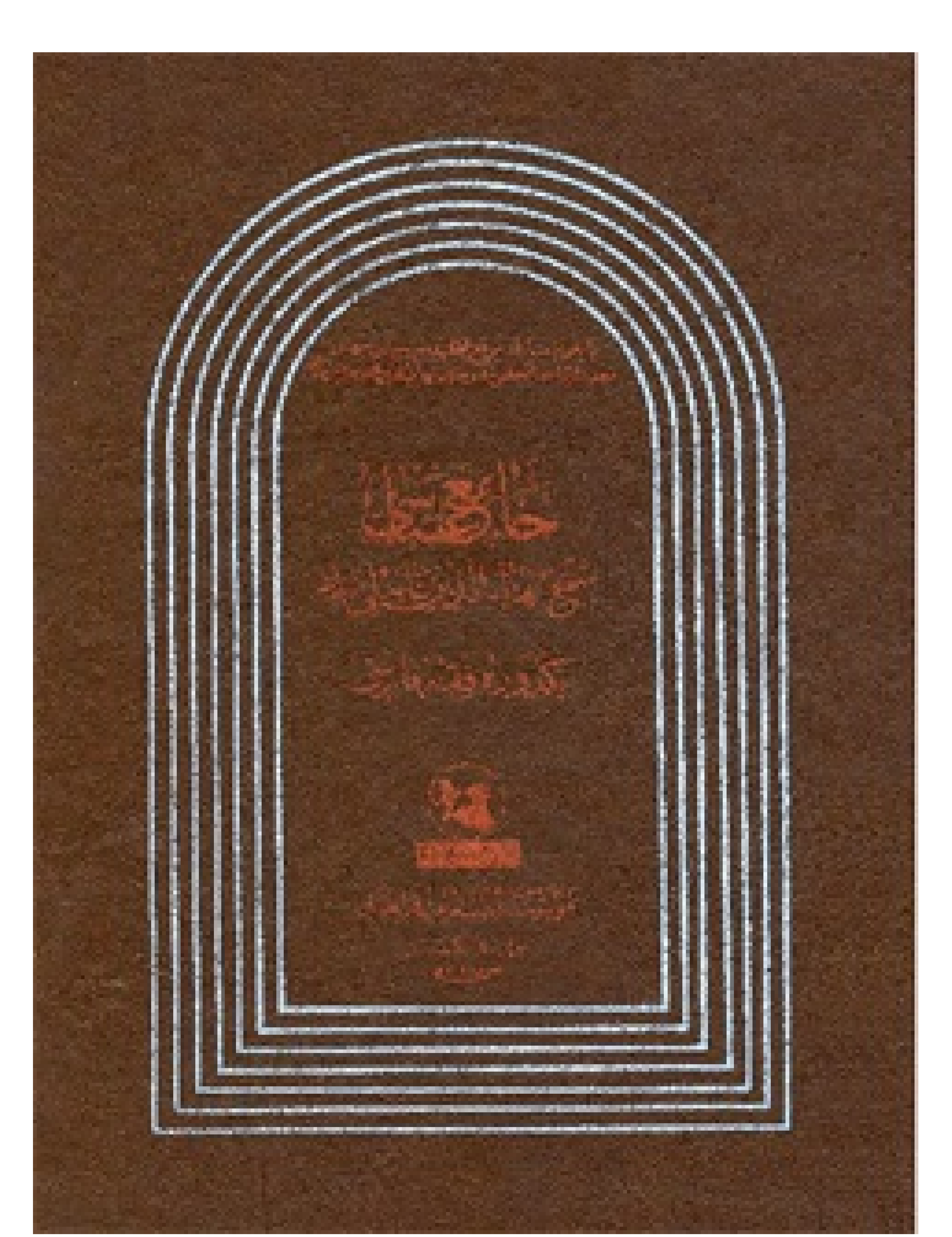



بسم الله الرحمن الرحیم

جامع عباسی (طبع قدیم)

نویسنده:

شیخ بهائی (ره)

ناشر چاپی:

حسب الامر نظام السلطنه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

جامع عباسی (طبع قدیم)

مشخصات کتاب

شماره بازیابی : ۶-۲۰۹۲۲ سرشناسه : شیخ بهائی، محمد بن حسین، ۹۵۳ – ۱۰۳۱ق عنوان و نام پدیدآور : جامع‌عباسی[چاپ سنگی]/شیخ‌بهاءالدین‌محمدبن الحسین عاملی؛همکار نویسنده : نظام‌الدین‌محمدبن‌الحسین فرشی‌ساوجی وضعیت نشر : اصفهان: حسب‌الامر نظام‌السلطنه، ۱۳۱۲ ق. مشخصات ظاهری : ۴۵۴ص.عکس؛قطع:۲۱ × ۵/۳۴ س‌م. یادداشت : زبان :فارسی ـ آغاز، انجام، انجامه : آغاز: آغاز : بسم‌الله الحمدالله رب العالمین و الصلوة و السلام علی اشرف الاولین و الآخرین ....اما بعد چون توجه خاطر ملکوت اشرف اقدس .... انجام:. . . ولله الحمد علی فواصل نعمائه و نوائل مراته و حسناته و جزایل‌الا-آمر و هیاته التی من علی بالتوفیق یادداشت استنساخ : تاریخ کتابت : ۱۳۱۲ ق. مشخصات ظاهری اثر : نوع و درجه خط:نسخ. تصاویر:۱ قطعه عکس سیاه و سفید در اندرون جلد الصاق جلد شده‌است. نوع و تز ئینات جلد:مقوای با روکش تیماج قهوه‌ای، جدول دور سطور ، ضربی خصوصیات نسخه موجود : حواشی اوراق:در حاشیه متن توضیحات و تصحیحاتی اندکی با نشان" صح " آمده است. یادداشت تملک و سجع مهر : یادداشت وقف:در حاشیه صفحه عنوان یادداشت وقف حسینعلی‌خان نظام‌السلطنه در تاریخ ۱۳۱۲ ق ، با مرکب مشکی و به خط شکسته تحریری آمده است . همچنین در حاشیه صفحه اول یادداشتی با مرکب و به خط شکسته تحریری بدین مضمون آمده است ، این یک جلد کتاب جامع عباسی را خدمت جناب مستطاب .... آقای میرزایحیی سلمه‌الله تعالی تقدیم نمودم بتاریخ شهرشعبان مطابق سنهٔ ۱۳۱۳ حرره العبد الاقل حبیب‌الله همراه با مهر بیضی به سجع یا حبیب‌الله. توضیحات نسخه : نسخه بررسی شد. نمایه ها، چکیده ها و منابع اثر : مرعشی ۱۳: ۲۵۶) ، گنج‌بخش (۱۳۹:۱)، قدس (۵: ۳۹۱) معرفی چاپ سنگی : کتابی در فقه عملی به فارسی است . مولف طرح این کتاب را در بیست باب ریخت و آن را به نام شاه‌عباس صفوی تالیف نمود اما بعد از اتمام باب پنجم وفات یافت و شاگردش نظام‌الدین ساوجی به امر شاه‌عباس ۱۵ باب دیگر را به اسلوب اول به پایان رسانید .کتاب حاضر بر بیست باب میباشد که باب اول :وضو ، غسل و تیمم باب دوم نماز باب سوم زکوهٔ و خمس باب چهارم در روزه و ..... باب بیستم در مورد خونبهای قتل آدمی ، قطع اعضاء و زخمی کردن می‌باشد موضوع : فقه جعفری -- رساله عملیه شناسه افزوده : ساوجی ، نظام‌بن‌حسین ۱۰ ق. همکار نویسنده صفری ،فروشنده.

جامع عباسی [شیخ بهائی]

[تقریظ آیت الله مرعشی نجفی]

[تقریظ آیت الله مرعشی نجفی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ الحمد للّه ربّ العالمین، و الصلوة و السّلام علی سیدنا محمد و اله الطاهرین. و بعد: کتاب ارزنده جامع عباسی یکی از بهترین آثار فارسی مرحوم مغفور علّامه دوران شیخ بهاء الدّین عاملی رضوان اللّه علیه میباشد، با آنکه حدود سیصد و اندی سال از تألیف آن میگذرد معذلك عبارات آن تا اندازه‌ای سلیس و دلنشین و قابل درك و فهم برای عموم بوده و شامل احکام فقهیّه از طهارت تا دیات است. پنج باب آن بقلم آنمرحوم و ما بقی بقلم علّامه شیخ نظام الدین ساوجی که از اجلّاء تلامیذ مؤلّف میباشد برشته تحریر درآمده، مدّتها این کتاب جزء رسائل عملیّه آیات عظام عصر سابق قرار گرفته و بر آن حواشی بسیاری نوشته‌اند و بارها در ایران و هند چاپ و در دسترس عموم قرار داده شده است نسخه حاضر که از روی چاپ بمبئی که شاید خواناترین و روشن‌ترین نسخه چاپی آن باشد وسیله جناب مستطاب ذخرالاجلّهٔ آقای حاج شمس فراهانی زید توفیقه که توفیق طبع و نشر آثار مذهبی و علمی را بعهده دارند افست و در اختیار علاقمندان قرار میگیرد، امیدوار است خوانندگان

محترم از آن بهره‌مند بوده و بدینوسیله اینجانب را از دعای خیر فراموش نفرمایند. و السّلام علی من اتّبع الهدی. حرّره خادم علوم أهل البیت علیهم السلام الشهاب الدین الحسینی المرعشی.

[کلام ناشر]

[کلام ناشر] گرچه وصف این کتاب بود فزون از حساب فتحعلی‌خان نمود از نوش اراسته از آنجائی که نوّاب مستطاب فلک رقاب کنز الرّاجین کهف المحتاجین ملاذ الفقراء و المساکین متبع الفضل و عین العدل ینبوع الجود و الکرم أمیر الامراء العظام شمس مملکت هندوستان نواب والا جاه فتحعلی خان بهادر غزلباش لاهوری متّع اللّه المسلمین بطول حیاته و بقائه که همگی همّت والا نهمتش مصروف و معطوفست بانتشار مسائل دینی و اشتهار معارف یقینی امر کرد مرا بطبع کتاب مستطاب جامع عبّاسی که محشّی است بفتاوی حضرت مستطاب بندگان اسلامیان پناهی طغرای منشور فقاهت و ریاست و سر لوح کتاب کیاست و سیاست مجمع البحرین سیادت و سعادت و مشرق الشمسین افاضت و افادت سیّد الفقهاء و المحقّقین و أعلم العلماء و المجتهدین حجّة الاسلام و المسلمین آقای سید اسمعیل صدر مد اللّه تعالی أظلاله علی رؤوس المسلمین این احقر هم امتثالا لأمره العالی اجابت کردم امید چنان است که منظور نظر کیمیا اثر سر کار معظّم إلیه واقع شود و أنا العبد المفتقر إلی اللّه الغنی الوفی الملی الحاج شیخ علی المحلاتی الحائری در ماه ذیحجّهٔ الحرام سنهٔ ۱۳۱۹ هجری در بمبئی در مطبع گلزار حسنی ضیاء بخش جهانیان گردید مؤسس انتشارات فراهانی. جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۲

سواد دست خطّ حضرت مستطاب حجّهٔ الاسلام آقای سیّد اسماعیل صدر مدّ ظلّه العالی

سواد دست خطّ حضرت مستطاب حجّهٔ الاسلام آقای سیّد اسماعیل صدر مدّ ظلّه العالی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ و به ثقتی عمل بکتاب شریف جامع عبّاسی با حواشی که این احقر ملحق نموده جایز است إن شاء اللّه تعالی و مخفی نماند که در حواشی مسطوره رعایت احتیاط به جهاتی زیاده از رسائل دیگر شده و مرجوع در ترک آنها اگر خواسته باشند رسالهای دیگر است وفقنا اللّه تعالی و جمیع اخواننا المؤمنین لتحصیل العلم و العمل به إن شاء اللّه تعالی حرّره الاحقر ابن صدر الدّین العاملی عبده اسماعیل الموسوی [تصویر نسخه خطی

[مقدمهٔ المؤلف

[مقدمهٔ المؤلف بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ الحمد للّه ربّ العالمین و الصّلاهٔ و السلام علی اشرف الاولین و الاخرین محمّد سیّد المرسلین و علی علیّ بن ابی طالب امیر المؤمنین و افضل الوصیّین و أولادهما الطّاهرین صلوات اللّه و سلامه علیهم اجمعین. امّا بعد چون توجّه خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس کلب آستان علیّ بن ابی طالب شاه عبّاس الحسینی الموسویّ الصّیفوی بهادر خان که اسم اشرفش از بیّنات خلّد اللّه ملکه هویدا و ظاهر است به انتشار مسائل دینی و اشتهار معارف یقینی مصروف و معطوفست و اراده خاطر اقدس آنست که جمیع خلایق و شیعیان و غلامان حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام عارف به مسائل دین مبین و واقف بر احکام حضرات ائمّه معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین باشند لهذا امر اشرف اقدس عزّ صدور یافت که این بنده دعا گوی بهاء الدّین محمّد عاملی کتابی ترتیب نماید که مشتمل باشد بر مسائل ضروری دین مثلا وضو و غسل و تیمّم و نماز و زکاهٔ و حجّ و جهاد و زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و باقی حضرت ائمّه معصومین و ایّام مولود و وفات ایشان و مسائلی که اغلب اوقات بآن واقع می‌شود احتیاج مثل مسائل وقف و تصدّق و بیع و نکاح و طلاق و نذر و کفّاره دادن و بنده آزاد کردن و مقدار خونبهای قتل آدمی و مقدار خونبهای قطع اعضای او و زخمهای که شخصی بر شخصی زند و آدابی که از حضرات ائمّهٔ

معصومین صلوات اللّه و سلامه علیهم اجمعین نقل شده در باب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن و شکار کردن و امثال آن امتثالا لأمر الاشرف الارفع این کتاب سمت تحریر یافت و مسائل آن را به عبارات واضح نزدیک به فهم مؤدّی ساخت تا جمیع خلایق از جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۳ خواصّ و عوام از مطالعه آن نفع یابند و بهره‌مند گردند و ثواب آن به روزگار فرخنده و آثار نوّاب اقدس همایون خلّد اللّه ملکه عاید گردد و این کتاب را به جامع عبّاسی موسوم ساخت و اللّه ولیّ التّوفیق و علیه التّکلان و ابواب آن بدین تفصیل است: باب اوّل در طهارت. یعنی وضو و غسل و تیمّم و توابع آن. باب دوّم در نمازهای واجبی و سنّتی. باب سیّم در زکاة و خمس واجبی و سنّتی. باب چهارم در روزه واجبی و سنّتی. باب پنجم در حجّ گذاردن. باب ششم در وقف کردن و تصدّق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن و با کافران جهاد کردن. باب هفتم در زیارت حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و باقی حضرات ائمّه معصومین و ایّام مولود و وفات ایشان. باب هشتم در نذر کردن و عهد نمودن و سوگند خوردن و کفّاره دادن. باب نهم در بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن. باب دهم در اجاره دادن و عاریت نمودن و احکام غصب کردن و توابع آن. باب یازدهم در نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملک و امثال آن. باب دوازدهم در طلاق دادن و خلع و عدّه داشتن زنان. باب سیزدهم در شکار کردن و شروط آن. باب چهاردهم در ذبح حیوانات و حلال و حرام آن. باب پانزدهم در آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن. باب شانزدهم در قضا پرسیدن و شروط آن. باب هفدهم در اقرار کردن و وصیّت نمودن و شروط آن. باب هجدهم در قسمت کردن ترکه میّت. باب نوزدهم در حدودی که در شرع مقرّر است به جهت دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر آن. باب بیستم در خونبهای قتل آدمی و خونبهای قطع اعضای آدمی و خونبهای زخمی که بر آدمی زنند و خونبهای سگ شکاری و سگ گلّه و سگی که محافظت باغ یا زراعت کند.

باب اوّل در بیان مسائلی که تعلّق به طهارت دارد

مطلب اوّل در بیان طهارتی که احتیاج به نیّت دارد

اشاره

مطلب اوّل در بیان طهارتی که احتیاج به نیّت دارد و این طهارت یا به آبست یا به خاک و طهارت باب وضو و غسل است و طهارت به خاک تیمّم است و در نماز گذاردن گاهی وضو کافیست و احتیاج به غسل نیست و گاهی غسل تنها کافیست و احتیاج به وضو نیست و گاهی وضو تنها و غسل تنها کافی نیست بلکه وضو و غسل هر دو باید کرد تا نماز صحیح باشد و گاهی هم تیمّم و هم وضو باید کرد و گاهی هم غسل و هم تیمّم باید کرد تا نماز صحیح باشد و گاهی در نماز گذاردن به هیچ یک از وضو و غسل و تیمّم احتیاج نیست و امّا جائی که در نماز گذاردن وضو کافیست و احتیاج به غسل نیست آن وقتی است جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۴ که شخصی بخواب رفته باشد یا بی‌هوشی «۱» او را دست داده باشد یا بول یا غایط یا باد از موضع معتاد بیرون آمده باشد یا زن استحاضه قلیله داشته باشد چنانکه مذکور خواهد شد امّا جائی که غسل کافیست و احتیاج به وضو نیست آن وقتی است که آدمی جنب باشد که چون غسل جنابت کند نماز می‌تواند گذارد و احتیاج به وضو نیست بلکه اکثر علما فرموده‌اند که وضو ساختن با غسل جنابت حرام است و امّا جائی که در نماز گذاردن هم وضو باید ساخت و هم غسل باید کرد آن وقتی است که زن از حیض «۲» پاک شده باشد یا از نفاس یا استحاضه کثیره یا متوسطه داشته باشد یا عضوی از اعضای آدمی به عضوی از اعضای میّت آدمی برسد به پنج شرط: اوّل آن که میّت سرد شده باشد. دوّم آن که او را غسل نداده باشند. سیّم آن که شهید نباشد که شهید را غسل دادن جایز نیست و اگر بدن کسی به بدن او برسد بر آن کس نیز غسل واجب نمی‌شود. چهارم آن که دو عضوی که بهم رسد حیاة داشته باشد مثل ناخن و مو و استخوان نباشد. پنجم آن که میّت در حال حیاة واجب القتل نشده باشد و خود را غسل

میّت نداده باشد که اگر واجب القتل شده باشد بحسب شرع بر او واجبست که خود را غسل میّت بدهد و چون او را بکشند غسل دادن به او لازم نیست و اگر بدن کسی به بدن او برسد بر آن کس نیز غسل واجب نمی‌شود امّا جائی که هم وضو باید ساخت و هم تیمّم بایـد کرد تا نماز صحیح باشد آن وقتی است که زن از حیض یا از نفاس پاک شده باشد یا استحاضه کثیره یا متوسّطه داشته باشد یا شخصی مسّ میّت کرده باشد و آن قدر آب یافت شود که وضو را کافی باشد و بس پس در این صورت تیمّم بدل غسل باید کرد و وضو نیز باید به جا آورد تا نماز صحیح باشد امّا جائی که هم غسل باید کرد هم تیمّم آن وقتی است که یکی از آن جماعت آن قدر آب یابد که غسل را کافی باشد پس در این صورت غسل باید کرد و تیمم بدل از وضو باید کرد تا نماز صحیح باشد امّا جائی که به هیچ یک از وضو و غسل و تیمّم احتیاج نیست آن نماز میّت است که احتیاج به این‌ها ندارد بلکه جنب و زن حایض نماز میّت می‌تواند گذارد

فصل

فصل باب غصبی وضو و غسل درست نیست و به خاک غصبی نیز تیمّم درست نیست و در مکان غصبی نیز وضو و غسل و تیمّم صحیح نیست و کفش غصبی نیز حکم مکان غصبی دارد پس در کفش غصبی وضو و تیمّم باطل است هر چند زمین مباح باشد امّا اگر کفش غصبی در پا داشته باشد و بر آن کفش قرار نگرفته باشد یعنی سنگینی بدن بر آن نباشد وضو و تیمّم در آن کفش صحیح است اگر چه نماز درست نیست امّا

(_______________) ۱) بسم اللّه الرّحمن الرّحیم بلکه هر چه ازاله عقل نماید از دیوانگی و مستی و نحو آن ملحق به بی‌هوشی است و اللّه تعالی العالم صدر دام ظله العالی. (۲) به ملاحظه بعض اخباری که از معصومین اخیار علیهم السّلام وارد شده که غسل از وضو کافیست اگر بعد از پاک شدن از استحاضه و هم چنین بعد از باقی اغسال مذکوره خود را محدث بحدث اصغر نمایند و وضو بسازند و در غسلهای مستحبی وضو را پیش از آنها بگیرند رعایت احتیاط و نهایت حزم را مرعی داشته‌اند إن شاء اللّه تعالی و اللّه العالم صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۵ اگر شخصی را در مکان غصبی حبس کرده باشند وضو و غسل و تیمّم و نماز آن شخص در آن مکان صحیح است

فصل

فصل در آداب طهارت خانه رفتن و آن بیست و یک چیز است سه چیز واجب است و پنج چیز حرام و پنج چیز سنّت و هشت چیز مکروه امّا آن سه چیز که واجبست: اوّل پوشانیدن عورتین از نامحرم امّا از طفل کوچک که تمیز ندارد لازم نیست پوشیدن. دوّم آن که از قبله منحرف نشیند یعنی روی و پشت بقبله نکند. سیّم مخرج بول را باب مطلق طهارت دادن نه باب مضاف مثل کلاب و امثال آن و نه به کلوخ که آن مذهب سنّیانست امّا مخرج غایط را که حوالی آن موضع بآن آلوده نشده باشد به کلوخ و لته و پنبه و امثال آن طاهر می‌توان کرد هر چند که آب میسّر باشد امّا لازم است که از سه نوبت کمتر نباشد اگر چه بدو نوبت یا کمتر پاک شود و اگر حوالی آن آلوده شده باشد پاک کردن آن باب می‌باید و بس امّا آن پنج چیز که حرامست: اوّل مخرج غایط را به سرگین پاک کردن هر چند سرگین از حیوانی باشد که گوشت آن حلال است. دوّم به چیزی پاک کردن که خوردنی باشد مثل میوه و غیر آن. سیّم به استخوان پاک کردن که آن نیز حرام است. چهارم به چیزی پاک کردن که محترم باشد مثل کاغذی که علم دین بر آن نوشته شده باشد و اگر بیکی از سه چیز اوّل پاک کند طاهر می‌شود امّا آن فعل حرام است امّا اگر به آخرین پاک کند از روی استخفاف کافر می‌شود. پنجم به دستی استنجا کردن که در آن دست انگشتری باشد که نام محترم بر آن نقش شده باشد مثل نام

یکی از ائمّه معصومین علیهم السّلام هر گاه گمان آن بود که نجس می‌شود. و امّا آن پنج چیز که سنّت است: اوّل آنست که در جائی نشیند که هیچ کس او را نه بیند مثل گودال یا پس دیوار. دوّم آن که در وقت داخل شدن به طهارتخانه اوّل پای چپ خود را پیش کند و در وقت بیرون آمدن پای راست را. سیّم آن که در وقت طهارت کردن سنگینی بدن خود را بر پای چپ اندازد. چهارم آن که سه نوبت از مقعد تا بیخ ذکر را مسح نماید و بعد از آن از بیخ ذکر تا سر حشفه و بعد از آن سه نوبت ذکر را بفشارد. پنجم آن که اوّل مقعد را طهارت دهد و بعد از آن ذکر را. و امّا آن هشت چیز که در وقت طهارت کردن بفعل آوردن آن مکروه است: اوّل روی یا پشت خود را به جانب آفتاب یا ماه کردن به عنوانی که نور آفتاب یا ماه به عورتین او بتابد و یا روی به جانب باد بول کردن. دوّم بدست راست استنجا کردن. سیّم بول کردن در زمین سخت که بیم آن باشد که قطرات بول بر گردد. چهارم بول کردن در سوراخهای حیوانات مثل مورچه و مار و امثال آن. پنجم طهارت گرفتن در شارع و در جائی که مردم از جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۶ آنجا آب بر می‌دارند و در جائی که مردم در آنجا جمع می‌شوند. ششم طهارت کردن در آب خواه روان و خواه ایستاده. هفتم طهارت کردن در زیر درختی که میوه داشته باشد یا میوه خواهد داد. هشتم حرف زدن در وقت طهارت گرفتن مگر بیکی از چهار چیز: اوّل ذکر خدای تعالی. دوّم آیهٔ الکرسی خواندن. سیّم حکایت اذان یعنی هر چه مؤذّن بگوید این کس نیز بگوید. چهارم اگر امر ضروری باشد که اگر حرف نزند آن امر فوت شود. فصل بدان که طهارت یا موقوفست به نیّت قربت و بی آن صحیح نیست یا احتیاج به نیّت قربت ندارد و بی آن صحیح است نوع اوّل طهارت حقیقی است و آن وضو و غسل و تیمّم است. نوع دوّم ازاله نجاست است که به نیّت قربهٔ احتیاج ندارد و به مجاز طهارت می گویند آن را و احکام نوع اوّل در سه مقصد مبیّن می‌شود

مقصد اوّل در بیان احکام وضو

اشاره

مقصد اوّل در بیان احکام وضو بدان که پنجاه چیز است که تعلّق به وضو ساختن دارد از آن جمله بیست و یک امر واجب است و بیست امر سنّت و نه امر مکروه امّا

آن بیست و یک امری که واجبست

آن بیست و یک امری که واجبست اوّل آن که مکان وضو «۱» یعنی آن چه در وقت وضو ساختن بر آن قرار گیرد غصبی نباشد پس اگر در زمین غصبی وضو سازد آن وضو باطل است و هم چنین بر فرش غصبی وضو ساختن باطل است اگر چه زمین غصبی نباشد امّا در جامه غصبی وضو درست است اگر چه نماز درست نیست و در کفش غصبی وضو جایز نیست «۲» اگر بر آن کفش قرار گرفته باشد و وضو از آفتابه طلا و نقره درستست «۳» اگر بر دست بریزند امّا آن فعل یعنی ریختن آب از آن آفتابه در دست که رو یا دستها را بآن بشوید حرام است. دوّم می‌باید که آب وضو طاهر باشد و مشتبه باب نجس نباشد پس اگر دو کاسه آب بوده باشد و یکی از آنها نجس باشد و ما ندانیم که نجس کدامست از هیچ یک وضو ساختن جایز نیست و تیمّم لازم است و اگر باب یک کاسه از این دو کاسه وضو سازد و باب کاسه دیگر اوّلا اعضای خود را طهارت دهد و بعد از آن به تتمه آن آب وضو سازد بعضی کمان بردهاند که یکی از این دو وضو درست خواهد بود اگر چه تا آن شخص دست و روی و پای خود را طهارت ندهد

نماز نمی‌تواند گذارد امّا این کمان باطل است و حق آنست که هیچ یک از این دو وضو درست نیست به جهت آن که آب مشتبه به نجس حکم نجس دارد و وضو بآن صحیح نیست و حدیث به این معنی از حضرت ائمّه معصومین علیهم السّلام منقول است. سیّم می‌باید که آب وضو مضاف نباشد پس بمثل گلاب یا عرق بیدمشک و مانند آن وضو ساختن درست نیست و این مذهب کلّ علمای ما است مگر ابن بابویه که او وضو را

(____۱) غصبی نبودن فضائی که در آن وضو می گیرند اهمّ بذکر فرمودن بود صدر دام ظلّه العالی (۲) موافق با احتیاط است صدر دام ظله (۳) اگر ظرف منحصر بانها نباشد صدر دام ظله العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۷ به گلاب جایز می‌داند و این مذهب به غایت ضعیف است. امّا اگر دو کاسه باشد یکی آب و یکی گلاب بی‌بو و به یک دیگر مشتبه باشد و آب دیگر نباشد در این صورت واجبست که از هر یک یک وضو بسازد که یکی از این دو وضو صحیح خواهد بود. چهارم می‌باید که آب وضو غصبی نباشد که وضو باب غصبی جایز نیست اگر داند که آب غصبی است و اگر شخصی نداند که آب غصبی است و از آن آب وضو سازد وضوی او درست است و احتیاج به وضوی دیگر نیست امّا بر او لازم است که اگر آن آب قیمت داشته باشد قیمت آن را به صاحبش برساند و اگر داند که آب غصبی است امّا نداند که وضو باب غصبی جایز نیست و بآن آب وضو سازد آن وضو باطل است. پنجم می‌باید که اعضای وضو پاک باشد پیش از وضو ساختن پس اگر دست مثلا نجس باشد یک شستن از برای ازاله نجاست و وضو کافی نیست بلکه اوّل ازاله نجاست باید کرد و بعد از آن به جهت وضو باید شست. ششم نیّت وضو است و نیّت چنین کند که وضوی واجب می‌سازم از برای مباح بودن نماز تقرّب به خدا و اگر به جای مباح بودن نماز رفع حدث گوید هم درست است و این نیّت را بهر زبانی که بگوید درست است و اگر به زبان نیاورد و این معنی را در دل بگذراند وضو صحیح است. هفتم مقارن داشتن نیّت است به ابتدای شستن رو. هشتم شستن روی است و آن از رستنگاه موی سر است تا آخر ذنخ در طول و آن چه انگشت مهین و میانین آن را فرا گ‌یرد در عرض و آن چه از روی در زیر محاسن باشد و به هیچ وجه نمایان نباشد لازم نیست که شسته شود و شستن مو کافیست امّا آن چه در بعضی اوقات می‌نماید شستن آن واجبست و اگر آن چه از محاسن از ذنخ گذشته باشد شستن آن واجب نیست. نهم شستن دست راست است از مرفق تا سر انگشتان و اگر شخصی دست زاید داشته باشد و اصلی از زاید معلوم نباشد واجبست که هر دو را بشوید و اگر دست زاید معلوم باشد پس اگر زیر مرفق است باید شست و اگر بالای مرفق است شستن آن لازم نیست. دهم شستن دست چپ است بطریق دست راست. یازدهم مسح موی سر است که آن بالای پیشانی است یا جای آن اگر موی در آنجا نباشد. دوازدهم مسح پای راستست از سر انگشتان تا بند پا. سیزدهم مسح پای چپ است به همان طریق. چهاردهم آن که هر سه مسح به تری وضو باشد نه باب تازه پس اگر بر دست تری وضو باقی نباشد از موی ریش یا از ابرو فرا گ‌یرد مسح نماید. پانزدهم موالاتست یعنی پی در پی به جا آوردن افعال وضو پس اگر روی خود را بشوید و بعد از لمحه‌ای دست راست را بشوید فعل حرام کرده امّیا وضوی او جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۸ درست است امّیا اگر آن قدر صبر کند که روی خشک شود و بعد از آن دست راست را بشوید وضوی او باطل است و هم چنین است در باقی اعضا. شانزدهم ترتیب وضو است به طریقی که مذکور شد پس اگر دست چپ را پیش از دست راست بشوید واجبست دست راست را که بشوید و بعد از آن دست چپ را نوبت دیگر بشوید و در مسح پا بعضی از مجتهدین جایز داشته‌اند که پای چپ را اوّل مسح کند بعد از آن پای راست را. هفدهم آن که با نیّت قربت چیز دیگر قصد نکند مثل خنک ساختن اعضا یا چرک از دست و روی برطرف کردن. هجدهم آن که در شستن رو و دستها از بالا گرفته به زیر آید پس اگر بعکس کند وضو باطل است امّا سیّد مرتضی عکس را جایز می‌داند و باقی مجتهدین با او موافقت نکرده‌اند. نوزدهم آن که خود افعال وضو را به جا آورد پس اگر شخصی دیگر آب بر روی او یا بر دست او بریزد آن وضو باطل است مگر آن که شل باشد یا بیمار و یا قوّت آن نداشته باشد که خود افعال وضو را به جا آورد در این صورت واجبست که شخصی را

بفرمایـد که او را وضو دهد و اگر آن شـخص مزد خواهد واجبست به او مزد دادن اگر قادر بر آن باشد «۱». بیستم آن که آب وضو بر روی و دستها روان باشد پس اگر دست را تر سازد و بر رو و دستها مالد آن وضو باطلست بیست و یکم تخلیل کردن آن چه مانع رسیدن آب باشد مثل انگشتر و زهگیر که تنگ باشد پس باید که آن را حرکت دهد تا آب به زیر آن برسد و امّا

آن بیست امر که در وضو سنّت است

آن بیست امر که در وضو سـنّت است اوّل آن که چون خواهـد که شـروع در وضو کند این دعا بخواند بسم اللّه و باللّه اللّهمّ اجعلنی من التّوّابین و اجعلنی من المتطهّرین. دوّم آن که هر گـاه از ظرف سـر گشـاده مثل کاسه یا طاس یا امثال آن وضو سازد بایـد قبل از آن که دست در آن ظرف کنـد هر دو دست را از بنـد دست یک نوبت بشویـد اگر بول یا خواب کرده باشد و دو نوبت بشوید اگر غایط کرده باشـد. سیّم آن که آن ظرف سـر گشـاده را بر جانب راست گـذارد. چهارم آن که آب را از آن ظرف بـدست راسـت بردارد. پنجم آن که سه نـوبت مضـمضه کنـد به سه کـف آب. شـشم آن که سه نوبت اسـتنشاق کنـد آن نیز به سه کف آب. هفتم مسواک کردن اگر چه به انگشت باشـد. هشـتم آن که در وقت وضو ساختن رو به جانب قبله باشد. نهم آن که رو را بدست راسـت بشویـد. دهم آن که مسح سـر بمقدار عرض سه انگشت باشد. یازدهم آن که بکلّ کفّ «۲» دست مسـح پا نمایـد. دوازدهم آن که آب وضـو بمقـدار یـک مـد باشـد و آن چهـار یـک صـاع اسـت و صـاع بـوزن پنجـاه و شـش هزار و (____۱) و نیّت وضو را باید هر دو به جای

آورند احتیاطا (۲) به ملاحظه خبری که در این باب وارد شـده احتیاط به مسـح تمام روی پای را بکلّ کف دست رعایت نمایـد إن شـاء اللّه تعـالی صـدر دام ظلّه العالی جامع عباسـی (طبع قـدیم)، ج۱، ص: ۹ یـک صـد و شـصت جو متوسّط است پس مـد بوزن چهـارده هزار و چهل جو میانه است و آن چهار یک من تبریز است و بیست مثقال تخمینا. سیزدهم آن که در وقت مضـمضه کردن این دعا بخواند: اللّهمّ لقّنی حجّتی یوم ألقاک و اطلق لسانی بذکرک و شکرک. چهاردهم آن که در وقت استنشاق این دعا بخواند: اللّهمّ لا تحرّمنی طیّبات الجنّهٔ و اجعلنی ممّن یشمّ ریحها و روحها و ریحانها و طیبها. پانزدهم آن که نزد شسـتن رو این دعا بخوانـد: اللّهمّ بیّض وجهی یـوم تسودّ فیه الوجوه و لا تسودّ وجهی یوم تـبیضّ فیه الوجوه. شـانزدهم آن که در وقت شسـتن دست راست این دعا بخواند: اللّهمّ أعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی الجنان بیساری و حاسـبنی حسابا یسیرا. هفدهم آن که در وقت شستن دست چپ این دعـا بخوانـد: اللّهمّ لا تعطنی کتـابی بشـمالی و لا من وراء ظهری و لا تجعلها مغلولـهٔ إلی عنقی و أعوذ بک من مقطّعات النّیران. هجدهم آن که در وقت مسح سر این دعا بخواند: اللّهمّ غشّنی برحمتک و برکاتک و عفوک. نوزدهم در وقت مسح پایها این دعا بخوانـد: اللّهمّ ثبّتنی قـدمی علی الصّراط یوم تزلّ فیه الأقدام و اجعل سـعیی فیما یرضـیک عنّی یا ذا الجلال و الإکرام. بیسـتم آن که چون از وضو فارغ شود این دعا بخواند اللّهمّ انّی أسألک تمام الوضوء و تمام الصّلاهٔ و تمام رضوانک و الجنّهٔ اینست آن بیست چیز که در وضو سـنّت است و بدان که جمعی از مجتهدین را مذهب آنست که روی و دستها را در وضو دو نوبت باید شست نوبت اوّل واجب و نوبت دوّم سـنّت امّا شـیخ ابو جعفر محمّد ابن یعقوب کلینی و شـیخ محمّد ابن بابویه را مذهب آنست که نوبت دوّم سـنّت نیست و این مذهب بسیار قوّهٔ دارد و در کتاب مشرق الشّمسین و حبل المتین بیان آن شده بنا بر این باید که رو و دستها را زیاده از یک نوبت نشویـد که اگر دو نوبت بشوینـد آب نوبت دوّم آب وضو نخواهـد بود پس مسـح سـر و پا باب تازه خواهـد شد و وضـو باطل خواهد شد و

امّا آن نه چیز که بفعل آوردن آن مکروه است

امّا آن نه چیز که بفعل آوردن آن مکروه است اوّل استعانت نمودن یعنی دیگری آب در کف دست این کس بریزد که این کس روی خود یا دستهای خود را بشوید امّا اگر آب وضو را بر رو و یا در دست این کس بی‌ضرورت بریزند آن وضو صحیح نیست. دوّم وضو ساختن به آبی که در آفتاب گرم شده باشد. سیّم وضو ساختن از ظرفی که بر آن صورت حیوانی نقش شده باشد. چهارم وضو ساختن از ظرفی که طلاکوب یا نقره‌کوب باشد. پنجم وضو ساختن در مسجد از حدثی که غیر باد و خواب باشد امّا از حدث باد و خواب در مسجد وضو ساختن مکروه نیست. ششم وضو ساختن به آبی که رنگ و یا بوی آن تغییر یافته باشد بغیر نجاست. هفتم آب وضو را خشک کردن به رومال یا جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۰ به آفتاب یا بغیر آن. هشتم وضو ساختن بابی که سؤر حیوانی باشد که خوردن گوشت آن حرام است هر گاه آن حیوان طاهر باشد مثل باز و گربه و میمون و غیر آن. نهم وضو ساختن بابی که سؤر حیوانی باشد که خوردن گوشت آن مکروهست خواه کراهیّت شدید باشد مثل استر و خواه کراهیّت قلیل مثل اسب

فصل وضو جهۀ سه چیز واجب است و جهۀ بیست و یک چیز سنّت

آن سه چیز که وضو جهۀ آنها واجبست

آن سه چیز که وضو جهۀ آنها واجبست اوّل نماز که بی‌وضو «۱» درست نیست مگر نماز میّت که آن را بی‌وضو می‌توان گذاردن چنانکه گذشت بلکه جنب و زن حایض نیز می‌توانند نماز میّت گذارند هر چند قدرت بر غسل داشته باشد. دوّم طواف خانه کعبه هر گاه طواف واجب باشد امّا طواف سنّت را بی‌وضو تواند کرد. سیّم عضوی از اعضای خود را بخط مصحف «۲» رسانیدن یعنی حرفهای آن و به آن چه قایم مقام حرفست مثل تشدید و همزه «۳» بشرط آن که آن عضو حسّ داشته باشد پس ناخن «۴» و موی خود را بی‌وضو به خطّ مصحف می‌توان رسانیدن و

امّا آن بیست و یک چیز که وضو جهۀ آنها سنّت است

امّا آن بیست و یک چیز که وضو جهۀ آنها سنّت است اوّل قرآن خواندن و نوشتن. دوّم مصحف برداشتن. سیّم در آمدن به مسجد. چهارم نماز میّت گذاردن. پنجم سعی در حاجت مؤمنی یا در حاجت خود کردن. ششم زیارت قبر مؤمنی کردن. هفتم اگر شخصی بخواب رود سنّت است که اوّل وضو سازد به تخصیص اگر آن شخص جنب باشد. هشتم اگر شخصی محتلم شده باشد و خواهد که مجامعت کند سنّت است که اوّل وضو سازد تا ایمن شود از دیوانه بودن فرزند که از این جماع به همرسد. نهم اگر خواهد با زن آبستن مجامعت کند اوّل وضو بگیرد تا ایمن شود از آن که فرزندی که در شکم مادر است بی‌فهم و بخیل نباشد. دهم اگر شخصی میّت را غسل داده باشد و خواهد که مجامعت کند قبل از غسل مس میّت سنت است که وضو سازد. یازدهم اگر زن حیض داشته باشد سنت است که در وقت هر نماز وضو سازد و مشغول بذکر خدای باشد. دوازدهم اگر شخصی از روی میل زنی را ببوسد سنّت است که بار دیگر وضو سازد. سیزدهم اگر از شخصی مذی بیرون آید و آن آبیست چسبیده که از ملاعبت زنان به همرسد. چهاردهم اگر از شخصی وذی بیرون آید و آن آبیست غلیظ که بعد از بول بیرون می‌آید. پانزدهم اگر مرد دست به فرج زن رساند. شانزدهم اگر شخصی قی کند و او را از آن قی کراهیّت به همرسد. هفدهم اگر شخصی وضوی ناقض کرده باشد بجهۀ ضرورتی مثل وضوی جبیره یا تقیّه یا بجهۀ بیماری شخصی دیگر او را وضو داده باشد یا بجهۀ تعجیل غافله بر موزه یا بر چاقشور مسح پا کرده باشد و بعد از وضو ساختن عذر برطرف شود سنّت است که نوبت «۵» دیگر وضو سازد. هجدهم اگر شخصی دندان خود را

خلال کند و از آن خلال کردن خون به همرسد. نوزدهم اگر شخصـی را رعاف یعنی خون دماغ بهم رسیده باشد. بیستم اگر کسی زیاده بر چهار بیت از شعر باطل (________________________________ ۱) و ملحق به نمـاز است رکعات احتیاط و قضاء تشـهّد و سـجده فراموش شـد که بایـد وضوء را به جهت آنها باقی بـدارد و احوط به جا آوردن سـجده سـهو است با وضوء صدر دام ظله (۲) بلکه مـد و اعراب نیز ملحق به حرف است صـدر دام ظله (۳) و ملحق به خطّ مصـحف است اسـمهای خـدا و صـفات خاصّه او و اسـمهای پیغمبران و اوصـیای آنها و حضـرت زهرا سـلام اللّه علیهم اجمعین علی الاحوط صـدر دام ظله العالی (۴) جواز رسانیـدن به ناخن و دنـدان و امثال آن معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی (۵) بلکه البتّه نوبت دیگر وضو ساختن را ترک ننمایند صدر دام ظله جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۱ بخواند سنّت است که وضو بسازد و شعر باطل آنست که مشتمل باشـد بر مـدح شخصـی به صـفت چند که در آن شـخص نباشد یا مشـتمل باشد بر هجو مؤمنی یا بر ترغیب مردم بامر حرام و امثال آن. بیست و یکم تجدید وضو یعنی اگر کسـی وضو داشـته باشد سـنّت است که بار دیگر وضو بسازد فصـل اگر شخصـی داند که وضو ساخته امّا شک دارد که بعد از وضو حدث کرده یا نه بر او لازم نیست «۱» که وضو بسازد و بهمان وضو نمـاز می‌توانـد کرد و اگر دانـد که حـدث کرده امّـا شکّ دارد که بعـد از آن وضو ساخته یا نه در این صورت لازم است که وضـو سازد و اگر شخصـی داند که ازو هم حدث واقع شده و هم وضو امّا نداند که کدام یکی پیشتر است بر این شـخص نیز واجبست که وضو سازد

مقصد دوّم در بیان احکام غسل

اشاره

مقصد دوّم در بیان احکام غسل بدان که غسلهای مشهور چهل و شش غسل است شش غسل واجب چهل غسل سنّت امّا شش غسل واجب: اوّل غسل جنابت. دوّم غسل حیض. سیّم غسل استحاضه و متوسّـطه و کثیره که بعد از این مذکور خواهد شد. چهارم غسـل نفاس. پنجم غسل مسّ میّت. شـشم غسل دادن میّت. و امّا چهل غسل سـنّت: اوّل غسل جمعه و آن از طلوع فجر روز جمعه تا پیشـین روز جمعه اداست و بعـد از پیشـین تا وقت شام روز شـنبه «۲» قضاست و اگر شخصـی ترسـد که روز جمعه مانعی بهم رسـد در روز پنجشـنبه و شب جمعه به نیّت تقدیم به جا آورد و هر یک از ادا و قضا و تقدیم هر چند به پیشـین روز جمعه نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است. دوّم غسل شـبهای افراد ماه مبارک رمضان یعنی شـبهای که در شـماره طاقست مثل اوّل و سیّم و پنجم و از شب بیستم تا آخر ماه در هر شب مستحبّ است غسل کردن علاوه بر این در شب بیست و سـیّم دو غسل سنّت است یکی در اوّل شب و یکی در آخر شب. سیّم غسل شب عیـد ماه رمضان. چهارم غسل روز عید ماه رمضان. پنجم روز عید قربان. شـشم شب نیمه ماه رجب. هفتم غسل شب نیمه ماه شـعبان. هشـتم غسل روز مبعث و آن بیست هفتم ماه رجب است. نهم غسل روز مولود حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و آله و آن هفـدهم مـاه ربیع الاـول است. دهم غسل روز مباهله و آن بیست و چهارم ماه ذی حجّه است. یازدهم غسل روز دحو الارض است و آن بیست پنجم ذی قعـده است. دوازدهم غسل روز عیـد غـدیر است که هجـدهم ماه ذی حجّه است. سـیزدهم غسـل روز عرفه است که نهم مـاه ذی حجّه است. چهـاردهم غسل روز ترویه است که هشـتم ماه ذی حجّه است. پانزدهم غسل روز نوروز است. شـانزدهم غسل احرام حـج است. هفـدهم غسل احرام عمره است. هجـدهم غسل طواف خانه کعبه است نوزدهم غسـل زیارت هر یک از چهارده معصوم علیهم السّـلام. بیسـتم غسل توبه است چه هر گاه شخصـی از گناه توبه کند سـنّت است که بعد از تـوبه کردن غسـل کنـد. بیسـت و یکـم غسـل جهـۀ داخـل شـدن حرم مکّـه اسـت

(____۱) اولی بلکه احوط ترک است به ملاحظه خبری که در این مقام وارد است و اولی شکستن است وضو است و وضوء دیگر ساختن صدر دام ظله العالی (۲) از پیشین روز جمعه تا وقت شام جمعه ترک نیت ادا و قضا نمایند و غسل جمعه را به نیّت قربت تنها به جای آورند علی الاحوط صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۲ بیست دوّم غسل جهۀ داخل شدن مکّه است. بیست سیّم غسل جهۀ داخل شدن مدینه است. بیست و چهارم غسل جهۀ داخل شدن مسجد مدینه. بیست پنجم غسل جهۀ داخل شدن مسجد الحرام است. بیست و ششم غسل جهۀ داخل شدن خانه کعبه است. بیست و هفتم غسل جهۀ طلب حاجتست. بیست و هشتم غسل جهۀ استخاره «۱» کردن است. بیست و نهم غسل دادن فرزندی که در آن وقت زاییده شود. سی‌ام غسل کردن هر گاه خواهند که به نماز طلب باران روند. سی و یکم غسل نمودن شخصی که عمدا ترک نماز کسوف یا خسوف کرده باشد بشرط آن که تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته شده باشد. سی و دوّم اگر شخصی را از حلق کشیده باشند بدار که او را مصلوب گویند و شخصی بعد از سه روز بقصد دیدن او برود و او را به بیند سنّت است که غسل کند. سی و سیّم اگر شخصی مسّ میّت کند بعد از آن که او را غسل داده باشند سنّت است که غسل کند. سی و چهارم اگر شخصی وزغه یعنی چلپاسه را بکشد بعد از آن سنّت است که غسل کند. سی و پنجم اگر شخصی غسل ناقص کرده باشد بجهۀ بیماری یا بجهۀ ضرورت مثل جبیره یا تقیّه یا دیگری او را بواسطه ضعف غسل داده باشد سنّت است که عذر برطرف شود نوبت دیگر «۲» غسل کند. سی و ششم اگر شخصی غسل رفع حدث کرده باشد و شک کند که بعد از آن امری که موجب غسل باشد ازو صادر شده یا نه سنّت است که نوبت دیگر غسل کند. سی و هفتم غسل جهۀ رمی جمرات حجّ است که بعد از این مذکور خواهد شد. سی و هشتم اگر شخصی دیوانه بوده باشد و به هوش آید سنّت است که غسل کند. سی و نهم غسل جهۀ کفن کردن میّت. چهلّم اگر شخصی جنب بمیرد سنت است که او را قبل از غسل میّت یا بعد از آن غسل جنابت دهند

فصل: سی و دو چیز در غسل معتبر است

آن هفده چیز که واجب است

آن هفده چیز که واجب است اوّل آن که مکان غسل غصبی «۳» نباشد. دوّم آن که آب غسل طاهر باشد سیّم آن که آب غسل مضاف نباشد مثل گلاب و غیره. چهارم آن که آب غسل غصبی نباشد امّا اگر ندانند که آب غصبی است و بآن آب غسل کند و بعد از آن ظاهر شود که غصبی بود آن غسل صحیح است و احتیاج به غسل دیگر نیست. پنجم آن که هر عضوی از اعضا طاهر باشد پیش از آن که آب غسل بر آن برسد. ششم نیّت است و نیّت چنین کند که غسل واجبی می‌کنم از برای مباح بودن نماز تقرب به خدا و اگر به جای مباح بودن نماز رفع حدث گوید «۴» صحیح است امّا بشرط آن که زن استحاضه کثیره یا متوسّطه نداشته باشد که اگر داشته باشد به مباح بودن نماز اکتفا نماید و رفع حدث نگوید. هفتم غسل ترتیبی کند نیّت را مقارن شستن جزئی از سر یا جزئی از گردن سازد و اگر غسل ارتماسی کند نیّت را مقارن شستن هر جزئی از اجزای بدن که خواهد بکند و باقی بدن را بی‌فاصله تابع آن کند. هشتم شستن سر و گردن است

(____۱) ظاهر این است که استخاره که غسل از برای او مستحب باشد طلب چیزی است که در بعض اخبار از معصومین اخیار علیهم السّلام وارد شده که غیر استخاره دیگری است که معروفست و آن نیز وارد است صدر دام ظله (۲) بلکه البته نوبت دیگر غسل کردن را ترک ننماید احتیاطا صدر دام ظله (۳) ذکر فرمودن غصبی نبودن فضائی که در آن غسل می‌کنند اهمّ بود صدر دام ظله (۴) احوط در رفع حدث در غسل و وضو

آنست که نیّت رفع حدث کنـد که چیزی که مستحب است برای آن وضو یا غسل بعمل آورد مثل خوانـدن سوره یا آیه از قرآن و قصـد وجوب و استحباب نکنـد و اللَّه العالم صـدر دام ظله جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۳ و هر یکی را بر دیگری مقـدّم داشـتن جـایز است. نهم شسـتن جـانب راسـتست. دهم چپ است و نـاف و عورتین را بـا هر یـک از جـانبین که شویـد «۱» رواست. یازدهم در غسل ترتیبی اوّل سـر و گردن را بشویـد و بعـد از آن جانب راست را و بعد از آن جانب چپ را پس اگر شسـتن یکی از این دو جانبین را بر شستن سر مقدّم دارد به اجماع آن غسل باطلست امّا اگر جانب چپ را بر جانب راست مقدم دارد در باطل بودن آن غسل خلافست بعضی برآنند که غسل صحیح است امّا اکثر برآنند که غسل باطل «۲» است. دوازدهم آن که خود افعال غسل را به جـا آورد مگر آن که عاجز باشـد چنانکه در وضو مـذکور شـد. سیزدهم آن که آب بر هر یک از اعضا روان باشـد پس اگر در غسل ترتیبی دست را تر سازد بر اعضا مالـد غسل باطل خواهد بود و هم چنین اگر در غسل ارتماسـی در زیر آب نیّت کند و مقارن نیّت اصـلا حرکت نکنـد در این صورت نیز غسل باطل است. چهاردهم تخلیل نمودن آن چه مانع رسیـدن آب باشد بظاهر بدن مثل انگشتر و زهگیر و غیره. پـانزدهم آن که در «۳» غسل ارتماسـی وقتی که در آب فرو رود پاها را از زمین قلّتین اندکی مرتفع سازد و حرکت دهـد تا آب بر کف پایها برسـد و اگر هر دو پا یا یک پا بر زمین قلتین چسبیـده و آب بر آن نگذرد غسل باطل خواهد بود. شانزدهم بر حکم نیّت بودن از اوّل غسل تا آخر غسل یعنی قصد امری که منافی غسل باشد نکند مثل قصد ریا یا خنک ساختن بدن یـا چرک برطرف کردن از بـدن یـا قصـد حـدث اکبر کردن در اثنـای آن امّـا اگر قصـد حـدث اصـغر کنـد این غسل نزد بعضـی از مجتهدین باطل است و نزد بعضـی باطل نیست چنانکه عن قریب به تفصیـل مذکور خواهد شد. هفدهم آن که غسل ارتماسـی نکند هر گاه احرام یا روزه واجبی داشـته باشد و افطار بر او حرام باشد که آن غسل باطل است چه سـر در آب فرو بردن در احرام و روزه واجب حرام است امّا اگر روزه سنّتی داشـته باشـد غسل ارتماسـی کند صـحیح است و هم چنین اگر در روزه واجب به سـهو غسـل ارتماسـی کنـد آن غسل صـحیح است و هر گاه شخصـی باب غوطه خورد و در زیر آب به یاد آورد که روزه واجبی دارد و خواهد که در آن وقت غسل ارتماسـی کنـد بایـد در وقتی که خواهد از زیر آب بیرون آید نیت غسل کند و در اثنای بیرون آمدن غسل را تمام کند آن غسل صحیح است و

امّا آن پانزده چیز که در غسل سنّت است

امّـا آن پـانزده چیز که در غسـل سـنّت است اوّل آن که اگر از مرد یـا زن انزال شـده باشـد قبل از غسل بول کنـد تا بقیّه منی یا بول بیرون آید و اگر بول نیاید اسـتبرا «۴» کنـد به طریقی که در آداب طهـارت خانه رفتن مـذکور شـد. دوّم آن که چون دست در آب گـذارد این دعا بخواند بسم اللَّه و باللَّه اللَّهمّ اجعلنی من التّوّابین و اجعلنی من المتطهّرین. سیّم آن که هر دو دست را تا به مرفق سه نـوبت قبـل از غسـل بشویـد. چهـارم سـه نـوبت مضـمضه کردن. پنجـم سـه نـوبت اسـتنشاق کردن. شـشم مسـواک کردن

(____۱) یـا هر دو جـانب بشوینـد خالی از اشکال نیست صدر دام ظلّه العالی (۲) البتّه متابعت اکثر را نمایند بلی اگر دوباره طرف چپ را بعد از طرف راست بشویند آن غسل صحیـح است صدر دام ظله (۳) شایـد مراد این است که بایـد یک زمان آب بتمام بـدن احاطه داشـته باشد صدر دام ظلّه العالی (۴) معلوم نیست استبراء به مسحات در انزال ثمری داشته باشد صدر دام ظلّه العالی مدی الایّام و اللّیالی بحق محمّد و الال جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۴ هفتم آن که هر یک از سـر و جانب راست و جانب چپ را سه نوبت بشوید. هشـتم دست بر بدن مالیدن. نهم اعضا را پی در پی شستن بی آن که مکثی در میان شستن اعضا واقع شود. دهم شستن سر و کردن را بدست راست. یازدهم این دعا را در اثنای غسل خوانـدن اللَّهمّ طهّر قلبی و اشرح لی صدری و اجر علی لسانی مدحتک و الثّناء علیک اللَّهمّ اجعله لی طهورا و شفاء و نورا انّک علی کلّ شـیء قدیر. دوازدهم آن که غسل ترتیبی را بر غسل ارتماسی اختیار نماید. سیزدهم آن که در وقت غسل

کردن قوطه داشته باشد. چهاردهم آن که هر گاه غسل مسّ میّت نماید یا غسل حیض یا استحاضه یا نفاس وضو را بر غسل مقدم دارد. پانزدهم آن که چون از غسل فارغ شود این دعا بخواند: اللّهمّ طهّر قلبی و زکّ عملی و اجعل ما عندک خیرا لی، اللّهمّ اجعلنی من التّوّابین و اجعلنی من المتطهّرین

فصل

فصل اگر شخصی را در اثنای غسلی از غسلهای واجبی حدثی واقع شود مثل بول یا باد پس اگر آن غسل غیر غسل جنابت است غسل را تمام کند و وضو بسازد و بر او چیزی دیگر لازم نیست «۱» و اگر غسل جنابت است مجتهدین را در آن سه قول است بعضی برآنند که غسل را تمام کند و بعد از آن وضو بسازد و بعضی برآنند که غسل را تمام کند و وضو لازم نیست و بعضی برآنند که غسل را از سر گ‌یرد از این سه قول قول اوّل بهتر است «۲» و اگر شخصی را انزال منی شده باشد و غسل جنابت کند و بعد از غسل رطوبتی ازو بیرون آید و نداند که آن رطوبت منی است یا غیر منی پس اگر قبل از غسل بول کرده و استبرا نیز از بول کرده به آن غسل نماز می‌تواند گذارد و وضو لازم نیست و اگر بول کرده امّا استبرا از بول نکرده بر او لازم است که وضو بسازد و اگر نه بول کرده و نه استبرا از منی برو لازمست که غسل را از سر گ‌یرد و اگر از منی استبرا کرده امّا بول نکرده پس اگر قادر بر بول کردن نبوده به آن غسل نماز می‌تواند گذارد و وضو لازم نیست و اگر بر بول کردن قادر بوده غسل را از سر گ‌یرد «۳»

فصل بر جنب هشت امر حرام است و هفت امر مکروه

فصل بر جنب هشت امر حرام است و هفت امر مکروه امّا هشت امر حرام: اوّل نماز واجب و سنّت است مگر نماز میّت چنانکه گذشت. دوّم طواف خانه کعبه. سیّم عضوی از اعضای خود را به خطّ مصحف رسانیدن یا به نام خدای تعالی یا به نام یکی از چهارده معصوم علیهم السّلام به شرطی که «۴» در وضو مذکور شد. چهارم قرآن نوشتن چنانکه در کتاب مشرق الشّمسین بیان این شده. پنجم در مسجد مکّه یا مدینه داخل شدن. ششم در باقی مساجد درنگ نمودن. هفتم سوره عزیمه خواندن خواه کلّ و خواه بعض اگر چه یک کلمه باشد و سوره‌های عزیمه چهار است: اوّل اقرا باسم دوّم و النّجم اذا هوی سیّم حم تنزیل من الرّحمن الرّحیم چهارم الم تنزیل الکتاب. هشتم چیزی در مسجد گذاشتن امّا اگر مال او در مسجد باشد از مسجد بیرون آوردن آن جایز است. امّا آن هفت امر که بر جنب مکروه است: اوّل عضوی از اعضای خود را به جلد مصحف رسانیدن یا به حاشیه آن. دوم زیاده بر هفت آیه از سوره‌های (____ ۱) بلکه احوط آنست که از سر گ‌یرد و وضو بسازد صدر دام ظله العالی (۲) بلکه بهتر آنست که غسل را از سر گ‌یرد و وضو نیز بسازد به نیت احتیاط صدر دام ظله العالی (۳) چه قادر بوده و چه نبوده غسل را از سر گ‌یرد صدر دام ظلّه العالی (۴) و به تفصیلی که در وضو گذشت صدر دام ظله العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۵ غیر عزیمه خواندن و بعضی از مجتهدین مطلق قرآن خواندن را بر جنب حرام می‌دانند. سیم مصحف برداشتن خواه در دست و خواه در بغل و خواه در کردن. چهارم چیزی خوردن. پنجم آب نوشیدن امّا اگر قبل از این هر دو مضمضه و استنشاق کند کراهیّت برطرف می‌شود. ششم خضاب کردن. هفتم روغن بر بدن مالیدن

فصل در احکام حیض

اشاره

فصل در احکام حیض بدان که خون حیض اغلب اوقات سیاه و تیره و غلیظ و بد بوست و اندک سوزشی دارد و از جانب چپ «۱» می‌آید و تا زن نه ساله نشود خونی که می‌بیند خون حیض نیست و اگر سنّ او از پنجاه سال بگذرد و آن زن از طایفه قریش یا طایفه نبط نباشد «۲» خون او نیز خون حیض نخواهد بود امّا اگر یکی از آن دو طایفه باشد تا شصت سال ممکن است که خون حیض باشد و اگر دختر بکر را ازاله بکارت شود و خون از او آید و معلوم نشود که خون بکارتست یا غیر آن پنبه به خود بردارد و به تطوق و عدم تطوق معلوم نماید و کیفیّت معرفت تطوّق و عدم تطوق آنست که آن زن صاحب خون بر پشت بخوابد نزدیک دیوار یا مانند آن و پنبه را بدست راست به اندرون فرج کند و اندکی صبر نماید بعد از آن پنبه را بآهستکی بیرون آورد و ملاحظه کند اگر خون تمام روی پنبه را سرخ کرده باشد خون بکارت نخواهد بود و اگر سرخی آن بر کرد پنبه بطریق طوق باشد خون بکارتست و میانه مجتهدین خلافست در آن که زن آبستن خون حیض می‌بیند یا نه بعضی برآنند که نمی‌بیند بجهۀ آن که در وقت آبستن خون حیض دو قسم می‌شود قسمی به پستانها می‌رود شیر می‌شود و قسمی دیگر از راه ناف به شکم طفل می‌رود و خوراک او می‌شود پس چیزی زیاده نمی‌ماند که بیرون آید و بعضی برآنند که هر گاه مزاج زن گرم باشد و غذاهای که مولد خون باشد بسیار تناول نماید می‌تواند بود که آن چه از شیر و غذای طفل زیاده باشد به حیض بیرون آید

فصل اگر خون حیض بیرون آید از موضع غیر معتاد

فصل اگر خون حیض بیرون آید از موضع غیر معتاد در زمان عادت حیض به شرایط و موضع معتاد مسدود شده باشد و موضع غیر معتاد معتاد شود آن خون که می‌آید خون حیض خواهد بود چنانچه شهید ره در کتاب بیان آورده است و حکایت کرده‌اند از زنی در زمان شیخ ره که خون حیض در زمان عادت آن زن از دهان او بیرون می‌آمد پس مادامی که خون از دهان زنی چنان بیرون آید آن زن حایض خواهد بود و احکام حیض بر او جاری خواهد بود یعنی تا خون می‌آید نماز و روزه از آن زن ساقط است و وطی شوهر بر او حرام است و بعد از انقطاع خون از دهن او پیش از غسل کردن خلافست که شوهر او را وطی می‌تواند کرد یا نه چنانچه در موضع معتاد گفته خواهد شد

فصل ما دام که زن حیض داشته باشد طلاق دادن او صحیح نیست

فصل اگر زن عادت مقرّر داشت امّا فراموش کرده

فصل اگر زن عادت مقرّر داشت امّا فراموش کرده که عادت او چند روز بود پس اگر اوّل وقت عادت را داند مثل آن که داند اوّل هر ماه اوّل عادت او بود یقین خواهد دانست که روز اوّل و دویم و سیّم ماه از ایّام حیض او است پس بر او واجبست که در این سه روز نماز و روزه را ترک کند و اگر وسط عادت را داند مثل آن که داند که اوّل هر ماه وسط عادت او بود پس یک روز قبل از اوّل ماه و یک روز بعد از آن حیض خواهد بود به یقین و ترک نماز و روزه در آن سه روز واجبست و اگر آخر وقت عادت را داند مثل آن که داند آخر هر ماه آخر عادت او بود پس روز آخر ماه و دو روز قبل از آن ایّام حیض است و ترک نماز و روزه در آن سه روز واجبست و اگر داند که روز اوّل هر ماه در حیض می‌بود امّا نداند که آن روز اوّل حیض او بود یا وسط یا آخر در این صورت همان یک روز حیض است

---

(۱) به ملاحظه خبر وارد در آن ترک احتیاط را البتّه ننمایند صدر دام ظلّه العالی (۲) اگر از اوّل روز خون به بیند تا آخر روز سیم حیض است اگر چه شب سیّم را نه بیند و چنین است ده روز بیشتر حیض و کمتر طهر و اللَّه العالم صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی

(طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۷ به یقین پس در همین روز ترک نماز و روزه کند و در این چهار صورت در ایّامی که احتمال حیض دارد بر او لازمست که عمل مستحاضه بکند و روزه و نماز را ترک نکند

فصل خون حیض از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نباشد

فصل خون حیض از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نباشد و مدت پاکی میانه دو حیض کمتر از ده شبانه روز نمی‌باشد پس هر خونی که کمتر از سه شبانه روز باشد خون حیض «۲» نیست و هم چنین هر خونی که از ده شبانه روز زیاده باشد آن زیادتی خون حیض نیست و بدان که زن عادت مقرّر دارد یا نه و آن که عادت مقرر ندارد یا نوبت اوّل است که خون حیض می‌بیند یا نه پس اگر خون از ده روز بگذرد و عادت مقرّر داشته باشد همین ایّام عادت او حیض است و در باقی روزها تا ایّام عادت رسیدن عمل استحاضه کند به طریقی که بعد ازین مذکور خواهد شد و اگر نوبت اوّل است که حیض دیده و متصل می‌آید ملاحظه نماید اگر خون او در بعضی اوقات شبیه به حیض است و در بعضی اوقات شبیه به حیض نیست پس بر او لازم است در اوقاتی که خون او شبیه به حیض است نماز و روزه را ترک کند و در اوقاتی که خون او شبیه به حیض نیست عمل استحاضه کند بشرط آن که در اوقاتی که خون او شبیه به حیض است از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نباشد و اگر خون او همیشه به یک طریق باشد در این صورت ایّام حیض خود را بطریق ایّام عادت اقوام خود داند اگر عادت ایشان موافق یکدیکر باشد خواه اقوام پدری و خواه اقوام مادری مثل خواهر و عمّه و خاله و دختران ایشان و باقی ایّام را استحاضه داند و اگر عادت ایشان مختلف باشد عمل کند به عادت اکثر ایشان و اگر اکثر هم معلوم نباشد یا اقوام نداشته باشد عمل نماید به عادت هم‌سالان خود بشرطی آن که هم‌شهری او باشند و اگر ایشان نیز مختلف باشند و اکثر هم معلوم نباشد در ماهی سه روز حیض داند و در ماهی ده روز یا در هر ماه هفت روز و در باقی ایّام عمل استحاضه کند

فصل خون استحاضه

فصل خون استحاضه اغلب اوقات سیاه و غلیظ نیست و به زردی مایلست و در وقت آمدن سوزش آن کمتر از سوزش خون حیض است و کرمی آن نیز کمتر است و استحاضه سه قسم است قلیله و کثیره و متوسّطه قلیله آنست که خون بطرف پنبه که به جانب بیرون فرجست نرسد در این صورت واجبست که آن پنبه را بیندازد و پنبه پاك به جای آن بردارد و از برای هر نماز وضو بسازد و متوسّطه آنست که خون از طرف دیگر پنبه بگذرد امّا از آن لتّه که در کمربند می‌کنند نگذرد در این صورت آن چه در قلیله واجبست برو نیز واجبست با تغییر دادن لتّه و یک نوبت غسل کردن از برای نماز صبح و کثیره آنست که خون از لتّه بگذرد در این صورت آن چه در قلیله و متوسّطه واجبست برو نیز واجبست با دو غسل دیگر یکی از برای نماز پیشین و پسین و یکی از برای نماز شام و خفتن و مادامی که وضو و غسل را به طریقی که مذکور شد بفعل نیاورد نماز او صحیح نیست و مجامعت به او نیز در قبل حرامست و بعضی برآنند که مجامعت با زن مستحاضه بی آن که عملهای مذکوره را بفعل آورد مکروه «۱» است و حرام نیست

فصل نفاس خونیست که با زاییدن آید

فصل نفاس خونیست که با زاییدن آید یا بعد از زاییدن پس اگر قبل از زاییدن آید نفاس نیست و هر چه بر حایض حرام است مثل نماز و روزه و درنگ کردن در مسجد و غیره بر صاحب نفاس نیز حرام است و مجامعت به او و کفّاره مجامعت به طریقیست که در

حیض مـذکور شد و عدد ایّام نفاس مقدار عدد ایّام حیض است اگر صاحب عادت باشد و غسل نفاس مثل غسل حیض است و اگر زن بزایـد و مطلقا خون نبینـد غسل بر او واجب نمی‌شود و بـدان که میانه مجتهدین خلافست در آن که اکثر مدّت نفاس چند اسـت اصـحّ آنست که ده روز است و اگر بعـد از زاییـدن یـک لحظه خون بینـد و دیگر مطلقا خون نه بینـد تا روز دهم و در روز دهم نیز یک لحظه خون بینـد و نیز منقطع شود در این صورت کلّ آن ده روز ایّام نفاس او است پس اگر آن ده روز از رمضان باشـد و روز اوّل غسـل کرده باشـد و تـا روز دهم نمـاز و روزه را به جـا آورده باشـد آن نمـاز و روزه باطل خواهـد بود و بر او قضای آن نمازها واجب نیست امّا قضای روزه‌ها واجبست

[احکام الأموات

فصل در احکام غسل دادن میّت

فصل در احکام غسل دادن میّت و مقدّمات و توابع آن بدان که صد و بیست و شـش امر است که تعلّق به میّت دارد از وقت احتضار یعنی سـکرات تا وقتی که او را در قبر سپارند از آن جمله بیست و هفت امر واجب است و هفتاد و یک امر سنّت و بیست و شش امر مکروه و دو امر حرام و ایـــــن صـــــــد و بیســـــــت و شـــــــش امر بـــــه تفصـــــــیل مـــــــذکور خـــــــواهد (____۱) و البته قـول بـه حرمـت احـوط

خواهد بود صدر دام ظلّه جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۸ شد و امّا آن چه از وقت احتضار تا وقتی که شـروع در شستن او کننـد به جـا بایـد آورد پـانزده امر است یـک امر واجب و یـازده امر سـنّت و سه امر مکروه. امّا یک امر واجب آنست که روی او را بقبله بگرداننـد یعنی بر پشت بخوابانند به طریقی که کف پایهای او به جانب قبله باشد. و امّا یازده امر سـنّت: اوّل آن که او را تلقین کلمه اسلام و اقرار به امامت ائمه اثنا عشر علیهم السّلام نمایند به این طریق که: یا عبد اللَّه، اذکر العهد الّذی فارقتنا علیه من دار الدّنیا إلی دار الآخرهٔ شـهادهٔ أن لا إله إلّا اللَّه وحـده لا شـریک له و أنّ محمّدا عبده و رسوله أرسـله بالهدی و دین الحقّ لیظهره علی الدّین کلّه و لو کره المشـرکون، و أنّ خلیفته من بعـده أمیر المؤمنین و سـیّد الوصـیّین علیّ بن أبی طالب ثمّ ولده الحسن ثمّ الحسن ثمّ علیّ بن الحسـین ثمّ محمّـد الباقر ثمّ جعفر الصّادق ثمّ موسـی الکاظم ثمّ علیّ الرّضا ثمّ محمّـد التّقیّ ثمّ علیّ النّقیّ ثمّ حسن العسـکریّ ثمّ الخلف المنتظر محمّـد المهـدیّ صـلوات اللَّه و سـلامه علیهم أجمعین، علی هـذا حیّیت و علی هـذا متّ و علی هـذا تبعث إن شاء اللَّه تعالی. و اگر میّت زن باشـد به جای یا عبـد اللَّه اذکر العهـد یا أمـهٔ اللَّه اذکر العهد بگوید. دوّم آن که سوره و الصّافات و یس نزد او بخواننـد. سیّم آن که اگر جان به دشواری دهـد او را نقل نمایند به جایی که همیشه در آنجا نماز می‌کرده تا جان به آسانی سپارد. چهارم آن که چون اجابت امر حق نمایـد چشم و دهان او را بهم آورنـد. پنجم آن که او را تحت الحنک بندند تا دهانش باز نشود. ششـم آن کـه او را بـه چـادر شـبی یـا پرده به پوشاننـد. هفتم آن که هر دو دست او را به پهلـوی او بکشـند. هشـتم آن که بعـد از و الصّافات و یس آن چه میسّـر شود از قرآن نزد او بخوانند. نهم آن که اگر شب باشد چراغ نزد او روشن کنند. دهم آن که مؤمنان را خبر کننـد تـا به تشـییع جنازه او حاضـر شونـد. یازدهم آن که چون جان سـپارد در برداشـتن او تعجیل نماینـد. و امّا آن سه امری که مکروه است: اوّل آن که جنب یا حایض نزد او حاضر شوند. دوّم آن که بر شکم او آهن گذارند. سیّم آن که او را تنها نگذارند

فصل: سی و پنج امر تعلّق به میّت دارد

اشاره

فصل: سی و پنج امر تعلّق به میّت دارد از وقتی که اراده نمایند او را غسل دهند تا وقتی که خواهند او را کفن نمایند دوازده امر واجب است و پانزده امر سنّت و شش امر مکروه و دو امر حرام

امّا دوازده امر واجب

امّا دوازده امر واجب اوّل آن که در وقت غسل دادن عورتین او را به پوشانند. دوّم آن که مرد را مرد بشوید و زن را زن مگر زن شوهر خود را و شوهر زن خود را که هر یک می‌توانند دیگر را غسل دهند و آقا کنیز خود را می‌تواند غسل دادن امّا در غسل دادن کنیز «۱» آقا را بعضی توقّف کرده‌اند بجهۀ آن که بملک وارث انتقال یافته و مرد دختر سه ساله را و زن پسر سه ساله را

(____۱) اگر غسل دهنده دیگری نباشد

البتّه غسل دادن کنیز ترک نشود صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۹ می‌تواند غسل دادن و حاجت به پوشیدن عورتین نیست و هر گاه زن یافت نشود که زن را غسل دهد شخصی از اقوام آن زن که محرم او باشد از بیرون پیراهن او را غسل دهد و مرد نیز به همین طریق. سیّم آن که بعد از ازاله نجاست او را باب سدر غسل دهند و نیّت چنین کند که غسل می‌دهم این میّت را باب سدر برای آن که واجبست تقرّب به خدا و مقارن نیّت سر و کردن میّت را بشوید بعد از آن جانب راست او را و بعد از آن جانب چپ او را بطریق غسل جنابت. چهارم آن که او را بعد از آب سدر بهمان طریق بشویند باب کافور. پنجم آن که او را بعد از آب کافور باب خالی بهمان طریق بشویند. ششم آن که در وقت غسل دادن روی میّت به جانب قبله باشد بطریق احتضار. هفتم آن که اگر سدر و کافور یافت نشود عوض آنها دو نوبت باب خالی بشویند. هشتم آن که اگر آب متعذر باشد او را سه تیمّم دهند عوض هر غسل یک تیمّم و در تیمّم اوّل نیّت چنین کند که تیمّم می‌دهم این میّت را عوض آب سدر واجب تقرّب به خدا و در نیّت تیمّم دوّم به جای عوض آب سدر آب کافور بگوید و در تیمّم سیّم عوض آب خالی آورد و مقارن نیّت دو کف دست خود را بر خاک زند و پیشانی میّت را بآن مسح کند و بعد از آن پشت کف دست راست او را مسح کند و بعد از آن پشت کف دست چپ او را. نهم آب غسل طاهر باشد. دهم آن که آب غسل مضاف نباشد. یازدهم آن که آب غصبی نباشد. دوازدهم آن که زمین «۱» و تخته که در آن غسل می‌دهند غصبی نباشد و

امّا آن پانزده امر که سنّت است

امّا آن پانزده امر که سنّت است اوّل آن که خواهند که میّت را غسل دهند یقه پیراهن او را تا زهار بدرند امّا به رخصت وارث اگر بالغ و عاقل باشد و اگر طفل یا مجنون باشد دریدن پیراهن جایز نیست. دوّم آن که در وقت پیراهن کندن او را بر پهلوی گردانند بعد از آن بر پشت خوابانیده پیراهن او را از زیر بکشند. سیّم آن که انگشتان او را به نرمی بمالند. چهارم آن که در «۲» وقت غسل دادن بطریق حالت احتضار رو بقبله باشد. پنجم آن که جهت آبی که از غسل جدا می‌شود گودی علی حدّه بکنند. ششم آن که در وقت غسل دادن میانه میّت و آسمان حایلی بوده باشد مثل سقف یا سایبان و غیر آن. هفتم آن که میّت را قبل از غسل یا بعد از غسل وضو دهند در این وضو مضمضه و استنشاق سنّت نیست. هشتم آن که غسّال در وقت غسل دادن در جانب راست میّت باشد. نهم آن که قبل از سه غسل دو دست خود را تا مرفق بشوید. دهم آن که آب سدر را بر هم زند تا کف کند و به کف آن سر میّت را بشوید. یازدهم آن که عورتین میّت را قبل از غسل سه نوبت به اشنان بشوید. دوازدهم در هر غسلی از آن سه

(____۱) ذکر غصبی نبودن فضایی که در آن غسل می‌دهند اهم بود صدر دام ظلّه (۲) ظاهر اضافه با سابق است که در ضمن دوازده امر واجبش شمردند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۲۰ غسل هر یک از سر و جانب راست و چپ سه نوبت بشویند. سیزدهم آن که در غسل اوّل و دوّم

آهسته دست بر شکم میّت کشد. چهاردهم آن که اگر میّت جنب باشد او را بعد از سه غسل یا قبل از غسل غسل جنابت دهند چنانکه قبل ازین گذشت و نیّت چنین کند که غسل جنابت می‌دهم این میّت را سنت تقرّب به خدا. پانزدهم آن که چون از غسلها فارغ شوند بدن میّت را خشک کنند. و

امّا آن شش امر که مکروه است

امّا آن شش امر که مکروه است اوّل به آب گرم میّت را غسل دادن. دویّم ناخن میّت چیدن. سیّم محاسن او را شانه کردن. چهارم موی سر او را تراشیدن یا شانه کردن. پنجم موی زهار او را تراشیدن. ششم چیزی از آب غسل میّت در طهارت خانه سر دادن و

امّا آن دو امر که حرام است

امّا آن دو امر که حرام است اوّل آنست که اگر میّت احرام حجّ یا احرام عمره داشته باشد حرام است که او را به کافور غسل دهند. دوّم حرام است که او را حنوط کنند

فصل: بیست و نه امر تعلّق به میّت دارد از وقتی که از غسل او فارغ شوند

اشاره

فصل: بیست و نه امر تعلّق به میّت دارد از وقتی که از غسل او فارغ شوند تا وقتی که بر آن نماز گذارند نه چیز واجبست و دوازده چیز سنّت و هشت چیز مکروه

امّا آن نه چیز که واجب است

امّا آن نه چیز که واجب است اوّل حنوط کردن میّت است یعنی کافور رسانیدن به هفت عضوی که بر آن سجده نماز واقع می‌شود و آن پیشانیست و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پایها. دوم آن که کفن سه پارچه باشد لنگ و پیراهن و چادری که میّت را سراپا فرا گیرد و آن را لفافه گویند. سیّم آن که هیچ یک از این سه پارچه حریر نباشد خواه میّت مرد باشد و خواه زن. چهارم آن که طلا باف یا نقره‌باف و طلا دوز نباشد. پنجم آن که طاهر باشد. ششم آن که غصبی نباشد. هفتم آن که بسیار تنک نباشد به حیثیتی که بدن میّت از زیر آن نمایان شود. هشتم آن که قماشی باشد لایق بحال میّت پس نسبت به بعضی کرباس واجبست و نسبت به بعضی قماش باریک بلند قیمت امّا اگر قرض میّت مساوی ترکه او باشد یا بیشتر قرض خواهان را می‌رسد که مانع شوند از کفن کردن او در قماشی بلند قیمت. نهم آن که زن هر چند مالدار باشد کفن او بر شوهر واجبست به سه شرط اوّل آن که زن دائمی باشد نه متعه دویم آن که ناشزه «۱» نباشد سیّم آن که مرد را قدرت بر کفن بوده باشد پس اگر مرد بی‌چیز باشد زن را از مال خودش کفن باید کرد امّا اگر مرد بمیرد کفن او بر زن واجب نیست و امّا

آن دوازده چیز که سنّت است

آن دوازده چیز که سنّت است اوّل آن که کافور حنوط میّت سیزده درهم شرعی باشد و دو دانک درهم و اگر این مقدار نباشد چهار درهم و اگر چهار درهم میسّر نباشد یک درهم. دوّم آن که کافور را در کف دست نرم سازند نه در هاون و غیر آن. سیّم آن که آن چه از کافور حنوط زیاده ماند بر سینه میّت نهند. چهارم آن که جریدتین با میّت گذارند یعنی دو چوب تر از نخل خرما و

اگر نباشـد از (____ ۱) بلکه ناشزه نیز کفن او ظاهرا بر شوهر است صدر دام ظلّه جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۲۱ درخت کنار و اگر نباشد از درخت انار و اگر نباشـد از درخـت بیـد و اگر نباشـد از درختهـای دیگر و می‌بایـد کـه هر یکی از آن دو چوب به درازی سـاق دست میّت باشـد یکی را بر پهلوی راست میّت گذارنـد و دیگری را بر پهلوی چپ او و آن که بر پهلوی راسـتست می‌بایـد که میانه آن و بـدن میّت کفن حایل نباشـد و آن که بر پهلوی چپ است می‌بایـد که میانه آن و بـدن میّت پیراهن حایل باشـد و می‌بایـد که سـر جریدتین به چنبر کردن میّت برسد. پنجم آن که کفن میّت از پنبه باشد نه از جنس دیگر. ششم آن که سفید باشد نه رنگین. هفتم آن که ریسمانی که کفن بآن می‌دوزند از کفن بیرون آورده باشـند. هشـتم آن که مرد را عمامه بر سـر پیچند که تحت الحنک داشته باشد و هر دو سر عمّامه را از زیر تحت الحنک بیرون کننـد و بر سـینه او اندازنـد. نهم آن که پارچه که طول آن سه ذرع و نیم باشـد بـذرع دست بر رانهای میّت به این طریق به پیچند که اوّل سر آن پارچه را شق کنند آن قدر که بدو جانب شق بر کمر میّت توان بستن بطریق کمربند و آن پـارچه را از عقب از میان دو پای او بیرون کننـد و از زیر کمربنـد او بیرون آورنـد و بر رانهای او پیچنـد. دهم آن که زن را به جای عمّـامه مقنعه بر سـر کننـد. یازدهم آن که لتّه پهنی بر سـینه زن بندنـد که پسـتانهای او را بگیرد و دو طرف آن لتّه را بر پشت او کره زنند. دوازدهم آن که پنبه بسـیار بر عورتین میّت گذارند و اگر چیزی بیرون آید که موجب نقض وضوی زندگان باشد لازم نیسـت که نـوبت دیگر او را غسـل دهنـد و هم چنین اگر او را وضـو داده باشـند لازم نیست که نـوبت دیگر او را وضـو دهنـد و بعضـی از مجتهدین بر آنند که هر گاه ناقض وضو بیرون آید نوبت دیگر غسل باید داد و این قول ضعیف است و

امّا آن هشت امر که مکروهست

امّا آن هشت امر که مکروهست اوّل کفن را به آهن یا فولاد بریدن. دوّم پیراهنی را که بجهۀ میّت قطع کنند آستین گذاشـتن امّا اگر میّت را در پیراهن خودش کفن کنند آستین داشـتن آن پیراهن مکروه نیست امّا مکروهست که تکمه داشته باشد. سیّم ریسمانی که کفن را به آن می‌دوزند باب دهن تر ساختن. چهارم کفن را بخور کردن. پنجم در کتان کفن کردن. ششم در قصب قطنی و غیر آن کفن کردن. هفتم به سیاهی چیزی در کفن نوشـتن. هشتم کافور در چشم و گوش میّت گذاشتن. و بدان که اگر زن آبستن باشد و بمیرد و فرزندی که در شـکم دارد زنده باشد واجبست که شـکم او را از جانب چپ او بدرند و فرزند را بیرون آورند و شـکم او را بدوزنـد و اگر فرزند در شـکم بمیرد و مادر زنده باشد و نتوان درست بیرون آوردن زنی دست به شـکم او برد و طفل را پاره کند و بیرون آورد پس اگر طفـل چهار ماهه باشـد او را بطریق مقرّر سه غسل دهنـد و در سه پارچه به دسـتوری که گـذشت کفن کننـد و جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۲۲ دفن نمایند و اگر کمتر از چهار ماهه باشد در لته پیچند و بی غسل دفن نمایند

فصل: آن چه متعلّق به میّت است

اشاره

فصل: آن چه متعلّق به میّت است از وقتی که از کفن کردن او فارغ شونـد تا وقتی که او را به خاك سـپارند چهل و هفت امر اسـت پنج امر واجبست و سی و سه امر سنّت و نه امر مکروه

امّا پنج امر واجب

امّا پنـج امر واجب اوّل نماز کردن بر میّت به طریقی که در کتاب نماز مـذکور خواهـد شد. دوّم نقل کردن او به جانب قبر و اگر در دریا بمیرد و خشـکی متعذّر باشد در خم یا صـندوقی گذارند و سـر آن را محکم سازند و اگر خم و صـندوق نباشد چیزی سـنگینی

برو بندنـد و در این دو صورت به طریقی که در لحـد می گذارنـد رو بقبله کرده در دریـا اندازنـد. سیّم آن که او را در قبر بر جانب راست رو بقبله بخوابانند نه به طریقی که در وقت احتضار مذکور شد امّا اگر زن ذمّیه بمیرد و فرزندی از مسلمان در شکم داشته باشـد و آن فرزنـد نیز مرده باشد باید که چون او را دفن کنند پشت او را بقبله کنند بجهۀ آن که روی طفل در شکم مادر به جانب پشت مادر است. چهارم آن که قبر را به نوعی به پوشانند که بدن میّت از جانوران محفوظ باشد و بوی عفونت او بیرون نیاید. پنجم آن که زمین قبر مباح باشـد پس اگر ظاهر شود که در زمین غصبی دفن شده و صاحب زمین بآن راضـی نشود واجب است که میّت را به جای دیگر نقل کنند و

امّا آن سی و سه امر که سنّت است

امّا آن سـی و سه امر که سنّت است اوّل آن که جماعتی که تشییع جنازه می‌کننـد از عقب جنازه روند یا از دو جانب او و در پیش جنازه نروند. دوّم برداشتن جنازه به تربیع یعنی دوش راست میّت را به دوش راست برداشتن و چند قدم رفتن و بعد از آن پای راست را به دوش راست برداشـتن و چنـد قـدم رفتن و بعد از آن بهمان طریق پای چپ را به دوش چپ برداشـتن و بعد دوش چپ او را به دوش چپ برداشـتن. سیّم آن که چون جنازه را بینـد این دعا بخوانـد اللّٰه اکبر هذا ما وعدنا اللّٰه و رسوله و صدق اللّٰه و رسوله اللّهمّ زدنـا ایمانـا و تسـلیما الحمـد للّه الّـذی تعزّز بالقـدرهٔ و قهر العبـاد بـالموت و البقـاء (و الفنـاء) الحمـد للّه الّـذی لم یجعلنی من السّواد المخترم. چهارم آن که مقبره نزدیک را ترجیـح دهنـد بر مقبره دور مگر آن که در مقبره دور شخصـی از صـلحا و اکابر دین مدفون باشد. پنجم آن که عمق قبر بمقدار قدّ آدمی باشد و اگر تا چنبر کردن باشد سنّت بفعل می‌آید. ششم لحد در قبر کندن مگر آن که زمین بسیار نرم باشد و ترسند که قبر فرو ریزد. هفتم آن که لحد به جانب قبله باشد. هشتم آن که فراخ باشد آن قدر که در آن توان نشست. نهم آن که میّت را در جانب پای قبر لمحه‌ای بگذارند و بعد از آن دو قدم به جانب قبر نقل نمایند و لمحه‌ای بگذارند و باز نوبت دیگر نقل کنند و لمحه‌ای بگذارند و بعد از آن جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۲۳ به قبر نقل کنند و اگر میّت زن باشد این سه نقل سنّت نیست. دهم آن که اگر میّت مرد باشد اوّل سر او را داخل قبر سازند بعد از آن باقی بدن را و اگر زن باشد به یک نوبت در قبر نهند. یازدهم آن که وقتی که زن را در قبر می‌نهند روی قبر را به چادر شبی یا پرده یا امثال آن به پوشـند. دوازدهم آن که شخصـی که داخـل قـبر می‌شود و میّت را در قـبر می گـذارد سـر برهنه و پـا برهنه باشـد. سـیزدهم آن که اگر میّت زن باشـد آن شخص که داخـل قبر می‌شود و او را به خـاک می‌سپارد بایـد که محرم او باشـد و شوهر اولی است از جمیع محارم و اگر میّت مرد باشـد بایـد که آن شـخص بیگانه باشـد. چهاردهم آن که در وقتی که میّت را در لحد گذارند این دعا بخواند: بسم اللّٰه و باللّٰه و فی سبیـل اللّٰه و علی ملّهٔ رسول اللّٰه صـلّی اللّٰه علیه و آله عبـدک و ابن عبـدک نزل بـک و أنت خیر منزول به، اللّٰهمّ افسـح له فی قبره و ألحقه بنبیّه، اللّٰهمّ إنّا لا نعلم منه إلّا خیرا و أنت أعلم به منّا. و اگر میّت زن باشـد به جای عبـدک و ابن عبـدک أمتک و بنت عبدک بگویـد و به جای نزل بک نزلت بک، و به جای افسح له فی قبره و ألحقه بنبیّه افسح لها فی قبرها و ألحقها بنبیّها بگوید، و به جای لا نعلم منه لاـ نعلم منهـا و به جـای أنت أعلم به منّا أنت أعلم بهـا منّا بگویـد. پانزدهم آن که خاک زیر سـر میّت را بطریق بالش بلند سازنـد. شانزدهم آن که در قبر زیر رخ میّت خاک کربلا گذارنـد. هفـدهم آن که گرههای کفن را بگشاینـد. هجدهم آن که روی میت را باز کننـد. نوزدهم آن که بر پس پشت میّت کلوخی گذارنـد تا بر پشت نیفتـد. بیسـتم تلقین کردن میّت در قبر به این طریق: بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم الحمـد للّه الّذی لا یبقی إلّا وجهه و لا یدوم إلّا ملکه کلّ شـیء هالک إلّا وجهه له الحکم و إلیه ترجعون، یا عبد اللّٰه اذکر العهد الّذی خرجت علیه من دار الدّنیا إلی دار الآخرهٔ شهادهٔ أن لا إله إلّا اللّٰه وحده لا شریک له إلها واحدا أحدا صمدا فردا وترا حیّا قیّوما دائما أبـدا لم یتّخذ صاحبهٔ و لا ولدا، و أنّ محمّدا صـلّی اللّٰه علیه و آله خاتم أنبیائه و سـیّد رسـله أرسـله بالهدی و دین الحقّ لیظهره علی الـدّین کلّه و لو کره المشـرکون، و أنّ علیّا صـلوات اللّٰه علیه ولیُّ اللّٰه و وصـیُّ رسوله و خلیفته من بعـده القائم

بأمره و أنّ الأوصیاء من ولـده الحسن و الحسین و علیّا و محمّـدا و جعفرا و موسی و علیّا و محمّدا و علیّا و الحسن و الخلف المنتظر محمّد المهدیّ صلوات اللّه علیهم حجج اللّه علی الخلق أجمعین، یا عبد اللّه، إذا جاءک الملکان المقرّبان الرّسولان الکریمان النّازلان من عنـد اللّه تبارک و تعالی یسألانک عن ربّک و عن دینک و عن کتابک و عن نبیّک و عن جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۲۴ إمامک و لا تخف و لا تحزن فقل فی جوابهما اللّه ربّی و محمّد نبیّی و الإسلام دینی و القرآن کتابی و الکعبهٔ قبلتی و علیّ إمامی و الأوصیاء المذکورون من بعده أئمّتی و حججی و أشهد أنّ الموت حقّ و القبر حقّ و سؤال منکر و نکیر فی القبر حقّ و البعث حقّ و النّشور حقّ و الحساب حقّ و الکتاب حقّ و المیزان حقّ و الصّـِراط حقّ و الجنّهٔ حقّ و النّار حقّ و أنّ الوقوف بین یـدی اللّه تعالی حقّ هـذا اعتقـادی علیه حیّیت و علیه متّ و علیه أبعث إن شاء اللّه تعالی. و اگر میّت زن باشـد به جای یا عبـد اللّه اذکر العهـد یا أمـهٔ اللّه اذکر العهد بگوید و به جای یا عبد اللّه إذا جاءک یا أمهٔ اللّه و کاف جاءک و باقی کافهای خطاب را مکسور بخواند، و به جای فقل و لا تخف و لا تحزن فقولی و لا تخافی و لا تحزنی بگوید. بیست و یکم لحد را به خشت خام و گل پوشیدن. بیست و دوّم در وقت لحد پوشیدن این دعا بخواند: اللّهمّ صل وحدته و أنس وحشته و آمن روعته و اسکن إلیه من رحمتک رحمهٔ تغنیه بها عن رحمهٔ من سواک فإنّما رحمتک للظّالبین. و اگر میّت زن باشد ضـمیر مؤنّث به جای مذکّر بیاورد. بیست و سیّم آن که حاضران غیر اقوام میّت خـاک را به پشت دست بر قبر ریزنـد. بیست و چهـارم آن که در وقت خاک ریختن بگوینـد إنّا للّه و إنّا إلیه راجعون. بیست و پنجم آن که قبر را بمقدار چهار انگشت تا یک وجب بلند سازند. بیست و شـشم آن که بر روی قبر ریگ بریزند و اگر ریگ سـرخ باشد ثواب آن بیشتر است. بیست و هفتم آن که نشـانه بر سـر قبر میّت نصب نماینـد. بیست و هشـتم آن که آب بر روی قبر بریزنـد بـاین طریق که از سـر گرفته به جانب پا آیند و از جانب پا به جانب سر باز کردند و آن چه از آب بماند در وسط ریزند و باید که ریختن آب از اوّل تـا آخر منقطع نشـود. بیسـت و نهـم آن کـه شخصـی کـه آب می‌ریزد رو بقبله باشـد. سـی‌ام آن که بعـد از آب ریختن حاضـران کف دست بر قبر گذارند به حیثیتی که نشان انگشـتان بر قبر بماند سـی و یکم آن که در وقت دست بر قبر نهادن رو بقبله کننـد. سـی و دوم آن که در آن وقت سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَـهِٔ الْقَـدْرِ هفت نوبت بخواننـد و بعد از آن این دعا را یک نوبت بخوانند اللّهمّ جاف الأرض عن جنبیه و اصـعد إلیک روحه و لقّه منک رضوانک و اسکن قبره من رحمتک ما تغنیه من رحمهٔ غیرک. و اگر میّت زن باشد به جای ضمیر مذکّر ضمیر مؤنّث بیاورد. سی و سیّم آن که ولیّ میّت یا شخصی به رخصت او بعد از رفتن حاضران به او از بلند تلقین میّت کند بطریق تلقین در قبر و

امّا آن نه امر که مکروه است

امّا آن نه امر که مکروه است جامع عباسـی (طبع قـدیم)، ج ۱، ص: ۲۵ اوّل رفتن عورات بـا جنازه میّت. دوّم دو میّت بر یک جنازه برداشـتن. سیّم دو میّت در یـک قبر دفن کردن. چهارم زمین قبر را به تخته یا غیر آن فرش کردن. پنجم ریختن خویشان میّت خاک بر قبر میّت. ششم خاک بیگانه یعنی غیر خاکی که از قبر بهم رسیده باشد در قبر ریختن. هفتم صورت قبر را مسنّم کردن یعنی ماهی پشت ساختن. هشـتم تجدیـد قبر نمودن بعـد از آن که منهدم شده باشد. نهم بر قبر تکیه کردن و پا نهادن و نشسـتن و این همه وقت مکروهست. و بدان که هر گاه میّت در مقبره عام دفن شده باشد و آن قدر وقت گذشـته باشد که یقین شود که آن میّت خاک شده در این صورت واجبست «۱» که صورت قبر را برطرف سازنـد و حرامست که نمایان گذارند بلکه باید که قبر را با زمین برابر سازند تا هر کس خواهـد میّت خود را در آنجا دفن نماید امّا اگر آن میّت یکی از بزرگان دین باشد در این صورت باید که صورت قبر او را نمایـان گذارنـد تا بر زنـدگان از زیارت او فیض و به مردگان از جوار قبر او نفعی برسـد. و سنّت است تعزیت دادن اقوام میّت را یعنی پرسـش نمودن و تسلّی دادن و در وقت تعزیت این دعا جههٔ ایشان کردن جبر اللّه وهنکم و أحسن عزاکم و رحم موتاکم. و نیز سنّت است که تا سه روز هر روز طعام جههٔ ایشان فرستادن. و مکروه است نزد ایشان طعام خوردن

مقصد سیّم در بیان احکام تیمّم

مقصد سیّم در بیان احکام تیمّم بدان که بیست و یک امر است که تعلّق به تیمّم کردن دارد دوازده امر واجبست و هفت امر سنّت و دو امر مکروه. امّا دوازده امر واجب: اوّل آن که مکان تیمّم غصبی نباشد به طریقی «۲» که در وضو مذکور شد. دوّم آن که آن چه بآن تیمّم می‌کنند خاک باشد چه اصحّ آنست که تیمّم به سنک و آجر و مانند آن درست نیست. سیم آن که خاک تیمّم طاهر باشد. چهارم آن که غصبی نباشد. پنجم آن که ممزوج نباشد بغیر خاک پس اگر ممزوج باشد به حیثیّتی که نام خاک بر آن اطلاق نشود تیمّم برو درست نیست. ششم آن که اعضای تیمّم قبل از تیمّم کردن طاهر باشد. هفتم نیّت است به این طریق که تیمّم می‌کنم تیمّم واجب بدل وضو جهۀ مباح بودن نماز تقرّب به خدا و در تیمّم عوض غسل به جای بدل وضو بدل غسل گوید. هشتم آن که انگشتر و زهگیر و آن چه حایل باشد از دست بیرون کند. نهم مقارن نیّت دو کف دست بر خاک زدن. دهم مسح روی کردن بهر دو کف از رستنگاه موی سر تا طرف «۳» بینی. یازدهم مسح پشت دست راست به کف دست چپ. دوازدهم مسح پشت دست چپ به کف دست راست و بدان که میانه مجتهدین خلافست بعضی برآنند که در تیمّمی که بدل وضوست یک نوبت دستها را بر خاک باید زدن و اگر بدل غسل است دو نوبت

(۱) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی

(۲) و غصبی نبودن فضا نیز به طریقی است که در وضو و غسل گذشت صدر دام ظلّه (۳) احوط در طرف بینی بلندی آنست که نزدیک به لبهاست صدر دام ظله جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۲۶ یکی از برای مسح رو و یکی از برای مسح دستها و بعضی برآنند که در تیمّمی که بدل وضو باشد دو نوبت دست بر خاک باید زدن بطریق تیمّمی که بدل غسل است و این مذهب اصحّ «۱» است و امّا آن هفت امر که در تیمّم سنّت است: اوّل آن که خاک تیمّم خالص باشد یعنی ممزوج بغیر خاک نباشد هر چند اطلاق اسم خاک بر آن توان کرد. دوّم آن که خاک تیمّم از زمین مرتفع باشد. سیّم آن که در وقت زدن کف دست بر خاک انگشتان را از یکدیکر دور سازد. چهارم آن که بعد از دستها بر زمین زدن هر دو دست را بتکاند. پنجم آن که اگر کف دست کسی را قطع کرده باشند جای قطع را به خاک مسح کند. ششم آن که تیمّم را به آخر وقت اندازد هر چند که در آخر وقت آب یافت نخواهد شد. هفتم آن که جهۀ هر نماز تیمّم علی حدّه کند هر چند تیمّم سابق نقض نشده باشد. امّا آن دو امر که در تیمّم مکروهست: اوّل بریگ تیمّم کردن. دوّم بر زمین شوره تیمّم کردن

مطلب دوّم در بیان مسائل طهارتی که احتیاج به نیّت ندارد

اشاره

مطلب دوّم در بیان مسائل طهارتی که احتیاج به نیّت ندارد این طهارت را ازاله نجاسات گویند و ازاله نجاسات به دوازده چیز می‌شود که در شرع آنها را

مطهّرات

اشاره

مطهّرات گویند اوّل آب دوّم زمین سیّم آفتاب چهارم آتش پنجم استحاله ششم انتقال هفتم انقلاب هشتم نقص نهم اسلام دهم

زوال عین یازدهم مسح به طاهر دوازدهم تبعیّت و احکام این مطهّرات دوازده کانه به تفصیل مذکور می‌شود امّا

احکام آب

اشاره

احکـام آب که اوّل پـاک کننـده‌هاست بـدان که آب یـا مطلق است یا مضاف و آب مطلق آنست که در عرف و عادت آب گویند بی‌آن که قیـدی به او باشـد و مضاف آنست که با قیـد آب گویند مثل آب کل و آب غوره و آب مطلق یا جاریست یا غیر جاری و آب غیر جاری چهار قسم است آب مساوی کر و آب کم از کر و آب زیاده بر کر و آب چاه پس آب مطلق به پنج قسم منقسم شد امّـا آب جاری در شـرع آبیست که از زمین بجوشـد غیر آب چاه و آن به ملاقات نجاست نجس نمی‌شود اگر چه کمتر از کر باشـد مگر آن که رنـگ یـا بو یا طعم آن به نجاست تغییر یابـد و آب باران ما دام که می‌بارد حکم آب جاری دارد و آب حمّام نیز حکم آب جاری دارد اگر متّصل بماده باشد که آن مادّه کر یا زیاده بر کر باشد

فصل و امّا آب کر

فصـل و امّـا آب کر آبیست که مسـاحت آن در طـول و عرض و عمـق چهـل و دو وجب و هفت ثمن وجب باشـد به وجب مسـتوی الخلقه و آن بوزن یک هزار و دویست رطل بوزن عراق عربست و هر رطلی یک صـد و سـی درهم شـرعیست و هر درهمی چهل و هشت جو متوسّـط است پس رطل عراق عرب شـش هزار و دویست و چهل جو متوسّط است پس کر هفت هزار و یک صـد و چهـــــــــــل هزار جــــــــــــو متوسّـــــــــــــطه اســــــــــــــــت و ایــــــــــــــن آب (____١) و اگر یـک نوبت دست بر خاک زنند و پیشانی و پشت دستها را مسح کنند و نوبت دیگر بزنند و پشت دستها را مسح نمایند احوط است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۲۷ نجس نمی‌شود به ملاقـات نجاست مگر آن که رنگ یا بو یا طعم آن به نجاست متغیّر شود پس بنا بر این اگر دست شخصـی به خون آلوده باشـد و در حوضـی فرو برد که یـک کر باشـد بی‌زیـاده و کم آب آن حوض تمام نجس می‌شود بجهـهٔ آن که معلوم است که انـدکی از آن آب به خون تغییر یـافته و تتمّه آن کم از کر است پس کـلّ آن آب نجس است امّـا اگر دست شخصـی به بول نجس شده باشد و بول خشک باشد و آن شـخص دست خود را در آن حوضـی که مساوی کر است فرو برد حوض نجس نمی‌شود و دست آن شـخص طـاهر می‌شود بجهـهٔ آن که چیزی از آن آب به نجـاست تغییر نیـافته امّا اگر آب حوض زیـاده بر کر باشـد و قطره خـون در آن افتـد و بعضـی از آن آب به رنـگ خـون تغییر یابـد تخمین بایـد کرد اگر آن چه از آب آن حوض تغییر نیـافته مقـدار کر است آن آب طاهر است و اگر کمتر است نجس است و اگر در آبی که یک کر است بی زیاده و کم مویی از سگ مثلا در آنجا افتد و شخصی به کاسه آن مو را از روی آب به یک دفعه بردارد اندرون کاسه با آبی که در او درآمده نجس خواهـد بود و بیرون کاسه با آبی که مانـده طاهر است و اگر آن مو به کاسه در نیامـده باشـد بعکس خواهد بود یعنی اندرون کاسه با آبی که در او در آمـده طاهر است و بیرون کاسه با آبی که مانـده نجس است و امّا آب کم از کر نجس می‌شود به ملاقات نجاست هر چند هیچ یک از رنگ و بو و طعم آن تغییر نیابد

فصل

فصل بـدان که در آب چاه میانه مجتهـدین خلافست بعضـی بر آننـد که ما دام که رنگ یا بو یا طعم آن به نجاست تغییر نیابد نجس

نمی‌شود و بعضـی برآننـد که نجس می‌شود هر چند تغییر نیابد و بعضـی برآنند که اگر مقدار یک کر است یا زیاده نجس نمی‌شود مگر بـه تغییر و اگر کمتر از کر است نجس می‌شـود اگر چه تغییر نیابـد و مـذهب اوّل اقوی است و واجبست نزد آن مجتهـدین که قایلنـد به نجاسـت آب چاه به ملاقـات نجاسـت آن که کـلّ آب آن را نزح نماینـد اگر شتری در او بمیرد یا گاوی یا مسـکری مایع بالاصالهٔ در آن افتد یا فقاع یا منی یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس در آن ریخته شود پس اگر نزح کلّ آب متعذّر باشد واجبست که چهار مرد به نوبت آب بکشـند به این طریق که دو مرد آب بکشـند تا مانده شوند پس آن دو مرد دیگر آب بکشـند چون ایشان مانـده شونـد آن دو مرد اوّل بکشـند و هم چنین از طلوع فجر تـا غروب آفتاب. و اگر اسبی یا خری یا گاو ماده در چاه بمیرد مقـدار یک کر آب از آن بکشـند. و اگر آدمی در آن بمیرد هفتاد دلو بکشند خواه آدمی مرد باشد و خواه زن و خواه بالغ و خواه طفل امّا اگر کافر جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۲۸ باشد در آن خلافست بعضـی از مجتهدین کشـیدن کلّ آب را واجب می‌دانند و بعضـی زیاده بر هفتاد دلو واجب نمی‌داننـد. و اگر غایط تر در چاه افتـد یا خون بسـیار مثل آن قدر خون که از ذبح کردن گوسـفند بیرون آیـد پنجاه دلو بایـد کشـید و اگر خون کم ریخته شود مثل آن قدر خون که از ذبح کبوتر بیرون آید ده دلو باید کشـید و هم چنین اگر غایـط خشـک در چاه افتـد. و اگر موش در چاه افتـد و بمیرد و از هم به پاشـد یا سگ افتـد و زنـده بیرون آیـد هفت دلو بکشـند. و اگر موش از هم نپاشـیده باشـد سه دلو بایـد کشـید. و اگر خرگوش یا روباه یا گوسـفند یا خوک یا سگ یا گربه در چاه بمیرد چهـل دلو بکشـند. و هم چنین اگر بول مرد در چـاه ریزد. و اگر گنجشـکی در چـاه بمیرد یک دلو بایـد کشـید. و هر آبی که مضـاف مثـل گلاـب و عرق بیـدمشک و غیره بمجرّد رسـیدن نجـاست به او نجس می‌شود اگر چه ده کر باشـد و وضو و غسـل بآن صحیـح نیست نزد جمیع مجتهـدین مگر ابن بـابویه که او تجویز وضو ساختن و غسل کردن به گلاب کرده و باقی مجتهـدین تجویز نکرده‌اند

دوّم از پاک کننده‌ها زمین است

دوّم از پـاک کننـده‌ها زمین است که زیر کفش و ته پاها را طاهر می‌سازد و اگر پای شخصـی را بریـده باشـند و به جای پا از چوب چیزی ساخته باشد زیر آن چوب را نیز طاهر می‌سازد

سیّم از پاک کننده‌ها آفتابست

سیّم از پـاک کننـده‌ها آفتابست که طاهر می‌سازد زمین نجس را و حصـیر «۱» و بوریـا را هر گـاه نجس باشـد و خشک سازد و هم چنین طاهر می‌سازد هر چه قابل نقل و تحویل نباشد مثل درخت و میوه که بر درخت باشد و درها و پنجره‌ها که داخل عمارت شده باشد و اگر از کل نجس دیواری بطریق چینه بنا شده باشد و آفتاب بر یک روی آن بتابد و کل آن دیوار را خشک کند روی دیگر آن دیوار و اندرون او همه پاک می‌شود

چهارم از پاک کننده‌ها آتش است

چهارم از پاک کننده‌ها آتش است و آن طاهر می‌سازد چیزی را که انگشت «۲» یا خاکستر کند امّا اگر از کل نجس خشت بزنند و خشت را آجر سازند در طاهر شدن آن خلافست و هم چنین اگر از کل نجس کوزه سازند و شـیخ طوسی علیه الرّحمه بر آنست که

این هر دو ظاهر می‌شود و این قول قوۀ «۳» دارد

پنجم از پاک کننده‌ها استحاله است

پنجم از پاك كننده‌ها استحاله است يعنى تغيير صورت و نام شىء نجس مثل آن كه منى حيوان طاهر شود يا سگ در نمك‌زار افتد و نمك شود

ششم انتقال

ششم انتقال يعنى نجس از جائى به جايى نقل شود مثل خون آدمى كه به شكم پشه «۴» رود

هفتم انقلاب

هفتم انقلاب مثل آن كه خمر سركه شود

هشتم نقص

هشتم نقص مثل شيره انگور كه چون او را بجوشانند نجس مى‌شود و چون چهار دانك آن كم شود طاهر مى‌شود

نهم اسلام

نهم اسلام و آن پاك مى‌سازد كافر را از (۱) در حصير و بوريا محلّ تامّل است صدر دام ظلّه (۲) در انگشت احوط اجتناب است صدر دام ظلّه (۳) بلكه طاهر نشدن قوۀ دارد كه صدر دام ظلّه (۴) بشرط آن كه در عرف بگويند اين خون شپش يا پشه است صدر دام ظله جامع عباسى (طبع قديم)، ج۱، ص: ۲۹ نجاست كفر

دهم زوال عين يعنى بر طرف شدن نجاست

دهم زوال عين يعنى بر طرف شدن نجاست مثل آن كه دهن اسب يا بعضى اعضاى آن آلوده به خون شود پس بمجرّد آن كه خون بر طرف شود طاهر مى‌شود

یازدهم مسح به طاهر

یازدهم مسح به طاهر و این در استنجا از غایط است که چون مخرج را به سه سنگ یا به سه کلوخ یا به سه لته یا غیر آن بشرط آن که طاهر باشد پاک کنند مخرج طاهر می‌شود

دوازدهم تبعیّت

دوازدهم تبعیّت مثل آن که شخصی مسلمان طفلی را از کافر حربی اسیر کند آن طفل به تبعیّت آن مسلمان طاهر می‌شود و هم چنین شیره انگور که چون بجوشد نجس می‌شود و چون چهار دانک آن برطرف شود دیگ و چمچه آن و رخت و بدن پزنده آن به تبعیّت طاهر شدن آن طاهر می‌شود

فصل نجاسات یازده است

اشاره

فصل نجاسات یازده است اوّل بول. دویّم غایط بشرط آن که این هر دو از حیوانی باشد که گوشت آن حرام است و خون جهنده داشته باشد. سیّم خون از هر حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد و خواه حرام مگر خونی که بعد از ذبح در اعضای حیوان بماند بشرط آن که در وقت ذبح خون معتاد بیرون آمده باشد پس هر خونی که بعد از بیرون آمدن خون معتاد در اعضای آن حیوان «۱» بماند طاهر است و خوردن آن خون حلال «۲» است و بعضی از فقها برآنند که خوردن وقتی حلال است که با گوشت باشد امّا اگر از خونی که بعد از بیرون آمدن خون ذبح بماند جمع کند خوردن آن بی‌گوشت حلال نیست. چهارم منی از حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد و خواه حرام. پنجم سگ غیر سگ آبی که آن طاهر است امّیا حرام است. ششم خوک غیر خوک آبی که آن حکم سگ آبی دارد و اگر سگی به گوسفندی بجهد و بچّه از ایشان حاصل شود پس اگر به سگ شبیه باشد نجس است و اگر به گوسفند شبیه است یا به هیچ حیوانی شبیه نیست طاهر است امّا اگر سگی به خوکی بجهد و بچّه حاصل شود که به هیچ کدام شبیه نباشد در نجس بودن آن میانه مجتهدین خلافست و احتیاط آنست که نجس است. هفتم کافر خواه ذمّی و خواه حربی و خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد امّا قلیلی از مجتهدین را مذهب آن است که یهود و نصاری طاهرند و این مذهب ضعیف است. هشتم هر چه مست کننده باشد بشرط آن که در اصل روان باشد و شیخ ابن بابویه جایز می‌داند نماز کردن جامه که آلوده به خمر باشد و حرام می‌داند نماز کردن در خانه که در آن خمر باشد. نهم شیره انگور هر گاه بجوشد «۳» که چهار دانگه کم نشده باشد. دهم فقاع یعنی بوزه و آن نجس است اگر چه مست کننده نیست. یازدهم حیوانی که بمیرد بشرط آن که در حال حیاهٔ خون جهنده داشته باشد خواه

____

(۱) مگر خون عضوی که خوردن آن حرام است علی الاحوط صدر دام ظلّه (۲) در غیر حرام گوشت صدر دام ظلّه (۳) مراد از جوش غلیان است که اسفل آن اعلی و اعلای آن اسفل شود صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۳۰ گوشت آن حلال باشد و خواه حرام و جمیع اجزای آن نجس است مگر اجزائی که حسّ نداشته باشد مثل مو و استخوان و شاخ و سم از حیوانی که نجس العین نباشد و سیّد مرتضی بر آنست که اجزای نجس العین که حسّ نداشته باشد مثل مو و استخوان سگ و خوک طاهر است و باقی مجتهدین خلاف او کرده‌اند «۱»

فصل اگر سگ ظرفی را به زبان بلیسد

فصل اگر سگ ظرفی را به زبان بلیسد و خواهند که بآب قلیل آن را طهارت دهند باید که آن را به خاک پاک «۲» بمالند و بعد از آن دو نوبت باب بشویند و اگر خاک متعذّر باشد بعضی از مجتهدین برآنند که هر چه شبیه به خاک باشد مثل اشنان و سبوس عوض خاک می‌شود و بعضی برآنند که عوض خاک یک نوبت باب بشویند و امّا اگر آن ظرف را باب کثیر مثل کر یا آب روان طهارت دهند یک نوبت باب فرو بردن کافیست «۳» بعد از آن که او را به خاک مالیده باشند و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر باب کثیر طهارت دهند خاک مالیدن لازم نیست و قول اوّل اصحّ است و اگر خوک ظرفی را بلیسد بعضی برآنند که آن ظرف را هفت نوبت باب باید شستن و بعضی برآنند که بطریق لیسیدن سگ است

فصل اگر جامه مثلا به بول نجس شده باشد

فصل اگر جامه مثلا به بول نجس شده باشد و خواهند که آن را باب قلیل طهارت دهند پس اگر به بول شیر خواره نجس شده باشد بمجرّد ریختن آب بر آن طاهر می‌شود و احتیاج با فشردن نیست امّا به سه شرط: اوّل آن که آن طفل پسر باشد نه دختر. دویّم آن که اکثر غذای او شیر باشد. سیّم آن که سنّ او کمتر از دو سال بوده باشد و اگر به بول غیر طفل شیر خواره نجس شده باشد باید که بعد از آن که آب بر آن بریزند یک نوبت بیفشرند و باز آب بر آن بریزند و نوبت دیگر بیفشرند و اگر بغیر بول نجس شده باشد یک نوبت آب ریختن و یک نوبت فشردن طاهر می‌شود بعد از ازاله عین نجاست و احتیاج بدو نوبت نیست امّا اگر در آب «۴» کر یا آب روان طهارت دهند یک نوبت در آب فرو بردن آن کافیست بعد از آن که عین نجاست از آن ازاله شده باشد و افشردن آن لازم نیست و اگر پوست یا دوشک و بالش و مانند آن را باب قلیل طهارت دهند احتیاج با فشردن آن نیست و مالیدن آن کافیست و بدان که هر گاه جامه مثلا نجس شود به نجاستی که رنگ داشته باشد مثل خون یا غیر آن و آن را بشویند و رنگ آن نجاست در جامه بماند آن رنگ پاکست و ازاله آن لازم نیست

فصل اگر ظرف نجس را مثل کاسه و دیگ و خم خواهند که باب قلیل طهارت دهند

فصل اگر ظرف نجس را مثل کاسه و دیگ و خم خواهند که باب قلیل طهارت دهند قدری آب در آن کنند و حرکت دهند تا آب به همه جای آن برسد و آن آب را بریزند و باز نوبت دیگر آب کنند و حرکت دهند بریزند آن ظرف طاهر می‌شود و اگر آن ظرف نجس را در زمین محکم کرده باشند مثل دیگ دکان طباخی کندن آن لازم نیست و به همین طریق طهارت می‌توان داد و اگر اندکی آب در (____________________________________ ۱) دوازدهم عرق جنب از حرام است بنا بر احوط بلکه خالی از قوهٔ نیست و ملحق به آنست عرق شتر جلّال نیز صدر دام ظلّه (۲) و احوط مالیدن آنست به خاک تر شده نیز و احوط از آن مالیدن دفعه سیّم است باب کل صدر دام ظلّه (۳) احوط تعداد است صدر دام ظلّه (۴) گذشت که در کر احوط تعدد است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۳۱ ته آن بماند آن را به لتّه یا پنبه پاک بردارند و بدان که از ظرف طلا و نقره چیزی خوردن یا چیزی در آن گذاشتن حرام است بر مرد و زن امّا آن آب و طعام و میوه که در آن ظرفست حرام نمی‌شود و لیکن از آن ظرف بیرون آوردن بقصد خوردن حرام است و بقصد آن که بر جائی گذارند و بعد از آن بخورند حلال است و از آفتابه طلا و نقره دست شستن حرام است و هم چنین از طاس طلا و نقره آب بر خود یا بر دیگری یا بر

جائی ریختن و هم چنین از دوات طلا و نقره چیزی نوشتن و از سرمه‌دان طلا و نقره سرمه کشیدن امّا به قلم و میل طلا و نقره چیز نوشتن و سرمه کشیدن حلال است و اگر از طاس و کوزه نقره‌کوب یا طلاکوب آب خورد واجبست که لب خود را به نقره آن و طلای آن نرساند و اگر مسّ مطلّا را در آتش گذارند پس اگر طلا از آن حاصل شود حکم ظرف طلا خواهد داشت و اگر مطلقا طلا- حاصل نشود میانه مجتهدین در آن خلافست و اصحّ آنست که حکم ظرف مسّ دارد و غسل در حوض طلا و نقره صحیح نیست خواه غسل ترتیبی باشد و خواه غسل ارتماسی امّا اگر زمین آن حوض غیر طلا و نقره باشد غسل در آن صحیح است به اتمام رسید باب اوّل به توفیق اللّه تعالی

باب دویّم از کتاب جامع عبّاسی

اشاره

باب دویّم از کتاب جامع عبّاسی در بیان مسائل نماز واجبی و سنّتی و در آن مقدّمه و سه مطلب است

مقدّمه

مقدّمه بدان که نماز واجبی دوازده است: اوّل نماز شبانه روزی که آن را نماز یومیّه گویند. دویّم نماز جمعه. سیّم نماز عید رمضان. چهارم نماز عید قربان. پنجم نماز طواف خانه کعبه. ششم نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و امثال آن. هفتم نماز میّت. هشتم نمازی که بنذر واجب شود. نهم نمازی که به سوگند واجب شود. دهم نمازی که بعهد واجب شود. یازدهم نمازی که به اجاره واجب شود. دوازدهم نمازی که از پدر فوت شده باشد «۱» بر پسر بزرگتر واجب می‌شود. امّا نمازهای سنّتی بسیار است و آن چه در این کتاب مذکور می‌شود بیست و چهار نماز است: اوّل نماز نوافل یومیّه که در هر روز و هر شب سنّت است که گذارده شود. دوّم نمازی که به حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله منسوبست. سیّم نمازی که به حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منسوبست. چهارم نمازی که به حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام منسوبست. پنجم (______________________________ ۱) یا از مادر فوت شده باشد علی الاحوط صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۳۲ نماز جعفر طیّار. ششم نماز اعرابی «۱». هفتم نماز طلب باران که آن را نماز استسقا گویند. هشتم نماز عید غدیر. نهم نماز روز اوّل هر ماه. دهم نماز نافله ماه رمضان. یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله. دوازدهم نماز شب مبعث. سیزدهم نماز روز مباهله. چهاردهم نماز زیارت. پانزدهم نماز رغایب. شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب. هفدهم نماز شب نصف ماه شعبان. هجدهم نماز شب عید ماه رمضان. نوزدهم نماز ساعت غفلت. بیستم نماز وقت اراده سفر. بیست و یکم نماز توبه. بیست و دویّم نماز هدیه میّت. بیست و سیّم نماز روز عاشورا. بیست و چهارم نماز روز نوروز.

مطلب اوّل در بیان نمازهای واجبی

مقصد اوّل در بیان نماز یومیّه

اشاره

مقصد اوّل در بیان نماز یومیّه یعنی نمازهای پنجگانه که در هر شبانه روز واجبست بر هر بالغ و عاقل مگر زنی که حایض باشد یا نفساء بدان که مقدّمات نماز یعنی چیزی چند که پیش از شروع از نماز بفعل باید آورد شش است: اوّل طهارت از حدث. دویّم نجاست بر طرف کردن از بدن و جامه. سیّم پوشیدن عورت. چهارم ملاحظه نمودن مکان نماز که نجس و غصبی نباشد. پنجم ملاحظه نمودن وقت نماز. ششم تحقیق نمودن قبله و ازین شش چیز دو چیز اوّل در باب اوّل این کتاب به تفصیل مذکور شد و چهار باقی در چهار مبحث مذکور می‌شود

مبحث اوّل در بیان پوشیدن عورت

مبحث اوّل در بیان پوشیدن عورت و آن در نماز واجبست خواه کسی باشد که نگاه کند و خواه نباشد و خواه نگاه کننده محرم باشد مثل زن و کنیز این کس و خواه نامحرم پس اگر شخصی در خانه تاریک خالی نماز گذارد و عورت خود را نپوشد نماز او باطلست و بر مرد همین پوشیدن قبل و دبر و خصیه واجبست امّا بر زن واجبست پوشیدن کلّ بدن غیر رو و کف دستها و قدمها «۲». امّا اگر زن بنده باشد پوشیدن سر و مو بر او واجب نیست. و به رختی که بر آن نماز گذارند بیست و هفت امر متعلّق است پنج امر واجب و هفت امر سنّت و پانزده امر مکروه. امّا پنج امر واجب: اوّل آن که غصبی نباشد. دوم آن که حریر محض نباشد که نماز مرد در حریر محض جایز نیست و شیخ ابن بابویه بر آنست که زن را نیز در حریر محض نماز جایز نیست امّا این قول ضعیف است و جایز است مردان را حریر پوشیدن به واسطه ضرورت مثل سرما یا دفع «۳» شپش و در روز جنگ نیز پوشیدن حریر مردان را جایز است. سیّم آن که طلا نباشد که نماز مرد در طلا باطلست. چهارم آن که طاهر باشد مگر در شش جا: اوّل آن که

(____۱) چون نماز مستحبّی چهار رکعتی معهود از شرع نیست احوط ترک نماز اعرابیست صدر دام ظلّه (۲) احوط ستر باطن قدمین است صدر دام ظلّه العالی بمد الایام و اللیالی (۳) اگر بمقدار زمان نماز نیز مدخلیّت در دفع آن داشته باشد صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۳۳

جراحتی یا دمّلی داشته باشد که خون از آن روان «۱» باشد پس بآن خون نماز صحیح است تا وقتی که آن دمّل و جراحت به شود. دویم آن که اگر بول شخصی به تواتر آید و جامه بآن بول نجس شود در آن حال و در آن جامه نجس نماز او صحیح است بشرط آن که در هر شبانه روز یک نوبت آن جامه را طهارت دهد. سیّم آن که اگر زنی طفلی را تربیت نماید خواه آن طفل پسر باشد و خواه «۲» دختر و غیر از یک جامه نداشته باشد هر چند آن جامه به بول و غایط آن طفل نجس شده باشد نماز او در آن جامه صحیح است بشرط آن که در هر شبانه روزی یک نوبت آن جامه را طهارت دهد و افضل آنست که نماز ظهر و عصر را بعد از طهارت دادن جامه بی‌فاصله در آخر وقت گذارد و شام و خفتن را در اوّل وقت گذارد تا چهار نماز را در جامه طاهر یا جامه قلیل النّجاسه دریافته باشد. چهارم آن که خونی باشد کمتر از مقدار درهم بغلی و آن بقدر بند بالای انگشت زهگیر است پس اگر در جامه یا در بدن آن مقدار خون باشد نماز صحیح است و بر طرف کردن آن لازم نیست مگر آن که از مکان خود به جامه یا بدن سرایت کند یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس یا خون سگ یا خون خوک یا خون کافر باشد پس در این هفت جا برطرف کردن آن از بدن و جامه واجبست اگر چه کمتر از مقدار درهم بغلی باشد. پنجم آن که نجاست در پوششی باشد که ستر عورت بآن نتوان کرد مثل کلاه و بند چاقشور و بند زیر جامه هر چند نجاست آن مغلّظه باشد یعنی از آن شش خون باشد که قبل از این مذکور شد «۳». ششم هر نجاستی که نماز گذارنده قادر بر ازاله آن نباشد مثل آن که جامه نجس را به جهت شدّت سرما نتواند کندن پس در آن جامه نماز صحیح است امّا در غیر مسجد «۴». پنجم از واجبات ساتر آنست که ساتر پوست حیوانی نباشد که خوردن گوشت آن حرام است مثل سمور و روباه و هم چنین مو و پشم آنها امّا دو حیوانست که گوشت آنها حرام است و با وجود این نماز در پوست

و پشم آنها صحیح است یکی از آن دو حیوان خز است و آن جانوریست آبی که در خشکی زنده نمی‌ماند و دیگری سنجابست و بعضی از مجتهدین منع نماز کرده‌اند در پوست و پشم سنجاب «۵». و امّا آن هفت امر سنّت که تعلّق به رخت مصلّی دارد: اوّل آن که آن چه پوشش نماز است سفید باشد. دویّم آن که بهترین و پاکیزه‌ترین پوشیدنیهای این کس باشد. سیّم آن که ممزوج به ابریشم نباشد. چهارم آن که اگر سفید نباشد رنگ سیر نداشته باشد. پنجم آن که مصلّی دستار بر سر داشته باشد. ششم آن که دستاری که در آن نماز گذارد تحت الحنك داشته باشد. هفتم در نعل عربی نماز گذاردن. و امّا آن پانزده امر که مکروهست: اوّل (____۱) روان بودن خون از او لازم نیست

ولی ملاحظه عسر و حرج را فی الجمله در ازاله آن نمایند علی الاحوط صدر دام ظلّه (۲) خالی از احتیاط نیست صدر دام ظلّه (۳) ولی احوط آنست که هر یکی از آنها در محلّ خود باشد مثل کلاه بر سر و بند در زیر جامه صدر دام ظلّه (۴) ظاهر اگر آن نجاست سرایت بمسجد نکند باکی ندارد چنانچه خواهد آمد صدر دام ظلّه (۵) و این احوط است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۳۴ در جامه مصوّر نماز کردن. دوّم بر جای نماز ابریشمی نماز گذاردن. سیّم در لباس سیاه نماز کردن مگر دستار و مسحی که نماز کردن در این هر دو اگر سیاه باشد مکروه نیست. چهارم در لباسی که کافر بافته یا دوخته باشد نماز گذاردن. پنجم در لنگی که بر بالای پیراهن بسته باشند نماز کردن. ششم نماز کردن در رخت شخصی که از نجاست ملاحظه نکند. هفتم نماز کردن در رخت شخصی که از غصب کردن مال مردم ملاحظه نکند. هشتم نماز گذاردن و در دست آن انگشتر آهن باشد. نهم بدون ردا نماز گذاردن. دهم آن که زن بدون گردنبند یا قلاده نماز کردن. یازدهم آن که در پا خلخال داشته باشد که صدا کند. دوازدهم در قبای بند بسته نماز کردن. سیزدهم آهن ظاهر با خود داشتن امّا اگر پنهان باشد با خود داشتن آن مکروه نیست. چهاردهم نماز کردن مرد در جامه زرد یا سرخ. پانزدهم اشتمال صمّا یعنی دو طرف ردا را از زیر بغل بیرون آوردن و بر یک دوش انداختن

مبحث دویّم در مکان نماز

اشاره

مبحث دویّم در مکان نماز بدان که سی و سه امر است که به مکان نماز تعلّق دارد دو امر واجب و چهار امر سنّت و بیست و هفت امر مکروه

امّا دو امر واجب

امّا دو امر واجب اوّل آن که مکان نماز غصبی نباشد که نماز در مکان غصبی باطل است مگر آن که مالك رخصت دهد و هم چنین در ملك شخصی بی‌رخصت او نماز صحیح نیست و رخصت چهار نوعست اوّل رخصت صریح مثل آن که مالك گوید که در منزل من نماز بکذارد دویّم رخصت ضمنی مثل آن که بگوید امروز در منزل من باش سیّم رخصت فحوی مثل آن که مهمانی را به منزل خود آورد چهارم رخصت شاهد حال و آن در مثل صحرا و حمّام و کاروانسراست که حال شاهد است به آن که مالك به نماز کردن در آن راضی است. دویّم آن که مکان نماز نجس نباشد به حیثیّتی که نجاست به بدن مصلّی یا لباس او سرایت کند اگر چه خون کم از درهم بغلی باشد امّا اگر مکان خشك باشد و نجاست آن سرایت نه کند نماز در آن صحیح است مگر جای سجده که اگر آن نجس باشد نماز صحیح نیست هر چند خشك باشد و نجاست آن به بدن و رخت مصلّی نرسد و

امّا آن چهار امر سنّت

امّا آن چهار امر سنّت که تعلّق به مکان نماز دارد: اوّل آن که کلّ مکان نماز طاهر باشد. دویم آن که مکان پیشانی در بلندی و پستی با مکان ایستادن برابر باشد یا آن که مکان پیشانی از مکان ایستادن پست باشد. سیّم آن که در برابر مصلّی ستره‌ای باشد و مراد از ستره آنست که دیواری یا حایلی در قبله مصلّی باشد که میانه مصلّی و آن بیش از دو ذرع یا سه ذرع دست نباشد و اگر عصائی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۳۵ در برابر باشد کافیست. چهارم آن که نماز واجب در مسجد گذارده شود خصوصا در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله در حدیث آمده که ثواب یک نماز در مسجد الحرام برابر ثواب صد هزار نماز است و ثواب یک نماز در مسجد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله برابر ثواب ده هزار نماز است و در هر یک از مسجد اقصی و مسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است و در مسجد جامع برابر ثواب صد نماز است و در مسجد محلّه برابر بیست و پنج نماز است و در مسجد بازار ثواب دوازده نماز است. امّا زن را نماز در خانه افضل است از نماز او در مسجد و نماز او در خانه اندرونی افضل است از نماز او در خانه بیرونی و نماز او در ایوان منزل افضل است از نماز او در صحن منزل و نماز او در صحن منزل افضل است از نماز او بر بام منزل و بر بامی که فصیل دارد افضل است از بامی که فصیل ندارد و

امّا بیست و هفت امر مکروه

امّا بیست و هفت امر مکروه که تعلّق به مکان نماز دارد: اول نماز در اندرون حمّام گذاردن امّا در جامه‌کن حمّام و بر بام حمّام مکروه نیست. دوّم در کشتی نماز گذاردن هر گاه قدرت بر بیرون رفتن «۱» باشد. سیّم در خانه کعبه نماز واجب گذاردن امّا نماز سنّت مکروه نیست. چهارم در جائی نماز گذاردن که در برابر آن مصحف گشاده باشد یا کتابی یا کاغذی نوشته بشرط آن که خطّ او نمایان باشد. پنجم در جائی که در برابر او چراغی باشد یا آتش افروخته. ششم در جائی که در برابر او عورتی خوابیده باشد هر چند محرم باشد و پشت او به جانب مصلّی باشد. هفتم در جائی که شخص روبرو باشد. هشتم در جائی که سلاح بی‌غلاف در برابر باشد. نهم در خانه که مجوسی در آنجا باشد امّا در خانه که یهود و نصاری باشد نماز کردن مکروه نیست. دهم در خانه که در آن سگ باشد. یازدهم در جائی که دری گشاده در برابر باشد. دوازدهم در گورستان نماز کردن. سیزدهم در جائی که چهارپایان در آنجا بسته می‌شود مثل طویله و مانند آن هر چند چهارپایان در آنجا نباشد. چهاردهم در خانه که مست کننده در آن باشد. پانزدهم بر روی خرمن گندم نماز کردن هر چند آن را بگل اندوده باشند. شانزدهم در محلّی که اکثر اوقات آتش در آنجا می‌سوزانند مثل طون حمّام و مطبخ هر چند که در وقت نماز از آتش خالی باشد. هفدهم آن که مرد در جائی نماز گذارد که در پهلوی او یا مقدّم بر او زنی نماز گذارد و خواه محرم باشد و خواه نامحرم هر گاه میانه ایشان حایلی نباشد یا مقدار ده ذرع بذرع دست دوری نباشد امّا اگر زن در پس سر مرد باشد کراهت برطرف می‌شود و احتیاج به حایل یا دوری ده ذرع نیست و بعضی از مجتهدین نماز (____ ۱) احوط ترکست صدر دام ظلّه

جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۳۶ مرد و زن را باطل می‌دانند هر گاه مقارن هم تکبیر احرام گویند و الّا نماز آن را که تکبیر احرام بعد از دیگری گفته باطل می‌دانند «۱» بشرط آن که زن در پهلوی مرد یا مقدم بر مرد نماز گذارد و حایل یا دوری ده ذرع نباشد هجدهم نماز گذاردن بر آن خاکی که مورچه‌ها از سوراخ خود بیرون می‌آورند. نوزدهم در جائی که حیوانات آنجا ذبح می‌شوند. بیستم در شوره‌زار نماز گذاردن. بیست و یکم بر روی برف نماز گذاردن. بیست و دوّم در گذرگاه آب نماز کردن هر چند که آنجا آب نباشد. بیست و سیّم بر ریگ روان نماز گذاردن. بیست و چهارم در جادّه راه نماز کردن. بیست و پنجم در زمینی که شقایق در آن روییده باشد. بیست و ششم در خانه که مصوّر باشد. بیست و هفتم در جائی که شتران در آنجا خوابند هر چند که از شتر خالی باشد

فصل در احکام مساجد

فصل در احکام مساجد مسجد بنا نهادن و عمارت کردن ثواب عظیم دارد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقولست که هر کس مسجدی بنا کند خدای تعالی خانه در بهشت جهت او بنا می‌کند . و احادیث در ثواب بنا کردن مسجد بسیار است. و بدان که چهل و یک امر تعلّق بمسجد دارد دوازده امر سنّت و هفده امر مکروه و یازده امر حرام. امّا دوازده امر سنّت: اوّل آن که بنای مسجد بسیار بلند و بسیار پست نباشد. دوّم آن که طهارت خانه مسجد را نزدیک در مسجد بسازند. سیّم آن که شخصی که داخل مسجد می‌شود اوّل پای راست را پیش کند و وقتی که از مسجد بیرون می‌رود پای چپ را. چهارم آن که پیش از داخل شدن ملاحظه کفش خود کند که نجس نباشد. پنجم آن که در وقت داخل شدن بمسجد این دعا بخواند: بسم اللَّه و السّلام علی رسول اللَّه و صلوات اللَّه و صلوات ملائکته علی محمّد و آل محمّد و السّلام علیهم و رحمهٔ اللَّه و برکاته، ربّ اغفر لی ذنوبی و افتح لی أبواب فضلك. ششم آن که در وقت بیرون رفتن نیز همین دعا بخواند. هفتم بر وضو بودن در وقت داخل شدن. هشتم آن که چون داخل شود دو رکعت نماز تحیّت مسجد بگذارد. نهم اکثر اوقات بمسجد تردّد نمودن و مسجد را خوشبو گردانیدن. دهم در مسجد رو بقبله نشستن و حمد خدای به جای آوردن و صلوات فرستادن و حاجت از خدا طلبیدن. یازدهم چراغ در مسجد روشن کردن چه از حضرت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله منقول است که هر کس در مسجدی چراغ روشن کند جمیع ملائکه و حاملان عرش از جهت او استغفار می‌کنند ما دام که آن چراغ روشن باشد. دوازدهم مسجد را جاروب کردن خصوصا در روز (______________________________ ۱) و این احوط است صدر دام ظلّه

جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۳۷ پنجشنبه و شب جمعه و از حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام منقولست که حضرت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: که هر کس روز پنجشنبه یا شب جمعه مسجدی را جاروب کند و بمقدار سرمه که بچشم می‌کشند خاکروبه از مسجد بیرون کند خدای تعالی جمیع گناهان او را می‌آمرزد. و امّا هفده امر مکروه که بمسجد تعلّق دارد: اوّل آن که دیوار مسجد کنگره داشته باشد. دویم آواز در مسجد بلند کردن. سیّم شمشیر از غلاف بیرون کردن. چهارم در مسجد شعر خواندن. پنجم خواب کردن. ششم خرید و فروخت کردن. هفتم حکایت امور دنیا کردن. هشتم اطفال و دیوانه‌ها را گذاشتن که داخل مسجد شوند. نهم وضو کردن در مسجد از حدث و بول یا حدث غایط. دهم برهنه کردن عورتین یا ناف یا ران یا زانو. یازدهم قضا پرسیدن. دوازدهم شخصی را حد زدن. سیزدهم بر دیوار مسجد صورت چیزی کشیدن که جان نداشته باشد مثل درخت و غیره. چهاردهم آب دهن یا بلغم در مسجد افکندن. پانزدهم داخل شدن شخصی در مسجد که از دهن او بوی سیر یا پیاز آید. شانزدهم مسجد را مکتب کردن. هفدهم بفعل آوردن اهل حرفت حرفت خود را در مسجد به تخصیص سر تراشی. هجدهم در مسجد ترکی یا فارسی یا به زبان دیگر غیر زبان عربی حرف زدن. امّا آن یازده امر که حرامست: اوّل مسجد را به طلا نقّاشی کردن. دویّم سنگ ریزه که فرش مسجد است از مسجد بیرون کردن. سیّم در مسجد چیز نجس داخل کردن هر چند سرایت بمسجد نکند «۱». چهارم درنگ نمودن جنب و حایض و نفاس در مسجد. پنجم فروشی که وقف مسجد باشد در غیر مسجد انداختن. ششم چیزی را در مسجد طهارت دادن اگر چه در آب کر یا آب جاری باشد. هفتم چیزی از زمین مسجد داخل ملك خود یا داخل کوچه کردن. هشتم میّت در مسجد دفن کردن. نهم صورت جاندار در دیوار مسجد کشیدن. دهم مصالح مسجدی که منهدم شود و قابل تعمیر نباشد در غیر مسجد بکار بردن. یازدهم در مسجد درخت نشانیدن

مبحث سیّم در ملاحظه نمودن اوقات نمازهای واجبی و سنّتی

اشاره

مبحث سیّم در ملاحظه نمودن اوقات نمازهای واجبی و سنّتی بدان که اوّل وقت نماز صبح بر آمدن صبح صادق و وقت آن می‌کشد تا بر آمدن آفتاب. و اوّل وقت پیشین زیاده شدن سایه شخص است بعد از آن که به نهایت کوتاهی رسیده باشد چنانکه در این بلاد واقع می‌شود یا ظاهر شدن سایه است بعد از آن که برطرف شده باشد چنانکه در مکه مشرّفه واقع می‌شود و این وقت را زوال گویند. و اوّل وقت عصر وقتیست که از زوال آفتاب مقدار

(____ ۱) با عدم سرایت حرمت معلوم نیست و خبر وارد در او زیاده بر نجاست مسریه دلالت ندارد و اللّه هو العالم صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۳۸

نماز ظهر گذشته باشد نظر بحال مصلّی پس اگر متطهّر «۱» و مقیم باشد مقدار چهار رکعت گذشته باشد وقت عصر داخل شده و اگر محدث باشد مقدار طهارت و چهار رکعت گذشته باشد و اگر مسافر و متطهّر باشد مقدار دو رکعت و اگر مسافر و محدث باشد مقدار طهارت و دو رکعت گذشته باشد. و آخر وقت ظهر وقتیست که تا غروب آفتاب مقدار نماز عصر مانده باشد نظر بحال مصلی چنانچه معلوم شد و این مقدار وقت مخصوص عصر است و مقدار اداء ظهر از اوّل زوال مخصوص ظهر است و ما بین دو وقت مخصوص مشترکست میان ظهر و عصر. و آخر وقت عصر غروب آفتابست «۲» و آن اوّل وقت نماز شام است و علامت آن برطرف شدن سرخیست که در جانب مشرق ظاهر می‌شود. و اوّل وقت نماز خفتن وقتیست که از غروب آفتاب مقدار سه رکعت گذشته باشد اگر متطهّر باشد یا مقدار سه رکعت یا طهارت اگر محدث باشد پس وقت مشترك می‌شود میان شام و خفتن تا آن که باقی ماند بنصف شب آن مقدار که نماز خفتن را بآن ادا توان کردن و آن مخصوص نماز خفتن است نظر بحال مصلی چنانکه گذشت و جمعی از مجتهدین برآنند که تا سرخی جانب مغرب برطرف نشود وقت نماز خفتن داخل نمی‌شود.

فصل [در فوریت و تأخیر ادای نماز]

فصل [در فوریت و تأخیر ادای نماز] نماز در اوّل وقت گذاردن ثواب عظیم دارد به تخصیص نماز صبح و مغرب و تأخیر نماز از اوّل وقت به غایت مکروهست مگر در چند جا که تأخیر نماز از اوّل وقت سنّت است. و از آن جمله دوازده جا که مشهورتر است مذکور می‌سازیم: اوّل تأخیر نماز خفتن تا وقتی که سرخی مغرب برطرف شود و بعضی مجتهدین این تأخیر را واجب می‌دانند. دویّم تأخیر نماز ظهر در بلادی که هوا به غایت گرم می‌شود تا وقتی که گرمی هوا کمتر شود. سیّم تأخیر نماز عصر تا وقتی که سایه که بعد از زوال حادث شده مساوی شاخص شود. چهارم تأخیر زنی که استحاضه کثیره دارد هر یك از نماز ظهر و عصر را به آخر وقت تا چهار نماز را به یك غسل دریابد. پنجم تأخیر نماز صبح و ظهر و عصر جهت گذاردن نافله آن. ششم تأخیر پیش‌نماز نماز را تا وقتی که مأمومین جمع شوند. هفتم تأخیر مأمومین نماز را تا وقتی که پیشنماز حاضر شود. هشتم تأخیر مسافر نماز را تا فرود آمدن هر گاه آداب نماز را در منزل بهتر به جا تواند آورد. نهم تأخیر نماز مغرب و خفتن تا رسیدن به مشعر الحرام چنانچه در کتاب حجّ مذکور خواهد شد. دهم تأخیر نماز مغرب شخصی را که جمعی انتظار او بکشند که با او افطار نمایند و یا خود روزه بوده باشد و به غایت گرسنه شده باشد. یازدهم تأخیر مربّیه طفل ظهر و عصر را به آخر وقت تا چهار نماز را

(____ ۱) معلوم نیست گذشتن مقدار طهارت و مثل آن از مقدمات نماز از وقت مخصوص بوده باشد صدر دام ظله (۲) احوط تاخیر نینداختن نماز ظهر و عصر است از فرو رفتن قرص آفتاب و اگر تأخیر شد البته پیش از برطرف شدن سرخی به جای آورد و نیّت ادا و قضا ننمایند و تأخیر افطار است در روزه از برطرف شدن سرخی صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۳۹

در جامه طاهر یا در جامه قلیل النّجاسهٔ دریابد چنانکه در کتاب طهارهٔ مذکور شد. دوازدهم تأخیر شخصی که به قضای نمازهای گذشته مشغول است نماز حاضره را تا تا

آخر وقت و سیّد مرتضـی تأخیر نماز حاضره را در این صورت واجب می‌داند و مذهب او این است که هر کس را نماز قضا در ذمّه باشد واجبست علی الفور به جا آورد و او را جائز نیست که به هیچ امر مباح یا سنّت اشتغال نماید تا وقتی که ذمّه خود را از همه آن نمازها فارغ سازد امّا جمعی کثیر از مجتهدین در این مسأله با سیّد مرتضی موافقت نکرده‌اند

فصل در احکام اذان گفتن

فصل در احکام اذان گفتن چون وقت هر یک از نمازهای پنجگانه داخل شود اذان گفتن سنّت مؤکّد است خصوصا از برای نمازی که قرائت آن را بلند باید خواند و بعضی از مجتهدین اذان را از برای آن واجب می‌دانند و بعضی مخصوص آن نمی‌دانند بلکه اذان را از برای هر یک از نمازهای پنجگانه واجب می‌دانند و بعضـی همین از برای نماز صبح و مغرب واجب می‌دانند و بس و اذان از برای غیر نمازهـای پنجگـانه سنّت نیست بلکه حرام است امّـا سنّت است که سه نوبت الصّـلاهٔ گفته شود. و اذان گفتن از برای نماز یومیّه ثواب عظیم است و احادیث در این باب از حضـرت رسالت پناه صلّی اللَّه علیه و آله و حضـرات ائمّه معصومین علیهم السّـلام بسـیار است مثل آن که در حدیث آمده که هر کس در شـهری از شهرهای اسلام اذان بگوید بهشت بر او واجب می‌شود و بدان که لازم نیست که مؤذن بالغ باشد پس اگر طفل ممیّز اذان بگوید کافیست و اذان زن از برای زنان و از برای مردانی که محرم او باشـند جایز است بشـرط آن که نامحرم آواز او را نشنود امّا اگر زن بسیار پیر باشـد و از شـنیدن آواز او حظّی نباشـد جایز است که مردان نامحرم بشـنوند. آن چه به اذان متعلّق است سـی امر است نوزده امر سـنّت و نه امر مکروه و دو امر حرام. امّا نوزده امر سنّت: اوّل آن که اذان را در اوّل وقت گویـد. دوّم مؤذّن در وقت اذان گفتن رو بقبله باشد. سیّم آن که اذان را بلند بگوید. چهارم آن که ایسـتاده بگوید. پنجم آن که در وقت اذان وضو داشته باشد. ششم آن که بر جای بلند بایستد. هفتم آن که دو انگشت خود را در دو گوش کند. هشـتم آن که اذان را به تأنّی بگوید نه بشتاب. نهم آن که در آخر هر فصل سکوت قلیل نماید. دهم آن که اختیار مؤذّنی کند که عـدالت داشته باشـد. یازدهم آن که مؤذّن وقت شـناس باشد. دوازدهم آن که خوش آواز باشد. سیزدهم آن که حرف نزند در وقت اذان شـنیدن. چهـاردهم دانسـتن مؤذّن مسائـل اذان را به طریقی که فقهـا و علما قرار داده‌انـد. پانزدهم صـلوات فرسـتادن جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۴۰ مؤذّن و کسی که اذان می‌شنود در وقت نام بردن حضرت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله. و شیخ ابن بابویه صـلوات فرستادن مطلقا واجب می‌داند بر هر کس که نام آن حضرت برد یا بشنود و این قول کمال قوّت دارد. شانزدهم اظهار کردن مؤذّن حرف‌ها را در لفظ اللَّه و اله و اشـهد و الصّـلاهٔ. هفدهم اظهار کردن حرف حا را در لفظ الفلاح. هجدهم آن چه مؤذّن از فصول اذان گوید شـنونده نیز آن را بگوید. نوزدهم اعاده نمودن مؤذّن اذان صبح را اگر قبل از طلوع فجر بفعل آورده باشد. و امّا آن نه امر که در اذان مکروهست: اوّل حرف زدن مؤذّن در اثنای اذان. دویم سـکوت طویل در اثنای اذان. سیّم نگاه کردن مؤذّن در حال اذان به جانب راست و چپ. چهارم هر یک از شـهادتین را زیاده از دو نوبت گفتن چنانکه مخالفان می‌کننـد. پنجم اذان گفتن در وقت راه رفتن. شـشم سواره اذان گفتن. هفتم اذان گفتن جهت عصـر روز جمعه هر گـاه نمـاز جمعه گذارنـد. هشـتم اذان گفتن جهت عصـر روز عرفه شخصـی را که حـجّ می‌گـذارد. نهم اذان گفتن جهت عشا در مشـعر الحرام شخصـی را که حـجّ می‌گذارد و بعضی از «۱» مجتهـدین اذان گفتن در این سه جا حرام می‌داننـد. و امّا آن دو امر که حرام است: اوّل اذان گفتن قبل از آن که وقت نماز داخل شود مگر اذان نماز صـبح که قبل از طلوع فجر جایز است. دویّم گفتن الصّـلاهٔ خیر من النّوم در اذان صـبح مگر به واسطه تقیّه که نزد مخالفان گفتن آن سنّت است

فصل: اقامت بعد از اذان

فصل: اقامت بعـد از اذان سـنّت مؤکّد است و با آن که اذان ثواب عظیم دارد ثواب اقامت بیش از ثواب اذان است و سـنّت است که

آواز در اقامت بلنـد نکنـد و تأنّی در آن سنّت نیست بلکه ترک تأنّی سنّت است و سیّد مرتضـی علیه الرّحمهٔ اقامت را در نمازهای پنجگانه واجب «۲» می‌داند و بی‌وضو اقامت گفتن را حرام می‌داند و ایستادن را در آن واجب می‌داند و بعضـی از مجتهدین حرف زدن را بعد از قامت الصّلاهٔ حرام می‌دانند «۳» مگر حرفی که به نماز تعلّق داشته باشد مثل التماس کردن حاضران از شخصی عادل که پیشنمازی ایشان کند یا امر کردن مأمومین را بانکه صفهای خود را راست بدارند و مانند این. و بدان که هر گاه شخصی اذان و اقامت به جا نیاورده داخل نماز شود سنّت است که نماز را قطع کند و هر دو را به جا آورده نماز را از سر گ‌یرد و این مشروط به پنج شرط است: اوّل آن که به سهو ترک اذان و اقامت کرده باشد نه بعمد. دویّم آن که هنوز در رکعت اوّل باشد. سیّم آن که رکوع نکرده باشد. چهارم آن که وقت نماز آن قدر تنک نشده باشد که اگر تلافی اذان و اقامت نماید بعضی از نماز در خارج وقت واقع شود. پنجم آن که لازم نیاید که بعضی از نماز در مکان غیر

(____ ۱) فرمایش بعض از مجتهدین موافق با احتیاط است ترک نشود صدر دام ظلّه (۲) و متابعت سیّد اولی بلکه احوط خواهد بود صدر دام ظلّه (۳) و متابعت این مجتهدین احوط است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۴۱ مباح یا در جامه غیر مباح واقع شود مثل آن که صاحب خانه یا صاحب جامه گوید که رخصت است که دو رکعت نماز در خانه من یا در جامه من بگزاری و زیاده از آن رخصت نیست در این صورت جایز نیست که نماز را قطع کند و بعد از گفتن اذان و اقامت نماز را از سر گ‌یرد بجهت آن که آخر نماز در مکان غیر مباح یا در جامه غیر مباح واقع خواهد شد. و واجبست که چون خواهد که بواسطه تلافی اذان و اقامت نماز را قطع کند قبل از قطع بگوید السّلام علیک أیّها النّبیّ و رحمهٔ اللَّه و برکاته. و هر گاه در اثنای اذان از مؤذّن حدثی سر زند سنّت است که اذان را قطع کند و وضو بسازد و اذان را از آنجا که قطع کرده به اتمام رساند و لازم نیست که اذان را از سر گ‌یرد. امّا اگر در اثنای اقامت از مؤذّن حدثی واقع شود اقامت را از سر گ‌یرد. و سنّت است که ما بین اذان و اقامت فاصله واقع شود بدو رکعت یا به یک سجده یا به یک نشستن یا به یک گام «۱» برداشتن یا به گفتن سبحان اللَّه یا الحمد للّه. و اگر فصل به سجده یا بنشستن کند در اثنای آن این دعا بخواند: اللَّهمّ اجعل قلبی بارّا و عیشی قارّا و رزقی دارّا و عملی سارّا و اجعلنی عند قبر رسولک صلّی اللَّه علیه و آله مستقرّا و قرارا. و در وقت نشستن نیز همین دعا بخواند سبحان من لا تبید معالمه سبحان من لا ینسی ذکره سبحان من لا یخیّب سائله سبحان من لیس له حاجب یرشی و لا أبواب یغشی و لا ترجمان یناجی سبحان من اختار لنفسه أحسن الأسماء سبحان من فلق البحر لموسی سبحان من لا یزداد علی کثرهٔ العطایا إلّا کرما و جودا سبحان من هو هکذا و لا هکذا غیره. و بعد از اقامت این دعا بخواند: اللَّهمّ ربّ هذه الدّعوهٔ التّامّهٔ و الصّلاهٔ القائمهٔ بلّغ محمّد صلّی اللَّه علیه و آله الدّرجهٔ الوسیلهٔ و الفضل و الفضیلهٔ باللَّه استفتح و باللَّه استنجح و علی اللَّه أتوکّل و بمحمّد صلّی اللَّه علیه و آله أتوجّه. اللَّهمّ صلّ علی محمّد و آله و اجعلنی بهم عندک وجیها فی الدّنیا و الآخرهٔ و من المقرّبین

مبحث چهارم در ملاحظه نمودن قبله [و واجبات نماز]

[احکام قبله

اشاره

[احکام قبله بدان که شخصی که نماز می‌گذارد از چهار حال بیرون نیست یا در اندرون خانه کعبه است یا بر بام خانه کعبه یا به خانه کعبه آن قدر نزدیکست که اگر خواهد خانه کعبه را تواند دید یا از شهر مکّه آن قدر دور است که دیدن خانه او را میسّر

نیست پس اگر در اندرون خانه کعبه است بهر طرف که نماز بگذارد نماز او صحیح است بلکه در نمازهای چهار رکعتی می‌تواند که در هر رکعتی رو به دیواری از دیوارهای خانه کعبه کند بشرط آن که فعل کثیر لازم نیاید و اگر بر بام خانه کعبه باشد نیز این حکم دارد (______________________________ ۱) استحباب آن در غیر منفرد معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۴۲ امّا واجبست که آن چنان باشد که در وقت سجده کردن از بام خانه کعبه قدری در قبله او باشد و هم چنین اگر در اندرون خانه کعبه باشد و رو به جانب در خانه نماز کند واجبست که قدری از آستان در کعبه در قبله او باشد و امّا شخصی که نزدیک خانه کعبه باشد به حیثیتی که کعبه را تواند دید مثل مردمی که در مکّه‌اند بر او لازم نیست که در وقت نماز خانه کعبه را به بیند امّا بر او واجبست به طریقی نماز گذارد که اگر از میان دو قدم او تا به میان پیشانی او در وقت سجود خطّی بکشند آن خط راست به خانه کعبه بخورد و به باید دانست که از خانه کعبه تا آسمان و تا زیر زمین تمام حکم خانه کعبه دارد پس اگر شخصی که بر کوهی که در شهر مکه است یا در چاهی عمیق نماز کند نماز او صحیح است اگر چه خطّی که از میان دو قدم او به طریقی که مذکور شد بکشند بر عین خانه کعبه نخورد امّا هر گاه به آن چه در حکم خانه کعبه است می‌رسد کافیست و نماز درست است و امّا آن شخصی که از شهر مکه دور است به حیثیتی که دیدن خانه کعبه او را ممکن نیست مثل آن که در شهرهای دیگر باشد قبله او عین کعبه «۱» نیست بلکه جهۀ کعبه است یعنی جانبی که خانه کعبه در او است نه همه آن جانب بلکه آن مقدار از آن جانب که مصلّی در هر جزئی از اجزای آن تجویز کند که خانه کعبه در آن بوده باشد و جزم کند که از آن مقدار بیرون نیست و آن را به قبله مساجد و قبرهای مسلمانان معلوم می‌توان کرد و به علاماتی که در میانه فقها مشهور است نیز معلوم می‌شود مثلا علامت قبله بعضی از عراق عرب مثل بغداد آنست که جدی را بر پس دوش راست بگیرند و علامت بعضی دیگر از آن بلاد مثل شهر موصل آنست که مشرق را بر جانب چپ و مغرب را بر جانب راست بگیرند و علامت قبله بعضی از بلاد شام آنست که جدی را بر دوش چپ گیرند و علامت بعضی از آن بلاد آنست که سهیل را در وقتی که به غایت بلندی رسد در ما بین چشمها گیرند و علامت بلاد یمن آنست که سهیل را در وقت مذکور در پس سر ما بین دوشها گیرند و اکثر این علامات از علم هیئت معلوم شده و دانستن قبله اعتماد بر این علم جایز است «۲» امّا اگر شخصی در صحرا باشد و از علامات قبله چیزی ظاهر نباشد و شخصی یافت نشود که از قول او ظنّ قبله بهم رسد بر آن شخص واجبست که نماز را چهار نوبت به چهار جهت بگذارد اگر وقت وسیع باشد و اگر وقت تنگ باشد بهر قدر که وقت گنجد نماز گذارد اگر چه یک نوبت باشد بهر جهت که خواهد

فصل [در التفات شخص به این که نماز او رو به قبله نبوده است

فصل [در التفات شخص به این که نماز او رو به قبله نبوده است اگر بر شخصی بعد از آن که نماز گذارده باشد ظاهر شود که در حال نماز روی او بقبله (______________________________ ۱) قبله کسی که از شهر مکه دور است نیز عین کعبه است ولی کفایت می‌کند ایستادن به جانب او عرفا و مستقبل عرفی کعبه بودن صدر دام ظلّه (۲) با حصول مظنه در جائی که بآن اکتفا می‌توان نمود صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۴۳ نبوده بلکه پشت او بقبله بوده نماز را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد و قضا کند اگر وقت باقی نباشد و اگر ظاهر شود که قبله در جانب راست او یا در جانب چپ نماز را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد و اگر وقت گذشته باشد نمازی که گذارده است کافیست و قضای آن لازم نیست «۱» و اگر معلوم شود که قبله در پس پشت او یا در یکی از دو جانب او نبوده در این صورت از چهار حال بیرون نیست یا قبله در ما بین پیش رو و جانب راست بوده یا در ما بین پیش رو و جانب چپ یا در ما بین پس پشت و جانب راست یا در ما بین پس پشت و جانب چپ پس در دو صورت اوّل اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده «۲» نماید و اگر وقت باقی نباشد قضا لازم نیست و در

دو صورت آخر نماز را از سر گیرد خواه وقت باقی باشد و خواه نباشد و بدان که گاهی در نماز واجب رو بقبله کردن ساقط می‌شود مثل آن که شخصی از دشمنی که در جانب قبله باشد بگریزد و وقت نماز تنک باشد پس بر آن شخص واجب است که در اثنای گریختن پشت بقبله نماز بکذارد و هم چنین اگر مالك خانه شخصی را امر کند که از خانه من بیرون رو و در خانه در طرف قبله نباشد و وقت نماز تنک باشد امّا اگر وقت نماز تنک نباشد نماز را در وقت گریختن و بیرون رفتن نگذارد بلکه صبر نماید تا وقتی که عذر برطرف شود

فصل [در شرائط نماز]

فصل [در شرائط نماز] آن چه در نماز معتبر است دوازده نوع است یا فعل است یا ترک فعل و هر یک ازین دو یا واجبست یا سنّت و هر یک از این چهار یا به زبانست یا بدل یا به اعضا و جمیع آن چه به نماز تعلّق دارد از این دوازده نوع بیرون نیست. اوّل آن چه به زبان به جا آوردن آن واجبست مثل تکبیر احرام و قرائت. دوّم آن چه بدل به جا آوردن آن واجبست مثل نیّت نماز. سیّم آن چه به اعضا به جا آوردن آن واجبست مثل رکوع و سجود. چهارم آن چه به زبان به جا آوردن آن سنّت است مثل خواندن قنوت. پنجم آن چه بدل به جا آوردن آن سنّت است مثل بخاطر گذرانیدن معنی آن چه در نماز خوانده می‌شود. ششم آن چه به اعضا به جا آوردن آن سنّت است مثل دستها برداشتن در حال قنوت. هفتم آن چه به زبان ترک آن واجبست مثل تکلّم کردن بدو حرف «۳» که قرآن و دعا نباشد. هشتم آن چه بدل ترک آن واجب است مثل قصد کردن ریا و غیره به بعضی افعال نماز. نهم آن چه به اعضا ترک آن واجب است مثل دست بستن در نماز چنانچه مذهب سنّیانست. دهم آن چه به زبان ترک آن سنّت است مثل قراءهٔ «۴» مأموم با وجود شنیدن قراءهٔ امام. یازدهم آن چه بدل ترک آن سنّت است مثل فکر در کار دنیا. دوازدهم آن چه به اعضا ترک آن سنّت است مثل آن که دست بر کمر زند بطریق متکبران

(۱) احوط لزوم است صدر دام ظلّه

(۲) لازم نیست صدر دام ظلّه (۳) و زیاده بر آن صدر دام ظلّه العالی (۴) احوط ترک است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۴۴ و ما در رساله اثنی عشریّه که حسب الامر اشرف ارفع به فارسی ترجمه شده بیان کردیم که هر یک از این دوازده نوع دوازده قسم است و همه اقسام را بترتیب و به تفصیل در آن رساله مذکور ساختیم

فصل بدان که در جمیع نمازهای پنجگانه یومیّه سیصد و هفتاد و دو فعل واجب است

اشاره

فصل بدان که در جمیع نمازهای پنجگانه یومیّه سیصد و هفتاد و دو فعل واجب است به این تفصیل: در رکعت اوّل بیست و یک فعل واجبست: اوّل ایستادن. دویّم رو بقبله کردن. سیّم نیّت کردن. چهارم تکبیر احرام گفتن. پنجم درنگ نمودن در وقت تکبیر. ششم قرائت کردن. هفتم درنگ نمودن بقدر قرائت. هشتم خم شدن بجهت رکوع. نهم درنگ نمودن در رکوع بقدر ذکر گفتن. دهم ذکر گفتن. یازدهم سر از رکوع برداشتن. دوازدهم لمحه‌ای درنگ نمودن. سیزدهم خم شدن بجهت سجود. چهاردهم درنگ نمودن در سجود بقدر ذکر. پانزدهم ذکر گفتن. شانزدهم سر از سجده برداشتن. هفدهم نشستن در میان دو سجده. هجدهم لمحه‌ای درنگ نمودن. نوزدهم خم شدن بجهت سجده دوّم. بیستم درنگ نمودن بقدر ذکر. بیست و یکم ذکر گفتن. و باین بیست و یک فعل رکعت اوّل تمام است و در رکعت دویّم از این بیست و یک فعل سه فعل کم می‌شود نیّت و تکبیر احرام و درنگ کردن در تکبیر احرام پس افعالی که واجب است در رکعت دویّم هجده است و بعد از آن چهار فعل دیگر واجب است که آنها را داخل رکعت نمی‌شمارند: اوّل سر از سجده «۱» برداشتن. دویّم نشستن. سیّم تشهّد خواندن. چهارم درنگ نمودن در تشهّد. و اگر نماز دو

رکعتی باشد سه فعل دیگر واجب است: اوّل نشستن بجهت سلام گفتن. دویّم سلام گفتن. سیّم درنگ کردن بقدر سلام گفتن. پس در نماز صبح چهل و شش فعل واجب است و در نماز شام شصت و هشت فعل و در هر یک از نماز ظهر و عصر و عشا هشتاد و شش فعل واجبست این است جمیع سیصد و هفتاد و دو فعل که واجبست در نمازهای پنجگانه شبانه روزی بفعل آوردن آن. و بدان که از جمله این افعال هشت فعل است که احتیاج به بیان دارد و آن نیّت است و تکبیر احرام و قیام و قراءهٔ و رکوع و سجود و تشهّد و تسلیم و بیان این هشت فعل در هشت فصل تفصیل می‌یابد

فصل اوّل در بیان آن چه تعلّق به نیّت دارد

فصل اوّل در بیان آن چه تعلّق به نیّت دارد بدان که نیّت هر یک از عبادات قصد به جا آوردن آن عبادتست از برای رضای خدا و در نیّت اوّلا تعیین نماز باید نمود که کدام نماز است اداست یا قضا واجبست یا سنّت بعد از آن قصد کند که آن را به جا می‌آورم از برای رضای خدا و این قصد در نهایت آسانیست و هیچ اشکالی ندارد و وسواسی که بعضی مردم در نیّت می‌کنند از فعل شیطان است و باین مضمون (________________________________ ۱) یعنی سجده دویّم صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۴۵ حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقولست و آن که بعضی گمان برده‌اند که نیّت نماز مرکبست از چند چیز مثل تعیین نماز و آن که واجب است یا سنّت اداست یا قضا این گمان غلط است بلکه این امور منوی‌اند یعنی نیت بر اینها واقع می‌شود

فصل دویم در بیان آن چه تعلّق به تکبیر احرام دارد

اشاره

فصل دویم در بیان آن چه تعلّق به تکبیر احرام دارد و آن چهارده امر است هفت امر واجب و هفت امر سنّت امّا

هفت امر واجب

هفت امر واجب اوّل آن که بلفظ عربی گفته شود پس اگر به جای اللّٰه اکبر خدا بزرگتر است گوید مثلا نماز باطل خواهد بود. دوّم آن که حروف تکبیر احرام را از مخرج خود بیرون آورد به طریقی که مقرّر است. سیّم آن که مقارن نیّت باشد پس اگر اندک فاصله در میان تکبیر احرام و نیّت واقع شود مثل اندک سکوتی یا لفظی در میان آخر نیّت و اوّل تکبیر احرام در آید مثل آن که بگوید قربهٔ إلی اللّٰه هو اللّٰه اکبر نماز باطل است. چهارم آن که در میان لفظ اللّٰه و لفظ اکبر فاصله در نیاید خواه سکوت و خواه لفظ دیگر پس اگر در میان لفظ اللّٰه و لفظ اکبر سکوت کند یا لفظ دیگر در آورد مثل آن که بگوید اللّٰه تعالی اکبر نماز باطلست. پنجم آن که همزه اللّٰه و همزه اکبر را قطع نماید پس اگر وصل سازد همزه اللّٰه را به آخر نیّت یا همزه اکبر را بهاء اللّٰه نماز باطل است. ششم آن که چنان گوید که خود بشنود اگر چه بتقدیر باشد مثل آن که کر باشد یا در اثنای فریاد مردم تکبیر را بگوید پس اگر بر تقدیر آن که اگر کر نمی‌بود یا فریاد مردم نمی‌شد تکبیر را می‌شنید نماز او صحیح است و الّا باطلست. هفتم آن که اگر گنگ باشد بدل قصد کند و با انگشت اشاره نماید و زبان را حرکت دهد و

امّا هفت امری که در تکبیر احرام به جا آوردن آن سنّت است

امّا هفت امری که در تکبیر احرام به جا آوردن آن سنّت است اوّل دستها را برداشتن در حال تکبیر گفتن تا برابر گوشها. دوّم آن که ابتدای تکبیر گفتن به ابتدای دست برداشتن باشد و انتهای آن به انتهای آن. سیم آن که کفها در وقت دست برداشتن به جانب

قبله باشد. چهارم آن که انگشتان بهم چسبیده باشد مگر دو انگشت بزرگ که از انگشتان دیگر می‌باید دور باشد و انگشت بزرگ را ابهام گویند. پنجم آهسته گفتن تکبیر است اگر مأموم باشد و بلند گفتن آن اگر پیشنماز یا منفرد باشد. ششم آن که تکبیر احرام را بعد از شش تکبیری که در اوّل نماز سنّت است به جا آورد یا در اثنای آنها یا مقدّم بر آنها. هفتم آن که شش تکبیر سنّت را با دعاهای مقرّره بفعل آورد به این طریق که سه تکبیر بگوید و بعد از آن این دعا بخواند: اللّهمّ أنت الملک الحقّ لا إله إلّا أنت سبحانک إنّی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی إنّه لا یغفر الذّنوب إلّا أنت. بعد از آن دو تکبیر دیگر بگوید: لبّیک و سعدیک و الخیر فی یدیک و الشّرّ لیس إلیک و المهدیّ جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۴۶ من هدیت لا ملجأ منک إلّا إلیک سبحانک و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک ربّنا و ربّ البیت الحرام. و بعد از آن دو تکبیر بگوید و این دعا بخواند: وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ عالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ حَنِیفاً مسلما وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ لا شَرِیکَ لَهُ وَ بِذلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنَا من الْمُسْلِمِین

فصل سیّم در بیان آن چه تعلّق به قیام دارد

اشاره

فصل سیّم در بیان آن چه تعلّق به قیام دارد و آن هجده امر است پنج امر واجب ده امر سنّت سه امر مکروه امّا آن

پنج امری که واجب است

پنج امری که واجب است اوّل راست ایستادن پس اگر بی‌ضرورت پشت را خم کرده بایستد نماز باطل است هر چند برکوع نرسد. دوّم استقلال یعنی بر چیزی تکیه کردن به حیثیتی که اگر آن چیز برداشته شود مصلّی بیفتد امّا اگر بیمار باشد تکیه کردن مقدّم است بر نشسته نماز کردن. سیّم استقرار یعنی حرکت بسیار نکردن پس اگر در وقتی که باد تند باشد نماز بکذارد و باد او را بسیار بجنباند و تواند که در جای دیگر نماز گذارد که باد او را نجنباند نماز او باطل است. چهارم بر هر دو پا ایستادن پس اگر بی‌ضرورت بر یک پا ایستاده نماز گذارد نماز او باطل است. پنجم آن که قدمها را از یکدیکر دور نگذاردن به حیثیتی که از ایشان متعارف بیرون رود و

امّا آن ده چیز که در وقت قیام سنّت است

امّا آن ده چیز که در وقت قیام سنّت است اول به خضوع و خشوع ایستادن به طریقی که غلامان به اخلاص در خدمت آقای خود می‌ایستند. دوم نظر به موضع سجود افکندن نه به جای دیگر. سیّم قدمها از یکدیکر دور کردن بمقدار سه انگشت تا یک وجب. چهارم آن که قدمها با یکدیکر محاذی باشد نه آن که یکی پیش باشد و یکی پس. پنجم انگشتان پایها به جانب قبله داشتن. ششم آن که هر دو کف دست بر دور آن گذاشتن. هفتم آن که انگشتان دست را ملاصق هم داشتن. هشتم آن که زن قدمها را با یکدیکر جفت سازد و از هم دور نکند. نهم آن که زن کفهای دست خود را بر پستان خود گذارد. دهم قنوت کردن مرد و زن را در رکعت دویّم بعد از قراءة و قبل از رکوع مگر در نماز جمعه که مرد قنوت رکعت دویّم را بعد از رکوع می‌کند و از زن نماز جمعه ساقط است. و بدان که قنوت سنّت مؤکّد است و معنی دعاست خواه دست خود را در اثنای آن بردارد و خواه برندارد. و شیخ ابن بابویه قنوت را واجب می‌داند و نماز بی‌قنوت را باطل می‌داند. و اگر فراموش شود بعد از سر برداشتن آن رکوع سنّت است که به نیّت قضا به جا آورد و اگر از آنجا نیز فراموش شود بعد از سلام دادن نشسته قضا کند و اگر آنجا نیز فراموش شود در وقت

راه رفتن بخاطر رسد همان جا رو بقبله جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۴۷ کند و به جا آورد. و در قنوت هفت امر سنّت است: اوّل اللَّه اکبر گفتن قبل از قنوت. دوّم دست بالا۔ کردن تا نزدیک گوش در وقت تکبیر. سیّم آن که در وقت قنوت دستها را بالا بدارد برابر روی و محاذی آسمان. چهارم آن که انگشتان را بهم بچسباند مگر دو انگشت بزرگ که از انگشتان دیگر دور سازد پنجم تطویل کردن قنوت. ششم کلمات فرج در قنوت خواندن و آن این است: لا إله إلّا اللَّه الحلیم الکریم لا إله إلّا اللَّه العلیّ العظیم سبحان اللَّه ربّ السّماوات السّبع و ربّ الأرضین السّبع و ما فیهنّ و ما بینهنّ و ما تحتهنّ و ما فوقهنّ و ربّ العرش العظیم و الحمد للّه ربّ العاملین. بعد از آن بگوید: اللّهمّ اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنّا فی الدّنیا و الآخرة. هفتم بلند خواندن پیشنماز و منفرد قنوت را و آهسته خواندن مأموم آن را و امّا آن سه امر که در قیام مکروهست اوّل دست بر کمر زدن بطریق متکبّران. دویّم تورّک نمودن یعنی سنگینی خود را گاهی بر پای راست و گاهی بر پای چپ انداختن. سیّم کفها را بعد از قنوت بر رو مالیدن «۱» و در قنوت کردن به فارسی میانه علما خلافست و اصحّ آنست که جایز نیست و در کتاب حبل المتین بیان آن شده

و امّا آن سه امر که در قیام مکروهست

و امّا آن سه امر که در قیام مکروهست اوّل دست بر کمر زدن بطریق متکبّران. دویّم تورّک نمودن یعنی سنگینی خود را گاهی بر پای راست و گاهی بر پای چپ انداختن. سیّم کفها را بعد از قنوت بر رو مالیدن «۱» و در قنوت کردن به فارسی میانه علما خلافست و اصحّ آنست که جایز نیست و در کتاب حبل المتین بیان آن شده

فصل چهارم در بیان آن چه تعلّق به قرائت فاتحه و سوره دارد

اشاره

فصل چهارم در بیان آن چه تعلّق به قرائت فاتحه و سوره دارد و واجبست قرائت فاتحه و سوره در رکعت اوّل و دویّم از نمازهای پنجگانه امّا در رکعت سیّم و چهارم مصلّی مخیّر است اگر خواهد فاتحه بخواند و اگر خواهد تسبیحات اربع چنانچه به تفصیل مذکور خواهد شد. و آن چه تعلّق به قرائت فاتحه و سوره دارد سی و دو امر است یازده امر واجب و ده امر سنّت و پنج امر مکروه و شش امر حرام امّا

یازده امر واجب

یازده امر واجب اوّل آن که فاتحه و سوره به زبان عربی خوانده شود پس اگر به زبان دیگر ترجمه آن را بخواند نماز باطل است. دوم حرفها را از مخارج مقرّره اخراج نمودن. سیّم اعراب الفاظ و تشدید را ملاحظه کردن. چهارم موافق یکی از هفت قرائت مشهور خواندن و لازم نیست که از اوّل تا آخر به یک قرائت بخواند پس اگر بعضی را مثلا به قرائت عاصم و بعضی را به قرائت حمزه و بعضی را به قرائت باقی قراء بخواند جایز است بلکه سنّت است که در قرآن خواندن التزام یک قرائت نکند. پنجم مقدّم داشتن فاتحه بر سوره پس اگر به سهو سوره را مقدّم دارد نوبت دیگر بعد از فاتحه سوره را بخواند و اگر عمدا سوره را مقدم دارد نماز باطل است. ششم آن که در میان الفاظ قرائت فاصله واقع نشود خواه سکوت طویل و خواه به یک کلمه که غیر قرآن و دعا باشد امّا فاصله بهر یک از قرآن و دعا جایز است بشرط آن که انتظام قرائت فوت نشود. هفتم آن که اگر مصلّی مرد

(______________________________ ۱) در نماز واجب صدر دام ظلّه

جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۴۸ باشد نماز صبح و دو رکعت اوّل نماز شام و خفتن را بلند بخواند و باقی را آهسته. هشتم آن که در اوّل فاتحه و سوره بسم اللَّه بخواند و ترک نکند که آن مذهب بعض سنّیانست. نهم آن که فاتحه و سوره را از بر بخواند

پس اگر از روی نوشته بخواند با آن که از بر تواند خواند نماز باطل است. دهم آن که در وقت اراده سوره خواندن قصد سوره معیّن کند قبل از آن که بسم اللَّه بخواند پس اگر بعد از بسم اللَّه خواندن سوره را تعیین نماید نماز باطل «۱» است. یازدهم آن که چون سوره أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ بخواند سوره لِإِیلافِ در عقب آن بخواند و چون سوره وَ الضُّحی بخواند سوره أَ لَمْ نَشْرَحْ در عقب آن بخواند . و امّا

آن ده امر که در خواندن فاتحه و سوره سنّت است

آن ده امر که در خواندن فاتحه و سوره سنّت است اوّل آن که قبل از شروع در فاتحه أعوذ باللَّه من الشّیطان الرّجیم بگوید. دویم ملاحظه نمودن صفات حروف به طریقی که در علم قرائت مقرّر است مثل جهر و همس و غنّه و غیر آن. سیم اشباع «۲» کسره کاف مالک یوم الدّین کردن. چهارم اشباع ضمه دال إِیّاک نعبد کردن. پنجم وقف تامّ و وقف حسن به جا آوردن. و در فاتحه چهار وقف تامّ است و ده وقف حسن امّا چهار وقف تامّ بر آخر بسم اللَّه است و بر یوم الدّین و بر نستعین و بر و لا الضّالّین. امّا ده وقف حسن بر بسم اللَّه است و بر الرّحمن و بر الحمد للّه و بر ربّ العالمین و بر الرّحمن و بر الرّحیم و بر إِیّاک نعبد و بر المستقیم و بر أنعمت علیهم و بر غیر المغضوب علیهم. ششم آن که پیشنماز قرائت فاتحه و سوره را به مأمومین در نماز جهریّه بشنواند بشرط آن که بسیار بلند بطریق آن نخواند. هفتم بلند خواندن پیشنماز و منفرد بسم اللَّه را در رکعتی که فاتحه و سوره را آهسته باید خواند. هشتم آن که بعد از خواندن هر یک از فاتحه و سوره مقدار یک نفس ساکت شدن. نهم آن که چون سوره و الشمس بخواند بعد از اتمام کردن آن صدق اللَّه بگوید و چون سوره اخلاص بخواند بعد از تمام کردن آن کذلک اللَّه ربّی سه نوبت بگوید. دهم آن که در نماز صبح سوره بخواند که در درازی آن مثل سوره عمّ و سوره قیامهٔ باشد و در نماز ظهر و عشا سوره بخواند مثل سوره و الشّمس و سوره اعلی بخواند و در نماز عصر و شام خفتن مثل سوره انّا أنزلناه و سوره اذا جاء بخواند و در ظهر روز جمعه سوره جمعه و سوره منافقین بخواند. و امّا

آن پنج امر که در خواندن فاتحه و سوره مکروهست

آن پنج امر که در خواندن فاتحه و سوره مکروهست اوّل ادغام کردن میم الرّحیم در میم مالک. دویم بعد از فاتحه دو سوره خواندن و بعضی از مجتهدین آن را حرام می‌دانند «۳». سیّم مکرّر خواندن یک سوره در دو رکعت مگر سوره اخلاص که مکرر خواندن آن مکروه نیست. چهارم عدول نمودن از سوره به سوره دیگر قبل از آن که نصف سوره اوّل خوانده

(۱) معلوم نیست صدر دام ظلّه (۲)

ولی نه به طریقی که باء از او ظاهر شود که چهار حرف پنج حرف گردد و هم چنین در دال نعبد صدر دام ظله (۳) در نماز واجب البتّه متابعت بعضی از مجتهدین را نمایند صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۴۹ شود و بعد از آن حرام است آن چه مذکور خواهد شد. پنجم بسیار کشیدن مدّ الف خواه مدّ متّصل و خواه مدّ منفصل . و امّا

آن شش امر که در خواندن فاتحه و سوره بفعل آوردن آن حرام است

آن شش امر که در خواندن فاتحه و سوره بفعل آوردن آن حرام است اوّل آمین گفتن بعد از خواندن فاتحه. دویّم سوره طویل خواندن که موجب آن شود که بعضی از افعال واجبی نماز در خارج وقت واقع شود. سیّم سوره از سورهای عزایم خواندن و سورهای عزایم قبل ازین به تفصیل مذکور شد. چهارم خواندن فاتحه یا سوره بطریق تحریر «۱» و نقش و صوت. پنجم عدول نمودن از سوره به سوره دیگر بعد از خواندن نصف سوره اوّل نه قبل از آن مگر عدول کردن از سوره اخلاص یا سوره قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ

که آن مطلقا حرام است خواه عـدول قبل از خواندن نصف باشد و خواه بعد از آن الّا عدول نمودن از این دو سوره به سوره جمعه و سوره منـافقین در نماز جمعه و ظهر روز جمعه که آن جایز است امّا بـدو شـرط: اوّل آن که اختیار آن دو سوره از روی عمـد نکرده باشـد. دوّم آن که بنصف نرسیـده باشد و هر گاه از سوره به سوره دیگر عدول کند واجب است که بسـمله را اعاده نماید و اکتفا به بسمله که در سوره اوّل خوانده نکند. ششم بلند خواندن زن فاتحه یا سوره را به نوعی که مرد نامحرم بشنود «۲» امّا اگر زن بسیار پیر باشد که مرد را میل به او نباشد جایز است که نامحرم آواز او را بشنود و بدان که در رکعت سیّم و چهارم اگر به جای فاتحه سبحان اللَّه و الحمد للّه و لا إله إلّا اللَّه و اللَّه أکبر بخواند واجب است که آهسـته بخواند و اولی آنست که أسـتغفر اللَّه در آخر آن بگوید و اگر مجموع را مکرّر سازد تا سه نوبت افضل خواهـد «۳» بود. و اگر در رکعت اوّل و دوّم خوانـدن فاتحه فراموش شود اولی آنسـت که در رکعت سیّم یا چهارم به جای تسبیحات فاتحه بخواند

فصل پنجم در بیان آن چه تعلّق برکوع دارد

اشاره

فصل پنجم در بیان آن چه تعلّق برکوع دارد و آن بیست و شش امر است شش امر واجب و شانزده امر سنّت و چهار امر مکروه امّا

شش امر واجب

شش امر واجب اوّل آن که آن مقـدار خم شود که کف دسـتها به زانو برسـد امّا دست بر زانو گذاشـتن واجب نیست. دویّم سـبحان ربّی العظیم و بحمده گفتن یا سه نوبت سبحان اللَّه و اگر ضرورتی باشد یک نوبت سبحان اللَّه گفتن کافی است. سیّم درنگ نمودن بمقـدار ذکر. چهارم آن که چنان گوید که خود بشـنود اگر چه بتقدیر باشد چنانچه در فصل قرائت و تکبیر احرام مذکور شد. پنجم سر برداشتن از آن. ششم لمحه‌ای درنگ نمودن بعد از سر برداشتن . و امّا آن

شانزده امر که در رکوع سنّت است

شـانزده امر که در رکوع سـنّت است اوّل آن که چون خواهـد که خم شود اللَّه اکبر بگویـد. دویّم آن که در حال رکوع زانوها را به پس برد به پیش نیاورد. سیّم (________________________________ ۱) این عبـارت خالی از غلط نیست صـدر دام ظلّه (۲) در نماز رعایت احتیاط را نماینـد صـدر دام ظله (۳) بلکه احوط است صـدر دام ظله العالی جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۵۰ آن که پشت خـود را راست بـدارد به نـوعی که اگر قطره آبی بر آن ریخته شود به جای خود ایسـتد. چهارم آن که کردن را موازی پشت بکشـد. پنجم آن که نظر بما بین دو قدم خود اندازد. شـشم آن که دو دسـت خود را از دو پهلوی خود دور دارد. هفتم آن که دو کف خود را بر دو زانو بگذارد. هشـتم آن که انگشـتان را از هم دور کند. نهم آن که دست راست را بر زانو پیش از دست چپ گذارد. دهم آن که زن دو کف دست خود را بالاتر از زانو گذارد. یازدهم مکرر گفتن سـبحان ربّی العظیم و بحمـده تـا سه نوبت و پنـج نوبت فاضـلتر است و افضل از آن هفت نوبت است. دوازدهم آن که قبل از گفتن سـبحان ربّی العظیم و بحمده این دعا بخواند اللّهمّ لک رکعت و لک أسـلمت و بک آمنت و علیک توکّلت و أنت ربّی خشع لک سـمعی و بصری و شـعری و بشـری و لحمی و دمی و مخی و عصبی و عظامی و ما أقلّته قدمای غیر مسـتنکف و لا مستکبر و لا مستحسـر. سیـزدهم آن که اگر پیشـنماز باشـد ذکر رکوع را بلند گوید. چهاردهم اگر مأموم باشد آهسـته گوید. پانزدهم اگر منفرد باشد ذکر را بطریق قرائت خواند در جهر و اخفات. شانزدهم آن که چون سـر از رکوع بردارد بگوید سمع اللَّه لمن حمده الحمد للّه ربّ العالمین أهل الکبریاء و العظمهٔ و الجود و الجبروت . و امّا آن

چهار امر که در رکوع مکروهست

چهار امر که در رکوع مکروهست اوّل دستها را در وقت رکوع بدو پهلوی خود چسبانیدن. دویّم سر به زیر افکندن بر وجهی که سر و کردن موازی پشت نباشد. سیّم آن که پیشنماز ذکر رکوع را زیاده بر سه نوبت گوید اگر گمان داشته باشد که بعضی از مأمومین به واسطه ضرورتی تعجیل دارند. چهارم دو کف دست را در وقت رکوع در ما بین زانوها گذاشتن «۱» و بعضی از مجتهدین آن را حرام می‌دانند

فصل ششم در بیان آن چه تعلّق به سجود دارد

اشاره

فصل ششم در بیان آن چه تعلّق به سجود دارد و آن سی و هفت امر است ده امر واجب و بیست و پنج امر سنّت و دو امر مکروه. امّا

ده امر واجب

ده امر واجب اوّل آن که بر مجموع هفت عضو سجده کند که آن پیشانیست و در کف دستها و دو زانو و دو انگشت بزرگ پایها. دویّم آن که سنگینی خود را بر کلّ این هفت عضو اندازد پس اگر بر بعضی مطلقا سنگینی نیندازد نماز باطل است «۲» امّا لازم نیست سنگینی انداختن بر همه عضوها برابر باشد. سیّم آن که هر یک ازین هفت عضو مستقر باشد یعنی بر محلّ خود قرار گرفته باشد پس اگر بر روی برف نرم یا پنبه یا پشم سجده کند به حیثیتی که بعضی اعضا مستقر نباشد نماز باطل «۳» است. چهارم آن که پیشانی را بر خاک «۴» گذارد یا بر چیزی که از خاک روییده باشد بشرط آن که خوردنی و پوشیدنی نباشد بحسب عادت

(____۱) احوط ترک است صدر دام ظلّه

(۲) معلوم نیست صدر دام ظلّه (۳) معلوم نیست صدر دام ظلّه (۴) منحصر در خاک نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۵۱ پنجم گفتن سبحان ربّی الأعلی و بحمده یک نوبت تا سه نوبت سبحان اللّه چنانچه در رکوع گذشت. ششم درنگ کردن بقدر ذکر. هفتم آن که ذکر را چنان گوید که خود بشنود هم چنان که در رکوع گذشت. هشتم سر از سجده اوّل برداشتن. نهم بعد از سر برداشتن لمحه‌ای درنگ نمودن. دهم نوبت دیگر سجده کردن بطریق سجده اوّل . و امّا آن

بیست و پنج امر که در وقت سجود بفعل آوردن آن سنّت است

بیست و پنج امر که در وقت سجود بفعل آوردن آن سنّت است اوّل اللّه اکبر گفتن بعد از رکوع و قبل از خم شدن بجهة سجود. دویّم درنگ نمودن بقدر اللّه اکبر گفتن. سیّم در وقت اللّه اکبر گفتن دستها را بالا بردن تا نزدیک گوشها. چهارم آن که چون خواهد که به سجده رود اوّل دو کف دست بر زمین رساند بعد از آن زانوها را و اگر زن باشد زانوها را اوّل به زمین برساند و بعد از آن دستها را. پنجم آن که در وقت سجود انگشتان دستها را بهم چسباند و از یکدیگر دور نکند. ششم آن که سرهای انگشتان به جانب قبله باشد. هفتم آن که هیچ یک از دستها به پهلو چسبیده نباشد. هشتم آن که از پیشانی مقدار یک درهم به سجده گاه برساند نه کمتر از آن و بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که رسانیدن مقدار یک درهم واجب است. نهم آن که بر خاک سجده کند نه بر سنگ و چوب و امثال آن افضل آنست که خاک یکی از چهارده معصوم علیهم السّلام باشد خصوصا خاک کربلا علی ساکنها السّلام. دهم آن که قبل از ذکر سجود این دعا بخواند: اللّهمّ لک سجدت و بک آمنت و لک أسلمت و علیک توکّلت و

أنت ربّی سجد وجهی للّذی خلقه و شقّ سمعه و بصره و الحمد للّه ربّ العالمین تبارک اللَّه أحسن الخالقین. یازدهم آن که ذکر را مکرّر بگوید چنانکه در رکوع مذکور شد. دوازدهم آن که میانه هر یک از هفت عضو و زمین حایلی نباشد بلکه باید که همه این هفت عضو برهنه به زمین برسد اگر مصلّی مرد باشد. سیزدهم بینی را هم اعضای سجود گردانیدن. چهاردهم بینی را بر خاک گذاشتن. پانزدهم زانوها را از هم دور داشتن اگر مصلّی مرد باشد نه زن. شانزدهم آن که چون سر از سجده بردارد اللَّه اکبر بگوید. هفدهم آن که در وقت اللَّه اکبر دستها را بالا بدارد به طریقی که قبل از این گفته شد. هجدهم گفتن أستغفر اللَّه ربّی و أتوب إلیه بعد از گفتن اللَّه أکبر. نوزدهم درنگ نمودن بمقدار اللَّه أکبر گفتن و استغفار کردن. بیستم آن که در ما بین دو سجده تورّک کند یعنی بر ران چپ نشیند و پشت قدم راست را بر شکم قدم چپ گذارد و اگر زن باشد بر کفل خود نشیند و زانوها را بالا بدارد و کف پایها بر زمین نهد. بیست و یکم آن که در وقت سجود ساق دستها را جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۵۲ بالا گیرد و بر زمین بگذارد و اگر زن باشد بر زمین گذارد. بیست و دویّم آن که چون در رکعت اوّل و سیّم در نماز چهار رکعتی سر از سجده دویّم بردارد و لمحه‌ای بنشیند و این را جلسه استراحت گویند و سیّد مرتضی علیه الرّحمهٔ آن را واجب می‌داند. بیست و سیّم آن که در جلسه استراحت تورّک کند. بیست و چهارم آن که زن در وقت سجده پیشانی را بر جائی نگذارد که از موی سر او چیزی فاصله شود میانه پیشانی او و سجده‌گاه هر چند از پیشانی او آن چه واجبست که به سجده‌گاه برسد رسیده باشد. بیست و پنجم آن که مواضع هفت عضو برابر باشد یعنی بعضی بلند و بعضی پست نباشد و امّا تفاوت در بلندی و پستی بمقدار چهار انگشت جایز است و زیاده از این جایز نیست . و امّا

آن دو چیز که در سجود بفعل آوردن آن مکروهست

آن دو چیز که در سجود بفعل آوردن آن مکروهست اوّل پف کردن در موضع سجود بشرط آن که دو حرف از آن حاصل نشود که اگر دو حرف از آن حاصل شود حرام است و نماز باطل می‌شود. دویّم اقعا کردن در ما بین دو سجده یعنی بر عقب پا نشستن و سرهای انگشتان پا را بر زمین گذاشتن این است جمیع آن چه تعلّق به رکعت اوّل دارد

تتمّه در بیان احکام سجود تلاوت قرآن

تتمّه در بیان احکام سجود تلاوت قرآن بدان که سجده‌های تلاوت قرآن پانزده است: اوّل در سوره اعراف دویم در سوره رعد سیّم در سوره نحل چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم و هفتم در سوره حجّ که آنجا دو سجده است هشتم در سوره فرقان نهم در سوره نمل دهم در سوره الم تنزیل یازدهم در سوره ص دوازدهم در سوره فصّلت سیزدهم در سوره و النّجم چهاردهم در سوره انشقّت پانزدهم در سوره اقرأ. و از این پانزده سجده چهار واجبست و آن در سوره الم تنزیل است و فصّلت و النّجم و اقرأ و یازده باقی سنت است. و سجده وقتیست که آیه تمام خوانده شود و در حال سجده پاک بودن از حدث و خبث و رو بقبله کردن و ستر عورت کردن هیچ یک لازم نیست امّا اولی آنست که بر هفت عضو مقرّر سجده کند و اکتفا به پیشانی بر زمین نهادن نکند و بر چیزی که سجده نماز بر آن جایز نیست سجده نکند و در چهار سجده واجب سنّت است که این ذکر بگوید: لا إله إلّا اللَّه حقّا حقّا لا إله إلّا اللَّه إیمانا و تصدیقا لا إله إلّا اللَّه عبودیّهٔ و رقّا سجدت لک یا ربّ تعبّدا و رقّا. و بدان که هم چنان که بر خواننده عزایم سجود واجبست بر شنونده نیز واجب است و تأخیر آن از وقت خواندن یا شنیدن جایز نیست و اگر تأخیر شود به نیت قضا به جا باید آورد. و بعضی از مجتهدین برآنند که همیشه اداست پس اگر تأخیر شود نیّت قضا لازم نیست «۱»

(______________________________
۱) نیّت قضا و ادا ننمودن احوط است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۵۳

فصل هفتم در بیان آن چه تعلّق به تشهّد دارد

فصـل هفتم در بیـان آن چه تعلّق به تشـهّد دارد و آن هجـده امر است نه امر واجب و هشت امر سـنّت و یـک امر مکروه. امّـا نه امر واجب: اوّل نشسـتن بمقـدار تشـهّد خوانـدن. دویّم درنگ نمودن بآن مقدار. سـیّم تشـهّد خواندن باین طریق: أشـهد أن لا إله إلّا اللّه وحده لا شـریک له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد. و جایز است که به أشهد أن لا إله إلّا اللّه و أشـهد أنّ محمّدا رسول اللّه اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد اکتفا «۱» نمایـد. چهارم اخراج حروف از مخارج مقرّره نمودن. پنجم در اثنای تشـهّد سـکوت طویل نکردن. شـشم کلام اجنبی در میان در نیاوردن. هفتم بقدر تشهّد الحمد للّه مکرّر گفتن اگر تشهّد را نداند و وقت یاد گرفتن تنک باشد. هشـتم تشـهّد را بلند خواندن اگر پیشـنماز باشد. نهم آهسـته «۲» خوانـدن اگر مأموم باشد. و امّا هشـت امری کـه سـنّت اسـت: اوّل تـورّک نمـودن بـه طریقی که در نشسـتن مـا بین دو سـجده مـذکور شـد. دویّم دسـتها را بر رانها گذاشتن. سیّم انگشتان بهم چسبانیدن چهارم نظر بر کنار خود کردن. پنجم پیش از شروع در تشهّد بسم اللّه و باللّه و خیر الأسماء للّه گفتن. ششم آن که بعد از گفتن و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله بگوید أرسله بالحقّ بشیرا و نذیرا بین یدی السّاعهٔ و أشهد أنّ ربّی نعم الرّبّ و أنّ محمّـدا نعم الرسول. هفتم آن که بعـد از گفتن اللّهمّ صلّ علی محمّـد و آل محمّـد بگویـد و تقبّل شـفاعته فی أمّته و ارفع درجته الحمد للّه ربّ العالمین. هشـتم آن که در تشهّد دویّم بعد از گفتن و أنّ محمّدا نعم الرّسول بگوید: التّحیّات للّه و الصّلاهٔ الطّاهرات الطّیّبات الزّاکیات العادیات الرّائحات السّابغات النّاعمات للّه ما طاب و طهر و زکی و خلص و صـفی فللّه أشهد أن لا إله إلّا اللّه وحده لا شـریک له و أشـهد أنّ محمّدا عبده و رسوله أرسـله بالحقّ بشیرا و نذیرا بین یدی السّاعهٔ و أشهد أنّ ربّی نعم الرّبّ و أنّ محمّدا نعم الرّسول و أشهد أنّ السّاعهٔ آتیهٔ لا ریب فیها و أنّ اللّه یبعث من فی القبور الحمد للّه الّذی هدانا لهذا و ما کنّا لنهتدی لو لا أن هـدانا اللّه الحمـد للّه ربّ العالمین اللّهمّ صلّ علی محمّـد و آل محمّـد و بارک علی محمّـد و آل محمّد و سـلّم علی محمّد و آل محمّـد و ترحّم علی محمّـد و آل محمّد کما صلّیت و بارکت و ترحّمت علی إبراهیم و آل إبراهیم إنّک حمید مجید. و امّا آن یک امر که مکروهست اقعاست در حال تشهّد و معنی اقعا در بحث سجود مذکور شد

فصل هشتم در آن چه تعلّق به تسلیم دارد

اشاره

فصل هشـتم در آن چه تعلّق به تسـلیم دارد و آن هفـده امر است پنـج امر واجب و دوازده امر سـنّت. امّا پنج امر واجب: اوّل نشسـتن بمقـدار تسـلیم. دویّم و (________________________________ ۱) البتّه اکتفا ننماید صدر دام ظله (۲) وجوب بعض این نه امر معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۵۴ درنگ نمودن به آن مقدار. سـیّم گفتن السّـلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاته «۱». چهارم آن که تسـلیم را بعد از فارغ شدن از تشـهّد به جا آوردن. پنجم آن که چنان گوید که خود بشنود اگر چه بتقدیر باشد. و امّا دوازده امری که سنّت است: اوّل تورّک نمودن بطریق تورّک در تشـهّد. دویّم کفها را بر رانها گذاشـتن. سـیّم انگشـتان را بهم چسبانیدن. چهارم قصد بیرون از نماز کردن. پنجم قصد سلام بر انبیا و ائمّه و ملائکه و جمیع مؤمنین انس و جن کردن. شـشم قصـد کردن پیشـنماز سـلام بر مأمومین در ضـمن مؤمنین. هفتم قصـد کردن مأمومین سلام بر پیشنماز در ضمن مؤمنین. هشتم بلند گفتن پیشنماز سلام را نهم آهسته گفتن مأموم آن را و منفرد مخیّر است. دهم آن که پیشـنماز و مـأموم در وقت سـلام دادن به جانب ابروی راست بر روی خود اشارت کننـد. یازدهم آن که مأموم نوبت دیگر به جانب چپ سـلام دهد اگر در جانب چپ او شخصـی باشد و بعضـی دیوار را در این مقام قایم مقام شـخص دانسته‌اند. دوازدهم آن که منفرد در وقت سلام دادن به گوشه چشم به جانب راست اشارت کند.

تتمّه

تتمّه چون مصلّی از نماز فارغ شود سنّت است که به تعقیب اشتغال نماید و اوّل تعقیب سه نوبت اللّه اکبر گفتن است و در هر نوبت دستها را به نزدیک گوش برساند و بعد از آن بگوید لا اله الّا اللّه إلها واحدا و نحن له مسلمون لا اله الّا اللّه لا نعبد الّا إيّاه مخلصين له الدّين و لو كره المشركون لا إله إلّا اللّه ربّنا و ربّ آبائنا الأوّلين لا إله إلّا اللّه وحده وحده وحده صدق وعده و نصر عبده و أعزّ جنده و هزم الأحزاب وحده فله الملك و له الحمد يحيي و يميت و هو حيّ لا يموت بيده الخير و هو على كلّ شيء قدير اللّهمّ اهدني من عندك و أفض عليّ من فضلك و انشر عليّ من رحمتك و أنزل عليّ من بركاتك سبحانك لا إله إلّا أنت اغفر لي ذنوبي كلّها جميعا فإنّه لا يغفر الذّنوب كلّها جميعا إلّا أنت اللّهمّ إنّي أسألك من كلّ خير أحاط به علمك و أعوذ بك من كلّ شرّ أحاط به علمك اللّهمّ إنّي أسألك عافيتك في جميع أموري كلّها و أعوذ بك من خزي الدّنيا و عذاب الآخرة و أعوذ بوجهك الكريم و سلطانك القديم و عزّتك الّتي لا ترام و قدرتك الّتي لا يمتنع منها شيء من شرّ الدّنيا و عذاب الآخرة و من شرّ الأوجاع كلّها و لا حول و لا قوّة إلّا باللّه العليّ العظيم توكّلت على الحيّ الّذي لا يموت و قل الحمد للّه الّذي لم يتّخذ ولدا و لم يكن له شريك في الملك و لم يكن له وليّ من الذّلّ و كبّره تكبيرا. و بعد از آن تسبيح فاطمه زهرا عليها السّلام را به جا آوردن و آن سى و چهار نوبت اللّه أكبر است و سى و سه نوبت الحمد للّه و سى و سه نوبت سبحان اللّه «۲».

(____ ۱) يا السّلام علينا و على عباد اللّه الصّالحين و احوط گفتن هر دو است و در اين حال مقدم داشتن السّلام علينا را صدر دام ظلّه (۲) و اولى گفتن سى و سه نوبت الحمد للّه است بعد از اتمام سبحان اللّه بقصد احتياط صدر دام ظلّه جامع عباسى (طبع قديم)، ج ۱، ص: ۵۵ و از حضرت امام جعفر صادق عليه السّلام منقول است كه تسبيح فاطمه زهرا عليها السّلام در هر شبانه روز بعد از هر نماز دو ستر است نزد من از هزار ركعت نماز كه گذارده شود و بايد كه بعد از تسبيح فاطمه زهرا عليها السّلام سوره توحيد را دوازده نوبت بخواند و بعد از آن دستها گشوده اين دعا بخواند، اللّهمّ إنّي أسألك باسمك المكنون المخزون الطّهر الطّاهر المطهّر المبارك و أسألك باسم العظيم و سلطانك القديم يا واهب العطايا يا مطلق الأسارى يا فكّاك الرّقاب من النّار و أسألك أن تصلّي على محمّد و آل محمّد و أن تعتق رقبتي من النّار و أن تخرجني من الدّنيا آمنا و تدخلني الجنّة سالما و أن تجعل دعائي أوّله فلاحا و أوسطه نجاحا و آخره صلاحا إنّك أنت علّام الغيوب. بعد از آن سجده شكر به جا آورد و ثواب آن بسيار است و از حضرت امام جعفر صادق (عليه السلام) منقول است كه شخصى كه سجده شكر كند و وضو داشته باشد خداى تعالى ثواب ده نماز به او مى‌دهد و ده گناه عظيم به او مى‌بخشد و بايد كه پيشانى را در وقت سجده بر خاك گذارد و اگر خاك كربلا باشد افضل است و ساق دستها و سينه و شكم بر زمين برساند و اين دعا بخواند: اللّهمّ إنّي أشهدك و أشهد ملائكتك و أنبياءك و رسلك و جميع خلقك إنّك أنت اللّه ربّي و الإسلام ديني و محمّدا نبيّي و عليّ بن أبي طالب و الحسن و الحسين و عليّا و محمّدا و جعفرا و موسى و عليّا و محمّدا و عليّا و الحسن و محمّد المهدي صلواتك عليهم ائمّتي بهم أتولّى و من عدوّهم أتبرّأ. بعد از آن سه نوبت بگويد: اللّهمّ إنّي أنشدك دم المظلوم. و بعد از آن بگويد: اللّهمّ إنّي أنشدك بإيوائك على نفسك لأوليائك لتظفرنّهم بعدوّك و عدوّهم أن تصلّي على محمّد و آل محمّد و على المستحفظين من آل محمّد صلّى اللّه عليه و آله. بعد از آن سه نوبت بگويد: اللّهمّ إنّي أسألك اليسر بعد العسر. بعد از آن جانب راست روى خود را بر زمين گذارد و بگويد: يا كهفي حين تعيني المذاهب و تضيق عليّ الأرض بما رحبت يا بارئ خلقي رحمة بي و كان عن خلقي غنيّا صلّ على محمّد و على المستحفظين من آل محمّد صلّى اللّه عليه و آله. بعد از آن جانب چپ رو را بر سجده‌گاه گذارد و سه نوبت بگويد: يا مذلّ كلّ جبّار و يا معزّ كلّ ذليل قد و عزّتك بلّغ بي مجهودي بعد از آن سه نوبت بگويد: يا حنّان يا منّان يا كاشف الكرب العظام بعد از آن نوبت ديگر پيشانى را بر سجده‌گاه گذارد و صدر مرتبه شكرا شكرا بگويد بعد از

آن حاجت خود را از خدای عزّ و جلّ بطلبد و چون سر از سجده بردارد دست راست را سه نوبت بر سجده‌گاه گذارد و هر نوبت بر جانب چپ رو و پیشانی و جانب راست رو جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۵۶ بمالد و بگوید: بسم اللَّه الّذی لا إله إلّا هو عالم الغیب و الشّهادهٔ هو الرّحمن الرّحیم اللّهمّ إنّی أعوذ بک من الهمّ و الحزن و السّقم و العدم و الصّغار و الذّلّ و الفواحش ما ظهر منها و ما بطن.

مقصد دوّم در نماز جمعه است

مقصد دوّم در نماز جمعه است بدان که میانه مجتهدین در وجوب نماز جمعه در زمان غیبت امام علیه السّلام خلافست و اصحّ آنست که مکلّف مخیّر است میانه گذاردن نماز جمعه و نماز ظهر امّا چون ثواب نماز جمعه بیش از ثواب نماز ظهر است اولی آنست که به جای نماز ظهر نماز جمعه گذارده شود و اگر کسی خواهد که بجهت احتیاط نماز ظهر را بعد از آن بگذارد جایز است و از آن منعی نیست. و نماز جمعه دو رکعتست مثل نماز صبح و از هشت کس ساقط است اوّل از زن دوّیم بنده سیّم مسافر چهارم کور پنجم پیر عاجز هفتم شلی که از راه رفتن عاجز باشد هشتم از کسی که از نزد او تا جائی که نماز جمعه گذارده می‌شود زیاده بر دو فرسخ باشد و اگر کسی از این جماعت غیر از زن حاضر شود نماز جمعه ازو ساقط «۱» نیست. و آن چه به نماز جمعه تعلّق دارد سی امر است نه امر واجب و بیست و یک امر سنّت. امّا نه امر واجب: اوّل ملاحظه وقت نماز جمعه است و وقت آن از زوال آفتابست تا وقتی که سایه که بعد از زوال حادث شده مساوی شاخص شود و بعضی از مجتهدین برآنند که وقت نماز جمعه مثل وقت نماز ظهر است. دوّیم آن که به جماعت گذارند چه فرادای گذاردن نماز جمعه حرامست. سیّم آن که جماعتی که نماز جمعه می‌گذارند کمتر از پنج نفر نباشند که یکی از ایشان پیشنماز است. چهارم آن که پیشنماز یا غیر او قبل از نماز جمعه دو خطبه بخواند که هر یک از آن دو خطبه مشتمل باشد بر حمد و ثنای خدا و صلوات بر پیغمبر و آل و وعظ و خواندن یک سوره کوتاه یا یک آیه تام الفائده. پنجم آن که خطیب در وقت خطبه خواندن ایستاده باشد. ششم آن که وضو داشته باشد. هفتم آن که هر دو خطبه را به پنج نفر از حاضران یا زیاده بشنواند. هشتم آن که در ما بین دو خطبه لمحه‌ای بنشیند. نهم آن که هر گاه دو جماعت در دو جا نماز جمعه گذارند واجبست که میانه ایشان یک فرسخ یا زیاده فاصله بوده باشد پس اگر میانه ایشان کمتر از یک فرسخ باشد و هر دو به یکبار شروع در نماز کرده باشند نماز هر دو باطل است و الّا نماز سابق صحیح است و نماز لاحق باطل. و امّا آن بیست و یک امر سنّت که تعلّق به نماز جمعه دارد: اوّل غسل جمعه «۲» کردن چنانکه در باب طهارت مذکور شد. دوّیم سر تراشیدن و به سدر و خطمی شستن. سیّم محاسن شانه کردن. چهارم ناخن چیدن. پنجم سبیل گرفتن. ششم بهترین و پاکترین رخوت خود پوشیدن. هفتم خود را به بوی خوش معطّر ساختن. هشتم قبل از

(۱) ولی احوط اکتفا ننمودن و خواندن نماز ظهر است نیز صدر دام ظلّه العالی (۲) و اولی بلکه احوط به ملاحظه بعض اخبار ترک نکردن آن است وفّقنا و جمیع المؤمنین لذلک إن شاء اللَّه تعالی صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۵۷ زوال پیاده بمسجد رفتن. نهم آن که جماعتی را که در زندان محبوسند رخصت دهند که به نماز جمعه حاضر شوند بعد از آن اگر حبس کردن ایشان موافق شرع باشد ایشان را به زندان بازگردانند. دهم آن که خطیب عادل باشد. یازدهم آن که فصیح و بلیغ باشد. دوازدهم آن که در وقت خطبه خواندن بر شمشیر یا کمان یا عصا تکیه کند. سیزدهم آن که چون بر منبر برآید سلام بر حاضران کند. چهاردهم آن که بعد از سلام آن قدر بر منبر بنشیند که مؤذّن اذان را بگوید و بعد از آن شروع در خطبه نماید. پانزدهم آن که در خطبه بسیار تطویل نکند. شانزدهم آن که حاضران در وقت خطبه خواندن حرف نزنند. هفدهم آن که متوجّه شنیدن خطبه باشند و بعضی از مجتهدین این دو امر را واجب می‌دانند. هجدهم آن که پیشنماز در رکعت اوّل سوره جمعه بخواند و در رکعت دوّم سوره منافقین. نوزدهم آن که

در رکعت اوّل قبل از رکوع قنوت بخواند و در رکعت دویّم بعد از رکوع چنانچه در بحث قنوت مذکور شد. بیستم آن که جهر «۱» نمایـد در قرائت و قنوت و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم. بیست و یکم نافله جمعه گـذاردن قبل از نماز جمعه و آن بیست رکعت است و هر وقت از روز جمعه که می‌توانـد گـذارد و افضـل آنست که شـش رکعت را بعـد از طلوع آفتـاب به انـدک زمانی بگذارد و شش رکعت بعد از آن به اندک زمانی و شش رکعت قبل از زوال به اندک زمانی و دو رکعت بعد از زوال.

مقصد سیّم در نماز عیدین

مقصـد سیّم در نماز عیدین یعنی نماز عید ماه رمضان و عید قربان و آن نماز واجبست بر جماعتی که نماز جمعه بر ایشان واجبست هر گـاه امـام علیه السّـلام ظاهر باشـد و در زمان غیبت سـنّت است حتّی بر آن جماعتی که نماز جمعه از ایشان ساقط است و افضـل آنست که به جماعت گذارده شود و آن دو رکعت است بطریق نماز صبح و در رکعت اوّل پنج تکبیر قبل از رکوع بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت بخوانـد و در رکعت دویم چهار تکبیر بهمان طریق به جا آورد. و آن چه باین نماز تعلّق دارد بیست و یک امر است شـانزده امر سـنّت و پنـج امر مکروه. امّـا شـانزده امر سـنّت: اوّل ملاحظه نمودن وقتست و آن از طلوع آفتاب روز عیـد است تا زوال. دویّم غسل کردن. سیّم خود را معطّر ساختن. چهارم بهترین رخت خود پوشیـدن. پنجم پیاده و پا برهنه ذکر گویان به مصلّی رفتن. ششم زنـدانیان را به مصـلّی بردن به طریقی که در نماز جمعه مـذکور شـد. هفتم نماز را به جماعت گـذاردن. هشـتم خواندن سوره سَبِّحِ اسْـمَ رَبِّکَ الْـأَعْلَی در رکعت اوّل و سوره و الشمس در رکعت دویّم. نهم بلند خواندن فاتحه و

(____۱) ترک احتیـاط در هجـدهم و

نوزدهم و بیسـتم در جهر به قرائت ننماینـد صدر دام ظله جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۵۸ سوره. دهم این دعـا را در قنوت خوانـدن اللّهمّ أهل الکبریاء و العظمـۀ و أهل الجود و الجبروت و أهل العفو و الرّحمۀ و أهل التّقوی و المغفرۀ أسألک بحقّ هذا الیوم الّذی جعلته للمسـلمین عیـدا و لمحمّـد صـلّی اللّه علیه و آله ذخرا و شـرفا و کرامـۀ و مزیـدا أن تصـلّی علی محمّد و آل محمّد و أن تـدخلنا فی کـلّ خیر أدخلت فیه محمّـدا و آل محمّـد و أن تخرجنـا من کلّ سوء أخرجت منه محمّـدا و آل محمّـد صـلواتک علیه و علیهم اللّهمّ إنّـا نسألـک خیر مـا سألـک به عبادک الصّالحون و نعوذ بک ممّا استعاذ منه عبادک المخلصون. یازدهم آن که نماز بر روی زمین بی‌حایل واقع شود. دوازدهم دو خطبه بعد از نماز خواندن به طریقی که در نماز جمعه گذشت. سیزدهم آن که اگر نماز عیـد رمضـان باشـد خطیب در اثنـای خطبه آداب فطره دادن را به مردم بیـان کنـد و اگر عیـد قربـان باشـد آداب قربان کردن را بیان نمایـد. چهـاردهم آن که خطیب ایسـتاده خطبه را بخوانـد. پـانزدهم آن که این نماز در صـحرا واقع شود مگر در مکّه معظّمه که در مسجد الحرام اولی است. شانزدهم در وقت برگشـتن از مصـلّی از راه دیگر بر گردنـد. و امّا آن پنـج امر مکروه: اوّل حرف زدن در اثنای خطبه. دوم سفر کردن بعد از طلوع فجر قبل از نماز عید گذاردن. سیّم سلاح بسته به مصلّی رفتن. چهارم نافله گذاردن پیش از نماز و بعد از نماز حتّی تحیّت مسجد مگر تحیّت مسجد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله. پنجم منبر مسجد را به مصلّی بردن و سنّت است که اگر عید ماه رمضان باشد قبل از رفتن به مصلّی چیزی خوردن و اگر عید قربان باشد بعد از برگشتن.

مقصد چهارم در نماز طواف خانه کعبه

مقصد چهارم در نماز طواف خانه کعبه و آن چه بآن متعلّق است چهار امر است دو امر واجب و دو امر سـنّت. امّا آن دو امر واجب: اوّل آن که اگر طواف واجب باشـد این نمـاز را در پس مقـام ابراهیم علیه السّـلام گذارنـد یـا در یکی از دو جانب آن و اگر طواف سنّت باشد در هر جا از مسجد الحرام که خواهد بگذارد. دوّم آن که نماز را بعد از فراغ از طواف و قبل از شروع در سعی بگذارند.

و امّا دو امر سنّت: اوّل خواندن سوره قل یا أیّها الکافرون در رکعت اوّل و سوره توحید در رکعت دوّم. دوم آن که بی‌فاصله بعد از طواف نماز بگزارند.

مقصد پنجم در نماز آیات

اشاره

مقصد پنجم در نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و امثال آن و این نماز دو رکعت است در رکعت اوّل پنج رکوع واجب است به این طریق که چون بعد از تکبیر احرام فاتحه و سوره بخواند جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۵۹ برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد نوبت دیگر فاتحه و سوره بخواند باز برکوع رود تا پنج نوبت و بعد از سر برداشتن از رکوع پنجم به سجده رود و دو سجده به جا آورد و دو رکعت دوّم را نیز به این طریق بگذارد و بعد از آن تشهّد بخواند و سلام دهد و این نماز را باین طریق به جا آوردن افضل است و جایز است که در هر رکعت بعد از فاتحه یک آیه از سوره بخواند و برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد از موضع قطع یک آیه دیگر یا زیاده بی‌فاتحه بخواند و برکوع رود و هم چنین کند تا قبل از رکوع پنجم سوره و نماز تمام شود و اوّل وقت نماز کسوف و خسوف ابتدای گرفتن آفتاب و ماهست و آخر آن شروع در انجلاست و سیّد مرتضی آخر وقت را آخر انجلا می‌داند و اگر شخصی این نماز را در وقت ترک کند از روی عمد پس اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته شده باشد قضای آن واجبست و اگر بعضی گرفته باشد قضا ندارد و بعضی از مجتهدین قضا را واجب می‌دانند خواه تمام قرص گرفته شده باشد و خواه بعض و نماز زلزله در تمام عمر اداست «۱» و در باد سیاه و سرخ و امثال آن بعضی از مجتهدین برآنند که اگر وقت نماز را نمی‌کنجد نماز ساقط می‌شود و بعضی برآنند «۲» که ساقط نمی‌شود و بعضی برآنند که اگر وقت گنجایش طهارت و یک رکعت داشته باشد نماز واجبست و الّا ساقط است.

تتمّه

تتمّه هشت امر سنّت باین نماز متعلّق است: اوّل جهر نمودن مصلّی در قرائت خواه در روز این نماز واقع شود و خواه در شب. دوّم خواندن سورهای طویل مانند سوره انبیا و کهف هر گاه وقت باشد. سیّم اللّه اکبر گفتن بعد از سر برداشتن از هر رکوع مگر در رکوع پنجم و دهم که آنجا سمع اللّه لمن حمده بگوید. چهارم قنوت کردن بعد از رکوع پنجم و دهم «۳». پنجم آن که این نماز را در مسجد گذارند یا جائی که سقف نداشته باشد. ششم آن که مقدار زمان هر یک از رکوع و سجود و قنوت مساوی زمان قراءهٔ باشد. هفتم آن که به جماعت گذارده شود خواه همه قرص گرفته باشد و خواه بعضی. و شیخ ابن بابویه بر آنست که اگر همه قرص گرفته نشده باشد به جماعت گذاردن جایز نیست. هشتم آن که اگر قبل از تمام انجلا از نماز فارغ شود نماز را اعاده کند. و سیّد مرتضی بر آنست که اعاده نماز در این صورت واجبست. و بدان که اگر وقت این نماز با وقت یکی از نمازهای یومیّه جمع شود و وقت گنجایش هر دو داشته باشد در این صورت مکلّف مخیّر است در تقدیم هر کدام که خواهد و اگر وقت یکی مضیّق باشد (____ ۱) و احوط مبادرت در اداء

آنست صدر دام ظلّه (۲) البتّه متابعت این بعض را نمایند صدر دام ظلّه (۳) ظاهر این است که قنوت مستحب است پیش از رکوع دهم و چهارم و ششم و هشتم و دهم و اللّه العالم صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۶۰ و وقت دیگری موسّع

تقدیم آن که وقت آن مضیّق است نماید و اگر وقت نسبت بهر یک مضیّق باشد واجبست تقدیم نماز یومیّه و هم چنین اگر این نماز جمع شود بـا نمـاز میّت یـا نمـاز طواف خانه کعبه اگر واجب باشـد و اگر در اثنای این نماز وقت یکی از نمازهای یومیّه داخل شود جایز است که این نماز را قطع کنـد اگر وقت تنک باشد و به نماز یومیّه مشـغول شود و چون سـلام دهد این نماز را از آنجا که قطع کرده به اتمام رساند

مقصد ششم در نماز میّت

اشاره

مقصـد شـشم در نمـاز میّت و این واجب کفائی است یعنی هر گاه یک شـخص بگـذارد از همه کس ساقط می‌شود و نماز کردن بر میّت واجب است به شـرطی که مسـلمان باشد یا در حکم مسلمان مثل اطفال مسلمان بشرط آن که شش سال تمام کرده باشد و اگر کمتر از شـش سال داشـته باشد نماز بر ایشان سنّت است. و کیفیّت این نماز آنست که مصلّی اوّل نیّت کند باین قسم که نماز بر این مرده می گـذارم واجب تقرّب به خـدا و بعـد از آن تکبیر احرام به جـا آورد و بگویـد: أشـهد أن لا إله إلّا اللّه وحـده لا شـریک له و أشـهد أنّ محمّدا عبده و رسوله. تکبیر دوّم به جا آورد بگوید: اللّٰهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و بارک علی محمّد و آل محمّد و ترحّم علی محمّـد و آل محمّد کأفضل ما صـلّیت و بارکت و ترحّمت علی إبراهیم و آل إبراهیم إنّک حمید مجید. باز تکبیر سـیّم به جا آورد و بگوید: اللّٰهمّ اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسـلمین و المسـلمات الأحیاء منهم و الأموات تابع بیننا و بینهم بالخیرات إنّک مجیب الـدّعوات إنّک علی کلّ شـیء قـدیر. باز تکبیر چهارم به جا آورد و بگویـد اگر میّت مرد مؤمن باشد: اللّٰهمّ إنّ هذا عبدک و ابن عبـدک و ابن أمتـک نزل بـک و أنت خیر منزول به اللّٰهمّ إنّـا لا نعلم منه إلّا خیرا و أنت أعلم به منّا اللّٰهمّ إن کان محسـنا فزد فی إحسانه و إن کان مسیئا فتجاوز عنه و احشـره مع من کان یتولّاه من الأئمّـهٔ الطّاهرین. و اگر مخالف و معاند باشد به جای آن بگوید: اللّٰهمّ املأ-جوفه نـارا و قبره نـارا و سـلّط علیه الحیّـات و العقارب. و اگر میّت مستضـعف باشـد یعنی مـذهب حق را ندانـد و عناد هم نداشـته باشـد بعـد از تکبیر چهـارم بگویـد: اللّٰهمّ اغفر للّـذین تابوا و اتّبعوا سبیلک و قهم عـذاب الجحیم. و اگر اعتقاد میّت را مطلقا ندانـد بعـد از تکبیر چهارم بگوید: اللّٰهمّ إنّ هذه النّفس أنت أحییتها و أنت أمتّها اللّٰهمّ و لها ما تولّت و احشـرها مع من أحبّت. و اگر میّت طفل باشـد بعد از تکبیر چهارم بگوید: اللّٰهمّ اجعله لأبویه و لنا سـلفا و فرطا و ذخرا. و جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۶۱ اگر زن مؤمنه باشـد بعـد از تکبیر چهارم بگویـد: اللّٰهمّ إنّ هـذه أمتک و ابنت عبدک و ابنت أمتک نزلت بک و أنت خیر منزول بها اللّٰهمّ إنّا لا نعلم منها إلّا خیرا و أنت أعلم بها منّا اللّٰهمّ إن کانت محسـنهٔ فزد فی إحسانها و إن کانت مسـیئهٔ فتجاوز عنها و احشـرها مع من کانت تتولّاه من الأئمّهٔ الطّاهرین. و آخر نماز میّت تکبیر پنجم است و بآن ختم نماز می‌شود.

تتمّه

اشاره

تتمّه آن چه باین نماز تعلّق دارد بعد از نیّت و پنج تکبیر و دعاها نوزده است چهار امر واجب و دوازده امر سنّت سه امر مکروه. امّا

چهار امر واجب

چهار امر واجب اوّل آن که در وقت نماز گـذاردن سـر میّت به جانب راست مصـلّی باشد پس اگر خلاف این ظاهر شود اعاده نماز واجب است. دویّم آن که میّت را در آن وقت بر پشت بخوابانند نه بر پهلو و اگر خلاف این ظاهر شود اعاده نماز واجب است. سیّم آن که مصـلّی از تابوت میّت بسـیار دور نباشـد. چهارم آن که نماز گذاردن بعد از تغسـیل و تکفین باشد. و بدان که آن چه در این نماز مجزیست و کمتر از آن مجزی نیست آنست که بعد از نیّت تکبیر احرام بگوید: أشهد أن لا إله إلّا اللّٰه و أشهد أنّ محمّدا رسول اللّٰه. و بعد از تکبیر دوم بگوید: اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد. و بعد از تکبیر سیّم بگوید اللّٰهمّ اغفر للمؤمنین و المؤمنات. و بعد از تکبیر چهارم دعای میّت را به جا آورد باین نحو اللّٰهمّ اغفر لهذا المیّت. و در تکبیر پنجم نماز را ختم کند. و امّا

آن دوازده امری که در این نماز سنّت است

آن دوازده امری که در این نماز سنّت است اوّل مصلّی متطهّر باشد. دویّم پیشنماز محاذی کمر میّت ایستد اگر مذکّر باشد و محاذی سینه میّت ایستـد اگر مؤنّث باشد. سیّم کفش از پا بیرون کردن. چهارم نزدیک ایسـتادن به حیثیّتی که اگر بادی وزد دامن مصلّی به تابوت برسـد. پنجم آن که مصـلّی در هر یک از پنـج تکبیر دسـتها را به نزدیک گوش رسانـد. شـشم آن که این نماز را به جماعت گذارند. هفتم آن که اگر مأموم همین یک کس باشد در پس سر پیشنماز ایستد امّا در غیر این نماز سنّت است که در جانب راست پیشـنماز ایستد. هشـتم ایسـتادن در صف آخر جمـاعت که ثواب آن بیشتر است. نهم نماز گـذاردن بر طفلی که کمتر از شـش سال داشـته باشد بشـرط آن که زنده از رحم جدا شده باشد پس اگر در رحم زنده بوده و مرده جدا شده نماز برو سـنّت نیست. دهم آن که نماز میّت را در روز گذارنـد اگر عـذری نباشـد. یازدهم آن که مرد را به جانب مصـلّی گذارنـد و زن را به جانب قبله اگر جمع شونـد امّا به نوعی که سـینه زن محاذی کمر مرد شود و اگر طفلی که کمتر از شـش سال داشـته باشد با ایشان جمع شود او را از زن مؤخّر گذارنـد و بر هر سه یک نماز جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۶۲ جایز است و دعا بجهـۀ هر یک به طریقی که مذکور شد بفعل آورد و اگر هر سه را در یک دعا شـریک سازد هم جایز است مثل آن که بگوید اللّٰهمّ ارحم هؤلاء الأموات. دوازدهم آن که چون از نماز فارغ شود پیشنماز در مکان خود ایستد تا تابوت را بردارند. و امّا

آن سه امر که مکروهست

آن سه امر که مکروهست اوّل نماز بر میّت در مسـجد گذاردن. دوّم فاتحه «۱» یا سوره در این نماز خواندن هر گاه تقیّه نباشد. سیّم سلام دادن در آخر این نماز در وقتی که تقیّه نباشـد و بعضـی از مجتهدین سـلام دادن را در این نماز مکروه نمی‌دانند و این نماز را جنب و زن حیض‌دار می‌توانند گذارد چنانکه در باب طهارت مذکور شد.

مقصد هفتم در نمازی که بنذر واجب شود یا بعهد یا به سوگند

مقصـد هفتم در نمـازی که بنـذر واجب شود یا بعهـد یا به سوگنـد و شـرط نمازی که بیکی از این سه امر واجب می‌شود آنست که کیفیّت آن مخالف کیفیّت نمازهای متعارف شـرع نباشد پس اگر نذر کند که پنج رکعت نماز به یک سلام بگذارد یا دو رکعت به چهار رکوع آن نـذر باطلست امّا اگر نـذر کند که سه رکعت به یک سـلام یا یک رکعت به یک سـلام بگذارد در صـحّت آن نذر خلافست و اصحّ صـحّت است «۲» و اگر نـذر کنـد که نماز عیـد را یا نماز کسوف را در غیر وقت عیـد و کسوف بکـذارد اولی «۳» عدم صحّت است و اگر شخصی نماز واجب مثل یکی از نمازهای یومیّه را نذر کند نذر او صحیح است و وجوب آن مؤکّد می‌شود پس اگر به جا نیاورد کفّاره بر او لازم است و مقـدار کفاره در باب نـذر مـذکور خواهـد شـد و چون کفّاره دهـد گناه مخالفت نذر تخفیف می‌یابـد امّا گناه ترک نماز بحال خود باقیست و به کفّاره دادن تخفیف نمی‌یابـد و اگر شخصـی نذر دو رکعت از نمازهای

نافله کند بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که واجبست که در هر رکعت بعد از فاتحه سوره را بخواند هر چند در نافله سوره واجب نیست و اگر شخصی نذر کند که هر روز دو رکعت نماز گذارد مثلا یک روز عمدا ترک کند نذر او برطرف «۴» می‌شود و لازم نیست که دیگر روز به گذارد امّا کفّاره خلاف نذر لازم است و اگر نذر کند که سجده به جا آورد نذر او صحیح است امّا اگر نذر کند که رکوعی یا تکبیر احرامی به جا آورد آن نذر باطل است

مقصد هشتم در نماز که به اجاره واجب می‌شود

مقصد هشتم در نماز که به اجاره واجب می‌شود هر گاه در ذمّت شخصی نماز واجبی باشد واجبست که وصیّت کند شخصی را اجاره کنند که نمازی که در ذمّت اوست بگذارد و این وقتیست که آن شخص پسر نداشته باشد که اگر پسر دارد قضای نماز پدر بر اوست چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و بر پدر واجبست که پسر را بر آن مطّلع سازد و چون شخصی را بجهت قضای

(____۱) در جواز خواندن فاتحه با سوره و سلام دادن تامل است صدر دام ظلّه (۲) معلوم نیست پس چنین نذری را ترک نمایند صدر دام ظلّه (۳) بلکه اقوی صدر دام ظلّه (۴) مطلقا معلوم نیست بلکه تفصیل دارد صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۶۳ نماز میّت به اجاره گیرند وجه اجاره را از ثلث متروکات اخراج باید کرد و اگر وصیّت نکند بر ورثه لازم نیست که اخراج کنند و بعضی از مجتهدین برآنند که وجه اجاره نماز بطریق وجه اجاره حجّ از اصل ترکه باید داد خواه وصیّت کرده باشد و خواه نکرده باشد «۱» و شخصی را که به اجاره می‌گیرند نماز جهت میّت بگذارد می‌باید که مسائل ضروری نماز را بداند و عادل باشد و عاجز از بعض افعال نماز مثل قیام و غیر آن نباشد و واجب نیست که بعد از وقوع اجاره علی الفور بآن اشتغال نماید یا اکثر اوقات بآن مشغول باشد بلکه آن قدر کافیست که بعضی اوقات به جا آورد به حیثیتی که بحسب عرف گویند که او اشتغال دارد و کاهلی نمی‌کند و جایز است که دو شخص را یا زیاده بجهۀ قضای نماز یک شخص به اجاره گیرند امّا وقت نماز هر یک از آن جماعت می‌باید که معیّن باشد تا دیگری در آن وقت به قضای نماز میّت اشتغال ننماید و نماز او بترتیب قضا شود و چون مرد خود را بجهت قضای نماز زن به اجاره دهد مخیّر است میانه جهر و اخفات «۲» و هم چنین اگر زن خود را بجهت قضای نماز مرد به اجاره دهد بشرط آن که نامحرم آواز او را نشنود به تفصیلی که قبل از این مذکور شد

مقصد نهم در نمازی که از پدر فوت «۳» شده باشد

مقصد نهم در نمازی که از پدر فوت «۳» شده باشد بر پسر واجبست بدان که بر پسر واجبست که بعد از فوت پدر آن را به جا آورد بدو شرط اوّل آن که میّت را پسری بزرگتر از او نباشد که اگر بزرگتر باشد بر پسر کوچک واجب نیست امّا اگر دو پسر داشته باشد یا زیاده که همه در سنّ برابر باشند واجبست که نماز پدر را بالسّویّه با یکدیگر قضا کنند و اگر یک نماز باقی بماند مثل آن که چهار پسر از او بماند و پنج نماز ازو فوت شده باشد در این صورت قضای آن یک نماز بر ایشان واجب کفائیست یعنی هر کدام که به جا آورند از دیگران ساقط می‌شود دویّم آن که پدر وصیّت نکرده باشد که شخصی را غیر پسر بزرگتر جهۀ نماز استیجار نمایند که اگر وصیّت کرده باشد قضای نماز پدر از پسر بزرگتر ساقطست «۴» و بعضی از مجتهدین شرط ثالث کرده‌اند و آن آنست که آن نماز به واسطه بیماری یا عذری از پدر فوت شده باشد پس اگر عمدا بی‌عذر ازو فوت شده باشد قضای آن را بر پسر لازم نمی‌دانند و بعضی دیگر شرط رابع کرده‌اند و آن آنست که پسر بزرگتر در وقت فوت پدر بالغ و عاقل باشد پس اگر طفل یا مجنون باشد قضای نماز پدر را بعد از بلوغ و عقل بر او واجب نمی‌دانند

مطلب دویّم در نمازهای سنّتی

اشاره

مطلب دویّم در نمازهـای سـنّتی و انـواع آن بسـیار است و در این کتـاب از آن جمله بیست و چهـار نمـاز مـذکور می‌شـود چنـانچه (____۱) و احـوط بر ورثـه ایـن اسـت که بعض از مجتهـدین فرموده‌اند صدر دام ظله (۲) در جهر و اخفـات و امثـال آن ظاهر این است که اجیر بایـد ملاحظه تکلیف خود را نمایـد صدر دام ظلّه (۳) نمـازی که از مادر فوت شـده نیز پسـر بزرگتر به جای آورد علی الاحوط صـدر دام ظلّه (۴) سقوط بمجرّد وصـیّت معلوم نیست پس اگر بعمل نیامد پسر بزرگ ترک ننماید صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۶۴ قبل از این مذکور شد

اوّل نوافل یومیّه است

اشاره

اوّل نوافل یومیّه است که در هر شـبانه روزی گذاردن آن سـنّت است. و آن سـی و چهار رکعت است هشت رکعت نافله ظهر اسـت مقدّم بر ظهر و هشت رکعت نافله عصـر است مقدّم بر عصـر و چهار رکعت نافله مغرب است بعد از مغرب و دو رکعت نشسته که به یک رکعت حسابست و آن را وتیره گویند نافله خفتن است بعد از خفتن و هشت رکعت نماز نافله شب است و دو رکعت نماز شفع و یـک رکعت نمـاز وتر است و دو رکعت نمـاز نـافله صـبح است مقـدّم بر صـبح. و اوّل وقت نافله ظهر از زوال آفتابست و آخر آن وقتیست که سایه شاخص بمقـدار دو قـدم بر سایه وقت زوال افزایـد در جائی که وقت زوال شاخص را سایه باشد و در جائی که در وقت زوال شخص را سایه نماند. اوّل وقت نافله ظهر وقتیست که سایه معدوم می‌شود آخر آن وقتیست که سایه بعد از عدم بدو قدم برسـد و مراد از قـدم هفت یک شاخص است. و اوّل وقت نافله عصـر فارغ شـدن است از نماز ظهر که در اوّل وقت گـذارده شود و آخر آن وقتیست که سایه شاخص بمقـدار چهار قـدم برسـد. و اوّل وقت نافله مغرب فارغ شدن است از نماز مغرب که در اوّل وقت گذارده شود و آخر آن برطرف شدن سـرخیست که در جانب مغرب بهم می‌رسد. و اوّل وقت نافله نماز خفتن فارغ شدنست از نماز خفتن هر گـاه که در اوّل وقت گـذارده شود و آخر آن تا نصف شب است و وقت نماز شب از نصف شب است تا طلوع فجر دوم و هر چنـد به فجر دویم نزدیکتر باشـد ثواب آن بیشتر است و اگر بعد از گذاردن چهار رکعت فجر دویّم طالع شود چهار رکعت باقی نافله را مخفّف بگذارد و اگر قبل از گذاردن چهار رکعت طالع شود نافله را قطع کند و به نماز صـبح اشتغال نماید «۱» و جایز است که نماز شب را در اوّل شب بگذارد هر گاه ترسد که در نصف شب بیدار نشود و وقت نماز شـفع و وتر بعد از فارغ شدن نماز شب است و افضل آنست که شـفع و وتر را ما بین فجر اوّل و فجر دوّم به جا آورد و وقت نافله صـبح بعـد از فارغ شدنست از شـفع «۲» و وتر و وقت آن می‌کشـد تـا پیـدا شـدن سـرخی مشـرق. و ادعیه و آداب نوافـل یومیّه بسـیار است و آن را در کتـاب مفتاح الفلاح به تفصـیل مـذکور ساختیم و در این کتاب آن چه اهمّ است مـذکور می‌سازیم. بدان که چون زوال آفتاب متحقّق شود یعنی وقت ظهر داخل شود بایـد که این دعا بخوانـد که حضـرت امام محمّد باقر صـلوات اللّه علیه تعلیم محمّد بن مسـلم داده و فرموده که محافظت کن بر آن چنانکه محافظت می‌کنی بر چشـمهای خود و آن اینست: سـبحان اللّه و لا إله إلّا اللّه و الحمـد للّه الّذی لم یتّخذ ولدا و لم یکـن له شـریک (____ ۱) یـا به نافله صـبح

مشغول شود مادامی که وقت آن باقی باشد صدر دام ظله (۲) اگر شفع و وتر را بعد از فجر اوّل به جای آورده باشد زیرا که وقت نافله صبح بعد از فجر اوّل است صدر دام ظله جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۶۵ فی الملک و لم یکن له ولیّ من الذّل و کبّره تکبیرا. بعد از آن وضو سازد و شروع در نافله ظهر کند و در رکعت اوّل تکبیرات سبعه افتتاحیّه را با ادعیه ثلاثه آن به طریقی که در فصل تکبیر احرام مذکور شد به جا آورد و بعد از فاتحه سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند و در رکعت دویّم بعد از فاتحه سوره قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ بخواند پس سلام دهد و بعد از سلام سه تکبیر بگوید و تسبیح فاطمه زهرا علیها السّلام به جا آورد و این دعا بخواند: اللّهمّ إنّی ضعیف فقوّ فی رضاک ضعفی و خذ إلی الخیر بناصیتی و اجعل الإیمان منتهی رضاک و بارک لی فیما قسمت لی و بلّغنی برحمتک کلّ الّذی أرجو منک و اجعل لی ودّا و سرورا للمؤمنین و عهدا عندک. پس دو رکعت دیگر نافله ظهر بگذارد به طریقی که ذکر شد سوای شش تکبیر افتتاحیّه و ادعیه آن پس دو رکعت دیگر را نیز به همین طریق به جا آورد و بعد از هر دو رکعت از این شش رکعت آن چه میسّر باشد از تعقیب به جا آورد و بعد از آن اذان ظهر بگوید و بعد از آن دو رکعت دیگر نافله ظهر را به این طریق به جا آورد و بعد از فارغ شدن از نماز ظهر و متعلّقات آن شروع کند در نافله عصر و در هر رکعت بعد از فاتحه هر سوره که خواهد بخواند و چون از دو رکعت اوّل فارغ شود این دعا بخواند: اللّهمّ إنّه لا إله إلّا هو الحیّ القیّوم العلیّ العظیم الحلیم الکریم الخالق الرّازق المحیی الممیت المبدئ البدیع لک الحمد و لک المنّ و لک الکرم و لک الجود و لک الأمر وحدک لا شریک لک یا واحد یا أحد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد و لم یتّخذ صاحبة و لا ولدا صلّ علی محمّد و آله. پس حاجت خود بخواهد و بعد از آن دو رکعت دیگر نافله عصر بگذارد بطریق دو رکعت اوّل پس این دعا بخواند: اللّهمّ ربّ السّماوات السّبع و ربّ الأرضین السّبع و ما فیهنّ و ما بینهنّ و ما تحتهنّ و ربّ العرش العظیم و ربّ جبرئیل و میکائیل و إسرافیل و ربّ السّبع المثانی و القرآن العظیم و ربّ محمّد خاتم النّبیّین صلّ علی محمّد و آله و أسألک باسمک الأعظم الّذی به تقوم السّماوات و الأرض و به تحیی الموتی و ترزق الأحیاء و تفرّق بین المجتمع و تجمع بین المتفرّق و به أحصیت عدد الآجال و وزن الجبال و کیل البحار أسألک یا من هو کذلک أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد. پس حاجت خود را بخواهد پس دو رکعت دیگر بگذارد به این طریق و بعد از آن این دعا بخواند: اللّهمّ إنّی أدعوک بما دعاک به عبدک یونس إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنادی فِی الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۶۶ مِنَ الظَّالِمِینَ فاستجبت له و نجّیته من الغمّ وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ فإنّه دعاک و هو عبدک و أنا أدعوک و أنا عبدک و سألک و هو عبدک و أنا أسألک و أنا عبدک أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أن تستجیب لی کما استجبت له و أدعوک بما دعاک به عبدک أیّوب إذ مسّه الضّرّ فدعاک أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ فاستجبت له و کشفت ما به من ضرّ و آتیته أهله و مثلهم معهم فإنّه دعاک و هو عبدک و أنا أدعوک و أنا عبدک و سألک و هو عبدک و أنا أسألک و أنا عبدک أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أن تفرّج عنّی کما فرّجت عنه و أن تستجیب لی کما استجبت له و أدعوک بما دعاک به یوسف عبدک إذ فرّقت بینه و بین أهله و هو فی السّجن فإنّه دعاک و هو عبدک و أنا أدعوک و أنا عبدک و سألک و هو عبدک و أنا أسألک و أنا عبدک أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أن تفرّج عنّی کما فرّجت عنه و أن تستجیب لی کما استجبت له فصلّ علی محمّد و آل محمّد. پس حاجت خود را بخواهد و بعد از آن دو رکعت دیگر نافله عصر را بگذارد پس این دعا بخواند: یا من أظهر الجمیل و ستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة و لم یهتک السّتر یا کریم الصّفح یا عظیم المنّ یا حسن التّجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرّحمة یا سامع کلّ نجوی و یا منتهی کلّ شکوی یا مبتدئا بالنّعم قبل استحقاقها یا ربّاه یا ربّاه یا ربّاه یا سیّداه یا سیّداه یا سیّداه یا غایة رغبتاه یا ذا الجلال و الإکرام أسألک بحقّ محمّد و علیّ و فاطمة و الحسن و الحسین و علیّ و محمّد و جعفر و موسی و علیّ و محمّد و علیّ و الحسن و محمّد صاحب الزّمان سلام اللّه علیهم أجمعین أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أن تکشف کربی و تغفر ذنبی و تنفّس همّی و تفرّج غمّی و تصلح شأنی فی دینی و دنیای و آخرتی و أن تدخلنی الجنّة و لا تشوّه خلقی بالنّار و لا تفعل بی ما أنا أهله برحمتک یا أرحم الرّاحمین.

پس اذان و اقامت بگوید برای نماز عصر و بعد از نماز عصر تعقیب به جا آورد و بعد از آن بگوید: أستغفر اللّه الّذی لا إله إلّا هو الحیّ القیّوم الرّحمن الرّحیم ذو الجلال و الإکرام و أسأله أن یتوب علیّ توبهٔ عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین مستکین مستجیر لا یملک لنفسه ضرّا و لا نفعا و لا حیاهٔ و لا نشورا اللّهمّ إنّی أعوذ بک من نفس لا تشبع و من قلب لا یخشع و من علم لا ینفع و من صلاهٔ لا ترفع و من دعاء لا یسمع اللّهمّ إنّی أسألک الیسر بعد العسر و الفرج بعد الکرب و الرّخاء بعد الشّدّهٔ اللّهمّ ما بنا من نعمهٔ فمنک وحدک لا شریک جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۶۷ لک لا إله إلّا أنت أستغفرک و أتوب إلیک. و سنّت است که بعد از نماز عصر هفتاد نوبت استغفار کند و سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ ده نوبت بخواند و بعد از آن دو سجده شکر به جا آورد به طریقی که قبل از این مذکور شد و باید که آخر دعاهایی که بعد از نماز عصر می‌خوانند این دعا باشد: اللّهمّ إنّی وجّهت وجهی إلیک و أقبلت بدعائی علیک راجیا إجابتک طامعا فی مغفرتک طالبا ما وأیت به علی نفسک مستنجزا وعدک إذ تقول ادعونی أستجب لکم فصلّ علی محمّد و آل محمّد و أقبل إلیّ بوجهک و ارحمنی و استجب دعائی یا إله العالمین.

فصل [در نافله مغرب

فصل [در نافله مغرب چون وقت نماز مغرب داخل شود باید که بی‌تأخیر متوجّه به نماز مغرب شود به جهت آن که وقت آن مضیق است چنانکه قبل از این مذکور شد و بعد از آن که نماز مغرب بگذارد و تعقیب را به طریقی که مذکور شد به جا آورد سه نوبت بگوید: الحمد للّه الّذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره. پس نافله مغرب را بگذارد و از ائمّه معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین مبالغه و تأکید در گذاردن نافله مغرب بسیار است چنانچه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که آن حضرت فرمودند به حارث بن مغیره که ترک مکن چهار رکعت را بعد از مغرب در سفر و در حضر اگر چه گریخته باشی از اعدا و ایشان در عقب تو شتابند. و مکروهست حرف زدن میانه چهار رکعت نافله مغرب و هر گاه فوت شود وقت نافله مغرب قضا کند آن را هم چو سایر نوافل. و چون شروع در نافله مغرب کند هفت تکبیر افتتاحیّه را با ادعیه ثلاثه به جا آورد و در رکعت اوّل بعد از حمد سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ سه نوبت بخواند و در رکعت دویّم بعد از حمد سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ یک بار و اگر خواهد در رکعت اوّل سوره قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ بخواند و در رکعت دویّم سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و اگر در هر دو رکعت بالحمد تنها اکتفا کند جایز است هم چنان که در سایر نوافل. و باید که قرائت را در نافله مغرب و جمیع نوافل شب بلند بخواند و بعد از فارغ شدن از دو رکعت اوّل این دعا بخواند: اللّهمّ إنّک تری و لا تری و أنت بالمنظر الأعلی و أنّ إلیک الرّجعی و المنتهی و أنّ لک الممات و المحیا و أنّ لک الآخرهٔ و الأولی اللّهمّ إنّا نعوذ بک أن نذلّ و نخزی و أن نأتی ما عنه تنهی اللّهمّ إنّی أسألک أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أسألک الجنّهٔ برحمتک و أستعیذ بک من النّار بقدرتک و أسألک الحور العین بعزّتک و أن تجعل أوسع رزقی عند کبر سنّی و أحسن عملی عند اقتراب أجلی و أطل فی طاعتک و ما یقرّب منک و یحظی عندک و یزلف لدیک عمری و أحسن فی جمیع جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۶۸ أحوالی و أموری و معرفتی و لا تکلنی إلی أحد من خلقک و تطوّل علیّ به قضاء جمیع حوائجی للدّنیا و الآخرهٔ و ابدأ بوالدیّ و ولدی و جمیع إخوانی المؤمنین فی جمیع ما سألتک لنفسی برحمتک یا أرحم الرّاحمین. پس شروع کند در دو رکعت دیگر از نافله مغرب و در رکعت اوّل از این دو رکعت این چند آیه را از اوّل سوره حدید بخواند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ سَبَّحَ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یَعْلَمُ ما یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَ ما یَخْرُجُ مِنْها وَ ما یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَ ما یَعْرُجُ فِیها وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَی اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ وَ هُوَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ. و در رکعت

دویّم آخر سوره حشر را بخواند لَوْ أَنْزَلْنا هـذَا الْقُرْآنَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَةِ اللَّهِ وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ. و در سجده آخر از این دو رکعت هفت نوبت بگوید: اللّهمّ إنّی أسألک بوجهک الکریم و اسمک العظیم و ملکک القدیم أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أن تغفر لی ذنبی العظیم إنّه لا یغفر الذّنب العظیم إلّا العظیم. پس دو سجده شکر به جا آورد و بگوید آن چه قبل از این در سجده شکر مذکور شد و در هر یک شکرا شکرا کافیست. بعد از آن دو رکعت نماز غفیله «۱» بگذارد و کیفیّت آن عن قریب مذکور خواهد شد. و چون سرخی از جانب مغرب برطرف شود از برای نماز خفتن اذان و اقامت بگوید و ادعیه پیش از اقامت و بعد از اقامت را به جا آورد و چون از نماز خفتن فارغ شود و تعقیب به جا آورد این دعا بخواند: اللّهمّ بحقّ محمّد و آل محمّد صلّ علی محمّد و آل محمّد و لا تؤمنّا مکرک و لا تنسنا ذکرک و لا تکشف عنّا سترک و لا تحرّمنا فضلک و لا تحلّ علینا غضبک و لا تباعدنا من جوارک و لا تنقصنا من رحمتک و لا تنزع عنّا برکاتک و لا تمنعنا عافیتک و أصلح لنا ما أعطیتنا و زدنا من فضلک المبارک الطیّب الحسن الجمیل و لا تغیّر ما بنا من نعمتک و لا تؤیسنا من (______________________________ ۱) احوط آنست که دو رکعت نماز غفیله را از نافله مغرب قرار دهد صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۶۹ روحک و لا تهنّا بعد کرامتک و لا تضلّنا بعد إذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة إنّک أنت الوهّاب. پس هر یک از فاتحه و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ را ده نوبت بخواند و ده نوبت بگوید: سبحان اللَّه و الحمد للّه و لا إله إلّا اللَّه و اللَّه أکبر. و ده نوبت: اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و بعد از آن این دعا بخواند: اللّهمّ افتح لی أبواب رحمتک و أسبغ علیّ من حلال رزقک فمتّعنی بعافیة ما أبقیتنی فی سمعی و بصری و جمیع جوارحی اللّهمّ ما بنا من نعمة فمنک لا إله إلّا أنت أستغفرک و أتوب إلیک یا أرحم الرّاحمین. پس دو سجده شکر به جا آورد و بعد از آن دو رکعت وتیره را نشسته بگذارد و ایستاده نیز جایز است و هفت تکبیر افتتاحیّه را با ادعیه ثلاثه به جا آورد و در رکعت اوّل بعد از فاتحه سوره تبارک یا سوره واقعه بخواند و در رکعت دویّم بعد از فاتحه سوره توحید و بعد از فارغ شدن حاجت خود را بخواهد.

فصل در بیان آداب نماز شب

اشاره

فصل در بیان آداب نماز شب چون بنده مؤمن شب از خواب بیدار شود اوّل چیزی که باید بکند آنست که سجده کند پس بگوید در سجود یا بعد از سر برداشتن از سجود: الحمد للّه الّذی أحیانی بعد ما أماتنی و إلیه النّشور الحمد للّه الّذی ردّ علیّ روحی لأحمده و أعبده. پس چون خواهد که شروع در نماز شب کند این دعا بخواند: اللّهمّ إنّی أتوجّه إلیک بنبیّک نبیّ الرّحمة و آله و أقدّمهم بین یدی حوائجی فاجعلنی بهم وجیها فی الدّنیا و الآخرة و من المقرّبین اللّهمّ ارحمنی بهم و لا تعذّبنی بهم و اهدنی بهم و لا تضلّنی بهم و ارزقنی بهم و لا تحرّمنی بهم و اقض لی حوائج الدّنیا و الآخرة إنّک علی کلّ شیء قدیر و بکلّ شیء علیم. پس افتتاح کند رکعت اوّل را از نماز شب به تکبیرات سبعه افتتاحیّه با ادعیه ثلاثه و افضل آنست که در رکعت اوّل بعد از حمد سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را سی نوبت بخواند و در رکعت دویّم سوره قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ را. و در شش رکعت دیگر از نماز شب سوره‌های دراز مانند سوره انعام و کهف و انبیا و یس بخواند. و اگر وقت تنک شود از خواندن سوره‌های دراز کافیست خواندن حمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ در هر رکعت. و جایز است که اختصار بحمد تنها کند هم چو سایر نوافل. و بدان که اتّفاق کرده‌اند علمای ما قدّس اللَّه أرواحهم بر این

که قنوت هم چنان که سنّت است در نمازهای واجبی، سنّت است در هر رکعت دویّم از نوافل مگر رکعت دویّم شفع که در قنوت نیست بلکه قنوت در رکعت سیّم است که آن را وتر گویند چنانکه عن قریب مذکور می‌شود و کافیست جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۷۰ از قنوت این که بگوید: اللّهمّ اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنّا فی الدّنیا و الآخرهٔ إنّک علی کلّ شیء قدیر. و سنّت است بلند خواندن قنوت اگر چه در نوافل روز باشد و هم چنین سنّت است تطویل قنوت خصوصا در نماز شب که وقت آن وسیع است. و از قنوتهای مختصر که سزاوار است که در نماز واجب و سنّت خوانده شود این دعاست: إلهی کیف أدعوک و قد عصیتک و کیف لا أدعوک و قد عرفت حبّک فی قلبی و إن کنت عاصیا مددت إلیک یدا بالذّنوب مملوّهٔ و عینا بالرّجاء ممدودهٔ مولای أنت أعظم العظماء و أنا أسیر الأسراء و أنا الأسیر بذنبی المرتهن بجرمی، إلهی لئن طالبتنی بذنبی لأطالبنّک بکرمک و لئن طالبتنی بجریرتی لأطالبنّک بعفوک و لئن أمرت بی إلی النّار لأخبرنّ أهلها أنّی کنت أقول لا إله إلّا اللّه محمّد رسول اللّه، اللّهمّ إنّ الطّاعهٔ تسرّک و المعصیهٔ لا تضرّک فهب لی ما یسرّک و اغفر لی ما لا یضرّک یا أرحم الرّاحمین. و سنّت است که میانه هر دو رکعت از هشت رکعت نماز شب این دعا بخواند: اللّهمّ إنّی أسألک و لم یسأل مثلک أنت موضع مسألهٔ السّائلین و منتهی رغبهٔ الرّاغبین أدعوک و لم یدع مثلک و أرغب إلیک و لم یرغب إلی مثلک و أنت مجیب دعوهٔ المضطرّین و أرحم الرّاحمین و أسألک بأفضل المسائل و أنجحها و أعظمها یا اللّه یا رحمن یا رحیم و بأسمائک الحسنی و أمثالک العلیا و نعمک الّتی لا تحصی و بأکرم أسمائک و أحبّها إلیک و أقربها منک وسیلهٔ و أشرفها عندک منزلهٔ و أجزلها لدیک ثوابا و أسرعها فی الأمور إجابهٔ و باسمک المکنون الأکبر الأعز الأجلّ الأعظم الأکرم الّذی تحبّه و تهویه و ترضی به عمّن دعاک فاستجبت له دعاء و حقّ علیک أن لا تحرم سائلک و لا تردّه و بکلّ اسم هو لک فی التّوراهٔ و الإنجیل و الزّبور و الفرقان العظیم و بکلّ اسم دعاک به حملهٔ عرشک و ملائکتک و أنبیائک و رسلک و أهل طاعتک من خلقک أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أن تعجّل فرج ولیّک و ابن ولیّک و تعجّل خزی أعدائه و أن تفعل بی کذا و کذا. بعد از آن حاجت خود را بخواهد و تسبیح فاطمه زهرا علیها السّلام به جا آورد و بعد از آن دو سجده شکر کند و بخواند در یکی از آن دو سجده این دعا را که منسوبست به حضرت امام زین العابدین صلوات اللّه علیه: إلهی و عزّتک و جلالک و عظمتک لو أنّی منذ بدعت فطرتی من أوّل الدّهر عبدتک دوام خلود ربوبیّتک بکلّ شعرهٔ فی کلّ طرفهٔ عین سرمد الأبد بحمد الخلائق و شکرهم أجمعین لکنت مقصّرا فی بلوغ أداء شکر خفیّ نعمهٔ من جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۷۱ نعمک علیّ و لو أنّی کربت معادن حدید الدّنیا بأنیابی و حرثت أراضیها بأشفار عینی و بکیت من خشیتک مثل بحور السّماوات و الأرضین دما و صدیدا لکان ذلک قلیلا منّی فی کثیر ما یجب من حقّک علیّ و لو أنّک إلهی عذّبتنی بعد ذلک بعذاب الخلائق أجمعین و عظّمت للنّار خلقی و جسمی و ملأت طبقات جهنّم منّی حتّی لا یکون فی النّار معذّب غیری و لا یکون لجهنّم حطب سوای لکان ذلک بعدلک علیّ قلیلا فی کثیر ما استوجبه من عقوبتک. پس ده نوبت بگوید: یا أللّه یا أللّه پس این دعا بخواند: صلّ علی محمّد و آله و ارحمنی و ثبّتنی علی دینک و دین نبیّک و لا تزغ قلبی بعد إذ هدیتنی و هب لی من لدنک رحمهٔ إنّک أنت الوهّاب.

فصل بعد از فارغ شدن از هشت رکعت نماز شب

فصل بعد از فارغ شدن از هشت رکعت نماز شب و آداب و ادعیه شروع کند در دو رکعت شفع و مفرده وتر و افضل اوقات آن ما بین فجر اوّل و فجر دویّم است. و در هر یک از دو رکعت شفع بعد از حمد سوره توحید بخواند و اگر خواهد در رکعت اوّل سوره قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و در رکعت دویّم سوره قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ بخواند و بعد از سلام دادن این دعا بخواند: إلهی تعرّض لک فی هذا اللّیل المتعرّضون و قصدک فیه القاصدون و أمّل فضلک و معروفک الطّالبون و لک فی هذا اللّیل نفحات و جوائز و عطایا و مواهب تمنّ بها علی من تشاء من عبادک و تمنعها من لم تسبق له العنایهٔ منک و ها أنا ذا عبدک الفقیر إلیک المؤمّل فضلک و معروفک فإن کنت یا مولای فی هذه اللّیلهٔ تفضّلت علی أحد من خلقک وعدت علیه بعائدهٔ من عطفک فصلّ علی محمّد و آله

الطّیّبین الطّاهرین الخیّرین الفاضلین و جد علیّ بطولک و معروفک یا ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمّد خاتم النّبیّین و آله الطاهرین الّذین أذهب اللّه عنهم الرّجس و طهّرهم تطهیرا إنّ اللّه حمید مجید اللّهمّ إنّی أدعوک کما أمرت فاستجب لی کما وعدت إنّک لا تخلف المیعاد. پس اشتغال نماید به گزاردن مفرده وتر و افتتاح کند به تکبیرات سبعه و ادعیه ثلاثه و بخواند در او بعد از حمد سوره توحید را سه نوبت و معوذتین پس بردارد دستها را برابر رو و قنوت کند در حالتی که بگرید یا بگریاند خود را به این دعا: لا إله إلّا اللّه الحلیم الکریم لا إله إلّا اللّه العلیّ العظیم سبحان اللّه ربّ السّماوات السّبع و ربّ الأرضین السّبع و ما فیهنّ و ما بینهنّ و ربّ العرش العظیم اللّهمّ أنت اللّه نور السّماوات و الأرض و أنت اللّه زین السّماوات و الأرض و أنت اللّه حمال السّماوات و الأرض و أنت اللّه عماد السّماوات و الأرض و أنت اللّه قوام السّماوات و الأرض و أنت اللّه صریخ المستصرخین جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۷۲ و أنت اللّه غیاث المستغیثین و أنت اللّه المفرّج عن المکروبین و أنت اللّه المروّج عن المغمومین و أنت اللّه مجیب دعوهٔ المضطرّین و أنت اللّه إله العالمین و أنت اللّه الرّحمن الرّحیم و أنت اللّه کاشف السّوء و أنت اللّه بک تنزّل کلّ حاجهٔ یا اللّه لیس یردّ غضبک إلّا حلمک و لا ینجی من عقابک إلّا رحمتک و لا ینجی منک إلّا التّضرّع إلیک فهب لی من لدنک یا إلهی رحمهٔ تغنینی بها عن رحمهٔ من سواک بالقدرهٔ الّتی بها أحییت جمیع ما فی البلاد و بها تنشر میت العباد و لا تهلکنی غمّا حتّی تغفر لی و ترحمنی و تعرّفنی الاستجابهٔ فی دعائی و ارزقنی العافیهٔ إلی منتهی أجلی و أقلنی عثرتی و لا تشمت بی عدوّی و لا تمکّنه من رقبتی اللّهمّ إن رفعتنی فمن ذا الّذی یضعنی و إن وضعتنی فمن ذا الّذی یرفعنی و إن أهلکتنی فمن ذا الّذی یحول بینک و بینی أو یتعرّض له فی شیء من أمری و قد علمت أن لیس فی حکمک ظلم و لا فی نقمتک عجلهٔ فإنّما یعجل من یخاف الفوت و إنّما یحتاج إلی الظّلم الضّعیف و قد تعالیت عن ذلک یا إلهی فلا تجعلنی للبلاء غرضا و لا لنقمتک نصبا و مهّلنی و نفّسنی و أقلنی عثرتی و لا تتبعنی ببلاء علی أثر بلاء فقد تری ضعفی و قلّهٔ حیلتی أستعیذ بک اللّیلهٔ فأعذنی و أستجیر بک من النّار فأجرنی و أسألک الجنّهٔ فلا تحرمنی. پس بخواند در قنوت هر دعا که خواهد و هفتاد نوبت استغفار کند باین طریق أستغفر اللّه ربّی و أتوب إلیه و بعد از آن که دعا کند از برای چهل شخص یا بیشتر از برادران مؤمن باین طریق اللّهمّ اغفر لفلان و فلان و اسم ایشان را ذکر کند تا آخر. و اگر صد نوبت استغفار کند افضل است و ثواب آن بیشتر است. پس هفت نوبت بگوید أستغفر اللّه الّذی لا إله إلّا هو الحیّ القیّوم بجمیع ظلمی و جرمی و إسرافی علی نفسی و أتوب إلیه. پس بگوید: ربّ أسأت و ظلمت نفسی و بئس ما صنعت و هذه یدای یا ربّ جزاء بما کسبت و هذه رقبتی خاضعهٔ لما أتیت و ها أنا ذا بین یدیک فخذ لنفسک من نفسی الرّضا حتّی ترضی لک العتبی لا أعود. پس سیصد نوبت بگوید: العفو العفو. پس بگوید: ربّ اغفر لی و ارحمنی و تب علیّ إنّک أنت التّوّاب الرّحیم. و بدان که قنوت در نماز وتر در رکعت سیّم است پس در رکعت دویّم شفع قنوت بخواند و اگر وقت تنگ باشد از تطویل قنوت اختصار کند بر آن چه وقت وسعت آن داشته باشد. و بعد از سلام تسبیح فاطمه زهرا علیها السّلام به جا آورد و بعد از آن سجده کند و این دعا بخواند: اللّهمّ صلّ علی محمّد و آله و ارحم ذلّی بین یدیک و تضرّعی إلیک و وحشتی من النّاس و أنسی بک یا کریم جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۷۳ یا کائنا قبل کلّ شیء یا کائنا بعد کلّ شیء یا مکوّن کلّ شیء لا تفضحنی فإنّک بی عالم و لا تعذّبنی فإنّک علیّ قادر، اللّهمّ إنّی أعوذ بک من کرب الموت و من سوء المرجع فی القبور و من النّدامهٔ یوم القیمهٔ أسألک عیشهٔ هنیئهٔ و میتهٔ سویّهٔ و منقلبا کریما غیر مخز و لا فاضح، اللّهمّ إنّ مغفرتک أوسع من ذنوبی و رحمتک أرجی عندی من عملی فصلّ علی محمّد و آل محمّد و اغفر لی یا حیّا لا یموت. و بعد از فارغ شدن از مفرده وتر و آن چه متعلّق است بآن از ادعیه و آداب دو رکعت نافله صبح را بگذارد و در رکعت اوّل بعد از حمد سوره قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ بخواند و در رکعت دویّم بعد از حمد سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ پس چون سلام دهد بر پهلوی راست بخوابد رو بقبله و جانب راست رو را بدست راست بگذارد و این دعا بخواند: استمسکت بعروهٔ اللّه الوثقی الّتی لا انفصام لها و اعتصمت بحبل اللّه المتین و أعوذ باللّه من شرّ فسقهٔ العرب و العجم و من شرّ فسقهٔ الجنّ و الإنس ربّی اللّه ربّی اللّه ربّی اللّه آمنت باللّه و توکّلت علی اللّه لا حول و لا قوّهٔ إلّا باللّه وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ

اللَّهُ لِکَلِّ شَیْءٍ قَدْراً حسبی اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ، اللّهمّ من أصبح و له حاجهٔ إلی مخلوق فإنّ حاجتی و رغبتی إلیک وحدک لا شریک لک، لک الحمد، الحمد للّه ربّ الصّباح، الحمد للّه فالق الإصباح، الحمد للّه ناشر الأرواح، الحمد للّه قاسم المعاش، الحمد للّه جاعل اللّیل سکنا و الشّمس و القمر حسبانا، ذلک تقدیر العزیز العلیم، اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و اجعل فی قلبی نورا و فی بصری نورا و علی لسانی نورا و من بین یدی نورا و من خلقی نورا و عن یمینی نورا و عن شمالی نورا و من فوقی نورا و من تحتی نورا و أعظم لی النّور و اجعل لی نورا أمشی به فی النّاس و لا تحرّمنی نورک یوم القیمهٔ. پس بخواند آیهٔ الکرسی و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و پنج آیه از آخر سوره آل عمران إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ لَآیاتٍ لِأُولِی الْأَلْبابِ الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ رَبَّنا إِنَّکَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَیْتَهُ وَ ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ أَنْصارٍ رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِیاً یُنادِی لِلْإِیمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنَّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ کَفِّرْ عَنَّا سَیِّئاتِنا وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ رَبَّنا وَ آتِنا ما وَعَدْتَنا عَلی رُسُلِکَ وَ لا تُخْزِنا یَوْمَ الْقِیامَةِ إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ. پس تسبیح فاطمه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۷۴ زهرا علیها السّلام به جا آورد و بعد از آن صد نوبت بگوید: سبحان ربّی العظیم و بحمده أستغفر اللَّه ربّی و أتوب إلیه. بعد از آن هفت نوبت بگوید: بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم لا حول و لا قوّة إلّا باللَّه العلیّ العظیم پس دو سجده شکر به جا آورد به طریقی که قبل از این مذکور شد و این دعا را نیز بخواند: اللّهمّ ربّ الفجر و اللّیالی العشر وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ وَ اللَّیْلِ إِذا یَسْرِ و ربّ کلّ شیء و إله کلّ شیء و خالق کلّ شیء و ملیک کلّ شیء صلّ علی محمّد و آل محمّد و افعل بی و بفلان و فلان یعنی نام برادران مؤمن ببرد ما أنت أهله و لا تفعل بنا ما نحن أهله فإنّک أهل التّقوی و أهل المغفرة

دویم از نمازهای سنّتی [نماز منسوب به حضرت رسالت پناه

دویم از نمازهای سنّتی [نماز منسوب به حضرت رسالت پناه نمازیست که به حضرت رسالت پناه صلّی اللَّه علیه و آله منسوبست و آن دو رکعت است در هر رکعتی فاتحه یک نوبت و إِنَّا أَنْزَلْناهُ پانزده نوبت بخواند و در رکوع نیز إِنَّا أَنْزَلْناهُ پانزده نوبت بخواند و هم چنین در هر سر برداشتن از رکوع و در هر سجود و در هر سر برداشتن از سجود

سیّم نمازی که به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام منسوبست

سیّم نمازی که به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام منسوبست و آن چهار رکعت است بدو سلام در هر رکعت فاتحه یک نوبت بخواند و قُلْ هُوَ اللَّهُ پنجاه نوبت

چهارم نمازی که به حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام منسوبست

. پنجم نمازی که منسوبست به جعفر طیّار رضی اللَّه عنه

. پنجم نمازی که منسوبست به جعفر طیّار رضی اللَّه عنه و آن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اوّل بعد از فاتحه إِذا زُلْزِلَتِ بخواند و در رکعت دویم بعد از فاتحه وَ الْعادِیاتِ و در رکعت سیّم بعد از فاتحه إِذا جاءَ و در رکعت چهارم بعد از فاتحه قُلْ هُوَ اللَّهُ و قبل از هر رکوع سبحان اللَّه و الحمد للّه و لا إله إلّا اللَّه و اللَّه أکبر پانزده نوبت بخواند و در هر رکوع «۱» ده نوبت و در هر سر برداشتن از رکوع ده نوبت و در هر سجود ده نوبت و در هر سر برداشتن از سجود ده نوبت پس این تسبیح در این نماز سیصد نوبت گفته می‌شود این نماز را اگر هر شب گذارند ثواب عظیم دارد و اگر میسّر نشود هر هفته یک نوبت گذارند و الّا هر ماه یک نوبت

و الّا هر سال یک نوبت و اگر شخصی نوافل یومیّه را باین طریق گذارد ثواب هر دو را در می‌یابد. و بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز واجب یومیّه را نیز به این طریق می‌توان گذارد و مصلّی ثواب هر دو را خواهد یافت. و جایز است که در رکعت اوّل این نماز به جای آن سه سوره سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ بخواند و سنّت است که چون از این نماز فارغ شود این دعا بخواند: سبحان من لبس العزّ و الوقار سبحان من تعطّف بالمجد و تکرّم به سبحان من لا ینبغی التّسبیح إلّا له سبحان من أحصی کلّ شیء علمه سبحان ذی المنّ و النّعم سبحان ذی القدرة و الکرم سبحان ذی العزّة و الفضل سبحان (______۱) ذکر رکوع و سجود را پیش از تسبیح بگوید علی الاحوط صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۷۵ ذی القوّة و الطّول و الأمر اللّهمّ إنّی أسألک بمعاقد العزّ من عرشک و منتهی الرّحمة من کتابک و باسمک الأعظم و کلماتک التّامات الّتی تمّت صدقا و عدلا صلّ علی محمّد و أهل بیته. بعد از آن حاجت خود را بخواهد

. ششم نماز اعرابی

. ششم نماز اعرابی «۱» و آن ده رکعتست دو رکعت به یک سلام بعد از آن هشت رکعت دیگر هر چهار رکعت به یک سلام و وقت آن چاشت روز جمعه است در رکعت اوّل بعد از فاتحه قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ هفت نوبت بخواند و در رکعت دویم بعد از فاتحه قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ هفت نوبت و چون سلام دهد آیة الکرسی را هفت نوبت بخواند و بعد از آن هشت رکعت باقی را بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره إذا جاءَ یک نوبت بخواند و قُلْ هُوَ اللَّهُ بیست و پنج نوبت و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید: سبحان اللَّه ربّ العرش الکریم و لا حول و لا قوّة إلّا باللَّه العلیّ العظیم

هفتم نماز طلب باران

هفتم نماز طلب باران و آن را نماز استسقا گویند و گذاردن آن به جماعت افضل است و سنّت است که امام در خطبه روز جمعه مردم را امر کند به توبه و بآنکه سه روز بعد از روز جمعه روزه بدارند و در روز سیّم که روز دو شنبه است به صحرا روند اگر در مکّه نباشند که در مکّه این نماز را در مسجد الحرام گذارند. و سنّت است که پا برهنه به خضوع و خشوع و استغفارکنان به صحرا روند و مردان پیر و زنان پیر و اطفال و چهار پایان را ببرند و اطفال را از مادران جدا سازند و زنان جوان و مخالفان ملّت را همراه نبرند و مؤذّنان پیش پیش باشند و در وقت نماز به جای اذان سه نوبت الصّلاة بگویند و وقت این نماز وقت نماز عید است و آن دو رکعتست بطریق نماز عید مگر دعای قنوت که در قنوت این نماز این دعا بخواند: اللَّهمّ اسق عبادک و بهائمک و انشر رحمتک و أحی بلادک المیتة. و چون از نماز فارغ شوند پیشنماز بر منبر رود و ردای خود را بگرداند یعنی آن چه بر دوش راستست بر دوش چپ اندازد و بر عکس دو خطبه بخواند و چون از خطبه فارغ شود رو بقبله کند و صد نوبت اللَّه أکبر بگوید و بعد از آن رو به جانب راست کند و صد نوبت لا إله إلّا اللَّه بگوید بعد از آن رو به جانب چپ کند و صد نوبت سبحان اللَّه بگوید و بعد از آن رو به جانب حاضران کند و صد نوبت الحمد للّه بگوید و همه حاضران با او جمیع این ذکرها را به آواز بلند بگویند

هشتم نماز عید غدیر

هشتم نماز عید غدیر است و آن دو رکعت است در هر رکعت فاتحه یک نوبت بخواند و هر یک از آیة الکرسی و إِنَّا أَنْزَلْناهُ و قُلْ هُوَ اللَّهُ را ده نوبت بخواند و اوّل وقتان قبل از زوال است به نیم ساعت و سنّت است که بعد از نماز دعای طویل که در مصباح

مـذکور اسـت (ـــــــــــــــــــ ۱) چـون نمـاز چهـار رکعتی مستحب معهود از شرع نیست پس ترک نماز اعرابی موافق با احتیاط است چنانچه گذشت صدر دام ظله جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۷۶ بخوانـد و بعـد از دعـا حـاجت خود را بطلبـد و خطبه این نمـاز قبـل از نمـاز است بطریق نماز جمعه و زیارت حضـرت امیر المؤمنین علیه السّلام از دور و نزدیک در این روز سنّت است. و در حدیث آمده که شهرت عید غدیر در آسمان بیش از زمین است و ثواب تصـدّق به یـک درهـم در این روز برابر ثواب تصـدّق به هزار هزار درهـم است و غسل کردن و روزه داشـتن و روزه داران را ضیافت کردن در این روز ثواب عظیم دارد.

نهم نماز روز اوّل هر ماه

نهم نمـاز روز اوّل هر ماه و آن دو رکعتست در رکعت اوّل فاتحه یک بار بخوانـد و قُلْ هُوَ اللَّهُ سـی بار و در رکعت دوم فاتحه یک بار و إِنَّا أَنْزَلْناهُ سی بار

دهم نماز نافله ماه رمضان

دهم نماز نافله ماه رمضان و آن هزار رکعتست و گـذاردن آن بـدو طریق است طریق اوّل آن که در شب اوّل تا بیست شب هر شـب بیست رکعت گـذارد هشت رکعت میانه شام و خفتن و دوازده رکعت بعـد از خفتن و در شب نوزدهم صد رکعت افزایند و پانصـد رکعت که باقی می‌ماند و در ده شب آخر هر شبی سـی رکعت بگزارند هشت رکعت میانه شام و خفتن و بیست و دو رکعت بعد از خفتن و در شب بیست و یکم صـد رکعت افزایند و هم چنین در شب بیست و سـیم طریق دویّم آن که در هر یک از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیّم به صد رکعت اکتفا کند و از هشتاد رکعت که می‌ماند چهل رکعت را در چهار روز جمعه بگذارد هر روز ده رکعت چهـار رکعت نماز حضـرت امیر المؤمنین علیه السّـلام و دو رکعت نماز فاطمه زهرا علیها السّـلام و چهار رکعت نماز جعفر طیّار. و اگر پنـج جمعه در ماه رمضان اتّفاق افتد مخیّر است اگر خواهد در یک جمعه هیچ نگذارد. و اگر خواهد چند رکعت از آن جمله در جمعه پنجم بگذارد و از چهل رکعت باقی بیست رکعت نماز حضـرت امیر المؤمنین علیه السّـلام در شب جمعه آخر بگذارد و بیست رکعت نماز حضـرت فاطمه زهرا علیها السّلام در شب شنبه که بعد از جمعه آخر است بگذارد. و اگر ماه رمضان از سی روز کمتر باشد نماز شب سی‌ام ساقط است و قضای آن شرعی نیست و هر چه غیر از آن گذارده نشود قضای آن سنّت است

. یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه

. یـازدهم نماز روز مبعث حضـرت رسالت پناه صلّی اللَّه علیه و آله و آن بیست و هفتم ماه رجب است و این نماز دوازده رکعتـست هر دو رکعت به یک سـلام در هر وقت از آن روز که خواهـد بگذارد و در هر رکعت فاتحه یک بار و هر سوره که خواهد یک بار بخوانـد و چون از نماز فارغ شود در همان جا که نشسـته است چهار نوبت بگوید: لا إله إلّا اللَّه و اللَّه أکبر و الحمد للّه سـبحان اللَّه و لا حول و لا قوّة إلّا باللَّه بعد از آن چهار نوبت بگوید: اللَّه أکبر لا أشرک به شیئا بعد از آن حاجت خود را بطلبد

دوازدهم نماز شب مبعث

دوازدهم نمـاز شب مبعث و این نماز نیز دوازده رکعت است جامع عباسـی (طبع قـدیم)، ج۱، ص: ۷۷ هر وقت از شب که خـواهد بگـذارد در هر دو رکعت یـک بـار سـلام بدهـد و در هر رکعت فـاتحه یـک بـار و هر یـک از سوره نـاس و سوره فلق و قُلْ هُوَ اللَّهُ

بخوانـد چهار بار و چون از نماز فارغ شود در همان جا که نشسته چهار نوبت بگوید: لا إله إلّا اللَّه و اللَّه أکبر و الحمد للّه و سبحان اللَّه و لا حول و لا قوّهٔ إلّا باللَّه بعد از آن حاجت خود را بخواهد.

سیزدهم نماز روز مباهله

سیزدهم نماز روز مباهله است و آن بیست و چهارم ذی حجّه است و آن روز تصدّق حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام است به خاتم و این نماز مثل نماز عید غدیر است.

چهاردهم نماز زیارت حضرت رسالت پناه

چهاردهم نماز زیارت حضرت رسالت پناه صلّی اللَّه علیه و آله و باقی ائمّه معصومین علیهم السّلام و آن دو رکعت است بعد از زیارت کردن و چون زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام کند دو رکعت نماز زیارت حضرت آدم علیه السّلام و دو رکعت نماز زیارت حضرت نوح علیه السّلام کند چون هر دو در آن مکان مقدّس مدفونند و سنّت است که نماز زیارت را در بالای سر بگزارند و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر شخصی از دور زیارت کند یعنی در شهر دیگر باشد اوّل دو رکعت نماز زیارت را به جا آورد و بعد از آن زیارت کند.

پانزدهم نماز رغایب

پانزدهم نماز رغایب و آن را در شب جمعه اوّل ماه رجب میان شام و خفتن بایـد گذارد بعد از آن که پنجشنبه را روزه بدارد و این نماز دوازده رکعتست هر دو رکعت به یک سلام و در هر دو رکعت الحمد یک بار بخواند و إِنَّا أَنْزَلْناهُ سه بار و قُلْ هُوَ اللَّهُ دوازده بار و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید: اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد بعد از آن به سجده رود و هفتاد نوبت بگوید سبّوح قدّوس ربّنا و ربّ الملائکهٔ و الرّوح و چون سر از سجده بردارد هفتاد مرتبه بگوید: ربّ اغفر و ارحم و تجاوز عمّا تعلم إنّک أنت العلیّ الأعظم باز به سجده رود و آن چه در سجده اوّل گفته بهمان طریق باز بگوید و بعد از آن حاجت خود را از خدای تعالی بطلبد

شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب

شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب و آن سی رکعتست هر دو رکعت به یک سلام در هر رکعت فاتحه یک نوبت بخواند و قُلْ هُوَ اللَّهُ پانزده نوبت

هفدهم نماز شب نصف شعبان

هفدهم نماز شب نصف شعبان و آن چهار رکعت است بدو سلام در هر رکعت فاتحه یک بار بخواند و قُلْ هُوَ اللَّهُ صد بار

هجدهم نماز عید ماه رمضان

هجدهم نماز عید ماه رمضان و آن دو رکعت است در رکعت اوّل فاتحه یک بار بخواند و قُلْ هُوَ اللَّهُ هزار بار و در رکعت دویّم

فاتحه یک بار و قُلْ هُوَ اللَّهُ یک بار

نوزدهم نماز ساعت «۱» غفلت

نوزدهم نماز ساعت «۱» غفلت و آن ساعت ما بین نماز شام و خفتن است و این نماز را نماز غفیله گویند و آن دو رکعتست در رکعت اوّل بعد از فاتحه این آیه بخواند

(۱) احوط آنست که نماز غفیله را از چهار رکعت نافله مغرب قرار دهند چنانچه گذشت صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۷۸ وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادى فِي الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ و در رکعت دویّم بعد از فاتحه این آیه بخواند وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ ما فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُها وَ لا حَبَّةٍ فِي ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلَّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ و بعد از آن دست بردارد و این قنوت بخواند اللّهمّ انّی أسألك بمفاتح الغیب الّتی لا یعلمها الّا أنت ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان تقضی حاجتی بعد از آن حاجت خود را بطلبد

بیستم نماز سنّتی که در وقت شروع در سفر به جا آورد

بیستم نماز سنّتی که در وقت شروع در سفر به جا آورد و آن دو رکعت است در هر یک فاتحه و سوره یک بار بخواند و چون از نماز فارغ شود این دعا بخواند: اللّهمّ إنّی أستودعک نفسی و أهلی و مالی و دینی و دنیای و آخرتی و خواتیم عملی

بیست و یکم نماز توبه

بیست و یکم نماز توبه و آن دو رکعتست در هر رکعت فاتحه و هر سوره که خواهد بخواند و این نماز را بعد از توبه و غسل توبه بگذارد و چون از نماز فارغ شود دعای توبه را که در صحیفه کامله مذکور است بخواند

بیست و دویم نماز هدیه میّت است

بیست و دویم نماز هدیه میّت است و آن دو رکعتست در رکعت اوّل فاتحه یک نوبت و آیهٔ الکرسی یک نوبت و در رکعت دوّم فاتحه یک نوبت و إِنَّا أَنْزَلْناهُ ده نوبت و چون سلام دهد بگوید اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و ابعث ثواب هاتین الرّکعتین إلی قبر فلان و نام میّت را ببرد و وقت این نماز شب اوّل دفن میّت است

بیست و سیّم نماز روز عاشورا

بیست و سیّم نماز روز عاشورا و آن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اوّل فاتحه یک نوبت بخواند و قُلْ يا أَيُّهَا الْكافِرُونَ یک نوبت و در رکعت دویّم فاتحه یک نوبت و قُلْ هُوَ اللَّهُ یک نوبت و در رکعت سیّم فاتحه یک نوبت و سوره احزاب یک نوبت و در رکعت چهارم فاتحه یک نوبت و سوره منافقین یک نوبت و بعد از نماز زیارت حضرت امام حسین علیه السّلام کند

بیست و چهارم نماز روز نوروز است

بیست و چهارم نماز روز نوروز است و آن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اوّل فاتحه یک نوبت و إِنَّا أَنْزَلْناهُ ده نوبت و در رکعت دویّم بعد از فاتحه ده نوبت قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ و در رکعت سیّم بعد از فاتحه ده نوبت قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و در رکعت چهارم بعد از فاتحه هر یک از قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ده نوبت و بعد از سلام به سجده رود و این دعا را در سجده بخواند: اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد الأوصیاء المرضیّین و علی جمیع أسمائک و رسلک أفضل صلواتک و بارک علیهم بأفضل برکاتک و صلّ علی أرواحهم و أجسادهم اللّهمّ بارک علی محمّد و آل محمّد و بارک لنا فی یومنا هذا الّذی فضّلته و کرّمته و جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۷۹ شرّفته و عظّمت خطره، اللّهمّ بارک لی فیما أنعمت به علیّ حتّی لا أشکر أحدا غیرک و وسّع علیّ فی رزقی یا ذا الجلال و الإکرام. و وقت این نماز بعد از فارغ شدنست از نماز ظهر و عصر و نافله آن که در اوّل وقت گذارده شود

مطلب سیّم در بیان احکام خللی که در نماز واقع می‌شود

مقصد اوّل در بیان احکام خللی که موجب بطلان نماز است

مقصد اوّل در بیان احکام خللی که موجب بطلان نماز است و در آن بیست و سه امر است: اوّل حدث کردن در اثنای نماز خواه از روی عمد واقع شود و خواه از روی سهو و خواه از روی اختیار و خواه از روی اضطرار و خواه قبل از سر برداشتن از سجده آخر نماز و خواه بعد از آن و شیخ ابن بابویه بر آنست که اگر حدث در نماز بعد از سر برداشتن از سجده آخر واقع شود نماز باطل نمی‌شود و واجب است که وضو بسازد و نماز را به اتمام رساند. دویّم عمدا پشت بقبله کردن بی‌ضرورت و اگر ضرورت باشد مثل وقت جنگ که خصم رو بقبله باشد و وقت نماز تنگ شده باشد نماز باطل نیست امّا اگر پشت بقبله کردن از روی سهو واقع شود در این صورت شرط بطلان نماز آنست که وقت نماز باقی باشد که اگر بعد از خروج وقت بخاطر رسد که پشت بقبله نماز کرده آن نماز صحیح «۱» است چنانکه در بحث قبله مذکور شد. سیّم انحراف از قبله به جانب یمین یا یسار از روی عمد که بی‌ضرورت واقع شود امّا اگر از روی سهو باشد وقتی آن نماز باطل است که وقت نماز باقی باشد چنانکه سابقا مذکور شد. چهارم هر گاه ظاهر شود که غسل یا وضو یا تیمّم یا خللی داشته مثل آن که ظاهر شود که بعضی اعضا را نشسته یا مسح نکرده یا آب وضو یا غسل یا خاک تیمّم مضاف بوده یا مشتبه به مضاف یا نجس بوده یا مشتبه به نجس یا آب یا خاک غصبی بوده یا مشتبه به غصبی دانسته وضو یا غسل یا تیمّم کرده باشد امّا اگر در وقت وضو یا غسل یا تیمّم عالم به غصبیّت یا اشتباه نباشد و بعد از آن ظاهر شود که غصبی بوده یا مشتبه به غصبی در این صورت نمازی که کرده صحیح است. پنجم هر گاه نداند که یک رکعت گذارده یا دو رکعت. ششم شک در عدد رکعات نماز مغرب کردن. هفتم رکنی از ارکان خمسه نماز که نیّت و تکبیر احرام و قیام و رکوع و دو سجده است زیاده یا کم کردن اگر چه از روی سهو باشد. هشتم فعل کثیر در اثنای نماز کردن به حیثیتی که در عرف او را مصلّی نگویند اگر چه سهوا باشد امّا اگر فعل قلیل باشد مثل کفش کندن یا عقرب به یک ضرب کشتن یا یک قدم پیش یا پس رفتن نماز باطل نمی‌شود. نهم سکوت طویل کردن

(۱) ولی قضای آن را ترک ننمایند

صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۸۰ بطریق فعل کثیر که در عرف او را مصلّی نگویند. دهم یک رکعت یا زیاده فراموش کردن و بخاطر نرسد مگر وقتی که در ما بین امری ازو صادر شده باشد که نماز بآن باطل شود عمدا و سهوا مثل حدث یا پشت بقبله کردن امّا اگر در ما بین امری صادر شده باشد که اگر عمدا صادر شود نماز باطل می‌شود و اگر سهوا صادر شود نماز

باطـل نمی‌شود مثـل تکلّم بـدو حرف در این صورت نمـاز باطل نمی‌شود و به اتمام بایـد رسانـد. یازدهم در نماز چهار رکعتی یک رکعت سـهوا زیاده کردن بشـرط آن که بعد از رکعت چهارم بمقدار تشهّد ننشسته باشد که اگر بقدر تشهّد نشسته «۱» باشد نماز او صحیح است هر چند تشـهد نخوانده باشد. دوازدهم کلّ نماز را پیش از وقت به جا آوردن خواه عمدا و خواه سهوا امّا اگر به گمان آن که وقت داخل شده نماز بگذارد و در اثنای نماز وقت داخل شود در این صورت نماز او صـحیح است. سیزدهم دانسته در مکان غصبی یـا در فرش غصبی یـا در جـامه غصبی نماز گـذاردن. چهاردهم در جامه یا بـدن نجس که پیش از نماز می‌دانست که نجس است و بعد از آن فراموش کرد نماز گذاردن. پانزدهم بی تقیّه عمدا بطریق سنّیان دست در نماز بستن. شانزدهم در اثنای نماز عمدا چیزی خوردن هر چند اندک باشد. هفدهم عمدا بدو حرف «۲» تکلّم نمودن. هجدهم عمدا به قهقهه خندیدن. نوزدهم از برای امور دنیا عمدا گریه کردن. بیستم عمدا ترک واجبی از واجبات نماز کردن اگر چه رکن نباشد امّا اگر بجهت جهل به مسأله عمدا ترک کند جهر را در جائی که جهر واجب است یا اخفات را در جائی که اخفات واجبست آن نماز صحیح است. بیست و یکم عمدا زیاد کردن واجبی از واجبـات نمـاز را اگر چه رکن نباشـد. بیست و دویم عمـدا انحراف قلیل از قبله کردن که بحدّ یمین یا یسار نرسـد. بیست و سیّم عمدا کشف عورت خود کردن.

مقصد دویّم در بیان احکام خللی که بوقوع آن نماز باطل نمی‌شود

اشاره

مقصد دویّم در بیان احکام خللی که بوقوع آن نماز باطل نمی‌شود و آن دو نوع است نوع اوّل در بیان خللی که به واسطه آن سجده سهـو واجب نمی‌شـود نـوع دویّم در بیـان خللی که به واسـطه آن سـجده سـهو واجبست و احکـام این دو نـوع در دو فصـل تفصـیل می‌یابد.

فصل اوّل در بیان خللی که به واسطه آن سجده سهو واجب نمی‌شود

فصل اوّل در بیان خللی که به واسطه آن سجده سهو واجب نمی‌شود و آن فراموش کردن فعلی از افعال واجبی نماز است که قبل از فوت محـلّ آن به یـاد آیـد پس اگر خوانـدن فـاتحه را فراموش کنـد و بعـد از خوانـدن سوره و قبل از رکوع به یادش آیـد فاتحه را بخوانـد و سوره را معاوده نمایـد و اگر رکوع را فراموش کند و بعد از خم شدن بقصد سـجود و قبل از سـجود به یادش آید راست ایستـد و رکـوع را بـه جـا آورد و جـایز نیسـت کـه اکتفـا بـآن خـم شـدن کند (____1) آن چه فرموده‌انـد مضـمون خبر وارد در این مقـام است ولی منـافی بـا احتیاط نیست پس اعاده نماز را مطلقا ترک ننماینـد صـدر دام ظلّه (۲) یا زیاده صـدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۸۱ خواه آن خم شدن بحدّ رکوع رسیده باشد و خواه کمتر از حدّ رکوع باشد و خواه زیاده بر آن و اگر دو سـجده یا تشـهّد اوّل را فراموش کند و بعد از ایسـتادن و قبل از رکوع به یادش آید دو سـجده و تشهّد را به جا آورد و نماز را به اتمام رساند و اگر یک سـجده را فراموش کرده پس اگر بعد از سـجده که کرده نشسـتن و طمأنینه را به جا آورده احتیاج بنشسـتن و طمـأنینه دیگر نیست و الّا بنشـیند و طمأنینه را به جا آورد و احتیاج به سـجده سـهو نیست و اگر پیشـنماز در فعلی از افعال نماز شکّ کنـد و مأموم آن را بر فعل آن یا بر عـدم فعل واقف سازد بر پیشـنماز واجبست که عمل بقول مأموم نمایـد اگر چه مأموم

یک شخص باشد و عادل نباشد در این صورت بر پیشنماز سجده سهو واجب نیست و واقف ساختن مأموم پیشنماز را جایز است که به اشاره انگشتان باشد اگر نزدیک به پیشنماز باشد یا بلفظ قرآن مثل آن که پیشنماز شک کرده باشد در نماز چهار رکعتی میانه دو و سه یا میانه سه و چهار و مأموم داند که سه رکعت گذارده پس از سوره کهف سَیَقُولُونَ ثَلاثَةٌ بخواند و اگر شخصی سهو بسیار در نماز کند به حیثیتی که او را در عرف کثیر السّهو گویند در این صورت تلافی آن چه نکرده برو واجب نیست هر چند محلّش باقی باشد و سجده سهو نیز بر او واجب نیست و بعضی از مجتهدین او را وقتی کثیر السّهو می‌گویند که در سه نماز متوالی سه سهو کند یا در یک نماز سه سهو و اگر شک بسیار کند به حیثیتی که در عرف او را کثیر الشّک گویند ملتفت نشود هر چند محلّ باقی «۱» باشد و نماز او صحیح است و سجده سهو برو واجب نیست پس اگر مثلا شکّ کند در خواندن سوره قبل از رکوع برو واجبست که بآن ملتفت نشده هر چند محلّ باقی باشد برکوع رود و سوره را نخواند که اگر سوره را در این صورت بخواند آن نماز باطل «۲» است هر چند بعد از خواندن ظاهر شود که سوره را نخوانده بود

فصل دوّم در بیان خللی که سجده سهو به سبب آن واجبست

فصل دوّم در بیان خللی که سجده سهو به سبب آن واجبست و آن در هفت موضع است: اوّل فراموش کردن یک سجده. دویّم فراموش کردن شهادتین در تشهّد. سیّم فراموش کردن صلوات بر پیغمبر و آل آن (صلی الله علیه و آله و سلم) بشرط آن که محلّ هر یک از این سه گذشته باشد پس در این صورت واجبست که آن را بعد از سلام دادن به جا آورد و بعد از آن دو سجده سهو به جا آورد. و اگر دو چیز از این سه چیز که مذکور شد فراموش شده باشد واجبست که اوّل بعد از سلام دادن هر دو را بان ترتیب که فوت شده به جا آورد و بعد از آن از برای هر یک دو سجده سهو بکند امّا لازم نیست که قصد کند که دو سجده اوّل از جهت خلل اوّلست و دو سجده ثانی از برای خلل دویّم پس اگر در نماز ظهر مثلا تشهّد اوّل را یا یک سجده را از رکعت سیّم فراموش کرده باشد اوّل تشهّد را به جا (________________________________ ۱) اگر داخل فعل دیگر مثل تکبیر رکوع مثلا شده باشد صدر دام ظلّه (۲) احوط اتمام نماز و اعاده آنست صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۸۲ آورد و نیّت چنین کند که تشهّد فراموش شده نماز ظهر را به جا می‌آورم ادا واجب «۱» تقرّب به خدا. و اگر وقت گذشته باشد به جای ادا قضا بگوید و بعد از آن سجده فراموش شده را به همین طریق بکند و سجده‌های سهو را بعد از آن به جا آورد و اگر دو سجده سهو تشهّد را بر دو سجده سهو مقدّم دارد بهتر است امّا واجب نیست و نیّت چنین کند که دو سجده سهو را از برای سهوی که در نماز ظهر کرده‌ام به جا می‌آورم واجب تقرب به خدا و ذکر ادا و قضا لازم نیست. و اگر در نمازی که به اجاره یا بجهت پدر می‌کند مثل این سهو واقع شود نیّت چنین کند که به نیابت فلان تشهّد فراموش کرده را به جا می‌آورم بجهت آن که واجب است بر او به اصالت و بر من به نیابت ادا تقرّب به خدا. امّا در نیّت سجده سهو نام آن شخص بردن واجب نیست و بعضی از مجتهدین واجب می‌دانند. و نیّت سجده فراموش شده و سجده سهو را واجبست که مقارن سازد به پیشانی بر زمین گذاشتن و ذکر دو سجده سهو این است: بسم اللّه و باللّه اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد. و چون سر از سجده دویّم بردارد تشهّد به این طریق «۲» بخواند: أشهد أن لا إله إلّا اللّه و أشهد أنّ محمّدا رسول اللّه اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد. بعد از آن سلام دهد و واجبست در آن استقبال قبله و طهارت از حدث و خبث. چهارم از هفت موضعی که دو سجده سهو در آن واجبست شک کردنست میانه چهار رکعت و پنج رکعت چنانکه در بحث شکّیات مذکور خواهد شد. پنجم سلام دادن از روی سهو در غیر محلّ. ششم ایستادن یا نشستن در غیر محلّ. هفتم حرف زدن به زیاده از دو حرف «۳» غیر قرآن و دعا و بعضی از مجتهدین دو سجده سهو را واجب می‌دانند از برای هر زیاده و نقصی که در نماز واقع شود و نماز باطل نسازد و این قول احوط «۴»

است و وقت آن بعد از سلام دادن است خواه از برای زیاده باشد و خواه از برای کم و بعضی از مجتهدین آن چه از برای نقص است مقدّم بر سلام می‌دانند و اولی آنست که این دو سجده را قبل از فعل منافی و بعد از سلام دادن بی‌فاصله «۵» به جا آورند

. مقصد سیّم در بیان احکام شک مصلّی

اشاره

. مقصد سیّم در بیان احکام شک مصلّی شکّ در نماز یا در غیر عدد رکعاتست یا در عدد رکعات و احکام هر یک در بحثی مذکور می‌شود.

بحث اوّل در شک در غیر عدد رکعات

بحث اوّل در شک در غیر عدد رکعات بدان که هر گاه مصلّی در فعلی از افعال نماز شکّ کند خواه آن فعل رکن باشد و خواه غیر رکن پس اگر محلّ آن فعل نگذشته واجبست که آن را به جا آورد مثل آن که قبل از رکوع شکّ کند که قرائت کرده یا نه یا بعد از قرائت و پیش از خم شدن به واسطه سجود شک کند که رکوع کرده است (____۱) نیّت اداء و قضاء نکند و اگر در رکعت اخیره بوده باشد اعاده شهادتین و صلوات و سلام را نمایند اگر سجده فراموش شده و اعاده سلام تنها را اگر صلوات فراموش شده و اللّٰه العالم صدر دام ظلّه العالی (۲) احوط تشهّد متعارف است به زیادتی أشهد أنّ محمّدا رسول اللّٰه بعد از شهادت به توحید و پیش از صلوات و خواندن مجموع بقصد قربهٔ مطلقه صدر دام ظلّه العالی (۳) از روی سهو صدر دام ظلّه (۴) به ملاحظه خبر وارد در این مقام رعایت احتیاط را البتّه نمایند صدر دام ظلّه (۵) البتّه مبادرت در به جای آوردن سجده سهو نمایند صدر دام ظله العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۸۳ یا نه یا قبل از درست «۱» نشستن بواسطه تشهّد یا راست ایستادن بواسطه قیام شکّ کند که سجود کرده است یا نه و اگر محلّ آن گذشته باشد یا شروع در واجب «۲» دیگر کرده باشد به جای آوردن آن لازم نیست و شک مذکور از معرض اعتبار ساقط است مثل آن که در اثنای قرائت شک کند که تکبیر احرام را به جا آورده یا نه یا در اثنای سجود شکّ کند که رکوع کرده یا نه یا در اثنای تشهّد شکّ کند که سجود کرده یا نه یا در وقت شروع در قیام شکّ کند که سجود کرده یا نه امّا در دو صورت آخر بعضی از مجتهدین برآنند که سجود را به جا باید آورد و بدان که هر گاه فعلی از افعال مشکوک فیه را در محلّ تلافی کند و بعد از آن ظاهر شود که آن را به جا آورده پس اگر آن فعل رکن است نماز باطل می‌شود و اگر رکن نیست نماز صحیح است و اگر بعد از فوت محلّ تلافی کند نماز باطل است خواه آن فعل رکن باشد و خواه غیر رکن

بحث دویم در شکّ در عدد رکعات

اشاره

بحث دویم در شکّ در عدد رکعات بدان که شکّ در عدد رکعات نماز مغرب و نماز صبح موجب بطلان نماز است و هم چنین شکّ میانه یک رکعت و دو رکعت هر چند در نماز چهار رکعتی باشد. و هر گاه در نماز چهار رکعتی شکّ در میانه عدد رکعات

واقع شود مشهور اذان دوازده صورتست: اوّل شک کردن میانه دو و سه بعد از اتمام سجدتین و اتمام آن به فارغ شدن از ذکر سجده آخر است اگر چه سر از سجده «۳» برنداشته باشد پس واجب است که بنا بر سه نهد و نماز را به اتمام رساند و بعد از سلام دادن یک رکعت احتیاط ایستاده بگذارد یا دو رکعت نشسته. دویّم شک کردن میانه سه و چهار خواه سجدتین را به اتمام رسانیده باشد و خواه نرسانیده باشد پس بنا بر چهار نهد و احتیاط بطریق سابق به جا آورد. سیّم شک کردن میانه دو و چهار بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد و دو رکعت ایستاده بجهت احتیاط بگذارد و شیخ ابن بابویه شکّ میانه دو و چهار را باطل می‌داند. چهارم شکّ کردن میانه دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد و دو رکعت احتیاط ایستاده بگذارد و دو رکعت نشسته و مخیّر است در تقدیم هر کدام که خواهد و بعضی از مجتهدین «۴» برآنند که دو رکعت نشسته را مقدّم باید داشت. پنجم شکّ کردن میانه دو و پنج بعد از اکمال سجدتین. ششم شک کردن میانه سه و پنج بعد از رکوع امّا اگر قبل از رکوع این شکّ واقع شود آن رکعت را منهدم سازد یا شک او میانه دو و چهار افتد و حکم او مذکور شد امّا بر او دو سجده سهو واجبست به واسطه (______________________________ ۱) بعد از درست نشستن و پیش از دخول در شهادتین سجده را به جای آورد و نماز را اعاده نماید صدر دام ظلّه العالی (۲) واجب دیگر لازم نیست مستحب نیز چنین است بلی دخول در مقدّمات مثل خم شدن و امثال آن محلّ اشکال است پس ترک احتیاط ننمایند صدر دام ظلّه العالی (۳) ولی ترک احتیاط به اتمام نماز و اعاده آن ننماید صدر دام ظلّه (۴) عمل به فرمایش بعض از مجتهدین چون موافق با خیری است که در این مقام وارد شده است البته ترک ننمایند و دو رکعت نشسته دیگر بعد از دو رکعت ایستاده نیز به جای آورند إن شاء اللَّه تعالی صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۸۴ زیاده کردن قیام. هفتم شکّ کردن میانه دو و سه و پنج بعد از اکمال سجدتین. هشتم شکّ کردن میانه دو و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین در این چهار صورت مجتهدین را دو وجه است یکی آن که بنا بر کمتر نهد و نماز را تمام کند و وجه دیگر آن که نماز باطل است و در صورت آخر وجهی دیگر گفته‌اند و آن بر چهار نهادن است و دو رکعت نماز ایستاده ایستاده به جا آوردن و دو سجده سهو کردن. نهم شکّ کردن میانه دو و سه و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و این حکم صورت هشتم دارد با زیادتی دو رکعت احتیاط نشسته و اگر خواهد یک رکعت به جای آن ایستاده بگذارد. دهم شک کردن میانه چهار و پنج پس اگر بعد از سجود است سلام دهد و دو سجده سهو به جا آورد و اگر قبل از رکوع است آن رکوع را منهدم سازد تا شکّ میانه سه و چهار شود پس مخیّر است در گذاردن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته و دو سجده سهو به جا آورد و اگر بعد از رکوع است بعضی از مجتهدین نماز را باطل می‌دانند و بعضی مثل شک قبل از رکوع می‌دانند. یازدهم شک کردن میانه سه و چهار و پنج در این صورت بعض از مجتهدین برآنند که بنا بر سه نهد و نماز را تمام کند و نماز احتیاط نکند و بعضی برآنند که بنا بر چهار نهد و یک رکعت احتیاط ایستاده بگذارد و دو سجده سهو به جا آورد. دوازدهم آن که شکّ تعلّق به رکعت ششم گیرد در این صورت بعضی از مجتهدین برآنند که نماز باطل است و بعضی برآنند که بنا بر کمتر نهد و حکم آن مثل حکم تعلّق شکّ به رکعت پنجم است و هر گاه در عدد رکعات نماز سنّتی شکّ واقع شود مصلّی مخیّر است در بنا بر اقل و بنا بر اکثر و بنا بر اقلّ افضل است.

فصل در بیان نماز احتیاط

فصل در بیان نماز احتیاط بدان که آن چه در اصل نماز واجب است در نماز احتیاط واجبست مثل طاهر بودن از حدث و خبث و استقبال قبله و ستر عورت و نیّت قربت و تکبیر احرام و تشهّد و تسلیم و چهار امر در نیّت آن واجبست که در نماز اصل واجب نیست: اوّل قصد نماز احتیاط. دویّم تعیین یک رکعت یا دو رکعت. سیّم تعیین آن که نشسته می‌شود یا ایستاده. چهارم تعیین نمازی که احتیاط بجهت اوست و در این نماز بعد از فاتحه سوره نمی‌باید خواند و فاتحه را بلند خواندن جایز نیست «۱» و تسبیحات اربع

قایم مقام فاتحه نمی‌شود و نیّت چنین کند که دو رکعت ایستاده می گذارم جهت احتیاط فلان نماز از برای آن که واجب است ادا تقرّب به خدا و اگر نشسته می گذارد قصد نشسته کند و اگر بعد از وقتست قصد قضا «۲» کند و هر گاه میانه نماز اصل و نماز احتیاط منافی نماز واقع شود مثل استدبار قبله یا حدث یا فعل کثیر در این صورت

(____۱) حتّی در بسمله آن علی الاحوط

صدر دام ظلّه (۲) قصد قضا البتّه نگذر بلکه متعرض ادا و قضا هیچ نشود صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۸۵ بعضی از مجتهدین برآنند که نماز اصل باطل می‌شود و اولی بطلان است «۱» و هر گاه در اثنای «۲» نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بعضی از مجتهدین برآنند که نماز احتیاط را تمام کند و چیزی دیگر لازم نیست و بعضی برآنند که نماز اصل باطل می‌شود و اعاده آن نماز باید کرد و قول دویّم احوط است و اگر بعد از فارغ شدن از نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بآن التفات نکند و نماز او صحیح است و اگر در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل درست بوده در این صورت نماز احتیاط نافله می‌شود و مصلّی مخیّر است میانه قطع و اتمام آن و بدان که هر گاه شخصی که نماز احتیاط برو واجب شده باشد ترک آن کرده نماز را از سر گیرد آن نماز در ذمّت او ساقط نمی‌شود «۳» و واجبست برو که احتیاطی را که شارع فرمود به جا آورد و اگر نماز احتیاط را بعد از اعاده نماز اصل به جا آورد در این صورت نیز نماز در ذمّت او باقیست بجهت آن که فعل منافی در ما بین نماز اصل و نماز احتیاط واقع شده و آن نمازیست که بخلاف شرع کرده

خاتمه در بیان احکام نماز قضا و نماز سفر و نماز خوف و نماز جماعت

فصل اوّل در بیان احکام نماز قضا

اشاره

فصل اوّل در بیان احکام نماز قضا هر گاه نمازی از نمازهای یومیّه از شخصی فوت شده باشد و آن شخص در وقت فوت آن نماز بالغ و عاقل و خالی از حیض و نفاس بوده باشد و کافر اصلی نبوده باشد قضای آن نماز برو واجبست پس اگر نماز در وقت جنون یا وقت حیض یا نفاس فوت شود قضا ندارد و هم چنین هر گاه کافر اصلی مسلمان شود نماز ایّام کفر قضا ندارد و امّا کافر مرتد هر گاه مسلمان شود واجبست برو قضای نمازهای ایّام ارتداد و هم چنین نمازی که در وقت خواب یا در وقت مستی از شخصی فوت شود قضای آن نماز نیز واجبست و اگر شخصی چیزی بخورد که موجب خوابی شود که همه وقت نماز در خواب باشد پس اگر نمی‌دانست که خوردن آن موجب این چنین خوابیست برو قضای آن نماز واجب نیست و اگر می‌دانست که موجب آن چنان خوابیست امّا آن را به واسطه معالجه مرض خورده و علاج بقول طبیب حاذق منحصر در آن بوده در این صورت نیز قضای آن نماز واجب نیست و هم چنین قضا ندارد اگر آن را به اکراه بخورد او داده باشند امّا اگر نه به واسطه معالجه مرض خورده باشد یا بقول طبیب غیر حاذق تناول نموده باشد یا علاج منحصر در آن نبوده باشد در این سه صورت «۴» قضا برو واجبست و هر گاه شخصی سنّی شیعه شود بر او واجب نیست که نمازی که در ایّام تسنّن کرده قضا کند امّا واجبست که نمازی که در ایّام تسنّن بر او واجب بوده و از او فوت شده قضا کند و اگر شخصی محدث باشد و تا آخر وقت نماز

(____۱) البتّه عمل باین اولویّت نمایند و

احتیاط سبیل النّجاة صدر دام ظلّه (۲) در ظاهر شدن در اثناء یا بعد از فارغ شدن مسائلی است که مجال ذکر آن در حاشیه نیست صدر دام ظلّه (۳) اگر ترک نماز احتیاط نموده و مبطلی بعمل آمده نماز را از سر گیرد ظاهرا آن نماز از ذمّه او ساقط می‌شود اگر

چه معصیت کرده است صدر الملّة و الدّین دام ظلّه علی رءوس المسلمین (۴) در جمیع صور قضا را ترک نه نمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۸۶ نه آب یابد و نه خاک که وضو سازد یا تیمّم کند نماز از او ساقط می‌شود امّا در وجوب قضای آن میانه مجتهدین خلافست و اولی قضاست «۱» امّا اگر از وقت آن مقدار زمان گذشته باشد که طهارت و نماز را در آن به جا توان آورد و عمدا نماز نکرده باشد و بعد از آن آب و خاک نیابد در این صورت قضای آن نماز برو واجبست «۲» و بدان که هر گاه نمازی از شخصی فوت شود و آن شخص در آن وقت صحیح و قادر بر قیام و بر همه افعال متعلّقه به نماز بوده باشد آن شخص را جایز است که در ایّام بیماری و عدم قدرت بر قیام و بر بعضی افعال آن نماز را بحسب مقدور قضا کند و لازم نیست که منتظر ایّام صحّت و قدرت بر همه افعال باشد پس بیماری که قادر بر قیام نباشد جایز است که نشسته نماز کند خواه ادا و خواه قضا و اگر بر نشستن قادر نباشد بر جانب راست خوابیده نماز کند و اگر از آن عاجز شود بر جانب چپ و اگر از آن نیز عاجز باشد بر پشت خوابد بطریق وقت احتضار و رکوع و سجود را به اشاره بسر به جا آورد و اگر از اشارت بسر عاجز باشد بچشم اشارت کند و در این دو صورت سجود را از رکوع منخفض‌تر سازد و قرائت و باقی اذکار را به جا آورد و اگر از همه آنها عاجز باشد افعال نماز را بترتیب بخاطر بگذراند و اگر بیماری که نشسته نماز می‌گذارد در اثنای نشستن قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد و قرائت کند و اگر قرائت را تمام کرده باشد این ایستادن بجهت رکوع باشد و درنگ کردن در این قیام واجبست اگر از قیام عاجز باشد امّا در حال انتقال از قعود به قیام یا از قیام «۳» به قعود قرائت نکند و اگر بیماری که نشسته رکوع می‌کند بعد از رکوع و قبل از سجود قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد و بعد از آن به جهت سجود خم شود و درنگ در این قیام لازم نیست و در همه این احکام میانه اداء و قضا «۴» فرق نیست

تتمّه ترتیب در نماز قضا

تتمّه ترتیب در نماز قضا نزد جمعی از مجتهدین واجبست پس هر گاه از شخصی ظهری و عصری فوت شده باشد و نداند که اوّل کدام فوت شد در این صورت سه نماز بگذارد یک عصر ما بین دو ظهر یا یک ظهر ما بین دو عصر و اگر با ظهر عصر و مغربی فوت شده باشد در این صورت بنه نماز گذاردن ذمّت او بری می‌شود باین طریق که ظهری بگذارد باز عصری باز مغربی باز عصری باز مغربی باز ظهری باز مغربی باز ظهری باز عصری و اخصر از این آنست که قبل از مغرب و بعد از آن ظهری و عصری و ظهری بگذارد پس به هفت نماز ذمّت او بری می‌شود و اگر با ظهر و عصر و مغرب عشائی فوت شده باشد شانزده نماز بگذارد یکی از این چهار را بکند و سه دیگر را بعد از آن باز یکی دیگر را بگذارد و سه دیگر را بعد از آن باز دیگری و سه دیگر را

(____۱) بلکه احوط و احوط از آن جمع ما بین اداء و قضاء است صدر دام ظلّه (۲) بلکه گذشتن مقدار زمان نماز تنها ظاهرا کافی است صدر دام ظلّه (۳) احوط در انتقال از قیام به قعود قرائت کردن است در حال قعود به نیّت قربهٔ مطلقه صدر دام ظلّه العالی (۴) احوط در قضایا وسعت وقت تأخیر است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۸۷ بعد از آن باز دیگری و سه دیگر را بعد از آن و اخصر از آن این است که آن هفت نماز را که مذکور شد قبل از عشا و بعد از عشا بگذارد پس به پانزده نماز ذمّت او بری می‌شود. و اگر با آن چهار صبحی فوت شده باشد بیست و پنج نماز بگذارد یکی از این پنج و چهار دیگر بعد از آن باز دیگری و چهار دیگر بعد از آن و هم چنین تا پنج نوبت. و اخصر از این آنست که چهار روز نماز را بترتیب بگذارد و بعد از آن صبحی به جا آورد

. تتمّه، اگر از شخصی یک نماز از نمازهای پنجگانه فوت شود

. تتمّه، اگر از شخصی یک نماز از نمازهای پنجگانه فوت شود و نداند که کدام نماز است پس اگر در حضر فوت شده صبحی و

مغربی و چهار رکعتی بگـذارد و چهار رکعتی را اطلاق کند میانه ظهر و عصـر و عشا و در جهر و اخفات آن مخیّر است و هم چنین مخیّر است میـانه جهر و اخفـات هر نمـازی که اطلاـق کنـد میـانه نماز جهری و نماز اخفاتی و اگر در سـفر فوت شـده باشـد مغربی بگذارد و دو رکعتی مطلق میانه صـبح و ظهر و عصـر و عشا. و اگر مشتبه باشد و نداند که آن نماز در سفر فوت شده یا در حضر دو رکعتی بگـذارد مطلق میانه صـبح و ظهر و عصـر و عشا و چهار رکعتی مطلق میانه ظهر و عصـر و عشا و مغربی بکنـد. و اگر دو نماز فوت شـده باشـد پس اگر در حضـر فوت شـده چهار نماز بگذارد صـبحی و دو چهار رکعتی اوّل را اطلاق کند میانه ظهر و عصـر و چهار رکعتی دویم را میانه عصـر و عشا و مغربی میانه دو چهار رکعتی بگـذارد تا ترتیب حاصل شود. و اگر در سـفر فوت شـده سه نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صـبح و ظهر و عصر و بعد از آن مغربی و بعد از مغرب دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشا. و اگر مشـتبه باشد و نداند که آن دو نماز در سـفر فوت شده یا در حضر پنج نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و بعـد از آن چهار رکعتی مطلق میانه ظهر و عصـر بعـد از آن مغربی و بعـد از آن دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصـر و عشا و بعد از آن چهـار رکعتی مطلق میـانه عصـر و عشـا. و اگر سه نماز فوت شـده باشـد پس اگر در حضـر فوت شـده پنـج نماز یومیّه را بترتیب بگذارد و اگر در سفر فوت شده چهار نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و دو رکعتی دیگر مطلق میانه ظهر و عصر بعد از آن مغربی و بعـد از آن دو رکعتی مطلق میانه عصـر و عشا. و اگر نداند که آن سه نماز در حضـر فوت شده یا در سـفر هفت نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صـبح و ظهر و عصر بعد از آن ظهر و عصری تمام بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر بعد از آن مغربی بعـد از آن دو رکعتی مطلق میانه عصـر و عشا بعـد از آن عشا را تمام بگـذارد. و اگر چهار نماز فوت شـده باشد پنج نماز حاضـر را بگـذارد اگر در حضـر فوت شـده باشد و پنج نماز مسافر را اگر در سـفر فوت شده باشد. و اگر نداند جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۸۸ که این چهار نماز در سـفر فوت شده یا در حضـر هشت نماز بگذارد صبحی بعد از آن ظهری تمام بعد از آن ظهری قصـر بعـد از آن عصـری تمام بعد از آن عصـری قصـر بعد از آن مغربی بعد از آن عشائی تمام بعد از آن عشائی قصـر. و هم چنین اگر پنج نماز شـبانه روزی فوت شود و نداند که در سـفر فوت شده یا در حضر پس هشت نماز به همین طریق بگذارد. و بدان که سه نماز است از نمازهای واجبی که قضا ندارد نماز جمعه و عید قربان و عید رمضان. و امّا نماز آیات غیر زلزله پس اگر بعضـی قرص ماه یا آفتاب گرفته باشـد و بعد از خروج وقت بر آن مطّلع شده باشد قضا ندارد و اگر قبل از خروج وقت مطّلع شده و عمدا به جا نیاورده یا فراموش کرده بعضـی از مجتهـدین قضای آن را واجب می‌دانند و بعضـی واجب نمی‌دانند و اولی «۱» وجوبست و اگر همه قرص آفتاب یا ماه گرفته شد بر جمیع تقادیر قضا لازم است خواه بعد از خروج وقت بر آن مطّلع شده باشد و خواه قبل از آن و خواه عمدا به جا نیاورده باشد و خواه فراموش شده باشد. و امّا نماز زلزله در تمام عمر اداست

فصل دوّم در بیان احکام نماز سفر

اشاره

فصـل دوّم در بیان احکام نماز سـفر واجبست بر مسافر که هر یک از نماز ظهر و عصـر و عشا را دو رکعت بگـذارد به هشت شـرط: اوّل قصـد مسافت و آن هشت فرسخ شـرعی است یا قصد چهار فرسخ بشـرط آن که اراده بازگشـتن در همان روز یا در همان شـب داشـته باشـد و فرسـخی سه میـل است و میلی چهـار هزار گز است به گز دست و گزی بیست و چهـار انگشت است که به عرض در پهلوی هم باشـد و انگشتی هفت جو متوسّط است که به عرض در پهلوی هم باشد و جوی هفت مو از مویهای یال یا بوست که در پهلوی هم باشد پس فرسخ شـرعی به گز شرعی دوازده هزار گز است و به انگشت دویست و هشتاد و هشت هزار انگشت است و به جو یک هزار هزار و سـیصد و شانزده هزار جو است و به موی یابو چهارده هزار هزار و سـیصد و دوازده هزار مو است و این هشـت

فرسخ را در شرع برابر می‌دانند به یک روزه راهی که شتر باردار برود بشرط آن که آن روز معتدل باشد در درازی و کوتاهی و آن راه معتدل باشد در آسانی و دشواری و اگر موضعی باشد که دو راه داشته باشد یکی هشت فرسخ و دیگری کمتر در این صورت جایز است از راه دور رفتن بقصد نماز قصر کردن و لازم نیست از راه نزدیکتر رفتن و نماز را تمام کردن. و بدان که اگر شخصی قصد مسافت نکند مثل آن که در طلب غلام گریخته خود از شهر بیرون رود بقصد آن که هر جا غلام را یابد برگردد در این صورت آن شخص را قصر کردن نماز جایز نیست هر چند از هشت فرسخ بیشتر رود امّا در وقت برگشتن بشهر قصر کند اگر میانه او و شهر هشت فرسخ (____ ۱) بلکه ظاهرا اقوی وجوبست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۸۹ شرعی باشد یا بیشتر. دوّم آن که از موضع اقامت آن مقدار برود که اذان را نشنود و دیوارها را تمیز نکند و این مقدار را حدّ ترخّص گویند. سیّم آن که سفر معصیت نباشد پس غلام گریخته و زن ناشزه و شکار کننده که به محض لهو و لعب شکار کند و شخصی که مقصد او امر حرام باشد هیچ یک از اینها را قصر نماز جایز نیست. چهارم آن که سفر همه وقت نماز را فرا گرفته باشد پس اگر بسفر رود بعد از آن که از اوّل وقت مقدار طهارت و نماز تمام گذشته باشد در این صورت این نماز را تمام گذارد و قصر «۱» جایز نیست و هم چنین هر گاه از سفر به وطن آید و از وقت نماز مقدار طهارت و یک رکعت مانده باشد نماز را تمام بگذارد. پنجم آن که کثیر السّفر نباشد یعنی در عرف او را کثیر السّفر نگویند مثل مکاری و ملّاح و بعضی از مجتهدین برآنند که وقتی کثیر السّفر می‌شود که سه سفر کند و در ما بین این سه سفر ده روز در وطن خود توقّف نکند و در غیر وطن خود نیز ده روز بقصد توقّف نایستد پس ما دام که کثیر السّفر باشد او را قصر کردن نماز جایز نیست. ششم آن که در اثنای سفر به وطن خود نرسد پس اگر مسافر در اثنای سفر به وطن خود عبور کند نماز را تمام کند هر چند قصد اقامت ده روز ننماید. هفتم آن که در اثنای سفر به موضعی «۲» نرسد که او را در آن موضع ملکی باشد اگر چه یک درخت باشد و شش ماه در آن موضع توطّن کرده باشد خواه آن مدّت شش ماه متوالی باشد و خواه متفرّق پس هر گاه مسافر به چنین موضعی برسد واجبست که نماز را تمام کند اگر چه قصدش این باشد که زیاده بر یک روز یا کمتر در آنجا نباشد. هشتم آن که در اثنای سفر بیکی از چهار موضع که آن مسجد مکّه و مسجد مدینه و مسجد کوفه و حایر کربلاست نرسد و مراد از حایر زمینی است که متوکّل آب فرات را در آن سر داده بود تا مرقد مقدّس حضرت امام حسین علیه السّلام خراب شود پس آب بر دور آن زمین بر بالای هم ایستاد و یک قطره داخل آن نشد و آن را حایر جهت آن گفتند که آب حیران‌وار بر گرد آن ایستاده بود و نتوانست که داخل آن موضع شود و آن صحن آستانه «۳» مقدّس است با عماراتی که در آنست پس هر گاه مسافر بیکی از آن چهار موضع برسد و قصد اقامت ده روز نکند برو لازم نیست که نماز را قصر کند بلکه مخیّر است میانه قصر و اتمام و اگر نماز را تمام گذارد ثواب آن بیشتر خواهد بود و قول مشهور آنست تخییر میانه قصر و اتمام مخصوص مواضع اربع است و سیّد مرتضی با بعضی از مجتهدین برآنند که فرقی میانه این چهار مواضع و مشاهد مقدّسه حضرات ائمّه معصومین علیهم السّلام نیست و ظاهر کلام ایشان آنست که اتمام نماز در همه این (____ ۱) قصر جایز بلکه ظاهرا لازم است ولی به ملاحظه بعض اخبار دیگری که در این مقام وارد شده تمام را نیز به جای آورد صدر دام ظلّه (۲) احوط جمع است مگر آن که منزلی داشته باشد که شش ماه متوالی توطّن کرده باشد صدر دام ظلّه (۳) احوط اقتصار به بیست و پنج ذراع است از چهار طرف قبر مطهّر صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۹۰ مواضع بر مسافر واجبست و قصر جایز نیست و ابن بابویه بر آنست که در چهار موضع مذکور قصر واجبست و اتمام جایز نیست و اصحّ قول مشهور است و واجب نیست در نیّت نماز قصد قصر یا اتمام کردن امّا جایز است در اثنای نماز عدول کردن به قصر بعد از نیّت اتمام و عدول کردن به اتمام بعد از نیّت قصر امّا در صورت اولی وقتی عدول به قصر جایز است که به رکعت سیّم شروع نکرده باشد و هر گاه نماز در یکی از چهار موضع فوت شود

مجتهدین را در کیفیّت قضای آن سه احتمال است: اوّل آن که هم چنان که مکلّف در ادا مخیّر بود در قضا نیز مخیّر است اگر چه قضا را در غیر چهار موضع به جا آورد. دویّم آن که اگر مکلّف قضا را در یکی از آن چهار موضع به جا می‌آورد مخیّر است امّا در غیر آن مخیّر نیست بلکه قصر لازم است. سیّم آن که مطلقا قصر لازم است خواه قضا در یکی از آن چهار موضع واقع شود و خواه در غیر آن و اصحّ احتمال اوّلست «۱»

تتمّه

تتمّه هر گاه شخصی بقصد سفر از شهر بیرون رود و به موضعی رسد که از شهر تا آن موضع هشت فرسخ باشد و در آن موضع انتظار قافله کشد و قافله دیر بهم رسد در این صورت واجبست که از روزی که به آن موضع رسیده تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از سی روز نماز را تمام هر چند داند که قافله ساعتی دیگر می‌رسد. و هم چنین هر مسافری که در اثنای سفر به موضعی رسد و در بودن ده روز در آن موضع متردّد باشد پس ما دام که تردّد او باقی باشد تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از آن نماز را تمام گذارد اگر چه یک نماز باشد و بدان که هر گاه مسافر در موضعی قصد اقامت ده روز کند و در اثنای آن ده روز از آن موضع بیرون رود به موضعی که حدّ ترخّص است و از موضع اوّل تا این موضع کمتر از هشت فرسخ باشد پس اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اوّل عزم داشته که معاودت کند و ده روز مجدّد در آنجا توقّف نماید در این صورت در وقت رفتن به موضع دویّم و در وقت معاودت و در وقت توقّف نماز را تمام بگذارد و اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اوّل به عزم سفر بیرون رفته باشد نه به عزم آن که بعد از عود ده روز در آنجا توقّف نماید و عزم عدم توقّف باقی باشد در این صورت نماز را در وقت رفتن چون به محلّ ترخّص رسد و در وقت برگشتن و توقّف نمودن قصر «۲» کند و هر گاه مسافر در موضعی قصد اقامت ده روز نماید و بعد از آن عزم را تغییر دهد و قصد سفر کند پس اگر بعد از عزم اقامت یک نماز را تمام گذارده باشد باقی نمازها را که در آن موضع می‌گذارد تمام گذارد و الّا قصر کند و جایز است مسافر را در اثنای گذاردن نماز قصر قصد اقامت

____

(۱) بلکه احتمال سیّم احوط است صدر دام ظلّه (۲) احوط جمع است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۹۱ ده روز نماید پس در این حال لازم است که آن نماز را که شروع در آن کرده تمام بگذارد و سنّت است که مسافر بعد از هر نماز قصر سی نوبت بگوید سبحان اللَّه و الحمد للّه و لا إله إلّا اللَّه و اللَّه أکبر

فصل سیّم در بیان نماز خوف

اشاره

فصل سیّم در بیان نماز خوف بدان که خوف موجب قصر نماز می‌شود خواه در سفر باشد و خواه در حضر و حضرت رسالت پناه صلّی اللَّه علیه و آله مکرّر نماز خوف را به جماعت گذارده‌اند. پس هر گاه خوف حاصل شود و اعدا در غیر جهت قبله باشند و اهل اسلام اراده نمایند که نماز را به جماعت گذارند و ترسند که در اثنای نماز اعدا بر ایشان حمله آورند دو فرقه شوند اگر احتیاج به زیاده از دو فرقه نباشد یک فرقه نماز را به جماعت گذارند و فرقه دیگر حراست ایشان نمایند و پیشنماز با یک فرقه یک رکعت بگذارد و چون به رکعت دویّم برخیزد فرقه که اقتدا کرده‌اند قصد انفراد کنند و رکعت دویّم را منفردا بگزارند و چون فارغ شوند بحراست اشتغال نمایند و فرقه دیگر آیند و رکعت اوّل خود را به رکعت دویّم پیشنماز اقتدا کنند و چون پیشنماز به تشهّد نشیند ایشان برخیزند و رکعت دویّم را انفراد بگزارند و پیشنماز تشهد را تطویل نماید تا با ایشان تشهّد را بفعل آورده سلام دهند. و اگر

نماز مغرب باشد پیشنماز مخیّر است بهر یک از این دو فرقه که خواهد یک رکعت بگذارد و به فرقه دیگر دو رکعت و جایز است که پیشنماز نماز را با یک فرقه به آخر رساند و نوبت دیگر آن نماز را با فرقه دیگر بگذارد و این نماز دویّم پیشنماز نافله خواهد بود. و اگر اعدا در جهت قبله باشند و نمایان باشند پیشنماز اهل اسلام را دو صف سازد و صفی پیش و صفی پس و هر دو صف با او برکوع روند و چون او به سجود رود صف اوّل با او به سجود روند و صف دویّم با او سجود نکنند بلکه ایستاده بحراست مشغول باشند و چون پیشنماز به رکعت دویّم شروع نماید به سجود روند و صف اوّل بحراست اشتغال نمایند و چون برکوع رود هر دو صف با او رکوع کنند و چون به سجود رود صف اوّل با او سجود کنند و صف دویّم حراست نمایند و چون با صف اوّل به تشهّد مشغول شود صف دویّم به سجود روند و بعد از تشهّد هر دو صف با او سلام دهند. و بدان که در نماز خوف چون محلّ ضرورتست سلاح با خود داشتن واجبست هر چند سلاح نجس باشد و اگر کلاه خود پیشانی را به پوشد و نتوان دور کردن در وقت سجود دور کردن آن لازم نیست و نماز صحیح است

تتمّه

تتمّه هر گاه جنک درگیرد در آن وقت بهر طریق که ممکن باشد ایستاده یا سواره یا در حالت راه رفتن نماز بگذارد پس اگر رو به قبله کردن در کلّ نماز متعذّر باشد در بعضی که تواند بکند اگر چه تکبیر احرام باشد و بس و جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۹۲ سجده بر یال اسب یا کوهه زین کند و اگر رکوع و سجود متعذّر باشد اشارت بسر کافیست و اگر نتواند بچشم اشارت کند و اگر حال به جایی رسد که اشارت نیز ممکن نباشد عوض هر رکعت سبحان اللَّه و الحمد للّه و لا إله إلّا اللّه و اللَّه أكبر بگوید پس عوض نماز مغرب سه نوبت بگوید و عوض هر یک از چهار نماز دیگر دو نوبت و نیّت و تکبیر احرام و تشهّد و تسلیم به جا آورد

فصل چهارم در بیان احکام نماز جماعت

اشاره

فصل چهارم در بیان احکام نماز جماعت از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقولست که نماز جماعت افضل است از نماز منفرد به بیست و چهار درجه و جماعت در نمازهای پنجگانه یومیّه مستحبّ است به استحباب مؤکّد و در نماز جمعه واجب است خواه سنّت گذارده شود و خواه واجب و در نماز عید قربان و عید ماه رمضان هر گاه واجب باشد و در نماز کسوف و خسوف و مانند آن مستحبّ است امّا

در نماز سنّتی جماعت حرامست مگر در شش جا

اشاره

در نماز سنّتی جماعت حرامست مگر در شش جا اوّل نماز طلب باران. دویّم نماز عید قربان. سیّم نماز عید رمضان وقتی که سنّت باشد. چهارم نماز عید غدیر. پنجم نماز بر میّتی که به شش سال نرسیده باشد. ششم نمازی که یک نوبت پیشنماز گذارده باشد و جمعی حاضر شوند و خواهند که در آن نماز به او اقتدا کنند پس جایز است که پیشنماز آن نماز را نوبت دیگر به نیت سنّت بگذارد و جمعی که با او آن نماز را گذارده بودند نیز جایز است که نوبت دیگر با او آن نماز را به نیّت سنّت بگزارند و بدان که

مشروع بودن نماز جماعت مشروطست به چهار ده شرط

اشاره

مشروع بودن نماز جماعت مشروطست به چهار ده شرط اوّل آن كه پيشنماز بالغ باشد و بعضى از مجتهدين جايز داشته‌اند كه طفل نزديك به بلوغ پيشنمازى كند و اين مذهب ضعيف است. دوّم آن كه شيعه اثنى عشرى باشد. سيّم آن كه عادل باشد اگر چه بنده باشد و بعضى از مجتهدين تجويز نكرده‌اند كه بنده پيشنمازى غير بنده كند و هر گاه بعد از نماز جماعت ظاهر شود كه پيشنماز عادل نبوده بر مأمومين لازم نيست كه نماز را اعاده كنند خواه وقت نماز باقى باشد و خواه نباشد و اگر در اثناى نماز ظاهر شود نيّت انفراد كنند و آن چه به نيّت اقتدا واقع شده صحيح است. چهارم آن كه ايستاده نماز گذارند پس اگر بجهت بيمارى نشسته نماز گذارد جايز نيست شخصى را كه قادر بر ايستادن باشد به او اقتدا كند امّا كسى كه قدرت بر ايستادن ندارد جايز است. پنجم آن كه از اخراج بعض حروف و فاتحه و سوره و اذكار واجبى عاجز نباشد پس اگر عاجز باشد او را جايز نيست كه پيشنمازى شخصى كند كه بر آن قادر باشد و جايز است كه پيشنمازى مثل خود كند. ششم آن كه مرد باشد هر گاه پيشنمازى مردان كند چه زن را پيش‌نمازى مردان كردن جايز نيست امّا پيشنمازى زنان كردن جايز است مرد را و زن را و خنثى را جايز است كه پيشنمازى زنان كند امّا پيشنمازى مردان و مثل خود جامع عباسى (طبع قديم)، ج۱، ص: ۹۳ جايز نيست. هفتم آن كه مأموم تقدّم بر پيشنماز نكند يعنى جاى ايستادن او نزديكتر بقبله نباشد امّا در پهلوى پيشنماز ايستادن او جايز است و بعضى از مجتهدين آن را نيز جايز نمى‌دانند «۱» و اگر سجده‌گاه مأموم به واسطه درازى قدّ او بقبله نزديكتر باشد بعضى از مجتهدين نماز مأموم را جايز مى‌دانند «۲» و هم چنين هر گاه مأمومين بر دور كعبه نماز گذارند جايز نيست كه احدى از ايشان به كعبه نزديكتر باشد از پيشنماز و اگر در اندرون خانه كعبه نماز گذارند جايز است كه يك صف در پس سر پيشنماز و يك صف در پيش ايستند روبروى پيشنماز و جايز است كه بر دور پيشنماز ايستند و او در ميان دايره ايستد و اگر كشتى كه مأمومين در آن نماز گذارند به وزيدن باد مقدّم بر كشتى پيشنماز شود واجب است كه مأمومين نيّت انفراد كنند كه اگر بر نيّت جماعت نمايند نماز ايشان باطل است. هشتم آن كه مأموم از پيشنماز بسيار دور نباشد «۳» به حيثيتى كه بخلاف عادت رسد امّا اگر بعضى از مأمومين به واسطه تعدّد صفها بسيار دور شوند قصور ندارد. نهم آن كه مكان پيشنماز از مكان مأمومين آن قدر بلند نباشد كه نتوان آن را كام زدن «۴» امّا جايز است كه مكان مأموم بلندتر باشد از مكان پيشنماز به زياده از يك كام امّا هر گاه زمين سر بالا يا سراشيب باشد نماز جماعت در آن جايز است خواه مأموم بلندتر باشد و خواه پيشنماز. دهم نيّت اقتدا كردن بعد از آن كه پيشنماز تكبير احرام بگويد و اگر بى‌نيّت اقتدا متابعت كند و امرى كه بر منفرد واجبست مثل ذكر ركوع و سجود به جا نياورد نماز او باطل است امّا بر پيشنماز نيّت پيشنمازى واجب نيست مگر در نمازى كه جماعت در آن واجبست مثل نماز جمعه كه در آن بر پيشنماز نيّت نماز جماعت واجبست. يازدهم آن كه پيشنماز نزد مأمومين معيّن باشد پس اگر دو پيشنماز نماز گذارند و ماموم بيكى غير معيّن اقتدا كند نماز او باطل است. دوازدهم آن كه پيشنماز زياده از يك شخص نباشد پس اگر اقتدا بدو شخص كند نماز او باطل است امّا اگر پيشنمازى را بى‌هوشى يا حدثى واقع شود در اين صورت به واسطه اين عذر ماموم را جايز است كه در باقى نماز اقتدا به پيشنماز ديگر كند و بعضى از مجتهدين برآنند كه بى‌عذر نيز جايز است در اثناى اقتدا به پيشنماز عدول به پيشنماز ديگر كردن خصوصا اگر پيشنماز دويّم افضل و اتقى باشد. سيزدهم آن كه مأموم پيشنماز را بيند يا شخصى از مامومين را بيند كه پيشنماز را بى‌واسطه بيند بواسطه يا به وسايط پس اگر پرده يا ديوارى حايل باشد به حيثيّتى كه مأموم نه پيشنماز را بيند و نه كسى را كه به واسطه يا به وسايط

(۱) و احوط نيز جايز نبودن است

صدر دام ظلّه (۲) و احوط جايز نبودن است صدر دام ظلّه (۳) به ملاحظه خبرى كه تحديد دورى را بما لا يتخطى فرموده البته زياده بر خطوه متعارفه از سر ماموم تا موقف امام دور نباشد صدر دام ظلّه العالى (۴) بلكه مقدارى كه آن را عرفا بلندتر از مكان مأمومين

می کوبنـد نباشـد صدر دام ظلّه العالی جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۹۴ پیشـنماز را بینـد نماز باطل است و اگر حایل کوتاه باشد چنانکه پیشـنماز در وقت تشهّد دیده نشود امّا در وقت قیام دیده شود در این صورت نماز جماعت صحیح «۱» است امّا اگر زن به مرد اقتـدا کنـد و حایـل در میـان باشـد نماز زن صـحیح است. چهاردهم آن که صورت نماز پیشـنماز مخالف صورت نماز مأموم نباشـد پس در وقتی که پیشـنماز مثلا نماز کسوف می گـذارد جایز نیست که شخصـی در نماز صـبح یا ظهر به او اقتـدا کنـد و جایز است در نماز واجبی اقتدا کردن به شخصی که نماز سنّت می گذارد در شش «۲» صورت که قبل از این مذکور شد و هم چنین جایز است اقتدا کردن در نماز ظهر به نماز عصر و بر عکس و در نماز ادا به نماز قضا و بر عکس و در نماز دو رکعتی به نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی و بر عکس و چون نماز ماموم کمتر باشـد مخیّر است اگر خواهـد انتظار پیشـنماز کشـد تا وقتی که سـلام دهد او نیز سلام دهـد و اگر خواهـد بی‌انتظار سـلام دهـد امّا انتظار افضل است امّا اگر نماز مأموم اطول باشد مخیّر است اگر خواهد قبل از آن که پیشنماز سلام دهد برخیزد و تتمه نماز خود را به جا آورد و اگر خواهد انتظار سلام دادن او بکشد و بعد از آن نماز خود را تمام کند و انتظار افضل است.

تتمّه

تتمّه بر مـأموم واجبست متـابعت کردن پیشـنماز یعنی هیـچ یـک از اقوال و افعـال نماز را قبل از پیشـنماز بفعل نیاورد امّا با هم به جا آوردن جـایز است مگر تکـبیر احرام که آن را واجبست که مـأموم بعـد از پیشـنماز به جـا آورد پس اگر بـا هم تکبیر احرام را به جا آورنـد نماز مأموم باطل خواهد بود. و بعضـی از مجتهدین برآنند که متابعت پیشـنماز در اقوال سوای تکبیر احرام واجب نیست پس اگر مأموم ذکر رکوع یا سـجود یا امثال آن را قبل از پیشنماز به جا آورد قصوری ندارد و این قول اصحّ است. و هر گاه بعضی افعال را پیش از پیشـنماز عمدا به جا آورد نماز او باطل نمی‌شود پس اگر قبل از پیشـنماز رکوع کند واجبست که در رکوع توقّف کند تا پیشـنماز رکوع را به جـا آورد و نمـاز او صـحیح «۳» اسـت مگر در یـک صـورت و آن آنست که عمـدا برکـوع رود قبـل از آن که پیشنماز قرائت را تمام کند امّا اگر از روی سهو قبل از پیشنماز رکوع کند در این صورت واجبست که سر از رکوع بردارد و متابعت پیشـنماز کند در رکوع و جایز است ماموم را سـلام دادن قبل از آن که پیشـنماز سـلام دهد خواه ضـرورت داشته باشد و خواه نه امّا بعد از آن که نیّت انفراد کند. و هم چنین جایز است «۴» که در اثنای نماز نیّت انفراد نماید و تتمّه نماز را منفردا بگذارد مگر نمازی که جماعت در آن واجبست مثل نماز جمعه و نماز عید وقتی که واجب شود. و هر گاه مأموم در اثنای نماز نیّت انفراد کند پس اگر انفراد او قبل از آنست که پیشنماز حمد خوانده

(۱) مشکل است صدر دام ظلّه العالی

(۲) در بعضـی از آنهـا معلـوم نیست صـدر دام ظلّه (۳) ترک احتیـاط به اتمـام نمـاز و اعاده آن ننماینـد صـدر دام ظلّه العالی (۴) به ملاحظه اخبار وارده از اهل بیت اطهار صـلوات اللَّه علیهم اجمعین بـدون عـذر و علّت نیّت انفراد ننماینـد صـدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۹۵ لازم است که او حمد و سوره را بخواند اگر محلّ سوره باقی باشد. و اگر بعد از خواندن پیشنماز حمد را منفرد شده اکتفا به خواندن پیشنماز کند در خواندن حمد و خود سوره را بخواند اگر محلّ سوره باقی باشد. و اگر در اثنای خواندن پیشنماز «۱» حمـد را یا سوره یا تسبیحات اربع نیّت انفراد کند لازم است که آن چه پیشـنماز نخوانده بخواند و از مأموم غیر از قرائت حمـد و سوره و تسبیحات «۲» اربع چیزی ساقط نمی‌شود خواه قرائت پیشـنماز را بشنود «۳» و خواه نشـنود امّا تکبیر احرام و ذکر رکوع و سجود و تشهّد و سلام دادن بر مأموم واجبست و بفعل آوردن پیشنماز از او ساقط نمی‌شود و بعضی از مجتهدین قرائت مأموم را حرام می‌داننـد و بعضـی مکروه مگر آن که مأموم قرائت پیشـنماز را به هیـچ وجه نشـنود در این صورت قرائت او را مکروه نمی‌داننـد. و بدان که هر گاه شخصـی وقتی برسد که پیشـنماز در رکوع باشد در این صورت نیّت اقتدا کند و برکوع رود حکم آن

دارد که کلّ رکعت را دریافته باشد هر چند بعد از فارغ شدن پیشنماز از ذکر رکوع رسیده باشد. و اگر ترسد که تا به صف مأمومین رسیدن پیشنماز سر از رکوع بردارد در این صورت مخیّر است اگر خواهد «۴» همان جا که رسیده نیّت اقتدا کند و تکبیر احرام بگوید و برکوع رود و رکوع کرده خود را به صف رساند و اگر خواهد دو سجده را نیز آنجا به جا آورد و بعد از آن خود را به صف رساند و سنّت است که در وقت رفتن به جانب صف پای خود را بر روی زمین بکشد و گام بر ندارد. و اگر وقتی برسد که پیشنماز سر از رکوع برداشته و به سجود نرفته یا وقتی که در سجده اوّل باشد در این دو صورت سنّت است که به نیّت اقتدا تکبیر احرام به جا آورد و با پیشنماز سجده کند و چون پیشنماز به رکعت دویّم برخیزد با او برخیزد و نیّت کرده نماز را از سر گیرد. و بعضی از مجتهدین برآنند که نیّت اوّل کافیست و احتیاج به نیّت دیگر نیست و اگر وقتی برسد که پیشنماز سر از سجده دویّم برداشته به تشهّد نشسته باشد سنّت است که بعد از نیّت و تکبیر احرام با او بنشیند و ذکر خدا به جا آورد پس اگر تشهّد آخر باشد مأموم آن قدر صبر کند که پیشنماز سلام دهد و بعد از آن برخیزد و نماز را بهمان نیّت اقتدای سابق تمام کند و اگر تشهّد اوّل باشد با پیشنماز برخیزد و نماز را بهمان نیّت به اتمام رساند. و هر گاه مأموم دو رکعت آخر را با پیشنماز دریافته باشد مخیّر است در دو رکعت باقی که منفردا می‌گذارد در میانه حمد و تسبیح اگر چه پیشنماز در دو رکعت فاتحه نخوانده باشد. و بعضی از مجتهدین برآنند که هر گاه پیشنماز در دو رکعت آخر فاتحه نخوانده باشد و اکتفا به تسبیح کرده باشد بر مأموم واجبست که در یکی از دو رکعت فاتحه بخواند و اکتفا به (______________________________ ۱)

احوط در نیّت انفراد قبل از رکوع مطلقا خواندن حمد و سوره است صدر دام ظلّه (۲) سقوط تسبیحات از ماموم معلوم نیست ولی به ملاحظه خبری که در این مقام وارد است به نیّت قربهٔ مطلقه بخواند خالی از شبهه است صدر دام ظله (۳) با نشنیدن قرائت جهریّه امام قرائت را به نیّت قربهٔ مطلقه بخوانند صدر دام ظلّه العالی (۴) ولی آن قدر دور نباشد که مانع از تحقّق جماعتست صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۹۶ تسبیح نکند. و اگر شخصی به واسطه تقیّه به پیشنماز سنّی اظهار اقتدا نماید واجبست که آهسته قرائت کند و اگر مجال سوره خواندن نماند فاتحه کافیست و اگر مطلقا قرائت نکند نماز او باطل است و اگر در اثنای قرائت کردن او پیشنماز برکوع رود او نیز برکوع رود و از قرائت آن چه تواند به جا آوردن در وقت خم شدن و در حال رکوع قبل از ذکر به جا «۱» آورد

تتمّه

تتمّه سنّت است که صفهای نماز جماعت راست بدارند و صف اوّل را مخصوص اهل فضل و تقوی گردانند و اگر مأموم یک شخص باشد در جانب راست پیشنماز ایستد اگر مرد باشد و اگر زن یا خنثی باشد در پس سر پیش‌نماز ایستد و اگر زن پیشنمازی زنان کند داخل صف ایشان ایستد و تقدّم بر ایشان نکند و نیز سنّت است که پیشنماز در ذکر رکوع و سجود و قنوت جهر نماید و نماز را تطویل ننماید به سوره‌های دراز خواندن یا به تطویل قنوت یا ذکر رکوع و سجود و امثال آن. و هر گاه پیشنماز در اثنای نماز واقف شود که شخصی داخل مسجد شد و اراده نماز جماعت دارد انتظار او بکشد به تطویل ذکر یا قرائت تا آن شخص رکعت را دریابد و می‌باید که مدّت انتظار زیاده از مقدار ذکر رکوع نباشد. و هر گاه داند که جماعتی حاضر خواهند شد که با او اقتدا کنند انتظار آمدن آن جماعت بکشد آن قدر که وقت فضیلت نماز فوت نشود. و مکروهست که پیشنماز جولاه باشد اگر چه عالم باشد یا حجّام باشد اگر چه زاهد باشد یا دبّاق باشد اگر چه عابد باشد و هم چنین مکروهست که کور باشد یا افلج یا جذام یا برص داشته باشد مگر آن که پیشنمازی جماعتی کند که در این علّتها مثل او باشد. و هم چنین مکروهست اقتدا کردن شخصی که وضو دارد به شخصی که نماز را به واسطه ضرورت به تیمّم می‌گذارد

باب سیّم از کتاب جامع عبّاسی در بیان احکام زکاهٔ واجبی و سنّتی و خمس واجبی و سنّتی

مطلب اوّل در بیان زکاهٔ واجبی

فصل اوّل [در تأکید بر ادای زکاهٔ]

فصل اوّل [در تأکید بر ادای زکاهٔ] بدان که در باب زکاهٔ دادن مبالغه بسیار در حدیث وارد است از آن جمله از حضرت رسالت پناه صلّی اللَّه علیه و آله منقولست که فرمود: زکّوا أموالکم حتّی تقبل صلاتکم یعنی زکاهٔ مال خود بدهید تا نماز شما قبول شود و نیز از آن حضرت منقولست که فرمود: مانع الزّکاهٔ فی النّار یعنی منع کننده زکاهٔ در آتش خواهد سوخت و در حدیث نیز این مضمون وارد است که شخصی که زکاهٔ مال________________________________

(۱) ولی اعاده آن نماز را ترک ننمایند صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۹۷ خود نمی‌دهد خدای تعالی در روز قیامت مار و افعی بر او می‌گمارد که دست او را بگزد و طوق کردن او باشد و هر شتر و گاو و گوسفندی که زکاهٔ او را نداده باشند آن شخص را در زیر دست و پای خود می‌گیرند و شاخ داران او را شاخ می‌زنند تا وقتی که حساب خلایق به آخر رسد

فصل دویّم در زکاهٔ طلا و نقره

فصل دویّم در زکاهٔ طلا و نقره بدان که زکاهٔ در نه چیز واجب است طلا و نقره و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و بر شخصی واجب است که بالغ و عاقل باشد و بنده نباشد و مالک نصاب باشد به تفصیلی که مذکور خواهد شد و قدرت داشته باشد که در مال خود تصرّف نماید پس در مالی که غصب شده باشد زکاهٔ نیست و زکاهٔ طلا و نقره دادن وقتی واجبست که سه شرط بهم رسد: شرط اوّل آن که سکّه داشته باشد اگر چه آن سکه متروک شده باشد و کسی بآن معامله نکند پس در شمشه طلا و نقره و طلاـ آلات و نقره آلات زکاهٔ نیست و هم چنین در زر مطلّس اگر چه مردم بآن معامله کنند. شرط دوّم آن که هر یک از طلاـ و نقره به نصاب رسیده باشد و نصاب طلا بیست مثقال شرعیست و در کمتر از بیست مثقال زکاهٔ نیست و اگر بر بیست مثقال یک مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در آن زیاده زکاهٔ نیست تا به چهار مثقال رسد و هم چنین اگر بر بیست و چهار مثقال یک مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در آن زیاده زکاهٔ نیست تا وقتی که به چهار مثقال برسد و بر این قیاس و نصاب نقره دویست درهم است و در کمتر از آن زکاهٔ نیست و هم چنین اگر بر دویست درهم چیزی زیاده شود در آن زیاده زکاهٔ نیست تا وقتی که به چهل درهم برسد و بر این قیاس و زکاهٔ طلاـ و نقره یک دانک و نیم ده یکست پس زکاهٔ بیست مثقال طلا نیم مثقال است و زکاهٔ هر چهار مثقال که بعد از بیست مثقال به همرسد ده یک مثقال است و زکاهٔ دویست درهم نقره پنج درهم است و زکاهٔ چهل درهم که بعد از دویست درهم بهم رسد یک درهم است. شرط سیّم حولست یعنی آن که نصاب مدّت یازده ماه در ملک این کس باشد و در این یازده ماه سکّه دار باشد پس در اوّل ماه دوازدهم زکاهٔ واجب می‌شود و اگر در اثنای این مدّت چیزی از مقدار نصاب تلف شود یا به قرض به شخصی داده شود یا بعضی را طلا آلات یا نقره آلات یا مطلّس سازد زکاهٔ ساقط می‌شود هر چند تعمّد «۱» کرده باشد تا زکاهٔ بر او واجب نشود و بدان که قرض‌داری مانع زکاهٔ نمی‌شود پس اگر شخصی مالک دویست درهم باشد و دویست درهم یا زیاده قرض داشته باشد زکاهٔ دادن برو واجب است هر چند مالک

(________________________________۱) در فرار از زکاهٔ رعایت احتیاط را نمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۹۸ چیز دیگر نباشد

فصل سیّم در بیان زکاهٔ گندم و جو و خرما و مویز

فصل سیّم در بیان زکاهٔ گندم و جو و خرما و مویز زکاهٔ در این اجناس اربعه واجب می‌شود بدو شرط: شرط اوّل آن که خود این اجناس را کاشته باشد یا قبل از آن که گندم و جو و انگور دانه بندد و خرما زرد یا سرخ شود بملک او در آید پس اگر گندم و جو و انگور بعد از دانه بستن و خرما بعد از آن که سرخ یا زرد شود بملک شخصی در آید زکاهٔ بر او واجب نیست. شرط دویّم آن که به نصاب رسیده باشد و آن سیصد صاع شرعیست و صاع شرعی یک هزار و یک صد و هفتاد درهم شرعیست و درهم شرعی بوزن چهل و هشت جو میانه است پس صاع بوزن پنجاه و شش هزار و یک صد و شصت جو میانه است چنانکه در بحث وضو مذکور شد و هر چه از نصاب زیاده باشد اگر چه آن یکمن باشد یا کمتر زکاهٔ دادن آن واجبست و زکاهٔ این اجناس ده یکست اگر با آب روان یا آب باران یا بی‌احتیاج به آب دادن حاصل شود و نصف ده یکست اگر با آب چاه و گاو و امثال آن حاصل شده باشد و اگر بهر دو حاصل شده باشد حکم بر اغلب است و اگر برابر باشد چهار دانک و نیم از ده یک آن باید داد پس اگر شصت خروار گندم بهر دو آب بالسّویّه حاصل شود زکاهٔ آن چهار خروار و نیم است و اعتبار نصاب این اجناس بعد از وضع خراج «۱» و تخم و حصّه برزگر و نقصان گاو و مصالح الاملاک است و اگر آب یا زراعت را قبل از دانه بستن خریده باشد قیمت آن را نیز بیرون «۲» کند و بعد از بیرون کردن اینها اگر مقدار نصاب بماند زکاهٔ واجبست و اگر کمتر بماند ساقط است و انگوری که عادت نیست که آن را مویز کنند و رطبی که عادت نیست که آن را خرما کنند تخمین باید کرد که اگر مویز و خرما شود به نصاب می‌رسد یا نه اگر به نصاب رسد زکاهٔ واجب است و الّا ساقط است و تا وقت دادن زکاهٔ هر چه صاحب مال ازین اجناس تصرّف نماید از انگور و رطب و غیره واجبست که مقدار زکاهٔ آن را معلوم خود سازد تا در وقت دادن زکاهٔ عوض آن به مستحقّ رساند و هر گاه زکاهٔ این اجناس را یک نوبت داده باشد دیگر دادن زکاهٔ آنها واجب نیست اگر چه چند سال بر آن بگذرد

فصل چهارم در بیان زکاهٔ شتر و گاو و گوسفند

فصل چهارم در بیان زکاهٔ شتر و گاو و گوسفند زکاهٔ اینها واجب است به چهار شرط: اوّل آن که مدّت یازده ماه در ملک این کس باشند. دویّم آن که در مدّت مذکور قوت آنها از چریدن باشد نه از مال مالک. سیّم آن که در مدّت مذکور شتر و گاو را کار نفر؟؟؟ «۳» مثل بار کردن و زمین شیار کردن. چهارم آن که به نصاب رسد پس در کمتر از پنج

(______________________________ ۱) خراج سلطان شیعه موضوع نیست

بلی آن چه از عین جنس می‌برد زکاهٔ آن مقدار را جایز است ندهند صدر دام ظلّه العالی (۲) احوط وضع نکردن مؤنه است خصوصا آن چه پیش از دانه بستن بوده است صدر دام ظلّه العالی (۳) چون در گوسفند کار فرمودن آن متعارف نیست صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۹۹ شتر زکاهٔ نیست و تا به بیست و شش شتر نرسد زکاهٔ هر پنج شتر یک رأس گوسفند است. و چون به بیست و شش رسد زکاهٔ آن یک نفر شتر ماده است که یک سال تمام کرده باشد و داخل سال دویّم شده باشد. و چون به سی و شش رسد زکاهٔ آن یک نفر شتر ماده است که داخل سال سیّم شده باشد. و چون به چهل و شش رسد زکاهٔ آن یک نفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد. و چون به شصت و یک رسد زکاهٔ آن یک نفر شتر ماده است که در سال پنجم داخل شده باشد. و چون به هفتاد و شش رسد زکاهٔ آن دو نفر شتر ماده است که داخل در سال سیّم شده باشد. و چون به نود و یک رسد زکاهٔ دو نفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد. و چون به صد و به صد و بیست و یک رسد «۱» زکاهٔ آن در هر چهل نفر یک شتر ماده است که در سال سیّم داخل شده باشد. و در هر پنجاه نفر یک نفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد. و گاو تا سی نرسد زکاهٔ ندارد و چون به سی رسد زکاهٔ آن یک فرد گوساله است خواه نر و خواه ماده که در سال دویّم داخل شده باشد. و چون به چهل رسد زکاهٔ یک فرد گوساله است که در سال سیّم داخل شده باشد. و گوسفند تا به چهل نرسد زکاهٔ ندارد و چون به چهل رسد زکاهٔ یک رأس گوسفند است. و چون به صد و بیست و یک رسد زکاهٔ

دو رأس گوسفند است. و چون به دویست و یک رسد زکاهٔ سه رأس گوسفند است. و چون به سیصد و یک رسد زکاهٔ چهار رأس گوسفند است. و چون به چهار صد رسد زکاهٔ در هر صد رأس یک رأس است. و هر عددی که مذکور شد از شتر و گاو و گوسفند آن را در شرع نصاب گویند. و هر چه در ما بین دو نصاب واقع است زکاهٔ ندارد. و گوسفندی که به زکات داده می‌شود واجبست که کمتر از هفت «۲» ماهه نباشد و بیمار و عیبناک و لاغر و آبستن «۳» نباشد. و اگر تازه زاییده باشد تا پانزده روز نگذرد به زکات نمی‌توان داد

فصل پنجم در مستحقّان زکاهٔ

فصل پنجم در مستحقّان زکاهٔ و ایشان هشت فرقه‌اند: اوّل و دوّم فقرا و مساکینند یعنی کسانی که مالک قوت یک ساله خود و عیال خود نباشد و کسبی و صنعتی نداشته باشد که بآن وفا کند بشرط آن که سیّد نباشد مگر آن که زکاهٔ دهنده سیّد باشد چه زکاهٔ سیّد بر سادات رواست. سیّم جماعتی‌اند که حاکم شرع ایشان را به واسطه اخذ زکاهٔ از مردم و ضبط محاسبه و قسمت آن تعیین نموده باشد و شرط نیست که این جماعت فقرا و مساکین باشند پس هر چند مالدار

(____۱) احوط آنست که بهر یک از چهل و پنجاه که تمام عدد را می‌گیرد یا کمتر باقی می‌ماند بآن حساب کند بس در صد و بیست و یک اختیار چهل و در صد و پنجاه مثلاـ اختیار پنجاه نمایند إن شاء اللَّه تعالی و در گاو نیز رعایت این احتیاط را مرعی دارند صدر دام ظلّه العالی (۲) و احوط آنست که کمتر از یک ساله نباشد صدر دام ظله العالی (۳) علی الاحوط و در تازه زاییده احوط گذشتن دو راه است بر او و قوچ و گوسفندی که مهیّا از برای خوردن نموده‌اند ندهند صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۰۰ باشند آن چه حاکم شرع بحقّ السّعی ایشان تعیین نماید می‌توانند گرفت. چهارم جماعت کافر که در جهاد مدد اهل اسلام می‌کنند. پنجم هر بنده که در خدمت آقای خود مشقّت و آزار کشد پس او را از زکاهٔ می‌توان خریدن و آزاد کردن و هم چنین بنده که شرط کرده باشد که مبلغی به آقا دهد و بعد از آن آزاد باشد هر گاه عاجز باشد از تحصیل کلّ آن مبلغ یا بعض آن پس آن مبلغ را یا تتمّه آن را از زکاهٔ به آقای او می‌توان داد تا آزاد شود. ششم جماعتی که قرض بسیار برآورده باشند و از دادن آن عاجز باشند بشرط آن که آن قرض را در معصیت صرف نکرده باشند. هفتم سبیل اللَّه مثل پل ساختن و مسجد عمارت کردن و مدرسه جهت طالبان علم ساختن که به علمی مشغول باشند که در آخرت نفعی از آن به ایشان رسد. هشتم ابن سبیل یعنی شخصی را که در شهر خود مالدار و غنی باشد امّا به غربت افتاده و پریشان شده باشد به او زکاهٔ می‌توان داد بشرط آن که سفر او سفر معصیت نباشد و شخصی نیابد که از او قرض بگیرد یا چیزی از اموال که در شهر خود دارد بفروشد.

فصل ششم در بیان زکاهٔ فطره

فصل ششم در بیان زکاهٔ فطره بدان که هر شخصی که عاقل و بالغ باشد و قادر بر قوت یک ساله خود و عیال خود باشد خواه خود و عیالان او روزه ماه رمضان گرفته باشند و خواه نگرفته باشند بر او واجب است که از خود و از هر یک از عیالان مقدار یک صاع یعنی یکمن و یک چهار یک بوزن تبریز تخمینا از گندم یا جو یا خرما یا مویز یا برنج یا کشک یا شیر یا آن چه در اغلب اوقات قوت اهل آن ملک باشد به مستحقّ رساند و مقدار صاع قبل از این نیز مذکور شد و وقت دادن به مستحقّ نیّت چنین کند که این جنس را به مستحقّ می‌دهم بجهت زکاهٔ فطره واجب تقرّب به خدا. و کسی که فقیر بود وی را سنّت است که زکاهٔ فطره را اخراج نماید و کیفیّت آن چنانست که یک صاع را نیّت کند و بدست عیال بدهد تا یک یک بدست گیرند آن‌گاه از ایشان بستاند و به

مستحقّ برساند و مصرف زکاهٔ فطره مصرف زکاهٔ مال است. و جایز است دادن قیمت آن جنس به مستحقّ. و اگر در شب عید رمضان مهمانی قبل از شام برسد فطره او بر این کس واجبست خواه طعام این کس را خورد و خواه نخورد و هم چنین هر غلام و کنیز که گریخته یا غایب باشند فطره ایشان نیز بر این کس واجب است ما دام که مردن ایشان معلوم نباشد. و وقت دادن زکاهٔ فطره از اوّل شب عید است تا وقت ظهر روز عید و حرام است تأخیر آن بعد از آن پس اگر تأخیر کند به نیّت قضا باید داد. و بعضی از مجتهدین برآنند که تا آخر روز عید جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۰۱ به نیّت ادا می‌توان داد و بعد از آن قضاست.

مطلب دویّم در بیان زکاهٔ سنّتی

مطلب دویّم در بیان زکاهٔ سنّتی بدان که زکاهٔ در هشت چیز سنّت است: أوّل اسب مادیان است و زکاهٔ هر اسبی در سالی دو مثقال شرعی طلاست اگر پدر و مادرش هر دو اصیل باشند یک مثقال است اگر یکی از ایشان اصیل باشد یا هیچ یک اصیل نباشند بشرط آن که تمام سال در صحرا بچرند یعنی علیق ایشان از مال مالك نباشد. دویّم از آن چه زکاهٔ دادن در آن سنّت است مالیست که مالك آن کاری کرده باشد که به واسطه آن کار زکاهٔ در آن واجب نشده باشد مثل آن که در اثنای سال به شخصی قرض دهد یا زر سکّه دار را مطلّس سازد یا از نصاب اوّل شتر یا گاو یا گوسفند چیزی به شخصی ببخشد پس مثل اینها زکاهٔ دادن سنّت است. سیّم از آن چه زکاهٔ در آن سنّت است حاصل مستقلّات است مثل دکّان و حمّام و کاروانسرا و امثال آن پس سنّت است که یک دانک و نیم ده یک حاصل آن را به زکات بدهد هر چند به نصاب نرسد و حول نگذرد. چهارم از آن چه زکاهٔ در آن سنّت است هر چیزیست که از زمین بروید و به کیل و وزن در آید مثل برنج و نخود و عدس و ماش و مانند آن و نصاب و حول آن بطریق نصاب و حول گندم و جو و خرما و مویز است و هم چنین در عشر و نصف عشر امّا در سبزیها و خربزه و خیار و مانند آن زکاهٔ سنّت نیست. پنجم مالی است که از آن چه زکاهٔ دادن آن سنّت است چند سال در دست مالك نباشد و بعد از چند سال بدست مالك آید سنّت است که زکاهٔ یک ساله آن را بدهد. ششم از آن چه زکاهٔ در آن سنّت است مالیست که مالك در آن شك داشته باشد که به نصاب رسیده یا نه سنّت است که ما دام که شك داشته باشد زکاهٔ آن را هر ساله داده باشد. هفتم از آن چه زکاهٔ دادن آن سنّت است مال تجارت است یعنی هر گاه شخصی متاعی چند بجهت تجارت بخرد یا ملکی را اجاره کند بقصد آن که به اجاره دهد که فایده از آن حاصل کند پس هر گاه رأس المال به نصاب طلا و نقره برسد و در مدّت یک سال نقصان نکند زکاهٔ دادن آن سنّت است. هشتم از آن چه زکاهٔ دادن آن سنّت است مال طفل است هر گاه ولی طفل بآن تجارت کند از برای طفل و شرط زکاهٔ تجارت به همرسد سنّت است که ولیّ از آن زکاهٔ بدهد.

مطلب سیّم در بیان احکام خمس

مطلب سیّم در بیان احکام خمس بدان که خمس در هفت چیز واجبست: اوّل غنیمتی که از کافران حربی بدست آید هر مقدار که باشد. دویّم هر کانی که بهم رسد مثل فیروزه و مس و کل ارمنی و مانند آن بشرط آن که بعد از اخراجات ضروری مثل کندن و صاف نمودن قیمت آن چه بماند بیست مثقال شرعی باشد و جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۰۲ بعضی «۱» از مجتهدین را مذهب آنست که دادن خمس آن واجبست هر چند قیمت آن از بیست مثقال کمتر باشد. سیّم هر چه از دریا به غوّاصی بیرون آورند مثل مروارید و مرجان و غیر آن هر گاه قیمت آن بیست مثقال «۲» طلاـ شود. چهارم مال حلال هر گاه بمال حرام مخلوط شود و قدر حرام و صاحب آن معلوم نباشد امّا این قدر معلوم باشد که از پنج یک زیاده نیست در این صورت خمس آن را می‌باید داد هر مقدار که باشد و باقی حلال می‌شود و اگر معلوم باشد که از پنج یک زیاده است خمس را باید داد و آن زیادتی را تخمین باید کرد و به فقرا و مساکین تصدّق باید نمود. پنجم زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد واجبست که خمس آن زمین یا خمس

قیمت آن یا خمس حاصل هر ساله آن را بدهـد. شـشم زری که در زمین یافت شود پس اگر در بلاد کافران حربی یافت شده باشـد دادن خمس آن واجبست خواه اثر اسـلام بر آن باشد و خواه نباشد و باقی از آن شخص است که یافته است و هم چنین اگر در بلاد اسـلام یافت شده باشد و اثر اسـلام بر آن نباشد که اگر اثر اسلام بر آن باشد لقطه «۳» است و احکام بعد از این مذکور خواهد شد. هفتم فایـده که از تجارت یا زراعت یا حرفت و مانند آن به همرسد پس هر گاه آن فایده زیاده از کلّ اخراجات یک ساله این کس باشـد خمس زیـاده را بایـد داد پس اگر شخصـی از سود تجـارت بیست تومان مثلا حاصل کرده باشـد و اخراجات لایق بحال او ده تومـان شود ده تومـان از آن بیست تومـان بجهت اخراجات بردارد و از ده تومان که می‌مانـد دو تومان بخمس بدهـد و بر این قیاس است فایده که از زراعت و حرفت حاصل شود و اگر در آن سال پیشکشی «۴» به شخصی بدهد یا زن بخواهد یا غلام «۵» یا کنیزک بخرد یـا او را جریمه کننـد از جمله اخراجـات سـال حسابست پس آن چه بعـد از وضع کلّ آنها بمانـد دادن خمس آن واجبست هر قدر که باشد. و بدان که نصف خمس تعلّق به حضـرت صاحب الزّمان علیه السّلام دارد و نصف دیگر به سادات یعنی جمعی که از جـانب پـدر به هـاشم که جـدّ حضـرت رسـالت پناه است صلّی اللّه علیه و آله منسوبست اگر چه از اولاد حضـرت فاطمه زهرا علیها السّلام نباشـند بشـرط آن که شـیعه اثنی عشـری باشـد و ایتام یا مساکین یا ابنای سبیل باشـد و نصـفی که باین جماعت متعلّق اسـت صاحب مال می‌تواند که خود میانه ایشان قسمت نماید. و امّا آن نصف که تعلّق به حضرت صاحب الزّمان علیه السّلام دارد در زمان غیبـت بر صـاحب مـال واجـب اسـت کـه بـه مجتهـد دهـد تـا مجتهـد آن را میـانه آن جمـاعت قسـمت نمایـد «۶»

(____۱) فرمایش بعض از مجتهدین احوط است صـدر دام ظلّه (۲) هر گـاه قیمت آن یک مثقال شود احتیاط رعایت نماینـد صـدر دام ظلّه العالی (۳) معلوم نیست پس خمس آن را البتّه بدهـد صـدر دام ظلّه العالی (۴) که غرض عقلائی در آن داشـته باشـد صدر دام ظلّه (۵) اگر ذی آن غلام و کنیز داشـتن باشد صدر دام ظلّه (۶) اذن مجتهد نیز کفایت می‌کند صدر دام ظلّه. جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۰۳

باب چهارم از کتاب جامع عبّاسی در بیان احکام روزه واجبی و سنّتی

مطلب اوّل در بیان محرّمات و مبطلات روزه

مطلب اوّل در بیـان محرّمـات و مبطلات روزه بـدان که هشت چیز است که بفعل آوردن آن در روزه واجبی حرام است و اگر بفعل آورنـد روزه باطل می‌شود: اوّل چیزی خوردن و آشامیدن هر چند خوردن و آشامیدن آن خلاف عادت باشد و بعضـی از مجتهدین را مـذهب آنست که خوردن چیزی که خلاـف عـادتست مثل پوست تخم مرغ و برک درخت وماننـد آن روزه را باطل نمی‌کنـد و این مذهب ضعیف است و هر گاه بلغم از دماغ یا از سینه به دهن آید فرو بردن آن روزه را باطل می‌سازد و اگر تشنگی یا گرسنگی بر شخصی غالب شود چنانچه تحمّل نتواند کرد در آن وقت بخورد امّا زیاده «۱» بر آن چه دفع مضرّت کند نخورد و بر او واجبست «۲» که لقمه را بزرگ کند و هم چنین جرعه آب را که مدّت خوردن و آشامیدن دراز نشود. دویّم از آن چه روزه را باطل می‌سازد انزال منی است عمـدا بهر طریق که باشـد امّـا اگر روزه دار در روز محتلم شود روزه او باطـل نمی‌شود و لاـزم نیست که همان وقت غسل کنـد مگر آن که وقت نماز تنگ شود و اگر داند که چون در روز خواب کند محتلم خواهد شد خواب کردن او از روی عمد و اختیار حرام است. سیّم از آن چه روزه را باطل می‌سازد داخل کردن حشفه است عمدا در قبل یا دبر مرده یا زنده پس روزه فاعل و مفعول هر دو باطـل می‌شود و اگر شخصـی زن خود را در روز به زور جمـاع کنـد کفّاره خود و آن زن در کردن مرد است و اگر زن مرد را به زور به جماع وادارد کفّاره زن و مرد بر زنست. چهارم از آن چه روزه را باطل می‌سازد عمـدا بر جنابت مانـدن است تا وقت صبح پس قضا و کفّاره لازم می‌شود. و هم چنین اگر زن تأخیر غسل حیض یا استحاضه یا نفاس کند تا وقت صبح داخل شود.

و اگر جنب بخوابد بقصد آن که آخر شب غسل کند و تا صبح بیدار نشود نه قضا برو لازمست نه کفاره. و اگر قصد آن داشت که غسل نکند هم قضا و هم کفّاره لازمست و اگر غسل کردن و نکردن به خاطرش نرسیده باشد قضا لازمست نه کفّاره «۳». و هم چنین اگر از خواب اوّل بیدار شود و نوبت دوّم بخواب رود به گمان آن که بجهت غسل کردن در آخر شب بیدار خواهد شد و تا صبح بیدار نشود قضا لازمست نه کفّاره «۴». و اگر در این صورت گمان بیدار شدن نداشته باشد کفّاره نیز لازم می‌شود. و اگر نوبت سیّم بخواب رود و تا صبح بیدار نشود قضا و کفاره بر او لازمست هر چند بقصد غسل کردن بخواب رود و گمان داشته باشد که در شب بجهت غسل کردن بیدار خواهد شد

(۱) لزوم آن معلوم نیست صدر دام ظلّه (۲) معلوم نیست صدر دام ظله العالی (۳) احوط کفاره است نیز صدر دام ظلّه (۴) کفّاره نیز احوط است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۰۴ پنجم از آن چه روزه را باطل می‌کند رسانیدن کرد غلیظ است عمدا به حلق و هم چنین رسانیدن دود غلیظ و بخار غلیظ پس هر گاه یکی ازین سه چیز را به حلق رساند از روی عمد قضا بر او لازم است امّا کفّاره ندارد. ششم از آن چه روزه را باطل می‌کند قی کردنست از روی عمد و آن موجب قضاست و کفّاره لازم نیست و بعضی «۱» از مجتهدین کفّاره را نیز لازم می‌دانند امّا اگر بی اختیار آید یا از روی سهو قی کند چیزی لازم نمی‌شود. هفتم از آن چه روزه را باطل می‌کند فرو رفتن در آب است از روی عمد و بآن قضا واجب است و بعضی از مجتهدین «۲» کفّاره را نیز واجب می‌دانند و اگر جنب روزه واجبی داشته باشد و غسل ارتماسی کند آن غسل باطل است. هشتم از آن چه روزه را باطل می‌سازد دروغ گفتن است بر خدا مثل آن که بگوید که فلان چیز را خدای تعالی حرام کرده یا فلان را حلال و این قول خلاف واقع باشد و هم چنین دروغ گفتن بر پیغمبر ص و بر یکی از حضرات ائمه معصومین علیهم السّلام و آن موجب قضاست و بعضی «۳» از مجتهدین کفّاره را نیز واجب می‌دانند و بعضی هیچ یک را واجب نمی‌دانند

مطلب دویّم در بیان روزه‌های واجب و سنّت و مکروه و حرام

فصل اوّل در بیان روزه‌های واجبی

فصل اوّل در بیان روزه‌های واجبی و آن بر هشت قسم است: اوّل روزه ماه رمضان است و ثابت می‌شود داخل شدن ماه رمضان بیکی از سه چیز: اوّل آن که معلوم شود که از ماه شعبان سی روز گذشته. دویّم آن که شیاع یعنی جمعی کثیر که از سخن ایشان ظنّ حاصل «۴» شود اخبار نمایند که ماه را دیده‌اند. سیّم آن که دو مرد عادل گواهی دهند که ماه را دیده‌اند پس اگر دو زن عادله یا آن که یک مرد عادل گواهی دهند که ماه را دیده‌اند به گواهی ایشان ثابت نمی‌شود مگر آن که به سر حدّ شیاع رسد و بحساب تقویم و غیر آن داخل شدن ماه ثابت نمی‌شود. دویّم از روزه‌های واجب روزه قضای ماه رمضان است و واجبست به جا آوردن آن پیش از آن که رمضان آینده داخل شود پس اگر بر شخصی ده روز مثلا از قضای ماه رمضان واجب باشد قضای آن را تاخیر می‌تواند کرد تا وقتی که بماه رمضان آینده ده روز بماند. پس اگر همیشه عازم بوده که آن ده روز را قضا کند و چون بماه رمضان ده روز بماند مانعی از روزه داشتن به همرسد مثل آن که بیمار شود یا زن حیض بیند در این صورت همین قضای ده روز واجبست و بس و اگر بی‌عذر تا رمضان آینده تأخیر کرده باشد ده روز را قضا کند و به جهت هر روز مقدار یک مدّ «۵» گندم یا برنج یا نان یا مانند

(۱) چون ظاهر بعض اخبار لزوم کفاره است پس رعایت احتیاط موافق فرمایش بعض از مجتهدین نمایند صدر دام ظلّه العالی (۲) در اینجا نیز فرمایش بعض از مجتهدین احوط است صدر دام ظلّه (۳) در اینجا نیز فرمایش بعض از مجتهدین احوط است و احوط الحاق حضرت زهراء سلام اللَّه

علیهاست باین حکم صدر دام ظلّه العالی (۴) معلوم نیست صدر دام ظلّه (۵) ولی احوط دو مدّ است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۰۵ آن تصدّق کند و مدّی چهار یک صاع است یعنی بوزن چهارده هزار چهل جو میانه است و هم چنین قضا و تصدّق لازم است اگر عزم بر قضا نداشته باشد تا وقتی که به رمضان آینده مقدار مدّت قضا بماند و در این مدّت بیمار شود یا زن حیض بیند. و بدان که قضای ماه رمضان را پیش از پیشین فاسد می‌توان ساخت به خوردن و جماع و غیر آن و بعد از پیشین حرام است پس اگر بعد از پیشین فاسد سازد به خوردن و غیر آن قضا و کفّاره لازم می‌شود و کفّاره آن ده مسکین را طعام دادنست و اگر از آن عاجز شود سه روز روزه بدارد. سیّم از روزه‌های واجبی آنست که شخصی خود را به شخصی به اجاره دهد که قضای روزه میّت او کند پس بر او واجبست که بسیار تأخیر در قضا نکند و نوعی نماید که در عرف گویند که او مشغول است به قضای روزه. چهارم از روزه‌های واجبی روزه‌ایست که بر پدر این کس «۱» واجب بوده و پدر در حال حیات «۲» با وجود قدرت بر قضای آن قضا نکرده باشد پس بر پسر بزرگتر واجبست که آن را قضا کند. و اگر میّت دو پسر داشته باشد که سال یکی بیشتر باشد و سال یکی کمتر امّا آن که سال او کمتر است بالغ شده باشد بعضی از مجتهدین برآنند که قضا بر آن کس است که بالغ است امّا اصحّ آنست که قضا بر آن کس است که سال او بیشتر است. و اگر هر دو در سنّ برابر باشند هر یک نصفی قضا کنند اگر عدد قضا جفت باشد و اگر طاق باشد قضای یک روز آن واجب کفائیست یعنی هر کدام که آن روز را قضا کنند از دیگری ساقط می‌شود پس اگر هر دو آن روز را روزه بدارند و بعد از پیشین مقارن هم افطار نمایند کفّاره آن نزد بعضی از مجتهدین واجب کفائیست و بعضی «۳» بر آنند که هر دو بالسّویّه واجبست قسم. پنجم از روزه‌های واجب آنست که بنذر یا عهد یا سوگند واجب شود و این بر دو قسم است مطلق و معیّن مطلق آنست که نذر کند که یک روز روزه بدارد و تعیین زمان و مکان ننماید و معیّن بر سه قسم است: اوّل آن که تعیین زمان کند مثل روزه اوّل ماه رجب. دوّم آن که تعیین مکان کند مثل یکی از عتبات عالیات. سیّم آن که تعیین زمان و مکان هر دو کند مثل روزه اوّل ماه رجب در مکّه معظّمه پس هر گاه از روزه داشتن در آن زمان یا در آن مکان مانعی مثل بیماری یا سفر ضروری یا حیض بهم رسد قضا باید کرد. قسم ششم از روزه‌های واجبی روزه دو ماهست بجهت کفّاره فاسد کردن روزه ماه رمضان پس هر گاه شخصی بالغ عاقل از روی عمد در روز ماه رمضان روزه را به خوردن یا آشامیدن یا جماع کردن یا مانند آن باطل سازد مخیّر است در آن که دو ماه

(______________________________
۱) روزه واجب بر مادر را نیز قضا نماید علی الاحوط چنانچه گذشت صدر دام ظله (۲) مگر فوت در سفر که قدرت بر قضا در آن شرط نیست صدر دام ظله (۳) فرمایش این بعض احوط است صدر دام ظله جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۰۶ روزه بدارد یا یک بنده آزاد کند یا شصت مسکین را طعام دهد هر مسکین را یک مدّ نزد بعض مجتهدین و دو مدّ نزد بعض دیگر و اگر روزه ماه رمضان را به چیزی حرام فاسد سازد مثل خمر یا طعام غصبی خوردن یا زنا کردن یا در حیض جماع کردن در این صورت سه کفّاره بر او لازم است یعنی دو ماه روزه بدارد و یک بنده آزاد کند و شصت مسکین را طعام دهد. قسم هفتم روزه اعتکافست که به تفصیل عن قریب مذکور می‌شود. هشتم روزه کفّاراتست که در بحث کفّارات مذکور خواهد شد «۱»

فصل دویّم در بیان روزه سنّتی

فصل دویّم در بیان روزه سنّتی و انواع آن بسیار است و ما در این کتاب بیست نوع از آن که مشهورتر است مذکور می‌سازیم: اوّل روزه روز مولود حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله و آن هفدهم ماه ربیع الاوّل است. دوّم روزه روز مبعث آن حضرت و آن بیست و هفتم رجب است. سیّم روزه روز عید غدیر و آن هجدهم ذی حجّه است. چهارم روزه سه روز از هر ماه یعنی پنجشنبه هفته اوّل ماه و پنجشنبه هفته آخر ماه و چهار شنبه اوّل دهه دوّم ماه. پنجم روزه ایّام بیض و آن نیز سه روز است سیزدهم و چهاردهم و

پانزدهم از هر ماه. ششم روزه روز عرفه که نهم ماه ذی حجّه است بدو شرط: اوّل آن که محقّق باشد که نهم ماهست. دویّم آن که از روزه داشتن ضعف حاصل نشود به حیثیّتی که نتواند به فراغت به دعا اشتغال نماید. هفتم روزه روز مباهله و آن بیست و چهارم ماه ذی حجّه است و آن روز تصدّق کردن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام است انگشتر خود را در اثنای رکوع. هشتم روزه اوّل ماه ذی حجّه است تا روز نهم. نهم روزه کلّ ماه رجب. دهم روزه کلّ ماه شعبان. یازدهم روزه دحو الأرض است و آن بیست و پنجم ذی قعده است. دوازدهم روزه نه روز اول ماه محرّمست. سیزدهم روزه روز عاشورا که روز دهم محرّم است تا وقت عصر و بعد از آن افطار باب نمایند یا به خاک «۲» کربلا به نیّت شفا بشرط آن که زیاده بر یک نخود نخورده باشد. چهاردهم روزه پنجشنبه و جمعه. پانزدهم روزه یوم ترویه و آن هشتم ماه ذی حجّه است. شانزدهم روزه شش روز بعد از عید ماه رمضان. هفدهم روزه پانزدهم ماه جمادی الأولی. هجدهم روزه داود پیغمبر علیه السّلام و آن همیشه یک روز در میان ماه روزه داشتن است. نوزدهم روزه یوم الشّک به نیّت سنّت و آن آخر شعبان است هر گاه احتمال اوّل ماه رمضان داشته باشد. بیستم روزه بیست و نهم ذی قعده است

فصل سیّم در بیان روزه حرام

فصل سیّم در بیان روزه حرام و آن نه قسم است: (۱) قسم نهم روزه روزی که در شب آن خوابیده است پیش از نماز عشا و بیدار نشده تا نصف آن شب چنانچه در کفّارات خواهد آمد صدر دام ظلّه العالی (۲) مدرکی در افطار به خاک کربلا در روز عاشورا غیر از فرمایش مرحوم شیخ در مصباح متهجد بنظر نرسیده پس در غیر حال ناخوشی که بتوانند آن را به نیّت شفا بخورد چنانچه فرموده‌اند البته ترک نمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۰۷ اوّل روزه عید ماه رمضان و عید قربان به اجماع اهل اسلام. دویّم روزه یوم الشّک به قصد آن که روزه ماه رمضان است امّا بقصد قضا یا نذر حرام نیست. سیّم روزه صمت یعنی در اثنای نیّت روزه قصد کند که از اوّل روز تا شب حرف نزند. چهارم روزه وصال و آن را دو تفسیر است: اوّل آن که در وقت نیّت روزه قصد تأخیر افطار کند و شام و سحور را یکی نماید دویّم آن که دو روز متوالی روزه بدارد بی‌آن که در شب روزه بگشاید. پنجم «۱» روزه زن به نیّت سنّت بی‌رخصت شوهر. ششم روزه غلام و کنیز به نیّت سنّت بی‌رخصت آقا. هفتم روزه بیمار هر گاه از روزه گمان مضرّت «۲» داشته باشد یا طبیب حاذق گوید که روزه مضرت می‌رساند هر چند آن طبیب کافر باشد و هم چنین اگر طبیب حاذق گوید که علاج آن بیمار منحصر است در مجامعت و تأخیر مجامعت تا شب خطر عظیم دارد در این صورت مجامعت در روز ماه رمضان واجب می‌شود. پس اگر زن یا کنیزک این کس روزه واجب داشته باشند و عورتی دیگر که روزه بر او واجب نباشد یافت نشود زن خود یا کنیز خود را می‌توانند که به زور مجامعت کند و بر ایشان ممانعت آن قدر که توانند لازم است و چون یکی از ایشان را مجامعت کند واجبست که کفّاره او را بدهد. هشتم از روزه‌های حرام روزه مسافر است به نیّت وجوب هر گاه سفر او مباح باشد مگر در سه جا که روزه واجب در سفر مباح در آن سه جا جایز است و حرام نیست: اوّل روزه نذری که سفرا و حضرا قید شده باشد. دوّم روزه سه روز در وقت حجّ هر گاه قربانی یافت نشود چنانکه در باب حجّ مذکور می‌شود. سیّم روزه هجده روز شخصی را که در حجّ قبل از غروب آفتاب از عرفات بیرون رود چنانکه در باب حجّ مذکور خواهد شد. نهم از روزه‌های حرام روزه ایّام تشریق است و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی حجّه است. شخصی را که در منی باشد که اگر در غیر منی باشد روزه آن حرام نیست بلکه ثواب دارد

فصل چهارم

فصل چهارم در بیان روزه مکروه و آن چهار است: اوّل روزه سنّتی «۳» در سفر. دوّم روزه سنّتی که شخصی که مؤمنی او را دعوت کرده باشد به طعام سنّت است که افطار کند و اظهار نکند که روزه دارد. سیّم روزه یوم عرفه هر گاه شکّ در اوّل ماه داشته باشد یا روزه موجب ضعف شود بر وجهی که به فراغت اشتغال به دعا نتواند نمود. چهارم روزه مهمان به نیّت سنّت بی‌رخصت صاحب خانه و بعضی از مجتهدین برآنند که روزه صاحب خانه نیز بی‌رخصت مهمان مکروهست

مطلب سیّم در بیان باقی احکام روزه

فصل اوّل در بیان نیّت روزه

فصل اوّل در بیان نیّت روزه (______________________________ ۱) این قسم و قسم ششم تفصیلی دارد که منافی با وضع حاشیه است صدر دام ظلّه (۲) گمانی که ملاحظه آن لازم است شرعا صدر دام ظلّه (۳) بلکه احوط ترک است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۰۸ بدان که شش امر در نیّت روزه معتبر است: اوّل نیّت را قبل از طلوع فجر به جا آوردن. دویّم قصد قربت. سیّم تعیین آن که این روزه واجبست یا سنّت. چهارم تعیین آن که از ماه رمضانست یا نذر یا کفّاره. پنجم تعیین آن که اداست یا قضا و بعضی بر آنند که در روزه ماه رمضان نیّت ادا لازم نیست. ششم استدامت حکمی یعنی در اثنای روز قصد فعلی نکند که روزه را باطل می‌کند مثل خوردن و آشامیدن و جماع کردن و مانند آن. پس اگر شخصی در اثنای روزه قصد چنین فعلی کند گناه کار است اگر چه آن را بفعل نیاورد. و میانه مجتهدین خلافست که آیا بمجرّد این قصد روزه باطل می‌شود یا نه و بر تقدیر بطلان آیا همین قضا لازم است یا کفّاره نیز لازم می‌شود و در این نیز خلافست و اصح آنست که قضا لازم است امّا کفّاره لازم نیست. و بدان که اگر شخصی نیّت روزه واجبی را فراموش کند و قبل از پیشین به یاد او آید و آن وقت نیّت کند روزه او صحیحست. و در روزه سنّتی هر وقت بخاطر رسد اگر نیّت کند ثواب روزه آن روز را دارد اگر چه پیش از شام به یک لحظه نیّت کند

فصل دوّم در ذکر جماعتی که روزه ایشان صحیح نیست

فصل دوّم در ذکر جماعتی که روزه ایشان صحیح نیست اوّل شخصی که از روزه داشتن به واسطه پیری مشقّت «۱» عظیم یابد پس عوض هر روز یک مدّ گندم یا مانند آن تصدّق نماید. دویّم شخصی که تشنگی بر او غالب باشد و مشقّت عظیم از روزه داشتن کشد او نیز عوض هر روز یک مدّ گندم یا مثل آن تصدّق نماید و هر وقت که عذر او برطرف شود قضا کند. سیّم زنی که حامله باشد و کمان آن داشته باشد که از روزه داشتن به او یا بحمل او ضرر می‌رسد حکم او حکم صاحب تشنگی است. چهارم زنی که به طفل شیر می‌دهد خواه طفل خود و خواه طفل غیر را هر گاه از روزه داشتن شیر او وفا به طفل نکند و او حکم حامله دارد. پنجم زنی که حیض داشته باشد یا نفاس یا آن که استحاضه داشته باشد و غسل واجب را بفعل نیاورده باشد. ششم بیماری که از روزه داشتن ضرر یابد. هفتم مسافر چنانکه قبل از این مذکور شد. هشتم طفلی که بعد از طلوع فجر بالغ شود روزه آن روز از او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر قبل از پیشین بالغ شود روزه آن روز از او صحیح است. نهم شخصی که مست باشد روزه او صحیح نیست و قضای آن روز بر او واجبست. دهم شخصی که کافر اصلی بوده باشد و بعد از طلوع فجر مسلمان شود روزه داشتن آن روز از او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر قبل از پیشین مسلمان شود روزه آن روز از او صحیح است و قضای روزه‌های گذشته از او ساقط است. امّا هر گاه مرتد شود و باز توبه کند بر او لازم است قضای روزه واجبی که در ایّام ردّه از او فوت شده. امّا اگر سنّی شیعه شود حکم کافر اصلی

(____۱) با نبودن ضرری که شرعا رعایت آن لازم است صحیح نبودن معلوم نیست در این جماعت و جماعت دوّم صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۰۹ دارد که قضای روزه بر او واجب نیست

فصل سیّم در بیان امری چند که بفعل آوردن آنها در ماه رمضان سنّت است

فصل سیّم در بیان امری چند که بفعل آوردن آنها در ماه رمضان سنّت است و آن دوازده امر است: اوّل آن که در وقت دیدن هلال این دعا بخواند و بعضی از مجتهدین خواندن این دعا را در وقت دیدن هلال واجب می‌دانند و می‌باید که در وقت خواندن این دعا رو به جانب قبله کند نه به جانب هلال و دعا اینست: الحمد للّه الّذی خلقنی و خلقك و قدّر منازلك و جعلك مواقیت للنّاس، اللّهمّ أهلّه علینا إهلالا ـ مبارکا، اللّهمّ أدخله علینا بالسّلامهٔ و الإسلام و الیقین و الإیمان و البرّ و التّقوی و التّوفیق لما تحبّ و ترضی. دوّم مباشرت با حلال خود کردن در شب اوّل ماه رمضان. سیّم افطار کردن به شیرینی. چهارم تعجیل افطار قبل از نماز اگر انتظار او کشند که با او افطار کنند. پنجم سحور خوردن و هر چند به طلوع فجر نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است. ششم خواندن این دعا نزد افطار: اللّهمّ لک صمنا و علی رزقک أفطرنا فتقبّله منّا ذهب الظّماء و ابتلّت العروق و بقی الأجر، اللّهمّ تقبّله منّا و أعنّا علیه و سلّمنا فیه و تسلّمه منّا. هفتم خواندن دعاهایی که در روزها و شبهای ماه رمضان مقرّر است. هشتم گذاردن هزار رکعت نماز به طریقی که در باب نماز مذکور شد. نهم خواندن سوره روم و عنکبوت در شب بیست و سیّم. دهم غسل کردن در هر شبی که طاقست مثل شب سیّم و پانزدهم و بیست و یکم امّا در شب بیست و سیّم دو غسل سنّت است یکی در اوّل شب و یکی در آخر شب چنانکه در بحث طهارت مذکور شد. یازدهم آن که در این ماه تخفیف نماید بر غلام و کنیز خود در خدمت یعنی خدمت دشوار ایشان را نفرماید. دوازدهم وداع ماه رمضان در روز آخر ماه خواندن.

فصل چهارم

فصل چهارم در ذکر آن چه روزه دار را بفعل آوردن آن مکروهست و آن یازده امر است: اوّل شعر خواندن اگر چه مدح حضرات مقدّسات (علیهم السلام) باشد. دوّم هر فعلی که موجب ضعف باشد مثل مکث بسیار در حمّام و خون گرفتن و مانند آن. سیّم زنان را بوسیدن یا دست بازی کردن. چهارم شیاف برداشتن. پنجم حقنه «۱» کردن. ششم سقّز خاییدن. هفتم در گوش یا بینی چیزی چکانیدن هر گاه به حلق نرسد که اگر به حلق رسد روزه باطل می‌شود. هشتم شکوفه و گل بو کردن به تخصیص نرگس. نهم پیراهن بر خود تر کردن. دهم سرمه که مشك یا صبر داشته باشد در چشم کشیدن. یازدهم زنان را در آب مکث کردن.

مطلب چهارم در اعتکاف

مطلب چهارم در اعتکاف و آن مکث صائم است در مسجد (____۱) احوط بلکه اقوی مفطر بودن حقنه به مایع است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۱۰ جامع سه روز یا زیاده بقصد قربت و در آن ثواب عظیم است خصوصا اگر در ده روز آخر ماه رمضان واقع شود و حضرت رسالت پناه صلّی اللَّه علیه و آله همیشه در دهه آخر ماه رمضان اعتکاف می‌فرمودند و بی‌روزه داشتن اعتکاف جایز نیست و از سه روز کمتر نمی‌باشد و در غیر مسجد جامع صحیح نیست. و هر گاه شخصی به نیّت سنّت دو روز اعتکاف نماید روز سیّم واجب می‌شود. و اگر پنج روز یا هشت روز اعتکاف کند روز ششم

یـا نهم واجب می‌شود. و بر این قیاس و جایز نیست اعتکاف کننـده را که از مسـجد بیرون رود مگر از برای حاجت ضـروری که در مسجد بر نیاید یا عیادت مؤمنی یا رفتن به وداع او یا مشایعت جنازه او و مانند آن و چون از مسـجد بیرون رود حرام است نشسـتن و در سایه راه رفتن و نماز گـذاردن در غیر مسـجدی که در آن اعتکاف کرده مگر به واسـطه ضـرورت مثل آن که بجهۀ غلبه ضـعف بنشـیند یا راه تشـیبع منحصـر در مسـقّف باشـد یا آن قدر وقت نماند که نماز را در مسـجد تواند گذارد مگر در مکّه معظّمه. و جایز است که هر گاه به واسـطه ضـرورتی از مسجد بیرون رود نماز را هر جا که خواهد بگذارد «۱». و نیز حرام است در اعتکاف واجب روزه را فاسد ساختن و در شب جماع کردن و در روز و شب بوی خوش شنیدن و زنان را بوسیدن یا دست به بدن ایشان رسانیدن و هر چه روزه را باطـل می‌سـازد اعتکـاف را نیز باطـل می‌سـازد. و اگر اعتکـاف واجب را در روز ماه رمضان به جماع فاسـد سازد دو کفّاره لازم می‌شود یکی بجهت ماه رمضان و یکی بجهت اعتکاف. و اگر در شب به جماع فاسـد سازد یک کفّاره بجهـۀ اعتکاف لازم است و بس. و هم چنین اگر روزه اعتکـاف را در روز بغیر جماع فاسـد سازد و اگر معتکف زوجه معتکفه خود را در اعتکاف واجب به اکراه مجامعت کند چهار کفاره بر او واجب می‌شود دو کفّاره از جهت خود و دو کفّاره از جهۀ زوجه خود.

باب پنجم از کتاب جامع عبّاسی در بیان حجّ

مقدّمه

مقدّمه بدان که حجّ کردن از اعظم ارکان دین است و چون واجب شود تأخیر کردن آن گناه عظیم است و در حدیث باین مضـمون وارد است که هر گاه بر شخصـی حـجّ واجب شود و به حجّ نرود با آن که مانع شـرعی نداشـته باشد پس چون بمیرد در وقت مردن مسلمان نخواهد مرد بلکه یا جهود خواهد مرد یا ارمنی. و روایات بسیار در کثرت ثواب حجّ از حضرت رسالت پناه صلّی اللَّه علیه و آلـه و حضــرات ائمـه معصــومین (

(۱) بلکه بدون ضـرورت در غیر همان مسـجد نگذارد صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۱۱ صلوات اللَّه علیهم أجمعین وارد شده از آن جمله منقولست که شخصـی به خدمت حضرت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله آمد و گفت یا رسول اللَّه من از خانه خود به عزم حجّ بیت اللَّه بیرون آمده بودم و چون بدانجا رسیدم وقت حجّ فوت شده بود و من مرد غنی و مالدارم پس امر فرما که مال خود را در وجهی از وجوه صـرف نمایم که ثواب آن مثل ثواب حـج باشد پس حضـرت پیغمبر صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم روی مبـارک خود بـآن شـخص کرد و فرمود که: به کوه ابو قبیس نظر کن اگر آن کوه تمـام طلای سـرخ شود و آن را در راه خـدا صرف نمائی ثواب آن به ثواب حـج نمی‌رسـد بعد از آن آن حضـرت صـلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که: شخصـی که اراده حجّ کند چون به مهیّا ساختن یراق و اسـباب راه حـجّ اشـتغال نمایـد هر نوبت که یک چیز از آن اسـباب و یراق را که از زمین بردارد و یا بر زمین گـذارد حقّ تعـالی ده ثواب از برای او می‌نویسـد و ده گنـاه او را می‌بخشـد و ده درجه جای او را در بهشت بلنـدتر می‌سازد و شتری که آن شـخص بر او سوار است هر بار که پاشـنه از زمین بر می‌دارد یا بر زمین می گـذارد مثل آن ثوابها خدای تعالی از برای آن شخص می‌نویسد.

مطلب اوّل در بیان بعضی از آداب حجّ

مطلب اوّل در بیان بعضـی از آداب حـجّ چون عزم حـجّ جزم شود بایـد که ذمّت خود را از حقّ مردم خلاص سازد و وصـیّت کند و چون خواهـد که از منزل خود بیرون آید عیال و بازماندگان خود را جمع سازد و دو رکعت نماز سـنّت بگذارد و بعد از آن این دعا بخوانـد: اللّهمّ إنّی أسـتودعک السّاعـۀ نفسـی و أهلی و مـالی و دینی و دنیـای و آخرتی و خواتیم عملی، اللّهمّ احفـظ الشّاهـد منّا و

الغائب، اللّهمّ احفظنا و احفظ علینا، اللّهمّ اجعلنا فی جوارک، اللّهمّ لا تسلبنا نعمتک و لا تغیّر ما بنا من عافیتک و فضلک. و بعد از آن وداع عیال و اطفال خود کند و تحت الحنک بسته عصای بادام تلخ بدست گرفته از منزل خود بیرون آید و در وقت بیرون آمدن بگوید: بسم اللّه آمنت باللّه توکّلت علی اللّه، اللّه أکبر اللّه أکبر اللّه أکبر. و بعد از آن سه نوبت بگوید: باللّه أخرج و باللّه أدخل و علی اللّه أتوکّل. پس بگوید: اللّهمّ افتح لی فی وجهی هذا بخیر و اختم لی بخیر و قنی شرّ کلّ دابّهٔ أنت آخذ بناصیتها إنّ ربّی علی صراط مستقیم. و چون از خانه بیرون آید بر در خانه رو بقبله بایستد و فاتحه و آیهٔ الکرسی یک نوبت پیش رو و یک نوبت بر دست راست و یک نوبت بر دست چپ بخواند و بعد از آن این دعا بخواند: اللّهمّ احفظنی و احفظ ما معی و سلّمنی و سلّم ما معی و بلّغنی و بلّغ ما معی ببلاغک الحسن الجمیل یا أرحم الرّاحمین. بعد از آن نیّت حجّ کند به این طریق که متوجّه خانه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۱۲ خدا می‌شوم که حجّ اسلام را به جا آورم برای آن که بر من واجبست تقرّب به خدا و پای در رکاب کند و بگوید: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم بسم اللّه و باللّه و اللّه أکبر. و چون بر پشت مرکب قرار گیرد این دعا بخواند: الحمد للّه الّذی هدانا للإسلام و منّ علینا بمحمّد صلّی اللّه علیه و آله سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَ إِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ- وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ* اللّهمّ أنت الحامل علی الظّهر و المستعان علی الأمر اللّهمّ بلّغنا بلاغا إلی الخیر بلاغا یبلغ إلی مغفرتک اللّهمّ لا ضیر إلّا ضیرک و لا خیر إلّا خیرک و لا خافظ غیرک. و سنّت است که در هر منزل که فرود آید در وقت فرود آمدن این دعا بخواند: ربّ أنزلنی منزلا مبارکا و أنت خیر المنزلین. و دو رکعت نماز بگذارد و چون از آن منزل کوچ کند نیز دو رکعت نماز بگذارد و بدان که بهترین روزها از برای سفر شنبه و سه شنبه و پنجشنبه است و در روز دوشنبه سفر به غایت بد است و هم چنین در روز جمعه قبل از نماز و اگر ضرورت شود که در روز بد سفر کند باید که تصدّق کند و متوجّه سفر گردد که تصدّق تلافی بدی آن روز می‌کند. و سنّت است فراخ دستی در این سفر مبارک و سعی در خوبی توشه و بسیار آن در حدیث آمده که اسراف مذموم است مگر در راه حجّ. و سنّت است خوش خلقی با همراهان و ملازمان و مکاریان و خشم فرو خوردن از ایشان. از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقولست که هر کس که به راه خانه خدا می‌رود اگر سه خصلت در او نباشد حجّ او هیچ است و آن خوش خلقی است و خشم فرو خوردن و صلاح و تقوی شعار خود کردن.

مطلب دویّم در بیان شرایط وجوب حجّ

مطلب دویّم در بیان شرایط وجوب حجّ بدان که تا هفت شرط بهم نرسد حجّ واجب نمی‌شود: شرط اوّل بلوغ است پس بر طفل حجّ واجب نمی‌شود هر چند مالدار باشد امّا اگر ولیّ او را به حجّ بر دو احرام به بندد و قبل از وقوف عرفه یا وقوف مشعر بالغ شود و باقی افعال حجّ را به جا آورد حجّ او صحیح است و از حجّ «۱» اسلام مجزیست. شرط دوّم عقل است پس مجنونی که هیچ وقت به هوش نیاید یا اگر به هوش آید مدت هشیاری او افعال حجّ را نکنجد بر او حجّ واجب نیست امّا اگر قبل از وقوف عرفات یا وقوف مشعر هشیار شود و باقی افعال را در زمان هشیاری به جا آورد حکم او حکم طفل است. شرط سیّم حرّیّت است پس بر بنده حجّ واجب نیست هر چند بعضی از او آزاد باشد و اگر به رخصت آقا حجّ کند ثواب دارد امّا این حجّ از حج اسلام مجزی نیست و هر گاه بعد از آزادی استطاعت حجّ به همرساند

(____۱) ولی اگر استطاعتش تا سال دیگر

باقی است حجّ ثانی از او فوت نشود صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۱۳ نوبت دیگر حجّ بر او واجبست مگر آن که قبل از یکی از دو وقوف آزاد شود که در این صورت حکم طفل «۱» و مجنون دارد به طریقی که دانسته شد. شرط چهارم استطاعت یعنی قادر بودن بر خرج راه در رفتن و برگشتن از چهارپایان و خیمه و خدمتکاران و باقی ضروریّات بحسب حال این کس. و اگر شخصی گوید که خرج راه تو در عهده من است و بر سخن او اعتماد باشد در این صورت حجّ واجبست. و هم چنین

اگر خود بعضی از خرج راه داشته باشد و تتمّه را شخصی که بر او اعتماد باشد متعهّد شود. و از جمله استطاعت نفقه عیال و بازماندگان واجب النّفقه از وقت رفتن تا رسیدن به منزل خود خواه خود قدرت بر آن داشته باشد و خواه دیگری متعهّد آن شود. و نیز از جمله استطاعت قدرت بر وفای دین مثل قرض و مهر زن «۲» و غیر آن پس ما دام که قادر بر وفای آن نباشد حجّ واجب نمی‌شود. و اگر زن در راه حجّ احتیاج به محرم داشته باشد و محرم به جهت رفاقت او اجرتی خواهد قدرت بر اجرت آن محرم نیز داخل استطاعتست پس اگر بر اجرت او قادر نباشد حجّ بر او واجب نمی‌شود. شرط پنجم صحّت بدنست به حیثیتی که از رفتن به حجّ مشقّت شدیده لازم نیاید. شرط ششم امنیّت راهست پس ما دام که گمان ناامنی «۳» باشد رفتن واجب نیست. شرط هفتم آن که آن قدر وقت باشد که خود را به مکّه معظّمه رساند و افعال حج را بفعل آورد پس اگر وقت تنك باشد حجّ در آن سال ساقط است. و هر گاه بر زن واجب شود می‌تواند که بی رخصت شوهر به حجّ رود امّا حجّ سنّتی بی‌رخصت شوهر نمی‌تواند کرد.

مطلب سیّم در بیان انواع حجّ و ذکر مواقیت

مطلب سیّم در بیان انواع حجّ و ذکر مواقیت بدان که حجّ بر سه نوع است حجّ تمتّع و حجّ قرآن و حجّ افراد و حجّ تمتّع بر شخصی واجب می‌شود که از اهل مکّه معظّمه شانزده فرسخ شرعی دور باشد و حجّ قران و حجّ افراد بر شخصی واجب می‌شود که از اهل مکّه معظّمه باشد یا دوری منزل او از آن مکان مقدّس کمتر از آن مقدار باشد. و اوّل افعال حجّ تمتع احرام عمره است از میقات و میقات مکانیست که حضرت رسالت پناه صلّی اللَّه علیه و آله قرار داده‌اند که حاجیان از آنجا احرام بندند. و آن پنج موضع است که هر یکی از آن مواضع میقاتگاه عمره حجّ تمتّع جمعی است یکی ذو الحلیفه است و آن میقات جمعیست که از راه مدینه مقدّسه می‌آیند دویّم جحفه است و آن میقات جمعی است که از راه شام می‌آیند سیّم یلملم است و آن میقات جمعی است که از راه یمن می‌آیند چهارم قرن المنازل است و آن میقات جمعی است که از راه طایف می‌آیند پنجم عقیق است و آن میقات جمعی است که از راه عراق عرب می‌آیند و بدان که احرام بستن قبل از رسیدن به میقات صحیح نیست مگر آن که

(____۱) مشکل است صدر دام ظلّه (۲)

مطلقا معلوم نیست صدر دام ظلّه (۳) به گمانی که سفر را حرام نماید صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۱۴

شخصی بنذر یا عهد یا سوگند بر خود لازم سازد که قبل از رسیدن به میقات احرام به بندد و هم چنین گذشتن حاجیان از میقات بی‌احرام حرام است و اگر از میقات بی‌احرام بگذرد واجبست که بر گردند و از میقات احرام ببندند

مطلب چهارم در بیان افعال حجّ تمتّع

مطلب چهارم در بیان افعال حجّ تمتّع بر سبیل اجمال بدان که افعال حجّ تمتّع هجده است باین ترتیب یعنی باید که هر یك این هجده فعل را به ترتیبی که مذکور می‌شود به جا آورد: اوّل احرام عمره بستن است. دوّم طواف خانه کعبه است. سیّم دو رکعت نماز طواف کردن. چهارم سعی میان صفا و مروه کردن. پنجم تقصیر است یعنی چیزی از موی یا ناخن گرفتن و باین پنج فعل افعال عمره تمتّع تمام است. ششم احرام حج بستن است. هفتم وقوف عرفاتست. هشتم وقوف مشعر است. نهم جمره عقبه را به هفت سنگ ریزه زدن. دهم قربانی کردن. یازدهم سر تراشیدن یا تقصیر کردن. دوازدهم طواف زیارت کردن. سیزدهم دو رکعت نماز طواف در مقام حضرت ابراهیم ع گذاردن. چهاردهم سعی ما بین صفا و مروه کردن. پانزدهم طواف نساء کردن. شانزدهم دو رکعت نماز طواف نسا کردن. هفدهم سه شب ایّام تشریق در منی بودن. هجدهم در هر یك از ایّام تشریق هر یك از جمرات ثلاثه را به هفت سنگ ریزه زدن و این آخر افعال واجبه حجّ است. و چون از اینها فارغ شود سنّت است که به مکّه عود نماید جهت به جا آوردن طواف وداع و باقی سنّتیها که بعد از این مذکور خواهد شد إن شاء اللَّه تعالی.

مطلب پنجم در بیان افعال حجّ تمتّع

اشاره

مطلب پنجم در بیان افعال حجّ تمتّع است بر سبیل تفصیل و در آن چهار مقصد و خاتمه است:

مقصد اوّل در بیان احرام بستن و مقدّمات و شروط آن

فصل اوّل در ذکر اموری که قبل از شروع در احرام به جا آوردن آن سنّت است

فصل اوّل در ذکر اموری که قبل از شروع در احرام به جا آوردن آن سنّت است و آن هشت امر است: اوّل آن که از اوّل ماه ذی قعده از موی سر و موی محاسن مطلقا چیزی نگیرد. دوّم بر طرف کردن موی زهار و موی زیر بغل به تراشیدن یا بنوره گذاشتن و نوره افضل است. سیّم سبیل گرفتن. چهارم ناخن چیدن. پنجم مسواک کردن. ششم غسل احرام کردن و بعضی از مجتهدین آن را واجب می‌دانند و اگر بعد از غسل و قبل از احرام بخواب رود یا حدثی کند یا چیزی بخورد یا به پوشد یا ببوید که بر محرم خوردن و پوشیدن و بوییدن آن حرام باشد غسل را اعاده کند. هفتم نماز احرام گذاردن و آن شش رکعتست به سه سلام و اکتفا به چهار رکعت و دو رکعت نیز جایز است. و سنّت است که در رکعت اوّل بعد از فاتحه سوره قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ و در جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۱۵ رکعت دویّم بعد از فاتحه قُلْ هُوَ اللَّهُ بخواند. هشتم آن که بعد از نماز این دعا بخواند: الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللَّه علی سیّدنا محمّد و آله الطّاهرین، اللّهمّ إنّی أسألک أن تجعلنی ممّن استجاب لک و آمن بوعدک و اتّبع أمرک فإنّی عبدک و فی قبضتک لا أوقی إلّا ما وقیت و لا أجد إلّا ما أعطیت و قد ذکرت الحجّ فأسألک أن تعزم لی علیه علی کتابک و سنّة نبیّک صلّی اللَّه علیه و آله و تقوّینی علی ما ضعفت و تسلّم منّی مناسکی فی یسر منک و عافیة و اجعلنی من وفدک الّذی رضیت و ارتضیت و سمّیت و کتبت، اللّهمّ إنّی خرجت من شقة بعیدة و أنفقت حالی ابتغاء مرضاتک، اللّهمّ فتمّم لی حجّتی و عمرتی، اللّهمّ إنّی أرید التّمتّع بالعمرة إلی الحجّ علی کتابک و سنّة نبیّک صلواتک علیه و آله فإن عرض لی عارض یحبسنی فخلّنی حیث حبستنی بقدرتک الّذی قدّرت علیّ، اللّهمّ إن لم تکن حجّة فعمرة أحرم لک شعری و بشری و دمی و عظامی و مخّی و عصبی من النّساء و الثّیاب و الطّیب أبتغی بذلک وجهک و الدّار الآخرة. و بدان که حیض مانع احرام نیست و هم چنین مانع غسل احرام نیست امّا مانع نماز احرام است.

فصل دویّم در بیان باقی امور متعلّقه به احرام

اشاره

فصل دویّم در بیان باقی امور متعلّقه به احرام و آن چهل و سه امر است سه امر واجب و چهار امر سنّت و دوازده امر مکروه و بیست و چهار امر حرام امّا

سه امر واجب

سه امر واجب اوّل نیّت است باین طریق که احرام عمره تمتّع می‌بندم از برای آن که واجبست تقرّب به خدا. دویّم مقارن داشتن نیّت است به تلبیات اربع یعنی بعد از نیّت بی‌فاصله واجبست که یک نوبت بگوید: لبّیک اللّهمّ لبّیک لبّیک لا شریک لک لبّیک. سیّم پوشیدن دو جامه احرام است مردان را از هر چه جایز است نماز در آن یکی را لنگ کند و یکی را بر دوش اندازد بشرط آن که دوخته و شبیه به دوخته نباشد مثل کپنک و زره و زنان را جایز است در حال احرام پوشیدن دوخته و حریر و امّا

چهار امر سنّت

چهار امر سنّت اوّل آن که مرد تلبیات را بلند بگوید. دویّم آن که تلبیاتی که مذکور می‌شود اضافه کند به تلبیات واجب و آن اینست: إنّ الحمد و النّعمهٔ و الملک لک لا شریک لک لبّیک لبّیک ذی المعارج لبّیک لبّیک داعیا إلی دار السّلام لبّیک لبّیک غفّار الذّنوب لبّیک لبّیک أهل التّلبیهٔ لبّیک لبّیک ذا الجلال و الإکرام لبّیک لبّیک تبدئ و المعاد إلیک لبّیک لبّیک یستغنی و نفتقر إلیک لبّیک لبّیک مرهوبا و مرغوبا إلیک لبّیک لبّیک إله الحقّ لبّیک لبّیک ذا النّعماء و الفضل الحسن الجمیل لبّیک لبّیک کشّاف الکروب لبّیک لبّیک عبدک و ابن عبدیک لبّیک لبّیک یا کریم لبّیک.سیّم از سنّتهای احرام آنست که کلّ تلبیاتی که جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۱۶ مذکور شد اکثر اوقات بگوید خصوصا در هشت جا: اوّل بعد از نماز خواه واجب و خواه سنّت. دویّم هر وقت شتری که بر آن سوار است از هر جا برخیزد. سیّم هر گاه در راه بر بلندی مثل پشته یا کوهی برآید. چهارم هر گاه به سراشیبی درآید. پنجم هر گاه از خواب بیدار شود. ششم در وقت سحر. هفتم هر گاه سوار شود یا فرود آید. هشتم هر گاه در راه به شخصی برخورد. چهارم از سنّتیهای «۱» احرام آن که چون خانهای مکّه معظّمه را ببیند تلبیات را قطع کند و بعضی از مجتهدین برآنند که در آن وقت قطع تلبیات واجبست. و امّا آن

دوازده امر که در احرام مکروهست

دوازده امر که در احرام مکروهست اوّل حمّام رفتن. دویّم شستن جامه احرام هر چند چرکین شود. سیّم بو کردن میوه مثل سیب «۲» و به و غیر آن. چهارم تکلّم کردن بغیر تلبیات و قرآن و ذکر خدا و حاجت ضروری. پنجم در جواب احدی لبّیک گفتن. ششم خوابیدن بر فرشی که سفید نباشد. هفتم تراشیدن سر شخصی که احرام نداشته باشد که اگر احرام داشته باشد تراشیدن سر او حرام است. هشتم غسل کردن از برای خنک ساختن بدن نه به جهت سنّت مثل غسل جمعه و غیر آن. نهم آن که جامه احرام از غیر پنبه باشد. دهم آن که جامه احرام میل میل باشد یعنی خطها داشته باشد. یازدهم آن که سیاه باشد. دوازدهم آن که در ابتدای احرام جامه احرام چرکین باشد امّا اگر در اثنای احرام چرکین شود پوشیدن آن مکروه نیست. و امّا آن

بیست و چهار امر که در حال احرام به جا آوردن آن حرام است

بیست و چهار امر که در حال احرام به جا آوردن آن حرام است اوّل شکار کردن یا شخصی را شکار فرمودن یا گفتن که فلان جا شکاری هست یا نمودن شکار یا آلات شکار مثل باز و سگ و دام و تیر و تفنگ به شخصی دادن که شکار کند و این امور حرام است بدو شرط: اوّل آن که آن جانور آبی نباشد چه شکار کردن جانوران آبی در حال احرام حرام نیست. و مراد از جانور آبی حیوانیست که در آب تخم کند پس شکار کردن قاز و اردک و باقی حیوانات که در خشکی تخم کنند حرام است. دویّم آن که خوردن گوشت آن جانور حلال باشد مثل آهو و کلنگ و غیر آن پس شکار کردن حیوانی که گوشت آنها حرام است مثل خوک و پلنگ و چرخ و باز در حال احرام حلالست. امّا از جمله جانورانی که گوشت آنها حرام است شش جانور است که آنها را شکار کردن در حال احرام حرام است و آن شیر و روباه و خرگوش و خارپشت و سوسمار و یربوعست. و اگر شخصی آنها را در حال

احرام شکار کند آن شکار ملک او نمی‌شود و واجب است که آن را رها کند و خوردن گوشت شکار بر محرم حرام است اگر چه دیگری آن را شکار کرده باشد. و هر شکاری را که محرم بکشد میته است

(____۱) بلکه احوط است صدر دام ظلّه

(۲) احوط ترک است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۱۷ و خوردن گوشت آن بر محرم و غیر محرم حرام است. دوّم از بیست و چهار امر که در حال احرام حرام است جماع کردنست و مقدّمات آن مثل بوسه و دست بازی کردن با حلال خود و عقد نکاح بستن از برای خود یا از برای دیگری پس اگر عقد نکاح کند آن عقد باطل است. امّا رجوع در طلاق و کنیزک خریدن بقصد آن که بعد از احرام مباشرت کند جایز است. سیّم گواه شدن بر عقد نکاح و گواهی دادن بآن. چهارم بو کردن مشک و عنبر و عود و صندل و مانند آن. و در بو کردن گل نرگس و بنفشه و مانند آن میانه مجتهدین خلافست و اصحّ آن است که بو کردن آنها نیز حرام است امّا شنیدن بوی مشک و عنبر و غیر آن که بر خانه کعبه می‌مالند جایز است. و هم چنین جایز است شنیدن بویهای خوش که در ما بین صفا و مروه می‌باشد. پنجم بینی گرفتن محرم از چیزهای بدبو. ششم روغن بر بدن مالیدن خواه خوش بو باشد و خواه نباشد. هفتم پوشیدن مرد رختی را که دوخته باشد یا شبیه به دوخته چنانکه قبل از این مذکور شد. هشتم پوشیدن چیزی که پشت پا را به پوشد. نهم انگشتری در انگشت کردن به جهت زینت نه به جهت آن که سنّت است. دهم پوشیدن مرد سر و گوش خود را اگر چه به ارتماس باشد. یازدهم آن که مرد در وقت راه رفتن در سایه چیزی رود که آن چیز بر بالای سر او باشد نه در پهلوی او مثل سایه دیوار امّا در سایه کجاوه و مانند آن راه رفتن مرد را جایز است هر چند بالای سر او باشد «۱». و هم چنین جایز است در وقت فرود آمدن که در سایه چیزی به راه رود و بنشیند هر چند آن چیز در بالای سر او باشد مثل خیمه و غیر آن. دوازدهم مو از سر یا بدن جدا کردن. سیزدهم ناخن چیدن اگر چه ناخن انگشت زیادتی باشد. چهاردهم کشتن شپش یا از بدن یا از جامه خود به دور انداختن. پانزدهم سرمه سیاه در چشم کشیدن. شانزدهم حنا بستن برای زینت. هفدهم در آئینه نگاه کردن. هجدهم دندان کندن. نوزدهم سلاح پوشیدن. بیستم خون از بدن بیرون آوردن اگر چه به مسواک کردن باشد امّا اگر از خاریدن کر خون بیرون آید قصوری ندارد. بیست و یکم جدالست یعنی لا و اللّه و بلی و اللّه «۲» گفتن مگر به جهت اثبات حق یا نفی باطل. بیست و دویّم پوشیدن زن طلا آلات یا نقره آلاتی که عادت او نباشد که مثل آن را به پوشد. بیست و سیّم اظهار کردن زن زیور خود را به شوهر یا بر جمعی که محرم او باشند. بیست و چهارم روی خود را به چیزی پوشیدن که بر روی او برسد پس می‌باید که پوشش روی زن به نوعی باشد که مطلقا به روی او نخورد «۳»

مقصد دویّم در بیان طواف و مقدّمات و شروط آن

اشاره

مقصد دویّم در بیان طواف و مقدّمات و شروط آن

(____۱) احوط ترک است صدر دام ظلّه

(۲) بلکه مطلق قسم خوردن علی الاحوط صدر دام ظلّه (۳) بیست و پنجم قطع اشجار و گیاه حرم که دوازده میل در دوازده میل است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۱۸ بدان که اوّل افعال عمره تمتّع بعد از احرام طواف خانه کعبه است و چهل امر بآن متعلق است و مجموع آن در دو فصل تفصیل می‌یابد

فصل اوّل در بیان آن چه پیش از طواف به جا آورده می‌شود

اشاره

فصل اوّل در بیان آن چه پیش از طواف به جا آورده می‌شود و آن شانزده امر است چهار امر واجب و دوازده امر سنّت: امّا

چهار امر واجب

چهـار امر واجب اوّل طهارت از حـدث اکبر و اصـغر هر گاه طواف واجب باشـد امّا در طواف سـنّت طهارت از حـدث اصـغر سـنّت است. دویّم ازاله نجاست از رخت و بدن. سیّم ستر عورت بطریق نماز. چهارم ختنه پس اگر شخصـی را ختنه نکرده باشند طواف او باطل است. و امّا آن

دوازده امر که پیش از طواف سنّت است

دوازده امر که پیش از طواف سـنّت است اوّل غسل است جهت داخل شدن حرم مکّه معظّمه. دویّم اذخر خاییدن قبل از داخل شدن در حرم. سیّم نعلیـن کنـدن و پـا برهنـه به راه رفتن. چهـارم نعلین خـود را بـدست خـود گرفتن. پنجم در وقت داخـل شـدن این دعا خوانـدن: اللّهمّ إنّک قلت فی کتابک و قولک الحقّ و أذّن للنّاس فی الحـجّ یأتوک رجالا و علی کلّ ضامر یأتین من کلّ فـجّ عمیق، اللّهمّ إنّی أرجو أن أکون ممّن أجـاب دعوتـک و قـد جئت من مشـقّهٔ بعیـدهٔ و من فـجّ عمیق سامعا لنـدائک و مسـتجیبا لک و مطیعا لأمرک و کلّ ذلک بفضلک علیّ و إحسانک إلیّ فلک الحمد علی ما وفّقتنی له أبتغی بذلک الزّلفهٔ عندک و القربهٔ إلیک و المنزلهٔ لـدیک و المغفرهٔ لـذنوبی و التّوبـهٔ علیّ منها بمنّک، اللّهمّ صلّ علی محمّـد و آل محمّد و حرّم بدنی علی النّار و آمنّی من عذابک و عقابـک یـا کریم. شـشم غسل کردن بجهت داخل شـدن مکّه معظّمه و این غسل زن حیض دار را نیز سـنّت است. هفتم غسل کردن جهـهٔ داخل شدن در مسـجد الحرام. هشتم داخل شدن در مسجد الحرام از دری که آن را باب بنی شیبه گویند. نهم آن که در بیرون در مسـجد الحرام ایسـتد و بگویـد: السّـلام علیک أیّها النّبیّ و رحمـهٔ اللّه و برکاته، و بعـد از آن بگوید: بسم اللّه و باللّه ما شاء اللّه و السّـلام علی أنبیاء اللّه و رسله و السّـلام علی رسول اللّه و السّـلام علی إبراهیم خلیل اللّه و الحمـد للّه ربّ العالمین. دهم به خضوع و خشوع داخل مسـجد الحرام شـدن. یازدهم آن که چون داخل شود رو به جانب کعبه مشـرّفه کند و دسـتها برداشـته این دعا بخواند: اللّهمّ إنّی أسألک فی مقامی هـذا فی أوّل مناسـکی أن تقبل توبتی و أن تجاوز عن خطیئتی و تضع عنّی وزری، الحمد للّه الّذی بلّغنی بیته الحرام، اللّهمّ إنّی أشـهد أنّ هـذا بیتک الحرام الّذی جعلته مثابهٔ للنّاس و أمنا مبارکا و هدی و رحمهٔ للعالمین جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۱۹ اللّهمّ إنّی عبـدک و البلـد بلـدک و البیت بیتـک جئت أطلب رحمتـک و أؤمّ طاعتـک مطیعا لأمرک راضـیا بقدرک أسألک مسألهٔ الفقیر إلیک الخائف لعقوبتک، اللّهمّ افتح لی أبواب رحمتک و استعملنی بطاعتک و مرضاتک. دوازدهم آن که به نزدیک حجر اسود آیـد و رو به جانب حجر کنـد و این دعا بخوانـد: الحمد للّه الّذی هدانا لهذا و ما کنّا لنهتدی لو لا أن هدانا اللّه سـبحان اللّه و الحمد للّه و لا إله إلّا اللّه و اللّه أکبر من خلقه و أکبر ممّا أخاف و أحذر لا إله إلّا اللّه وحده لا شـریک له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حیّ لا یموت بیده الخیر و هو علی کلّ شـیء قدیر، اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و علی جمیع الأنبیاء و المرسلین. بعد از آن حجر را ببوسد و اگر به واسطه کثرت ازدحام نتواند بوسیدن دست خود را بآن رساند و دست خود را ببوسد. و اگر دست نتواند رسانید به جانب حجر بدست راست اشارت کند و این دعا بخواند: اللّهمّ إنّی أؤمن بوعدک و أوفی بعهدک، اللّهمّ أمانتی أدّیتها و میثاقی تعاهدته لیشهد لی بالموافاهٔ، اللّهمّ تصدیقا بکتابک و علی سنّهٔ نبیّک أشهد أن لا إله إلّا اللّه وحده لا شریک له و أنّ محمّدا عبده و رسوله آمنت باللّه و کفرت بالجبت و الطّاغوت و اللّات و العزّی و عبادهٔ الشّیطان و عبادهٔ

کلّ ندّ یدعی من دون اللَّه، اللَّهمّ إلیک بسطت یدی و فیما عندک و عظمت رغبتی فاقبل سعیی و اغفر لی و ارحمنی، اللَّهمّ إنّی أعوذ بک من الکفر و الفقر و مواقف الخزی فی الدّنیا و الآخرهٔ. و چون از این دعا فارغ شود شروع در طواف کند.

فصل دویّم در بیان باقی اموری که متعلّق است به طواف

اشاره

فصل دویّم در بیان باقی اموری که متعلّق است به طواف و آن بیست و سه امر است یازده امر واجب و دوازده امر سنّت، امّا

یازده امر واجب

یازده امر واجب اوّل نیّت طواف به این طریق که طواف عمره تمتّع می‌کنم از برای آن که واجب است تقرّب به خدا و نیّت را مقارن طواف سازد بر وجهی که جزء اوّل جانب چپ او در ابتـدای طواف محاذی جزء اوّل حجر اسود باشد و این بدو طریق می‌شود: یکی آن که در مقابل حجر اسود بایستد و مقارن نیّت خود را بگردانـد تا در ابتـدای طواف کردن کلّ بدن او به محاذات کلّ حجر اسود بگـذرد. طریـق دویّم آن که در مقابـل حجر اسود نایسـتد بلکه آن را جـانب چپ خود گیرد و بعضـی از اجزای بـدن خود را پیش بدارد و محاذی جزء اوّل حجر اسود نماید و شـروع در طواف کند تا کلّ بدن او به محاذات کلّ حجر بگذرد و طریق اوّل افضلست. دویّم اسـتدامت حکمی یعنی در اثنای طواف واجبی قصـد امری نکنـد که منافی طواف باشـد مثل آن که حدث کند و قصد آن که طواف را به اتمام جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۲۰ نرساند. سیّم آن که در حال طواف می‌باید که خانه کعبه بر دست چپ «۱» او باشـد. چهـارم آن که دوری طواف کننـده از خـانه کعبه در کلّ جهات کمتر از دوری مقام ابراهیم علیه السّـلام باشـد از خانه کعبه. پنجم آن که گشـتن بر گرد خانه کعبه کمتر از هفت نوبت و زیاده بر هفت نوبت نباشـد و هر نوبت را یک شوط گویند و هر هفت شوط یـک طواف است و اگر بعـد از فـارغ شـدن شـک کنـد که هفت شوط کرد یـا کمتر یـا بیشتر التفـات نکنـد و طواف او صحیـح است. امّا اگر شک او قبل از فارغ شدن باشد در این صورت از سه حال بیرون نیست اوّل آن که شکّ کند میانه هفت شوط و زیـاده دوّم آن که شـک کنـد میـانه هفت شوط و کمتر سـیّم آن که یقین دانـد که هفت شوط نکرده و شـک او میانه هفت شوط باشد مثل آن که شکّ کند میانه چهار و پنج یا میانه پنج و شـش پس در صورت اوّل به رکنی که حجر اسود در اوست رسیده باشد طواف او صحیح «۲» است و اگر بر آن رکن نرسـیده باشد طواف او باطل است و از سـر باید گرفت و در صورت دوّم و سـیّم مطلقا طواف او باطل است خواه به رکن رسـیده باشد و خواه نرسـیده باشد و طواف را از سـر باید گرفت. شـشم آن که چهار شوط اوّل از پی یکـدیگر باشـد یعنی فاصـله در میـان واقع نشـود پس اگر فاصـله در میـان واقع شود طواف را از سـر گیرد خواه فاصـله بجهت ضرورت واقع شده باشد مثل نماز واجب که وقت آن تنک شده باشد و خواه بی‌ضـرورت واقع شده باشد امّا در میان شوط چهارم و پنجم و میـان سه شوط آخر جایز است که فاصـله واقع شود مثل نماز سـنّتی که وقت آن تنک شـده باشـد یا قضای حاجت مؤمنی یا داخـل شـدن به خـانه کعبه و هم چنین در سه شوط آخر جایز است قطع شوط کردن بجهت امثال امور امّا واجبست که در وقت قطع طواف مکـانی را که در آنجـا قطع شـده نشان کنـد تا چون بر سـر اتمام آن آیـد زیاده و کم نشود. هفتم آن که حجر را بکسـر حاء مهمله و سـکون جیم داخـل طواف سازد و آن دیوار است کوتاه در جانب ناودان خانه کعبه. هشـتم آن که در وقت طواف چیزی از بـدن داخل شاذروان کعبه نباشـد بلکه بایـد که کلّ بدن خارج از شاذروان باشد و آن بناییست در بیخ خانه کعبه متّصل بآن از نشانه دیوار قدیم خانه کعبه چه خانه کعبه قدیم از این وسیع‌تر بوده و شاذروان جای دیوار قدیم است پس اگر طواف‌کنان دست به دیوار کعبه گـذارد طواف باطـل است بجهت آن که دست او داخـل خانه کعبه خواهـد بود. نهم آن که در طواف بطریق متعارف راه رود

پس اگر بر یـک پـا یـا بر چهـار دسـت و پـا یـا خیزکنـان طـواف کنـد صـحیح نخواهـد بـود. دهـم آن که (____۱) حتّی در آن مقـداری کـه حجر

اسماعیل علیه السّلام است صدر دام ظلّه (۲) البته اکتفا باین طواف ننمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۲۱ آخر شوط هفتم جـای باشـد که ابتـدای طواف را از آنجـا کرده بی‌زیـاده و نقصـان. یازدهم آن که دو رکعت نماز طواف کردن در پس مقام ابراهیم (علیه السـلام) «۱» یـا در پهلوی آن مخیّر است و در قرائت این دو رکعت میـانه جهر و اخفـات. و اگر طواف سـنّت باشد در هر جا از مسجد الحرام که خواهد این دو رکعت را می‌تواند گذارد. و سـنّت است که در رکعت اوّل بعد از حمد سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند و در رکعت دوّم سوره جحد یعنی قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ. و امّا

دوازده امر سنّت

دوازده امر سـنّت که تعلّق به طواف دارد: اوّل آن که چون داخل مسـجد الحرام شود به هیچ امری اشتغال ننماید الّا به مقدّمه یازدهم و دوازدهم طواف که قبل از این مـذکور شـد و بعد از آن بی‌فاصـله شـروع در طواف عمره کند مگر آن که وقت نماز واجب داخل شـده باشـد یا نرسـد که نماز جماعت ازو فوت شود. دویّم بوسـیدن حجر اسود در هر شوط و هم چنین رخ خود را بر آن گذاشـتن. سیّم بوسـیدن هر رکنی از چهـار رکن خـانه کعبه به تخصـیص رکن یمانی و رکن عراقی. چهارم آن که یک طرف ردای خود را از زیر بغل راست بیرون آورد و بر دوش چپ انـدازد و دوش راست را برهنه گذارد. پنجم کام خود را در حین طواف کوتاه گ‌رداند چه به واسـطه هر کامی شـش هزار حسـنه جهۀ این کس نوشته می‌شود. ششم نزدیک شاذروان طواف کردن هر چند گام کمتر شود چه نزدیکی تلافی زیادتی کام می‌کند. هفتم آن که راه رفتن در اثنای طواف نه تند باشد و نه آهسـته بلکه میانه باشد. هشتم آن که در اثنای طواف این دعا بخواند: اللّهمّ إنّی أسألک باسـمک الّذی یمشی به علی ظلل الماء کما یمشی به علی جدد الأرض و أسألک باسـمک الّـذی تهتزّ له أقدام ملائکتک، و أسألک باسـمک الّذی دعاک به موسی من جانب الطّور فاسـتجبت له و ألقیت علیه محبّۀ منک، و أسألک باسـمک الّذی غفرت به لمحمّد صـلّی اللّه علیه و آله ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر و أتممت علیه نعمتک أن تفعل بی کـذا و کـذا. و بعـد از آن حـاجت خود را از خـدای تعـالی بخواهـد. نهم آن که در اثنـای طواف هر گاه محاذی در خانه کعبه شود صلوات بفرسـتد. دهـم آن که هر وقت که در اثنـای طـواف به دیـوار کوتـاهی که در طرف نـاودان خـانه کعبه است برسـد این دعا بخوانـد: اللّهمّ أدخلنی الجنّۀ برحمتک و عافنی من السّـقم و أوسع علیّ من الرّزق الحلال و ادرأ عنّی شـرّ فسـقه الجنّ و الإنس و شـرّ فسـقۀ العرب و العجـم. یـازدهم آن کـه چـون در شـوط هفتـم بـه مسـتجار رسـد و آن در زمـان سـابق در خـانه (____۱) احوط ترک نماز طواف است در

پهلوی مقام با امکان صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۲۲ کعبه بوده و الحال بسته شده و علامات نمایانست پس بایـد که رو بآن کنـد و خود را بآن بچسباند و این دعا بخوانـد: اللّهمّ البیت بیتک و العبد عبدک و هذا مکان العائذ بک من النّار. و در آن وقت به گناهان خود یک یک اقرار نمایـد چه در حـدیث وارد است که هر مؤمنی در آن مکان شـریف اقرار به گناهان خود کنـد البتّه حق تعـالی گناهان او را می‌بخشـد. دوازدهم آن که بعـد از اقرار به گناهان خود این دعا بخوانـد: اللّهمّ من قبلک الرّوح و الفرج و العافیـۀ، اللّهمّ إنّ عملی ضـعیف فضاعفه لی و اغفر لی ما اطّلعت علیه منّی و خفی علی خلقک. و چون در مقابل رکن یمانی آید بگوید: أستجیر باللّه من النّار، اللّهمّ قنّعنی بما رزقنی و بارک لی فیما آتیتنی. و بعد از گذاردن دو رکعت نماز طواف سنّت است که نزدیک حجر اسود آیـد و آن را ببوسـد و به جانب چاه زمزم آیـد و یک دلو یا دو دلو آب بکشد و از آن بخورد و بر سـر و تن خود بریزد و در وقت ریختن بگوید: اللّهمّ اجعله علما نافعا و رزقا واسعا و شفاء من کلّ داء و سقم. و بعد از آن متوجّه ما بین صفا و مروه شود

مقصد سیّم در بیان سعی ما بین صفا و مروه

اشاره

مقصد سیّم در بیان سعی ما بین صفا و مروه و مقدّمات و شروط بدان که آن چه تعلّق به سعی صفا و مروه دارد هجده امر است ده امر واجب و هشت امر سنّت امّا

ده امر واجب

ده امر واجب اوّل نیّت سعی است به این طریق که سعی می‌کنم میان صفا و مروه هفت شوط در عمره تمتّع از برای آن که واجبست تقرّب به خدا. دوم آن که در وقت نیّت پاشنه پای او به زینه اوّل از صفا چسبیده باشد. سیّم مقارن ساختن نیّت به ابتدای رفتن به جانب مروه. چهارم استدامت حکمی یعنی قصد امری که منافی نیّت است نکند. پنجم آن که از راه متعارف ما بین صفا و مروه رود نه از راه مسجد الحرام و غیر آن. ششم آن که سعی از هفت شوط کمتر یا بیشتر نباشد. هفتم موالات یعنی هر هفت شوط از پی هم باشد به طریقی که در طواف مذکور شد و بعضی از مجتهدین برآنند که موالات شرط نیست. هشتم جمیع مسافت ما بین صفا و مروه را قطع کند و چیزی در میان نگذارد پس چون از صفا به مروه رسد چنان کند که سر انگشتان پا به زینه اوّل مروه برسد و چون خواهد که از مروه به صفا رود پاشنه پا را به زینه اوّل مروه ملصق سازد پس به جانب صفا رود و این قاعده را منظور دارد تا هفت شوط را به اتمام رساند. نهم آن که اگر طواف بروز کرده باشد سعی را بروز دیگر تاخیر نکند بلکه شب به جا آورد و اگر شب طواف کرده سعی را در آن شب به جا آورد و بعضی از مجتهدین تأخیر بروز جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۲۳ دیگر را جایز داشته‌اند. دهم آن که سعی بعد از طواف واقع شود پس اگر قبل از طواف بفعل آورد سعی باطل خواهد بود. و امّا آن

هشت امری که در سعی سنّت است

هشت امری که در سعی سنّت است اوّل آن که چون از مسجد الحرام بجهت سعی بیرون رود باید از در صفا بیرون رود جای آن در الحال داخل مسجد است امّا دو ستون بجهت علامت آن گذاشته‌اند پس باید که از ما بین آن دو ستون بگذرد. دوّم طهارت از حدث اکبر و اصغر. سیّم ازاله نجاست از بدن و رخت. چهارم آن که چون از مسجد الحرام بیرون آید به بالای صفا رود رو به کعبه ایستد در مقابل رکنی که حجر اسود در او است و هفت نوبت اللَّه أکبر بگوید و هفت نوبت الحمد للّه و هفت نوبت لا إله إلّا اللَّه و سه نوبت: لا إله إلّا اللَّه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیي و یمیت و یمیت و یحیي و هو حیّ لا یموت بیده الخیر و هو علی کلّ شیء قدیر. و بعد از آن سه نوبت صلوات بفرستد و سه نوبت: اللَّه أکبر، الحمد للّه علی ما هدانا و الحمد للّه ما أبلانا، و الحمد للّه الحیّ القیّوم، و الحمد للّه الحیّ الدّائم. و سه نوبت بگوید: أشهد أن لا إله إلّا اللَّه وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله لا نعبد إلّا إیّاه مخلصین له الدّین و لو کره المشرکون. و سه نوبت بگوید: اللَّهمّ إنّی أسألک العفو و العافیة و الیقین فی الدّنیا و الآخرة. و سه نوبت بگوید: اللَّهمّ آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ. بعد از آن صد نوبت اللَّه أکبر بگوید لا إله إلّا اللَّه صد نوبت و الحمد للّه صد نوبت سبحان اللَّه صد نوبت و بعد از آن بگوید: لا إله إلّا اللَّه وحده وحده أنجز وعده و نصر عبده و غلب الأحزاب وحده فله الملک و له الحمد، اللَّهمّ بارک لی فی الموت و فیما بعد الموت، اللَّهمّ إنّی أعوذ بک من

ظلمهٔ القبر و وحشته، اللّهمّ أظلّنی فی عرشک یوم لا ظلّ إلّا ظلّک أستودع اللّه الرّحمن الرّحیم الّذی لا تضیع ودایعه دینی و نفسی و أهلی و مالی و ولدی، اللّهمّ استعملنی علی کتابک و سنّهٔ نبیّک و توفّنی علی ملّهٔ إبراهیم و أعذنی من مضلّات الفتن. پس سه مرتبه اللّه أکبر بگوید و دو مرتبه دیگر دعای أستودع اللّه تا آخر بخواند پس یک مرتبه اللّه أکبر و این دعا را بخواند: اللّهمّ اغفر لی کلّ ذنب أذنبته قطّ فإن عدت فعد علیّ بالمغفرهٔ فإنّک أنت الغفور الرّحیم، اللّهمّ افعل بی ما أنت أهله فإنّک إن تفعل بی ما أنت أهله ترحمنی و إن تعذّبنی و إنّک أنت غنیّ عن عذابی و أنا محتاج إلی رحمتک ارحمنی، اللّهمّ افعل بی ما أنت أهله فإنّک إن تفعل بی ما أنت أهله فإنّک إن تفعل بی ما أنا أهله تعذّبنی و لن تظلمنی أصبحت أتّقی عذابک و لا أخاف جورک فیا من هو عدل لا جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۲۴ یجور ارحمنی. و اگر فرصت خواندن کلّ این دعا و ذکرها نداشته باشد آن چه از آن جمله میسّر باشد بخواند و چون فارغ شود از صفا به زیر آید و شروع در سعی نماید و بدان که بر بالای صفا رفتن و آنجا این دعاها را خواندن مردان را سنّت است و زنان را سنّت نیست. پنجم از سنّتیهای سعی آنست که در آخر شوط اوّل چون به مروه رسد بر بالای آن رود مقابل خانه کعبه ایستد و ادعیه که در بالای صفا خوانده آنجا نیز بخواند. ششم آن که پیاده سعی کند مگر آن که ترسد که به واسطه تعب نتواند به توجّه تمام مشغول دعا شود. هفتم آن که در اوّل هر شوط و آخر آن تند به راه نرود مگر در ما بین مناره و کوچه عطّاران که آنجا تند رفتن اولی است خواه پیاده باشد و خواه سواره و این تند رفتن مردان را سنّت است و زنان را سنّت نیست. هشتم در اثنای سعی این دعا بخواند: اللّهمّ اغفر و ارحم و تجاوز عمّا تعلم إنّک أنت الأعزّ الأجلّ الأکرم، یا ذا المنّ و الفضل و الکرم و النّعماء و الجود اغفر لی ذنوبی إنّه لا یغفر الذّنوب إلّا أنت

مقصد چهارم در بیان احکام تقصیر و احرام حجّ

اشاره

. مقصد چهارم در بیان احکام تقصیر و احرام حجّ بدان که بعد از فارغ شدن از سعی باید تقصیر کند یعنی از ناخن بگیرد خواه دست و خواه پا یا از موی بدن چیزی ازاله کند اگر چه بقدر سر مو باشد خواه به مقراض و خواه به کندن و خواه بنوره کشیدن و خواه به تراشیدن. امّا تراشیدن همه سر جایز است (نیست) و نیّت چنین کند که تقصیر می‌کنم در عمره تمتّع از برای آن که واجبست تقرّب به خدا و مقارن نیّت به تقصیر مشغول شود و چون تقصیر بفعل آورد جمیع آن چه به احرام حرام شده بود حلال می‌شود «۱» و تقصیر آخر افعال عمره است و سنّت است که تقصیر در مروه واقع شود و مکروهست طواف خانه کعبه بعد از سعی و قبل از تقصیر و واجبست که تقصیر به احرام حجّ اشتغال نماید و جمیع آن چه در احرام عمره مذکور شد از مقدمات و غیر آن در احرام حجّ معتبر است و میقات این احرام شهر مکّه است و نیّت چنین کند که احرام حجّ تمتّع به جا می‌آورم از برای آن که واجب است تقرّب به خدا و نیّت را مقارن تلبیات سازد. و سه امر در این احرام سنّت است: اوّل آن که در روز هشتم ماه ذی حجّه واقع شود. دویّم آن که در مسجد الحرام «۲» باشد و افضل آنست که در زیر ناودان خانه کعبه واقع شود. سیّم بلند گفتن تلبیه در مکانی که آنجا احرام بسته اگر پیاده باشد و اگر سوار باشد در وقت برخواستن شتری که بر آن سوار است از جا که بعد از احرام بستن به عرفات رود از وقت پیشین تا وقت شام در عرفات توقف نماید و چون شام شود به مشعر الحرام رود

(۱) غیر از سر تراشیدن صدر دام ظلّه العالی (۲) مهما أمکن احرام در مسجد الحرام را ترک ننمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۲۵ تا طلوع آفتاب آنجا توقّف نماید بعد از آن بمنی رود و در آنجا روز عید میلی را که جمره عقبه گویند به هفت سنگ ریزه بزنند و بعد از

آن قربانی کند و بعد از آن سر بتراشد و به مکّه مراجعت نماید بجهت طواف زیارت و سعی و طواف نسا و بعد از آن بمنی عود نماید بجهت بودن آنجا در شبهای تشریق و رمی جمرات ثلاثه. و این اعمال در چهار فصل به تفصیل مذکور می‌شود

فصل اوّل در بیان احکام وقوف عرفات

اشاره

فصل اوّل در بیان احکام وقوف عرفات بدان که مراد از وقوف عرفات بودن در آن موضع شریف است از پیشین تا شام خواه ایستاده باشد و خواه نشسته و خواه تکیه کرده و خواه پیاده و خواه سواره و

پیش از داخل شدن در عرفات هفت امر سنّت است

پیش از داخل شدن در عرفات هفت امر سنّت است اوّل آن که رفتن از مکه به جانب عرفات در روز هشتم ماه ذی حجّه باشد نه قبل از آن و آن روز را یوم ترویه گویند امّا اگر بیمار شود یا از کثرت ازدحام مردم در راه ملاحظه نماید قبل از یوم ترویه به یک روز یا دو روز یا سه روز از مکّه بیرون رفتن او قصوری ندارد. دوّم آن که چون متوجّه عرفات شود این دعا بخواند: اللّهمّ إلیک صمدت و إیّاک اعتمدت و وجهک أردت أسألک أن تبارک لی فی رحلی و أن تقضی لی حاجتی و أن تجعلنی ممّن تباهی به الیوم من هو أفضل منّی. سیّم آن که در راه عرفات چون بمنی رسد این دعا بخواند: اللّهمّ هذه منی و هی ما مننت به علینا من المناسک فأسألک أن تمنّ علیّ بما مننت به علی أنبیائک فإنّما أنا عبدک و فی قبضتک. چهارم آن که ظهر و عصر و مغرب و عشا را در منی بگذارد. پنجم آن که در شب نهم ماه ذی حجّه که شب عرفه است در منی تا طلوع فجر توقّف نماید. ششم آن که نماز صبح را نیز در منی بگذارد و افضل آنست که تا طلوع آفتاب در منی توقّف نماید بعد از آن از منی متوجّه عرفات گردد. هفتم آن که خیمه خود را در بیرون زمین عرفات بزنند در مکانی که به عرفات متّصل است و آن مکان را نمره گویند و واجب است که اوّل وقت پیشین نیّت وقوف عرفات کند باین طریق که توقّف در عرفات می‌کنم از این وقت تا شام در حجّ اسلام حجّ تمتّع از برای آن که واجبست تقرّب به خدا و بر حکم نیّت بماند تا وقت شام و

بعد از دخول در عرفات دوازده امر سنّت است

بعد از دخول در عرفات دوازده امر سنّت است که در اثنای وقوف بفعل آورد: اوّل غسل کردن جهت وقوف نیّت چنین کند که غسل وقوف عرفات می‌کنم از برای آن که سنّت است تقرّب به خدا و باید که این غسل بعد از ظهر در اوّل وقوف واقع شود. دوّم با وضو بودن. سیّم ظهر و عصر را در اوّل وقت با هم جمع کردن «۱» به یک اذان و دو اقامه. چهارم بر پا ایستادن

(۱) بلکه احوط است صدر دام ظلّه

از وقت ظهر تا وقت شام. پنجم رو بقبله بودن از اوّل وقت تا آخر وقت. ششم خاطر خود را به هیچ امری مشغول نساختن مگر توجّه به درگاه الهی. هفتم آن که میانه او و آسمان حایلی نباشد مثل خیمه و غیر آن. هشتم گناهان خود را یک یک شمردن و استغفار کردن. نهم دعا کردن از برای برادران مؤمن و باید که کمتر از چهل نفر نباشد. دهم آن که صد نوبت الحمد للّه و صد نوبت لا إله إلّا اللّه و صد نوبت اللّه أکبر و صد نوبت سبحان اللّه بگوید. یازدهم آن که صد نوبت قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ بخواند. دوازدهم آن که این دعا را بخواند: اللّهمّ إنّی عبدک فلا تجعلنی من أخیب وفدک و ارحم مسیری إلیک من الفجّ العمیق، اللّهمّ ربّ المشاء کلّها فک رقبتی من النّار و أوسع علیّ من رزقک الحلال و ادرأ عنّی شرّ فسقة الجنّ و الإنس و شرّ

العرب و العجم، اللّهمّ لا- تمکر بی و لا تخدعنی و لا تستدرجنی اللّهمّ إنّی أسألک بحولک و قوّتک و جودک و کرمک و منّک و فضلک یا أسمع السّامعین و یا أبصر النّاظرین و یا أسرع الحاسبین و یا أرحم الرّاحمین أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد. بعد از آن حاجت خود را از خدای تعالی طلب نماید و بعد از آن رو به جانب آسمان کند و بگوید: اللّهمّ حاجتی إلیک الّتی إن أعطیتنیها لم یضرّنی ما منعت و إن منعتنیها لم ینفعنی ما أعطیت أسألک خلاص رقبتی من النّار، اللّهمّ إنّی عبدک و ملک یدک و ناصیتی بیدک و أجلی بعلمک أسألک أن توفّقنی لما یرضیک عنّی و أن تسلّم منّی مناسکک الّتی أریتها إبراهیم خلیلک علیه السّلام و دللت علیها نبیّک محمّدا صلّی اللّه علیه و آله، اللّهمّ اجعلنی ممن رضیت عمله و أطلت عمره و أحییته بعد الموت حیاهٔ طیّبهٔ لا إله إلّا اللّه وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حیّ لا یموت بیده الخیر و هو علی کلّ شیء قدیر، اللّهمّ لک الحمد کالّذی نقول و خیرا ممّا نقول و فوق ما یقول القائلون، اللّهمّ لک صلاتی و نسکی و محیای و مماتی و لک مرائی و بک حولی و منک فوتی، اللّهمّ إنّی أعوذ بک من الفقر و من وساوس الصّدر و من شتات الأمر و من عذاب القبر، اللّهمّ إنّی أسألک خیر الرّیاح و أعوذ بک من شرّ ما یحیی به إلی الرّیاح و أسألک خیر اللّیل و خیر النّهار، اللّهمّ اجعل فی قلبی نورا و فی سمعی نورا و فی بصری نورا و فی لحمی و دمی و عظامی و عروقی و مقامی و مقعدی نورا و مقصدی نورا و مدخلی نورا و مخرجی نورا و أعظم بی نورا یا ربّ یوم ألقاک إنّک علی کلّ شیء قدیر برحمتک یا أرحم الرّاحمین. و بدان که دعاهای روز عرفه که از حضرات ائمّه معصومین صلوات اللّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۲۷ علیهم اجمعین نقل شده بسیار است و افضل آن دعاها دو دعاست یکی دعای حضرت امام حسین علیه السّلام که مشهور است و دیگر دعای امام زین العابدین علیه السّلام که در صحیفه کامله مذکور است و چون هر یک از این دو دعا به غایت طویل بود در این مختصر مذکور نشد

فصل دوّم در احکام وقوف به مشعر الحرام

فصل دوّم در احکام وقوف به مشعر الحرام چون وقت مغرب داخل شود پیش از نماز مغرب از عرفات متوجّه مشعر الحرام شود چون اراده بیرون آمدن از عرفات کند این دعا بخواند: اللّهمّ لا تجعله آخر العهد من هذا الموقف و ارزقنیه أبدا ما أبقیتنی و أقلبنی الیوم مفلحا موفّقا منجحا مستجابا لی مرحوما مغفورا بأفضل ما ینقلب به الیوم أحد من وفدک و اجعلنی من حجّاج بیت الحرام و اجعلنی الیوم من أکرم وفدک علیک و أعطنی أفضل ما أعطیت أحدا منهم من الخیر و البرکهٔ و الرّحمهٔ و الرّضوان و المغفرهٔ و بارک لی فیما أرجع إلیه من أهل و مال أو قلیل أو کثیر و بارک لهم فیّ برحمتک یا أرحم الرّاحمین. و باید که در وقت رفتن به جانب مشعر بتأنّی راه رود و در کمال خضوع و خشوع در اثنای راه رفتن به استغفار و طلب خلاصی از آتش دوزخ مشغول باشد. و چون به مشعر الحرام رسد واجبست که نیّت کند به این طریق که از این وقت تا طلوع آفتاب توقّف می‌کنم در مشعر الحرام در حجّ اسلام حجّ تمتّع از برای آن که واجبست تقرّب به خدا. و سنّت است که در آنجا نه امر به جا آورد: اوّل آن که قبل از بار فرود آوردن نماز مغرب و عشا را به یک اذان و دو اقامه به جا آورد. دوّم آن که نافله مغرب را بعد از عشا بگذارد. سیّم آن که آن شب را که شب عید قربانست احیا بدارد. چهارم آن که تا صبح بذکر و دعا و تلاوت قرآن مشغول باشد و از جمله دعاها این دعا را بخواند: اللّهمّ هذه جمع، اللّهمّ إنّی أسألک أن تجمع لی فیها جوامع الخیر، اللّهمّ لا تؤیسنی من الخیر الّذی سألتک أن تجمعه لی فی قلبی ثمّ أطلب به إلیک أن تعرّفنی ما عرّفت أولیاءک فی منزلی هذا و أن اتّقیتنی جوامع الشّرّ. پنجم آن که اوّل شب غسل کند و نیّت چنین کند که غسل بودن در مشعر الحرام می‌کنم از برای آن که سنّت است تقرّب به خدا. ششم آن که تا طلوع آفتاب طاهر از حدث اکبر و اصغر باشد. هفتم آن که اگر حجّ اوّل باشد بر بالای کوهی که در مشعر الحرام واقع است برود و در آنجا ذکر الهی به جا آورد. هشتم آن که هفتاد سنگ ریزه که بجهت رمی جمرات مقرّر است از مشعر الحرام بردارد. و واجبست که آن شب تا صبح در مشعر الحرام

باشـد. نهم چـون فجر طـالع شـود اولی آنست که نیّت علی حـده بجهت وقوف مشـعر کنـد به این طریق که توقف می‌کنم در جـامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۲۸ مشعر الحرام در حجّ تمتّع ازین وقت تا طلوع آفتاب از برای آن که واجب است تقرّب به خدا و بحمد الهی و صـلوات بر حضـرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله و دعا کردن اشتغال نماید. و از جمله دعاها این دعا بخواند: اللّهمّ ربّ المشـعر الحرام فکّ رقبتی من النّار و أوسع علیّ من رزقک الحلال الطّیّب و ادرأ عنّی شرّ فسقهٔ الإنس و الجنّ و العرب و العجم، اللّهمّ أنت خیر مطلوب إلیه و خیر مـدعوّ و خیر مسـئول و بکـلّ وافـدهٔ جـائزهٔ فاجعـل جـائزتی فی موطنی هـذا أن تقیل عثرتی و تقبّل معـذرتی و أن تجـاوز عن خطیئتی ثمّ اجعـل التّقوی من الـدّنیا زادی. نهم آن که چون آفتاب برآیـد به جانب منی رود و جایز است زنان را و شخصی را که ضرورتی داشته باشد آن که قبل از طلوع فجر از مشعر الحرام به جانب منی رود

فصل سیّم در بیان رفتن به جانب منی از مشعر الحرام و بیان افعال ثلاثه مناسک منی

اشاره

فصل سیّم در بیان رفتن به جانب منی از مشعر الحرام و بیان افعال ثلاثه مناسک منی که روز عید قربان در منی واجب است که بعمل آورد چون از مشـعر الحرام متوجّه منی شود و در راه به موضـعی رسـد که آن را وادی محسّر گویند. سـنّت است که در آن موضـع موازی صـد کام تنـد رود و این دعا بخوانـد: اللّهمّ سـلّم عهـدی و اقبل توبتی و أجب دعوتی و اخلفنی فی من ترکت بعـدی. و چون بمنی رسد واجب است که افعال ثلاثه مناسک منی را در روز عید قربان بترتیب به جا بیاورد

فعل اوّل رمی جمره عقبه

فعـل اوّل رمی جمره عقبـه است یعنی زدن میلی کـه آن را جمره عقبـه گوینـد به هفت سـنگ ریزه و در رمی جمره عقبه هشت امر واجب است و دوازده امر سـنّت. امّا هشت امر واجب: اوّل نیّت کردن به این طریق که این میل را می‌زنم به هفت سنگ ریزه در حجّ اسلام حجّ تمتّع از برای آن که واجب است تقرّب به خدا. دوّم نیّت را مقارن شروع در رمی کردن. سیم استدامت حکمی یعنی مدام بر حکم نیّت بودن تـا آخر رمی. چهـارم هفت سـنگ ریزه را یـک یک انـداختن پس اگر هفت را به یک دفعه انـدازد یکی از آنها حسابست و باقی محسوب نیست. پنجم هر یک از هفت سـنگ ریزه را بآن میل رسانیدن. شـشم مجموع هفت سنگ ریزه را از زمین حرم برچیده باشد. هفتم آن که همه آن سـنگ‌ریزه‌ها بکر باشد یعنی به هیچ یک از آنها رمی نشده باشد. هشـتم آن که رمی بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان باشد. و امّا آن دوازده امر سنّت که در رمی جمره عقبه معتبر است: اوّل آن که در وقت رمی وضو داشته باشـد. دوّم آن که پیاده باشد نه سواره. سیّم آن که در وقتی که هفت سـنگ ریزه را در دست داشـته باشد و خواهد که به میل بزند این دعا بخواند. اللّهمّ هؤلاء حصیاتی فاحصهنّ لی و ارفعهنّ فی عملی. چهارم آن که در وقت انداختن هر یک از آن سنگ ریزه‌ها جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۲۹ اللّه اکبر بگوید و این دعا بخواند: اللّهمّ ادحر عنّی الشّیطان، اللّهمّ تصدیقا بکتابک و علی سنّهٔ نبیّـک صـلّی اللّه علیه و آله، اللّهمّ اجعله حجّا مبرورا و عملا مقبولا و سـعیا مشـکورا و ذنبا مغفورا. پنجم آن که در وقت جمره عقبه رو به جمره کند و پشت بقبله. ششم آن که دوری او از جمره در وقت رمی ده زرع یا پانزده زرع شرعی باشد. هفتم آن که آن سنگ‌ریزه را بر شکم انگشت زهگیر گذارد و به پشت بند اوّل انگشت شهادت بیندازد. هشتم آن که آن سنگ‌ریزه را برچیده باشد نه آن که سـنگ را بشـکند و به سـنگریزه‌های آن رمی کند. نهم آن که سـنگ ریزه‌ها را از مشـعر الحرام برچیده باشد. دهم آن که سنگ ریزه‌ها را بشویـد. یازدهم آن که هر یکی از سـنگ ریزه‌ها بمقدار بند بالای انگشت باشد. دوازدهم آن که هر یک از سـنگ ریزه‌ها رنگی مختلف داشته باشد

فعل دوّم [قربانی کردن

اشاره

فعل دوّم [قربانی کردن از افعال ثلثه مناسک منی که روز عید به جا آوردن آن واجب است قربانی کردنست و در آن ده امر واجب است و شش امر سنّت امّا

ده امر واجب

ده امر واجب اوّل آن که قربانی گوسفند یا بز یا گاو یا شتر باشد و اگر غیر از اینها را مثل اسب یا آهو قربانی کند آن قربانی صحیح نیست. دوّم آن که اگر قربانی گوسفند باشد کمتر از هفت ماهه نباشد و اگر بز یا گاو باشد یک سال تمام کرده باشد و در سال دوّم داخل شده باشد و اگر شتر باشد پنج سال تمام کرده و در سال ششم داخل شده باشد. سیّم آن که بیمار نباشد و کری نداشته باشد و لاغر و لنگ و خصی و گوش بریده نباشد و شاخ او نشکسته باشد. چهارم آن که کلّ آن از یک شخص باشد پس جایز نیست که دیگری در قربانی او شریک باشد. پنجم آن که در وقت کشتن قربانی نیّت چنین کند که این قربانی را می‌کشم در حجّ اسلام و حجّ تمتّع از برای آن که واجب است تقرّب به خدا. ششم آن که نیّت را مقارن اوّل ذبح سازد اگر قربانی غیر شتر باشد و مقارن اوّل نحر سازد اگر قربانی شتر باشد و نحر آنست که کاردی یا حربه در گوی که میانه بیخ کردن و سینه شتر واقع است بزند. هفتم استدامت حکمی یعنی بر حکم نیّت بودن تا آخر ذبح و تا آخر نحر. هشتم آن که خود مباشر کشتن قربانی گردد یا کسی را نایب خود سازد و نیّت چنین کند که این قربانی را می‌کشم به نیابت فلان در حجّ اسلام و حجّ تمتّع از برای آن که واجبست به اصاله و بر من بنیابهٔ تقرب به خدا و اولی آنست که هر دو نیّت کنند. نهم قربانی کردن در روز عید واقع شود اگر متعذّر باشد در باقی ایّام ماه ذی حجّه جایز است. دهم آن که بعضی از آن را تصدّق کند و بعضی را خود بخورد و بعضی را هدیه کند . و امّا

شش امری که در قربانی کردن سنّت است

شش امری که در قربانی کردن سنّت است اوّل آن که اگر قربانی گوسفند یا بز باشد باید که نر باشد و اگر جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۳۰ شتر یا گاو باشد باید که ماده باشد. دوم آن که فربهی آن نمایان باشد نه آن که در فربهی و لاغری میانه باشد. سیم آن که آن را در عرفات حاضر کرده باشد. چهارم آن که اگر قربانی شتر باشد دست چپ او را ما بین زانو و پاشنه بندد. پنجم آن که اگر شخصی را در کشتن قربانی نایب خود سازد دست خود را در وقت کشتن بر دست او گذارد. ششم آن که در وقتی که خواهد قربانی کند این دعا بخواند: وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً مسلما وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ لا شَرِیکَ لَهُ وَ بِذلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنَا من الْمُسْلِمِینَ، اللّهمّ منک و لک بسم اللَّه و باللَّه و اللَّه أکبر، اللّهمّ تقبّل منّی. و مقارن آن به کشتن مشغول شود

فعل سیّم [ازاله موی سر]

فعل سیّم [ازاله موی سر] از افعال ثلاثه مناسک منی که روز عید قربان بفعل آوردن واجب است که بعد از قربانی کردن از موی خود چیزی ازاله کند خواه به تراشیدن «۱» سر و خواه بغیر آن. و زن را تراشیدن سر جایز نیست. و در ازاله کردن مو سه امر واجب است و هفت امر سنّت امّا سه امر واجب: اوّل نیّت کردن به این طریق که از موی بدن چیزی ازاله می‌کنم در حجّ اسلام حجّ تمتّع از برای آن که واجبست تقرّب به خدا. دوّم مقارن داشتن نیّت است به مو ازاله کردن. سیّم استدامت حکمی. و امّا آن هفت امر سنّت:

اوّل آن که در وقت ازاله کردن مو رو بقبله باشد. دوّم آن که در آن وقت بگوید: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، اللّهمّ أعطنی بکلّ شعرهٔ نورا یوم القیمهٔ. سیّم آن که در تراشیدن سر شروع به جانب راست کند. چهارم آن که کلّ سر را بتراشد. پنجم آن که اگر بر سر مو نداشته باشد پاکی را بر سر بگرداند و بر سر بگذارد. ششم آن که موی را در منی دفن کند. هفتم آن که بعد از مو ازاله کردن ناخن بچیند و سبیل بگیرد و بعد از فارغ شدن از افعال ثلثه مناسک منی حلال می‌شود به او جمیع آن چه به او حرام شده بود مگر زن و بوی خوش.

فصل چهارم در بیان باقی افعال حجّ

فصل چهارم در بیان باقی افعال حجّ چون مناسک منی را به جا آورد واجب است که به مکّه مراجعت نماید بجهت به جا آوردن پنج امر و آن طواف حجّ و دو رکعت نماز آن و سعی ما بین صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت نماز آن و چون سه امر اوّل را بفعل آورد بوی خوش برو حلال می‌شود امّا زن وقتی حلال می‌شود که طواف نسا را با دو رکعت نماز آن به جا آورد و واجب است که آن پنج امر را به ترتیبی که مذکور شد بفعل آورد. و جمیع آن چه در طواف عمره و سعی آن مذکور شد از امور واجبی و سنّتی در این دو طواف و سعی معتبر است و فرق همین در نیّت است. پس در طواف حجّ نیّت چنین کند که طواف حجّ اسلام حجّ تمتّع می‌کنم از برای آن که واجب است تقرّب به خدا و در طواف نساء نیّت چنین کند که طواف نساء (____ ۱) سر تراشیدن از برای کسی که اوّل حجّش باشد بلکه مطلقا احوط است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۱، ص: ۱۳۱ می‌کنم در حجّ اسلام حجّ تمتّع از برای آن که واجبست تقرّب به خدا و نیّت نماز این دو طواف و نیّت سعی ما بین صفا و مروه به این طریق کند و چون ازین پنج امر فارغ شود واجب است که بمنی عود کند برای چهار امر: اوّل در منی سه شب ایّام تشریق بودن و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی حجّه است و جایز است شخصی را که در احرام عمره و حجّ شکار و مباشرت با زن نکرده آن که شب سیّم در منی نماند و آن که وقت ظهر دوازدهم از منی بیرون رود مگر آن که در وقت مغرب شب سیزدهم در منی باشد که در این صورت بودن آن شب در منی واجب است و بیرون رفتن واجب «۱» نیست و در هر یکی از این سه شب تا صباح ماندن در منی لازم نیست بلکه آن قدر توقّف کند که نصف شب بگذرد و بعد از آن بیرون رود می‌تواند. و جایز است به جای آن شب در منی ماندن در مکّه بماند بشرط آن که تا صبح به عبادت مشغول شود. دوّم رمی کردن جمره اولی در هر یکی از روزهای تشریق به هفت سنگ ریزه. سیّم رمی جمره وسطی در این سه روز بهمان طریق واجبست این ترتیب را مرعی داشتن و وقت رمی آن طلوع آفتابست تا وقت شام و اگر شخصی را عذر باشد جایز است که شب رمی کند و بدان که آداب سنّتی این رمی قبل از این مذکور شد و فرقی نیست الّا در دو امر: اوّل آن که هر یکی از جمره اولی و وسطی را در وقت رمی بر دست راست گیرد. دوّم آن که بعد از رمی هر یک از این دو جمره اندکی نزدیک آن ایستد و بحمد و صلوات و دعا اشتغال نماید. امّا بعد از رمی جمره عقبه ایستادن نزد آن سنّت نیست. و بدان که این رمی آخر افعال واجبه حجّ است و جایز است که از منی به وطن خود رود بی‌آن که به مکّه معاودت نماید. امّا معاودت به مکّه بجهت وداع خانه کعبه سنّت است پس چون خواهد که به مکّه معاودت کند سنّت است که در مسجد خیف شش رکعت نماز بگذارد هر دو رکعت به یک سلام و بعد از آن متوجّه مکّه شود و آداب دخول مکّه در مسجد الحرام از غسل و غیر آن به طریقیست که قبل از این مذکور شد. و بدان که داخل شدن در خانه کعبه سنت است و واجب نیست و آداب آن نه امر است: اوّل غسل کردن. دوّم حلقه در را در وقت دخول بگیرد. سیّم آن که کمال خضوع و خشوع در وقت داخل شدن به جای آوردن. چهارم آن که در وقت داخل شدن بگوید: اللّهمّ إنّک قلت و من دخله کان آمنا فامنّی من عذابک عذاب النّار. پنجم آن که بر سنگ

سرخی که ما بین دو ستون خانه کعبه فرش است دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اوّل بعد از فاتحه سوره حم سجده بخواند و در رکعـــــــــــت دوم بعـــــــــــد از فـــــــــــاتحه از آیـــــــــــات قرآن بعـــــــــــدد

(ـــ۱) جائز جامع عباسی (طبع قدیم)،

ج۱، ص: ۱۳۲ آیات حم سجده بخواند و آن پنجاه و چهار آیه است. ششم آن که در هر کنجی از چهار کنج خانه کعبه دو رکعت نماز بگذارد و بعد این دعا بخواند: اللّهمّ من تهیّا و تعبّأ و أعدّ و استعدّ لوفادهٔ إلی مخلوق رجاء رفده و جوائزه و نوافله و فواضله فإلیک کان یا سیّدی تهیئتی و تعبیتی و إعدادی و استعدادی رجاء وفدک و نوافلک و جوائزک فلا تخیّب الیوم رجائی یا من لا تخیّب سائله و لا ینقص نائله فإنّی لم آتک الیوم بعمل صالح قدّمته و لا شفاعهٔ مخلوق رجوته و لکن أتیتک مقرّا بالذّنوب و الإساءهٔ علی نفسی فإنّه لا حجّهٔ لی و لا عذر فاسألک یا من هو کذلک أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أن تعطینی مسألتی و تقیلنی عثرتی و تقلبنی برغبتی و لا تردّنی محروما و لا مجبوها و لا خائبا یا عظیم یا عظیم یا عظیم أرجوک للعظیم أسألک یا عظیم أن تغفر لی الذّنب العظیم لا إله إلّا أنت. هفتم آن که در درون خانه کعبه سر به سجود نهد و این دعا بخواند: اللّهمّ لا یردّ غضبک إلّا حلمک و لا ینجی إلّا التّضرّع إلیک، فهب لی یا إلهی من لدنک فرجا بالقدرهٔ الّتی بها تحیی أموات العباد، و بها تنشر میت البلاد، و لا تهلکنی یا إلهی غمّا حتّی تستجیب لی دعائی، و تعرّفنی الإجابهٔ فی دعائی، اللّهمّ ارزقنی العافیهٔ إلی منتهی أجلی و لا تشمت بی عدوّی و لا تمکّنه من عنقی من ذا الّذی یرفعنی إن وضعتنی، و من ذا الّذی یضعنی إن رفعتنی، و إن أهلکتنی فمن ذا الّذی یعرض لک فی عبدک أو یسألک عن أمرک، و قد علمت یا إلهی أن لیس فی حکمک ظلم و لا فی نقمتک عجلهٔ، و إنّما یعجل من یخاف الفوت، و إنّما یحتاج إلی الظّلم الضّعیف، و قد تعالیت یا إلهی عن ذلک علوّا کبیرا، فلا تجعلنی للبلاء غرضا و لا لنقمتک نصبا، و مهّلنی و نفسّنی و أقلنی عثرتی و لا تتبعنی ببلاء علی أثر بلاء فقد تری ضعفی و قلّهٔ حیلتی و تضرّعی إلیک و وحشتی من النّاس و أنسی بک یا کریم أعوذ بک فأعذنی و أستجیر بک فأجرنی و أستعین بک علی الضّرّاء فأعنّی و أستنصر بک فانصرنی و أتوکّل علیک فاکفنی و أومن بک فآمنّی و أستهدیک فاهدنی و أسترحمک فارحمنی و أستغفرک ممّا تعلم فاغفر لی و أسترزقک من فضلک الواسع فارزقنی و لا حول و لا قوّهٔ إلّا باللّه العلیّ العظیم. هشتم آن که در وقت بیرون آمدن از خانه کعبه حلقه در خانه را بگیرد بگوید اللّه أکبر اللّه أکبر اللّه أکبر، اللّهمّ لا تجهد بلائی و لا تشمت بی أعدائی فإنّک الضّار النّافع. نهم آن که چون از خانه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۳۳ به زیر آید دو رکعت نماز بگذارد در نزدیکی کعبه به حیثیتی که در خانه کعبه دست چپ او باشد.

خاتمه در بیان آداب وداع خانه کعبه

خاتمه در بیان آداب وداع خانه کعبه و آن ده امر است: اوّل آن که هفت شوط طواف وداع را به جا آورد و نیّت چنین کند که طواف وداع خانه کعبه می‌کنم سنّت تقرّب به خدا. دوّم آن که در هر شوط استلام حجر اسود و رکن یمانی کند و اگر در هر شوط نتواند شوط اوّل و دوّم استلام نماید. سیّم آن که بعد از فارغ شدن از طواف التزام مستجار کند به طریقی که در طواف عمره مذکور شد. چهارم آن که در نزد حجر اسود آید و شکم خود را به کعبه بچسباند و دست چپ خود را بر حجر اسود گذارد و دست راست را از جانب در به خانه کعبه بچسباند و بگوید: الحمد للّه و صلّی اللّه علی سیّدنا و نبیّنا محمّد و آله، اللّهمّ صلّ علی محمّد عبدک و رسولک و أمینک و حبیبک و نجیبک و خیرتک من خلقک، اللّهمّ کما بلّغ رسالتک و جاهد فی سبیلک و صدع بأمرک و أوذی فیک حتّی أتاه الیقین، اللّهمّ أقلبنی مفلحا منجحا مستجابا لی بأفضل ما یرجع به أحد من وفدک من المغفرهٔ و البرکهٔ و الرّحمهٔ و الرّضوان و العافیهٔ ممّا یسعنی أن أطلب، فأسئلک أن تعطینی مثل الّذی أعطیته أو فضلا من عندک تزیدنی علیه، اللّهمّ إن أمتّنی فاغفر لی و إن أحییتنی فارزقنیه من قابل، اللّهمّ لا تجعله آخر العهد من زیارهٔ بیتک، اللّهمّ إنّی عبدک و ابن عبدک و ابن أمتک حملتنی

علی دابّتک و سیّرتنی فی بلادک حتّی أدخلتنی حرمک و أمنک و قد کان من حسن ظنّی بک أن تغفر لی ذنوبی فازدد عنّی رضا و قرّبنی إلیک زلفا و لا تباعدنی و إن کنت لم تغفر لی فمن الآن فاغفر لی قبل أن تنأی عن بیتک، فهذا أوان انصرافی إن کنت أذنت لی غیر راغب عنک و لا عن بیتک و لا مستبدل بک و لا به، اللّهمّ احفظنی من بین یدیّ و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی حتّی تبلّغنی أهلی فإذا بلّغتنی أهلی فاکفنی مؤنهٔ عبادک و عیالی فإنّک ولیّ ذلک من خلقک و منّی. پنجم آن که بعد از دعا خواندن به جانب چاه زمزم آید و قدری از آن آب بنوشد و بعد از آن متوجّه بیرون رفتن از مسجد الحرام شود ششم آن که در اثنای بیرون آمدن بگوید: آئبون تائبون عابدون لربّنا حامدون إلی ربّنا راغبون إلی اللّه راجعون إن شاء اللّه تعالی. هفتم آن که نزد در مسجد الحرام سجده طویل با کمال خضوع و خشوع به جا آورد. هشتم آن که بر در مسجد الحرام ایستد و بگوید: اللّهمّ إنّی أنقلب علی لا إله إلّا اللّه. نهم آن که به یک درهم شرعی خرما بخرد و تصدق کند. دهم آن که قصد او جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۳۴ همیشه این باشد که نوبت دیگر به حجّ آید.

مطلب ششم در بیان احکام حجّ قرآن و حجّ افراد

مطلب ششم در بیان احکام حجّ قرآن و حجّ افراد که قبل از این مذکور شده بود که حجّ قرآن و حجّ افراد بر شخصی واجب است که از اهل مکّه معظّمه باشد یا آن که دوری او از آن مکان مقدّس کمتر از شانزده فرسخ شرعی باشد و اگر دوری این کس از آن مکان مقدّس شانزده فرسخ باشد و زیاده حجّی که بر او واجب می‌شود حجّ تمتّع است و افعال حجّ تمتّع را به تفصیل مذکور ساختیم و افعال حجّ قرآن و حجّ افراد مثل افعال حجّ تمتّع است و لکن عمره حجّ تمتّع قبل از حجّ است و طواف نسا ندارد و عمره حجّ قرآن و حجّ افراد بعد از حجّ است و طواف نسا دارد و افعال این دو نوع به یک طریقست لکن در حجّ قرآن مخیّر است میانه آن که نیّت احرام را مقارن تلبیات یا مقارن اشعار یا مقارن تقلید سازد و معنی اشعار و تقلید مذکور خواهد شد و احرام هر یک از حجّ قرآن و حجّ افراد واجب است که از میقات باشد یا از مسکن خود هر گاه از مسکن او به مکّه نزدیکتر باشد از میقات یا از مکّه هر گاه مسکن او از مکّه باشد و باقی افعال بطریق افعال حجّ تمتّع است. پس چون احرام ببندد متوجّه عرفات گردد و بعد از وقوف عرفات متوجّه مشعر الحرام شود و بعد از وقوف مشعر الحرام بمنی رود و رمی جمرات و قربانی و تقصیر به جا آورد و به مکّه باز گردد و طواف و دو رکعت نماز آن را به جا آورد و سعی ما بین صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت نماز آن را به طریقی که قبل از این مذکور شد بعمل آورد و چون از این افعال فارغ شود عمره مفرده را به جا آورد به این طریقی که یکی از میقاتها یا از نزدیکترین موضعی به حرم احرام عمره مفرده ببندد و طواف عمره و دو رکعت آن و سعی میان صفا و مروه و تقصیر و طواف نسا و دو رکعت آن به جا آورد. و مراد از اشعار آنست که جانب راست کوهان شتری را که بجهت قربانی می‌برد که در منی قربان کند زخم زند و آن جانب را به خون آن زخم آلوده کند. و مراد از تقلید آنست که کردن قربانی که می‌برد نعلین بیاویزد که در آن نعلین نماز کرده باشد

مطلب هفتم در بیان احکام حجّ به نیابت

فصل اوّل در بیان نایب گرفتن بجهت میّت و حیّ

فصل اوّل در بیان نایب گرفتن بجهت میّت و حیّ بدان که چون شخصی فوت شود و ترکه وافی گذارد و حجّ اسلام بر او واجب شده باشد و در ذمّه او مستقر کشته باشد واجبست که در آن سال شخصی را به اجاره گیرند که به نیابت او حجّ به جا آورد اگر وقت حجّ باقی باشد و الّا سال دیگر خواه میّت وصیّت کرده باشد که حجّ جهت او کنند و خواه وصیّت نکرده باشد. امّا اگر قبل از

آن که حجّ در ذمّه او مستقرّ گردد فوت جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۳۵ شود نایب گرفتن واجب نیست و حجّ در ذمّت وقتی مستقر شود که شخصی با وجود استطاعت رفتن بحج حج را تأخیر کند تا آن قدر وقت بگذرد که گنجایش حج به جا آوردن داشته باشد. پس اگر بعد از استطاعت و قبل از گذشتن مدّت مذکور فوت شود حجّ ساقط است و نایب گرفتن لازم نیست و اجرت حجّ مقدّم است بر میراث و حکم سایر قروض دارد پس هر گاه میّت مشغول الذّمه باشد به حجّ و قرض نیز داشته باشد واجب است که اوّل اجرت المثل حجّ و قرض را از متروکات وافیه او بیرون کنند و آن چه بعد از آن بماند به وارث می‌رسد. و اگر چیزی نماند از متروکات او چیزی به وارث نمی‌رسد و هم چنین اگر همه متروکات او مساوی اجرت المثل حجّ باشد کلّ متروکات او را به اجرت حج باید داد و وارث از متروکات او محروم می‌شود. و هر گاه شخصی تبرّع نماید و بی‌اجرت به نیابت میّت حجّ به جا آورد در این صورت حجّ از ذمّه میّت ساقط می‌شود و لازم نیست که نایب بجهت او بگیرند. و هم چنین اگر شخصی به تبرّع از مال خود شخصی را به اجاره بگیرد که به نیابت آن میّت حجّ کند. و بدان که میانه مجتهدین خلافست در آن که نایب از کجا متوجّه حجّ شود بعضی برآنند که از آنجا که فوت شده واجب است متوجّه حجّ شود. و بعضی برآنند که توجّه از میقات کافیست. و بعضی برآنند که اگر متروکات میّت وفا کند از محلّ فوت متوجّه شود و اگر بآن وفا نکند از میقات و این قول به صواب نزدیکتر است و ظاهر قول دوّم باین قول باز می‌گردد. و اگر حجّ در ذمّه شخصی مستقرّ شده باشد امّا بواسطه مانعی که بعد از استقرار بهم رسد مثل بیماری یا خوف از دشمن نتواند به حجّ رفتن واجبست که شخصی را به اجاره بگیرد که به نیابت او حج کند هر گاه امید آن نداشته باشد که مانع برطرف شود و الّا بر او واجبست که خود حجّ کند. و اگر بعد از آن که نایب به نیابت او حجّ گذارده باشد مانع او برطرف شود بر او واجب است که خود حجّ کند و حجّ که نایب او کرده کافی نیست. امّا اگر حجّ گذاردن بر او واجب شده باشد و قبل از آن که در ذمّه او مستقرّ شود او را مانعی از رفتن به حجّ پیش آید در این صورت در وجوب نایب گرفتن میانه مجتهدین خلافست بعضی برآنند که حکم شخصی دارد که او را بعد از استقرار حجّ مانعی بهم رسد. و بعضی برآنند که از این شخص حجّ ساقط است ما دام که مانع باقی باشد نایب گرفتن واجب نیست خواه امید برطرف شدن مانع داشته باشد و خواه نداشته باشد و اقرب قول اوّلست

فصل دوّم در بیان شروطی چند در نیابت حجّ معتبر است

فصل دوّم در بیان شروطی چند در نیابت حجّ معتبر است جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۱، ص: ۱۳۶ و آن شش امر است: اوّل آن که نایب بالغ باشد و بعضی از مجتهدین نیابت غیر بالغ را جایز داشته‌اند بشرط آن که تمیز داشته باشد و بر سخن او اعتماد باشد. دویّم آن که عادل باشد پس حرامست که غیر عادل را نایب حجّ سازند امّا اگر غیر عادل را نایب کرده باشند و دانند که حجّ را بفعل آورده در این صورت حجّ او کافیست و احتیاج بنایب عادل گرفتن نیست. و بعضی از مجتهدین برآنند که هر گاه ظنّ غالب باشد که نایب افعال حجّ را به جا آورد نایب گردانیدن او جایز است. سیّم آن که در ذمّه نایب حجّ واجب نباشد. چهارم آن که افعال حجّ را بالتّمام داند یا شخصی عادل با او باشد که در وقت به جا آوردن هر فعلی را از او تعلیم گیرد. پنجم آن که در نیّت قصد کند که این افعال را به نیابت فلانی به جا می‌آورم. ششم آن که آن شخصی که نایب به نیابت او حجّ می‌گذارد باید که شیعه اثنی عشری باشد پس نایب مخالف مذهب شدن جایز نیست مگر آن که پدر نایب یا جدّ پدری او نایب باشد که در این دو صورت نیابت کردن او جایز است با وجود آن که مخالف مذهب باشد. و بعضی از مجتهدین این دو صورت را نیز جایز نداشته‌اند «۱» و جایز است که زن نایب مرد شود و بر عکس و هم چنین جایز است که غلام یا کنیزی که عادل باشند به رخصت آقای خود نایب شوند و اگر نایب در اثنای راه فوت شود پس اگر فوت او قبل از احرام و داخل شدن حرم واقع شود نایب دیگر باید گرفت که از آنجا که او فوت شده روانه حج شود و ورثه او را از وجه اجاره موازی مسافتی که قطع کرده می‌رسد و بس و تتمّه به ورثه صاحب

مال می‌رسد و اگر فوت او بعد از احرام و داخل شدن حرم باشد و از باقی افعال چیزی به جا نیاورده باشد آن چه بفعل آورده کافیست و احتیاج به نایب گرفتن دیگر نیست. امّا میانه مجتهدین خلافست بعضی برآنند که در این وقت کلّ مبلغی که وجه اجاره اوست به وارث «۲» او می‌رسد و السّلام علی من اتّبع الهدی.

(______________________________۱) و احوط نیز جایز نبودن است صدر دام ظله (۲) احوط تصالح و تراضی است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۳۷

تکمیل جامع عباسی از شیخ نظام ساوجی

دیباجه

دیباجه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ الحمد للّه ربّ العالمین و الصّلاة و السّلام علی خاتم النّبیّین محمّد المصطفی و خیر الوصیّین امیر المؤمنین علی المرتضی و آلهما الأئمّة النّجباء علیهم الصّلاة من العلیّ الأعلی. امّا بعد چون همگی همّت عالی نهمت بندگان همایون اشرف ارفع اقدس اعلی کلب آستانه خیر البشر مروّج مذهب حقّ ائمّه اثنی عشر شاه عبّاس الحسینی الموسوی الصّفوی بهادر خان خلّد اللَّه ملکه و سلطانه و أفاض علی العالمین برّه و إحسانه بر احیاء معالم شریعت سیّد المرسلین و اعلای اعلام مذهب حقّ ائمّه معصومین صلوات اللَّه علیهم أجمعین مقصور و محصور است و اراده خاطر ملکوت ناظرش معطوفست بر آن که شیعیان و محبّان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام عالم بمذهب حق آن حضرت باشند لهذا استاد بنده اعنی حضرت خاتم المجتهدین و خلاصهٔ المتقدّمین و زبدهٔ المتأخّرین بهاء الملّهٔ و الشّریعهٔ و الحقیقهٔ و الدّین محمّد العاملی رحمه اللَّه را مأمور ساخته بودند به تصنیف کردن کتابی که مشتمل باشد به مسایل وضو و غسل و تیمّم و نماز و زکاهٔ و روزه و حجّ و جهاد و زیارت حضرت رسالت پناهی صلّی اللَّه علیه و آله و حضرات ائمّه معصومین صلوات اللَّه علیهم اجمعین و ایّام مولود ایشان و مسایل ضروری که بیشتر اوقات بآن احتیاج واقع می‌شود چون بیع و توابع آن و نکاح و طلاق و غیر آن و حضرت خاتم المجتهدین امتثالا لأمره الاشرف شروع در تالیف آن کتاب نموده آن را موسوم به جامع عبّاسی ساخت مشتمل بر بیست باب و چون بعد از اتمام پنج باب آن در دوازدهم ماه شوّال سنه هزار و سی و یک هجری به جوار رحمت ایزدی پیوست جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۳۸ در ثانی الحال امر اشرف اعلی عزّ صدور یافت که پانزده باب تتمّه آن کتاب سمت اتمام و صورت اختتام پذیرد و داعی دولت قاهره نظام بن حسین ساوجی امتثالا لأمره الأشرف المطاع لا زال نافذا فی الأقطار و الأرباع شروع در اتمام آن نموده و اللَّه الموفّق للإتمام و المیسّر للاختتام که منظور نظر کیمیا اثر نوّاب همایون ارفع اقدس گردد. باب ششم از کتاب جامع عبّاسی در وقف کردن و تصدّق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن و با کفّار جهاد کردن. باب هفتم در زیارت حضرت رسالت پناه ص و حضرت امیر المؤمنین ع و باقی حضرات ائمّه معصومین علیهم السّلام و ایّام مولود و وفات ایشان. باب هشتم در بیان نذر و عهد نمودن و سوگند خوردن و کفّاره دادن. باب نهم در بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن. باب دهم در بیان اجاره دادن و رعایت نمودن و احکام غصب و توابع آن. باب یازدهم در نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملک آن. باب دوازدهم در طلاق و خلع و عدّه داشتن زنان. باب سیزدهم در شکار کردن و شروط آن. باب چهاردهم در ذبح حیوانات و حلال و حرام. باب پانزدهم در آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن. باب شانزدهم در قضا رسیدن و شروط آن. باب هفدهم در اقرار کردن و وصیّت نمودن. باب هجدهم در قسمت کردن ترکه. باب نوزدهم در حدودی که در شرع مقرّر است بجههٔ دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر آن. باب بیستم در بیان خونبهای آدمی و خونبهای قطع اعضای او و خونبهای زخمی که بر آدمی زنند و خونبهای سگ شکاری و سگ گلّه و سگی که محافظت باغ و زراعت کند

باب ششم از کتاب جامع عبّاسی

اشاره

باب ششم از کتاب جامع عبّاسی در وقف کردن و تصدّق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن و جهاد با کفّار کردن و در آن چهار مطلب است:

مطلب اوّل در بیان وقف کردن و توابع آن

فصل اوّل در شروط وقف

فصل اوّل در شروط وقف بدان که شروط وقف شانزده است: اوّل اهلیّت واقف یعنی قدرت عاقل پس وقف غیر بالغ و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد صحیح نیست و کسی که گاهی دیوانه باشد و گاهی نباشد در وقت غیر دیوانگی وقفش صحیح است جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۳۹ و در وقف طفلی که ده سال داشته باشد میانه مجتهدین خلافست اصحّ عدم صحّت است و گویا آن جماعتی که گفته‌اند وقف او صحیح است مستند شده‌اند به حدیثی که واقع شده در جواز صدقه او و حمل کرده‌اند تصدّق را بر وقف چه نیز صدقه جاریه است و هم چنین وقف مست و بیهوش و قرض داری که حاکم شرع او را از مالش منع کرده صحیح نیست و هم چنین وقف غلام نیز صحیح نیست. دوم نیّت واقف پس وقف غافل و کسی که در خواب باشد یا مست یا بیهوش باشد صحیح نیست و اگر بعد از وقف کردن و به قبض دادن دعوا نماید که وقف بی‌نیّت واقع شده آن دعوی مسموع «۱» نیست و خلافست میانه مجتهدین که آیا قربت در وقف شرط است یا نه اقرب آنست که شرطست پس وقف کافر صحیح «۲» نیست. سیّم ملکیّت واقف پس اگر ملک دیگری را وقف کند صحیح نیست و اگر چه مالکش بعد از وقف «۳» اجازت دهد. چهارم ایجاب چون وقفت و آن چه با قرینه دلالت بر وقف کند. پنجم قبول مقارن ایجاب از بطن اوّل در وقف اولادی و در بطون دیگر قبول شرط نیست هر گاه وقف بر کسی باشد که در او قبول ممکن باشد و اگر وقف بر طفلی باشد قبول ولی او با صرفه و غبطه کافیست و در وقف بر فقرا قبول شرط نیست چه در این صورت قبول ممکن نیست و هم چنین قبول شرط نیست اگر وقف بر مصالح مسلمانان باشد چون وقف بر مساجد و مشاهد و بعضی از مجتهدین بر آن رفته‌اند که در این صورت قبول حاکم شرع لازم است «۴». ششم معلّق نساختن وقف بشرطی یا صفتی غیر واقع پس اگر چیزی را وقف کند و آن را بر شرط یا صفت واقعی که عالم بوقوع آن باشد معلق سازد صحیح است مثل آن که گوید این را وقف کردم اگر امروز جمعه باشد. هفتم دوام وقف است پس اگر وقف را مقارن مدّتی سازد آن وقف نخواهد بود بلکه آن را حبس می‌گویند و به انقضای مدّت باطل می‌شود و هم چنین است اگر شرط کرده باشد که هر وقت که خواهد رجوع کند موقوف علیه و اگر وقف کند بر کسی که منقرض شود غالبا بعد از انقراض او میان فقها خلافست بعضی گفته‌اند که راجع به واقف می‌شود در حالت حیات او و منتقل به وارث او می‌گردد بعد از وفات او و بعضی برآنند که به ورثه موقوف علیه راجع می‌شود و بعضی گفته‌اند که در ابواب البرّ صرف باید کرد و اصحّ قول «۵» اوّل است و اگر در اوّل منقطع باشد هم چو وقف بر معدوم آن‌گاه بر موجود اقوی آنست که باطل است و اگر در وسط منقطع شود چون وقف بر زید

(۱) تفصیلی دارد که بیان منافی با وضع حاشیه است صدر دام ظلّه (۲) کافری که منکر صانع نیست تحقق قربهٔ از او مانعی ندارد صدر دام ظلّه (۳) ولی اگر چنین اتفاقی افتاد مالک مجیز رعایت احتیاط را نموده و ثانیا بهمان نحو وقف نماید صدر دام ظلّه (۴) فرمایش بعض از مجتهدین خالی از قوّه نیست صدر دام ظلّه (۵) محتاج به تامّل است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۴۰ آن‌گاه بر غلام شخصی

آن گاه بر فقرا در این دو احتمـال است یکی صـحّت طرفین و بطلان در وسط و عود حاصل آن به واقف و وارث او و اگر در هر دو طرف منقطع باشـد مثـل اوّل اقوی بطلانست. هشـتم قبض موقوف علیه از بطن اوّل در وقف اولادی چه در بطون دیگر قبض شـرط نیست و قبض ولی طفل یا حاکم شرع در صغیر کافیست پس بنا بر این شرط اگر واقف پیش از قبض بمیرد وقف او باطل است و در قبض فوریّت شـرط نیست پس هر گاه قبض کند صـحیح است و در قبض اذن واقف شرط است و هر گاه واقف تولیت آن چیزی را که وقف بر فقرا کرده جهـهٔ خویش شـرط کرده باشـد در مـدّت حیات قبض فقرا شـرط نیست بلکه قبض او کافیست. نهم آن که از نفس خود بیرون کنـد پس اگر بر خود وقف کنـد صـحیح نیست و اگر بر خود وقف کنـد بعـد از آن بر فقرا مجتهدین را در این دو قول است اصـحّ آنست که باطـل است و اگر وقف بر خود و فقرا کنـد در او دو احتمـال است یکی آن که نصـفش صـحیح باشـد و نصف باطل دوم آن که تمام باطل باشد و اگر شرط کند که قرضهای خود را از وقف بدهد یا نفقه او در مدّت حیات از وقف باشد باطـل است و اگر شـرط کنـد که نفقه اهـل و عیال از وقف باشـد صـحیح است زیرا که حضـرت رسالت پناه صـلّی اللّه علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السّـلام این شـرط کردهانـد پس در این صورت اگر ایشان اکتفا به وقف کنند و واجب النّفقه باشـند نفقه ایشان آیا ساقـط می‌شود یا نه میانه مجتهـدین در این خلافست و هم چنین در نفقه زوجه خلافست. دهم آن که آن چه واقف وقف کرده عین باشـد و از آن منتفع شوند پس وقف در این صورت وقف صـحیح نیست و هم چنین صـحیح نیست وقف هر چه خورند از مأکولات زیرا که اصـل آن باقی نمی‌مانـد و خلافست میانه مجتهـدین که وقف درهم و دینار جایز است یا نه بعضـی از مجتهـدین نقل اجماع کردهانـد که وقف آنها جایز نیست و اصحّ آنست که جایز است «۱» زیرا که جهـهٔ زینت نفع از آنها می‌توان گرفت. یازدهم آن که صحیـح باشـد که آن را مالک شوند پس اگر شـراب یا خوک را وقف کنند صـحیح نیست. دوازدهم آن که بیان مصـرف کند پس اگر بیان مصـرف نکند صحیح نیست «۲». سـیزدهم آن که موقوف علیه موجود باشـد در ابتـداء وقف پس اگر بر معـدوم وقف کند صحیح نیست و اگر چه طفل در شـکم باشد «۳» و اگر بر موجود وقف کنـد و بعد از آن بر موجود آیا وقف باطل است یا نه در این مسأله مجتهـدین را دو قول است اصحّ

(۱) مشکل است صدر دام ظلّه (۲) مطلقا معلوم نیست صدر دام ظلّه (۳) حکم ببطلان وقف بر طفل در شـکم خالی از اشکال نیست صدر دام ظله جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۴۱ آنست که باطلست. چهاردهم آن که موقوف علیه را صـحیح باشـد مالک شدن چیزی پس وقف بر ملک و جنّ و دواب و بنده اگر چه مدبّر و مکاتب مشـروط باشد صحیح نیست و بر جمادات وقف صحیح نیست و اگر وقف بر مساجد و مشاهد و منبرها و پلها کنند صـحیح است زیرا که فی الحقیقه راجع به مسـلمانان می‌شود. پانزدهم آن که موقوف علیه مشـخص باشـد پس اگر بر یکی از دو شـخص وقف کننـد یا بر یکی از دو مسـجد صـحیح نیست. شانزدهم آن که وقف «۱» کردن بر موقوف علیه جایز باشـد پس اگر وقف کنـد بر زنا کنندگان «۲» و قطّاع الطّریق باطل است و هم باطل است اگر مسـلمان وقف کنـد چیزی را بر نوشـتن توراهٔ و انجیـل و کتب انبیـاء سـابق که الحال دین ایشان منسوخ است یا وقف بر عبادت خانه یهود و نصـاری و وقف کردن بر جهود آن جـایز است بمـذهب بعضـی از مجتهـدین در این مقام اشـکال کردهانـد که چرا بر جهود وقف جـایز است و بر عبـادت خـانه ایشـان جـایز نیست و جواب این اشـکال چنین گفتهانـد که وقف بر عبادت خانه ایشان معصـیت محض است بخلاف وقف بر جهود آن چه از این حیثیّت که ایشان مخلوق اللّه تعالی‌انـد جایز است و احتمال دارد از ایشان فرزندان مسـلمان در وجود آیند و وقف کردن جهود بر اینها جایز است و بعضـی از مجتهدین وقف کردن آتش‌پرسـتان را بر آتشـکده باطل می‌داننـد و هر گـاه شـروط وقـف متحقّق شـود موقوف علیه مالـک می‌شود منـافعی را که بعـد از وقف کردن حاصـل می‌شود و در منـافعی که در حالت وقف کردن موجود باشـد چون صوف و وبر گوسـفند خلافست میانه مجتهـدین و اگر وقف مشـروط باشـد بر شرطی در آن چه واقف شـرط کرده صرف باید کرد و جایز نیست فروختن وقف و اگر ترسند که ضایع شود یا آن که میانه موقوف علیهم در وقـف اولاـدی نزاع واقع شود که منجر به خراب شـدن وقف شود میـانه مجتهـدین در این خلاـفست اقرب آنست که جـایز

است فروختن آن چه وقف شده در این صورت به قیمت آن چیز مثل آن چیز بخرند

. فصل دوّم در بیان تصدّق نمودن

. فصل دوّم در بیان تصدّق نمودن بدان که در تصدّق نمودن ثواب بسیار وارد شده و صدقه پنهانی افضل است از آشکارا چنانچه در تصریح حدیث بآن واقع شده مگر آن که توهّم کنند که تصدّق نمی‌کند چه در این صورت آشکارا باید داد و در تصدّق چهار چیز شرط است: اوّل ایجاب چون تصدّقت و آن چه بدان ماند. دوم قبول چون قبلت. سیّم اقباض باذن مالک چه بدون اذن مالک صحیح نیست. چهارم نیّت قربت و حرام است بر بنی هاشم اخذ تصدّقات واجبی چون زکاۀ واجب از غیر بنی هاشم (____۱) حاصل این شرط آنست که باید مصرف وقف مانعی شرعا نداشته باشد پس وقف بر نوشتن توراۀ و انجیل و مثل آن باطل است و وقف بر خارج مذهب با معصیت کار به ملاحظه لکلّ کبد حری اجر و امثال آن مانعی از صحت ندارد و اللّه العالم صدر دام ظلّه العالی (۲) و در این جواب بحثی هست که همین علت را در ماده وقف بر زنا کنندگان و قطاع الطّریق نیز می‌توان گفت چه از حیثیتی که ایشان مخلوقند باید جایز باشد و حال آن که تصریح کرده‌اند که بر وقف بر ایشان جایز نیست جواب از این آن چه توان گفت آنست که وقف بر معاونت زانی و قطاع الطّریق مقصود واقف معاونت ایشان است نه مخلوقیّت خدای تعالی بخلاف وقف بر جهود چه در آن جهودیّت مقصود واقف نیست جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۴۲ چنانچه در بحث زکاۀ مذکور شد امّا از بنی هاشم بر بنی هاشم جایز است و غلامی که بنی هاشم آزاد کرده باشد جایز است که از تصدّقات واجبی بگیرد و جایز است بنی هاشم که تصدّقات سنّتی را بگیرند و واجبی نیز جایز است هر گاه خمس وفا به معاش ایشان نکند بمقدار معاش بگیرد و جایز است «۱» تصدّق بر جهود و اگر چه بیگانه باشد پس هر گاه تصدقات واجبی داده شود جایز نیست رجوع در آن و تصدّقات سنّتی نیز همین صورت دارد خواه قابض ذی رحم باشد و خواه اجنبی و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که رجوع می‌رسد هر گاه اجنبی باشد و اصحّ قول اوّلست

فصل سیّم در بیان سکنی و عمری

فصل سیّم در بیان سکنی و عمری یعنی شخصی به دیگری گوید که در این خانه ساکن باش تا زنده باشی و در آن سه چیز شرط است: اوّل ایجاب چون اسکنتک و اعمرتک و ارقبتک و آن چه بدینها ماند. دویّم قبول. سیّم قبض و هر گاه ساکن گردانیدن مقیّد به عمر خود یا عمر ساکن یا مدّت معیّن باشد لازم می‌شود به قبض او بعد از مدّت هر کدام که شرط کرده باشد به مالک منتقل می‌شود پس اگر گوید که مر تراست که در این خانه ساکن باشی تا زنده باشی تا هر گاه ساکن بمیرد منتقل به مالک می‌شود و اگر در این صورت مالک بمیرد ورثه مالک را نمی‌رسد که ساکن را بیرون کنند و اگر گوید در این خانه ساکن باش تا وقت فوت من پس هر گاه مالک بمیرد ساکن بیرون می‌رود امّا اگر ساکن پیش از مالک بمیرد مالک را نمی‌رسد که ورثه ساکن را در مدّت حیات خویش بیرون کند و اگر مقیّد به وفات نکرده باشد هر گاه خواهد ساکن را می‌تواند بیرون کرد و هر چیزی را که جایز بود وقف کردن آن سکنی و عمری آن نیز جایز است و باطل می‌شود سکنی و عمری آن به فروختن خانه و هر گاه سکنی مطلق واقع شود ساکن خود و اهل فرزندان او ساکن می‌شوند و اگر شرط کرده باشد جماعت دیگر را سوی آنها جایز است و هر گاه غلام خود را یا اسب خود را در راه خدای تعالی حبس نماید یا گوید غلام خدمت خانه کعبه کند یا مسجد الحرام کند لازم است تا آن که اسب و غلام زنده باشد و اگر گوید خدمت شخصی کند و معیّن نه کند آن شخص را و بمیرد به ورثه خودش منتقل می‌شود

مطلب دویّم در بیان قرض دادن

موقف اوّل در ثواب قرض دادن

موقف اوّل در ثواب قرض دادن بدان که در قرض دادن ثواب عظیم است چنانچه از حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم منقولست که آن حضرت فرمود که در شبی که مرا به معراج بردند بر در بهشت دیدم که نوشته بود صدقه (____۱) ظاهرا مراد تصدّقات سنّتی بوده باشد صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۴۳ دادن ده مثل آن چیز ثواب دارد و قرض دادن هجده مثل آن ثواب دارد و آن چه در بعضی روایات وارد شده که صدقه دادن دو مثل ثواب قرض دادن دارد مراد از آن صدقه بر خویشانست و علما چه این صدقه بر ایشان افضل از قرض دادن است و در قرض دادن سه چیز لازم است: اوّل ایجاب چون أقرضتك یا تصرّف فیه یا انتفع به و علیك ردّ عوضه و آن چه بدینها ماند. دوّم قبول چون قبلت و آن چه دلالت بر رضای بر ایجاب کند. سیّم آن که واقع شود هر یك از ایجاب و قبول از جایز التّصرّف پس از دیوانه و مست و مفلسی که حاکم او را منع کرده باشد از مالش و طفلی که پانزده سال نداشته باشد اگر مرد باشد و اگر زن باشد نه سال نداشته باشد معتبر نیست و قرض دادن بنده جایز است و فرقی نیست میانه ذکور و اناث و قرض دادن آن چه مثل داشته باشد جایز است امّا آن چه مثل نداشته باشد دو قولست و وعده در قرض دادن معتبر نیست پس فی الحال قرض دهنده می‌تواند مال خود را بالتّمام طلبید و اگر چه متفرّق داده باشد

موقف دویّم در اموری که به قرض دادن متعلّق است

اشاره

موقف دویّم در اموری که به قرض دادن متعلّق است بدان که به قرض دادن بیست امر متعلّق است پنج امر واجب و هفت امر حرام و چهار سنّت و چهار امر مکروه امّا

پنج امر واجب

پنج امر واجب اوّل رد کردن مثل آن چه گرفته باشد. دویم آن که هر گاه قرض گیرنده همان چه گرفته باشد یا مثل آن را رد کند قبول کردن قرض دهنده واجبست اگر چه نرخ مضاعف بهم رسانیده باشد و اگر از مثل نیز متعذّر باشد قیمت او را در روزی که رد می‌کند بدهد و اگر مثل نداشته باشد قیمت همان روزی که به قرض گرفته بدهد. سیّم آن که در خاطرش همیشه باشد که آن را بدهد هر گاه قدرت بهم رساند. چهارم آن که اگر قرض گیرنده بگذارد که سال بر آن بگذرد و طلا و نقره سکه دار باشد و به نصاب رسیده باشد زکاة بر او واجبست. پنجم آن که سعی کند در دادن مال به قرض دهنده و امّا آن

هفت امر حرام

هفت امر حرام اوّل شرط زیاده و نقصان کردن در مقدار و وصف خواه جنس باشد که زیاده و نقصان در او حرام باشد مثل طلا و نقره و گندم و جو و آن چه به کیل و وزن درآید یا آن چنان نباشد پس اگر شرط نباشد که خانه خود را به اجاره به کمتر از اجرت

واقعی دهند یا زیاده از اجرت واقعی یا آن که هدیه بیاورد یا جهۀ او کاری کند جایز نیست امّا اگر زیاده بدهد بی‌شرط جایز است و در بعضی احادیث وارد شده که جایز است عوض دراهم غلّه دراهم صحاح جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۴۴ بدهند یا بدل درهم کهنه درهم تازه بدهند و اگر شرط کند که عوض درست شکسته بدهد یا ناقص در قیمت شرط لغو است و اگر شرط گرو یا ضامنی کند جهت این قرض یا آن که در شهر دیگر رد کند جایز است و اگر شرط گرو کند یا ضامنی جهت قرض دیگر جایز نیست. دویّم قرض دادن آن چه به کیل و وزن درآید بی آن که بکشند. سیّم اسراف کردن قرض گیرنده در نفقه بلکه باید که اکتفا به قلیل کند. چهارم طلب کردن قرض دهنده مال خود را از کسی که قادر بر دادن نباشد بلکه می‌باید که با او مدارا کند. پنجم طلب کردن اوست مال خود را از کسی که ملتجی به حرم کعبه شده باشد مگر آن که در حرم قرض داده باشد و بعضی از مجتهدین مدینه طیّبه و مشاهده مشرّفه را نیز ملحق به کعبه ساخته‌اند. ششم قرض گرفتن کسی که قادر بر دادن آن نباشد «۱». هفتم نماز کردن قرض‌دار در اوّل وقت و امّا

چهار امر سنّت

چهار امر سنّت اوّل قرض دادن. دویّم ظاهر ساختن قرض گیرنده مالداری و مفلسی خود را بر قرض دهنده. سیّم وفا کردن به شرطی که کرده باشند. چهارم آن که اگر هدیه جهت قرض گیرنده بیاورد با مال خود حساب کند. و امّا چهار امر مکروه: اوّل مال دار را قرض بی ضرورتی امّا اگر ضرورت باشد جایز است چه در احادیث وارد شده که حضرت رسالت پناه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و حضرت امیر المؤمنین و حضرت حسنین علیهم السّلام در حین وفات قرض گذاشتند. دویّم قصد زیادتی کردن هر یک از قرض دهنده و گیرنده بی‌آن که بلفظ بگویند. سیّم فرود آمدن قرض دهند در خانه قرض گیرنده. چهارم زیاده از سه روز در خانه او بودن و بعضی از مجتهدین این را حرام «۲» می‌دانند

مطلب سیّم در بیان بنده آزاد کردن

اشاره

مطلب سیّم در بیان بنده آزاد کردن و در آن ثواب بسیار است «۳» و در احادیث اهل بیت علیهم السّلام وارد شده که هر کس بنده آزاد کند حق سبحانه و تعالی بعوض هر عضوی از اعضای آن بنده عضوی از آن کس از آتش دوزخ آزاد گرداند اگر مرد باشد و اگر زن باشد بعوض هر دو عضو او یک عضو او را از آتش دوزخ آزاد گرداند و اقسام آزادی پنجست: اوّل واجب چنانچه در بحث کفّاره خواهد آمد یا آن که نذر کند آزادی غلام را یا آن که در حال خریدن غلام آقای او شرط کند که آزاد کند. دویّم سنّت چون آزاد کردن بنده مؤمن که از خویشان او باشند که به خریدن آزاد نشود چون برادر و عمّ و خال و هم چنین سنّت است آزاد کردن غلامی که مؤمن باشد و هفت سال خدمت او کرده باشد

(۱) اگر تمکن از اداء دارد و قرض دهنده مطالب است علی الاحوط صدر دام ظلّه (۲) و این احوط است صدر دام ظلّه (۳) به تفصیلی که خواهند فرمود صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۴۵ سیّم مکروه چون آزاد کردن بنده که از کسب عاجز باشد یا طفل باشد و معاش ایشان را تعیین نکند. چهارم حرام چون آزاد کردن بنده کافر. پنجم مباح چون آزاد کردن ولد الزّنا و مستضعف و آزادی به چهار چیز حاصل می‌شود: اوّل مباشرت. دویّم سرایت. سیم مالک شدن. چهارم عوارض و در آن چهار موقفست: موقف اوّل مباشرت

است و آن بر چهار قسمست

مطلب سیّم در بیان بنده آزاد کردن

اشاره

مطلب سیّم در بیان بنده آزاد کردن و در آن ثواب بسیار است «۳» و در احادیث اهل بیت علیهم السّلام وارد شده که هر کس بنده آزاد کند حق سبحانه و تعالی بعوض هر عضوی از اعضای آن بنده عضوی از آن کس از آتش دوزخ آزاد گرداند اگر مرد باشد و اگر زن باشد بعوض هر دو عضو او یک عضو او را از آتش دوزخ آزاد گرداند و اقسام آزادی پنجست: اوّل واجب چنانچه در بحث کفّاره خواهد آمد یا آن که نذر کند آزادی غلام را یا آن که در حال خریدن غلام آقای او شرط کند که آزاد کند. دویّم سنّت چون آزاد کردن بنده مؤمن که از خویشان او باشند که به خریدن آزاد نشود چون برادر و عمّ و خال و هم چنین سنّت است آزاد کردن غلامی که مؤمن باشد و هفت سال خدمت او کرده باشد (____۱) اگر تمکن از اداء دارد و قرض دهنده مطالب است علی الاحوط صدر دام ظلّه (۲) و این احوط است صدر دام ظلّه (۳) به تفصیلی که خواهند فرمود صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۴۵ سیّم مکروه چون آزاد کردن بنده که از کسب عاجز باشد یا طفل باشد و معاش ایشان را تعیین نکند. چهارم حرام چون آزاد کردن بنده کافر. پنجم مباح چون آزاد کردن ولد الزّنا و مستضعف و آزادی به چهار چیز حاصل می‌شود: اوّل مباشرت. دویّم سرایت. سیم مالک شدن. چهارم عوارض و در آن چهار موقفست: موقف اوّل مباشرت است و آن بر چهار قسمست

تتمّه

تتمّه هفت امر تعلّق به آزاد کردن دارد چهار امر مستحبّ است و سه مکروه امّا چهار امر مستحبّ: اوّل آزاد کردن غلام مؤمن. دویم آزاد کردن غلام مؤمنی که هفت سال خدمت او کرده باشد. سیّم آن که هر گاه غلام خود را حدّ بزند سنّت است که او را آزاد کند. چهارم یاری کردن غلامی را که آزاد کرده باشد و از کسب عاجز شده باشد و امّا آن سه چیز مکروه: اوّل آزاد کردن غلام ناصبی. دویّم جدا کردن طفل از مادرش و بعضی از مجتهدین «۲» آن را حرام می‌دانند. سیّم آزاد کردن غلامی که از کسب و کار عاجز شده باشد

قسم دویّم کتابت است

اشاره

قسم دویّم کتابت است و کتابت آنست که کسی با غلام خویش گوید که مبلغ معیّن بده و آزاد باش و این بر دو قسمت. قسم اوّل مطلق است که اقتصار به صیغه و عوض و نیّت و وعده بکند و هر گاه غلام چیزی را از آن مبلغ بدهد بقدر آن آزاد می‌شود. قسم دویّم مشروط و آن چنانست که آقا به غلام گوید که هر گاه از عوض عاجز شوی همان بنده باشی و شروط کتابت دوازده است:

اوّل صیغه و در مطلق چنین گوید که کاتبتک علی أن تؤدّی إلیّ کذا فإذا أدّیت فأنت حرّ یعنی مکاتب ساختم ترا به این که ادا کنی بمن مبلغی معیّن و هر گاه ادا کنی آزاد باشی و در مشروط چنین گوید که کاتبتک علی أن تؤدّی إلیّ کلّ شهر کذا فإذا أدّیت فأنت حرّ و إن عجزت فأنت رقّ یعنی مکاتب ساختم تو را به این که ادا کنی بمن در هر ماهی این مبلغ معیّن را و هر گاه ادا کنی آزاد باشی و اگر عاجز شوی تو همان بنده باشی. دویّم قبول غلام این معنی را. سیّم هر یک از آقا و غلام بالغ باشند پس اگر طفل باشند صحیح نیست و اگر چه ده ساله باشند و اگر چه ولیّ او اذن دهد. چهارم آن که هر یک از این هر دو عاقل باشند پس کتابت دیوانه که همیشه دیوانگی او به یک حال باشد صحیح

(____ ۱) احوط آنست که ثانیا مالک او را آزاد نماید صدر دام ظلّه (۲) البتّه فرمایش بعض از مجتهدین را ترک ننمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۴۷ نیست و اگر ولیّ او اذن دهد صحیح «۱» است و اگر دیوانگی او دوری باشد یعنی گاهی باشد و گاهی نباشد در حالتی که نباشد صحیح است و اگر آقای غلام دعوی نماید که کتابت «۲» در حالت طفولیّت یا جنون واقع شده و غلام منکر باشد قول آقا مقدّم است هر گاه حالت جنون ظاهر باشد و اگر عکس باشد قول غلام مقدمست. پنجم قصد است پس اگر غافلی یا مستی صیغه بگوید باطل است. ششم جواز تصرّفست پس از سفیه و مفلسی که حاکم شرع برای قرض خواه او را از مالش منع کرده باشد و بیماری «۳» که ثلث مالش وفا به آزادی نکند و زیاده از ثلث شود صحیح نیست مگر به اجازت وارث و از مرتدّ ملّی نیز صحیح نیست مگر باذن حاکم شرع و بعضی از مجتهدین برآنند که مراعات اسلامش باید کرد. هفتم اختیار است پس از کسی که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست. هشتم آن که غلام مسلمان باشد چه کتابت غلام غیر مسلمان صحیح نیست زیرا که در آن حدیثی وارد نشده نهم آن که تمام غلام را مکاتب سازد پس اگر نصف او را مکاتب سازد صحیح نیست. دهم آن که عوضی که غلام می‌دهد می‌باید که عین باشد پس اگر دین باشد صحیح نیست. یازدهم آن که آن عوض چیزی باشد که مولی مالک آن تواند شد پس اگر شراب و خوک باشد جایز نیست. دوازدهم آن که مالی که غلام می‌دهد می‌باید که جنس و قدر و وصف آن معلوم باشد

تتمّه هر گاه بر آقا زکاهٔ واجب باشد

تتمّه هر گاه بر آقا زکاهٔ واجب باشد واجبست «۴» بر او که از سهم رقاب چیزی به غلام بدهد تا عوض مال کتابت بدهد و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مکاتب مطلق داشته‌اند و هر گاه آقا چیزی به او دهد واجبست «۵» بر او که قبول کند و سنّت است بر آقا که اگر چیزی از زکاهٔ نیز بر او واجب نباشد از خود چیزی به غلام بدهد و هر گاه غلام عاجز آید صبر نماید تا آن که چیزی بهم رساند و مکروهست مکاتب ساختن غلام غیر امین و غلامی که قادر بر کسب نباشد و هم چنین مکروهست مال کتابت را زیاده از قیمت غلام قرار دادن و خواص کتابت سیزده امر است اوّل وقوع کتابت میانه غلام و آقا دوم آن که عوض و معوّض ملک باشد سیّم بودن غلام مکاتب میانه درجه استقلال و عدم استقلال چهارم آن که از میان غلامان مکاتب مالک می‌شود «۶» و تصرّف او صحیح است پنجم ثابت شدن بر آقا ارش جنایتی که آقا بر او کرده باشد و اگر بر آقا نیز جنایتی از غلام واقع شده باشد آقا ارش آن را از او می گیرد ششم آن که مضاربه بمال خود

(____ ۱) معلوم نیست صدر دام ظلّه (۲) مسأله محلّ اشکال است صدر دام ظلّه (۳) در شروط آزاد کردن بنده گذشت صدر دام ظلّه (۴) معلوم نیست صدر دام ظلّه (۵) معلوم نیست صدر دام ظلّه (۶) ظاهرا منافی با آنست که فرمودند عوض و معوض ملک سیّد است و مسأله محتاج به مراجعه است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۴۸ نمی‌تواند کرد و اگر چه آقا اذن دهد امّا از غیری به مضاربه می‌تواند

گرفت هفتم قرض نمی‌تواند داد اگر چه آقا اذن دهد امّا قرض می‌تواند گرفت هشتم آن که غلام خود را مکاتب نمی‌تواند ساخت مگر با غبطه و صرفه نهم تزویج نمی‌تواند کرد و خاصّه نیز بهم نمی‌تواند رسانید دهم وصیّت و هبه قبول نمی‌تواند کرد از کسی که برو آزاد شود یازدهم کنیزک مکاتبه نمی‌تواند شوهر کرد دوازدهم کفّاره از او صحیح نیست مگر روزه داشتن الّا باذن آقا

سیزدهم آن که مکاتب می‌تواند غلام خود را تعزیر کند

سیزدهم آن که مکاتب می‌تواند غلام خود را تعزیر کند بلکه بعضی از مجتهدین برآنند که هر گاه غلام او کاری کند که مستوجب حدّ باشد حد نیز می‌تواند زد قسم سیّم تدبیر است یعنی آقا به غلام خود گوید که تو بعد از مردن من آزادی و آیا تدبیر نسبت بغیر آقا نیز واقع می‌شود مثل آن که آقا به کنیز خود گوید که تو بعد از مردن شوهرت آزادی میانه مجتهدین در این خلافست و آن چه در احادیث ائمّه معصومین علیهم السّلام وارد شده آنست که این نیز تدبیر است و تدبیر بر سه قسم است اوّل تدبیر واجب مثل آن که به صیغه نذر گوید که للّه علیّ عتق عبدی بعد وفاتی یعنی خدای راست بر من آزاد کردن بنده من بعد از وفات من و رجوع در این قسم تدبیر جایز نیست دوّم تدبیر مستحبّ و آن مطلق تدبیر است و رجوع در آن جایز است سیّم تدبیر مکروه چون تدبیر کافر و ناصبی و شروط تدبیر شش است اوّل صیغه چون أنت حرّ بعد وفاتی یعنی تو بعد از وفات من آزادی و آن چه دلالت بر آن کند و اشارت اخرس به جای صیغه گفتن اوست دویّم آن که صیغه از بالغ و عاقل واقع شود پس از طفل و دیوانه صحیح نیست سیّم آن که جایز التّصرّف باشد پس از سفیه و مفلسی که حاکم شرع او را از تصرّف در مالش منع کرده باشد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین تدبیر سفیه را صحیح می‌دانند چهارم آن که قصد کند پس از غافل و مست و خفته و کسی که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست پنجم آن که قصد قربت کند پس تدبیر کافر صحیح نیست و بعضی از مجتهدین نیّت قربت را شرط نمی‌دانند و می‌گویند تدبیر وصیّتی است به آزاد کردن نه آزاد کردن عتق پس تدبیر کافر صحیح است بنا بر این قول ششم آن که تدبیر را از شرط مجرّد گرداند پس اگر معلّق بشرطی سازد چون آمدن زید از سفر مثلا صحیح نیست و مدبّر همان بنده است آقا می‌تواند که در او تصرف کند به فروختن و بخشیدن و غیر آن و اگر او را بفروشد یا ببخشد آیا تدبیر او باطل می‌شود جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۴۹ یا نه مجتهدین را در این دو قولست اکثر برآنند که باطل می‌شود و اگر مدبّر بگریزد تدبیرش باطل می‌شود و صحیح است تدبیر کنیز حامله بی‌آن که طفل او داخل باشد و عکس آن نیز جایز است و سنّت است گواه گرفتن دو عادل بر تدبیر

قسم چهارم امّ ولد است

قسم چهارم امّ ولد است و او کنیزیست که از آقای خود حامله شود و در او دو چیز شرط است شرط اوّل آن که از آقای خود حامله شود به طفل آزادی در حالتی که ملك او باشد پس اگر وطی کننده غلام باشد یا کنیز دیگری را به شبهه دخول کند و بعد از آن که حامله شود مالك او گردد امّ ولد نمی‌شود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که در این صورت نیز امّ ولد می‌شود و هم چنین اگر ولد بنده باشد مثل آن که کنیز شخصی را به نکاح در آورد و شرط کند که ولد او بنده آقا باشد آن‌گاه حامله شود و بعد از آن کنیز را بخرد امّ ولد نمی‌شود امّا اگر کنیز خود را به شخصی تزویج نموده باشد آن‌گاه خود وطی کند فعل حرام کرده امّا اگر کنیزك آبستن شود امّ ولد «۱» می‌شود شرط دویّم آن که فرزند او از کافر و قاتل و کسی که میراث نبرد نباشد و سه چیز از خواص استیلا داشت اوّل آن که جایز است که او را مدبّر سازد دویّم آن که جایز است که او را مکاتب سازد سیّم آن که فروختن او جایز نیست مگر در عوض قیمت او چه هر گاه آن شخصی که او را خریده باشد و دخول کرده و فرزندی از او حاصل نموده از قیمت او

عاجز شود او را می‌تواند فروخت و بعضی از مجتهدین سوای این موضع در نوزده موضع دیگر فروختن او را جایز داشته‌اند لیکن آن چه در حدیث وارد شده همین یک موضع است که مذکور شد موقف دویّم سرایت است یعنی هر گاه شخصی نصف غلامی را آزاد کند تمام او آزاد می‌شود و اگر غلام میانه دو شخص به شراکت باشد حصّه شریک نیز آزاد می‌شود و لازم است بر آزاد کننده حصّه خود که قیمت حصّه شریک را نیز بدهد و در سرایت چهار چیز شرط است اوّل آن که مالدار باشد آن قدر مال که زیاده از خانه و خادم و چهارپایان و جامه معتاد و نفقه یک ساله او و عیال او باشد و بمقدار قیمت حصّه شریک شود و اگر مفلس باشد غلام خود سعی می‌کند و بعضی گفته‌اند که اگر قصد اضرار شریک کند قیمت حصّه شریک را می‌دهد اگر مالدار باشد و اگر مفلس باشد غلام خود سعی کند و اگر غلام از دادن قیمت حصّه شریک عاجز آید نصف او آزاد است و نصف او بنده و کسبش نیز این حال دارد و خلافست میانه مجتهدین که در وقت دادن قیمت

(____۱) مشکل است صدر دام ظلّه جامع

عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۵۰ به شریک آزاد می‌شود یا بعد از دادن اصحّ قول دوّم است چه آزادی بعد از مالک شدن می‌شود و آن بعد از دادن قیمت حصّه شریک است دویّم آن که باختیار آزاد کند پس اگر نصف او از پدر و مادر به میراث بدو منتقل شود سرایت در او جاری نیست سیّم آن که حقّی به او متعلّق نگردد از حقوقی که مانع فروختن او باشد چون وقف و تدبیر چهارم آن که اوّل حصّه خود را آزاد کند پس اگر اوّل حصّه شریک را آزاد کند سرایت نیست موقف سیّم ملک است یعنی مالک شدن مرد یازده کس را اوّل پدر دویّم مادر سیّم جد چهارم جدّه پنجم فرزندان خواه ذکور و خواه انثی ششم فرزند فرزند و هر چند پائین آید هفتم خواهر هشتم عمّه نهم خاله و هر چند بالا رود دهم دختر برادر و هر چند پائین آید یازدهم دختر خواهر و هر چند پائین آید چه هر گاه اینها را کسی مالک شود فی الحال آزاد می‌شوند و در آزاد شدن محرّمات رضاعی بر مرد خلافست میانه مجتهدین اشهر آنست که آزاد می‌شوند و اگر نصف اینها به سبب خویشی آزاد شود آیا نصف دیگر اینها به سرایت آزاد می‌شود و قیمت نصف را به صاحبش می‌باید داد اصحّ آنست که اگر باختیار مالک شود و مالدار باشد لازمست و اگر بی‌اختیار مالک شود یا آن که مفلس باشد لازم نیست و بر زن غیر از پدر و مادر هر چند بالا روند و فرزندان هر چند پایین آیند کسی دیگر به خریدن آزاد نمی‌شود موقف چهارم عوارض است بدان که هر گاه یکی از هشت امر عارض شود بنده آزاد می‌شود اوّل آن که غلام کور شود چه در این صورت آزاد می‌شود دوّم آن که جذام به همرساند سیّم آن که برص بهم رساند و بعضی از مجتهدین باین علّت آزاد نمی‌گردانند «۱» چهارم آن که آقای غلام بعضی از اعضای غلام را قطع نماید مثل آن که گوش و بینی او را ببرد پنجم آن که غلام لنگ زمین گیر شود ششم آن که غلام پیش از آقای خود در دیار کفّار مسلمان شود هفتم آن که هر گاه شخص مالداری بمیرد و میراث‌خوار نداشته باشد سوای میراث‌خوار بنده حاکم شرع او را از مال میّت می‌خرد و آزاد می‌سازد و مال او را به او می‌دهد و اگر مالکش نفروشد حاکم شرع او را جبر می‌کند بر فروختن هشتم آن که هر گاه یکی از پدر یا مادر آزاد باشد فرزند آزاد می‌شود هر گاه مولی شرط «۲» بندگی فرزند نکند

مطلب چهارم در بیان جهاد با کفّار کردن

فصل اوّل در ثواب جهاد

فصل اوّل در ثواب جهاد بدان که جهاد از اعظم ارکان اسلام است و در آیات قرآنی مبالغه بسیار در فضیلت جهاد و ترغیب بر آن و سرزنش آن کسانی که بی‌مانعی جهاد نکنند واقع شده و احادیث

(____۱) احوط آنست مالک در این حال

او را آزاد نمایـد چون دلیل واضـحی بر انعتاق آن بنظر نرسـیده صـدر دام ظلّه (۲) نفوذ این شـرط خالی از اشـکال نیست پس ترک کنند او را صدر دام ظلّه جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۵۱ در فضیلت جهاد و مرابطه یعنی نگاه داشتن سرحدهای مسلمانان بی‌شـمار است از آن جمله از حضرت رسالت پناه محمّدی صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم منقولست که فرموده و الّذی نفسی بیده لغزوهٔ فی سبیـل اللَّه و روحه خیر من الـدّنیا و مـا فیهـا یعنی قسم به آن کسـی که نفس من بیـد قـدرت اوست که هر رفتنی به جنگ در راه خـدای تعالی و هر آمـدنی بهتر است از دنیا و آن چه در اوست و نیز از آن حضـرت منقولست که الخیر کلّه فی السّیـف و تحت ظلّ السّیـف و لا یقیم النّاس إلّا بالسّیـف و السّیوف مقالیـد الجنّهٔ و النّار یعنی تمام خیر در شمشـیر است و در زیر سایه شمشـیر و مردمان راست نمی‌شوند مگر به شمشـیر و شمشیر کلید بهشت و دوزخ است و هم از آن حضرت منقولست که هیچ قطره پیش خدای تعالی دوستر نیست از قطره خونی که در راه او ریخته شود و هم از آن حضـرت منقولست که رباط لیلهٔ فی سبیل اللَّه خیر من صیام شهرین یعنی نگاهداشتن سرحدهای مسلمانان یک شب جهت رضای خدای تعالی بهتر است از دو ماه روزه داشتن

فصل دویّم در بیان جهاد و شروط آن

فصـل دویّـم در بیـان جهـاد و شـروط آن بـدان کـه جهـاد واجبست به نصّ و اجمـاع و واجب بـودن آن کفـائیی است یعنی هر گـاه جماعتی که مقاومت با دشـمنان کننـد و کافی بوده باشـند و متعهّد جنک شوند از دیگران ساقط می‌شود به شـرطی که امام ایشان را باسم نخوانـده باشـد پس اگر امام جماعتی را باسم طلبیـده باشد جههٔ مصـلحتی جهاد بر ایشان واجب عینی است و هر گاه بنذر یا به اجاره بر خود واجب گردانند یا در وقت بهم رسـیدن هر دو لشـکر یا صف بستن هر دو لشکر حاضر شوند در این صورتها نیز جنک کردن واجب عینی می‌شود و هر گاه مسلمانان اندکی باشند و تا همه جمع نشوند مقاومت با عدو نکنند در این حال نیز جهاد واجب عینی بر همه می‌شود و هر گاه دوازده شـرط بهم رسد جهاد واجبست. شـرط اوّل آن که مرد باشد بس بر زنان و خنثی مشکل جهاد واجب نیست. شـرط دویّم آن که بالغ باشد پس بر طفل واجب نیست تا آن که بالغ شود. شرط سیّم آن که عاقل باشد پس بر دیوانه واجب نیست. شـرط چهارم آن که آزاد باشـد پس بر بنـده واجب نیست و هم چنین بر مدبّر یعنی بنده که مولای او با او گفته باشـد که بعـد از فوت او آزاد باشد واجب نیست و هم چنین بر مکاتب یعنی بنده که مولای او با او قرار داده باشد که هر گاه مبلغی بدهد آزاد شود واجب نیست و اگر چه اکثر او به سـبب دادن اکثر آن مبلغ آزاد شـده باشـد جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۵۲ و اگر امـام بنـدهای جمـاعتی را بـاذن ایشـان به جنگ برد جایز است جهـهٔ آن که از ایشان منتفع می‌توان شـد. شـرط پنجم آن که پیر نباشـد چه پیران عاجزنـد و قوّت جنـک کردن ندارنـد. شـرط شـشم آن که دانا به آداب جنک باشـد چه اگر دانا نباشـد «۱» واجب نیست. شـرط هفتم آن که کور و لنگ نباشد به شـرطی که قادر بر پیاده رفتن و سوار شدن نباشد. شـرط هشتم آن که بیمار نباشد و اگر در این صورتها که از رفتن به جنگ عاجز باشد امّا قدرت داشـته باشد که کسـی را به اجرت بگیرد آیا واجبست بر او که کسی را به اجرت بگیرد یـا نه مجتهـدین را در این دو قـولست. شـرط نهم آن که قـادر باشـد بر نفقه جهت خـود در سـفر و عیـال خود در حضـر. شـرط دهم آن که قادر باشد بر چاروائی «۲» که برو سوار شود پس اگر یـافت نشود واجب نیست خواه مسـافت دور باشـد و خواه نزدیک و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر مسافت هشت فرسخ است قدرت بر چاروا نیز شرطست و اگر کسی نفقه و راحله به کسـی دهـد تا آن که جنک کند در این صورت واجبست به جنگ رفتن امّا اگر به اجرت بگیرد واجب نیست قبول کردن. شـرط یازدهم آن که قرض‌داری نباشـد که وعده او رسـیده باشد و صاحب قرض مطالبه نماید و قدرت بر دادن آن داشـته باشد چه در این صورت به جنگ رفتن او جایز نیست مگر آن که قرض را ادا کنـد یا ضامنی و رهنی به قرض خواه دهـد و او را راضـی گ‌ردانـد و اگر او را امـام بـاسم طلبیـده باشـد واجبست که به جنـگ رود اگر چه قرض‌خواه اذن ندهـد امّـا سنّت است که متعرّض جاهائی که کمان کشـته شدن داشته باشد نشود یعنی پیش صف نایستد و مبارز نطلبد و اگر وعده قرض‌خواه نرسیده باشد یا رسیده باشد و قادر

بر دادن نباشد مجتهدین را در این دو قولست اصحّ آنست که در این هر دو صورت قرض‌خواه را منع نمی‌رسد. شرط دوازدهم رضای والدین پس اگر بشخصه امام کسی را نطلبیده باشد بدون رضای پدر و مادر به جنگ نمی‌تواند رفت و هر گاه این دوازده شرط بهم رسد واجبست در حالت حضور امام که خود به جنگ رود یا کسی را به اجرت بگیرد که عوض او به جنگ رود مگر آن که امام او را باسم طلبیده باشد که در این صورت نایب نمی‌تواند فرستاد چنانچه سابقا مذکور شد و هر گاه عاجز شود مثل آن که بیمار شود مخیّر است در بر گردیدن خواه هر دو لشکر به یک دیگر رسیده باشند و خواه نرسیده باشند امّا اگر عذر غیر بیماری باشد مثل آن که آقای غلام از رخصت دادن پشیمان شود و غلام را طلب نماید در این صورت اگر هر دو لشکر

(____۱) ولی اگر دانا شدن ممکن است

واجب است دانا شوند صدر دام ظلّه (۲) این شرط با تمکن از پیاده روی معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۵۳ به یک دیگر نرسیده‌اند واجبست که بر گردد و اگر بهم رسیده باشند جایز نیست و در حالت غیبت امام نیز جهاد واجبست «۱» هر گاه دشمنان بسر دیار مسلمانان آیند و از ایشان به اسلام آسیب رسد

فصل سیّم در بیان آن که جهاد کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجبست

اشاره

فصل سیّم در بیان آن که جهاد کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجبست بدان که سه طایفه‌اند که قتال کردن با ایشان واجبست

طایفه اوّل حربی

طایفه اوّل حربی و ایشان دو گروه‌اند. گروه اوّل مردان جوانند که غیر خدای را پرستش می‌کنند چون آفتاب‌پرستان و ستاره پرستان و بت پرستان و غیر اینها. گروه دوّم جماعتی‌اند که هیچ چیز را پرستش نمی‌نمایند چون ملحدان و دهریان و با این هر دو جماعت جهاد کردن در حال حضور امام واجبست تا آن که مسلمان شوند و از این دو طایفه جزیه قبول نمی‌توان کرد

طایفه دویّم اهل کتابند

. طایفه دویّم اهل کتابند و ایشان نیز دو قوم‌اند: قوم اوّل جماعتی‌اند که کتابی در دست دارند و پیغمبری داشته‌اند چون جهودان که توراهٔ کتاب ایشان است و موسی کلیم علیه التحیّهٔ و التّسلیم پیغمبر ایشان و نصاری که انجیل کتاب ایشانست و عیسی علیه السّلام پیغمبر ایشان. قوم دوّم آن که کتابی ندارند و پیغمبری نداشته‌اند امّا به شبه کتابی و پیغمبری قایل‌اند چون مجوسان که می‌گویند کتابی موسوم به ژند و پاژند دارند و پیغمبری زردشت نام داشته‌اند و در احادیث وارد شده که ایشان کتابی داشته‌اند آن را سوخته‌اند و پیغمبری داشته‌اند که او را کشته‌اند و پیغمبر ایشان کتابی بدیشان آورده بود که بر پوست دوازده هزار گاو نوشته بودند و جهاد با این دو فرقه نیز واجبست تا آن که مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند با شرایط و شرایط جزیه دوازده است: شرط اوّل قبول نمودن جزیه است و آن مقداریست که امام یا نایب امام هر ساله در آخر سال بر سرهای مردان عاقل بالغ این دو طایفه اگر چه پیر و

لنگ و زمین گیر باشند یا بر زمینهای ایشان مقرّر فرماید و میانه مجتهدین خلافست که آیا بنده جزیه می‌دهد یا نه اقرب آنست که نمی‌دهد و بعضی از مجتهدین فرق کرده‌اند میانه بنده جهودی که ملک مسلمان باشد و میانه بنده جهودی که ملک جهودی باشد پس بر اوّل واجب نمی‌دانند و بر دوم واجب می‌دانند و خلافست میانه مجتهدین که آیا جزیه را مقداری معیّن است چنانچه در حدیث وارد شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام مقرّر کرده بود که فقرای ایشان هر سال دوازده درهم بدهند و متوسّط ایشان بیست و چهار درهم بدهند و مالدار ایشان صد و چهل و هشت درهم یا آن که مقدار جزیه (____۱) ولی این قسم را دفاع می‌نامند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۵۴ غیر معیّن است و تعیین آن منوط به امامست و اصحّ قول دوّم است چه او مناسب است به مذلّت و خواری ایشان و آن چه در حدیث مذکور از تعیین آن وارد شده محمول است بر آن که رای شریف حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در آن وقت به جهت مصلحتی بر آن قرار گرفته بود و اگر در اثنای سال جمعی از این دو طایفه مسلمان شوند جزیه از ایشان ساقط می‌شود. شرط دوّم التزام نمودن احکام مسلمانانست. شرط سیّم آن که آن چه به منافات با امان دارد نکنند مثل عزم کردن بر حرب مسلمانان و معاونت و امداد مشرکان و با این سه شرط اگر خلل رسانند حربی می‌شوند خواه در عقد جزیه نکردن اینها را با امام شرط کرده باشند و خواه نکرده باشند و خواه عمدا کرده باشند و خواه سهوا. شرط چهارم آن که زنا با زنان مسلمانان نکنند و هم چنین ایشان را نکاح ننمایند. شرط پنجم آن که ترک فتنه کردن کنند به این که مسلمانان را از راه نبرند. شرط ششم آن که ترک راه زدن مسلمانان کنند شرط هفتم آن که جاسوسان کفّار را در خانه خود راه ندهند و کفّار را بر اسرار مسلمانان عالم نسازند و خبری از اخبار مسلمانان به ایشان ننویسند. شرط هشتم آن که مردان و زنان مسلمانان را نکشند این پنج شرط را اگر امام در عقد جزیه با ایشان شرط کرده باشد و ایشان عمل بآن نکنند حربی می‌شوند. شرط نهم آن که سبّ حق سبحانه و تعالی و رسول صلی اللَّه علیه و آله نکنند و استخفاف دین و کتاب مسلمانان ننمایند چه اگر عیاذا باللَّه سبّ از ایشان واقع شود واجب القتل می‌شوند و ترک استخفاف دین را اگر در جزیه شرط کرده باشند و بخلاف آن کنند حربی می‌شوند. شرط دهم آن که اظهار منکرات در شهر اسلام نکنند چون شراب و گوشت خوک خوردن و نکاح مادر و خواهر و غیر اینها کردن. شرط یازدهم آن که احداث عبادت خانها در دار اسلام نکنند و آواز خود را در خواندن کتابهای خود بلند نسازند و ناقوس نزنند و خانهای خود را بلندتر یا برابر خانهای مسلمانان نسازند بلکه پست بسازند و باین شروط اگر خلل رسانند و در عقد جزیه شرط کرده باشند که آنها را نکنند حربی می‌شوند. شرط دوازدهم آن که به طریقی بگردند که از مسلمانان متمیّز شوند به این که لباس ایشان غیر لباس مسلمانان باشد یا چاروای سواری ایشان غیر چاروای سواری مسلمانان باشد و بر یک طرف سوار شوند یعنی هر دو پای خود را بر یک جانب آویزند و بر اسب سوار نشوند و بر زمین ننشینند و شمشیر و سلاح نه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۵۵ بندند و نصاری زنّار بر میان نبندند و زنان ایشان نیز به نوعی بگردند که از زنان مسلمانان متمیّز شوند و در جادّه راه نروند بلکه از جادّه منحرف شوند و لقب و کنیت بر مولود خود نگذارند. و این شرط دوازدهم را مجتهدین ذکر کرده‌اند امّا در حدیث مذکور نیست و جایز نیست ذمّی که در حجاز توطّن کند و مراد از حجاز مکّه و مدینه و طایف و حوالی آنهاست و اگر بگذرد و توطّن نکند جایز است و جایز نیست ایشان را مصحف خریدن و اگر بخرند مالک آن نمی‌شوند و بعضی از مجتهدین کتب احادیث را بآن ملحق ساخته‌اند و بعضی از مجتهدین آن را مکروه می‌دانند

طایفه سیّم [یاغیان و خوارج

طایفه سیّم [یاغیان و خوارج از سه طایفه که قتال کردن با ایشان واجبست چون یاغیان و خوارج و ایشان طایفه‌ایند که از امام زمان

روی گردان و یاغی شده باشند و قتال با ایشان واجبست تا آن که به امام بگروند یا کشته شوند و هر گاه که متفرّق شوند خالی از آن نیست که گروهی دیگر سوای آنهایی که به جنگ آمده باشند خواهند بود یا نه بر تقدیر اوّل واجبست که ایشان را بکشند و در عقب گریختهای ایشان رفته بگیرند و بکشند و بر تقدیر ثانی احتیاج به این‌ها نیست بلکه وقتی که شکست خوردند و گریختند کافیست و به اجماع مجتهدین ذریّت این طایفه و زنان ایشان را مسلمانان مالك نمی‌شوند و هم چنین مالك نمی‌شوند چیزی از مالهای این طایفه را که در لشکرگاه نباشد خواه قابل نقل و تحویل باشد و خواه نباشد مالك نمی‌شوند و در مالهای ایشان که در لشکرگاهست میانه مجتهدین خلافست که آیا لشکریان مالك آن می‌شوند یا نه اصحّ آنست که مالك آن نمی‌شوند

فصل چهارم در کیفیّت جهاد کردن با کفّار

اشاره

فصل چهارم در کیفیّت جهاد کردن با کفّار بدان که در جهاد با کفّار کردن بیست و هفت امر متعلّق است سه امر واجب و ده امر حرام و شش امر سنّت و هشت امر مکروه امّا

سه امر واجب

سه امر واجب . اوّل دعوت کردن به اسلام است زیرا که جایز نیست ابتدا به قتال کردن با کفّار مگر بعد از آن که امام یا نایب او ایشان را بشهادتین و اقرار به وحدانیّت خدای تعالی و عدل او و نبوّت حضرت پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم و امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و اولادش و جمیع شرایع و احکام آن دعوت کند و اگر بی آن که امام کفّار را دعوت به اسلام نماید مسلمانی یکی از ایشان را بکشد گناه دارد امّا قصاص و دیت بر او نیست و این دعوت را لازم است جماعتی را که دعوت به ایشان نرسیده باشد و عالم به بعثت رسول صلوات اللّٰه علیه و آله نبوده باشند امّا جماعتی را که دعوت به ایشان رسیده باشد و عالم به بعثت و دعوت رسول ص باشند جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۵۶ لازم نیست لیکن سنّت است. دوّم مبارزت نمودن هر گاه امام التزام بر آن نماید. سیّم ابتدا به قتال دشمن نزدیك کردن مگر آن که از دشمنان دور ترس بیشتر باشد یا با دشمنان نزدیك امام جهت مصلحتی صلح کرده باشد و بعضی این را سنّت می‌دانند امّا آن

ده امری که حرامست

ده امری که حرامست اوّل در چهار ماه حرام قتال کردن و آن رجب و ذی قعده و ذی حجّه و محرّم است و بدین سبب این چهار ماه را ماههای حرام می‌گویند و جهاد کردن در این ماهها با جماعتی که حرمت این ماهها را دانند و با مسلمانان جنك نکنند به اجماع حرامست و امّا با جمعی که حرمت این ماهها را ندانند و با مسلمانان جنك کنند جنك کردن با ایشان در این ماهها حرام نیست. دوّم مبارزت نمودن با منع امام. سیّم گریختن از جنك دشمنانی که دو مثل مسلمانان باشند اگر چه کمانش باشد که کشته می‌شود بعد از آن که صفها راست شده باشند مگر آن که قصد داشته باشد که با دشمنان حیله کند مثل آن که پشت به آفتاب نماید یا بر بلندی برآید که خود را به جاهایی که آب داشته باشد رساند یا پشت به کوه دهد یا در گریختن غرضش آن باشد که به جماعتی

دیگر از مسلمانان ملحق شود و اگر زیاده بر دو مثل باشند به اجماع فقها ایستادن واجب نیست امّا اگر کمان فتح داشته باشد در این صورت جهاد سنّت است. چهارم کشتن زنان کفّار اگر چه معاونت کفّار کنند و هم چنین حرامست کشتن اطفال و دیوانه‌های ایشان. پنجم کشتن پیر مردان ایشان که از جنگ کردن و تدبیر نمودن ایشان مأیوس باشند امّا کشتن بندگان ایشان هر گاه جنگ کنند لازمست. ششم گوش و بینی ایشان را بریدن. هفتم غدر کردن با ایشان یعنی کشتن ایشان بعد از آن که امام ایشان را امان داده باشد. هشتم غلول کردن یعنی چیزی از غنیمت را پنهان کردن. نهم جنگ کردن با کفّار بعد از صلح. دهم زهر در آب ایشان ریختن هر گاه بغیر آن ممکن باشد و بعضی از مجتهدین آن را مکروه می‌دانند و بعضی برآنند که اگر کمانش آن باشد که در آن دیار مسلمانی هست حرامست و امّا آن

شش امری که سنّت است

شش امری که سنّت است اوّل آن که در وقت بهم رسیدن هر دو صف جهۀ قتال این دعا بخواند که حضرت رسالت پناه صلّی اللَّه علیه و آله می‌خوانده‌اند اللّهمّ منزّل الکتاب سریع الحساب مجری السّحاب اهزم الأحزاب یا صریخ المکروبین یا مجیب دعوهٔ المضطرّین یا کاشف الکرب العظیم اکشف کربی و غمّی فإنّک تعلم حالی و حال أصحابی فاکفنی بقوّتک عدوّی . دویّم جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۵۷ آن که در حالت اختیار باید که قتال در وقت زوال آفتاب یا بعد از گذاردن نماز ظهر و عصر باشد چرا که در آن وقت درهای آسمان گشاده است و فتح و نصرت و رحمت نازل می‌شود و نزدیک به شب است و کشتن کمتر بوقوع می‌آید و اگر کسی از جنگ مسلمان بگریزد خلاص می‌شود. سیّم آن که امام در راه رفتن لشکر را به تعجیل نبرد بلکه به مدارا برد. چهارم آن که با صاحب تدبیر آن لشکر مشورت نماید. پنجم آن که اختیار منزل جائی نماید که آب و علف در آن بسیار باشد. ششم آن که اگر چاروائی از لشکری مانده شود و چاروای دیگر نداشته باشد که بار خود را بردارد امام بار او را بر چاروای خود بردارد و جایز است قتال کردن بهر نوع که فتح در آن ممکن باشد چون خراب کردن منازل و قلاع کافران و سنگ انداختن به منجنیق بر ایشان و منع کردن از تردّد قافله بسوی ایشان و کشتن ایشان اگر چه در میان ایشان زنان و اطفال و پیران و اسیران مسلمانان کشته شوند و به آتش سوزانیدن ایشان و بریدن درختان ایشان و منع کردن آب از ایشان به احتیاج جایز است و در روایتی از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام وارد شده که منع کردن آب حلال نیست و بعضی از مجتهدین روایت مذکور را حمل بر آن کرده‌اند که زهر در آب ایشان ریختن بی‌احتیاج حلال نیست و امّا آن

هشت امری که مکروهست

هشت امری که مکروهست اوّل بدست خود پدر کافر خود را کشتن. دویّم شبیخون بر اعدا بردن بغیر حاجت. سیّم پیش از زوال قتال کردن بغیر حاجت. چهارم چاروای‌های خود را پی کردن بی‌مصلحتی اگر چه از رفتن بازمانده باشند و با مصلحت کشتن بهتر است امّیا پی کردن چاروای‌های کافران جایز است چه آن سبب ضعف ایشان می‌شود. پنجم مبارزت نمودن در صف بی‌اذن امام و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند. ششم نگاهداشتن اسیر جهت کشتن و چیزی به او ندادن تا آن که بمیرد و در حدیث وارد شده که حضرت رسالت پناهی صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم هیچ کس را بدین طریق نکشته مگر عقبهٔ بن ابی معیط را. هفتم هر گاه فتح بغیر خراب کردن قلاع و منازل ایشان ممکن باشد خراب کردن آنها و آب برایشان سر دادن و ایشان را به آتش سوختن و درختان ایشان را بریدن خصوصا درخت خرما بی‌احتیاج مکروهست. هشتم کشتن چاروای‌های ایشان بعد از آن که جنگ تمام شده

باشد امّا در حال جنک جایز است چنانچه گذشت

فصل پنجم در امان دادن کفّار

فصل پنجم در امان دادن کفّار بدان که آحاد مسلمانان را جایز است جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۵۸ که آحاد کافران را امان دهند و غلام مسلمانان و زنان ایشان را جایز است که کافران را امان دهند امّا امان دادن دیوانه و نابالغ و مسلمانی که به اکراه کافر را امان دهد و کسی که عقل او به خوردن شراب یادآوری بی‌هوشی یا خواب کردن رفته باشد صحیح نیست و اسیران مسلمانانی که در دست کفّار باشند و بی‌اکراه بعضی از کافران را امان دهند صحیح است و هم چنین امان دادن تاجران مسلمانانی که به دیار کفّار تردّد می‌نمایند و مسلمانانی که کافران ایشان را به اجرت گرفته باشند صحیح است به شرطی که امان دادن در دیار کفر واقع شده باشد و هر گاه یکی از مسلمانان ادّعا نماید که یکی از کفّار را امان داده و ممکن باشد یعنی پیش از گرفتار شدن باشد قولش مقبولست و اگر بعد از آن که گرفتار شود ادّعا نماید قولش مقبول نیست و امان را دو لفظ است: اوّل احرزتک یعنی پناه دادم ترا. دویّم آمنتک یعنی امان دادم ترا و آن چه صریحا دلالت بر آن کند حکم این دو لفظ دارد مثل آن که گوید أذممتک یعنی امان دادم ترا یا آن که بگوید أنت فی ذمّهٔ الاسلام یعنی تو در امان اسلامی و اگر چیزی بنویسد که دلالت کند بر آن که نوشتن بقصد امان واقع شده صحیح است خواه آن نوشته بلغت عربی باشد و خواه به فارسی مثل آن که نوشته باشد که مترس و هم چنین اگر اشارت کند به طریقی که امان از آن مفهوم گردد و هر گاه امان داده شود واجبست وفا کردن بآن بهر طریقی که شرط شده باشد به شرطی که متضمّن شرط نامشروع نباشد و آن چه کفّار را به گمان امان اندازد و به سبب آن داخل بلاد اسلام شوند واجبست که ایشان را نکشند و بگذارند که به منازل خود روند و وقت امان دادن پیش از گرفتار شدنست پس اگر امان دادن بعد از گرفتار شدن ایشان واقع شود صحیح نیست و امّا امام را بعد از گرفتار شدن کفّار و غلبه بر ایشان امان دادن جایز است

فصل ششم در صلح کردن با کفّار

فصل ششم در صلح کردن با کفّار بدان که هر گاه امام مصلحت در صلح کردن با کفّار بیند و ترک جنک را با ایشان صلاح داند جایز است که با ایشان صلح کند و می‌باید که صلح کمتر از یک سال نباشد و اگر مسلمانان بسیار ضعیف باشند تا ده سال نیز جایز داشته‌اند و اصحّ آنست که آن مقدار وقت که امام مصلحت در آن داند صلح جایز است و اگر در صلح کردن محتاج به دادن چیزی باشد آیا دادن آن واجبست یا نه میانه مجتهدین خلافست قول اقرب آنست که واجب نیست و متولّی عقد صلح غیر از امام و نایب او کسی دیگر نمی‌تواند شد یعنی هم چنان که هر یک جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۵۹ از مسلمانان را جایز بود که هر یک از کافران را امان دهد صلح آن چنان نیست و هر گاه امام با کفّار صلح کند بر او واجبست که ایشان را و اموال ایشان را نگاه دارد و هر شرط مشروعی که در صلح واقع شود وفا بآن کند و اگر امام بعد از آن که با کفّار صلح کرده باشد بمیرد بر امامی که بعد از اوست لازمست که وفا بشرط او نماید و هر گاه کافران کاری کنند که منافی صلح باشد صلح باطل می‌شود و هم چنین هر گاه بعضی از ایشان کاری کنند که منافی صلح باشد و جماعت دیگر بر صلح قائم باشند صلح نسبت به جماعت اوّل باطل است و هر گاه بر امام ظاهر شود که کفّار صلح را برهم خواهند زد یا از ایشان خیانتی ظاهر خواهد شد جایز است که صلح را برطرف کند به شرطی که مجرّد کمان نباشد بلکه ظنّ او غالب باشد و هر گاه میانه کفّاری که امام با ایشان صلح کرده باشد نزاع واقع شود و دعوی خود را به امام رفع نمایند لازمست بر امام بطریق اسلام میانه ایشان حکم کند و اگر جهودان و نصاری دعوی خود را به امام رفع نمایند مخیّر است که میانه ایشان بطریق اسلام حکم کند یا از ایشان اعراض نماید و جواب ایشان ندهد

فصل هفتم در بیان غنیمت

اشاره

فصل هفتم در بیان غنیمت و احکام آن و کیفیّت قسمت آن میانه جهاد کننده‌گان بدان که غنیمت مالیست که جهاد کننده‌گان بر سبیل قهر و غلبه گرفته باشند و آن بر سه قسمست

قسم اوّل آن که قابل نقل و تحویل باشد

قسم اوّل آن که قابل نقل و تحویل باشد چون اثاث البیت و آن چه بدان ماند امّا رخت پوشیدنی و عمامه و سلاح چون شمشیر و نیزه و زره و سپر و اسبی که در معرکه بر او سوار باشند یا در دست داشته باشند به کسانی تعلّق دارد که ایشان را کشته باشند و آیا انگشتری و میان بند و همیان کفّار تعلّق به کشنده‌گان ایشان دارد یا نه میانه مجتهدین خلاف است اقرب آنست که تعلّق به کشنده‌گان دارد و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر امام شرط کرده باشد که اینها از کشنده باشد از اوست و الّا داخل غنیمت است و غنیمت را بعد از آن که جمع کرده باشند اوّل می‌باید که امام اجرت جماعتی را که بجهۀ مصلحتی ایشان به اجرت گرفته باشد بدهد و اجرت نگاهدارنده چهارپایان و علف ایشان را در مدت احتیاج بیرون کند آن‌گاه خمس آن را بیرون کند و به مستحق آن رساند آن‌گاه به زنان و اطفال و غلامان و کافران که به مدد مسلمانان آمده باشند و در جنک کاه حاضر باشند آن چه صلاح داند بدهد بشرط آن که کمتر از حصّه جهاد کنندگان باشد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۶۰ آقا غلام خود را اذن داده باشد که بجهاد رود او نیز داخل جهاد کننده‌گان است و موافق حصّه ایشان می‌برد و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر غلام اسب داشته باشد یک سهم جهت اسب به آقای او دهند و کمتر از یک سهم به غلام دهند و غلامی که او را مدبّر کرده باشند یعنی آقای او گفته باشد که بعد از فوت او آزاد باشد اگر پیش از آخر شدن جنک آقای او کشته شود و ثلث مال آقا برابر قیمت او باشد از ثلث مال آقا آزاد می‌شود و او نیز در حصّه حصّه نیز از غنیمت مساوی جهاد کننده‌گان می‌برد آن‌گاه امام غنیمت را میانه جهاد کننده‌گان مسلمانان که در جنک کاه حاضر باشند و اگر چه جنک نکرده باشند یا پیش از قسمت غنیمت لاحق شوند قسمت نماید به این طریق که کسی را که صاحب یک اسب است اگر چه در جنک به او محتاج نباشد یا جنک در دریا باشد دو سهم دهد و اگر زیاده از یک اسب داشته باشد سه سهم دهد و پیاده را یک سهم بدهد و اگر جماعتی یک اسب داشته باشد و در جنک به نوبت بر او سواری کنند هر یک را سهمی دهد آن‌گاه یک سهم اسب را میان ایشان قسمت نماید و اگر اسب شخصی پیش از آخر شدن جنک و جمع کردن غنیمت بمیرد یا کشته شود حصّه ندارد و اگر شخصی بعد از جمع کردن غنیمت بمیرد سهمش تعلّق به ورثه او دارد و سنّت است که قسمت غنیمت در دیار کفّار واقع شود و تأخیر قسمت بی‌عذر مکروهست و سنّت است که امام در قسمت ابتدا به جماعتی کند که نزدیک به حضرت رسالت پناه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم باشند. و اگر در نزدیکی مساوی باشند ابتدا به جماعتی کند که پیش از همه به جنگ رفته باشد و اگر در آن مساوی باشند ابتدا به جماعتی کند که سنّ ایشان زیاده باشد و بعد از ایشان انصار را مقدّم بدارد و بعد از آن عرب را و بعد از آن عجم را و امام را می‌رسد که جهت خود آن چه خواهد جدا کند چون کنیزکان خوب و متاعهای نفیس که تعلّق به پادشاهان داشته باشد

قسم دویّم آن چه قابل نقل و تحویل نباشد

قسم دویّم آن چه قابل نقل و تحویل نباشد چون شهرها و دهکدها و زمینها و خانها و آن چه بدینها ماند که به قهر و غلبه گرفته باشند و در وقت جنک آبادان باشد بعد از اخراج خمس از آنها یا از حاصل آنها ما بقی تعلّق به مسلمانان دارد و مخصوص بجهاد کننده‌گان نیست و متولّی آن امام یا نایب اوست که حاصل آن را صرف مصالح مسلمانان نماید چون حفظ سرحدها و بستن جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۶۱ پلها و معونت جهاد کننده‌گان و ما یحتاج عاملان شهرها و قاضیان ولایتها و مؤذّنان و آن چه بدینها ماند و فروختن و وقف نمودن و هبه کردن اینها جایز نیست و آن چه از اینها در وقت جنگ خراب باشد یا بی‌جنگ بدست آید مخصوص به امام است و لشگری را در آن دخلی نیست و آن چه بدست لشگری افتد که بی‌اذن امام به جنگ رفته باشد آن نیز تعلّق به امام دارد

قسم سیّم اسیرانی‌اند که در جنگ‌گاه بدست افتند

قسم سیّم اسیرانی‌اند که در جنگ‌گاه بدست افتند و غیر بالغ و زنان ایشان بمجرّد اسیر کشتن ملك آنانی می‌شوند که ایشان را گرفته باشند و کشتن ایشان جایز نیست امّا مردان بالغ ایشان اگر در وقت جنگ بدست افتند امام مخیّر است میانه کشتن ایشان با بریدن دست و پای ایشان و گذاشتن که خون از آن برود و بمیرند و اگر بعد از جنك بدست آیند و مسلمان شوند کشتن ایشان جایز نیست و امام مخیّر است میان بند نهادن و سر دادن و فدیه گرفتن و آزاد کردن

خاتمه در بیان امر بمعروف و نهی از منکر

خاتمه در بیان امر بمعروف و نهی از منکر بدان که امر بفعل نیك واجب چون نماز واجب واجبست و بفعل نیك سنّت چون نماز سنّت سنّت است و نهی کردن از فعل منکر یعنی قبیح چون زنا واجبست و نهی کردن از فعل مکروه سنّت است و در این هر دو ثواب بسیار است و واجب بودن امر بمعروف واجب و نهی از منکر اجماعیست و هیچ یك از مجتهدین را در وجوب این هر دو خلافی نیست امّا خلاف در آنست که آیا وجوب این بحسب عرفست یا بحسب شرع اقوی قول دوّم است و نیز میانه مجتهدین خلافست که آیا واجب کفائیست که چون جمعی بآن قیام نمایند از دیگران ساقط می‌شود یا بر همه کس واجبست بعضی بر اوّل رفته‌اند بعضی بر ثانی به این معنی که هر گاه شخص را امر بمعروف و نهی از منکر کند و آن شخص قبول نکند بر دیگران نیز واجبست به جای آوردن آن تا آن که او قبول کند اقوی قول دوّم است و تا پنج شرط بهم نرسد واجب نمی‌شود: اوّل آن که کسی که امر بفعل نیك و نهی از فعل بد می‌کند می‌باید که عاقل و بالغ باشد. دوّم آن که بداند که فعل نیك نیکست و فعل بد بد تا آن که ایمن باشد از غلط کردن. سیّم آن که بداند که اگر امر کند یا نهی نماید در آن شخص اثر می‌کند پس اگر اثر نمی‌کند واجب نیست. چهارم آن که آن شخصی که اراده دارد که بفعل نیك او را راغب سازد و یا از فعل بد نهی او کند عازم باشد که فعل نیك را بکند و فعل بد را نکند پس اگر توبه کرده باشد امر یا نهی او واجب نیست جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۶۲ . پنجم آن که امر بفعل نیك و نهی از فعل بد مستلزم ضرر او یا مفسده او یا ضرر مسلمانان نه باشد پس اگر مستلزم ضرر یا مفسده باشد واجب «۱» نیست و بعد از آن که این شروط متحقّق شود هر گاه شخصی داند که بمجرّد اظهار آزردگی ترك می‌کند واجبست که اظهار آن نماید و هم چنین اگر داند که به اظهار کراهیّت برطرف نمی‌کند بلکه به دوری کردن ازو برطرف می‌کند واجبست که ازو دوری کند و اگر بداند که به این‌ها برطرف نمی‌شود تا آن که به زبان اظهار نکند واجبست که به زبان اظهار کند بانکه وعظ بگوید و او را به نرمی نصیحت کند و اگر به نرمی برطرف نکند سخنان درشت گوید تا آن که ترك کند و اگر داند که بآن

برطرف نمی‌کند واجبست که او را بزند و اگر داند که به زدن برطرف نمی‌کند و محتاج به آنست که عضوی را ازو مجروح سازد یا او را بکشد آیا جایز است بی‌اذن امام یا نه سیّد مرتضی رحمه اللّه بر اینست که جایز است بی‌اذن امام و اصحّ آنست که محتاج باذن امامست و هم چنین خلافست میانه مجتهدین که اقامت حدود بی‌اذن امام جایز است یا نه امّا در حالت غیبت بعضی از مجتهدین بر این رفته‌اند که آقا غلام خود را می‌تواند حد زد هر گاه مشاهده کند یا غلام اقرار کند یا گواهان عادل گواهی دهند که غلام کاری کرده که مستحقّ حدّ شده باشد به شرطی که ضرر بر نفس یا مال یا بر یکی از مسلمانان نرسد و هم چنین بعضی از مجتهدین گفته‌اند که پدر حد بر پسر خود می‌تواند زد و شوهر بر زن خود خواه شوهر و زن هر دو آزاد باشند و خواه بنده یا یکی از ایشان بنده باشد و فرق نیست میانه رجم و جلد و بعضی از مجتهدین رجم را تجویز نکرده‌اند و شرط نیست در زن آن که دخول به او کرده باشد و آیا می‌باید که زن به نکاح دائمی باشد یا آن که متعه نیز این حکم دارد میانه مجتهدین در این مسأله خلافست و اقرب آنست که بر متعه این حکم جاری است و هم چنین خلافست میانه مجتهدین در آن که آقای غلام و پدر و شوهر هر گاه فقیه جامع الشّرائط باشند می‌توانند حد زد یا مطلقا جایز است ایشان را اصحّ آنست که مطلقا جایز است چرا که فقیه جامع الشّرائط چنانچه مذکور خواهد شد می‌تواند که مطلقا حد بزند و خلافست میانه مجتهدین که آیا در حالت غیبت امام مجتهد «۲» می‌تواند اقامت حدود کردن اقوی آنست که می‌تواند بشرطی که مستلزم قتل و جرح نباشد

(____) ۱) بلکه در بعض صور حرام خواهد بود صدر دام ظلّه (۲) مجتهد تکلیف خود را می‌داند صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۱۶۳

باب هفتم از کتاب جامع عبّاسی در زیارت حضرت رسالت پناه محمّدی

اشاره

باب هفتم از کتاب جامع عبّاسی در زیارت حضرت رسالت پناه محمّدی صلّی اللّه علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین و ایّام مولود و وفات ایشان و در آن چهار فصل است

فصل اوّل در ثواب زیارت هر یک از ایشان

فصل اوّل در ثواب زیارت هر یک از ایشان بدان که سنّت مؤکده است حاجیان و غیر ایشان را که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله را در مدینه طیّبه زیارت کنند و در حدیث وارد شده که امام جبرا و قهرا مردمان را به زیارت بدارد اگر ترک زیارت کنند زیرا که مستلزم جفاست چنانچه در حدیث از حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله وارد شده که: کسی که حجّ کند و زیارت من در مدینه نکند بر من جفا کرده باشد و جفاکار به عرصه محشر آید . و جفا بر حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله حرامست و نیز آن حضرت فرموده: که هر که مرا زیارت کند واجب می‌شود که روز قیامت او را شفاعت کنم و هر که را واجب شود که من شفاعت کنم واجبست که به بهشت رود . و هم آن حضرت فرموده که: آن کسانی که زیارت قبر من کنند بعد از فوت من چنانست که از دار کفر بسوی من هجرت کرده باشند و اگر استطاعت آمدن نداشته باشند از دور بر من سلام فرستند که بمن می‌رسد. و هم از آن حضرت منقول است که خطاب به حضرت امام حسین علیه السّلام کرده فرمودند: ای فرزند من هر کس که مرا در حیات و در ممات زیارت کند یا پدر یا برادر ترا که حسینی من او را روز قیامت زیارت کنم و از گناهان خالص گردانم. و هم از آن حضرت منقول است که: هر امامی را در گردن دوستانش عهدیست و از وفای بآن عهد زیارت کردن قبر اوست پس هر کس یک امام را زیارت کند و رغبت در زیارت او نماید هر آینه آن امام روز قیامت شفیع او باشد . و هم از آن حضرت منقولست که: وقتی حضرت

امام حسن علیه السّلام از او سؤال نمود که یا رسول اللّه کسی که زیارت ما کند چه ثواب دارد؟ آن حضرت فرمودند: هر کس که مرا یا پدر ترا یا برادر ترا یا ترا در حیات و ممات زیارت کند هر آینه بر من واجب می‌شود که او را روز قیامت از آتش دوزخ نگاهدارم . و هم از آن حضرت منقولست که حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام را خطاب کرده فرمودند: که هر کس مرا یا ترا که فاطمه سه روز زیارت کند واجب می‌شود مر او را بهشت پس فاطمه علیها السّلام از آن حضرت سؤال نمود که در حال حیات یا جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۶۴ ممات فرمودند هم در حال حیات و هم در حال ممات . و از حضرت امام بحق ناطق جعفر ابن محمّد الصّادق علیه السّلام منقولست که: هر کس زیارت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام را پیاده به جا آرد خدای تعالی عوض هر کام او یک حجّ و عمره بنویسد و اگر پیاده از زیارت آن حضرت برگردد بهر گامی دو حجّ و دو عمره بنویسد . و نیز آن حضرت فرموده که: کسی که آن حضرت را زیارت کند و عارف بحقّ او باشد یعنی یقین داند که امام مفترض الطّاعهٔ است خدای تعالی جهت او حجّ مقبولی و عمره مبروری بنویسد و به خدا قسم آتش دوزخ نمی‌چشد پایهایی که خاک آلوده شده باشد در زیارت او خواه در سواری و خواه در پیادکی . و نیز از آن حضرت منقولست که فرمودند که: هر کس یکی از ما را زیارت کند چنانست که حضرت پیغمبر را زیارت کرده باشد . و از حضرت علیّ بن موسی علیه السّلام منقولست که خطاب به احمد بزنطی کرده فرمودند که: روز عید غدیر نزد قبر آن حضرت حاضر شو که خدای تعالی در آن روز از هر مؤمنی و مؤمنه و مسلمی و مسلمه گناهان شصت ساله را می‌بخشد و دو برابر آن چه در ماه رمضان و شب قدر و شب فطر از آتش دوزخ آزاد می‌سازد در آن روز آزاد می‌گرداند و یک درهم تصدّق در آن روز برابر هزار درهمست در غیر آن روز پس در این روز تصدّق کن بر برادران مؤمن خود . و حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام در ثواب زیارت حضرت امام حسین علیه السّلام فرموده که: هر کس که در مشهد آن حضرت حاضر شود و زیارت او کند و دو رکعت نماز بکذارد در دیوان اعمال او حجّ مبروری نوشته می‌شود و اگر چهار رکعت نماز بگزارند حجّ و عمره نوشته می‌شود و هم چنین است ثواب زیارت کردن هر امامی که اطاعت او واجب باشد . و در زیارت حضرت امام حسین علیه السّلام ثواب بسیار است و در بعضی روایات وارد شده که: زیارت آن حضرت فرض است بر هر مؤمن و مؤمنه و تارک او تارک خدا و رسول خداست و باعث عقوق پیغمبر و نقص در ایمانست و واجبست بر هر مالداری که هر سال یک بار زیارت او کند و کسی که یک سال بر او بگذرد و زیارت آن حضرت نکند یک سال از عمر او کم می‌شود و زیارت آن حضرت عمر را دراز می‌کند و ایّام زیارت او از عمر این کس حساب نمی‌شود و بهر گامی حجّی مبرور و ثواب هزار غلام که در راه خدا آزاد کند می‌یابد و بهر درهمی که در آن راه صرف می‌کند ثواب دو هزار درهم دارد و هر کس جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۶۵ که او را زیارت کند و عارف بحقّ او باشد خدای تعالی گناهان پیشین و آینده او را می‌بخشد و زیارت آن حضرت در روز عرفه مقابل بیست حجّ و بیست عمره مبروره است که با حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و امام علیه السّلام به جای آورده باشد . و در بعضی روایات وارد شده که: زیارت آن حضرت در روز عرفه با عارف بودن بحقّ او مقابل هزار حجّ مقبولست و هزار هزار جهاد است در راه خدای تعالی با پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و امام علیه السّلام و زیارت آن حضرت در اوّل ماه رجب مغفرت گناهانست و در نصف شعبان مصافحه می‌کنند با او صد و بیست پیغمبر و در شب قدر سبب آمرزش همه گناهانست و در یک سال جمع کردن زیارات او میان عرفه و فطر و شب نصف شعبان معادل هزار حجّ و هزار عمره مبروره است و قضای هزار حاجت دنیا و آخرت می‌کند و زیارت عاشورا با معرفت بحقّ او مثل زیارت خداست در عرش . و مراد از این کلام کنایت از ثواب بسیار است و بزرگی بی‌شمار مثل کسی که خدای تعالی او را به عرش برد و زیارت اربعین یعنی روز بیستم ماه صفر از علامات ایمانست. و زیارت او در هر ماه ثواب هزار شهید دارد از شهدای بدر . و هر کس بر بلندی رود و سر بسوی آسمان کرده توجّه به قبر او کند و بگوید السّلام علیک یا أبا عبد اللّه السّلام علیک و رحمهٔ اللّه و برکاته ثواب حجّ و عمره در دیوان اعمال او بنویسند . و در روایت وارد شده که: نماز کردن در مشهد منوّر آن حضرت هر رکعتی معادل هزار حجّ و هزار عمره است و هزار

بنـده كه آزاد كند و هزار جنگ در راه خداى تعالى كند با حضور پيغمبر مرسل و يک نماز واجب گذاردن معادل حجّ است و نماز سنّت معـادل عمره . و از حضـرت امـام حسن عسـكرى عليه السّـلام منقـولست كه فرموده: هر كس حضـرت امـام جعفر صـادق عليه السّـلام را زيارت كنـد هر گز درد چشم نبيند و بيمار نشود و مبتلا نميرد . و حضـرت امام جعفر صادق عليه السّـلام خود فرموده كه: هر كه مرا زيـارت كنـد خـداى تعـالى گناهان او را بيامرزد و فقير و محتاج نميرد . و از حضـرت امام رضا عليه السّـلام منقولست كه پرسـيدند ازو كه زيارت پدر تو مثل زيارت امام حسـين عليه السّـلام است آن حضرت فرمودند: آرى و گفتند كه هر كه پدرم را در بغداد زيارت كند حكم آن دارد كه حضـرت پيغمبر و حضرت امير المؤمنين صلوات اللّه عليهما را زيارت كرده باشد . و از حضرت امام موسـى جامع عباسى (طبع قديم)، ج۲، ص: ۱۶۶ عليه السّـلام منقول است كه فرمودنـد: زيارت فرزندم على پيش خداى تعالى برابر هفتاد حـجّ مبرور است تا هفتاد هزار حجّ . و از حضـرت امام محمّد تقى عليه السّـلام پرسـيدند كه زيارت پدر تو افضل است يا زيارت امام حسين عليه السّلام فرمودند كه زيارت پدرم زيرا كه پدرم را زيارت نمى‌كنند مگر خاصّان شيعه . و مراد به خاصّان شيعه جماعتى‌انـد كه قايلنـد به امـامت دوازده امـام عليهم السّـلام چه جمـاعت ناووسـيّه كه تا حضـرت امام جعفر صادق عليه السّـلام امام مى‌داننـد و واقفيّه كه تا حضـرت امام موسـى كاظم عليه السّـلام امام مى‌داننـد و كيسانيّه كه به امامت محمّـد بن حنفيّه قايل‌اند و غير اينها از فرق شـيعه زيارت حضـرت امام حسـين عليه السّـلام مى‌كنند و زيارت حضرت امام رضا (عليه السلام) نمى‌كنند مگر خواص شيعه و بهتر آنست كه حضـرت امام رضا عليه السّـلام را در رجب زيارت كننـد و از حضـرت امام رضا عليه السّـلام منقولست كه به احمد بزنطى نوشتند كه: برسان به شيعه من كه زيارت من پيش خداى تعالى مقابل هزار حج مقبول و هزار عمره مقبوله است . احمد بزنطى گويد: از حضـرت امام محمّد تقى عليه السّلام پرسيدند كه زيارت پدر تو مقابل هزار حجّست آن حضرت فرمودند كه مقابل هزار هزار حجّست . و از حضرت امام رضا عليه السّلام منقولست كه: هر كه مرا از راه دور زيارت كند او را در سه موضع يارى كنم آن‌گاه كه نامه از چپ و راست پرّان شود و هنگام گذشتن از صراط و هنگام كشيدن اعمال

فصل دويّم در آداب زيارت

فصـل دويّم در آداب زيارت بـدان كه بيست و يک امر تعلّق به زيارت دارد: اوّل غسل كردن پيش از دخول به روضه. دويّم آن كه تـا داخـل شـدن با طهارت باشـد پس اگر در ميانه حـدثى واقع شود اعاده غسل بايـد كرد. سيّم آن كه جامه نو پاک پوشـد و بر در مشهد بايستد و دعاى منقول بخواند و اذن دخول بطلبد پس اگر در آن حال او را رقّت بهم رسد داخل شود و الّا انتظار بكشد كه هر گاه رقّت بهم رسد «۱» داخل شود. چهارم داخل شـدن به خضوع و خشوع و در حين دخول پاى راست را مقدّم دارد در وقت بيرون آمدن پاى چپ را. پنجم آن كه خود را به ضريح بچسباند و بعضى توهّم كرده‌اند كه دور ايستادن بهتر است و اين غلط است چه در احاديث وارد شـده كه بر ضـريح تكيه بايد كرد و بوسـيدن ضـريح جايز است و در بوسـيدن آسـتانها حديثى وارد نشده و بعضـى از مجتهدين اماميّه برآنند كه جايز است. شـشم آن كه رو بقبله نكند بلكه رو به ضريح و پشت بقبله كردن در حالت زيارت بهتر است. هفتم زيـارت بطريـق منقول (______________________________ ۱) ولى اگر انتظار كشـيد و رقّت بهم نرسـيد داخل شدن را ترک نكند و مراقب نفس خود را نمايد و به آداب شـرعيّه در مقام مجاهده با او برآيـد كه به زودى رقّت پيدا كند وفّقنا اللّه و جميع المؤمنين لذلك إن شاء اللّه تعالى صدر دام ظلّه العالى جامع عباسـى (طبع قديم)، ج۲، ص: ۱۶۷ كردن چنانچه در فصل آينده مذكور خواهد شد و قول السّـلام عليک كافيست و بعضـى از مجتهدين حاضر شدن در آنجا را كافى مى‌داننـد. هشـتم جانب راست روى خود را بر ضـريح نهادن و در وقت فارغ شدن از زيارت دعا كردن. نهم جانب چپ روى خـود را بر ضـريح نهـادن و سؤال نمودن از خـداى تعـالى بحقّ او و بحقّ صـاحب قبر كه او را از اهـل بهشت بگردانـد به شفاعت صاحب قبر و مبالغه در دعا كردن و الحاح نمودن. دهم بر سر بالين آمدن و رو بقبله نمودن و دعا كردن. يازدهم دو ركعت

نماز زیارت کردن بعد از زیارت و اگر زیارت حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله باشد سنت است که نماز زیارت را در میان منبر آن حضرت و قبر او گذارد و اگر زیارت حضرات ائمّه معصومین علیهم السّلام باشد در بالین سر باید گذارد و در این نماز رخصت از ائمّه علیهم السّلام وارد شده که رو به قبر می‌توان کرد اگر چه مستلزم پشت بقبله کردن باشد امّا اگر چنان کند که رو به ضریح کند و پشت بقبله نکند «۱» بهتر است. دوازدهم بعد از نماز زیارت دعای منقول خواندن و آن چه به خاطرش رسد از امور دین و دنیا طلب نمودن و دعا برای جمیع خلایق نمودن بهتر است چه آن به اجابت نزدیکتر است. سیزدهم در آن مکان تلاوت قرآن نمودن و ثواب آن را به صاحب ضریح هدیه کردن چه نفع آن باز به او می‌رسد و سبب تعظیم صاحب قبر است. چهاردهم احضار قلب است در جمیع احوال بحسب استطاعت و توبه کردن از جمیع گناهان. پانزدهم تصدّق نمودن بر خدمتکاران و نگاهبانان آن مقام و محتاجان آنجا چه ثواب تصدّق در آن مقام مضاعف می‌شود. شانزدهم تعظیم ایشان چه فی الحقیقه تعظیم ایشان تعظیم صاحب قبر است. هفدهم آن که هر گاه از زیارت برگردد باز به زیارت رود تا در آن شهر است. هجدهم آن که هر گاه رفتن او نزدیک آید وداع به دعای منقول کند. نوزدهم آن که سؤال کند از خدای تعالی عود بدان مقام را. بیستم آن که در وقت بیرون آمدن از آن مقام روی به ضریح کرده پس پس بیرون آید. بیست و یکم آن که زود از آن مقام بیرون رود چه حرمت و تعظیم در آن بیشتر است و اشتیاق باز آمدن زودتر بهم می‌ر

فصل سیّم

اشاره

فصل سیّم در بیان زیارت حضرت رسالت پناهی صلّی اللّه علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) و حضرات ائمّه معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین بدان که زیارت حضرت رسالت

(____۱) البتّه ترک این بهتر را در هیچ زمان ننماید صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۶۸ پناهی صلّی اللّه علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین بطرق متعدّده واقع شده و چون این مختصر گنجایش جمیع آنها نداشت لهذا در این رساله اختصار رفت به زیارت مختصری جهت هر یک از حضرات که از کتب احادیث معتمده چون کتاب من لا یحضره الفقیه ابن بابویه و کامل الزّیارات ابن قولویه و تهذیب حدیث شیخ طوسی و مصباح کبیر و صغیر او و غیر اینها از کتب ادعیه و مزار و غیر آن انتخاب شده

زیارت حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله

زیارت حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بدان وفّقک اللّه تعالی و إیّانا که هر گاه اراده داخل شدن مدینه کنی پیش از دخول در آن باید که غسل زیارت حضرت رسالت پناهی صلّی اللّه علیه و آله بفعل آری و به آدابی که در فصل سابق مذکور شد از باب جبرئیل علیه السّلام داخل مسجد آن حضرت شوی و در بالای سر آن حضرت روی خود را بقبله کرده پهلوی چپ را به جانب ضریح مقدّس آن حضرت کنی و پهلوی راست را به جانب منبر آن حضرت و این دعا را که ابن عمّار بطریق صحیح از حضرت بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده بخوانی: أشهد أن لا إله إلّا اللّه وحده لا شریک له و أشهد أنّک رسول اللّه و أنّک محمّد بن عبد اللّه و أشهد أنّک قد بلّغت رسالات ربّک و نصحت لأمّتک و جاهدت فی سبیل اللّه و عبدت اللّه حتّی أتاک الیقین بالحکمة و الموعظة الحسنة و أدّیت الّذی علیک من الحقّ و أنّک قد رؤفت بالمؤمنین و غلظت علی الکافرین فبلغ اللّه بک

أشرف محلّ المکرّمین الحمد للّه الّذی استنقذنا بک من الشّرک و الضّلالهٔ اللّهمّ اجعل صلواتک و صلوات ملائکتک المقرّبین و عبادک الصّالحین و أنبیائک المرسلین و أهل السّماوات و الأرضین و من سبّح لک یا ربّ العالمین من الأوّلین و الآخرین علی محمّد عبدک و رسولک و نبیّک و نجیّک و ولیّک و حبیبک و صفیّک و خاصّتک و صفوتک من بریّتک و خیرتک من خلقک اللّهمّ أعطه الدّرجهٔ و الوسیلهٔ من الجنّهٔ و ابعثه مقاما محمودا و العطیّهٔ یعطیه به الأوّلون و الآخرون اللّهمّ إنّک قلت و قولک الحقّ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِیماً و إنّی أتیت نبیّک مستغفرا تائبا من ذنوبی و أتوجّه إلیک بنبیّک نبیّ الرّحمهٔ محمّدا صلّی اللّه علیه و آله یا محمّد إنّی أتوجّه إلی اللّه ربّی و ربّک لتغفر لی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۶۹ ذنوبی . و بعد از آن نیّت زیارت کن به این طریق که زیارت حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله می کنم سنّت تقرّب به خدا پس از آن بگوی: السّلام علیک یا حبیب اللّه السّلام علیک یا صفوهٔ اللّه السّلام علیک یا أمین اللّه أشهد أنّک قد نصحت لأمّتک و جاهدت فی سبیل اللّه و عبدته حتّی أتاک الیقین فجزاک اللّه أفضل ما جازی نبیّا عن أمّته اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد أفضل ما صلّیت علی إبراهیم و آل إبراهیم إنّک حمید مجید . آن‌گاه اگر حاجتی داشته باشی ضریح مقدّس آن حضرت را پس پشت خود گذاشته رو بقبله کن و دستهای خود را برداشته از حق سبحانه و تعالی طلب حاجت نمای که به اجابت مقرون گردد و بعد از آن دعایی که حضرت امام زین العابدین علیه السّلام می‌خوانده‌اند بخوانی که: اللّهمّ إلیک ألجأت أمری و إلی قبر محمّد صلّی اللّه علیه و آله عبدک و رسولک استندت ظهری و القبلهٔ الّتی رضیت لمحمّد استقبلت اللّهمّ إنّی أصبحت و لا أملک لنفسی خیر ما أرجو لها و لا أدفع عنها شرّ ما علیها و أصبحت الأمور بیدک و لا فقیر أفقر منّی إنّی لما أنزلت إلیّ من خیر فقیر اللّهمّ ارددنی منک بخیر و لا رادّ لفضلک اللّهمّ إنّی أعوذ بک من أن تبدّل اسمی أو تغیّر جسمی أو تزیل نعمتک عنّی اللّهمّ زیّنی بالتّقوی و جمّلنی بالنّعم و اعمرنی بالعافیهٔ و ارزقنی شکر العافیهٔ . آن‌گاه نزد منبر آن حضرت رفته چشم و روی خود را بر آن بمال چه در حدیث وارد شده که مالیدن چشمهای خود بر منبر آن حضرت شفای چشمهاست و در میان منبر و قبر آن حضرت آمده جهت مطالب دنیوی و اخروی دعا کن چه از حضرت رسالت پناهی منقولست که میانه منبر و قبر من روضه‌ایست از ریاض جنّت آن‌گاه دو رکعت نماز زیارت حضرت بگزار و بعد از فارغ شدن از نماز تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام کرده جهت مطالب دنیوی و اخروی خود دعا کن که به اجابت مقرون گردد آن‌گاه بگوی: اللّهمّ إنّی صلّیت هاتین الرّکعتین هدیّهٔ منّی إلی سیّدی و مولای محمّد بن عبد اللّه رسولک و نبیّک اللّهمّ فصلّ علی محمّد و آله و تقبّلها منّی و اجزنی علی ذلک جزاء المحسنین اللّهمّ لک صلّیت و لک رکعت و لک سجدت وحدک لا شریک لک لأنّه لا یکون الصّلاهٔ و الرّکوع إلّا لک لأنّک أنت اللّه لا إله إلّا أنت اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و تقبّل منّی زیارتی و أعطنی سؤلی بمحمّد و جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۷۰ آله الطّاهرین

زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام

زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام بدان که مکان قبر حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام در احادیث اهل بیت علیهم السّلام مختلف وارد شده چه در بعضی از احادیث آمده که آن حضرت در گورستان بقیع مدفون گشته و در بعضی احادیث وارد شده که قبر آن حضرت میانه قبر حضرت رسالت پناه و منبر او واقع شده و رئیس المحدّثین محمّد بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده که صحیح آنست که آن حضرت در خانه خود مدفونست و چون بنی امیّه مسجد مدینه را بزرگ کردند قبر آن حضرت داخل مسجد شده و الحال در پشت خانه که حضرت مدفونست علامت ضریح مقدّس آن حضرتست پس هر گاه بدانجا رسی بعد از آن که غسل زیارت آن حضرت کرده باشی نیت زیارت کن که زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام می کنم سنّت تقرّب به خدا آن‌گاه بگوی: السّلام علیک یا بنت رسول اللّه السّلام علیک یا بنت نبیّ اللّه السّلام علیک یا بنت خلیل اللّه السّلام علیک یا بنت حبیب اللّه السّلام علیک یا بنت صفیّ اللّه السّلام علیک یا بنت أمین اللّه السّلام علیک یا بنت خیر خلق اللّه السّلام

علیک یا بنت أفضل أنبیاء اللّه و رسله و ملائکته السّلام علیک یا بنت خیر البریّة السّلام علیک یا سیّدة نساء العالمین من الأوّلین و الآخرین السّلام علیک یا زوجة ولیّ اللّه و خیر الخلق بعد رسول اللّه السّلام علیک یا أمّ الحسن و الحسین سیّدی شباب أهل الجنّة السّلام علیک أیّتها الصّدیقة الشّهیدة السّلام علیک أیّتها الرّضیّة المرضیّة السّلام علیک أیّتها الفاضلة الزّکیّة السّلام علیک أیّتها المظلومة المغصوبة السّلام علیک أیّتها الحوراء الإنسیّة السّلام علیک أیّتها التّقیّة النّقیّة السّلام علیک أیّتها المحدّثة العلیّة السّلام علیک أیّتها المطهّرة المقهورة السّلام علیک یا فاطمة بنت رسول اللّه و رحمة اللّه و برکاته و صلّی اللّه علیک و علی روحک و بدنک أشهد أنّک مضیت علی بیّنة من ربّک و أنّ من سرّک فقد سرّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و من جفاک فقد جفا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و من وصلک فقد وصل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لأنّک بضعة منه و روحه الّتی بین جنبیه کما قال علیه أفضل سلام اللّه و صلواته أشهد اللّه و رسوله و ملائکته أنّی راض عمّن رضیت عنه ساخط علی من سخطت علیه متبرّئ ممّن برأت منه موال لمن والیت و معاد لمن جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۷۱ عادیت مبغض لمن أبغضت محبّ لمن أحببت و کفی باللّه شهیدا و حسیبا و جازیا و مثیبا . بعد از آن صلوات بر حضرت رسالت پناه فرستاده دو رکعت نماز زیارت حضرت فاطمه علیها السّلام به جای آر و دعایی که مذکور شد بخوان و چون به گورستان بقیع رسی حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمّد باقر و امام جعفر صادق علیهم السّلام را زیارت کن و نیّت چنین کن که زیارت حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمّد باقر و امام جعفر صادق علیهم السّلام می‌کنم سنّت تقرّب به خدا آن‌گاه بگوی: السّلام علیکم أئمّة الهدی السّلام علیکم حجج اللّه علی أهل الدّنیا السّلام علیکم أیّها القوّامون فی البریّة بالقسط السّلام علیکم أهل الصّفوة السّلام علیکم أهل النّجوی أشهد أنّکم قد بلّغتم و نصحتم و صبرتم فی ذات اللّه و کذّبتم و أسیء علیکم فعفوتم و أشهد أنّکم الأئمّة الرّاشدون و أنّ طاعتکم مفترضة و أنّ قولکم الصّدق و أنّکم دعوتم فلم تجابوا و أمرتم فلم تطاعوا و أنّکم دعائم الدّین و أرکان الأرض لم تزالوا بعین اللّه و نسخکم فی أصلاب المطهّرین و نقلکم فی أرحام المطهّرات لم تدنّسکم الجاهلیّة و لم یشرک فیکم فتن الأهواء طبتم و طاب سنّتکم أنتم الّذین منّ بکم علینا دیّان الدّین فجعلکم فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ و جعل صلواتنا علیکم رحمة لنا و کفّارة لذنوبنا و اختارکم لنا و طیّب خلقنا بما منّ علینا من ولایتکم و کنّا عنده مسلّمین بعلمکم مقرّین بفضلکم معترفین بتصدیقنا إیّاکم و هذا مقام من أسرف و أخطا و استکان و أقرّ بما جنی و رجا به مقامات الخلاص و أن یستنقذه بکم مستنقذ الهلکی من النّار فکونوا فیّ شفعاء فقد وفدت إلیکم إذ رغب عنکم أهل الدّنیا و اتّخذوا آیات اللّه هزوا و استکبروا عنها . آن‌گاه سر و دستهای خود را سوی آسمان بکن و این دعا را بخوان: یا من هو قائم لا یسهو و دائم لا یلهو و محیط بکلّ شیء لک المنّ بما وفّقتنی و عرّفتنی أئمّتی علیهم السّلام إذ ضلّ عنهم عبادک و جحدوا معرفتهم و استحقّوا بحقّهم و مالوا إلی سواهم و کانت المنّة لک و منک علیّ مع أقوام خصّصتهم بما خصّصتنی به فلک الحمد إذ کنت عبدک فی مقامی هذا مذکورا مکتوبا لا تحرّمنی ما رجوت و لا تخیّبنی فیما دعوت . آن‌گاه هر دعایی که خواهی بکن که مستجابست بعد از آن دو رکعت نماز زیارت هر امامی که کرده جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۷۲ بگزار و زیارت قبر عمّ حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله حمزه که در احد مدفونست بکن که از جمله مستحبّاتست پس چون بدانجا رسی بگوی: السّلام علیک یا عمّ رسول اللّه و خیر الشّهداء السّلام علیک یا أسد اللّه و أسد رسوله و أشهد أنّک قد جاهدت فی اللّه و نصحت لرسول اللّه و صبرت بنفسک و طلبت ما عند اللّه و رغبت فیما وعد اللّه . و چون به قبر شهدا رسی بگو: السّلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدّار و أنتم لنا فرط و إنّا بکم لاحقون . و چون خواهی که وداع حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله نمائی باید که غسل کنی و زیارت آن حضرت را به طریقی که مذکور شد به جا آری پس بگو: اللّهمّ لا تجعله آخر العهد من زیارة قبر نبیّک فإن توفّیتنی قبل ذلک فإنّی أشهد فی مماتی علی ما أشهد فی حیاتی أن لا إله إلّا أنت و أنّ محمّدا عبدک و رسولک و أنّک اخترت من خلقک ثمّ اخترت من أهل بیته الأئمّة الطّاهرین الّذین أذهب اللّه عنهم الرّجس و طهّرهم تطهیرا فاحشرنا معهم و فی زمرتهم و تحت لوائهم و لا تفرّق بینی و بینهم فی الدّنیا و الآخرة یا أرحم الرّاحمین . و چون خواهی که وداع ائمّه بقیع

عليهم السّلام كنى به طريقى كه مذكور شد زيارت ايشان را بفعل آر آن‌گاه بگوى: السّلام عليكم أئمّة الهدى و رحمة اللّه و بركاته أستودعكم اللّه و أقرأ عليكم السّلام آمنّا باللّه و بالرّسول و بما جئتم به و دللتم عليه اللّهمّ فاكتبنا مع الشّاهدين اللّهمّ لا تجعله آخر العهد من زيارتى إيّاهم و ارزقنى العود ثمّ العود.

زيارت حضرت امير المؤمنين عليه السّلام

زيارت حضرت امير المؤمنين عليه السّلام بدان وفّقك اللّه و إيّانا كه هر گاه اراده زيارت حضرت امير المؤمنين عليه السّلام نمائى در نجف اشرف مى‌بايد كه غسل كنى و به آدابى كه در فصل سابق مذكور شد به آهستگى و سكينه و وقار متوجّه مرقد منوّر مطهّر آن حضرت شوى تا آن كه به مرقد رسى آن‌گاه روى خود را بآن حضرت كرده پشت بقبله كن و نيّت چنين كن كه زيارت حضرت امير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عليه السّلام مى‌كنم سنّت تقرّب به خدا پس بگوى: السّلام عليك يا ولىّ اللّه أنت أوّل مظلوم و أوّل من غصب حقّه صبرت و احتسبت حتّى أتاك اليقين و أشهد أنّك لقيت اللّه و أنت شهيد عذّب اللّه قاتلك بأنواع العذاب و جدّد عليه العذاب جئتك عارفا بحقّك مستقرّا بشأنك معاديا لأعدائك و من ظلمك ألقى على ذلك ربّى إن شاء اللّه تعالى إنّ لى ذنوبا كثيرة فاشفع لى عند ربّك فإنّ لك عند اللّه تبارك و تعالى جاها و شفاعة و قد قال اللّه عزّ و جلّ وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا جامع عباسى (طبع قديم)، ج۲، ص: ۱۷۳ لِمَنِ ارْتَضى‌ . آن‌گاه بگوى: الحمد للّه الّذى أكرمنى بمعرفته و معرفة رسوله و من فرض طاعته رحمة منه و تطوّلا منه و منّ علىّ بالإيمان الحمد للّه الّذى سيّرنى فى بلاده و حملنى على دوابّه و طوى لى البعيد و دفع المكروه عنّى حتّى أدخلنى حرم أخى نبيّه و أرانيه فى عافية الحمد للّه الّذى هدانا لهذا و ما كنّا لنهتدى لو لا أن هدانا اللّه أشهد أن لا إله إلّا اللّه وحده لا شريك له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله جاء بالحقّ من عنده و أشهد أنّ عليّا عبد اللّه و أخو رسول اللّه اللّهمّ عبدك و زائرك متقرّب إليك بزيارة قبر أخى رسولك و على كلّ مأتىّ حقّ لمن أتاه و زاره و أنت خير مأتى و أكرم مزور فأسألك يا اللّه يا رحمان يا رحيم يا جواد يا واحد يا أحد يا نور يا فرد يا صمد يا من لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ أن تصلّى على محمّد و آل محمّد و أهل بيته و أن تجعل تحفتك إيّاى من زيارتى فى موقفى هذا فكاك رقبتى من النّار و اجعلنى ممّن يسارع فى الخيرات و يدعوك رهبا و رغبا و اجعلنى من الخاشعين اللّهمّ إنّك بشّرتنى على لسان نبيّك محمّد صلّى اللّه عليه و آله فقلت وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ اللّهمّ فإنّى بك مؤمن و بجميع أنبيائك فلا تقفنى بعد معرفتهم موقفا تفضحنى به على رءوس الخلائق بل قفنى معهم و توفّنى على التّصديق لهم فإنّهم عبيدك و أنت خصّصتهم بكرامتك و أمرتنى باتّباعهم . آن‌گاه نزديك ضريح مقدّس آن حضرت رفته بگوى: السّلام من اللّه على محمّد بن عبد اللّه أمين اللّه على رسله و عزائم أمره و معدن الوحى و التّنزيل و الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل المهيمن على ذلك كلّه و الشّاهد على خلقه و السّراج المنير و السّلام عليه و رحمة اللّه و بركاته اللّهمّ صلّ على محمّد و أهل بيته المظلومين أفضل و أكمل و أرفع و أشرف ما صلّيت على أحد من أنبيائك و رسلك و أصفيائك اللّهمّ صلّ على محمّد و أمير المؤمنين عبدك و خير خلقك بعد نبيّك و أخى رسولك الّذى انتجبته من خلقك و الدّليل على من بعثته برسالاتك و ديّان الدّين بعدلك و فصل قضائك بين خلقك و السّلام عليك و رحمة اللّه و بركاته اللّهمّ صلّ على محمّد و آله الأئمّة من ولده و القوّامين بأمرك من بعده المطهّرين الّذين ارتضيتهم أنصارا لدينك و حفظة لسرّك و الشّهداء على خلقك و أعلاما لعبادك ما استطعت السّلام على جامع عباسى (طبع قديم)، ج۲، ص: ۱۷۴ الأئمّة المستودعين السّلام على خالصة اللّه من خلقه السّلام على الأئمّة المتوسّمين السّلام على المؤمنين الّذين قاموا بأمرك و وازروا أولياء اللّه و خافوا بخوفهم السّلام على الملائكة المقرّبين . آن‌گاه بگو: السّلام عليك يا حبيب اللّه السّلام عليك يا صفوة اللّه السّلام عليك يا ولىّ اللّه السّلام عليك يا حجّة اللّه السّلام عليك يا عمود الدّين و وارث علم الأوّلين و الآخرين و صاحب الميثم و الصّراط المستقيم أشهد أنّك قد أقمت الصّلاة و آتيت الزّكاة و أمرت بالمعروف و نهيت عن المنكر و اتّبعت الرّسول و تلوت الكتاب حقّ تلاوته و جاهدت فى سبيل اللّه حقّ جهاده و نصحت للّه و لرسوله

و جدت بنفسك صابرا محتسبا و مجاهدا عن دين اللّه موقنا لرسول اللّه طالبا ما عند اللّه راغبا فيما وعد اللّه و مضيت للّذى كنت عليه شهيدا و شاهدا و مشهودا فجزاك اللّه عن رسوله و عن الإسلام و أهله أفضل الجزاء لعن اللّه من قتلك و لعن اللّه من خالفك و لعن اللّه من افترى عليك و ظلمك و لعن اللّه من غضبك و من بلغه ذلك فرضى به أنا إلى اللّه منهم بريء لعن اللّه أمّة خالفتك و أمّة جحدت ولايتك و أمّة تظاهرت عليك و أمّة قتلتك و أمّة جازت عنك و خذلتك الحمد للّه الّذى جعل النّار مثواهم وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ و بئس ورد الواردين و بئس درك المدركين اللّهمّ العن قتلة أنبيائك و أوصياء أنبيائك بجميع لعناتك و أصلهم حرّ نارك اللّهمّ العن الجوابيت و الطّواغيت و الفراعنة و اللّات و العزّى و الجبت و كلّ ندّ يدعى من دون اللّه و كلّ مفتر على اللّه اللّهمّ العنهم و أشياعهم و أتباعهم و أولياءهم و أعوانهم و محبّيهم لعنا كثيرا . آن‌گاه سه مرتبه بگوى: اللّهمّ العن قتلة أمير المؤمنين . آن‌گاه سه مرتبه بگوى: اللّهمّ العن قتلة الحسين . آن‌گاه بگوى: اللّهمّ عذّبهم عذابا لا تعذّبه أحدا من العالمين فضاعف عليهم عذابك كما شاقّوا ولاة أمرك و أعدّ لهم عذابا لم تحلّه بأحد من خلقك اللّهمّ أدخل على قتلة أنصار رسولك و قتلة أنصار أمير المؤمنين و على قتلة أنصار الحسن و قتلة أنصار الحسين و قتلة من قتل فى ولاية آل محمّد أجمعين عذابا مضاعفا فى أسفل درك من الجحيم و لا تخفّف عنهم من عذابها و هم فيها مبلسون ملعونون ناكسون رءوسهم عند ربّهم قد عاينوا النّدامة و الخزى الطّويل جامع عباسى (طبع قديم)، ج۲، ص: ۱۷۵ لقتلهم عترة أنبيائك و رسلك و أتباعهم من عبادك الصّالحين اللّهمّ العنهم فى مستسرّ السّر و ظاهر العلانية فى سمائك و أرضك اللّهمّ اجعل لى لسان صدق فى أوليائك و جئت إلى مشاهدهم حتّى تلحقنى بهم و تجعلنى لهم تبعا فى الدّنيا و الآخرة يا أرحم الرّاحمين . آن‌گاه در بالاى سر آن حضرت بنشين و بگو: سلام اللّه و سلام ملائكته المقرّبين و المسلمين لك بقلوبهم و النّاطقين بفضلك و الشّاهدين على أنّك صادق أمين صدّيق عليك يا مولاى السّلام من اللّه و على روحك و بدنك أشهد أنّك طهر طاهر مطهّر أشهد أنّك يا ولىّ اللّه و ولىّ رسوله بالبلاغ و الأداء و أشهد أنّك حبيب اللّه و أنّك باب اللّه و أنّك وجه اللّه الّذى يؤتى به و أنّك خليل اللّه و أنّك عبد اللّه و أخى رسوله أتيتك وافدا لعظيم حالك و منزلتك عند اللّه و عند رسوله صلّى اللّه عليه و آله أتيتك متقرّبا إلى اللّه بزيارتك خلاص نفسى متعوّذا بك من نار استحقّها مثلى بما جنيته على نفسى أتيتك انقطاعا إليك و إلى ولدك الخلف من بعدك على تزكية الحقّ فقلبى لك مسلّم و أمرى لك متبع و نصرتى معدّة و أنا عبد اللّه و مولاك فى طاعتك الوافد إليك و ألتمس بذلك كمال المنزلة عند اللّه و أنت من أمرنى اللّه بصلته و حثّنى على برّه و دلّنى على فضله و هدانى إلى حبّه و رغّبنى فى الوفادة إليه و إلى طلب الحوائج عنده أنتم أهل بيت يسعد من تولّاكم و لا يخيب من أتاكم و لا يخسر من يهواكم و لا يسعد من عاداكم و لا أجد أحدا أفزع إليه خيرا لى منكم أنتم أهل بيت الرّحمة و دعائم الدّين و أركان الأرض و الشّجرة الطّيّبة اللّهمّ لا تخيّب توجّهى برسولك و آل رسولك اللّهمّ أنت مننت علىّ بزيارة مولاى و ولايته و معرفته فاجعلنى ممّن ينتصر به و ينصره و منّ علىّ بنصرك لدينك فى الدّنيا و الآخرة اللّهمّ إنّى أحيى على ما حىّ به علىّ بن أبى طالب و أموت على ما مات عليه علىّ بن أبى طالب عليه السّلام . آن‌گاه دو ركعت نماز بالاى سر آن حضرت بگزار و جهت مطالب دنيوى و اخروى خود دعا كن كه محلّ اجابت دعاست بعد از آن بگو: اللّهمّ إنّى صلّيت هاتين الرّكعتين هديّة منّى إلى سيّدى و مولاى وليّك و أخى رسولك أمير المؤمنين و سيّد الوصيّين علىّ بن أبى طالب عليه السّلام فصلّ على محمّد و آل محمّد و تقبّلهما منّى و اجزنى على ذلك جزاء المحسنين اللّهمّ لك جامع عباسى (طبع قديم)، ج۲، ص: ۱۷۶ صلّيت و لك ركعت و لك سجدت وحدك لا شريك لك لأنّه لا تكون الصّلاة و الرّكوع و السّجود إلّا لك لأنّك أنت اللّه الّذى لا إله إلّا أنت اللّهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد و تقبّل منّى زيارتى و أعطنى سؤلى بمحمّد و آله الطّاهرين . آن‌گاه حضرت آدم و نوح عليهما السّلام را زيارت كن چه ابن بابويه در كتاب من لا يحضره الفقيه نقل نموده كه استخوان آدم و جسد نوح عليهما السّلام در آن مكان شريف مدفونست. پس هر گاه خواهى كه آدم را زيارت كنى نيّت زيارت كرده بگو: السّلام عليك يا صفىّ اللّه السّلام عليك يا حبيب اللّه السّلام عليك يا نبىّ اللّه السّلام عليك يا أمين اللّه السّلام عليك يا خليفة اللّه فى أرضه السّلام عليك يا أبا البشر صلوات اللّه و سلامه عليك و على روحك و بدنك و على

الطّاهرین من ولدک و ذرّیتک صلاهٔ لا یحصیها إلّا هو و رحمهٔ اللّه و برکاته . و در زیارت نوح علیه السّلام بعد از نیّت زیارت بگو: السّلام علیک یا نبیّ اللّه السّلام علیک یا صفیّ اللّه السّلام علیک یا ولیّ اللّه السّلام علیک یا حبیب اللّه السّلام علیک یا شیخ المرسلین السّلام علیک یا أمین اللّه فی أرضه صلوات اللّه و سلامه علی روحک و بدنک و علی الطّاهرین من ولدک و رحمهٔ اللّه و برکاته . آن‌گاه جهت هر یک از ایشان دو رکعت نماز بگزار و دعایی که مذکور شد بخوان و هر گاه اراده نمائی که به وطن خود روی و وداع حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام کنی به طریقی که مذکور شد زیارت آن حضرت به جا آر بعد از آن بگو: السّلام علیک یا أمیر المؤمنین و رحمهٔ اللّه و برکاته أستودعک اللّه و أسترعیک و أقرء علیک السّلام آمنا باللّه و الرّسل و بما جاءت به و دلّت علیه اللّهمّ فاکتبنا مع الشّاهدین اللّهمّ لا تجعله آخر العهد من زیارتی إیّاه فإن توفّیتنی قبل ذلک فإنّی أشهد فی مماتی ما شهدت علیه فی حیاتی أنّ الأئمّهٔ علیّ بن أبی طالب و الحسن و الحسین و علیّ و محمّد و جعفر و موسی و علیّ و محمّد و علیّ و الحسن و محمّد بن الحسن صاحب الزّمان صلوات اللّه و سلامه علیهم أجمعین و أشهد أنّ من قتلهم و حاربهم مشرکون و من ردّ علیهم فی أسفل درک الجحیم و أشهد أنّ من حاربهم لنا أعداء و نحن منهم براء و أنّهم حزب الشّیطان و علی من قتلهم لعنهٔ اللّه و الملائکهٔ و النّاس أجمعین اللّهمّ إنّی أسألک بعد الصّلاهٔ و التّسلیم أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و لا تجعل آخر العهد من زیارته و إن جعلته فاحشرنی مع هؤلاء الأئمّهٔ المسلمین جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۷۷ اللّهمّ و ذلل قلوبنا لهم بالطّاعهٔ و النّاصحهٔ و المحبّهٔ و حسن الموازرهٔ و التّسلیم

زیارت حضرت امام حسین علیه السّلام

زیارت حضرت امام حسین علیه السّلام بدان وفّقک اللّه و إیّانا که هر گاه اراده زیارت حضرت امام حسین علیه السّلام کنی در کربلای معلّی باید که در نهر فرات غسل کنی و جامهای پاک به پوشی و پای برهنه بروی چه در حدیث وارد شده که راه رفتن در آن حرم محترم چنان باشد که در حرم خدا و رسول خدا راه رود و در راه تکبیر و تهلیل و تسبیح بگو و سلام و صلوات بر محمّد و آل محمّد بفرست تا آن که بدر حایر آن حضرت رسی و مراد به حایر دیواریست که الحال بر دور گنبد حضرت کشیده‌اند و به واسطه آن حایرش می‌گویند که متوکّل عبّاسی خواست که کسی به زیارت قبر آن حضرت نرود آب را در آنجا سر داد تا قبر آن حضرت را خراب کند آب چون به حوالی قبر رسید بر بالای یکدیکر جمع شده پیش نرفت و حیران‌وار بر دوران بایستاد پس چون بدر حایر آن حضرت رسی بگو: السّلام علیک یا حجّهٔ اللّه و ابن حجّته السّلام علیکم یا ملائکهٔ اللّه و زوار قبر الحسین بن نبیّ اللّه آن‌گاه داخل حایر شو و بعد از آن که ده کام برداشته باشی توقّف کن و سی مرتبه اللّه أکبر بگو آن‌گاه متوجّه آن حضرت شو و رو به حضرت کرده قبله را در میان هر دو کتف بگیر و بگو: السّلام علیک یا حجّهٔ اللّه و ابن حجّته السّلام علیک یا قتیل اللّه و ابن قتیله السّلام علیک یا ثار اللّه و ابن ثاره السّلام علیک یا وتر اللّه الموتور فی السّماوات و الأرض أشهد أنّ دمک سکن فی الجنّهٔ و اقشعرّت له أظلّهٔ العرش و بکی له جمیع الخلائق و بکت له السّماوات و الأرضون و ما فیهنّ و ما بینهنّ و من ینقلب فی الجنّهٔ و النّار من خلق ربّنا و ما تری و ما لا تری أشهد أنّک حجّهٔ اللّه و ابن حجّته و أشهد أنّک قتیل اللّه و ابن قتیله و أشهد أنّک ثار اللّه و ابن ثاره و أشهد أنّک بلّغت عن اللّه عزّ و جلّ و وقیت و وافیت و جاهدت فی سبیل ربّک و مضیت للّذی کنت علیه شهیدا و مشهدا و شاهدا و مشهودا أنا عبد اللّه و مولاک و فی طاعتک و الوافد إلیک ألتمس بذلک کمال المنزلهٔ عند اللّه و ثبات القدم فی الهجرهٔ إلیک و السّبیل الّذی لا یختلج دونک من الدّخول فی کفالتک الّتی أمرت بها من أراد اللّه بدأ بکم و بکم بین اللّه الکذب و بکم یباعد الزّمان الکلب و بکم فتح اللّه و بکم یختم اللّه و بکم یمحو اللّه ما یشاء و بکم یفکّ الذّل من رقابنا و بکم جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۷۸ یدرک اللّه فترهٔ کلّ مؤمن یطلب و بکم ینبت الأرض أشجارها و بکم یخرج الأشجار بأثمارها و بکم ینزل السّماء مطرها و بکم یکشف اللّه الکرب و بکم ینزّل اللّه الغیث و بکم یسبّح اللّه الأرض الّتی تحمل أبدانکم لعن اللّه أمّهٔ قتلتکم و

أمّهٔ خالفتکم و أمّهٔ جحدت ولایتکم و أمّهٔ ظاهرت علیکم و أمّهٔ شهدت و لم یستشهد الحمد للّه الّذی جعل النّار مأواهم و بئس الورد المورود و الحمد للّه ربّ العالمین صلّی اللّه علیک یا أبا عبد اللّه أنا إلی اللّه ممّن خالفک بریء أنا إلی اللّه ممّن خالفک بریء آن‌گاه به بالین آن حضرت رفته فرزند او علیّ بن الحسین علیّ اکبر را زیارت کند و بعد از آن که نیّت زیارت کنی بگو: السّلام علیک یا ابن رسول اللّه السّلام علیک یا ابن امیر المؤمنین علیه السّلام السّلام علیک یا ابن الحسن و الحسین السّلام علیک یا ابن خدیجهٔ و فاطمهٔ صلّی اللّه علیک صلّی اللّه علیک صلّی اللّه علیک لعن اللّه من قتلک لعن اللّه من قتلک لعن اللّه من قتلک أنا إلی اللّه منهم بریء أنا إلی اللّه منهم بریء أنا إلی اللّه منهم بریء . آن‌گاه بسر قبور شهدا رفته بگو: السّلام علیکم السّلام علیکم السّلام علیکم و اللّه فزتم و اللّه فزتم و اللّه فزتم یا لیتنی کنت معکم فأفوز فوزا عظیما . آن‌گاه به بالای سر آن حضرت آمده نماز زیارت بگزار و دعایی که بعد از نماز زیارت مذکور شد بخواند و دعا کند جهت مطالب دنیوی و اخروی خویش و برادران مؤمن و عیالان خویش که دعا در زیر قبّهٔ امام حسین علیه السّلام مستجابست و رد نمی‌شود بعد از آن که اراده کنی از گنبد حضرت بیرون آیی چنان کن که پشت به حضرت نکنی و در وقت بیرون آمدن بگو: إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ تا آن که قبر آن حضرت از نظر غایب شود آن‌گاه متوجّه زیارت حضرت عبّاس بن علیّ بن ابی طالب شو و در وقتی که در گنبد رسی بگو: سلام اللّه و سلام ملائکته المقرّبین و أنبیائه المرسلین و عباده الصّالحین و جمیع الشّهداء و الصّدّیقین الزّاکیات الطّیّبات فیما یفتدی به و یروح علیک یا ابن أمیر المؤمنین أشهد لک بالتّسلیم و التّصدیق و الوفاء و النّصیحهٔ لخلف النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم المرسل و السّبط المنتجب و الدّلیل العالم و الوصیّ المبلّغ و المظلوم المهتضم فجزاک اللّه عن رسوله و عن أمیر المؤمنین و عن الحسن و عن الحسین أفضل الجزاء بما صبرت و احتسبت و أعنت فنعم عقبی الدّار لعن اللّه من قتلک و لعن اللّه من جهل حقّک و استخفّ بحرمتک لعن اللّه من حال بینک و بین ماء الفرات أشهد أنّک قتلت مظلوما و جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۷۹ أنّ اللّه منجز لکم ما وعدکم جئتک یا ابن أمیر المؤمنین وافدا إلیکم فمعکم معکم لا مع عدوّکم إنّی بکم و بآبائکم من المؤمنین و لمن خالفکم و قتلکم من الکافرین قتل اللّه أمّهٔ قتلتکم بالأیدی و الألسن . آن‌گاه داخل گنبد شده روی خود را بر قبر آن حضرت نهاده بگو: السّلام علیک أیّها العبد الصّالح المطیع للّه و لرسوله و لأمیر المؤمنین و الحسن و الحسین صلوات اللّه علیهم السّلام علیک و رحمهٔ اللّه و برکاته و مغفرته و رضوانه علی روحک و بدنک و أشهد أنّک مضیت علی ما مضی به البدریّون و المجاهدون فی سبیل اللّه المناصحون له فی جهاد أعدائه المبالغون فی نصرهٔ أولیائه الذّابون عن أحبّائه فجزاک اللّه أفضل الجزاء و أوفر الجزاء و أوفی جزاء أحد ممّن وفی بیعته و استجاب له دعوته و أطاعوه ولاهٔ أمره أشهد أنّک قد بالغت فی النّصیحهٔ و أعطیت غایهٔ المجهود فبعثک اللّه من الشّهداء و جعل روحک مع أرواح السّعداء و أعطاک من جنانه أفسحها منزلا و أفضلها غرفا و رفع ذکرک فی الطّیّبین و حشرک مع النّبیّین و الصّدّیقین و الشّهداء و الصّالحین و حسن أولئک رفیقا أشهد أنّک لم تهن و لم تنکل و أنّک مضیت علی بصیرهٔ من أمرک مقتدیا بالصّالحین و متّبعا للنّبیّین فجمع اللّه بیننا و بینک و بین رسوله و أولیائه فی منازل المحسنین فإنّه أرحم الرّاحمین . و هر گاه خواهی که عبّاس علی را وداع کنی بگو: أستودعک اللّه و أسترعیک و أقرء علیک السّلام آمنا باللّه و بکتابه و بما جاء من عند اللّه اللّهمّ اکتبنا مع الشّاهدین اللّهمّ لا تجعل آخر العهد من زیارتی قبر ابن أخی رسولک صلّی اللّه علیه و آله و ارزقنی زیارته أبدا ما أبقیتنی و احشرنی معه و مع آبائه فی الجنان و عرّف بینی و بینه و بین رسولک و أولیائک اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و توفّنی علی الإیمان بک و التّصدیق برسولک و الولایهٔ لعلیّ بن أبی طالب و الأئمّهٔ من ولده و البراءهٔ من عدوّهم فإنّی قد رضیت یا ربّ بذلک . و بعد از آن جهت خود و پدر و مادر خود و برادران مؤمن خود دعا کن و هر گاه خواهی که وداع حضرت امام حسین علیه السّلام کنی به طریقی که مذکور شد زیارت آن حضرت کرده بگو: السّلام علیک و رحمهٔ اللّه و برکاته نستودعک و علیک السّلام آمنا باللّه و بالرّسول و بما جاء به و دلّ علیه وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاکْتُبْنا مَعَ الشّاهِدِینَ اللَّهمّ لا تجعله آخر العهد منّا و منه اللّهمّ جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۸۰ إنّا نسألک أن تنفعنا بحبّه اللّهمّ ابعثه مقاما محمودا تنصر به دینک و تقتل به عدوّک و تبیر من نصب

حربا لآل محمّد فإنّك وعدته ذلك و أنت لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ السّلام علیك و رحمة اللّه و بركاته . آن‌گاه روی خود را به جانب مشهد کرده بگو: أشهد أنّكم شهداء نجباء جاهدتم فی سبیل اللّه و قتلتم علی منهاج رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و ابن رسوله صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تسلیما أنتم السّابقون و المهاجرون و الأنصار أشهد أنّكم أنصار اللّه و أنصار رسوله و سلّم تسلیما اللّهمّ لا تشغلنی فی الدّنیا عن شكر نعمتك و لا بإكثار تلهینی عجائب بهجتها و تفتننی بزهرات زهرتها و لا بإقلال یضرّ به عملی كدّه و یملأ صدری همّه أعطنی من ذلك غنا عن أشرار خلقك و بلاغا أنال به رضاك یا رحمان السّلام علیكم یا ملائكة اللّه و زوّار قبر أبی عبد اللّه . آن‌گاه طرف راست روی خود را به ضریح مقدّس بمال و بعد از آن طرف چپ را و چنان بیرون رو که پشت به ضریح مقدّس نکنی تا آن که قبر از نظر غایب شود

زیارت حضرت امام موسی و امام محمّد تقی علیهما السّلام

زیارت حضرت امام موسی و امام محمّد تقی علیهما السّلام بدان وفّقك اللّه و إیّانا که هر گاه ببغداد رسی و اراده زیارت حضرت امام موسی کاظم و امام محمّد تقی علیهما السّلام نمائی غسل کن و رختهای پاک به پوش و متوجّه زیارت شو و چون به مشهد مقدّس ایشان رسی نزدیک قبر حضرت امام موسی علیه السّلام رفته نیّت زیارت کن و بگو: السّلام علیك یا ولیّ اللّه السّلام علیك یا حجّة اللّه السّلام علیك یا نور اللّه السّاطع فی ظلمات الأرض أتیتك زائرا عارفا بحقّك معادیا لأعدائك موالیا لأولیائك فاشفع لی عند ربّك . آن‌گاه حاجتی که داری بخواه که محلّ اجابتست بعد از آن نزدیک قبر حضرت امام محمّد تقی علیه السّلام رفته نیّت زیارت آن حضرت کن و بگو: اللّهمّ صلّ علی محمّد بن علیّ الإمام البرّ التّقیّ الرّضیّ المرضیّ و حجّتك علی فوق الأرضین و من تحت الثّری صلاة كثیرة نامیة زاكیة مباركة متواصلة مترادفة كأفضل ما صلّیت علی أحد من أولیائك السّلام علیك یا ولیّ اللّه السّلام علیك یا نور اللّه السّلام علیك یا حجّة اللّه السّلام علیك یا إمام المؤمنین و وارث النّبیّین و سلالة الوصیّین السّلام علیك یا نور اللّه فی ظلمات الأرض أتیتك زائرا عارفا بحقّك معادیا لأعدائك موالیا جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۸۱ لأولیائك فاشفع لی عند ربّك . آن‌گاه حاجتی که داری بخواه که به اجابت مقرون گردد بعد از آن بر بالین حضرت امام محمّد تقی علیه السّلام جهت هر یک دو رکعت نماز زیارت بگزار و دعایی که مذکور شد بخوان و هر گاه خواهی که ایشان را وداع کنی به طریقی که مذکور شد زیارت کن آن‌گاه بگو: السّلام علیكما و رحمة اللّه و بركاته یا ولیّی اللّه أستودعكما و أقرء علیكما السّلام آمنا باللّه و بالرّسول و بما جئتما به و دللتما علیه اللّهمّ فاكتبنا مع الشّاهدین اللّهمّ لا تجعل آخر العهد من زیارتی إیّاهما و ارزقنی مرافقتهما و احشرنی معهما محبّتهما و السّلام علیكما و رحمة اللّه و بركاته

زیارت حضرت امام رضا علیه السّلام

زیارت حضرت امام رضا علیه السّلام بدان وفّقك اللّه تعالی و إیّانا که هر گاه به مشهد مقدّس رسی و خواهی که زیارت حضرت امام رضا علیه السّلام به جا آری اوّل غسل زیارت کن و در وقت غسل کردن این دعا بخوان: اللّهمّ طهّرنی و طهّر قلبی و اشرح لی صدری و أجر علی لسانی مدحتك و الثّناء علیك فإنّه لا قوّة إلّا بك اللّهمّ اجعله لی طهورا و شفاء . آن‌گاه جامهای پاک پوشیده پای برهنه با سکینه و وقار تکبیر و تهلیل گویان داخل روضه شو و در آن وقت بگو: بسم اللّه و باللّه و علی ملّة رسول اللّه أشهد أن لا إله إلّا اللّه وحده لا شریك له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله و أنّ علیّا ولیّ اللّه . پس چون به ضریح مقدّس آن حضرت رسی رو به قبر کن و قبله را در میان هر دو کتف خود بگیر و بگو: أشهد أن لا إله إلّا اللّه وحده لا شریك له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله و أنّه سیّد الأوّلین و الآخرین و أنّه سیّد الأنبیاء و المرسلین اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد عبدك و رسولك و نبیّك و

سيّد خلقك أجمعين صلاة لا يقوى على إحصائها غيرك اللّهمّ صلّ على أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عبدك و أخى رسولك الّذى انتجبته لعلمك و جعلته هاديا لمن شئت من خلقك و الدّليل على من بعثت برسالاتك و ديّان الدّين بعدلك و فصل قضائك بين خلقك و المهيمن على ذلك كلّه و السّلام عليه و رحمة اللّه و بركاته اللّهمّ صلّ على فاطمة بنت نبيّك و زوجة وليّك و أمّ السّبطين الحسن و الحسين سيّدى شباب أهل الجنّة الطّهر الطّاهرة التقيّة الرّضيّة الزّكيّة سيّدة نساء العالمين أهل الجنّة صلاة لا يقوى على إحصائها غيرك اللّهمّ صلّ على الحسن و الحسين سبطى نبيّك جامع عباسى (طبع قديم)، ج۲، ص: ۱۸۲ و سيّدى شباب أهل الجنّة العالمين فى خلقك و الدّالّين على من بعثت برسالاتك و ديّان الدّين بعدلك و فصل قضائك بين خلقك اللّهمّ صلّ على علىّ بن الحسين عبدك القائم فى خلقك و الدّليل على من بعثت رسالاتك و ديّان الدّين بعدلك و فصل قضائك بين خلقك سيّد العابدين اللّهمّ صلّ على محمّد بن علىّ عبدك و خليفتك فى أرضك باقر علم النّبيّين اللّهمّ صلّ على جعفر بن محمّد الصّادق عبدك و ولىّ دينك و حجّتك على خلقك أجمعين الصّادق البارّ اللّهمّ صلّ على موسى بن جعفر عبدك الصّالح و لسانك فى خلقك و النّاطق بحكمك و الحجّة على بريّتك اللّهمّ صلّ على علىّ بن موسى الرّضا المرتضى عبدك و ولىّ دينك القائم بعدلك و الدّاعى إلى دين آبائه الصّادقين صلاة لا يقوى على إحصائها غيرك اللّهمّ صلّ على محمّد بن علىّ عبدك و القائم بأمرك الدّاعى إلى سبيلك اللّهمّ صلّ على علىّ بن محمّد عبدك و ولىّ دينك اللّهمّ صلّ على الحسن بن علىّ العامل بأمرك القائم فى خلقك و حجّتك المؤدّى عن نبيّك و شاهدك على خلقك المخصوص بكرامتك الدّاعى إلى طاعتك و طاعة رسولك صلواتك عليهم أجمعين اللّهمّ صلّ على حجّتك و وليّك القائم فى خلقك صلاة تامّة باقية تعجّل بها فرجه و تنصره بها و تجعلنا معه فى الدّنيا و الآخرة اللّهمّ إنّى إليك أتقرّب بحبّهم و أوالى وليّهم و أعادى عدوّهم فارزقنى بهم خير الدّنيا و الآخرة و اصرف عنّى بهم شرّ الدّنيا و الآخرة و أهوال يوم القيمة . آن‌گاه بر بالين آن حضرت بنشين و بگو: السّلام عليك يا ولىّ اللّه السّلام عليك يا حجّة اللّه السّلام عليك يا نور اللّه فى ظلمات الأرض السّلام عليك يا عمود الدّين السّلام عليك يا وارث إبراهيم خليل اللّه السّلام عليك يا وارث إسماعيل ذبيح اللّه السّلام عليك يا وارث موسى كليم اللّه السّلام عليك يا وارث عيسى روح اللّه السّلام عليك يا وارث محمّد ابن عبد اللّه خاتم النّبيّين و حبيب رسول ربّ العالمين رسول اللّه السّلام عليك يا وارث أمير المؤمنين علىّ ولىّ اللّه السّلام عليك يا وارث فاطمة الزّهراء السّلام عليك يا وارث الحسن و الحسين سيّدى شباب أهل الجنّة السّلام عليك يا وارث علىّ بن الحسين سيّد العابدين السّلام عليك يا وارث محمّد بن علىّ باقر علوم الأوّلين و الآخرين السّلام عليك يا وارث جعفر بن محمّد الصّادق البار التّقىّ السّلام عليك يا وارث موسى بن جعفر جامع عباسى (طبع قديم)، ج۲، ص: ۱۸۳ السّلام عليك أيّها الصّدّيق الشّهيد السّلام عليك أيّها الوصىّ البارّ التّقىّ أشهد أنّك قد أقمت الصّلاة و آتيت الزّكاة و أمرت بالمعروف و نهيت عن المنكر و عبدت اللّه حتّى أتاك اليقين السّلام عليك يا أبا الحسن و رحمة اللّه و بركاته . آن‌گاه روى خود را بر ضريح مقدّس آن حضرت نهاده بگو: اللّهمّ صمدت إليك من أرضى و قطعت البلاد رجاء رحمتك فلا تخيّبنى و لا تردّنى بغير قضاء حاجتى و ارحم تقلّبى على قبر ابن أخى رسولك صلواتك عليه و آله بأبى أنت و أمّى أتيتك زائرا وافدا عائذا ممّا جنيت على نفسى و احتطبت على ظهرى فكن لى شافعا إلى اللّه يوم فقرى و فاقتى فلك عند اللّه مقاما محمودا و أنت عنده وجيه . آن‌گاه دست راست خود را سوى آسمان بردار و دست چپ خود را به ضريح دراز كن و بگو: اللّهمّ إنّى أتقرّب إليك بحبّهم و بموالاتهم و أتولّى آخرهم بما تولّيت أوّلهم و أبرئ من كلّ وليجة دونهم اللّهمّ العن الّذين بدّلوا نعمتك و اتّهموا نبيّك و جحدوا آياتك و سخروا بإمامك و حملوا النّاس على أكتاف آل محمّد اللّهمّ إنّى أتقرّب إليك باللّعنة عليهم و البراءة منهم فى الدّنيا و الآخرة يا رحمان يا رحيم . آن‌گاه به پايين پاى آن حضرت آمده بگو: صلّى اللّه عليك يا أبا الحسن صلّى اللّه على روحك و بدنك صبرت و أنت الصّادق المصدّق قتل اللّه من قتلك بالأيدى و الألسن اللّهمّ العن قتلة أمير المؤمنين و قتلة الحسن و الحسين و قتلة أولاد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله . آن‌گاه به بالاى سر رفته دو ركعت نماز زيارت بگذارد در ركعت اوّل بعد از فاتحه سوره يس بخوان و در ركعت دوّم بعد از فاتحه سوره الرّحمن و اگر بخاطر نداشته باشد

از روی قرآن می‌تواند خواند و اگر میسّر نشود هر سوره که خواهی بخوان و بعد از فراغ از نماز زیارت دعایی که مذکور شد بخوان. و هر گاه که خواهی آن حضرت را وداع کنی بگو: السّلام علیک یا مولای و ابن مولای و رحمهٔ اللّه و برکاته أنت لنا جنّهٔ من العذاب و هذا أوان انصرافی عنک غیر راغب عنک و لا مستبدل بک و لا مؤثرا علیک و لا زاهدا فی قربک و قد جدت بنفسی للحدثان و ترکت الأهل و الأوطان فکن لی شافعا یوم حاجتی و فقری و فاقتی یوم لا یغنی عنّی حمیمی و لا قرابتی یوم لا یغنی عنی والدی و لا ولدی أسأل اللّه الّذی قدّر علیّ فراق مکانک أن لا یجعله آخر العهد جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۸۴ من رجوعی و أسأل اللّه الّذی أبکی علیک عینی أن یجعله سببا لی و ذخرا و أسأل اللّه الّذی أرانی مکانک و هدانی للتّسلیم علیک و زیارتی إیّاک أن یوردنی حوضک و یرزقنی مرافقتک فی الجنان السّلام علیک یا صفوهٔ اللّه السّلام علیک یا أمیر المؤمنین و وصیّ رسول ربّ العالمین و قائد الغرّ المحجّلین السّلام علی الحسن و الحسین سیّدی شباب أهل الجنّهٔ السّلام علی علیّ بن الحسین و محمّد بن علیّ و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علیّ بن موسی و محمّد بن علیّ و علیّ بن محمّد و الحسن بن علیّ و محمّد بن الحسن صاحب الزّمان صلوات اللّه علیهم السّلام و رحمهٔ اللّه و برکاته السّلام علی ملائکهٔ اللّه الحافظین السّلام علی ملائکهٔ اللّه المقیمین المسبّحین الّذین هم بأمره یعملون السّلام علینا و علی عباد اللّه الصّالحین اللّهمّ لا تجعله آخر العهد من زیارتی إیّاه فإن جعلته فاحشرنی معه و مع آبائه الماضین و إن أبقیتنی یا ربّ فارزقنی زیارته أبدا ما أبقیتنی إنّک علی کلّ شیء قدیر أستودعک اللّه و أسترعیک و أقرء علیک السّلام آمنا باللّه و بما دعوت إلیه فاکتبنا مع الشّاهدین اللّهمّ ارزقنی حبّهم و مودّتهم أبدا ما أبقیتنی السّلام علیک و علی ملائکهٔ اللّه و زوار قبر ابن نبیّ اللّه . و چون بیرون آیی پشت به ضریح مقدّس آن حضرت نکنی تا آن که قبر از نظر پنهان شود

زیارت حضرت امام علیّ نقی و امام حسن عسکری علیهما السّلام

زیارت حضرت امام علیّ نقی و امام حسن عسکری علیهما السّلام بدان وفّقک اللّه تعالی و إیّانا که چون به سامرّا رسی و خواهی که زیارت قبر حضرت امام علیّ نقی و امام حسن عسکری علیهما السّلام کنی باید که اوّل غسل زیارت کرده جامهای پاک به پوشی و چون به جایی رسی که قبر ایشان را مشاهده کنی بگو: السّلام علیکما یا ولیّی اللّه السّلام علیکما یا حجّتی اللّه السّلام علیکما یا نور اللّه فی ظلمات الأرض أتیتکما عارفا بحقّکما معادیا لأعدائکما موالیا لأولیائکما مؤمنا بما آمنتما به کافرا بما کفرتما به محقّقا لما حقّقتما مبطلا لما أبطلتما أسال اللّه ربّی و ربّکما أن یجعل حظّی من زیارتی إیّاکم الصّلاهٔ علی محمّد و آل محمّد و أن یرزقنی مرافقتکما فی الجنان مع آبائکما الصّالحین و أسأله أن یعتق رقبتی من النّار و یرزقنی شفاعتکما و مصاحبتکما و یعرّف بینی و بینکما و لا یسلبنی حبّکما و حبّ آبائکما جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۸۵ الصّالحین و أن لا یجعله آخر العهد من زیارتکما و أن یجعل محشری معکما فی الجنّهٔ برحمته اللّهمّ ارزقنی حبّهما و توفّنی علی ملّتهما اللّهمّ العن ظالمی آل محمّد حقّهم و انتقم منهم اللّهمّ العن الأوّلین منهم و الآخرین و ضاعف علیهم العذاب الألیم و بلّغ بهم (منهم) و أشیاعهم و محبّیهم و شیعتهم أسفل الدّرک من الجحیم إنّک علی کلّ شیء قدیر اللّهمّ عجّل فرج ولیّک و اجعل فرجنا مع فرجه یا أرحم الرّاحمین . آن‌گاه جهت خود و مؤمنین و مؤمنات دعا کن که محلّ اجابت دعواتست بعد از آن جهت هر یک از امامین معصومین دو رکعت نماز زیارت بگزار و دعای مذکور بعد از نماز بخوان و بعضی از مجتهدین داخل شدن به گنبد این دو امام را جایز نمی‌دانند زیرا که این هر دو امام در خانه خود مدفونند پس داخل شدن به خانه شخصی بی‌اذن او جایز نیست و شیخ طوسی طاب ثراه فرمود: که اگر داخل شود گناه ندارد چه در احادیث اهل بیت وارد شده که ایشان اموال خود را بر شیعیان خود حلال کرده‌اند و هر گاه خواهی که وداع ایشان کنی بگوی: السّلام علیکما یا ولیّی اللّه أستودعکما و أقرء علیکما السّلام آمنا باللّه و بالرّسول و بما جئتما به و دلّلتما علیه اللّهمّ اکتبنا مع الشّاهدین

زیارت حضرت صاحب الزّمان علیه السّلام

زیارت حضرت صاحب الزّمان علیه السّلام بدان که چون اراده زیارت آن حضرت نمائی در سامره باید که غسل کنی جهت زیارت و جامهای پاک به پوشی و در سردابه آن حضرت رفته بگوی: السّلام علی الحقّ الجدید و العالم الّذی علمه لا یبید السّلام علی محیی المؤمنین و ممیت الکافرین السّلام علی مهدیّ الأمم و جامع الکلم السّلام علی خلف السّلف و صاحب الشّرف السّلام علی حجّهٔ المعبود و کلمهٔ المحمود السّلام علی معزّ الأولیاء و مذلّ الأعداء السّلام علی وارث الأنبیاء و خاتم الأوصیاء السّلام علی الإمام المنتظر و الغائب المستتر السّلام علی السّیف الشّاهر و القمر الزّاهر و النّور الباهر السّلام علی شمس الظّلام و بدر التّمام السّلام علی ربیع الأیّام و فطرهٔ الأنام السّلام علی صاحب الصّمصام و فلّاق الهمام السّلام علی صاحب الدّین المأثور و الکتاب المسطور السّلام علی بقیّهٔ اللّه فی أرضه و حجّته علی عباده و المنتهی إلیه مواریث الأنبیاء و لدیه موجود آثار جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۸۶ الأصفیاء السّلام علی المؤتمن علی السّر و العلن و ولیّ الأمم السّلام علی المهدیّ الّذی وعد اللّه عزّ و جلّ به الأمم یجمع به الکلم و یلمّ به الشّعث و یملأ به الأرض قسطا و عدلا و یمکّن له و ینجز به وعد المؤمنین أشهد أنّک و الأئمّهٔ من آبائک أئمّتی و موالیّ فی حیاهٔ الدّنیا و یوم یقوم الأشهاد أسألک یا مولای أن تسأل اللّه تبارک و تعالی فی صلاح شأنی و قضاء حوائجی و غفران ذنوبی و الأخذ بیدی فی دینی و دنیای و آخرتی و لکافّهٔ إخوانی المؤمنین و المؤمنات إنّه غفور رحیم و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد رسول اللّه و آل محمّد الطّاهرین . آن گاه دو رکعت نماز «۱» بگزار و این دعا بخوان: اللّهمّ عظم البلاء و برح الخفاء و انکشف الغطاء و ضاقت الأرض و منعت السّماء و إلیک یا ربّ المشتکی و علیک المعوّل فی الشّدّهٔ و الرّخاء اللّهمّ صلّ علی محمّد و آله الّذین فرضت علینا طاعتهم فعرّفتنا بذلک منزلتهم فرّج عنّا بحقّهم فرجا عاجلا کلمح البصر أو هو أقرب من ذلک یا محمّد یا علیّ انصرانی فإنّکما ناصرای و اکفیانی فإنّکما کافیای یا مولای یا صاحب الزّمان الغوث الغوث أدرکنی أدرکنی أدرکنی.

فصل چهارم در بیان ایّام مولود

اشاره

فصل چهارم در بیان ایّام مولود حضرت رسالت پناه و امیر المؤمنین و ائمّه معصومین صلوات اللّه علیهم أجمعین و ایّام وفات ایشان.

محمّد بن عبد اللّه

محمّد بن عبد اللّه ابن عبد المطّلب بن هاشم بن عبد مناف صلّی اللّه علیه و آله کنیت او ابو القاسم و مولود او در مکّه واقع شده روز جمعه وقت طلوع فجر هفدهم ربیع الاوّل عام الفیل و آن چه در بعضی احادیث صحیحه وارد شده که مولود آن حضرت روز دوازدهم ربیع الاوّل بوده موافق قول سنّیانست و در حدیث نیز وارد شده که هر گاه دو حدیث مخالف وارد شده باشد عمل به حدیثی باید کرد که موافق قول سنّیان نباشد لهذا اصحاب ما عمل بآن نکرده‌اند والده آن حضرت آمنه بنت وهب بن عبد مناف است حامله شد به او از پدر او عبد اللّه بن عبد المطّلب بن هاشم بن عبد مناف در ایّام تشریق که آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی الحجّه است در خانه ایشان به منی نزدیک جمره وسطی و در این مقام بحثی هست و جواب آن نیز در کتب مذکور است و روز مبعث او به رسالت بیست و هفتم رجب است و از سنّ مبارکش چهل سال گذشته بود و در شب بیست و هفتم و

(____۱) و اگر دوازده رکعت نماز بگذارد چنانچه در بعض کتب مزار مأثور و مذکور است البتّه اولی خواهد بود صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص:

۱۸۷ روز آن دوازده رکعت نماز و زیارت آن حضرت سنّت است و در بیست و یکم ماه رمضان آن حضرت را عروج به معراج واقع شـد و در سـال سیزدهم از مبعث در شب پنجشنبه از مکّه هجرت به مـدینه کرد و در همین شب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام به جای حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله خوابید و نفس خود را فدای آن حضرت نمود تا آن که در قرآن بدین واسطه مدح آن حضرت وارد شده و در دهم ماه ربیع الاوّل حضرت خدیجه مادر حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام را در حباله خویش درآورد و آن حضرت در آن وقت بیست و پنج ساله بود و خدیجه چهل ساله و در همین روز جدّ آن حضرت وفات یافت و در آن وقت آن حضرت نه ساله بود و در دوازدهم ماه رمضان سال دهم از بعثت خدیجه بنت خویلد وفات یافت و وفات آن حضرت روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر در سال یازدهم از هجرت او که از مکّه به مدینه واقع شده بود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که وفات او در هجدهم ربیع الاوّل بود و سنّ شریفش شصت و سه سال بود.

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام اسم مبارکش علی و کنیتش ابو الحسن پـدرش ابو طالب برادر پدر مادری عبد اللّه پدر حضرت پیغمبر صلوات اللّه علیه و آله و مادر او فاطمه بنت اسد ابن هاشم و حضرت امیر المؤمنین و برادرانش اوّل هاشمی‌اند که متولّد شده‌اند از دو هاشمی ولادتش در اندرون خانه کعبه سیزدهم رجب و در بعضی روایات هفتم شعبان وارد شده بعد از تولّد حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله به سی سال روز نصب آن حضرت به امامت هجدهم ذی الحجّه سال دهم از هجرت و در همین روز سال سی و چهارم از هجرت عثمان بن عفّان کشته شده خلق بر آن حضرت بیعت کردند و در همین روز موسی علیه السّلام بر ساحران غالب آمد و در همین روز ابراهیم علیه السّلام از آتش نجات یافت و در همین روز موسی وصیّ خود یوشع و سلیمان آصف را تعیین نمودند و سایر اوصیای انبیا در این روز تعیین شده‌اند و در روز بیست و چهارم این ماه حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام با جهودان مباهله کردند و در این روز حضرت امیر المؤمنین تصدق به انگشتری خود نمود و آیه انّما ولیّکم اللّه در آن باب نازل شد و در بیست و پنجم این ماه امیر المؤمنین جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۸۸ و فاطمه علیهما السّلام با وجود گرسنگی و احتیاج خود قرصهای نان را بر مسکین و یتیم و اسیر تصدّق نمودند و در آن باب سوره هل اتی نازل شد و در بیست و ششم ماه مذکور عمر را زخم زدند و در بیست و هفتم آن ماه سال بیست و سیّم از هجرت عمر فوت شد و وفات حضرت امیر المؤمنین در مسجد کوفه شب جمعه بیست و یکم شهر رمضان سال چهلم از هجرت واقع شده و در همین شب عیسی علیه السّلام را به آسمان بردند و در این شب موسی بن عمران به جوار رحمت ایزدی پیوست و وصیّ او یوشع بن نون وفات یافت مدفن همیونش نجف اشرف سنّ شریفش شصت سه سال.

حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام

حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام بنت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مولود او در مکّه واقع شد بعد از مبعث به پنج سال ایّام وفات او در مدینه بعد از وفات حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله به صد روز و در مدفن او خلافست اصحّ آنست که در خانه خود باشد چنانچه مذکور شد و بعد از آن که بنی امیّه مسجد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله را بزرگ ساختند آن خانه داخل مسجد شد و آن در میانه منبر و قبر حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله است و در بقیع نزد چهار امام احتیاطا زیارت او باید کرد و در نصف رجب در ماه پنجم از هجرت تزویج حضرت فاطمه زهرا با حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام واقع شد و در آن وقت سنّ حضرت فاطمه علیها السّلام یازده سال بود و در همین روز در سال دوّم از هجرت تحویل قبله به جانب کعبه شد.

حضرت امام حسن بن علیّ بن ابی طالب علیه السّلام

حضرت امام حسن بن علیّ بن ابی طالب علیه السّلام سیّد شباب اهل جنّت مادر او فاطمه کنیت ابو محمّد مولد او مدینه روز سه شنبه نصف ماه رمضان در سال دوّم از هجرت و بعضی از مجتهدین سال هشتم از هجرت گفته‌اند مدفنش در بقیع ایّام وفات او روز پنجشنبه هفتم «۱» ماه صفر سال چهل و نه از هجرت و بعضی پنجاه گفته‌اند سنّ شریفش چهل و هشت سال بود و بعضی چهل و هفت سال نیز گفته‌اند.

حضرت امام حسین بن علیّ بن ابی طالب علیه السّلام

حضرت امام حسین بن علیّ بن ابی طالب علیه السّلام سیّد شباب اهل جنّت مادر او فاطمه زهرا کنیت او ابو عبد اللّه مولدش مدینه آخر ماه ربیع الاوّل سال سیّم از هجرت و بعضی از مجتهدین روز پنجشنبه سیزدهم ماه رمضان گفته‌اند و بعضی بیست و پنجم ماه شعبان سال چهارم از هجرت مدفنش کربلا روز

(۱) در بعض از روایات غیر از این وارد شده است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۸۹ شنبه دهم محرّم و بعضی روز دوشنبه و روز جمعه نیز گفته‌اند در سال شصت و یکم از هجرت سنّ شریفش پنجاه و هشت سال.

حضرت امام زین العابدین علیّ بن الحسین علیهما السّلام

حضرت امام زین العابدین علیّ بن الحسین علیهما السّلام کنیت او ابو محمّد مادرش شاه زنان بنت شیرویه بن کسری پرویز و بعضی گفته‌اند که دختر یزدجرد است مولدش مدینه روز یکشنبه پنجم ماه شعبان به سی و سه سال از هجرت و بعضی سی و هشت گفته‌اند مدفنش بقیع پیش عمّ خود حضرت امام حسن علیه السّلام روز وفاتش شنبه دوازدهم محرّم الحرام سال نود و پنج از هجرت سنّ شریفش پنجاه و هفت سال.

حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام

حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام کنیتش ابو جعفر والده‌اش امّ عبد اللّه بنت الحسن بن علی و او اوّل علوی است که از دو علوی بوجود آمده مولدش مدینه روز دوشنبه سیّم ماه صفر سال پنجاه و هفت از هجرت و آن چه مذکور شد علّامه و شیخ شهید در تحریر و دروس نقل کرده‌اند و چون وفات حضرت امام حسین علیه السّلام در سال شصت و یک از هجرت واقع شده پس در روز شهادت آن حضرت حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام چهار سال داشته باشد چنانچه صدوق علیه الرّحمهٔ در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده مدفنش بقیع در پهلوی پدر خود ایّام وفاتش روز دوشنبه هفتم ذی حجّه سال صد و چهارده از هجرت و بعضی صد و شانزده گفته‌اند سنّ شریفش پنجاه و هفت سال.

حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام

حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام کنیتش ابو عبد اللّه مادرش امّ فروه و بعضی گفته‌اند که اسم مادرش فاطمه است و لقب او امّ فروه بوده مولدش مدینه روز دوشنبه هفدهم ربیع الاوّل سال هشتاد و سه از هجرت مدفنش در بقیع در پهلوی پدر خود ایّام وفاتش

منتصف شهر رجب و بعضی شوّال گفته‌اند سال صد و چهل و هشت از هجرت سنّ شریفش شصت و پنج سال.

حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام

حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام کنیتش ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو علی مادرش حمیده بربریّه مولدش ابوا که منزلی است ما بین مکّه و مدینه روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال صد و بیست و هشت از هجرت و بعضی صد و بیست و نه گفته‌اند مدفنش مقبره قریش در بغداد وفاتش در روز بیست و چهارم رجب سال صد و جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۹۰ هشتاد و سه هجریّه و بعضی روز جمعه بیست و پنجم رجب سال صد و هشتاد و یک گفته‌اند سنّ شریفش پنجاه سال.

حضرت امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام

حضرت امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام کنیتش ابو الحسن مادرش امّ ولد مولدش مدینه روز پنجشنبه پانزدهم ذی قعده و بعضی بیست و سیّم گفته‌اند سال صد و چهل و هشت هجری مدفنش طوس خراسان سال دویست و سه از هجرت سنّ شریفش پنجاه و پنج سال.

حضرت امام محمّد تقی الجواد علیه السّلام

حضرت امام علیّ نقی علیه السّلام

حضرت امام علیّ نقی علیه السّلام کنیتش ابو الحسن پدرش محمّد جواد و مادرش سمانه امّ ولد مولدش مدینه منتصف ذی حجّه و بعضی بیست و ششم گفته‌اند سال دویست و دوازده هجری مدفنش به خانه خود به سرّ من رای روز دوشنبه سیّم رجب سال دویست و پنجاه و چهار و بعضی دوّم رجب نیز گفته‌اند سنّ شریفش چهل و یک سال و نه ماه.

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام کنیتش ابو محمّد پدرش حضرت امام علیّ نقی علیه السّلام مادرش حدیث امّ ولد مولدش مدینه در دهم ربیع الآخر و بعضی روز دوشنبه چهارم ماه مذکور نیز گفته‌اند سال دویست و سی و دو هجری مدفنش در خانه پدرش در سرّ من رای روز یکشنبه و بعضی روز جمعه هشتم ربیع الاوّل سال دویست و شصت هجری گفته‌اند سنّ شریفش بیست و هشت سال و شیخ مفید علیه الرّحمهٔ فرموده که از بیرون خانه زیارت ایشان باید کرد چه بی‌اذن داخل خانه غیر نمی‌توان شد و اصحّ آنست که جایز است دخول در آن چه حضرات ائمّه معصومین علیهم السّلام مال خود را بر شیعه خود حلال کرده‌اند چنانچه در احادیث وارد شده.

حضرت امام محمّد مهدی علیه السّلام

حضرت امام محمّد مهدی علیه السّلام کنیتش ابو القاسم مادرش صیقل لقبش نرجس و بعضی مریم بنت زید گفته‌اند مولدش سرّ من رای در شب نصف شعبان سال دویست و پنجاه و چهار و بعضی دویست و پنجاه و جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۹۱ پنج گفته‌اند و این آن شخص است که ظهور او پیش همه متیقّن است و پر خواهد گردانید زمین را از عدل چنانچه از جور پر شده

است.

باب هشتم از کتاب جامع عبّاسی در بیان نذر کردن و عهد نمودن و سوگند خوردن و کفّاره دادن

مطلب اوّل در نذر کردن و عهد نمودن

فصل اوّل در بیان شروط نذر

فصل اوّل در بیان شروط نذر بدان که نذر آنست که شخصی فعلی یا ترک فعلی را جهت شکر نعمت یا دفع بلا یا زجر نفس بر خود لازم سازد و هشت شرط بنذر متعلق است: شرط اوّل آن که صیغه را بلفظ بگوید مثل آن که للّه علیّ ان رزقنی اللَّه ولدا و مالا او شفانی من مرضی او ان ترکت الصّلاهٔ او زنیت ادّیت عشرهٔ مثقال ذهب یعنی خدای راست بر من که اگر مرا فرزندی یا مالی ارزانی دارد یا از مرض شفا دهد یا اگر نماز نکنم یا زنا کنم ده مثقال طلا تصدق دهم و اگر مطلق گوید خدای راست بر من ده مثقال طلا تصدّق کنم بی‌آن که جهت شکری یا دفع بلایی یا زجر نفسی باشد میانه مجتهدین در این خلافست اصحّ آنست که صحیح است پس اگر بلفظ نگوید قصد کند وفا کردن بآن سنّت «۱» است. شرط دوّم آن که نذر کننده بالغ و عاقل باشد پس نذر طفل و دیوانه صحیح نیست. شرط سیّم آن که مختار باشد پس نذر کسی که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست. شرط چهارم آن که قصد کند پس نذر مست و بیهوش و خفته صحیح نیست. شرط پنجم آن که قصد قربت کند پس نذر کافر صحیح نیست امّا اگر بعد از نذر مسلمان شود وفا کردن بآن سنّت است. شرط ششم آن که باذن پدر و شوهر و آقا بود پس نذر پسر و زن و غلام بدون اذن صحیح نیست «۲». شرط هفتم آن که آن چیزی را که نذر می‌کند می‌باید که مقدور نذر کننده باشد پس اگر ممتنع باشد خواه ممتنع عقلی چون جمع میانه دو نقیض یا ممتنع عادتی چون رفتن به آسمان صحیح نیست. شرط هشتم آن که آن چیزی را که نذر می‌کند می‌باید که طاعت باشد چون نماز و روزه و حجّ و جهاد و غیر آن از عبادات یا فعل او را حجّ باشد پس اگر معصیت باشد صحیح نیست امّا اگر مباح باشد میانه

(۱) بلکه احوط است صدر دام ظلّه العالی (۲) صحّت نذر پسر بدون اذن پدر بعید نیست بلی اگر پدر بخواهد حل کند می‌تواند و در زن زیاده از آن چه منافی با حق شوهر اوست ظاهرا دلیلی ندارد صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۹۲ مجتهدین خلافست اقرب متابعت نذر است در این صورت بحسب دین و دنیا و یا مساوی بودن اولی مراعات نذر است در فعل و ترک چنانچه در احادیث وارد شده.

فصل دویّم در احکام نذر کردن

فصل دویّم در احکام نذر کردن بدان که نذر بطلاق زوجه و آزادی بنده پیش شیعه صحیح نیست و اگر نذر طهارت کند به تیمّم با وجود آب یا نذر نماز کمتر از دو رکعت کند جایز نیست و بعضی از مجتهدین نذر یک رکعت را نیز جایز دانسته‌اند و اگر نذر حجّ پیاده کند از شهری که نذر کرده لازم است که متوجّه مکّه مشرّفه شود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند می‌باید که از پنج محلّی که حضرت رسالت پناه صلّی اللَّه علیه و آله جهت احرام بستن مقرّر کرده چنانچه در کتاب حجّ مذکور شده است تا مکّه پیاده برود و اگر در این صورت راه او بر دریا واقع شود باید که در کشتی «۱» بایستد و اگر با وجود قدرت پاره راه سوار شود واجبست که برگردد و آن راه را پیاده برود و بعضی از مجتهدین برآنند که در برگردیدن نیز پیاده برود و اگر نذر بیت اللَّه الحرام کند منصرف به کعبه می‌شود و هم چنین اگر نذر بیت اللَّه کند آن نیز به کعبه منصرف می‌شود و بعضی از مجتهدین این نذر را باطل می‌دانند و

اگر نـذر روزه چنـد روز معیّن کنـد مخیّر است در آن که آن روزهـا را پی در پی بـدارد یـا متفرّق مگر آن که در صـیغه نـذر قصـد گرفتن پی در پی کرده باشـد و اگر نـذر روزه عیـدین کند صـحیح نیست و هم چنین نذر روزه ایّام تشـریق که یازدهم و دوازدهـم و سیزدهم ذی حجّه است کسـی را که در منا باشـد صـحیح نیست و هم چنین اگر زن نـذر کنـد که در ایّام حیض روزه دارد یا مسافر نذر کند که روزه ماه رمضان را در سـفر بگیرد صـحیح نیست و اگر نذر کند که روزه را در مکان شریف بدارد لازمست وفا کردن بآن نـذر و اگر مکان شـرافتی نداشـته باشـد میان مجتهدین در آن خلافست اصحّ آنست که در این صورت متابعت نذر لازم است و اگر نذر کند روزه داشـتن زمانی در حدیث واقع شده پنجاه روز روزه بگیرد مگر آن که قصدش کمتر از پنجاه باشد و اگر نذر آزاد کردن غلام قـدیم خود غلامی کنـد که شـش ماه خـدمت او کرده است آزاد می‌شود و اگر نـذر کند که اوّل بنده را که مالک شود آزاد باشـد بعـد از آن چنـد بنـده را بـه یـک دفعـه مالـک شـود همـه آزاد می‌شـوند (____١) معلوم نیست صـدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۹۳ و اگر نذر کند که آن چه کنیز او اوّل دفعه بزاید آزاد باشد پس اگر به یک دفعه دو طفل بزاید هر دو آزاد است و در نـذر آزاد کردن بنـده کوچک و بزرگ و ذکر و انثی و صـحیح و مریض مخیّر است و اگر نـذر کنـد تصدّق بمال بسیاری در حدیث وارد شده که هشتاد درهم یا بیشتر باید که تصدّق کند و اگر نذر تصدّق بجمیع مال خود کند و از آن ضرر به او رسـد باید که همه اموال خود را قیمت کند و بتدریج تصدّق نماید و اگر نذر کننده از نذر عاجز شود نذر ساقط می‌شود و اگر بعـد از عجز قـدرت پیـدا کنـد همان نـذر واجب می‌شود و بعضـی از مجتهـدین گفته‌اند در وقتی که عاجز می‌شود می‌باید که کفّاره بدهـد و در بعضـی احـادیث اهل بیت علیهم السّـلام وارد شـده که هر گاه کسـی نـذر روزه کنـد و بعـد از آن عاجز شود بعوض هر روزی نیم من تبریز گنـدم تصـدّق نمایـد و مجتهـدین این حـدیث را حمـل کرده‌انـد بر آن که این تصـدّق سنّت است و حکم عهد نمودن در جمیع شرایط و احکام حکم نذر کردن دارد مگر در صیغه که عوض للّه علیّ در عهد عاهدت اللّٰه باید گفت

مطلب دویّم در بیان سوگند خوردن و اقسام و شروط آن

[اقسام سوگند خوردن]

[اقسام سوگند خوردن چهارده قسـمست. اوّل قسم خوردن بر چیزهای گذشـته و این قسم کفّاره ندارد و اگر چه دروغ قسم خورد و این قسم قسم را غموس گوینـد و داخـل گناهان کبیره کرده‌انـد. دوّم قسم بر چیزهای مسـتقبل «١». سـیّم قسم بر فعل واجب. چهارم قسم بر فعل سنّت. پنجم قسم بر فعل مکروه. ششم قسم بر فعل مباح. هفتم قسم بر فعل معصیت. هشتم قسم بر ترک واجب. نهم قسم بر ترک سنّت. دهم قسم بر ترک معصیت. یـازدهم قسم بر ترک مکروه. دوازدهم قسم بر ترک مباح. سیزدهم قسم بر مـذکورات. چهـاردهم دیگری را قسم دادن بر مـذکورات. و بـاز منقسم می‌شود سوگنـد خوردن به پنـج قسم: اوّل واجب چون سوگنـد خوردن جهت خلاـص نمودن مسلمانی یا مال او یا عرض او از دست ظالمی یا دفع ظلمی ازو و اگر در این صورت توریه کنـد که از دروغ خلاـص شود بهتر «٢» است. دوّم حرام چون سوگنـد خوردن به دروغ و بغیر نامهـای خـدای تعالی چون سوگنـد خوردن به اصـنام وماننـد آن و سوگنـد خوردن فرزنـد و زن و غلاـم بی‌اذن پـدر و شوهر «٣» و آقـا در غیر واجبات و ترک محرّمات. سـیّم سنّت چون سوگنـد خـوردن جهـت چیزی کـه در آن مصـلحتی (____١) اگر دروغ قسم بخورد صـدر دام ظلّه العالی (٢) بلکه احوط است صدر دام ظلّه (٣) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۹۴ باشد چون اصلاح میانه دو خصم. چهارم مکروه چون سوگند خوردن جهت چیزی بغیر نامهای خدای تعالی و غیر اصنام چون سوگند به

پـدر و مـادر خوردن و بعضـی از مجتهـدین این را نیز حرام می‌داننـد و چون سوگنـدی که متعلّق او مکروه باشـد و سوگنـد خوردن راست نیز بی‌احتیاج مکروهست. پنجم مباح چون سوگند خوردن بر فعل مباح. و

شروط سوگند خوردن

شروط سوگنـد خوردن هفت است: اوّل آن که به نام خـدای تعالی باشـد چون و الّذی نفسـی بیـده الّذی خلق الحبّهٔ و برأ النّسـمهٔ و مقلّب القلوب و الأبصـار و ماننـد اینهـا به اسـمای مخصوص به او چون و اللّه و بـاللّه و الرّحمن و القـدیم و البـاری و ماننـد اینها یا به اسـمای مشترک که آنها را اغلب بر خـدای تعالی اطلاق کنند چون ربّ و خالق و باری و رازق و بغیر از اینها چون موجود و خبیر و سمیع و بصیر سوگند خوردن صحیح نیست «۱» و اگر بقـدرهٔ اللّه و علم اللّه سوگند خورد و به این‌ها قصد معانی آن را کند صـحیح نیست و اگر به این‌ها قصـد کنـد که خـدا قادر است و عالم است صـحیح است و اگر گوید: بجلال اللّه و بعظمهٔ اللّه و بکبریاء اللّه و بعزّهٔ اللّه و أقسم باللّه و أحلف باللّه أو أقسمت باللّه أو أحلفت باللّه أو أشهد باللّه سوگند منعقد می‌شود و اگر این مذکورات بی لفظ اللّه واقع شـود منعقـد نمی‌شود و اگر گویـد و حقّ اللّه نیز منعقـد می‌شود و بعضـی از مجتهـدین این قول را منعقـد نمی‌داننـد و اگر سوگند خورد به براءت از خدا و رسول و ائمّه علیهم السّلام بانکه گوید از دین خدا و ائمّه بری باشم آیا سوگند منعقد می‌شود یا نه مجتهـدین را در ایـن دو قـولست اصـحّ آنست که منعقـد نمی‌شـود و بعضـی از مجتهـدین سوگنـد به مخلوقـات عظیم الهی را جـایز می‌داننـد چون سوگنـد به حضـرت رسـالت پنـاه و ائمّه معصومین علیهم السّلام و قرآن و کعبه و کواکب و سوگنـد بطلاق زوجه یا ظهار یا آزاد کردن بنـده منعقد نمی‌شود. دوّم آن که شخصـی که سوگند می‌خورد می‌باید که بالغ و عاقل باشد پس سوگند طفل و دیوانه صـحیح نیست و اگر طفلی دعوی احتلام کنـد تصـدیقش بایـد کرد و محتاج بقسم دادن او نیست چه احتیاج بقسم دور لازم می‌آیـد. سیّم آن که مختـار باشـد پس سوگنـد کسـی که او را به اکراه بر آن دارنـد صـحیح نیست. چهارم آن که قصـد کنـد پس سوگنـد مسـت و خفتـه و بیهـوش صـحیح نیسـت. پنجـم آن کـه متعلّـق سوگنـد می‌بایـد کـه فعـل واجب

(۱) اگر قاصد بوده بانها خداوند عالم جلّت آلاؤه را احوط انعقاد است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۹۵ یا مندوب یا مباح یا ترک حرام یا مکروه باشد بحسب دین و دنیا. ششم آن که متعلّق سوگند فعل مستقبل باشد چه سوگند بر ماضی خوردن صحیح نیست خواه مثبت و خواه منفی و در آن گناهست و کفّاره نیست و اگر چه دروغ باشـد عمـدا چنانچه مـذکور شـد. هفتم آن که متعلّق قسم مقـدور باشد پس اگر مقدور نباشد صحیح نیست و اگر مقدور باشد و سوگند خورنده از آن عاجز آید ساقط می‌شود.

مطلب سیّم در کفّاره دادن

فصل اوّل در اقسام کفّارات

فصل اوّل در اقسام کفّارات بدان که کفّاره سوای آن چه در محرّمات احرام مذکور شد بر بیست و چهار قسم است: قسم اوّل کفّاره ظهار است یعنی کسی با زن خود گوید که پشت تو هم چو پشت مادر منست بعد از آن که این را بگوید حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت می‌دهـد آن‌گـاه جبرش می‌کنـد بطلاق دادن یا کفّاره دادن و دخول کردن و کفّاره آن این است که بنـده آزاد کنـد و اگر از آن عاجز باشـد دو ماه پی در پی روزه دارد و اگر از آن عاجز آیـد شـصت مسـکین را طعام دهد هر مسـکینی را نیم من گندم بوزن تبریز. دوّم کفّاره کسـی که مؤمنی از روی خطا بکشـد نیز مثـل کفّاره ظهار است و بعضـی از مجتهـدین برآننـد که در کفّاره ظهار واجبست که به براءت از خـدا و رسول و ائمّه سوگنـد خورد و خلاف کنـد و با عجز از کفّاره ظهار کفّاره یمین برو لازم می‌شود و

بعضـی از مجتهدین کفّاره بریدن یا تراشیدن زن گیسوی خود را در مصیبت و غیر مصیبت مثل کفّاره ظهار «۱» می‌دانند. سیّم کفّاره افطار قضای ماه رمضان بعد از زوال چه برو واجبست که ده مسکین را طعام یا جامه دهد و اگر از آن عاجز شود سه روز پی در پی روزه دارد. چهـارم کفّـاره افطـار کردن یـک روز مـاه رمضـان و افطار روزه نـذر معیّن و کفّاره آن همان سه چیز است که در کفّاره ظهار گذشت امّا در دادن هر یک از آنها مخیّر است و بعضـی از مجتهدین آن را مرتّبه «۲» گفته‌اند یعنی قایل بترتیب کفّاره شده‌اند و اصحّ تخییر است و بعضـی از مجتهدین در کفّاره زنی که گیسوی خود را در مصیبت بریده باشد نیز حکم به تخییر کرده‌اند. پنجم کفّاره خلاـف کردن نـذر و در آن میـانه مجتهـدین خلاـفست اصحّ آنست که مثـل کفّـاره افطار ماه رمضان در ترتیب مخیّر است (____۱) و این فرمایش بعض از مجتهـدین احوط است صدر دام ظلّه (۲) و این احوط است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۹۶ ششم کفّاره خلاف کردن سوگنـد و آن آزاد کردن بنده است یا طعام دادن یا جامه دادن ده مسکین و اگر ازین هر دو عاجز آید سه روز روزه داشتن. هفتم کفّاره خلاف کردن عهـد و آن ماننـد کفّاره خلاف کردن سوگند است و بعضـی از مجتهدین برآنند که اگر عهد روزه اسـت کفّاره آن چون کفّاره افطار ماه رمضان است و اگر غیر صوم است مثل کفّاره سوگند خوردن است. هشـتم کفّاره کندن زن گیسوی خود را و خراشـیدن روی خود را در مصیبت و آن مثل کفّاره سوگند خوردن است. نهم کفّاره کسی که جامه خود را از برای مردن فرزنـد خود یـا زن خود پاره کنـد و آن چون کفّاره سوگنـد خوردن است و اگر چه زن متعه باشـد امّا اگر از برای کنیز یا جهت غیر مصیبت پاره کند کفّاره ندارد و بعضی از مجتهدین اینها را نیز حرام می‌دانند. دهم کفّاره کشتن مسلمانی به ناحق عمدا و کفّاره آن کفّـاره جمعست یعنی هر سه خصـال کفّـاره در آن واجبست. یـازدهم کفّـاره افطـار روزی از ماه رمضان بر چیزی حرام چه نزد اکثر مجتهـدین در آن نیز هر سه خصـال کفّاره واجبست. دوازدهم کفّاره کسـی که زن شوهر دار یا زنی را که در عـدّه باشـد نکاح کند آنست که ازو مفارقت کنـد و پنـج من گنـدم بوزن تبریز تصـدّق نماید و بعضـی از مجتهدین این را سـنّت می‌دانند. سـیزدهم کفّاره جمـاع کردن بـا زن خود در حالت حیض و آن در اوّل حیض یک دینار است یعنی یک مثقال شـرعی طلا و در وسط حیض نصـف دینار و در آخر حیض ربع دینار و بعضـی از مجتهـدین این را نیز سـنّت می‌داننـد و اگر با کنیز در حالت حیض دخول کنـد در هیچ حال کفّاره ندارد. چهاردهم کسـی که سوگند به براءت از خدا و رسول و ائمّه علیهم السّلام خورد و خلاف آن نماید ده مسکین را طعام دهد و اسـتغفار کند. پانزدهم کفّاره کسـی که نذر روزه معیّنی کند و از آن عاجز آید آنست که دو مدّ به مسکین تصدّق کند و با عجز از آن بهر چه اسـتطاعت داشـته باشـد صـدقه دهـد و بعضـی از مجتهدین کفّاره را در این صورت ساقط می‌دانند. شانزدهم کفّاره کسی که پیش از گذاردن نماز خفتن خوابش برد و بعد از نصف شب بیدار شود آنست که آن روز را روزه دارد و اگر عمدا بخواب رفته باشـد یا نماز غیر خفتن باشد این حکم ندارد چه روایت در این صورت وارد نشده. هفدهم جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۹۷ کفّاره کسـی که غلام خود را زیاده از حدّ بزند آنست که او را آزاد کند. هجدهم کفّاره غیبت اسـتغفار کردن اسـت برای کسـی که غیبت او کرده باشـد. نوزدهم کفّاره خندیـدن گفتن اللّهمّ لا تمقتنی است یعنی بار خدایا مرا دشـمن مدار و از جمله اعـدا مشـمار. بیسـتم کفّاره منصب‌داری از جانب پادشاه ظالم آنست که حاجت برادران مسـلمان برآرد. بیست و یکم کفّاره مجلس گفتن سـبحان ربّک ربّ العزّة عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین. بیست و دویّم کفّاره کسی که بعد از سه روز به دیدن کسـی رود که او را از حلق کشیده باشند آن است که غسل کند. بیست و سیّم کفّاره کسی که بعد از سه روز به دیدن شخصـی رود که بدارش کشـیده باشـند نیز غسل کردنست. بیست و چهارم کفّاره کسـی که نماز کسوف را در وقتی که تمام قرص گرفته باشد عمدا ترک نماید اینست که غسل کند و نماز را قضا کند

فصل دویّم در شروط کفّاره

فصل دویّم در شروط کفّاره و آن یازده است: اوّل آن که نیّت کفّاره کنـد. دویّم آن که قصد قربت نماید. سیّم آن که کفّاره را از عوض مجرّد سازد پس اگر غلامی را آزاد کند بشرطی که او چیزی دهد صحیح نیست. چهارم آن که سبب آزاد کردن فعل حرام نباشـد چون بریـدن گوش و بینی چه اگر بریـدن گوش و بینی قصد آزاد کردن جهۀ کفّاره کند صحیح نیست. پنجم تعیین کفّاره با تعداد اقسام آن امّا به اتحاد تعیین لازم نیست. ششم آن که بنده را که در کفّاره آزاد می‌کند باید که مسلمان باشد یا طفلی که پدر او مسلمان باشد پس آزاد کردن کافر صحیح نیست. هفتم آن که بنده کسی باشد که به خریدن او آزاد نشود پس اگر پدر خود را بخرد و قصد کفّاره کند صحیح نیست. هشتم آن که بنده سالم باشد از عیوبی که موجب آزادی او شود یعنی کور و لنگ و زمین گیر و مجذوم و غیر آن نباشد و اگر بیمار باشد یا آفتی داشته باشد صحیح است. نهم آن که بنده ملك او باشد پس غلام غیر و غلامی که بر کسی جنایتی کرده باشد یا مدبّر باشد یا مکاتب مطلق که چیزی داده باشد صحیح نیست. دهم آن که تمام بنده را آزاد کند پس اگر نصف او را در کفّاره آزاد کند صحیح نیست مگر آن که قصد سرایت کند. یازدهم آن که آزاد کردن را معلّق بشرطی نسازد پس آزاد کردن مدبّر و مکاتب در کفّاره مجزی نیست و فرقی نیست در کفّاره میانه غلام و کنیز حاضر و غایب و گریخته جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۹۸ هر گاه داند که زنده است و کفّاره بنده در جمیع آن چه از خصال کفّاره مذکور شد ضدّ کفّاره آزاد است چه کفّاره بنده روزه داشتن است نه آزاد کردن و طعام دادن مگر آن که آقای غلام او را چیزی دهد که در آن وقت می‌تواند بنده آزاد کرد یا طعام داد و در اطعام لازم است که عددی را که شارع مقرّر کرده از مساکین طعام دهد و اگر عدد یافت نشود به آن چه یافت شود بدهد تا آن عدد تمام شود و اگر یافت نشود مگر اطفال دو طفل را عوض یک مسکین حساب کند و در اطعام سیر شدن تمام عدد لازمست و قوت غالب در طعام کافیست و افضل نان و گوشت است و معتبر در لباس دو جامه است پیراهنی و ردایی و قیمت لباس و طعام مجزی نیست

باب نهم از کتاب جامع عبّاسی

اشاره

باب نهم از کتاب جامع عبّاسی در بیان بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن و در آن چهار مطلب است

مطلب اوّل در بیع کردن

اشاره

مطلب اوّل در بیع کردن و تجارت نمودن و کسب کردن و در آن چند فصل است:

فصل اوّل در بیان اقسام تجارت

قسم اوّل در تجارت و کسب واجب

قسم اوّل در تجارت و کسب واجب و آن وقتی واجبست که قوت شخصی و قوت عیال واجب النّفقه او موقوف بر آن باشد و مطلق تجارت که بآن نظام نوع انسانی تمام می‌شود واجب کفائی است.

قسم دوّم در تجارت و کسب سنّت

قسم دوّم در تجارت و کسب سنّت و آن تجارتیست که قصد وسعت بر اهل و عیال و نفع رسانیدن به مسلمانان کند

قسم سیّم در تجارت و کسب مباح

قسم سیّم در تجارت و کسب مباح و آن تجارتیست که غرض از آن زیاده شدن مال باشد بر استغنا

قسم چهارم در تجارت و کسب حرام

قسم چهارم در تجارت و کسب حرام و آن تجارت کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی قبیح و آن بر چهل و یک قسمست: اوّل خریدن و فروختن چیزهائی که نجس باشد خواه نجاست آن اصلی باشد چون نجاست خمر و انواع نبیدها و فقاعها و میته و پوست و گوشتی که در صحرا افتاده باشد و حال آنها معلوم نباشد یا در دست کافر باشد و خونی که در وقت بریدن سر حیوانی که خون جهنده داشته باشد برآید سوای خون دل که خریدن و فروختن آن جایز است و چون نجاست خوک و جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۱۹۹ سگ چه خریدن و فروختن همه اینها جایز نیست امّا بیع سگ شکاری و سگی که محافظت کلّه می‌کند و سگی که حراست زراعت یا باغ می‌نماید جایز است «۱» و خواه نجاست آن عارضی باشد مانند چیزهائی که روان باشد و قابل پاک کردن نباشد چون دوشاب روانی که موش در آن مرده باشد سوای روغن نجس که نزد مجتهدین خریدن و فروختن آن جایز است جهت سوزانیدن در جائی که سقف نداشته باشد و خلافست میانه مجتهدین که آب نجس را خرید و فروخت می‌توان کرد اقوی «۲» آنست که جایز است و هم چنین جایز است خریدن و فروختن چیزهائی که نجس شده باشد و قابل پاک کردن باشد چون جامه نجس. نوع دوّم خریدن و فروختن تریاق فاروق جهت داخل بودن شراب «۳» و گوشت افعی. نوع سیّم خریدن و فروختن سرگین و بول حیوانی که گوشت او را نخورند و در خریدن و فروختن سرگین و بول حیوانی که گوشت او را خورند میانه مجتهدین خلافست اقوی آنست که حرامست «۴» سوای بول شتر به جهت شفا. نوع چهارم خریدن و فروختن آلات قمار و لهو چون نرد و شطرنج و دف و نی و عود و غیر اینها. نوع پنجم خریدن و فروختن انگور و شیره خرما برای آن که شراب کنند. نوع ششم خریدن و فروختن چوب بواسطه آن که بت بتراشند. نوع هفتم خریدن و فروختن سلاح جنک چون تیر و نیزه و شمشیر به اعدای دین و ساختن سلاح جهت ایشان و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که در وقت جنک فروختن آنها حرامست نه در حالت صلح و در فروختن سلاح به کسانی که راهزنی مسلمانان می‌کنند میانه مجتهدین خلافست اصحّ آنست که حرامست. نوع هشتم عمل صورتهای سایه دار و اجرت گرفتن بر آن و در عمل صورتهایی که سایه نداشته باشد چون نقش پرده میانه مجتهدین خلافست اصحّ آنست که حرامست. نوع نهم عمل غنا «۵» و آن تحریر آواز است بطریق سرود و دستان و اجرت بر آن گرفتن و از حضرات ائمّه معصومین علیهم السّلام رخصت وارد شده در خوش خواندن زنانی که در عروسی چیزی خوانند بشرط آن که سخنان باطل نگویند و مردان آواز ایشان را نشنوند و هم چنین حرامست هجو کردن مؤمنان و غیبت ایشان. نوع دهم عمل سحر و کهانت و شعبده و اجرت گرفتن بر آنها و قمار باختن. نوع یازدهم قصّابی کردن

(____________________ ۱) ملکیّت و جواز خصوص بیع در بعض از مذکورات معلوم نیست صدر دام ظلّه (۲) محلّ تامّل است صدر دام ظلّه (۳) اگر معلوم بوده باشد و الّا بیع آن مانعی ندارد

صـدر دام ظلّه العالی (۴) اگر عرفا مالیّت پیـدا کنـد بیع آن مانعی نـدارد صدر دام ظلّه (۵) آوازی که مخصـوص مجلس لهو و لعب است غنـا است اگر چه در غیر آن مجلس خوانـده شـود صـدر دام ظلّه العـالی جـامع عباسـی (طبع قـدیم)، ج۲، ص: ۲۰۰ یهود و نصـاری. نـوع دوازدهم فروختن آن چه در آن نفع نباشـد چون حشـرات و فضـلات انسـان و کرمهـا سوای کرم ابریشم و کرمی که جهت مکیـدن خون بر عضوی از اعضای بیمار می‌چسـبانند چه در این هر دو میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که فروختن آنها جـایز است و هم چنین جایز است فروختن زنبور عسل بشـرط آن که تسـلیم آن ممکن باشـد و مشاهـده آن توان کرد. نوع سـیزدهم خریدن و فروختن مصـحف امّا فروختن غلاف و کاغذ و جلد آن جایز است و هم چنین فروختن مصحف به کافر حرامست و بعضی از مجتهـدین برآننـد که اگر کـافر مصـحف بخرد بیـع صـحیح است امّـا حـاکم شـرع جـبرش می‌کنـد بر فروختن به مسـلمانان. نـوع چهاردهم خریدن و فروختن کتابهائی که حکم آن منسوخ باشد چون تورات و انجیل و زبور و نوشتن و نگاهداشتن آنها بغیر نقض. نـوع پـانزدهم خریـدن و فروختن چیزهـائی که مغشوش به چیزی باشـد که ظاهر نباشـد چون آب در شـیر. نوع شـانزدهم خریـدن و فروختن حیوانی که مسخ شده باشد چون میمون مگر فیل که به اسـتخوان آن منتفع می‌توان شد و در حدیث وارد شده که حضـرت امام ناطق جعفر الصّادق علیه السّـلام شانه از اسـتخوان فیل داشته‌اند. نوع هفدهم خریدن و فروختن جانوران درنده سوای آن چه بآن توان شـکار کرد چون پـارس و بـاشه و باز و شاهین و چرز و غیره و در خریـدن و فروختن خرس و شـیر و پلنك و کرك خلافسـت اصحّ آنست که حرامست و بعضـی از مجتهدین بر حرمت آن نقل اجماع نموده‌اند و بعضـی دیگر فروختن درنده‌ها را جایز داشته‌اند هر گاه قابل تزکیه باشند چه انتفاع از پوست ایشان می‌توان یافت. نوع هجدهم خریدن و فروختن مال غیر چون مغصوب و دزدیده و لقطه پیش از تعریف یـک سـال و موقوفـات عامّه و خاصّه چون وقف اولادی سوای موضـعی که اسـتثنا شـده چنانچه در بحث وقف مـذکور شـد و هم چنین خریدن و فروختن خاکه طلا و نقره که در دکّان زرگری بهم رسد جایز نیست. نوع نوزدهم فروختن کنیزی که از آقا فرزند داشـته باشد در غیر موضعی که استثنا کرده‌اند چنانچه در باب ششم در بحث استیلاد مذکور شد. نوع بیستم خریدن و فروختن چیزهائی که مشترك باشد چون آب دریا و خاك صحرا پیش از آن که در آن تصرّف کنند. نوع بیست و یکم خریدن و فروختن زمینهـایی که امام آن را جامع عباسـی (طبع قـدیم)، ج۲، ص: ۲۰۱ به قهر و غلبه گرفته باشـد و خانهـا و درختهـایی که در وقت فتح در آنها باشد. نوع بیست و دوّم خریدن و فروختن شاخ نتاج. نوع بیست و سیّم خریدن و فروختن بچّه که در شـکم مادر و پشت پدر باشد تنها بی‌آن که چیزی بآن ضمّ کنند. نوع بیست و چهارم خریدن و فروختن چیزی بشرط دست سودن به این طریق که بـایع به مشـتری گویـد که هر متـاعی که تو دست بر آن نهی فروختم به تو بمبلغ معیّن. نوع بیست و پنجم خریـدن و فروختن بشـرط انـداختن به این معنی که بایع به مشتری گویـد هر متاعی را که پیش تو انـدازم فروختم به تو باین مبلغ نوع. بیست و شـشم خریدن و فروختن بشرط سنگ زدن به این معنی که بایع به مشتری گوید هر متاعی را که سنگ تو بر آن خورد فروختم به تو بمبلغ معیّن. نوع بیست و هفتم خریدن و فروختن بعد از ندای روز جمعه و در این صورت بیع صـحیح است امّا این فعل حرامست. نوع بیست و هشتم خریـدن و فروختن چیزی که به کیـل و وزن در آیـد پیش از آن که آن را قبض کنـد بغیر آن کسـی که از او خریـده است امّـا به او فروختن بمثـل آن چه بـآن خریـده جـایز است و اگر بغیر مثل آن بفروشـد به زیاده و کم به او فروختن جایز نیست. نوع بیست و نهم خریدن و فروختن دین و منفعت آن. نوع سـی‌ام خریدن و فروختن آزاد. نوع سـی و یکم بیع بنده گریخته و مرغ در هوا. نوع سـی و دوّم بیع دین بدین. نوع سـی و سـیّم سـلم و سلف خریدن گوشت و نان و آن چه وصف آن نتوان کرد. نوع سی و چهارم به زیاده و کم خریـدن و فروختن دو جنس متفق که به کیـل و وزن درآیـد. نوع سـی و پنجم بیع میوهـا پیش از آن که ظـاهر شود و بعضـی از مجتهـدین گفته‌انـد که اگر زیاده از یك سال باشـد یا آن را با چیزی دیگر ضم کننـد جایز است و خریـدن و فروختن پشـمی که بر پشت حیوانات باشد تنها نیز جایز نیست. نوع سـی و شـشم بیع سبزیها پیش از ظاهر شدن. نوع سـی و هفتم بیع مزابنه و آن بیع میوه و خرمـاست بـآن میوه و خرمـائی که از آن درخت باشـد سوای عریّه یعنی یـک درخت خرمائی که در خانه یا باغ داشـته باشـد چه در

حدیث وارد شده که اگر کسی در باغی یک درخت خرما داشته باشد آن را به میوه همان درخت می‌تواند فروخت «۱». نوع سی و هشتم بیع محاقله و آن بیع زراعتست بهمان جنس بشرط آن که از آن زمین حاصل شود. نوع سی و نهم بیع طفل و دیوانه و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را به اکراه بر آن دارند و مفلسی که او را از مالش حاکم شرع منع کرده باشند (____ ۱) تفصیلی دارد که میان آن منافی با وضع حاشیه است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۰۲ . نوع چهلم فروختن گرو کننده متاعی را که پیش شخصی کرده باشد بی‌اذن او. نوع چهل و یکم خریدن و فروختن کسی که در مسجد اعتکاف کرده باشد امّا آن بیع صحیح است.

قسم پنجم تجارت و کسب مکروه

قسم پنجم تجارت و کسب مکروه و آن تجارت و کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی مرجوع و آن بر بیست و هشت قسمست: اوّل فروختن گندم و جو. دوّم فروختن کفن. سیّم فروختن بنده چه در حدیث وارد شده که بدترین مردمان کسی است که بنده می‌فروشد. چهارم قصّابی و سلّاخی کردن. پنجم جولاهی کردن. ششم حجامت کردن بشرط اجرت. هفتم زایانیدن زنان بشرط اجرت. هشتم معامله با ظالم کردن. نهم معامله کردن با کردان و سفلگان و دونان و صاحب عیب چون کسی که برص و جذام داشته باشد. دهم معامله کردن با اهل کتاب چون یهودی و نصاری و مجوس. یازدهم صرّافی کردن. دوازدهم زرگری کردن. سیزدهم ولیّ طفل به آن چه طفل پیدا کرده و هم چنین تجارت بمال کسی که از حرام پرهیز نکند مکروهست. چهاردهم خصی کردن و بریدن و کوفتن خصیتین حیوان و بعضی از مجتهدین «۱» این را حرام می‌دانند. پانزدهم اجرت گرفتن بر کتابت قرآن با شرط و عشرهای آن را به طلا نوشتن و بعضی از مجتهدین آن را حرام می‌دانند. شانزدهم فروختن چیزی زیاده از آن چه خریده باشد به مؤمن با احتیاج. هفدهم فروختن املاک مگر آن که به قیمت آن ملکی بهتر از آن بخرند. هجدهم فروختن کنیز حامله که او را خریده باشد و بعد از چهار ماه به او دخول کرده باشد. نوزدهم خریداری نمودن خویشانی که به خریدن برو آزاد نشوند چون برادر و عمّ و خال. بیستم فروختن زره و خود و کفش به اعدای دین در غیر حال صلح. بیست و یکم فروختن انگور و چوب به شراب‌فروش و بت تراش نه بقصد «۲» شراب ریختن و بت تراشیدن. بیست و دویّم نوحه کردن «۳» بباطل و اجرت گرفتن بر آن امّا اجرت گرفتن بر نوحه کردن بحقّ جایز است زیرا که حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام وصیّت کرده بود که درهمی چند به نوحه‌گران دهند که در موسم حجّ در منی فضایل ایشان را بخوانند. بیست و سیّم آرد خریدن جهت قوت خود و کراهت خریدن نان از آن بیشتر است. بیست و چهارم فروختن هر یک از کنیز و فرزند او را در مدّت دو سال و بعضی از مجتهدین تا هفت سال گفته‌اند و بعضی دیگر این را حرام «۴» می‌دانند و همین حکم دارد تفرقه میان طفل و پدر و جدّ و برادر و خواهر گاهی که مادر نداشته باشد (____ ۱) البتّه فرمایش بعض از مجتهدین را رعایت نموده احتیاط نمایند صدر دام ظلّه (۲) و نه با علم به این که شراب می‌کند و بت می‌تراشد اگر چه قاصد نباشد صدر دام ظلّه (۳) نوحه کردن بباطل و اجرت گرفتن حرامست صدر دام ظلّه (۴) البته فرمایش بعض از مجتهدین را رعایت نمایند صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۰۳ بیست و پنجم فروختن هر یک از دو جنس مختلف را به دیگری نسیه و اگر چه در قدر مساوی باشند هر گاه قابل کیل و وزن باشد. بیست و ششم فروختن آب نهر مملوک و آبی که بآن احتیاج نداشته باشد. بیست و هفتم فروختن فرزند کنیزی که از زنا حامله شده باشد و بعد از چهار ماه به او دخول کرده باشد. بیست و هشتم مسلم خریدن شیره انگور چه احتمال دارد در وقتی که مشتری خواهد شراب شده باشد.

فصل دوّم در آداب تجارت

اشاره

فصل دوّم در آداب تجارت بدان که شصت و هشت امر تعلّق به تجارت دارد دو امر واجب و سی و یک امر سنّت و بیست و شش امر مکروه و نه امر حرام. امّا

دو امر واجب

دو امر واجب . اوّل آن که متاع او اگر مشتمل باشد بر عیب مخفی آن را به مشتری اظهار کند. دوّم آن که هر گاه دو جنس را که گمان ربا در آن رود و به زیاده فروخته باشد آن زیاده را به صاحبش بدهد. و امّا

سی و یک امر سنّت

سی و یک امر سنّت . اوّل دانا بودن «۱» بانکه کدام بیع صحیح است و کدام باطل و اگر چه به تقلید مجتهد باشد تا آن که از ربا سالم ماند. دوّم استخاره کردن در خریدن و فروختن. سیّم حلیم بودن. چهارم آن که در خرید و فروخت تقاضا نکند و مسامحت کند خصوصا در متاعی که در آن عبادت کنند. پنجم کم خریدن و زیاده فروختن. ششم پیش از همه کس بطلب روزی رفتن. هفتم دعای منقول خواندن در وقتی که اراده داخل شدن به بازار کند. هشتم دعای منقول خواندن مشتری پیش از خریدن. نهم سه نوبت تکبیر و یک نوبت شهادتین گفتن مشتری در وقت خریدن. دهم طلب خیر و برکت کردن در خریدن و فروختن و سهولت در آنها. یازدهم ابتدا کردن فروشنده به فروختن. دوازدهم برابر دانستن خرید از آن یعنی تفاوت ننهادن ایشان را امّا اگر علما را جهت فضیلت و علم تفاوت گذارد جایز است. سیزدهم آن که اگر مشتری از خریدن پشیمان شود بایع متاع خود را بگیرد و قیمت آن را باز دهد. چهاردهم آن که اگر قسمی از اقسام تجارت برو دشوار شود به قسمی دیگر که آسان باشد انتقال کند و اگر در شهری میسّر نشود بشهر دیگر برود. پانزدهم هر گاه خریدار پیدا شود فی الحال بفروشد و مشتری را انتظار نفرمایند. شانزدهم آن که بر اندک فایده اکتفا کند و بسیار نخواهد بلکه بمقدار قوت یک روزه بر مشتریان قسمت کند. هفدهم آن که اگر در متاع او عیبی باشد آن را اظهار کند هر گاه آن عیب ظاهر باشد. هجدهم آن که با کسی

(____۱) در خبر است که طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمه و نیز وارد است الفقه ثم اتجر پس دانا شدن به احکام شرعیّه لازمست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۰۴ معامله کند که در چیزی سود وی کرده باشد. نوزدهم آن که در خریدن و فروختن قسم نخورد. بیستم آن که قوت یک سال را جمع کند. بیست و یکم آن که در معاش حدّ وسط را نگاه دارد یعنی نه اسراف کند و نه بسیار بر خود تنگ گیرد. بیست و دوّم آن که در وقت نماز اوّل نماز بگذارد آن‌گاه به تجارت مشغول شود. بیست و سیّم آن که اگر کسی جهت او هدیه بیاورد عوض آن دهد. بیست و چهارم آن که در دکّان خود باز کند و طلب روزی نماید اگر چه مایه نداشته باشد. بیست و پنجم پنهان کردن مال خود اگر چه از برادر باشد. بیست و ششم خریدن املاک. بیست و هفتم خواب مقرّر خود را در شب کردن. بیست و هشتم آن که برای تجارت کردن در شهری نماند که نقصان به امور دینی او رسد چون نایاب بودن آب به جهت

وضو پس باید که بشهر دیگر «۱» انتقال کند. بیست و نهم آن که بعد از خریدن غلام و کنیز تغییر اسم ایشان بدهد. سی‌ام آن که شیرینی بخورد ایشان بدهد. سی و یکم آن که چیزی بجههٔ ایشان تصدّق کند. و امّا

بیست و شش امر مکروه

بیست و شش امر مکروه . اوّل داخل شدن به بازار پیش از همه کس. دوّم مدح بایع و ذمّ مشتری متاع را. سیّم پوشیدن «۲» عیب ظاهر. چهارم سوگند خوردن در حال فروختن. پنجم خریدن و فروختن میانه صبح و طلوع آفتاب. ششم فروختن به زیاده از آن چه خریده باشد به کسی که او را وعده احسان کرده باشد. هفتم ظاهر ساختن متاع خوب و پنهان کردن متاع بد هر گاه بدی محسوس باشد و اگر در حسّ در نیاید اظهار واجبست چنانچه گذشت. هشتم کم کردن از قیمت بعد از بیع خواه پیش از جدا شدن از یکدیگر باشد و خواه بعد از آن. نهم فروختن «۳» متاع در موضعی که تاریک باشد و عیب ظاهر نشود. دهم زیاده کردن بر قیمت متاع در وقت فریاد کردن دلّال بلکه صبر کند تا او خاموش شود آن‌گاه زیاده کند. یازدهم سمساری کردن شهری جهت کسی که از غیر آن شهر باشد و عالم به قیمت متاع آن شهر نباشد و بعضی از مجتهدین آن را حرام می‌دانند. دوازدهم کیل و وزن کردن کسی که عالم بآن نباشد تا آن که از زیاده و کم فروختن ایمن باشد. سیزدهم خریدن وکیل «۴» جهت موکّل چیزی که خود داشته باشد و هم چنین چیزی که موکّل در فروختن کسی را که وکیل کرده باشد برای خود خریدن و حکم دلّال حکم وکیل است و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند. چهاردهم کاهلی کردن در خرید و فروخت. پانزدهم

(____۱) البتّه با نبودن ضرر و عسر و حرج ترک انتقال را ننمایند صدر دام ظلّه (۲) البتّه ترک پوشیدن عیب ظاهر را نمایند صدر دام ظلّه العالی (۳) احوط ترک است صدر دام ظلّه العالی (۴) در صورتی که وکالت شامل آن خریدن باشد دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۰۵ کاری که مستلزم دناءت باشد بنفس خود کردن بلکه متوجه کار بزرگ باید شد چون خریدن ملک و بنده و شتر. شانزدهم بی‌فایده در بازار گردیدن. هفدهم متوجّه کارهای ظالمان شدن. هجدهم امین ساختن شراب خوار را. نوزدهم برداشتن متاع به آستین چه آن محلّ ضایع شدن متاع است. بیستم نسبت دادن فایده و نقصان به اصل مایه چنانچه گوید که اصل مایه من صد دینار است و هر ده دینار را یک دینار می‌خواهم. بیست و یکم سفر دریا کردن جهت تجارت هر گاه ظن غالب سلامتی باشد یعنی در غیر تلاطم امواج دریا. بیست و دوّم آن که بایع اگر میان مشتریان تفاوت نهد آن کس که تفاوت جهت او واقع شده قبول تفاوت کند. بیست و سیّم بسیار بی‌کار گردیدن. بیست و چهارم تجارت کردن بمالی که احتمال حرام و حلال داشته باشد چون مال کسی که ربا خوار باشد یا جهالت حال آن مال. بیست و پنجم دیدن غلام و کنیز قیمت خود را در وقت خریدن. بیست و ششم زینت دادن مال خود را بقصد آن که جاهلی بان رغبت کند امّا اگر آن عادت او شده باشد نه بقصد مذکور جایز است. و امّا آن

نه امری که حرامست

نه امری که حرامست . اوّل زیاده خریدن و کم فروختن آن چه به کیل و وزن در آید. دوّم مغشوش ساختن به چیزی که ظاهر نباشد. سیّم زیاده کردن در قیمت متاع بعد از آن که کسی که اراده خریدن آن کرده باشد و عازم صیغه گفتن شده باشد تا آن که بایع پشیمان شود یا کم کردن قیمت آن مثل آن که در زمان خیار به مشتری گوید که من مثل این متاع را به کمتر از آن چه خریده می‌دهم تا آن که مشتری پشیمان شود و بعضی از مجتهدین این را مکروه می‌دانند. چهارم تفاوت میانه نقد و نسیه نهادن در فروختن

چیزی. پنجم خریدن و فروختن بعد از ندای نماز روز جمعه. ششم زیاده کردن در قیمت متاع کسی را که اراده خریدن نداشته باشد تا آن که مشتری در خریدن آن حریص شود و در این صورت اگر چه بیع صحیح است امّا مغبون اختیار فسخ دارد. هفتم چهار فرسخ پیش رفتن به قافله جهت خرید و فروخت تا با جماعتی که عالم به نرخ شهر نباشند معامله کند امّا اگر اتّفاقی باشد یا بیشتر از چهار فرسخ باشد رفتن جایز است و بعضی از مجتهدین این را مکروه می‌دانند و آیا در این صورت بیع صحیح است یا نه و هر گاه در آن غبن باشد بایع را دعوای غبن می‌رسد یا نه در اینها میانه مجتهدین خلافست. هشتم نگاهداشتن گندم و جو و خرما و مویز و روغن جهت جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۰۶ کران شدن بشرطی که غیر ازو کسی دیگر نداشته باشد و مردم بآن محتاج باشند و بعضی از مجتهدین روغن زیت و نمک را نیز به این‌ها الحاق کرده‌اند و بعضی دیگر این را حرام نمی‌دانند و در احادیث اهل بیت علیهم السّلام وارد شده که حدّ نگاهداشتن در کرانی سه روز است و در ارزانی چهل روز بعد از آن حاکم شرع او را جبر می‌کند به فروختن و میانه مجتهدین خلافست که آیا نرخ را حاکم تعیین می‌کند یا نه اصحّ آنست که بدست صاحب است. نهم بسفر دریا رفتن جهت تجارت با خوف هلاک یعنی در وقت تلاطم امواج آن.

فصل سیّم در اقسام بیع کردن

قسم اوّل آن که متاع و قیمت آن هر دو حال باشد

قسم اوّل آن که متاع و قیمت آن هر دو حال باشد و این قسم را نقد گویند و در جائی که بیع مطلق کنند یا شرط حال بودن قیمت متاع نمایند منصرف به این قسم می‌شود و شروط آن چهارده است. اوّل ایجاب چون بعتک هذا بهذا یعنی فروختم به تو این کتاب را مثلا به صد دینار. دوّم قبول چون قبلت یعنی قبول دارم این بیع را. سیّم آن که ایجاب و قبول را بلفظ گویند پس با قدرت بلفظ اشارت و کتابت کافی نیست و خلافست میانه مجتهدین که اگر بلفظ نگویند و اکتفا به دادن قیمت و گرفتن متاع کنند آیا جایز است و آن را بیع می‌گویند یا نه اکثر مجتهدین برآنند که این قسم را بیع نمی‌گویند و هیچ کدام «۱» مالک نمی‌شوند مگر بعد از تلف شدن یکی از متاع یا قیمت آن. چهارم آن که هر یک از ایجاب و قبول را به صیغه ماضی ادا کنند چنانچه مذکور شد پس اگر به صیغه مضارع یا امر گویند صحیح نیست. پنجم آن که هر یک از فروشنده و خرنده بالغ و عاقل و جایز التّصرّف و مختار باشد چه خرید و فروخت طفل و اگر چه ده ساله باشد و دیوانه و اگر چه ولیّ ایشان اذن دهد و مست و خفته و بیهوش و اگر چه بعد از آن که به هوش آیند اذن دهند و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش به واسطه قرض‌خواهان منع کرده باشد و کسی که او را به اکراه بر بیع دارند صحیح نیست امّا اگر بعد از اکراه اذن بآن بیع دهد صحیح است. ششم آن که هر یک از ایشان آزاد باشد چه خرید و فروخت غلام بی‌اذن آقا صحیح نیست. هفتم آن که مشتری مسلمان باشد هر گاه متاع مصحف یا بنده مسلمان باشد چه اگر اینها را کافر بخرد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمی‌دانند بلکه گفته‌اند که این بیع صحیح است امّا حاکم او را جبر می‌کند به فروختن آنها به مسلمانان چنانچه گذشت. هشتم آن که فروشنده مالک باشد یا در حکم مالک پس اگر مالک نباشد صحیح (______________________________ ۱) بیع می‌گویند و هر دو
مالک می‌شوند و در لزوم آن ترک احتیاط را اگر چه ضعیف است ننمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۰۷ نیست و موقوفست به رضای مالک. نهم آن که آن متاع چیزی باشد که مالک آن توان شد پس خرید و فروخت شراب و خوک و حشرات و فضلات انسان چون موی و ناخن صحیح «۱» نیست و میانه مجتهدین خلافست در جواز فروختن شیر آدمی اقرب آنست که جایز است. دهم آن که متاع نجس نباشد یا قابل پاک ساختن نباشد چه بیع نجس چنانچه گذشت صحیح نیست. یازدهم آن که

متاع عین باشد پس بیع دین و منفعت آن صحیح نیست. دوازدهم آن که فروشنده قادر بر تسلیم آن باشد پس خرید و فروخت مرغ در هوا و ماهی در دریا و بنده گریخته صحیح نیست. سیزدهم آن که متاعی که می‌فروشند می‌باید که وقف نباشد چه اگر وقف باشد صحیح نیست مگر واقف اولادی بشرط آن که میانه موقوف علیهم نزاع باشد به طریقی که سبب خراب شدن وقف گردد چه در آن صورت بعضی از مجتهدین گفته‌اند که آن را می‌توان فروخت و به قیمت آن ملك دیگر خرید چنانچه گذشت. چهاردهم آن که متاعی را که می‌فروشند اگر قابل کیل و وزن باشد می‌باید که معلوم باشد به کیل یا وزن یا آن که ذکر جنس یا وصف آن کند پس اگر مجهول باشد صحیح نیست و اگر چه مشاهده کند و لکن در خانه و زمین ذکر زرع و عدد در آنها کافیست و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر نسبت بیکی از فروشنده یا خرنده مجهول باشد صحیح است مثل آن که مشتری گوید به بایع که بفروش این متاع را به قیمتی که به دیگری فروخته و هم چنین قیمت متاع می‌باید که معلوم باشد.

قسم دوّم آن که هم متاع و هم قیمت آن هر دو نسیه باشد

قسم دوّم آن که هم متاع و هم قیمت آن هر دو نسیه باشد و این قسم را دین بدین گویند و این حرامست چه حضرت پیغمبر صلوات اللّٰه علیه و آله از آن بیع نهی کرده‌اند.

قسم سیّم آن که متاع حال باشد و قیمت آن نسیه

قسم سیّم آن که متاع حال باشد و قیمت آن نسیه و این قسم را بیع نسیه گویند و شروط این قسم را زیاده بر چهارده شرطی که در قسم اوّل مذکور شد مشخّص بودن وعده و قیمت آنست پس اگر قیمت و وعده مشخّص نباشد چون آمدن حاجیان از حجّ یا رسیدن محصول صحیح نیست.

قسم چهارم مر آن که متاع نسیه باشد و قیمت آن نقد

قسم چهارم مر آن که متاع نسیه باشد و قیمت آن نقد و این قسم را سلف و سلم گویند و شروط این قسم زیاده بر چهارده شرطی که در قسم اوّل مذکور شد قبض قیمت است در مجلس و ذکر وعده در این عقد لازمست و می‌باید که در موعد وجود آن جنس ممکن باشد

قسم پنجم آن که متاع را بفروشد بی‌آن که ذکر مایه کند

قسم پنجم آن که متاع را بفروشد بی‌آن که ذکر مایه کند و این قسم را مساومه گویند و شروط آن چهارده شرطیست که در قسم اوّل مذکور (________________________________ ۱) عدم صحّت بیع موی مطلقا معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۰۸ شد.

قسم ششم آن که متاع را به زیاده از آن چه خریده بفروشد

قسم ششم آن که متاع را به زیاده از آن چه خریده بفروشد و این قسم را مرابحه گویند و شروط این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور ذکر مایه است با زیادتی بر آن در عقد و بیع و اگر به وعده خریده باشد می‌باید که به مشتری بگوید که من به وعده خریده‌ام و مکروهست در این بیع نسبت دادن فایده به اصل مایه مثل آن که گوید که این متاع را من به صد دینار خریده‌ام و آن را به زیادتی هر ده دینار به یک دینار به تو می‌فروشم.

قسم هفتم آن که متاع را به آن چه خریده بفروشد

قسم هفتم آن که متاع را به آن چه خریده بفروشد و این قسم را تولیه گویند و شروط این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور علم به اصل مایه است و آن که به قیمتی که خریده بفروشد بی‌زیاده و نقصان.

قسم هشتم آن که متاع را به کمتر از آن چه خریده بفروشد

قسم هشتم آن که متاع را به کمتر از آن چه خریده بفروشد و این قسم را مواضعه گویند و شروط این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور اخبار به اصل مایه است و در این قسم نیز نسبت دادن نقصان به اصل مایه مکروهست چنانچه در مرابحه مذکور شد.

قسم نهم آن که دو متاع متساوی را که قابل کیل و وزن باشند به یک دیگر فروختن

قسم نهم آن که دو متاع متساوی را که قابل کیل و وزن باشند به یک دیگر فروختن و آن را ربا گویند و شروط این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور عدم زیاده و نقصان است در قدر و نقد و نسیه چه اگر به زیاده و نقصان بفروشند و بخرند جایز نیست و اگر چه آن زیادتی حکمی باشد چون شرط کردن ساختن انگشتری جهت بایع مثلا و آن چه در بعض احادیث ائمّه معصومین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین وارد شده که فروختن درهم تازه بدرهم کهنه بشرط زرگری جایز است مراد بدرهم کهنه مغشوش است پس زرگری آن در برابر غش آن دیگری خواهد بود و زیاده بر آن نخواهد بود و هم چنین طلا و نقره مغشوش را به جنس خالص آن نمی‌توان فروخت هر گاه مقدار غش معلوم نباشد امّا اگر معلوم باشد به زیاده نمی‌توان فروخت و اگر بایع و مشتری پدر و پسر و زن و شوهر و آقا و غلام باشند ایشان اگر به زیاده و کم متاعی متّفق که قابل کیل و وزن باشد بفروشند صحیح است و اگر یکی مسلمان و دیگری کافر حربی باشند در این صورت به زیاده از جنس به کافر می‌تواند فروخت امّا زیاده به او نمی‌تواند داد و آیا میانه مسلمان و جهود ربا هست مجتهدین را در آن خلافست اقرب آنست که ربا هست و در فروختن طلا و نقره که آن را صرف گویند زیاده بر شروط مذکوره قبض در مجلس شرطست پس اگر پیش از آن که خرنده و فروشنده قبض کنند متفرّق شوند باطلست و اگر بعضی را قبض کنند جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۰۹ همان بعض را که قبض کرده‌اند صحیح است و اگر در دو جنس متّفق زیادتی واقع شود با علم واجب است بر گیرنده آن که زیاده را به صاحبش باز دهد اگر او را بشناسد و بعد از فوت وفات او به ورثه او برساند و اگر او را نشناسد جهت او تصدّق «۱» کند و اگر مقدار زیاده را ندانند امّا صاحب آن را شناسد با او مصالحه کند و اگر صاحبش را نیز نشناسد خمس از آن بیرون کند و باقی حلالست «۲» و اگر بحرام بودن ربا جاهل باشد استغفار کند و گناه ندارد و آیا در این صورت زیادتی را به صاحبش باید داد یا نه مجتهدین را در این دو قول است اقوی آنست که ردّ آن

برو واجبست و می‌توان خلاص شدن از ربا بانکه بگرداند یا ناقص چیزی از غیر جنس آن یا آن که ناقص را به جنس دیگر بفروشد و به زیاده بخرد یا آن که زیادتی را ببخشد «۳».

قسم دهم آن که دو جنس مختلف باشد

قسم دهم آن که دو جنس مختلف باشد چه آن را به زیاده و کم نقد می‌توان فروخت امّا اگر هر دو قابل کیل و وزن باشند نسیه فروختن مکروهست و اگر چه بی‌زیاده و نقصان بفروشد.

فصل چهارم در بیان آن چه در بیع کردن داخل است

اشاره

فصل چهارم در بیان آن چه در بیع کردن داخل است و قاعده کلّی در آنست که هر چه در عرف آن را داخل دانند در بیع کردن داخلست.

قسم اوّل زمین و عرصه و ساحت

قسم اوّل زمین و عرصه و ساحت پس هر گاه عقد بیع بر اینها واقع شود چشمه و چاه آب در بیع آن زمین داخلست و درختهایی که در آن باشند یا زراعتی که شده باشد داخل نیست اگر چه بایع در وقت بیع گفته باشد که فروختم به تو این زمین را بجمیع حقوق آن امّیا اگر گفته باشد که فروختم این خانه را با آن چه در بر آن بسته شود یا این زمین را با آن چه در اوست در این صورت درخت و زراعت داخلست امّا سنگهایی که در زمین مدفون باشد داخل نیست «۴» و بایع را در این وقت لازمست که سنگها را از آن زمین بیرون کند و اجرت مدّت کندن سنگها بر بایع لازم نیست و اگر چه زیان آن بسیار باشد امّا بر بایع لازمست که بعد از بیرون آوردن سنگها آن چه از زمین ناهموار شده باشد هموار کند. «۵»

قسم دوّم باغ و بستان

قسم دوّم باغ و بستان پس هر گاه عقد بیع بر هر دو واقع شود درخت و زمین و دیوار داخلست و آیا عمارتی که در باغ و بستان واقع است و خانهائی که چوب بر آن می‌اندازند و بر آن بالاـ می‌روند جهت پرانیدن جانوران و محافظت انجیر و انگور در آن داخل است یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که داخل نیست.

قسم سیّم خانه

قسم سیّم خانه و داخل است در آن زمین و عمارت و بالاخانه و

(____۱) احوط اذن از حاکم شرع یا مأذون از قبل او است صدر دام ظلّه العالی (۲) اگر علم به زیاده بر خمس ندارد صدر دام ظلّه العالی (۳) اگر از روی حقیقت باشد بسیار مشکل است صدر دام ظلّه (۴) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی (۵) معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۱۰ پائین خانه مگر آن که هر یک بسر خود خانه باشد و آن چه در آن خانه ثابت باشد داخلست خواه از اجزای آن خانه باشد چون سقف و درهای نشانیده و حلقها و آن چه بدان در را بندند و خواه از اجزای خانه باشد لیکن به واسطه آسانی ساخته باشند چون نردبانی که در جائی نشانیده باشند به نوعی که نتوان او را از جائی به جایی دیگر نقل نمودن و درجهای چوب که ثابت ساخته باشند و میخهایی که در آن کوفته باشند امّا دست آسیا و خمها و طغارها و چوبهای گازری که نشانیده باشند و گنجهای مدفون و سنگهای پنهان و فرش خانه و جارو و رفها که بر میخهای کوفته گذاشته باشند و ریسمان و دلو خورد و قفل داخل نیست.

قسم چهارم قریه و دهکده

قسم چهارم قریه و دهکده پس اگر بیع باین هر دو واقع شود عمارت و ساحتهایی که احاطه آن جایها کرده باشد و راهها در آن داخل است و آیا درختهایی که در میان آن باشد داخلست یا نه در آن میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که داخل نیست و هم چنین مزرعهای حوالی قریه داخل آن نیست مگر با قرینه که دلالت بر داخل بودن آن کند

قسم پنجم درخت

قسم پنجم درخت و داخل است در آن شاخها و برکهای تر و آیا شاخ و برک خشك و برك درخت توت در آن داخل است یا نه میانه مجتهدین خلافست امّا میوه درخت داخل نیست و اگر درخت را مشتری بکند حقّ بایع ساقط می‌شود و میوه درخت خرما که نر آن را در ماده نشانیده باشد داخل نیست مگر آن که مشتری شرط کرده باشد و مشتری در این صورت لازمست که بکذارد که میوه برسد اگر ضرر به درخت نرساند و اجرت آن زمان را نمی‌رسد که از بایع طلب کند و اگر گذاشتن میوه تا رسیدن به درخت ضرر رسد مشتری می‌تواند قطع آن کرد و در ارش خلافست

قسم ششم خریدن غلام

قسم ششم خریدن غلام و در آن داخل نیست مالی که مولی تملیك او کرده باشد بنا بر آن قولی که گفته‌اند که غلام مالك چیزی نمی‌شود مگر آن که شرط کند بشرط آن که ربا نشود و جامهائی که پوشیده باشد آیا داخلست یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که آن چه در عرف «۱» حکم بآن کند داخل است

فصل پنجم در بیان اقسام خیار

اشاره

فصل پنجم در بیان اقسام خیار بدان که اصل بیع کردن لزوم است مگر در شانزده موضع که ردّ کردن جایز است

اوّل خیار مجلس

اوّل خیـار مجلس و آن مخصوص به بیع کردنست و هر یک از بایع و مشتری را اختیار فسـخ می‌رسـد اگر در مجلس باشـند به چهار شرط: اوّل آن کـــــه در (_____ ۱) اولی واگـذار نمودن به عرفست در تمـام شـش قسم و آن با زمان و اشـخاص و اوقات و غیر آن مختلف می‌شود خصوص درخت خرمای مؤبّر ظاهرا دلیل بخصوص دارد صـدر دام ظلّه جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۱۱ عقد بیع شـرط سقوط خیار مجلس نکرده باشـند چه اگر سـقوط آن کرده باشـند اختیار فسخ ندارند. دوّم آن که بعد از عقد بیع باشد چه پیش از عقد بیع خیار مجلس نیست. سیّم آن که هر یک از فروشـنده و خرنده از یکدیکر باختیار متفرّق نشده باشند چه اگر باختیار متفرّق شده باشند خیار مجلس نیست امّا اگر به اکراه ایشان را از یکدیکر متفرّق سازند ساقط نمی‌شود و اگر یکی از ایشان بمیرد آیا حکم جدا شدن دارد یا نه مجتهدین را در این خلافـست و اگر یکی از ایشـان دیوانه شود خیـار ساقـط نمی‌شود بلکه ولی ایشـان را بـا صـرفه و غبطه اختیار فسـخ هست. چهارم آن که چیزی که خریـد و فروخت بر آن واقع می‌شود یکی از آن یازده کس نباشـد که بر مشتری آزاد می‌شود چه اگر یکی از آن یازده کس باشـد اختیار فسـخ نـدارد و خریدن غلام نفس خود را بمذهب بعضـی از مجتهدین که جایز داشته‌اند اختیار فسـخ نـدارد و هم چنین بعضـی از مجتهـدین گفته‌انـد که اگر پـدر طفل چیزی از مال خود به جهت فرزنـد صـغیر خود بخرد خیار مجلس ندارد

دوّم خیار حیوان

دوّم خیار حیوان یعنی مشتری حیوان را اختیار فسخ هست از وقت بیع تا سه روز و بعضـی از مجتهدین برآنند که بایع نیز مخیّر اسـت در این سه روز اگر قیمت حیوان نیز حیوان باشد بدو شـرط: اوّل آن که در عقد بیع شـرط سقوط آن نکرده باشد چه با شرط سقوط ساقط می‌شود. دوّم آن که تصـرّف در حیوان نکرده باشد به اجاره و هبه و غیر آن چه با تصرّف حیوان خیار ساقط است و اگر عیبی در این سه روز خیار حیوان را حادث شود از غیر جهـۀ مشتری مجتهدین را در این سه قولست اصحّ آن است که مشتری مخیّر اسـت در فسـخ یـا نگاهداشـتن آن حیوان که عیب دارد یـا گرفتن تفـاوت میانه صـحیح و معیوب بودن آن و اگر در این سه روز بی‌آن که تقصیر کند تلف شود از مال بایع است

سیّم خیار شرط

اشاره

سیّم خیار شـرط و این خیار در جمیع عقود جاریست سوای عقد نکاح و در وقف و ابراء و در طلاق نیز جاری نیست و شـروط خیار شرط در بیع پنجست: اوّل آن که شـرطی نباشد که منافی بیع باشد چون شـرط آن که نفروشد «۱». دوّم آن که منافی «۲» شرع نباشد چون شـرط آن که آزاد نکنـد یا وطی نکند یا اگر کسـی آن را بدزدد عوض آن را بایع بدهد. سیّم آن که مضـبوط باشد پس اگر شرط مجهول کنـد چون آمدن حاجیان از حجّ باطل است. چهارم آن که شـرط را در عقد بیع کرده باشد چه اگر در عقد بیع نکرده

باشـد اختیار فسخ (__________________________________ ۱) شرط نفروختن در مقدار از زمان معیّن مانعی ندارد صدر دام ظلّه العالی (۲) منافی شرع بودن شرط آن که او را وطی نکند معلوم نیست و در پنجم تفصیلی است که در حاشیه مجال ذکر آن نیست صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۱۲ ندارد. پنجم آن که تصـرّف در متاع نکرده باشد چه با تصـرّف چون دخول کردن خیار شـرط ساقط می‌شود و هم چنین اگر آن متاع تلف شود نیز خیار شرط ساقـط می‌شود آن‌گاه اگر مثل داشـته باشـد طلب مثل یا قیمت می‌کنـد و این خیار شـرط در بیع بحسب رای هر یک از بایع و مشتریست پس اگر هر یک از ایشان جهت خود یا اجنبی شرطی کند جایز است و اگر در وقت فروختن شرط سکنی یک ساله یا دو ساله کند جایز است و خیار شرط بطریق میراث به ورثه منتقل می‌شود

تتمّه

تتمّه . تکلیفات نسبت به قبول شـرط و تعلیق بر شـرط چهار است: اوّل آن که قابل هیچ کدام نیست چون ایمان به خدا و ائمّه علیهم السّلام و به واجبات قطعیّه و به تحریم محرّمات قطعیّه. دوّم آن که قابل شـرط و تعلیق بر شـرط هست چون آزاد کردن غلام و شرط نمودن که مبلغی بدهد و مدبر ساختن او و نذر کردن چون اعتکاف داشـتن در مسجد چه آن قابل تعلیق است بنذر و شبه آن و قابل شرط هست که هر وقت که خواهـد در آن رجوع کنـد. سیّم آن که قابـل شـرط هست و قابـل تعلیق نیست چون بیع کردن و صـلح نمـودن و اجـاره گرفتن و رهن دادن چه انتقـال بعـد از رضـای ایشـانست و رضـا نیست مگر بـا جزم و در صورت تعلیق جزم نیست. چهارم آن که قابل تعلیق باشد و قابل شرط نباشد چون نماز و روزه یا نذر یا یمین

موضع چهارم خیار تاخیر

موضع چهارم خیار تاخیر و آن چنانست که بایع چیزی را که بفروشـد تمام آن متاع یا بعض آن را تسـلیم مشتری نکنـد و مشتری نیز همه قیمت آن یا بعض آن را به بایع بدهد یا آن که شرط وعده نکرده باشد تا سه روز بایع صبر می‌کند و بعد از سه روز مخیّر است در فسخ و امضا

موضع پنجم خیار چیزهائی که در آن روز تا شب ضایع شود

موضع پنجم خیار چیزهائی که در آن روز تا شب ضایع شود یا قیمت آن ناقص گردد پس اگر کسـی این چنین چیزها را بفروشـد تا شب صبر می‌کنـد اگر مشتری قیمت آن را بیـاورد مالک می‌شود و اگر نیاورد بایع مخیّر است در فسـخ و اگر مشتری بعض از قیمت آن را نقـد قرار داده باشد و بعضـی را نسـیه و نقد را ندهد آیا بایع مخیّر است در فسخ کردن یا نه مجتهدین را در این دو قول اسـت اقرب آنست که اختیار ندارد و هم چنین خلافست در آن که آن چه به وعده قرار داده باشد و در وعده ندهد

موضع ششم خیار رؤیت

موضع شـشم خیار رؤیت و آن چنانست که شخصـی متاعی را بی‌آن که بینند بوصف بخرد پس اگر بعد از دیدن بخلاف آن صفت باشد مخیّر است در فسخ و نگاهداشـتن آن و اگر بعضـی را دیده باشد و باقی را بوصف جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۱۳

خریده باشد آن‌گاه بر خلاف صفت واقع شود تمام را ردّ می‌تواند کرد نه آن که بعضی را نگاه دارد و بعضی را رد کند

موضع هفتم خیار غبن

موضع هفتم خیار غبن و آن چنانست که هر گاه شخصی متاعی را بخرد یا بفروشد بعد از آن ظاهر شود که در وقت عقد آن متاع زیاده از آن یا کمتر از آن قیمت داشته آن کسی که مغبونست مخیّر است در فسخ به سه شرط: اوّل آن که تصرّفی که مانع ردّ باشد در آن متاع «۱» نکرده باشد چون فروختن مشتری و تلف شدن در دست او و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که در این صورت نیز بایع را می‌رسد که فسخ کند و الزام مشتری نماید بر ردّ کردن قیمت متاع یا مثل آن متاع و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که بایع را در این صورت می‌رسد که آن متاعی را که مشتری فروخته از آن شخصی که خریده بگیرد. دوّم آن که در وقت خرید و فروخت عالم به قیمت آن نباشد چه اگر در آن وقت عالم باشد اختیار فسخ ندارد. سیّم آن که زیادتی و نقصان فاحش باشد بحسب عرف و عادت پس اگر اندك زیادتی و نقصان باشد که در عرف آن را زیاده و نقصان نگویند اختیار فسخ نیست

موضع هشتم خیار عیب

موضع هشتم خیار عیب و آن ثابت است در هر چیزی که از خلقت اصلی زیاده یا کم باشد و آن بر بیست و هشت قسمست: اوّل دیوانه بودن غلام و کنیز. دوّم برص داشتن. سیّم مجذوم بودن. چهارم قرن داشتن یعنی در فرج کنیز چیزی باشد که مانع از دخول کردن باشد. پنجم برآمدن پشت یا سینه غلام و کنیز. ششم گریختن ایشان به عادت نه آن که از روی ترس جائی پنهان شوند چه بآن گریختن ردّ نمی‌تواند کرد. هفتم خنثی بودن. هشتم خصی بودن و اگر چه قیمت بدان زیاده شود. نهم لنگ بودن. دهم کور یا احول بودن یا علت سبل در چشم داشتن. یازدهم کر بودن. دوازدهم کافر بودن غلام و کنیز هر گاه مشتری شرط اسلام کرده باشد بر قول بعضی «۲» از مجتهدین. سیزدهم نبودن موی بر پشت زهار «۳» غلام. چهاردهم مستحقّ بودن حدّ یا تعزیری که سبب هلاك شود یا مستحقّ قتل یا بریدن عضوی باشد. پانزدهم موی در سر نداشتن کنیز. شانزدهم خون حیض ندیدن کنیز جوان را بقول بعضی. هفدهم بودن ثفل و درد زیاده بر عادت در روغن و زیت. هجدهم حامله بودن کنیز. نوزدهم بیمار بودن اگر چه تب یک روز باشد «۴». بیستم گندیدن دهن بر قول بعضی از مجتهدین. بیست و یکم زنا کار بودن غلام و کنیز بر قول بعضی از مجتهدین. بیست و دوّم (______________________________ ۱) پیش از ظاهر شدن غبن و احوط تصالح و تراضی است صدر دام ظلّه العالی (۲) موارد از جهت عیب است و الّا رد از جهت تخلف شرط ظاهرا مانعی ندارد صدر دام ظله (۳) ظاهرا تفاوتی میان غلام و کنیز نیست صدر دام ظلّه (۴) بنا بر مشهور صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۱۴ بول کردن غلام و کنیز بزرگ در جامه خواب بر قول بعضی از مجتهدین. بیست و سیّم دزدی و خیانت کردن غلام و کنیز بشرط آن که تمیز داشته باشند نه آن که طفل باشند. بیست و چهارم احمق بودن ظاهری. بیست و پنجم شراب خوار «۱» بودن. بیست و ششم آن که متاعی که خریده نجس باشد و اگر چه قابل پاك ساختن بود نقصان بهم رسد. بیست و هفتم بی‌ختنه بودن غلام بر قول بعضی از مجتهدین بشرط آن که مشتری نداند که او را ختنه نکرده‌اند. بیست و هشتم بی‌قوّت بودن دست راست غلام یا قوّت داشتن دست چپ او و پس مشتری هر گاه عالم باین عیوب شود اختیار فسخ دارد به چهار شرط اوّل آن که تصرّف در آن متاع نکرده باشد چه با تصرّف ردّ نمی‌تواند کرد امّا ارش که تفاوت میانه قیمت بی‌عیبی و عیب داریست می‌گیرد دویّم آن که عیب پیش از بیع کردن باشد سوای چهار عیب اوّل که آن چهار عیب از وقت عیب تا یک سال اگر بهم رسد مشتری فسخ آن

می‌توانـد کرد هر گاه تصـرف در آن نکرده باشـد سـیّم آن که مشتری پیش از بیع کردن عالم به عیب نباشـد چه اگر عالم باشـد ردّ نمی‌توانـد کرد و ارش نیز نمی‌تواند گرفت چهارم آن که در وقت بیع کردن خیار عیب را ساقط نکرده باشد خواه به تفصـیل و خواه به اجمال چه اگر ساقط کرده باشد ردّ نمی‌تواند کرد و گرفتن ارش در چهار موضع ثابت می‌شود اوّل آن که هر گاه مشتری تصرّف کرده باشـد در متـاع عیبنـاك چنـانچه گـذشت دوّم آن که هر گـاه مشـتری کسـی را بخرد که بر او آزاد شود در این صورت نیز ردّ نمی‌تواند کرد و ارش نمی‌تواند گرفت سیّم آن که در صورتی که مشتری اختیار فسخ داشته باشد و فسخ نکند ارش می گیرد چهارم آن که هر گاه متاع در دست مشتری عیب بهم رسانیده باشد و بایع شرط کرده باشد که هر گاه عیبناك شود ارش بدهد

نهم خیار تدلیس

نهم خیار تدلیس و آن چنانست که شخصـی کنیزی را مثلا فروخته باشد بشـرط آن که سـرخ روی و جعد موی باشد و روی او را به سرخاب سـرخ کرده باشـد و موی دیگری را به موی او وصل نموده باشد پس در این صورت اگر مشتری عالم بآن نبوده باشد و بعد از آن عالم شود اختیار دارد که فسخ کند و هم چنین هر گاه کسـی گوسـفندی که چند روز شیر او را ندوشیده باشد بفروشد بشرط آن کـــــــــــه شـــــــــــیر او مقـــــــــــدار معیّنی باشـــــــــــد و بعد

(ـــــــــــــــــــــ۱) علی اطلاقه معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۱۵ از آن ظاهر شود که شیر او کمتر از آن بوده در این صورت نیز مشتری مخیّر است در فسخ بشـرطی که کمتر از سه روز شـیر او کم شود و الّا اختیار فسـخ ندارد «۱» و اگر شـیر آن گوسـفندی که او را سه روز ندوشیده باشـد کم نشود و همـان عـادت او شود آیا مشتری اختیار فسـخ آن دارد یا نه میانه مجتهـدین خلافست اقرب آنست که اختیار فسـخ ندارد و آیا این حکم در غیر گوسـفند می‌رود یا بنا بر آن که در حدیث گوسفند واقع شده مخصوص گوسفند است میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که در غیر گوسفند نیز می‌رود «۲» و هم چنین آب قنات یا آسیا را بند کردن که در نظر مشتری بسیار نماید و بعـد از آن ظاهر شود که آب آن کم بوده اختیار فسخ دارد و در خیار تدلیس هر گاه فسخ نکند و راضـی به نگاه داشـتن شود ارش نمی‌گیرد مگر در شـرط بکارت چه هر گاه شـرط کرده باشـد که کنیز بکر باشـد و بعـد از آن ظاهر شود که بکارت نداشـته در این صورت بنا بر قول مشهور ارش می گیرد و در فسخ حضور حاکم شرع و بایع شرط نیست

دهم خیار اشتراط

دهم خیـار اشتراط و آن چنانست که متاعی را که بشـرطی می‌فروشـد شـرط در آن سالم نباشـد پس با عـدم آن شـرط با اشتراط آن اختیار فسخ هست و چون فروختن بشرط آن که هر گاه در موعد معیّنی ردّ ثمن ننماید مسلّط بر فسخ بیع باشد

یازدهم خیار شرکت

یازدهم خیار شـرکت و آن چنانست که متاعی را که به کسـی می‌فروشـد ممزوج سازد بمثل آن به حیثیتی که از یکدیکر جدا نتوان کرد چه در این صورت مشتری اختیار فسخ و شرکت هر دو دارد

دوازدهم خيار دشوارى

دوازدهم خيار دشوارى تسليم كردن چه هر گاه بايع متاعى را به گمان آن كه مى‌تواند تسليم كردن بفروشد بعد از آن دشوار شود برو تسليم آن چون فروختن كبوترى كه از عادت او اين باشد كه هر روز باز آيد مشترى مخيّر است ميانه فسخ و طلب مثل يا قيمت آن

سيزدهم خيار ردّ كردن بعضى از متاع

سيزدهم خيار ردّ كردن بعضى از متاع و آن چنانست كه كسى دو غلام را مثلا به يك دفعه خرد آن‌گاه ظاهر شود كه يكى از آنها ملك ديگرى بوده مشترى مخيّر است ميانه فسخ بيع هر دو غلام يا نگاهداشتن يك غلام را به حصّه او از قيمت و طلب كردن قيمت غلام ديگر را از بايع

چهاردهم خيار تفليس

چهاردهم خيار تفليس و آن چنانست كه شخصى متاعى را به مفلسى بفروشد و بعد از آن حاكم شرع او را از مالش منع كند جهت قيمت كردن مال او بر قرض خواهان چه در اين صورت صاحب متاع مخيّر است در فسخ كردن بيع و گرفتن متاع خود و ميانه امضا و شريك بودن (______________________________ ۱) محتاج به مراجعه است صدر دام ظلّه (۲) پس گوسفند واقع در حديث من باب المثال خواهد بود صدر دام ظلّه جامع عباسى (طبع قديم)، ج۲، ص: ۲۱۶ با قرض‌خواهان در مال آن مفلس

پانزدهم خيار تلف شدن

پانزدهم خيار تلف شدن «۱» و غصب كردن چه اگر متاعى كه بايع فروخته پيش از قبض يا بعد از قبض در مدّت خيار تلف شود به سببى از جانب بايع يا اجنبى مشترى مخيّر است در فسخ بيع و هم چنين اگر متاعى را كه بايع فروخته پيش از قبض مشترى غصب كنند و ردّ آن ممكن نباشد مشترى مخيّر است در فسخ آن و آيا اجرت مدّت غصب را مشترى از بايع مى‌گيرد يا نه در اين خلافست و اگر بايع در تسليم تأخير كند اجرت مدّت تاخير بر او لازمست

شانزدهم خيار اجاره

شانزدهم خيار اجاره و آن چنانست كه هر گاه مشترى جاهل باشد از آن كه زمينى كه بايع به او فروخته در اجاره ديگرى بوده چه در اين صورت اختيار فسخ دارد و هم چنين هر گاه جاهل باشد از آن كه سنگهايى كه در زمين مدفون باشد از بايع «۲» است مخيّر است در فسخ آن و اجتماع اقسام خيار از خواص اين كتابست

خاتمه در بیان احکام بعد از بیع

خاتمه در بیان احکام بعد از بیع بدان که بایع را بعد از بیع کردن و قیمت گرفتن تسلیم مبیع به مشتری لازمست هر گاه آن چیز قابل نقل و تحویل باشد امّا آن چیزی که قابل نقل و تحویل نباشد چون زمین و عمارت و باغ و درخت تخلیه است یعنی خالی کردن و دست از تصرّفات آن بازداشتن بانکه رخت خود از آنجا بیرون بردن و اگر در زمین زراعت رسته باشد چیدن و در آن چه قابل نقل باشد اگر قابل کیل و وزنست کیل و وزن کردن و اگر حیوانست نقل کردن و در غیر اینها بدست گرفتن و آن چه بعد از بیع و پیش از قبض زیادتی در متاع به همرسد مال مشتریست و جایز است که بایع در بیع استثنا کند آن چه خواهد و اگر مبیع حیوان باشد و استثنای کلّه و پوست آن کند در آن مجتهدین را پنج قولست: اوّل آن که بیع صحیح است. دوّم آن که باطلست. سیّم آن که حیوان را توان ذبح نمود صحیح است و الّا باطل. چهارم آن که اگر حیوانی باشد که ذبح آن نتوان کرد شریکست در قیمت کلّه و پوست آن. پنجم آن که مطلقا نسبت بکلّه و پوست در آن شریکست و اصحّ اقوال قول «۳» دوّم است و اجرت کیل و وزن کننده و شمرنده متاع و فروشنده آن بر بایع است و اجرت نقد کننده قیمت و وزن کننده آن و خرنده متاع و نقل کننده آن بر مشتریست بشرط آن که بی‌رضای ایشان نیامده باشند بلکه بایع و مشتری ایشان را آورده باشند و دلّال امین است اگر متاع در دست او بی‌تعدّی و تقصیری فوت شود ضامن نیست (____ ۱)

مسائل مذکوره در این موضع محتاج بشرح و تفصیل است صدر دام ظلّه (۲) شاید مراد این است که جاهل بود بعد از بیع معلوم شد که از بایع نیست صدر دام ظلّه (۳) معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۱۷ و اگر میانه مالک و دلّال اختلاف واقع شود در تقصیر نکردن در قیمت متاع یا تقصیر کردن قول قول دلّال است با قسم

مطلب دوّم در بیان رهن کردن

اشاره

مطلب دوّم در بیان رهن کردن یعنی گرو کردن و در آن دو فصل است

فصل اوّل در شروط گرو کردن

فصل اوّل در شروط گرو کردن بدان که گرو گذاشتن کسی که بر ذمّت او دینی باشد جهت اعتماد مشروعست خواه در سفر و خواه در حضر و آن چه در آیه کریمه واقع شده که در سفر جایز است بنا بر غالبست چه بیشتر اوقات در سفر کسی بهم نمی‌رسد که تمسّک بنویسد اکتفا به گرو می‌کنند و این رهن عقدیست لازم از طرف کسی که گرو می‌کند به این معنی که دیگر نمی‌تواند تصرّف در آن گرو کردن و آن را از گرو گیرنده گرفتن تا وقتی که دین او را ادا کند و در آن نه شرطست: اوّل آن که گرو کننده بالغ و عاقل و جایز التّصرّف باشد پس گرو کردن طفل و دیوانه و کسی که او را به اکراه بر آن «۱» دارند و اذن دهد و مست و بیهوش و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد صحیح نیست امّا ولیّ طفل می‌تواند که با مصلحت طفل مال او را گرو کند جهت دینی که به واسطه مصلحت طفل گرفته باشد یا جهت او گرو بگیرد. دوّم ایجاب چون راهنتك هذا علی الدّین الفلانی یعنی گرو کردم این عین را پیش تو به جهت فلان دین. سیّم قبول چون قبلت و آن چه دلالت کند بر آن و می‌باید که قبول بعد از ایجاب بی‌فاصله واقع شود. چهارم آن که ایجاب و قبول را بلفظ بگویند با قدرت و با عاجز بودن مثل لنگ اشارت و کتابت نیز جایز است و بغیر عربی و بغیر صیغه ماضی نیز جایز است. پنجم قبض کردن گرو و در قبض کردن اذن گروکننده شرطست پس

اگر پیش از قبض گروکننده بمیرد یا دیوانه شود یا رجوع در اذن قبض نماید گرو باطل می‌شود و بعضی از مجتهدین قبض را شرط نمی‌دانند و استدامت قبض شرط نیست پس اگر بعد از قبض گروکننده در آن تصرّف کند گرو باطل نمی‌شود. ششم حاضر بودن گرو گیرنده در قبض پس اگر در غیبت او گرو کنند یا آن که گرو گیرنده یا وکیل او حاضر نشود و قبض نکند صحیح نیست. هفتم آن که گرو عینی باشد که ممکن باشد قبض آن و صحیح باشد مالك شدن آن و جایز باشد فروختن آن پس گرو کردن دین و منفعت چون سکنی خانه و خدمت غلام و گرو کردن ملك غیر بی‌اذن صاحبش و گرو کردن شراب و خوك و اگر چه جهود باشد و نزد مسلمانی گرو کند و پیش جهودی دیگر بگذارد صحیح نیست (____ ۱) ولی ظاهرا به اجازه صحیح می‌شود صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۱۸ امّا اگر شیره انگور را گرو کند صحیح است و لیکن در وقتی که شراب شود از گرو بیرون می‌رود و چون سرکه شود باز گرو می‌شود «۱» و اگر در حالتی که شراب شود و صاحبش آن را بریزد و شخصی که به نزد او گرو است آن را جمع کند آیا مالك آن می‌شود بعد از آن که سرکه شود یا همان ملك کسی است که گرو کرده در این مجتهدین را دو قولست اصحّ آنست که اگر بقصد سرکه شدن جمع نموده باشد مالك آن می‌شود و اگر بقصد شراب بودن جمع کرده مالك آن نمی‌شود و هم چنین صحیح نیست گرو کردن مصحف و بنده مسلمان نزد کافر و بعضی آن را جایز دانسته‌اند و گفته‌اند واجبست که در این صورت به مسلمانان بسپارند و گرو کردن کتب فقه و حدیث نزد یهودی مکروهست و هم چنین مکروهست گرو کردن کنیز خوبروی نزد فاسق مگر آن که محرم او باشد و میانه مجتهدین خلافست در آن که گرو کردن چیزی که قبض آن نتوان کرد چون مرغ در هوا و ماهی در دریا و بنده گریخته آیا جایز است یا نه و هم چنین خلافست میانه مجتهدین در گرو کردن کنیزی که از او فرزند داشته باشد اصحّ آنست که گرو می‌تواند کرد به واسطه قیمت دادن او و گرو کردن مکاتب و مدبّر صحیح است و گرو کردن زمین وقف و زمین خراجدار جایز است هشتم آن که گرو جهت دینی باشد که در ذمّه ثابت باشد پس جایز نیست گرو کردن برای دینی که در ذمّت ثابت نباشد چون گرو کردن جهت دینی که خواهد گرفت و به جهت جنایتی که بر شخصی بکند و برای اجرت کسی که او را گرفته باشد که بنده گریخته او را از شهر برگرداند پیش از برگردانیدن او و در گرو کردن غلام جهت مال کتابت میانه مجتهدین خلافست اقوی آنست که جایز است. نهم آن که گرو جهت دینی باشد که استیفای آن دین از گرو ممکن باشد پس گرو کردن بر اجاره متعلّقه به بدن شخصی معیّن چون خدمت او صحیح نیست چه اگر او بگریزد نمی‌تواند که گرو را بفروشد و شخصی دیگر را جهت آن عمل اجاره کند

فصل دویّم در احکام گرو کردن

فصل دویّم در احکام گرو کردن بدان که عقد رهن قابل شرطست پس هر شرطی که منافی آن نباشد جایز است چون شرط کردن آن که گرو در دست عادلی باشد یا آن که گرو گیرنده وکیل باشد در فروختن گرو در وعده در این صورت گروکننده او را از وکالت نمی‌تواند عزل کرد امّا اگر گروکننده بمیرد گرو باطل می‌شود و اگر گرو گیرنده بمیرد گرو او باطل نمی‌شود بلکه به ورثه او منتقل می‌شود و اگر (____ ۱) معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۱۹ در گرو کردن شرطی کند که جایز نباشد چون شرط آن که منافع گرو از گرو گیرنده باشد صحیح نیست «۱» و اگر شرط کند که منافع گرو نیز گرو باشد صحیح است و بعد از آن که گرو کننده چیزی را گرو کند دیگر او را تصرّفی که منافی دین گرو گیرنده باشد صحیح نیست چون فروختن و هبه نمودن آن و دخول کردن بآن مگر باذن گرو گیرنده و هم چنین گرو گیرنده را تصرّف در آن صحیح نیست مگر باذن گرو کننده و وعده در گرو کردن شرط نیست امّا اگر شرط کند لازمست و اگر بعد از وعده گرو کننده از دادن دین امتناع نماید پس اگر گرو گیرنده وکیل در

فروختن باشد می‌تواند که گرو را بفروشد و دین خود را بردارد و زیادتی را باز دهد و اگر وکیل نباشد بی‌رخصت او نمی‌تواند فروخت و اگر غایب باشد یا رخصت ندهد حاکم شرع آن را بفروشد و دین او را بدهد و اگر گروکننده گرو گیرنده را اجازت دهد که گرو را پیش از وعده بفروشد جایز نیست او را تصرّف کردن در قیمت آن تا هنگام رسیدن وعده و اگر چیزی را گرو کند که بسیار نماند جایز است که شرط کند که پیش از وعده بفروشد و بعضی از مجتهدین بر این رفته‌اند که فروختن آن صحیح است و قیمت آن داخل گرو است و گرو در دست گرو گیرنده امانت است پس اگر بی‌تقصیر او تلف شود ضامن نیست و قول قول اوست در عدم تقصیر با قسم و قول قول گروکننده است در قیمت گرو و مقدار دین و اگر گرو تلف شود و گروکننده چیزی دیگر بدهد محتاج به صیغه دیگر نیست و اگر دو متاع را جهت دو دین گرو کند هر گاه یکی از آنها را بدهد هر دو را جهت یک دین نمی‌تواند نگاهداشت و هم چنین اگر دو دین باشد یکی با گرو و دیگری بی گرو پس هر گاه دین با گرو را ادا نماید نمی‌تواند گرو را جهت دین بی گرو نگاهداشت و هر گاه گروکننده دین او را بدهد گرو بدهد گرو گیرنده را نمی‌رسد که گرو را به فرو شد و گرو گیرنده را نمی‌رسد که گروکننده را تکلیف کند بانکه دین او را از غیر گرو بدهد و اگر چه قادر بر آن باشد و گرو گیرنده را حاضر گردانیدن گرو لازم نیست پیش از گرفتن مال خود و اگر چه در مجلس حاکم باشد و آن چه خرج حاضر ساختن گرو شود بعد از دادن دین از مال گروکننده است و اگر گرو حیوانی باشد بیمار خرج او به گرو کننده تعلّق دارد و نفقه آن بروست و در بعضی احادیث واقع (_______________ ۱) علی اطلاقه

معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۲۰ شده که اگر قابل آن باشد که برو سوار شوند یا شیر داشته باشد که بخورند جایز است که سوار شونده و شیر خورنده نفقه او را بدهد و قول اصحّ آنست که تصرف در آن بی اذن گروکننده جایز نیست و نفقه بر اوست و اگر گرو گیرنده نفقه کند از گروکننده بستاند «۱»

مطلب سیّم در شفعه گرفتن

مطلب سیّم در شفعه گرفتن و آن چنانست که دو شخص ملکی به مشاع داشته باشند و یکی از ایشان پیش از دیگری مالک شده باشد هر گاه آن شخص دیگر حصّه خود را بفروشد شریک سابق آن حصّه را مستحق می‌شود و آن چه دیگری قیمت آن می‌دهد همان قیمت او می‌دهد به سیزده شرط: شرط اوّل آن که آن چیزی را که شریک فروخته باشد قابل نقل نباشد بحسب عادت زیرا که در آن چه قابل نقل و تحویل است شفعه نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که شفعه در حیوان نیز هست و هر گاه زمین را بفروشند درخت خانه و دولاب به تبعیّت در آن شفعه می‌رود. شرط دوّم آن که قابل قسمت باشد پس آن چه قابل قسمت نباشد چون حمّام کوچک و دکّانچه‌های کوچک و نهر و راه تنگ شفعه ندارد. شرط سیّم آن که آن چیز را قسمت نکرده باشند چه هر گاه قسمت کرده باشند شفعه ندارد مگر آن که در نهر و راه شریک باشند چه در این صورت با قسمت نیز شفعه دارد هر گاه هر دو را با هم بفروشند امّا اگر زمین را بی‌نهر و راه بفروشند در این صورت نیز شفعه ندارد. شرط چهارم آن که زیاده از دو شریک نباشند و بعضی از مجتهدین برآنند که در غیر حیوان زیاده از دو شریک را شفعه می‌رسد امّا در حیوان زیاده از دو شریک را شفعه نمی‌رسد. شرط پنجم آن که حصّه شریک به خریدن و فروختن منتقل شود به دیگری چه اگر بغیر خرید و فروخت چون میراث یا هبه یا صلح منتقل شود شریک دیگر را شفعه نمی‌رسد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هبه معوّضه شفعه دارد. شرط ششم آن که کسی که شفعه می‌طلبد جهود یا مرتد نباشد و مشتری مسلمان باشد پس هر گاه مشتری مسلمان باشد و شریک جهود یا مرتد باشد شفعه نمی‌رسد و اگر مشتری کافر باشد و کسی که شفعه می‌خواهد مرتد باشد آیا او را شفعه می‌رسد یا نه میانه مجتهدین خلافست و هم چنین میانه مجتهدین خلافست در آن که اگر بعد از عقد بیع شریک مرتد شود او را شفعه می‌رسد یا نه. شرط هفتم آن که حصّه شریکی که شفعه می‌طلبد وقف نباشد چه هر گاه وقف

(____۱) با قصد رجوع و اذن گرو دهنده

اگر ممکن بوده صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۲۱ باشد او را شفعه نمی‌رسد و سیّد مرتضی رضی اللَّه عنه گفته که هر گاه آن کسی که وقف بر او شده یک کس بیش نباشد او را شفعه می‌رسد و در صورتی که بیع وقف اولادی جایز است چنانچه در باب وقف گذشت و شریک او شفعه «۱» می‌گیرد. شرط هشتم آن که یکی از دو شریک مقدّم باشد در خریدن و فروختن چه هر گاه هر دو به یک دفعه خریده و فروخت باشند هیچ کدام را شفعه نمی‌رسد. شرط نهم آن که آن شخصی که شفعه می‌طلبد می‌باید که عالم به قیمت آن باشد و عالم به قیمتی که شریک او آن را فروخته است نیز باشد چه با جهالت هر دو او را شفعه گرفتن صحیح نیست «۲». شرط دهم آن که قادر باشد بر قیمت دادن و گرفتن آن پس اگر قادر نباشد یا قادر باشد و قیمت ندهد شفعه ساقط است امّا اگر گوید که قیمت آن را حاضر ندارم و غایبست صبر کن تا حاضر سازم مهلتش دهد تا زمانی که حاضر سازد در آن زمان و سه روز دیگر مگر آن که در مهلت ضرری به مشتری رسد چه در این صورت شفعه ساقطست. شرط یازدهم آن که در دست مشتری پیش از آن که شفعه بطلبد تلف نشده باشد چه اگر تلف شده باشد شفعه ساقطست. شرط دوازدهم آن که طلب شفعه فی الفور کند چه اگر عالم باشد به فروختن شریک و طلب شفعه نکند یا آن که بعد از دانستن فروختن شریک حصّه خود را نیز بفروشد شفعه در این صورت ساقطست و اگر طالب شفعه غایب باشد یا طفل یا دیوانه یا بیمار یا بیهوش یا محبوس باشد شفعه ایشان ساقط نمی‌شود بلکه هر گاه عالم شوند می‌رسد ایشان را که شفعه بگیرند و ولیّ طفل و دیوانه با صرفه و غبطه ایشان شفعه می‌گیرد. شرط سیزدهم آن که در وقت گرفتن آن چیز بگوید که گرفتم این زمین را مثلا به شفعه چه این قول به جای عقد بیع است و محتاج بعقد بیع جدید نیست و اگر مشتری در آن چیز تصرف کرده باشد مثل آن که آن را فروخته باشد شریک را می‌رسد که آن را باطل سازد و از آن کس بگیرد و آن چه از منافع بهم رسد پیش از آن که شریک شفعه بطلبد مال مشتریست و شفعه ساقط نمی‌شود به پشیمان شدن مشتری از خریدن یا ردّ کردن بایع بواسطه عیب و شفیع می‌تواند که آن را به شریک ردّ کند جهت عیب یا جاهل بودن او به عیب امّا اگر ردّ نکند تفاوت قیمت آن را از بایع نمی‌تواند گرفت مگر آن که مشتری آن تفاوت را از بایع گرفته باشد و اگر میانه کسی که شفعه می‌خواهد و میانه مشتری نزاع شود در انتقال او به بیع یا به میراث

(____۱) احوط نگرفتن شفعه است در این صورت صدر دام ظلّه (۲) معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۲۲ یا به هبه پس اگر گواه نداشته باشد قول قول مشتریست بر نفی استحقاق شفعه و قول قول مشتریست در قیمت با قسم بر قول مشهور و اگر هر دو گواه داشته باشند گواه مشتری مقدّمست.

مطلب چهارم در بیان توابع بیع کردن

اشاره

مطلب چهارم در بیان توابع بیع کردن و در آن سه فصل است

فصل اوّل در حکم جماعتی که حاکم شرع ایشان را از مال ایشان منع نموده باشد

فصل اوّل در حکم جماعتی که حاکم شرع ایشان را از مال ایشان منع نموده باشد به سبب تعلّق حقّ غیری بمال ایشان یا جهت حفظ مال ایشان از ضایع شدن و آنها ده قومند: قوم اوّل طفلان چه ایشان از مال خود ممنوعند تا وقتی که بالغ و صاحب رشد شوند و بالغ شدن در مردان بیکی از سه چیز است پانزده ساله شدن یا موی درشت بر پشت زهار ایشان بر آمدن یا محتلم شدن و در زنان بدو

چیز نه ساله شدن یا حیض دیدن و صاحب رشد وقتی که می‌شوند که ایشان را آزمایش کنند به این که به بینند که مال خود را در چیزهای صحیح صرف می کنند «۱» یا نه. قوم دوّم دیوانگان و ایشان از مال خود ممنوعند تا آن که عاقل شوند و ولیّ اطفال و دیوانگان پدر است و جدّ پدری هر چند بالا روند و اگر هر دو جمع شوند هر دو در ولی بودن شریکند و اگر ایشان نباشند که پدر یا جدّ او را وصیّ کرده باشد و هر گاه او نیز نایاب باشد حاکم شرع ولی است یا امینی که حاکم او را نصب نماید. قوم سیّم سفیهان چه ایشان نیز از مال خود ممنوعند تا آن که سفاهت ایشان برطرف شود و اگر عقلی داشته باشند و برطرف شده باشد ولی ایشان جماعت مذکوره‌اند و اگر سفیه بالغ شده باشد ولیّ ایشان حاکم شرعست «۲» و هر گاه سفاهت ظاهر شود از مال خویش ممنوعند خواه حاکم شرع ایشان را منع کرده باشد از مال ایشان و خواه نکرده باشد امّا هر گاه سفاهت برطرف شود تا حاکم شرع حکم نکند منع ایشان برطرف «۳» نمی‌شود و بعضی از سنّیان بر این رفته‌اند که هر گاه سفیه بیست و پنج ساله شود دیگر در مال خود تصرّف می‌تواند کرد اگر چه سفیه باشد و بر سفیه هر گاه پیش از سفاهت حجّ واجب شود می‌تواند که حجّ واجب خود را بفعل آورد بشرط آن که خرج راه حجّ را به دیگری بسپارند و حجّ نیز می‌تواند کرد هر گاه خرج سفر و حضر او برابر باشد و اگر خلاف کنند سوگند یا نذر خود را کفّاره آن روزه گرفتن است. قوم چهارم بیمارانی که در آن مرض فوت شوند چه ایشان از زیاده بر سه یک مال خویش ممنوعند (______________________________ ۱) معیار آنست

که عرفا بگویند سفیه است و رشید نیست صدر دام ظلّه (۲) احوط جمع است میانه حاکم شرع و جماعت مذکورین صدر دام ظلّه (۳) علی الاحوط صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۲۳ به این معنی که اگر سی تومان داشته باشند و به کسی ببخشند ده تومان آن صحیح است و باقی باطل است «۱». قوم پنجم جماعتی که متاعی فروخته باشند چه ایشان از تصرّف در قیمت آن متاع ممنوعند تا آن که متاع را تسلیم مشتری نمایند. قوم ششم جماعتی که متاعی خریده باشند و قیمت آن را نداده باشند چه ایشان نیز ممنوعند از تصرّف در آن متاع تا قیمت آن را ندهند. قوم هفتم غلامانی که آقاهای ایشان با ایشان قرار کرده باشند که مبلغی معیّن بدهند و آزاد شوند چه ایشان از آن چه پیدا کنند سوای نفقه و آن چه به آقا می‌دهند ممنوعند تا آن که آن چه آقا به ایشان قرار داده باشد بدهند. قوم هشتم جماعتی که از دین اسلام برگردیده باشند و پدران ایشان کافر بوده باشند چه ایشان از مال خود ممنوعند تا آن که مسلمان شوند. قوم نهم جماعتی که مال خود را جهت دینی پیش کسی گرو کرده باشد چه ایشان از تصرّف در آن مال ممنوعند تا وقتی که دین را بدهند. قوم دهم مفلسانی که مالهای ایشان از قرض‌خواهان ناقص باشد چه ایشان از تصرّف در مال خود سوای نفقه و جامه خود و اهل و عیال واجب النّفقه خود ممنوعند به چهار شرط اوّل آن که قرض قرض‌خواهان پیش حاکم شرع ثابت شده باشد دوّم آن که وعده قروض ایشان رسیده باشد سیّم آن که اموال ایشان از قرض قرض‌خواهان ناقص باشد چهارم آن که قرض‌خواهان از حاکم التماس کنند که ایشان را از مالشان منع کند چه بعد از این چهار شرط حاکم شرع جمیع اموال ایشان را قیمت می‌نماید و بر قرض‌خواهان فراخور قرض ایشان قسمت می کند به این طریق که مفلسان و قرض‌خواهان را حاضر می‌سازد و قرض‌خواهانی که کروی داشته باشند گرو را بفروشد و بعوض قرض او می‌دهند و قرض‌خواهان دیگر را در آن دخلی نیست و صاحبان متاعی را که متاع ایشان موجود باشد مخیّر می‌سازد ایشان را که اختیار متاع خود کنند یا آن که با قرض‌خواهان شریک باشند بعد از آن جماعتی را که مفلس بر ایشان جنایتی کرده باشد حقّ ایشان را بدهد آن‌گاه حیواناتی که محتاج به نفقه باشند اوّل بفروشد و بنده پس از آن متاع و قماش و منقولات را بفروشد آن‌گاه زمین را بفروشد و خدمتکاران مفلس و خانه او را نمی‌توان فروخت هر گاه محتاج بانها باشد و آیا بعد از فروختن چیزهای مفلس و به قرض خواهان او دادن منعی که حاکم شرع او را کرده زایل می‌شود یا محتاجست بحکم حاکم میانه مجتهدین خلافست (______________________________ ۱) احوط تصالح و تراضی است

صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۲۴ و اقرب آنست که بمجرّد قسمت منع برطرف می‌شود و قرض‌خواهان را

نمی‌رسد که بعد از آن که آن چه داشته ازو گرفته باشند او را تکلیف نمایند که برای ایشان کار کند و اگر چه صاحب «۱» کسب باشد یا آن که اگر کسی چیزی به او ببخشد تکلیفش نمایند که قبول کند یا جهت ایشان قرض نماید و هم چنین تکلیف نمی‌توان کرد زنان را به شوهر کردن به واسطه گرفتن مهر از ایشان و جایز نیست حبس کردن او بعد از قسمت کردن اموال بلکه واجبست که او را مهلت دهند تا آن که حقّ سبحانه و تعالی او را مستغنی گرداند

فصل دوّم در ضامن شدن

اشاره

فصل دوّم در ضامن شدن و آن بر سه قسمست

اوّل متعهد شدن

اوّل متعهد شدن که بر ذمّه شخصی باشد و شروط آن هفت است: اوّل ایجاب چون ضمنت عنه یعنی ضامن شدم از فلان شخص بر آن چه در ذمّه اوست و آن چه صریحا دلالت بر آن کند و با قدرت تلفظ کتابت و اشارت کافی نیست امّا از اخرس اشارت و کتابت کافیست. دوّم قبول کسی که او را ضامن می‌سازد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که رضای او کافیست اگر چه بلفظ نگوید امّا رضای کسی که از جانب او ضامن می‌شود دخل ندارد و لیکن اگر بی‌رضای او ضامن شود مالی که می‌دهد رجوع به او نمی‌تواند کرد امّا اگر به رضای او ضامن شود رجوع می‌کند و اگر کسی که به واسطه مال او ضامن شده چیزی به ضامن بخشد ضامن نمی‌تواند از آن کس که جهت او ضامن شده بگیرد و فوریّت قبول شرط نیست. سیّم آن که ضامن بالغ و عاقل و جایز التصرّف و مختار باشد پس ضمان طفل و دیوانه و سفیه و مغمی علیه و مست و بیهوش و خفته صحیح نیست. چهارم آن که ضامن آزاد باشد چه ضامنیّت بنده بی‌اذن مولی صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برآنند که صحیحست و بعد از آزادی می‌دهد و با اذن مولی ضمان او صحیح است و تعلّق بذمّت بنده می‌گیرد نه بمال مولی و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که تعلّق بمال مولی می‌گیرد. پنجم آن که ضامن مالدار باشد یا آن که کسی که جهت مال او ضامن می‌شود در وقت ضامن شدن عالم به مفلسی او باشد امّا استمرار مالداری ضامن شرط نیست پس اگر در اثنای ضامن شدن مال او تلف شود ضمان باطل نمی‌شود. ششم آن که ضمان را معلّق بشرطی نسازد چه اگر معلّق بشرط سازد صحیح نیست امّا اگر ضمان را معلّق بشرطی نسازد لیکن دادن مال را معلّق بر شرط سازد صحیح است. هفتم آن که مالی که ضامن متعهّد آن می‌شود می‌باید که در ذمّه آن کسی که ازو ضامن می‌شود ثابت باشد پس اگر (______________________________ ۱) مشکل است پس ترک احتیاط ننمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۲۵ در ذمّه او ثابت نباشد ضمان صحیح نیست چون ضمان مال جعاله پیش از فعل و ضمان مال کتابت و ضمان مال امانت و ودیعت و مال شرکت و مضاربت و بعد از آن که شروط ضامنیّت بهم رسد منتقل می‌شود مال از ذمّه آن شخصی که از جانب او ضامن شده است به ذمّه او و ضمان حال و مؤجل جایز است و در مؤجل اگر ضامن بمیرد ضمان مؤجل حال می‌شود و جایز است که شخصی از ضامن ضامن شود و هم چنین ازو

قسم دوّم حواله

قسم دوّم حواله چه حواله نیز انتقال مال است از ذمّتی بذمّتی دیگر و شروط آن شش است: اوّل ایجاب چون احلتک بالدّین الفلانی علی فلان یعنی حواله کردم ترا به قرض تو بر فلان کس. دوّم قبول چون قبلت و قبول حواله بر مالدار واجب نیست و بعضی از مجتهدین بر آنند که قبول این حواله بر مالدار واجبست و احادیثی که بدین مضمون وارد شده محمول بر استحبابست. سیّم رضای آن کس که حواله می‌کند و کسی که او را حواله کرده و کسی که حواله بر او کرده باشد. چهارم آن که حقّ ثابت باشد در ذمّه کسی که حواله می‌کند پس حواله کردن چیزی که به قرض خواهد گرفت صحیح نیست. پنجم آن که معلّق نسازد حواله را بر شرط. ششم آن که عالم باشد بقدر دین و هر گاه شروط حواله متحقّق شود منتقل می‌شود مال از ذمّه کسی که حواله می‌کند به ذمّه کسی که حواله برو می‌کند و حواله کردن آن کسی که حواله برو کرده شده است بر کسی دیگر جایز است و هم چنین بر کسی دیگر و حواله بغیر جنس نیز جایز است چنانچه اگر بر ذمه او دراهم باشد به دنانیر حواله کند.

قسم سیّم کفاله

قسم سیّم کفاله و آن ضامن شدن بدن شخصی است که بر او حق غیری ثابت باشد و شروط آن پنج است: اوّل ایجاب چون کفلتک یعنی کفیل شدم جهت تو فلانی را. دوّم قبول کسی که از برای او کفیل می‌شود و بعضی از مجتهدین رضای کسی که ضامن بدن او می‌شود شرط کرده‌اند. سیّم تعیین آن کسی که ضامن بدن او می‌شود پس اگر گوید که ضامن بدن یکی از دو شخص شدم صحیح نیست و هم چنین تعیین مدّت ضمان جایز است. چهارم آن که ضمان را معلّق بر شرط نسازد چه اگر معلّق بر شرط سازد باطلست. پنجم آن که بر او حدّ نباشد چه کفیل شدن کسی که برو حد لازم باشد صحیح نیست و بعد از آن که این شروط بهم رسد کفیل شدن صحیح است و کفیل شدن حال مؤجل جایز است و هم چنین به وعده نیز هر گاه وعده مشخص باشد و هر گاه عقد کفاله مطلق واقع شود منصرف بحال می‌شود و به تسلیم کردن آن شخصی که جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۲۶ ضامن بدن او شده کفیل بریء الذّمّه می‌شود بشرطی که در وقت تسلیم کردن ظالمی نباشد که او را برهاند چه در این وقت به تسلیم کردن بری از او نمی‌شود و بریء الذّمّه نمی‌شود به تلف شدن آن چیزی که بر ذمّه او باشد و اگر از حاضر ساختن او امتناع نماید حاکم شرع او را حبس فرماید تا او را حاضر گرداند یا آن چه در ذمّه اوست از عهده بیرون آید و بعد از گرفتن آن چه بر دست او بود بروست ضامن رجوع می‌کند بر آن کسی که ضامن بدن او شده و اگر چه باذن او ضامن «۱» نشده باشد و اگر آن شخص بگریزد یا غایب شود غایب شدنی که خبر او منقطع شده باشد یا ضامن را لازم است که آن چه بر ذمّه اوست بدهد یا نه میانه مجتهدین در این مسأله خلافست اقرب «۲» آنست که می‌باید داد و اگر غایب شدن او به طریقی نباشد که خبر او منقطع شده باشد ضامن را مهلت دهد تا او را حاضر سازد و در حکم ضامن شدنست رها کردن قرض‌دار کسی را از دست او از روی قهر و غلبه چه در این صورت برو لازمست که او را ردّ کند یا آن چه بروست بدهد و باطل می‌شود کفاله به مردن کسی که ضامن بدن او شده باشد و در این صورت دادن مالی که بر ذمّه او بوده ضامن را لازم نیست و حاضر ساختن مرده برو لازم نیست مگر آن که حاضر ساختن آن مرده جهت گواهی دادن برو باشد چه در این صورت حاضر ساختن مرده برو لازمست اگر چه او را دفن کرده باشند و اگر ضامن بمیرد آیا بر ورثه او لازم است که آن شخص را حاضر سازند یا نه مجتهدین را در این دو قول است.

فصل سیّم در بیان صلح کردن

فصل سیّم در بیان صلح کردن و آن عقدیست که شارع آن را وضع کرده است جهت قطع نزاع و آن بر سه قسمت: قسم اوّل میانه

مسلمانان و اهل کتاب چنانچه در بحث جهاد با کفّار مذکور شد. قسم دویّم میانه زن و شوهر چنانچه در بحث طلاق خواهد آمد. قسم سیّم میانه دو خصم در اموال و صلح عقدیست لازم و شروط آن شش است: اوّل ایجاب چون صالحتک هذا بهذا یعنی مصالحه کردم فلان دعوی را به تو بمبلغ معیّن مثلا. دوّم قبول چون قبلت و هر چه دلالت کند بر رضای بر ایجاب. سیّم آن که ایجاب و قبول از بالغ عاقل رشید مختار جایز التّصرّف واقع شود پس مصالحه طفل و دیوانه و سفیه و کسی که او را به اکراه بر آن دارند یا مست یا بیهوش باشد یا کسی که حاکم شرع به سبب افلاس از مالش او را منع کرده باشد به واسطه قرض‌خواه صحیح (____۱) معلوم نیست صدر دام ظلّه (۲)

معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۲۷ نیست. چهارم آن که صلح بر چیزی واقع شود که عوض آن توان گرفت پس اگر عوض نتوان گرفت صحیح نیست چون صلح کردن با زن تا آن که اقرار کند زوجیّت او چه در این صورت اگر آن زن چیزی دهد که او ترک دعوی کند جایز نیست. پنجم آن که صلح با عوض واقع شود پس اگر صلح بی‌عوض واقع شود صحیح «۱» نیست و هم چنین اگر بر عوضی واقع شود که حق غیری باشد نیز باطل است. ششم آن که صلح بر حلال ساختن حرام و حرام ساختن حلال واقع نشود چه این چنین صلح باطل است و در صلح طلا و نقره قبض در مجلس شرط نیست چه آن مخصوص است چنانکه گذشت و بعد از آن که این شروط بهم رسد صلح لازم می‌شود چه آن عقدیست لازم از هر دو طرف و صلح عقدیست بسر خود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که تابع بیع است هر گاه در آن عینی منتقل شود و فرع اجاره است هر گاه در آن منفعتی منتقل شود و فرع هبه است هر گاه در آن عینی منتقل شود بی‌عوض و فرع ابرا است هر گاه در آن اسقاط حقّی شود و فرع عاریتست هر گاه در آن منفعتی منتقل شود بی‌عوض و صلح هم چنان که با اقرار جایز است با انکار نیز جایز است و در حالت انکار مستلزم اقرار نیست خلاف مر سنیان را که گفته‌اند که صلح کردن با انکار اقرار را لازم دارد و صحیحست صلح کردن بر عین بعین و بر منفعت به منفعت و بر عین به منفعت و منفعت بعین خواه جنس آن چه دعوی می‌کند و بغیر جنس آن و جایز است صلح کردن به زیاده از قیمت متاعی که نزاع در آن کنند و به کمتر از قیمت آن و هم چنین صحیح است صلح کردن به چیزی حال از چیزی که به وعده باشد و به وعده از چیزی که حال باشد

باب دهم از کتاب جامع عبّاسی

اشاره

باب دهم از کتاب جامع عبّاسی در بیان اجاره دادن و عاریت نمودن و احکام غصب کردن و توابع آن و در آن چهار مطلب است:

مطلب اوّل در اجاره دادن

اشاره

مطلب اوّل در اجاره دادن و در آن سه فصل است:

فصل اوّل در شروط اجاره

فصل اوّل در شروط اجاره بدان که اجاره مالک ساختن منفعت معلوم است مر شخصی را بعوض معلومی و شروط آن پانزده است: اوّل ایجاب چون اجرتک هذا بهذا یعنی اجاره دادم به تو فلان زمین را به مبلغی معیّن مثلا و بلفظ عاریت و بیع صحیح نیست اگر

چه قصد اجاره کنند. دویّم قبول چون قبلت و آن چه دلالت کند به رضای بر ایجاب. سیّم آن که هر یک از مؤجر و مستاجر بالغ و عاقل و مختار و (______ ۱) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۲۸ جایز التّصرّف باشند پس اجاره طفل و دیوانه و عاقل و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست و مفلس اگر چیزی را به اجاره دهد صحیح نیست امّا اگر خود را به اجاره دهد صحیح است. چهارم آن که آن چه اجاره می‌کنند چیزی باشد که آن را توان دید یا وصف آن توان کرد به نوعی که جهالت ازو برطرف شود پس در اجاره دادن حمّام مثلاـ ناچار است از دیدن خانهای آن و بزرگی و کوچکی صحن آن و تون و جائی که خاکستر و آب خانه ریزند و طهارت خانه و مصرف آب آن یا وصف کردن آن حمّام به نوعی که جهالت ازو برطرف شود و در اجاره زمین ناچار است از دیدن یا وصف کردن که جهالت برطرف شود و تعیین منفعت از زراعت و غیر آن در اجاره حیوان لا بدّ است از تعیین مدّت راکب و تعیین مرکوب به مشاهده یا به وصفی که جهالت برطرف گردد و ذکر منازل و حمل نفقه و تقدیر آن و دیدن آن چه کم شود هر روز با کل معتاد لازم نیست مگر با شرط و امّا اگر کم شود بی‌اکل یا با اکل غیر معتاد برداشتن بدل آن لازم است اگر چه شرط عدم ابدال کرده باشد. پنجم آن که آن چه به اجاره می‌دهند چیزی باشد که اصل او باقی ماند و ازو نفع گیرند پس اجاره درخت جهت خوردن میوه آن و هیمه جهت سوزانیدن و طعام جهۀ خوردن و گوسفند جهۀ خوردن گوشت و شیر او صحیح نیست امّا در اجاره گرفتن دایه جهۀ شیر دادن طفل میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که جایز است و آیا جایز است که گوسفند را اجاره کنند جهت شیر دادن بره در این نیز میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که جایز است و هم چنین اجاره کردن بوهای خوش که به بوئیدن کم نشود جایز است و هم چنین اجاره حمّام جهۀ نشستن در آن جایز است و ریختن آب تابع آنست و آیا اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن جایز است یا نه میانه مجتهدین در این خلافست. ششم آن که آن چیزی را که اجاره می‌کنند باید که منفعت آن منتقل باشد و در اجاره کردن سیب جهۀ بوییدن و درخت جهت نشستن در سایه آن میانه مجتهدین خلافست امّا اجاره درخت جهت خشک کردن رخت بر آن صحیح است. هفتم آن که آن منفعت مباح باشد پس اگر خانه را جهت ریختن شراب اجاره کنند صحیح نیست. هشتم آن که منفعت مملوک باشد پس اجاره دادن کسی ملکی را که از دیگری غصب کرده باشد صحیح نیست. نهم آن که نفع گرفتن از آن چیزی که اجاره می‌گیرند ممکن باشد پس اجاره نمودن زمین بی‌آب جهت زراعت کردن صحیح جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۲۹ نیست و هم چنین اجاره نمودن گوسفند جهت شیار کردن زمین بعوض گاو یا جهت بار برداشتن عوض شتر صحیح نیست چه انتفاع در این دو صورت ممکن نیست. دهم آن که قادر باشد بر تسلیم آن پس اجاره حیوان و بنده گریخته در مدتی که گریخته باشد صحیح نیست. یازدهم آن که منفعت چیزی نباشد که بحسب شرع و عرف از آن ممنوع باشند پس اجاره شخصی جهت کندن دندانی که درد نمی‌کند یا جنب و حایض جهت جاروب کردن مسجد صحیح نیست امّا اگر اجاره کنند جهت کندن دندانی که درد می‌کند صحیح است و هم چنین صحیح نیست اجاره کردن کافر مصحف را جهت نظر کردن در آن و مسلمان را جهت خدمت کردن. دوازدهم آن که ممکن باشد که مستاجر را منفعت حاصل شود پس اجاره کردن کسی که حجّ برو واجب باشد جهت حجّ کردن از غیر صحیح نیست. سیزدهم آن که منفعت معلوم باشد چون خیّاطی کردن مشخّص پس اگر مجهول باشد صحیح نیست. چهاردهم آن که عوض منفعت معلوم باشد به مشاهده آن یا به وصفی که جهالت را برطرف سازد و اگر قابل کیل و وزن باشد به کیل و وزن در آوردن پس اگر مجهول باشد صحیح نیست. پانزدهم آن که عوض منفعت عیب نداشته باشد چه اگر عیب داشته باشد مخیّر است میانه فسخ و امضای با ارش عیب و هر گاه این شروط متحقّق شده باشد اجاره لازمست و فسخ آن نمی‌شود مگر بباطل شدن عینی که اجاره کرده باشد چون خراب شدن خانه و غرق شدن زمین در آب و گریختن کسی که او را به اجاره گرفته‌اند خواه تلف پیش از قبض باشد و خواه بعد از قبض و چون ساکن شدن درد دندان در حال آمدن دلّاک و باطل نمی‌شود به منع کردن مؤجر مستاجر را از تصرّف کردن در عین و غصب

نمودن عین پیش از قبض و مفلس بودن مستاجر و خلافست میانه مجتهدین که آیا اجاره بموت یکی از موجر و مستأجر باطل می‌شود یا نه بعضی گفته‌اند که باطل می‌شود و بعضی برآنند که باطل نمی‌شود خواه پیش از استیفای منفعت باشد و خواه بعد از آن و بعضی گفته‌اند که بموت مستاجر باطل می‌شود نه بموت موجر و استاد فقیر اعنی شیخ الطّائفه بهاء الملّة و الدّین محمّد العاملی طاب ثراه در این مسأله متوقف بود جهت تعارض «۱» ادلّه و اگر موجر موقوف علیه باشد و بمیرد پیش از انتهای مدّت اجاره میانه مجتهدین در این خلافست بعضی برین رفته‌اند که باطل «۲» است و مستاجر

(____۱) ظاهرا ترجیح با ادلّه باطل نشدن

بموت است مطلقا صدر دام ظلّه العالی (۲) ولی دور نیست که به اجازه طبقه بعد از او صحیح گردد صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۳۰ برای بقیّه اجرت به ورثه موجر رجوع می‌کند و در این مسأله نیز استاد فقیر اعنی شیخ الطائفه بهاء الملّة و الدّین محمّد العاملی طاب ثراه متوقّف بود جهت تعارض ادلّه و باطل نمی‌شود اجاره به فروختن عین امّا اگر مشتری جاهل به اجاره باشد مخیّر است در فسخ و امضا و اگر اجیر معیّن بیمار شود اجاره باطل می‌شود امّا اگر معیّن نباشد یا معیّن باشد و مضمون باشد باطل نمی‌شود و الزام می‌کنند او را در اجاره گرفتن شخصی جهت کردن انکار و بمجرّد عقد موجر مالك اجرت می‌شود و مستأجر مالك منفعت امّا تسلیم اجرت موقوف «۱» است بر تسلیم عین و اگر اجرت بر عمل باشد بعد از انقضای عمل اجرت لازمست و در حکم تسلیم عین است دادن موجر آن عین را و نگرفتن مستاجر و هر گاه مدّتی بگذرد که انتفاع از آن عین ممکن باشد و مستاجر منتفع نشود اجرت ثابت می‌شود و آیا نفقه کسی که به اجرت می‌گیرند و علیق چاروائی که کرایه می‌کنند و آب دادن او بر کسی است که او را اجاره کرده یا بر صاحب او است میانه مجتهدین در این مسأله خلافست اقرب آنست که بر صاحب چارواست و بر آن کسی که اجیر شده نه بر آن که اجاره کرده امّا ما یحتاج چاروای اجاره از زین و لجام بر کسی است که به اجاره می‌گیرد و سنت است که اجرت اجیر را پیش از گرفتن مشخّص کنند و هنوز عرق او خشك نشده باشد که به او دهند و مکروهست چیزی را که به تقصیر در دست او فوت شود در وجه اجرت او حساب کنند

فصل دوّم [در اجاره حرام و مکروه جایز]

اشاره

فصل دوّم [در اجاره حرام و مکروه جایز] در آن که در چند موضع اجاره حرامست و در چند موضع مکروه و در چند موضع جایز بدان که در پانزده موضع اجاره حرامست و در هشت موضع مکروه و در شانزده موضع جایز. امّا

در پانزده موضعی که حرامست

در پانزده موضعی که حرامست . اوّل اجاره کسی جهت ساختن شطرنج و نرد و آلات قمار و لهو. دوّم اجاره کسی که سرود بباطل کند سوای عروسی که در آن جایز است «۲». سیّم اجاره کسی جهت برداشتن شراب یا مرده یا خوك جهت خوردن امّا اگر از برای سرکه کردن باشد یا آن که مرده را از محلّه جهت بوی بد بردارد صحیح است و هم چنین است برداشتن شراب جهت جهود «۳». چهارم اجاره کتابت کننده جهت نوشتن شعر باطل و کتب اهل ضلال جهت غیر نقض و حجّت بر ایشان. پنجم اجاره دادن خانه به جهود که در آن عبادت کند یا شراب بگذارد و هم چنین اگر خانه را به مسلمان اجاره دهد جهت شراب گذاشتن. ششم اجاره

(____ ۱) احوط عدم توقّف تسلیم اجرت است بر تسلیم عین و بر عمل صدر دام ظلّه (۲) اگر مراد بباطل محرم است در عروسی نیز جایز نیست صدر دام ظلّه (۳) احوط ترک است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۳۱ دادن سگ گیرنده و خوک. هفتم اجاره دادن خروس که به نماز بیدار کند. هشتم اجاره گرفتن کسی جهت پیشنمازی کردن و قضا نمودن و اذان گفتن و غسل و کفن و دفن مردگان کردن امّا رزق از بیت المال گرفتن ایشان جایز است. نهم اجاره دادن زمینی که آب بر آن ننشیند جهت زراعت کردن. دهم اجاره دادن زمین به آن چه از آن زمین بیرون آید. یازدهم اجاره دادن طفل و مجنون و سفیه و مفلس. دوازدهم اجاره گوسفند نر که بر ماده اندازند امّا اگر برای صاحب گوسفند هدیه بیاورند حلالست. سیزدهم اجاره کسی جهت ساختن صورتهای سایه دار. چهاردهم اجاره شخصی جهت تعلیم قدر واجب از قرآن و معارف الهی و مسائل شرعیّه. پانزدهم اجاره دادن نفس خود را جهت حجّ کسی که حجّ بر او واجب باشد «۱» و امّا آن

هشت موضعی که مکروهست

هشت موضعی که مکروهست . اوّل اجاره مسلمان جهت خدمت جهود. دوّم اجاره بر تعلیم قرآن غیر واجب و کتابت آن و نوشتن عشرهای آن به طلاـ سیّم اجاره حجامت کننده با شرط اجرت. چهارم اجاره کسی برای پاك کردن طهارت خانه. پنجم اجاره شخصی جهت کریه کردن بباطل امّا جهت نوحه بحق جایز است. ششم اجاره دادن نفس خود را جهت زایانیدن زنان بشرط اجرت. هفتم اجاره حجّام جهت ختنه کردن. هشتم اجاره دادن کنیز بغیر امین و امّا

شانزده موضعی که جایز است

شانزده موضعی که جایز است . اوّل اجاره مصحف جهت حفظ و نظر کردن و هم چنین اجاره کتب فقه و حدیث و آداب عبادت. دوّم اجاره گرفتن کتابت کننده جهت تعلیم شعر مباح و علم حساب و نوشتن خط. سیّم اجاره کردن کسی جهت هر عمل مباحی که خواهد. چهارم اجاره کردن شخصی جهت حجّ که بر او حجّ واجب نباشد. پنجم اجاره کردن کسی برای ساختن مسجد و پل. ششم اجاره کردن جهت نماز میّت «۲». هفتم اجاره کردن قنات جهت زراعت کردن باب آن. هشتم اجاره عقار یعنی زمینها. نهم اجاره زیور جهت زینت. دهم اجاره درهم و دینار جهت نظر کردن و زینت. یازدهم اجاره رخت جهت زینت. دوازدهم اجاره درخت برای خشك کردن رخت بر آن یا نشستن در سایه آن. سیزدهم اجاره چهارپایان جهت خورد کردن گندم و جو و غیره. چهاردهم اجاره خانه جهت مسجد کردن و رخت برای نماز گذاردن در آن. پانزدهم اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن (____ ۱) یعنی حجّ بر آن که می‌خواهد اجیر شود واجب باشد صدر دام ظلّه العالی (۲) احوط ترك است صدر دام ظله جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۳۲ از آن و بعضی از مجتهدین «۱» این را جایز نمی‌دانند. شانزدهم اجاره سگ شکاری و باز و چرغ و پارس جهت شکار

فصل سیّم در احکام اجاره کردن

فصل سیّم در احکام اجاره کردن بدان که مستاجر امین است پس با تلف کردن عین ضامن نیست و اگر شرط ضمان کند در عقد فاسد می‌شود «۲» و در هجده موضع ضامن است: اوّل با تعدّی و تقصیر و خلافست میانه مجتهدین که ضامن قیمت روز تقصیر است

یا روز تلف اصحّ آنست که ضامن قیمت روز تلف است. دوّم گازر اگر جامه را پاره کند ضامن است و اگر جامه کسی را به سبب اشتباه به دیگری دهد نیز ضامن است. سیّم حمّال اگر چیزی را بشکند ضامن است. چهارم ساربان ضامن است چیزی را که تلف کند. پنجم ملّاح اگر در حفظ کشتی تقصیر کند ضامن است. ششم طبیب. هفتم کحّال. هشتم بیطار. نهم اجیر آن چه را عمل کرده اگر جهت گرفتن اجرت نگاهدارد و تلف شود ضامن است. دهم معلّم اطفال اگر چه برای تأدیب اطفال را بزند بحدّی که به جنایت رسد ضامن است. یازدهم کسی که ختنه می‌کند اگر قطع حشفه کند یا بی‌اذن ولیّ طفل او را ختنه نماید و سرایت کند به جنایت طفل ضامن است. دوازدهم اگر کسی را به جهت کندن دندانی که درد کند اجاره کنند و او دندان صحیح را بکند ضامن است. سیزدهم خیّاط آن چه را ضایع کند از جامه ضامن است. چهاردهم طبّاخ آن چه را ضایع کند ضامن است. پانزدهم جولاه آن چه را ضایع کند ضامن است. شانزدهم خبّاز اگر نان را بسوزاند ضامن است. هفدهم چوپان گوسفند اگر خواب کند و غافل شود و تقصیر کند در حفظ گوسفندان آن چه ضایع شود از گوسفندان ضامنست. هجدهم حمّامی اگر چیزی به او سپارند و او در حفظ آن تقصیر کند و تلف شود ضامنست و اگر میانه موجر و مستاجر نزاع واقع شود در اصل اجاره قول قول منکر اجاره است با قسم و در ردّ کردن آن قول قول مالکست با قسم و در هلاک شدن متاع قول قول مستاجر است با قسم و در کیفیّت اذن در فعل قول قول مالک است و در قدر اجرت قول قول مستاجر است و در مدّت اجاره قول قول موجر است و در تعدّی قول قول مستاجر است

مطلب دویّم در بیان عاریت دادن و امانت نزد کسی سپردن

اشاره

مطلب دویّم در بیان عاریت دادن و امانت نزد کسی سپردن و در آن دو فصل است:

فصل اوّل در عاریت دادن

فصل اوّل در عاریت دادن و آن عقدیست جایز و هر یک

(۱) فرمایش بعض از مجتهدین احوط

است صدر دام ظلّه (۲) ضمان در بعض از این هجده موضع محلّ تامل است یا محتاج به تفصیل است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۳۳ از ایشان را می‌رسد رجوع کردن الّا در دفن میّت مسلمان که در آن رجوع بعد از دفن جایز نیست چه شکافتن قبر حرامست تا آن که استخوان او پوسیده شود و بعضی از مجتهدین استثنا کرده‌اند چیزی را نیز که رجوع کردن بآن ضرر رسد به کسی که آن را عاریت کرده چون پارچه چوبی که جهت بستن رخنه کشتی به عاریت گرفته باشد در دریا رجوع بآن نمی‌رسد «۱» چه آن موجب ضرر است و شروط آن هفت است: اوّل ایجاب و آن هر چیزیست که دلالت کند بر عاریت گرفتن چیزی از کسی و اشارت و ایما نیز در آن کافیست. دوّم قبول و آن رضای به ایجابست خواه قولی مثل آن که قبول دارم و خواه فعلی چون گرفتن به عاریت. سیّم آن که کسی که عاریت می‌دهد و می‌گیرد باید که بالغ و عاقل و جایز التّصرف باشد پس عاریت طفل و مجنون بی‌اذن ولیّ ایشان و سفیه و بنده بی‌اذن مولی و کسی که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست. چهارم آن که کسی که عاریت می‌دهد مالک باشد پس عاریت مستاجر صحیح است و عاریت غاصب صحیح نیست. پنجم آن که آن چیزی را که به عاریت می‌گیرند می‌باید که عینی باشد که اصل آن باقی باشد و از آن منتفع توان شد چون عاریت گرفتن سگ و پارس جهت شکار و گربه برای گرفتن موش و گوسفند نر به واسطه جهاندن بر گوسفند ماده و عاریت کردن طعام و میوه جهت خوردن صحیح نیست امّا اگر گوسفند را برای شیر دادن عاریت کنند مجتهدین آن را استثنا کرده‌اند و در غیر گوسفند خلافست اقوی

آنست که مخصوص گوسفند است. ششم آن که کسی که عاریت می‌کند می‌باید که اهلیّت آن داشته باشد که به او توان داد پس اگر کسی که احرام بسته باشد جهت حجّ عاریت شکار کند صحیح نیست. هفتم آن که عاریت گرفتن جهت نفع حرام نباشد پس عاریت گرفتن خانه جهت ریختن شراب در آن جایز نیست و عاریت گرفتن کنیز جهت تمتّع گرفتن ازو بغیر آن که لفظ تحلیل یا اباحت گویند جایز نیست و مکروهست عاریت کردن پدر و مادر غلامی را جهت خدمت کردن آن غلام و آن چه به عاریت می‌گیرند امانت است در دست عاریت گیرنده پس اگر بی‌تقصیر تلف شود او ضامن نیست اگر چه به سبب استعمال کردن ناقص شود مگر آن که شرط ضمان با تلف کرده باشد یا آن که آن چه به عاریت گرفته طلا و نقره باشد چه به تلف آنها ضامنست خواه سکّه دار باشد (________________________________ ۱) البتّه رجوع ننمایند

صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۳۴ و خواه بی‌سکّه و اگر میانه عاریت دهنده و گیرنده در تلف متاع نزاع شود قول قول عاریت گیرنده است با قسم و اگر دعوی ردّ کردن نماید قول قول عاریت دهنده است با قسم

فصل دوّم در امانت نزد کسی نهادن

فصل دوّم در امانت نزد کسی نهادن و شروط آن نیز هفت است: اوّل ایجاب به طریقی که در عاریت گذشت. دوّم قبول به طریقی که در عاریت مذکور شد. سیّم آن که هر یک از ایشان بالغ و عاقل و مختار و جایز التّصرّف باشد چه اگر یکی از ایشان طفل باشد یا دیوانه یا سفیه یا مست یا بیهوش یا کسی باشد که به اکراه او را بر آن دارند یا غلامی بی‌اذن آقا باشد امانت صحیح نیست و قبول امانت کردن سنّت است و حفظ نمودن آن بقدر امکان بعد از قبول واجبست و هم چنین ردّ آن بر مالك واجب است و در وقت ردّ کردن آن گواه گرفتن سنّت است و ممزوج ساختن امانت بمال خود یا بمال غیر خواه به جنس آن باشد و خواه بغیر جنس آن حرامست و امانت گیرنده امین است پس اگر تلف شود ضامن نیست امّا در هشت موضع ضامن است: اوّل به تصرّف کردن در آن چون پوشیدن. دوّم ضایع گردانیدن چون گذاشتن در جائی که ظالم ببیند و به قهر و غلبه بگیرد یا آن که متاعی باشد که در بعضی فصلها چون تابستان از هم باز باید کرد و باز نکند. سیّم خلاف کردن قول مالك اگر تعیین موضع کند مگر آن که از تلف ترسد. چهارم به کسی دیگر به امانت سپردن بی‌اذن مالك بی‌احتیاج و اگر چه عادل باشد. پنجم تقصیر کردن در ما یحتاج آن چون علف حیوان. ششم انکار کردن امانت. هفتم اهمال کردن در دادن به صاحب آن یا آن که صاحبش بطلبد. هشتم عازم بودن بر ندادن به صاحب و باطل می‌شود امانت به مردن و جنون و بی‌هوشی هر یک از ایشان اگر چه کم باشد و هم چنین به عزل نفس خود و اگر میانه امانت گیرنده و امانت دهنده در انکار امانت نزاع واقع شود قول قول امانت گیرنده است و قول قول «۱» مدّعی قیمت است با تعدّی و قول قول امانت گیرنده است در این که گوید ردّ کردم به کسی که امانت بمن داده بود امّا اگر گوید ردّ کردم به وارث او قول قول وارث است با قسم

مطلب سیّم در بیان احکام غصب کردن و توابع آن

اشاره

مطلب سیّم در بیان احکام غصب کردن و توابع آن و در آن سه فصل است.

فصل اوّل در احکام غصب کردن

فصل اوّل در احکام غصب کردن بـدان که غصب گرفتن مال غیر است از روی تعدّی و غلبه پس اگر کسـی را از مالش منع کنند و متصـــرّف آن نشونـــد او را غـــاصب نمی‌گوینـــد و تصـــرّف در آن چـــه قابـــل نقـــل باشـــد (____١) معلوم نیست صـدر دام ظلّه العالی

جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۳۵ نقل کردن آنست و در چاروا سوار شدن بر او و در فرش نشسـتن بر آن و در عقار دخول نمودن در آن و در خـانه دخول در آن و بیرون کردن صـاحب خـانه «۱» کـافیست و غصب کردن حرامست بحسب عقـل و کتاب و حـدیث و اجمـاع و تصـرّف کردن غـاصب در آن مال حرامست سوای ردّ کردن به صاحبش چه ردّ آن واجب است اگر چه متعـذّر باشـد چون چوب در عمارت و لوح در کشتی و اگر چه محتاج به ویران کردن آن باشد امّا اگر در دریا باشد و لوح در پائین کشتی باشـد ردّ آن بعـد از اخراج به ساحل «۲» واجبست و اگر از ردّ نمـودن عین مغصوب متعـذر باشـد واجبست ردّ کردن مثـل آن و اگر مثل نداشـته باشد واجبست که قیمت اعلی بدهد و اگر آن عین در دست غاصب تلف شود و مثل آن داشـته باشد و غاصب امتناع از دادن «۳» مثـل آن نمایـد یا آن که مثل آن موجود نباشـد در آن پنـج قولست: اوّل قیمت اعلی از روز غصب تا روز تلف. دوّم قیمت اعلی از روز تلف تـا روز نایـاب بودن. سیّم قیمت اعلی از روز غصب تـا وقت ردّ آن. چهارم قیمت روز اقباض و اگر پیش غاصـب زیـادتی بهم رسـد خواه منفصل باشـد چون فرزنـد یا متّصل چون فربهی واجبست بر غاصب تا روز نایاب بودن چهارم قیمت اعلا از روز غصب که بـا اصـل به مالـك ردّ کنـد و اگر غاصب آن عین را ندهـد و بـدل او را بدهـد مالکش صاحب بـدل «۴» می‌شود امّا غاصب مالك آن عین نمی‌شود و هر گاه گنـدم و جو را غاصب زراعت کنـد همه آن ملك مالکست و اگر غاصب در آن تصـرّف کنـد به چیزی که قیمت آن زیاده شود چون درو کردن و آرد کردن گندم و تعلیم کاری به غلام کسـی غاصب مالك آن نمی‌شود بلکه لازمست که ردّ کنـد به صاحب آن عین را با زیادتی و اگر به سـبب زیادتی غاصب قیمت ناقص شود لازم است که آن عین را با ارش نقصان ردّ کند و اگر غاصب آن را ممزوج سازد به مساوی آن یا بهتر از آن شریکست با مالك آن پس در این صورت اگر حقّ مالك را از اعلی بدهد واجبست بر او که قبول کند و اگر به کمتر از آن در قیمت ممزوج سازد مخیّر است مالك در گرفتن آن عین بـا ارش یـا مثـل آن و اگر مالك بقـدر حقّ خود از ادون خواهـد واجبست بر غاصب که بدهـد و اگر زیاده از حقّ خود خواهد حرامست و اگر ممزوج سـازد بـا غیر جنس حکم آن دارد که آن چیز را تلف کرده پس در این صورت ضـامن مثـل است و ممزوج ساختن گنـدم (____ ١) غصب استیلاـ و در تحت یـد تسلّط در آوردن مال غیر است عمدا و عدوانا سوار شدن و نشدن و امثال آن میزان نیست صدر دام ظلّه العالی (۲) وجوب اخراج پیش از رسیدن به ساحل در مفروض متن معلوم نیست صـدر دام ظلّه (۳) محض امتنـاع غاصب از مثل باعث انتقال به قیمت نمی‌شود و اللّه العالم صـدر دام ظلّه (۴) در غیر بدل حیلوله باید تامّل نمود صدر دام ظلّه جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۳۶ به جو اتلاف نیست بلکه او را تکلیف می‌کنـد به جـدا کردن از یکـدیکر و اگر چه برو دشوار باشـد و اگر ریسـمان را غصب کند و بآن قبائی بدوزد واجبست شـکافتن و بیرون آوردن به ریسـمان مگر آن که ترسد که به سبب بیرون آوردن ریسـمان قبا ضایع بشود چه در این صورت لازم «۱» است قیمت آن را بدهـد و هم چنین می‌دهد «۲» اگر بآن ریسـمان جراحت حیوانی را دوخته باشد مگر آن که از تلف شـدن و ناقص شـدن ایمن باشـد که در این صورت می‌تواند شـکافت و آن را بیرون آورد و امّا اگر آن حیوان بمیرد آیا آن را می‌تواند شکافت و ریسمان را بیرون آورد «۳» آورد یا نه میانه مجتهدین در این خلافست و اگر کسی با کنیزی که غصب کرده دخول کنـد و کنیز بکر باشـد از روی جهـالت بایـد که کنیز را بـا مهر المثـل او یا ده یك قیمت او به صاحبش ردّ کنـد و اگر نباشـد او را با بیست یك قیمت او ردّ کنـد و بعضـی از مجتهـدین برآننـد که بر غاصب لازمست که کنیز را رد کند با اکثر أمرین از ارش ده یـك قیمت او و در صورت اولی و اگر بکـارت کنیز را به انگشت ببرد دیت بکـارت را بـا کنیز ردّ کنـد و اگر بعـد از آن که بکارت او را به انگشت برده باشـد دخول کند دیت بکارت را با کنیز و آن چه مذکور شد از مهر المثل یا ده یك قیمت او با اجرت

المثل ایّامی که کنیز را داشته بدهد و اگر کنیز حامله شود فرزند در این صورت از غاصب است و قیمت فرزند را در روزی که وضع حمل کنیز می‌شود به صاحبش می‌دهد یا تفاوتی که در قیمت کنیز بهم رسیده باشد و اگر در وقتی که کنیز از غاصب حامله باشد شخصی چیزی بر شکم آن کنیز زند که طفل او بیفتد غاصب از آن کس دیت جنین آزاد می گیرد و صاحب کنیز از غاصب دیت جنین بنده می گیرد و اگر در حالت دخول کردن هم کنیز و هم غاصب عالم باشند پس اگر به اکراه دخول کرده باشد صاحب کنیز مهر المثل و فرزند و ارش نقصان و اجرت ایّامی که پیش غاصب بوده با کنیز می گیرد و بر غاصب حدّ لازمست و اگر کنیز در دخول اطاعت او کرده باشد هر دو را حد می‌زنند و در مهر خلافست میانه مجتهدین و اگر غاصب کنیز را بفروشد و مشتری با علم به غصب بودن دخول کند حکم او حکم غاصب است و اگر گوسفند نری را غصب کنند و بر گوسفند ماده کشند نتاج آن هر دو از صاحب گوسفند ماده است اگر چه آن از غاصب باشد امّا غاصب (____١) معلوم نیست صدر دام ظلّه (٢)

معلوم نیست صدر دام ظلّه (٣) ظاهرا مانع ندارد صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۳۷ اجرت و ارش نقصان را به صاحب گوسفند نر می‌دهد و اگر زمین کسی را غصب نمایند و زراعت کنند مالك آن زمین را ازاله آن زراعت را می‌رسد اگر چه نزدیك به چیدن شده باشد و اگر غاصب آن چه را غصب کرده بفروشد موقوف بر اجازت مالکست و مشتری ضامن عین و منفعت آنست و اگر مشتری عالم بآن بوده باشد واجبست که آن را به صاحبش ردّ کند در این صورت مشتری رجوع بر غاصب نمی کند و اگر عالم بآن نبوده باشد رجوع بر غاصب می کند و مالك مخیّر است در رجوع کردن بر غاصب یا مشتری پس اگر رجوع کند بر مشتری مشتری که عالم بر غصب نبوده رجوع می کند بر غاصب و اگر رجوع می کند بر غاصب غاصب رجوع می کند بر مشتری که عالم بر غصب بوده اگر چه مشتری به دیگری فروخته باشد و هم چنین اگر چند مرتبه بیع کرده باشند همه ضامنند و مالك مخیّر است که از هر کدام از ایشان که خواهد بگیرد و اگر غاصب گوش و بینی غلام کسی را ببرد آن غلام آزاد می‌شود و صاحب غلام قیمت او را از غاصب می گیرد و اگر شراب را غصب کند و پیش غاصب سرکه شود آیا غاصب ضامن آنست یا نه میانه مجتهدین در این خلافست.

فصل دوّم در بیان آن که غاصب در چند موضع ضامن عین و منفعت است

فصل دوّم در بیان آن که غاصب در چند موضع ضامن عین و منفعت است و آن در دوازده موضعست: اوّل غصب کردن غلامی که صاحب صنعتی باشد چه غاصب او را با اجرت منفعت او ضامن است و اگر صاحب چند صنعت باشد اجرت صنعت اعلی را ضامنست. دوّم غصب کردن کنیز و وطی کردن او چه ضامنست کنیز را و مهر المثل او را با ده یك قیمت او اگر بکر باشد و بیست و یك قیمت او اگر بکر نباشد. سیّم غصب کردن سگ شکاری و سگ گلّه و سگی که محافظت زراعت کند و سگی که پاسبانی باغ و خانه نماید چه غاصب این سگها را و منفعت اینها را ضامنست. چهارم غصب کردن مدرسه یا رباط و منع کردن مستحقّین آنها را از داخل شدن در آنها چه در این صورت غاصب عین و منفعت آنها را ضامن است. پنجم غصب کردن زیت و جوشانیدن آن به حیثیتی که کم شود چه غاصب آن را و آن چه کم شده باشد از آن ضامنست. ششم غصب کردن میوه پس غاصب ضامنست آن میوه را و جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۳۸ قیمت آن را اگر قیمت داشته باشد قیمت روزی که غصب کرده است. هفتم غصب کردن غلام و خصی کردن او چه قیمت خصیتین را با غلام ضامن است. هشتم غصب کردن طلا و نقره و زرگری کردن آنها چه غاصب ضامن مثل آنهاست به نقد بلد و اگر مثل متعذر باشد ضامن آنهاست به نقد بلد و واجبست که زرگری کرده به صاحب بدهد و اگر بشکند و به صاحبش دهد قیمت زرگری آنها را نیز ضامن است. نهم غصب کردن شیره انگور و شراب شدن در دست غاصب چه غاصب قیمت آن شیره را ضامن است و آیا لازمست که شراب را هم به صاحب آن دهد میانه مجتهدین در این خلاف

است اقرب آنست که آن را نیز بدهد و اگر غاصب شراب را بدهد و در دست صاحب سرکه شود آیا ردّ مثل آن بر غاصب لازمست یا نه در این نیز میانه مجتهدین خلافست امّا اگر در دست غاصب سرکه شود سرکه را با تفاوت قیمت سرکه و شیره انگور به صاحبش ردّ کند اگر قیمت آن سرکه کمتر از شیره باشد. دهم غصب کردن جنسی و به کمتر از آن در قیمت ممزوج ساختن چه غاصب قیمت آن را ضامنست. یازدهم غصب کردن طفل آزادی و در نزد غاصب تلف شدن چه قیمت آن را ضامن است. دوازدهم غصب کردن شراب جهودی که پنهان خورد.

فصل سیّم در اسباب ضمان

فصل سیّم در اسباب ضمان بدان که اسباب ضمان شصت و چهار امر است سی و هشت امر در فصول اجاره و عاریت و غصب مذکور شد و بیست و شش امر دیگر این است که مذکور می‌شود: اوّل فوت کردن مال غیری را بنفس خود پس اگر غلام کسی مال شخصی را فوت کند بر ذمّه او ثابت می‌شود که بعد از آزادی بدهد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که مولی از کسب غلام می‌دهد. دوّم سبب تلف شدن آن چون کندن چاه در غیر ملك خود بقصد افتادن چیزی در آنجا یا چیزهای لغزنده در راه انداختن که پای کسی بلغزد و نقصانی به او رسد. سیّم باختیار زیاده «۱» از قدر حاجت آب در ملك خود بستن با آن که داند که ضرر به غیری می‌رسد. چهارم بقدر حاجت آب در ملك خود بستن با آن که داند که ضرر به غیری می‌رسد. پنجم آتش به زراعت خود زدن با آن که داند که سرایت به زراعت دیگری می‌کند. ششم باز کردن سر مشك آب یا ظرفی که در آن روغن یا عسل یا دوشاب باشد تا آن چه در آنست (______________________________ ۱)

احوط در آب در ملك خود انداختن و آتش به زراعت خود زدن ضمان است اگر چه زاید بر قدر حاجت نباشد و نداند که ضرر می‌رساند صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۳۹ بریزد یا آفتاب آن را نرم سازد یا به ملاقات نجاست نجس شود. هفتم باز کردن در خانه که محبوسی در آن باشد تا آن که بگریزد. هشتم آن که چیزی را به بیع فاسد یا غیر آن تصرف کرده باشد. نهم سر دادن چاروای خود که ضرری بغیر رساند. دهم تقصیر دلّال در محافظت متاع و مال. یازدهم تقصیر گروگیرنده در محافظت گرو. دوازدهم تقصیر باغبان و برزگر در محافظت باغ و زراعت. سیزدهم تعدّی شریك از آن چه شریك او در تصرّف در مال شراکت اذن داده باشد یا تقصیر کردن او در محافظت مال شرکت. چهاردهم تقصیر کردن عامل مضاربه و تعدّی از اذن مالك چه با تلف در این صورت ضامنست. پانزدهم امتناع وکیل از تسلیم مال موکّل بی‌سبب شرعی و تلف شدن آن. شانزدهم تعدّی وکیل از آن چه موکّل تعیین کرده. هفدهم تقصیر کردن کسی که چیزی یافته باشد در حفظ و در تملك آن و در صورتی که کسی وصف آن کند و به او دهد بی‌اذن حاکم آن‌گاه گواه بگذرد که مالك دیگری بوده و آن تلف شده باشد. هجدهم تدلیس کردن در نکاح چه مدلس مهر را ضامنست. نوزدهم اگر صداق در دست شوهر پیش از قبض زن فوت شود قیمت آن را از وقت مطالبه تا وقت تلف آن ضامن است. بیستم هر گاه زن نشوز کند و شوهر او را بزند به نوعی که تلف شود یا عضوی از اعضای او مجروح گردد ضامن است. بیست و یکم افساد نکاح چون شیر دادن زن بزرگ زن کوچك را و غیر آن. بیست و دوّم هر گاه عوض چیزی که زن در خلع کردن می‌دهد تلف شود ضامنست عوض آن را. بیست و سیّم ضمان قیمت بهیمه با دخول کردن به او. بیست و چهارم ضمان دیت آدمی و اعضای او و ارش نقصان به طریقی که در آخر این کتاب مذکور خواهد شد. بیست و پنجم حیوان مأکول اللّحم یا غیر آن را کشتن چه کشنده تفاوت میان زنده و کشته او را ضامنست اگر تفاوتی داشته باشد و اگر تفاوتی نداشته باشد ضامن قیمت آنست. بیست و ششم چاروای کسی که در شب یا روز نقصانی به زراعت یا غیر آن رساند صاحبش با تقصیر ضامنست

مطلب چهارم در توابع اجاره و عاریت و غصب

اشاره

مطلب چهارم در توابع اجاره و عاریت و غصب و در آن چند فصل است

فصل اوّل در مزارعه

فصل اوّل در مزارعه یعنی برزگر گرفتن که زراعت کنـد و حصّه از حاصل بر دارد و شـروط آن نه است: اوّل ایجاب چون زارعتک یعنی برزگر کردم ترا بانکه در جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۴۰ محصول شـریک باشی به حصّه معلومی و کار کنی. دوّم قبول و آن هر لفظی است که دلالـت کنـد بر رضـای ایجـاب. سیّم آن که هر یک از ایشان بالغ و عاقل باشـد چه اگر طفل یا دیوانه باشد صـحیح نیست. چهارم آن که جایز التصرّف باشد چه اگر مفلس یا مست یا بیهوش یا خفته یا غاصب باشد صحیح نیست. پنجم تعیین مـدّت زراعت و ضـبط و حفظ آن بماه و سال. شـشم آن که منتفع شـدن بآن زمین ممکن باشـد چه اگر آن زمین آب نداشـته باشـد از نهر یا چشـمه یا چاه برزگر مخیّر است در فسـخ و هم چنین اگر آب زمین در اثنای مدت منقطع شود برزگر مخیّر است پس اگر فسخ کند اجرت آن چه کار کرده است می‌گیرد. هفتم آن که برزگر حصّه داشته باشد. هشتم آن که قدر حصّه مشخّص باشد چه با جهالت آن صحیح نیست. نهم آن که حصّه مشترک باشد چه اگر مقسوم باشد صحیح نیست و مکروه است که مالک با حصّه چیزی از طلا و نقره شـرط کنـد و غیر طلا و نقره مکروه نیست و هر گاه این شـروط بهم رسد عقد مزارعه لازم می‌شود و هیچ کدام را اختیار فسـخ نمی‌رسـد مگر آن که هر دو راضـی شونـد به فسـخ و باطل نمی‌شود به مردن هر یک از ایشان و هر گاه عقـد مزارعه مطلـق واقـع شـود برزگر مخیّر است در زراعت بهر نـوعی که خواهـد زراعت کنـد و اگر مالـک نـوعی را معیّن کنـد آن نـوع متعیّن می‌شود و در این صورت اگر خلاف نوع مالک کند به چیزی که ضـرر به مالک رسد مالک مخیّر است میانه فسخ و امضا و با فسخ اجرهٔ المثـل می‌گیرد و بـا امضا تفاوت و اخراجات زمین «۱» و خراج سـلطان بر مالک است مگر آن که مالک شـرط کرده باشد که برزگر بدهـد و اگر مالک شـرط کند که زمین ازو باشد و تخم و گاو و عمل از دیگری جایز است و بعضـی از مجتهدین برآنند که هر گاه عقـد مزارعه مطلق واقع شود تخم برزگر را بایـد داد و بعضـی از مجتهـدین گفته‌انـد که مزارعه در این صورت باطل است و جایز است که شـرط کننـد که تخم از هر دو باشد خواه در حصّه موافق باشـند و خواه مختلف و خواه در تخم مساوی باشـند و خواه مختلف و هر گاه مزارعه فاسد شود زراعت از کسـی است که تخم داده و بر او اجرت زمین زراعت لازمست و جایز است که مالک حصه برزگر را به خرص و تخمین از او به چیزی قبـول کنـد و قبول برزگر در این صورت لاـزم نیست پس اگر قبول کنـد مالـک را

(______________________________ ۱) تمـام اخراجـات زمیـن بر مـالک

بودن معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۴۱ می‌بایـد آن چه قرار داده بدهد هر گاه زراعت از آفت سـماوی به سلامت بماند چه اگر بافت سماوی نقصان واقع شود چیزی بر مالک «۱» نیست و اگر از آن چه تخمین کرده زیاده شود آن زیـاده حلالـست و اگر در عـاریت زمین میانه مالک و برزگر نزاع شود یعنی برزگر گویـد که این زمین عاریتست نزد من و مالک منکر عاریت باشـد و گویـد به حصّه بی‌اجرتست قول قول مالکست در عـدم عاریت و مر او راست اجرهٔ المثل با قسم خوردن برزگر مادامی که آن چه دعوی می‌کنـد کمتر از اجرهٔ المثل نباشـد امّا اگر گوید که این زمین را از من غصب کرده در این صورت قسم می‌خورد و اجرهٔ المثل و ارش می‌گیرد با نقصان و ازاله زراعت می‌تواند کرد

فصل دوّم در مساقات

فصل دوّم در مساقات یعنی باغبان گرفتن که از میوه باغ حصّه در عوض کار کردن آن داشته باشد و شروط آن ده چیز است: اوّل ایجاب چون ساقیتک علی اشجاری یعنی باغبان گردانیدم ترا که عمل کنی در درختهای باغ من و حصّه معیّنه از حاصل آن ببری. دوّم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند بر رضای ایجاب. سیّم آن که بالغ و عاقل باشند. چهارم آن که جایز التّصرّف باشند. پنجم آن که مدّت معیّن باشد و در آن مدّت وجود میوه ممکن باشد پس اگر مدّتی باشد که میوه در آن مدّت ظاهر نشود باغبان در این صورت چیزی از آن میوه نمی‌برد و اگر در آن مدّت ظاهر شود و کامل نشود باغبان در این صورت شریکست و آیا کار کردن باغبان تا وقت رسیدن میوه لازمست بر او یا نه میانه مجتهدین در این مسأله خلافست اقرب آنست که واجب نیست. ششم آن که حصّه عامل معیّن باشد چه اگر معیّن نباشد صحیح نیست و اگر مالک با حصّه چیزی از طلا یا نقره را شرط کند مکروهست امّا غیر طلا ـ و نقره مکروه نیست. هفتم آن که در عوض عمل میوه باشد پس اگر شرط کند حصّه از اصل را با میوه صحیح نیست. هشتم آن که درخت را نشانده باشد پس اگر ننشانیده باشد یا قرار داده باشد که بنشاند و در درخت شریک باشد صحیح نیست. نهم کار کردن چه اگر محتاج بکار کردن نباشد مثل آن که میوه رسیده باشد صحیح نیست. دهم آن که درختی باشد که میوه داشته باشد چه در درخت بی‌میوه چون چنار و توت خلافست و بعضی از مجتهدین برآنند که جایز است و هر گاه این شروط بهم رسد (____ ۱) مشکل است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۴۲ عقد مساقات لازم می‌شود و هیچ کدام را فسخ جایز نیست مگر به رضای یکدیکر و هر گاه مطلق واقع شود واجبست بر باغبان هر عملی که صلاح میوه در آن باشد بعمل آورد و اخراجات بر مالکست مگر با شرط و نفقه جماعتی که در کار کردن مدد باغبان کنند بر باغبان است و باغبان مالک حصّه خود می‌شود بظاهر شدن میوه و اگر عقد مساقات باطل شود مالک را لازم است که اجرت «۱» باغبان را بدهد و هر گاه باغبان از کار کردن امتناع نماید یا بگریزد و کسی بعوض او به رضا و رغبت کار نکند پس اگر حاکم شرع شخصی را از مال باغبان یا از بیت المال چیزی دهد که بعوض او کار کند مالک را فسخ نمی‌رسد «۲» و اگر آن نیز متعذّر باشد مالک مخیّر است در فسخ بدان که باغبان امین است پس اگر دعوی تلف کند با عدم دعوی خیانت یا عدم تقصیر نماید قولش مسموع است و مالک را می‌رسد که امینی همراه او کند و اجرت او بر مالکست و اگر نگاهداشتن او ممکن نباشد آیا مالک او را بیرون می‌تواند کردن یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که جایز است.

فصل سیّم در شریک شدن

اشاره

فصل سیّم در شریک شدن و آن جمع شدن حقوق چند مالک است در یک چیز و

اسباب شرکت

اسباب شرکت چهار چیز است: اوّل میراث. دویّم خریدن. سیّم ممزوج کردن دو جنس متّفق به حیثیّتی که هر گاه ممزوج سازند از یکدیکر ممیّز نشوند خواه مزج اختیاری باشد و خواه غیر اختیاری. چهارم جمع کردن چند کس چیزی را و

اقسام شرکت

اقسام شـرکت نیز چهار است: اوّل شـرکت اموال. دوّم شـرکت ابدان در آن چه کسب کنند با اتّفاق یکدیکر در کسب. سیّم شرکت معاوضه و آن چنانست که دو کس با یکدیکر قرار دهند که در آن چه کسب کنند شـریک باشند و در آن چه نقصان بدیشان رسد چون غرامت جراحتی که بر کسـی زننـد بر هر دو باشـد. چهـارم شـرکت وجوه و آن چنـانست که دو مفلس یـک متاعی را به نسـیه بخرند و در نفع با هم شریک شوند یا آن که مفلسی متاع مالداری بفروشد به زیاده تا آن که او را نفعی باشد و غیر شرکت اموال از اقسام شرکت پیش شیعه معتبر نیست و

شروط

شروط آن ده چیز است: اوّل آن که هر یـک از شـریکان بـالغ و عاقـل باشـند. دوّم آن که جـایز التّصـرّف باشـند. سیّم ایجاب چون اشترکنا یعنی شـریک شدیم. چهارم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند به رضای به ایجاب. پنجم آن که سـرمایه باشد. ششـم آن کـه (______________________________ ۱) علی الاـحوط صـدر دام

ظلّه (۲) علی الاحوط صـدر دام ظلّه جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۴۳ جنس و مقدار سـرمایه معلوم باشد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست و می‌باید که مال و جنس هر دو متّفق باشد که بعد از آن که ممزوج سازند از یکدیکر متمیّز نشوند پس اگر هم چنین نباشد صـحیح نیست. هفتم آن که سـرمایه حاضـر باشد پس اگر غایب باشد یا دین باشد صحیح نیست. هشتم آن که نفع میانه ایشان بالسّویّه باشد بقدر مال ایشان و بعضـی از مجتهدین گفته‌اند که اگر شرط تفاوت کنند جایز است و بعضی بر آنند که اگر کار کننـده زیـادتی را بردارد با شـرط صـحیح است. نهم آن که مـدّت قرار ندهنـد چه این عقـدیست جایز هر وقت که خواهنـد قسـمت می‌تواننـد کرد. دهم آن که هر یکی از ایشان دیگری را وکیل کنـد در تصـرّف کردن به فروختن و خریـدن چه تصـرّف هیـچ کدام بدون اذن آن دیگری در مال ممزوج صـحیح نیست و با اذن اقتصار بر آن کند که شریک گفته پس اگر تعدّی کند از آن ضامنست و

در سه موضع عقد شرکت منفسخ می‌شود

در سه موضع عقد شـرکت منفسخ می‌شود . اوّل رجوع هر یک از شـریکان هر وقت که خواهند. دوم دیوانه شدن هر یک از ایشان. سیّم مردن هر یک از ایشان و شـریک امین است پس اگر بی‌تقصـیر او تلف شود ضامن نیست و قول او مقبول است در تلف هر گاه دعوی سبب ظاهری «۱» کنـد چون غرق شـدن و امثال آن و هم چنین قول او مقبول است در عدم خیانت و عدم تقصـیر و هم چنین قول او مقبولست اگر دعوی کند که آن چه خریده برای نفس خود خریده یا به شراکت خریده

فصل چهارم در مضاربه کردن

فصل چهارم در مضاربه کردن و آن چنانست که شخصـی مال خود را به کسی دهد که تجارت بآن کند و حصّه از نفع آن بردارد و شروط آن پـانزده است: اوّل ایجـاب چون ضاربتـک یعنی مضـاربه کردم این مـال را بـانکه تجارت کنی بآن و نفع آن میانه من و تو نصف باشـد. دوّم قبول و آن هر لفظی است که دلاـلت کنـد بر رضـای به ایجـاب. سیّم آن که هر یک از ایشان بالغ و عاقل باشـند. چهارم آن که جایز التّصـرّف باشند. پنجم کسی که آن مال را می‌دهد مالک باشد یا وکیل یا ولیّ مالک باشد. ششم آن که سرمایه

باشـد. هفتم آن که سـرمایه نقـد باشـد چه اگر متاع باشـد صـحیح نیست. هشـتم آن که سـرمایه معلوم القـدر باشد و آیا مشاهده آن کافیست یا نه در آن خلافست. نهم آن که سرمایه نقره و طلای سکّه دار رایج الوقت باشد چه اگر بی‌سکّه باشد یا فلوس یا مغشوش باشـد صـحیح نیست و هم چنین اگر سـرمایه دین باشد نیز صـحیح نیست. دهم آن که سـرمایه در دست کسـی باشد که مضاربه بآن می‌کند پس اگر مالک (___ ۱) فرقی میان

سبب ظاهر و غیر ظاهر ظاهر نیست صدر دام ظلّه جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۴۴ شرط کند که در دست او باشد صحیح نیست و اگر در دست هر دو باشـد آیا صـحیح است یا نه در آن خلافست. یازدهم کار کردن چه نفع در برابر کار کردن است و آن هر چیزیست که مالک متولّی آن می‌توانست شد چون باز کردن متاع و پیچیدن آن و خرید و فروخت آن و در صندوق نهادن آن و آن چه بـدان مانـد. دوازدهم آن که عمـل تجارت باشـد پس مضـاربه در غیر تجـارت کردن صـحیح نیست. سـیزدهم آن که فایـده مخصوص عامل و مالک باشـد پس اگر شـرط کنند که فایده را به اجنبی دهند صـحیح نیست امّا اگر مالک جهت غلام خود چیزی شرط کنـد صـحیح است. چهاردهم آن که فایـده مشترک باشد میانه ایشان پس اگر مالک شـرط کند که فایده ازو باشد یا از عامل صحیـح نیست. پـانزدهم آن که حصّه معلوم باشـد چون نصف یـا ثلث یـا ربع امّا اگر گویـد که از فایـده آنها صـد دینار از تو باشـد صحیـح نیست و عقـد مضاربه عقـدیست جایز هر وقت که خواهند فسخ می‌توانند کرد خواه مال نقد شده باشد و خواه نشده باشد و هر گـاه فسـخ کننـد و متـاع نقـد نشـده باشـد و فایـده ظاهر باشـد عامل بفروشـد و اگر مالک از فروختن امتناع نمایـد حاکم او را بر فروختن جبر کنـد و منفسـخ می‌شود مضاربه به مردن یا دیوانه شـدن هر یک از ایشان و هر شـرط مشـروعی که مالک در عقـد کند صحیح است مثل آن که بمال او سـفر نکند یا از شخصـی معیّن متاع را بخرد امّا اگر شـرط کند که عامل ضامن باشد و چیزی که از مایه نقصان شود بر عامل باشد یا شـرط مدّتی کند صحیح نیست و نفقه عامل در سفر از اصل مالست و عامل هم چون وکیل است و تصـرّفات او همه صـحیح است بـا غبطه و عـالم بودن بـاذن مالک و آن که از قیمت واقعی کمتر نفروشـد و بظهور فایـده کار کننـده مالک حصّه خود می‌شود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند هر گاه که نقد شود مالک می‌شود و عامل امین است و قولش مقبولست در مقـدار مایه و تلف و تقصـیر نکردن و نقصان شـدن مقـدار فایـده و قول مالک مقبول است در ردّ کردن متاع و آن که اذن در نسیه فروختن متاع نداده و مقدار حصّه عامل از فایده

فصل پنجم در وکیل کردن کسی جهت تصرّف در چیزی بالذّات

اشاره

فصل پنجم در وکیل کردن کسی جهت تصرّف در چیزی بالذّات و در آن چند موقفست

موقف اوّل در شروط وکالت

موقف اوّل در شروط وکالت و آن ده چیز است: اوّل ایجاب و آن هر لفظی است که دلالت کند بر ثابت گردانیدن شخصی دیگری را در تصـرّف کردن در مال او چون وکّلتک یا اسـتنبتک یعنی وکیل کردم ترا یا نایب گردانیدم ترا. دوّم قبول و آن هر لفظی اسـت جامع عباسـی (طبع قـدیم)، ج۲، ص: ۲۴۵ که دلالـت کنـد بر رضـای به ایجـاب خواه قولی چون قبلت و خواه فعلی چون خریـد و فروخت و مقـارنه قبول مر ایجـاب را شـرط نیست چه کسـی را که غایبست می‌توان وکیل کرد. سیّم آن که هر یک از ایشان بالغ و

عاقل و جایز التّصرف باشند چه وکیل کردن طفل و دیوانه و سفیه صحیح نیست «۱» امّا ولیّ ایشان وکیل جهت ایشان تعیین می‌تواند کرد و نیز وکیل کردن کسی که او را به اکراه بر آن دارند و مست و خفته و بیهوش صحیح نیست و هم چنین وکیل کردن مفلسی که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد در مال صحیح نیست امّا در غیر مال صحیح است چون طلاق و خلع و وکیل کردن بنده کسی را در چیزی که اذن مولی در آن شرطست نیز صحیح نیست امّا در آن چه اذن مولی در آن شرط نیست چون طلاق زوجه صحیح است امّا غلامی که مکاتب باشد وکیل تعیین می‌تواند کرد. چهارم آن که احرام نبسته باشد چه وکالت محرم در نکاح و خریدن و فروختن شکار صحیح نیست. پنجم آن که معتکف نباشد چه اگر در مسجد اعتکاف کرده باشد وکیل نمی‌تواند شد که خرید و فروخت کند در مسجد. ششم آن که وکالت معلّق بر شرط متوقّعی نباشد چه اگر موقوف بر شرط متوقّع باشد چون آمدن مسافر و طلوع آفتاب صحیح نیست امّا اگر در وکالت شرط کند که بعد از مدّتی تصرّف کند جایز است. هفتم آن که آن چیزی را که جهت آن وکیل تعیین کند می‌باید که ملك او باشد پس وکیل کردن جهت فروختن مال غیر یا مالی که خواهد خرید یا طلاق زوجه که نکاح خواهد کرد صحیح نیست. هشتم آن که آن چیزی را که وکیل جهت آن تعیین می کند می‌باید که چیزی باشد که مسلمان مالك آن تواند شد پس وکیل کردن مسلمان در خریدن یا فروختن شراب صحیح نیست. نهم آن که آن چیز قابل وکالت باشد چه اگر قابل وکالت نباشد صحیح نیست پس وکیل کردن برای نماز گذاردن در حالت حیات او صحیح نیست. دهم آن که آن چیزی که وکیل جهت آن تعیین می‌کند می‌باید که معیّن باشد پس اگر غیر معیّن باشد چون خریدن غلامی صحیح «۲» نیست تا آن که ذکر وصف آن کند و هر گاه این شروط متحقّق شود وکالت صحیح است و آن عقدیست جایز و

در دوازده موضع فسخ می‌شود

در دوازده موضع فسخ می‌شود . اوّل عزل موکّل با علم وکیل به عزل سوای وکالت گرو گیرنده در فروختن گرو در وعده چه این قسم وکالت به عزل موکّل باطل نمی‌شود «۳». دوّم انکار وکیل وکالت را. سیّم مردن هر یك از ایشان. چهارم دیوانه شدن هر یک از ایشان و اگر چه جنون دوری باشد. پنجم بیهوش شدن هر یك از ایشان. ششم منع کردن حاکم شرع

(____۱) وکالت سفیه ظاهرا صحیح است صدر دام ظلّه (۲) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی (۳) اگر در ضمن عقد شرط نشده باشد باطل می‌شود بلکه مطلقا خالی از مناقشه نیست و در رهن گذشت صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۴۶ موکّل را جهت سفاهت یا افلاس هر گاه وکیل کرده باشد در مالیات امّا اگر مفلس یا سفیه کسی را وکیل کرده باشند در طلاق زوجه مثلا به منع حاکم وکالت او باطل نمی‌شود. هفتم آن که موکّل بنده شود مثل آن که موکّل کافر حربی باشد و مسلمانی او را بگیرد و بنده کند چه وکالت او در این صورت باطل می‌شود. هشتم آن که آن چیزی را که وکیل جهت آن تعیین کرده باشد موکّل خود آن را بفعل آورد. نهم خاین شدن وکیل. دهم گریختن غلامی که آقا او را وکیل کرده باشد. یازدهم تلف شدن غلامی که جهت فروختن او وکیل تعیین کرده باشد. دوازدهم بفعل آوردن موکّل چیزی که منافی وکالت باشد چون فروختن غلامی که وکیل برای فروختن او تعیین کرده بود و می‌باید که وکیل اقتصار کند بر آن چه موکّل تعیین کرده چه با تعدّی از آن ضامنست اگر تلف شود و هر گاه وکالت در فروختن چیزی مطلق واقع شود تقاضا می‌کند فروختن را به قیمت وقت در آن شهر بشرط آن که کسی نباشد که زیاده از قیمت وقت بخرد و آیا در این صورت جایز است تسلیم متاع بی‌آن که قیمت را مشتری حاضر سازد یا نه در آن خلافست میانه مجتهدین اقرب آنست که جایز نیست و اگر وکیل کند او را در خریدن و فروختن خریدن وکیل به جهت نفس خود حرام است و اگر او را وکیل کند در خواستن زن دختر خود را به جهت زن موکّل نمی‌تواند «۱» نکاح کرد و وکیل بی‌اذن موکّل تعیین وکیل نمی‌تواند کرد مگر آن که آن

وکیل صاحب جاه باشد «۲» یا آن که آن چیز به جماعت محتاج باشد امّا با اذن جایز است و هر گاه موکّل وکیلی برای وکیل تعیین کند پس وکیل ثانی وکیل موکّل است و به مردن وکیل اوّل و عزل او وکالت وکیل ثانی باطل نمی‌شود امّا اگر گفته باشد که ثانی نیز وکیل باشد به مردن او و عزل او باطل «۳» می‌شود و وکیل امین است و در آن چه بی‌تقصیر و تعدّی او تلف شود ضامن نیست و اگر چه او را به اجرت گرفته باشد و با تقصیر و تعدّی وکالت او باطل نمی‌شود و قول او مقبول است در دعوی نمودن بانکه عالم به عزل نبوده یا تفریط نکرده و تعدّی از اذن موکّل ننموده و در تلف مال نیز قول او مقبول است

موقف دوّم در چیزهائی که قابل نیابت نیست

موقف دوّم در چیزهائی که قابل نیابت نیست و آنها هجده چیزانـد: اوّل وضو و غسل و تیمّم کردن با قدرت چه با عدم قدرت جایز است نایب گرفتن جهت استعانت در آنها. دوّم نماز واجب در حال حیات سوای دو رکعت نماز حجّ واجب با تعذّر آن چه در آن نـــــایب می‌تـــــوان گرفـــــت. ســـــیّم روزه واجب (ـــــ۱) در هر دو مقام اگر وکالت شامل خود وکیل بوده جایز است و می‌توانـد بلی در صورت عدم تصریح شاید کراهتی داشته باشد صدر دام ظلّه (۲) صاحب جاه بودن مدخلیّتی نـدارد مگر آن که استظهار شود که اذن موکـل او را شامل است چنانچه در حاجت به جماعت چنین است صـدر دام ظلّه العالی (۳) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۴۷ در حال حیات. چهارم اعتکاف واجب. پنجم حجّ واجب با قـدرت بر رفتن چه اگر از رفتن عاجز باشد جایز است نایب گرفتن. ششم سوگند خوردن و نذر کردن چه دیگری به نیابت او سوگنـد نمی‌تواند خورد و نذر کرد. هفتم غصب کردن چه دیگری بعوض «۱» او غصب نمی‌تواند کرد. هشتم میراث بردن چه میراث به نیابت کسی نمی‌برد. نهم تنبیب یعنی به نوبت خوابیـدن پیش زنان. دهم ظهار کردن یعنی کسی با زن خود گویـد که پشت تو هم چو پشت مادر و خواهر منست چه در این صورت نیز نیابت جایز نیست. یازدهم سوگنـد خوردن بر دخول نکردن با زن خود. دوازدهم لعان کردن با زن خود به طریقی که مـذکور خواهـد شـد. سیزدهم رضاع چه هر گاه زنی را جهت شیر دادن گرفته باشـند نایب نمی‌تواند گرفت «۲». چهاردهم انقضای عـدّت. پانزدهم قسّامه بخش کننـده کنز. شانزدهم جنایت هفـدهم التقاط «۳» و احتطاب و احتشاش یعنی برچیدن و هیمه کردن و علف درویدن هجدهم اقامت شـهادت مگر بر وجه شـهادت بر شهادت چه در این صورت حاکم جهت او نایب می‌تواند گرفت

موقف سیّم در چیزهائی که قابل نیابت هست

موقف سیّم در چیزهائی که قابل نیابت هست و آنها سی و هشت چیزاند: اوّل اخراج زکاة و خمس و قسمت تصدّقات. دوّم خریدن و فروختن «۴» به نیابت کسی که احرام بسته باشد. سیّم قبض کردن قیمت متاع. چهارم گرو کردن و قبض گرو پنجم مصالحه. ششم حواله. هفتم ضـامن شـدن. هشـتم شـریک شـدن. نهم مضـاربه. دهم برزگر گرفتن. یـازدهم باغبـان گرفتن. دوازدهم وکیـل گرفتن. سیزدهم عـاریه گرفتن. چهاردهم طلب شـفعه کردن و گرفتن آن. پانزدهم اجاره کردن. شانزدهم ابرای ذمّه از حقّی نمودن. هفـدهم نکاح کردن مگر نکاح جهت کسـی که احرام بسـته باشـد. هجدهم تعیین کردن صداق. نوزدهم خلع. بیسـتم رجعت کردن. بیست و یکم در عـدّه رجعیّه رجعت کردن. بیست و دوّم طلاـق دادن. بیست و سـیّم جعـاله و مزد. بیست و چهـارم بخشـیدن و وقـف کردن. بیست و پنجم قصاص کردن. بیست و شـشم قبض دیت. بیست و هفتم قبض حقوق چون میراث و وصـیّت. بیست و هشتم عقد جزیه

و قبض آن. بیست و نهم جهاد با عدم تعیین آن. سی‌ام کشتن گوسفند در هدی. سی و یکم حدّ زدن آدمی. سی و دوّم اثبات حدود آدمی. سی و سیّم تیر انداختن و اسب دوانیدن

(۱) مراد واضح نیست صدر دام ظلّه العالی (۲) محتاج به تامّل و تفصیل است صدر دام ظلّه (۳) معلوم نیست صدر دام ظلّه (۴) احوط منع است صدر دام ظلّه العالی

جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۴۸ سی و چهارم آزاد کردن بنده و مکاتب و مدبر ساختن. سی و پنجم قضا «۱» پرسیدن. سی و ششم دعوی نمودن. سی و هفتم اثبات کردن حجّتهای مدّعی و حقوق او. سی و هشتم طواف نسا و رمی کردن جمره جهت کسی که فراموش کرده باشد.

موقف چهارم در اقسام وكالت

اشاره

موقف چهارم در اقسام وکالت و آن بر سه قسمست.

اوّل وكالت حرام

اوّل وکالت حرام چون وکالت ذمّی جهت دعوی کردن بر مسلمانان از جانب مسلمانان و ذمّیان و وکیل شدن او از جانب مسلمانان جهت فروختن چیزهای حرام چون شراب و گوشت خوك اگر چه وکیل جهود باشد

دوّم وكالت مكروه

دوّم وکالت مکروه چون وکالت مسلمان برای ذمّی بر مسلمان و بعضی از مجتهدین این قسم را نیز حرام می‌دانند.

سيّم وكالت جايز

سیّم وکالت جایز و آن بر هفت قسمست: اوّل وکالت از جانب حاضر در طلاق زوجه و بعضی از مجتهدین این قسم را جایز نمی‌دانند. دوم وکالت از جانب سفیهان باذن حاکم. سیّم وکالت زنان جهت نکاح کردن و طلاق از جانب غیر. چهارم وکالت فاسق در تزویج دختر یا پسر خود به ایجاب و قبول. پنجم وکالت غلام باذن آقا. ششم وکالت کافر. هفتم وکالت مفلس و سنّت است که وکیل صاحب بصیرت تمام باشد و عارف به لغتی که بآن مکالمه می‌کند باشد و واجبست بر او تسلیم کردن آن چه در دست اوست با طلبیدن موکّل بشرط آن که تسلیم ممکن باشد چه اگر در آن حال تسلیم نکند و تلف شود ضامن است امّا اگر تسلیم نکردن جهت گواه گرفتن باشد جایز است «۲» و واجبست بر وکیل گواه گرفتن در دادن دین موکّل و تسلیم متاع چه بی‌گواه صحیح نیست و امّیا اگر در ودیعت وکیل باشد واجب نیست گواه گرفتن و حرامست «۳» بر وکیل خریدن آن چه وکیل در فروختن آن باشد از جهت خود بی‌اذن موکّل و حرامست برو نکاح کردن دختر خود اگر وکیل باشد در نکاح کردن زوجه جهت موکّل و سنّت است بر صاحب جاه و ثروت که بنفس خود مرتکب دعوی نشود و وکیل تعیین کند و ثبوت وکالت بیکی از دو چیز می‌شود به اقرار موکّل پیش حاکم شرع یا به گواهی دادن دو گواه عادل پیش او و عزل وکیل ثابت می‌شود بعلم وکیل اگر چه خبر دهنده یک مرد عادل بوده باشد چنانچه در روایت هشام بن سالم وارد شده «۴»

فصل ششم در اسب دوانیدن و تیر انداختن

فصل ششم در اسب دوانیدن و تیر انداختن و شروط آنها هفده است: اوّل ایجاب و قبول از بالغ عاقل جایز التّصرّف و بعضی مجتهدین برآنند که این جعاله است و ایجاب در آن کافیست. دوم حیوانی که (______________________________________۱) قضاوۀ و حکم قابل نیابت بودن معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی (۲) جواز وجوب در هر دو مقام معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی (۳) مکرّر هر دو صورت گذشت صدر دام ظلّه العالی (۴) ولی رعایت احتیاط منافی با روایت نیست صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۴۹ بان پیش‌دستی توان کرد چون اسب و شتر و استر و خر و فیل پس غیر اینها جایز نیست «۱» چون کبوتر و شاطری و کشتی گرفتن و سنگ برداشتن و آیا اگر اینها بی‌عوض باشند حرامست یا نه در آن خلافست بعضی از مجتهدین کشتی گرفتن بی‌عوض را جایز داشته‌اند. سیّم تعیین عوض یعنی آن چیزی که قرار می‌دهند که سابق بگیرد می‌باید که مقدار آن معلوم باشد به مشاهده یا بوصف و جایز است که دین باشد خواه حال و خواه موجل و هم چنین جایز است که عوض از متسابقان باشد یا از یکی از ایشان یا از اجنبی یا از بیت المال. چهارم تعیین جنس آلتی که به سبب آن پیش‌دستی می‌کنند چون دو اسب یا دو تیر پیکان‌دار به مشاهده امّا تعیین آن دو شخص لازم نیست. پنجم برابر بودن هر دو اسب مثلاـ در احتمال پیش‌دستی نمودن یعنی یکی ضعیف و دیگری قوی نباشد. ششم آن که هر دو از یک جنس باشند پس اگر یکی اسب باشد و دیگری استر صحیح نیست امّا اگر در صفت مختلف باشند چون عربی و یابو صحیح است. هفتم آن که هر دو به یکبار بدوانند که اگر پیش و پس بدوانند صحیح نیست امّا مساوات در مکان ایستادن شرط نیست. هشتم گردانیدن عوض جهت سابق در اسب دوانیدن یا محلّل پس اگر بغیر از ایشان دهند صحیح نیست و محلّل کسی است که میان دو کس که گرو می‌بندند درمی‌آید اگر یکی از ایشان سبقت نمود او عوض می‌گیرد و اگر سبقت نکرد غرامت نمی‌کشد. نهم علم بعدد تیر انداختن در محاطّه و در مبادره خلافست. دهم علم بعدد زدن تیر بر نشانه مثل آن که گوید که هر پنج تیر از جمله بیست تیر بر نشانه زند عوض ازو باشد. یازدهم علم به صف زدن مثل آن که شرط کند که تیر از نشانه بگذرد یا بر نشانه خورد یا پیش نشانه بیفتد یا بر جانب نشانه بخورد یا بر نشانه خورد بهر طریقی که باشد و با اطلاق منصرف با خیر می‌شود. دوازدهم آن که هر دو در عدد و زدن و سایر احوال مساوی باشند. سیزدهم آن که عالم باشند بقدر نشانه به مشاهده یا بتقدیر چه نشانه مختلف می‌باشد. چهاردهم تعیین اندازه پس اگر معیّن نباشد صحیح نیست. پانزدهم پیش دستی کردن به تیر زدن بر نشانه نه بر دور انداختن پس اگر گوید عوض از کسی باشد که دورتر بیندازد صحیح نیست. شانزدهم آن که ابتدای مسافت و انتهای آن مشخّص باشد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست هفدهم (______________________________________۱) خصوصیّتی بنظر نمی‌رسد و احوط مطلقا ترک است باید ملاحظه شود صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۵۰ آن که زدن نشانه ممکن باشد پس اگر ممکن نباشد چون زدن از پانصد ذراع راه صحیح نیست

فصل هفتم در اقسام غلبه در تیر انداختن

فصل هفتم در اقسام غلبه در تیر انداختن و آن بر سه قسمست: اوّل مبادرت مثل آن که گوید هر کس پنج تیر از جمله بیست تیر بیشتر بزند او سابقست و عوض مال از اوست پس اگر یکی از ایشان پنج تیر از جمله ده تیر بزند و دیگری چهار تیر از جمله ده تیر بزند اوّل سابقست و اکمال در این صورت لازم نیست. دوّم محاطّه یعنی کم کردن آن چه برابر زنند مثل آن که گوید هر که پنج تیر از بیست تیر بزند سابقست پس اگر هر دو پنج تیر از ده تیر بزنند طرح می‌نماید یعنی می‌اندازند تا بیست کامل شود. سیّم مفاضله

مثل آن که گویند هر کدام بیشتر از بیست تیر بزند یکی یا دو یا سه او سابقست و سبق در رمایه باطل می‌شود به مردن اندازنده و آیا به مردن اسب دواننده باطل می‌شود یا وارث او اسب می‌دواند در آن خلافست

فصل هشتم در جعاله

فصل هشتم در جعاله و آن مالیست که شخصی جهت آوردن غلام گریخته یا چاروای یاغی شده یا عملی تعیین می‌کند و شروط آن پنجست: اوّل ایجاب و آن هر لفظی است که دلالت کند بر آن چه مذکور شد. دوّم قبول فعلی چون لفظی در جعاله لازم نیست. سیّم آن که بالغ و عاقل و جایز التّصرّف باشد. چهارم آن که عامل را تحصیل آن عمل ممکن باشد. پنجم آن که عمل چیزی باشد که صحیح باشد اجاره گرفتن جهت آن و تعیین عمل و عوض شرط نیست پس اگر بگوید هر کس بنده گریخته مرا برگرداند نصف او یا عوض آن ازو باشد جایز است امّا اگر عوض را مشخّص سازد ذکر قدر آن شرط است و با جهالت منصرف بأجرة المثل می‌شود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر گریخته را از شهری که مالك او در آنست بیاورد یک مثقال طلا می‌گیرد و اگر از غیر آن شهر برگرداند چهار مثقال و مستند این قول حدیثی است ضعیف امّا مشهور و اصحّ آنست که منصرف بأجرة المثل می‌شود و اجرت او آن‌گاه لازم می‌شود که او را تسلیم مالك نماید پس اگر بدر خانه مالك رساند و هنوز تسلیم او نکرده باشد که بگریزد مستحق اجرت نمی‌شود و اگر پیش از تسلیم بمیرد بعضی از مجتهدین برآنند که مستحقّ اجرت می‌شود و اگر شخصی کم شده کسی را بیاورد بی‌آن که صیغه واقع شده باشد مستحقّ چیزی نمی‌شود و لازمست برو رسانیدن آن به مالك او و اگر با وقوع صیغه زیاده از یک کس بیاورند همه در اجرت برابر شریکند مگر آن که جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۵۱ مالك شرط تفاوت میانه ایشان کرده باشد و اگر در مقدار آن چه مالك قرار داده یا در جنس آن نزاع کنند هر دو سوگند خورند و ثابت می‌شود آن چه کمتر باشد از اجرت بر آن چه دعوی بر آن می‌کنند مگر آن که مالك زیاده از اجرة المثل را دعوی کند چه در این صورت زیاده متعیّن است و اگر در اصل جعاله نزاع کنند قول قول مالکست

فصل نهم

اشاره

فصل نهم در لقطه و آن برداشتن چیزیست که اگر بر ندارند ضایع شود و این بر سه قسمست:

قسم اوّل انسان

قسم اوّل انسان و آن را لقیط و منبوذ و ملقوط گویند و آن هر طفل ضایعی است که کسی نداشته باشد که او را بزرگ کند و محافظت او نماید زیرا که اگر کسی داشته باشد که حاکم شرع او را بر نفقه او جبر تواند کرد چون پدر یا جدّ یا آقا در غلام جبر کردن او لازمست و بر داشتن او واجب کفائیست هر گاه از تلف شدن او ترسند و بعضی از مجتهدین این را سنّت می‌دانند و اگر دو کس یا زیاده بر سر برداشتن طفل نزاع کنند سابق اولاست و اگر به یک دفعه بردارند آن کس که از شهر باشد اولی است به محافظت از آن که از دهکده باشد آن کس که در دهکده باشد اولی است از کسی که در صحرا منزل داشته باشد و هم چنین اولی است مالدار از مفلس و ظاهر العداله از مجهول الحال و اگر در جمیع آن چه مذکور شد مساوی باشند قرعه بزنند نام هر کدام که

بیرون آیـد از آن کس است و شـروط آن کسـی که لقیط را بر می‌دارد سه چیز است اوّل آن که بالغ و عاقل باشـد دوّم آن که آزاد باشد چه برداشـتن غلام بی‌اذن آقا صحیح نیست مگر در وقتی که از تلف شدن طفل بترسد و کسی دیگر سوای او نباشد چه در این صورت واجبست بر غلام برداشـتن او سیّم آن که مسلمان باشد هر گاه طفل مسلمان باشد یعنی در دار الاسلام افتاده باشد یا در دار الحرب بانکه در او مسـلمانی باشد و بعضـی از مجتهدین اسلام را شرط نمی‌دانند چه می‌گویند چه غرض از التقاط محافظت است و آن در کافر نیز ممکن است و بعضی از مجتهدین شرط عدالت در بردارنده کرده‌اند و نفقه طفل اگر مال داشته باشد از مال اوست و اگر نداشـته باشد اسـتعانت به سلطان جویند و اگر ممکن نباشد بر مسلمانان واجبست بذل نفقه او و اگر ایشان نباشند یا ندهند کسی که آن طفل را برداشـته است اگر از مال خود بدهـد و قصـد کنـد که رجوع نمایـد جایز است و بعضـی از مجتهـدین رجوع را جایز نمی‌داننـد و بعضـی دیگر گفته‌انـد که اگر طفـل غلام باشـد جهت نفقه که به او داده او را با احتیاج باذن حـاکم جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۵۲ شـرع می‌تواند فروخت و اگر اسـتعانت از غیر ممکن بوده و او از مال خود نفقه کرده رجوع نمی‌تواند کرد و آن کس که او را بر گرفته نمی‌توانـد که بی‌اذن حـاکم نفقه خود را از مـال طفـل برداشت مگر به احتیـاج و قول قول بردارنـده طفل است بـا قسم در قـدر نفقه که معروف است و هم چنین قول قول اوست در اصـل نفقه و در تقصـیر نکردن و اگر طفـل تلف شود او ضامن نیست مگر با تقصـیر در محافظت او و اگر کسی دعوی نماید که طفل فرزند من است و ثابت سازد به او ملحق می‌شود و اگر طفل بعـد از آن که بالغ شود انکار کنـد فرزنـدی وی را اعتبار ندارد و عاقله او امامست هر گاه کسـی میراث‌خوار و ضامن جریره او نباشد پس دیت خطای او بر امامست و حکم کرده می‌شود به آزادی او اگر کسی دعوی بندگی او کند چه اصل در هر کس آنست که آزاد باشـد و اگر بنـده او را بکشـد بنده را در عوض او باید کشت امّا اگر آزادی او را بکشد او را در عوض او نمی‌توان کشـت چه احتمال دارد که طفل بنده باشد و اگر کسی زخمی بر او زند می‌رسد او را که بعد از بالغ شدن بر او زخم زند یا دیت گیرد.

قسم دوّم حیوان

قسم دوّم حیوان و آن را ضاله گویند و آن هر حیوانیست ضایع که در دست کسـی نباشد و اگر او را برندارند ضایع شود و برداشتن او مکروهست و آن چه در احادیث وارد شـده است در نهی برداشـتن او محمولست بر آن که بردارنده بقصد تملیک بردارد چه اگر بآن قصد بردارد حرامست و شیخ طوسی در کتاب مبسوط برداشتن او را مخصوص حاکم شرع دانسته و سنّت است برداشتن حیوانی که اگر برندارند تلف شود و در غیر آبادانی جهت نگاه داشتن امّا اگر در آبادانی بردارد حرامست و در این صورت ضامن آنست و اگر نفقـه بدهـد او را رجـوع بر مالـك نمی‌رسـد سـوای گوسـفند کـه آن را می‌تـوان بر داشـت و مخیّر است در این صـورت میـانه نگاهداشتن او و دادن بحاکم شرع و در این صورت اگر تلف شود ضامن نیست و اگر گوسفند را در صحرایی که آب نباشد بگیرند خوردن آن فی الحـال حلالست به اجماع مجتهـدین و ضامنست قیمت آن را هر گاه صاحب آن پیـدا شود و شتر و گاو را نمی‌تواند گرفت اگر صـحیح باشـند یـا در موضـعی باشـند که آب و گیـاه باشـد پس اگر در این صورتها بگیرد ضامن می‌شود و بریء الـذّمه نمی‌شود مگر به دادن آنها بحاکم یا به صاحب آن و اگر رها کند بریء الذّمه جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۵۳ نمی‌شود و خر را نیز در صـحرا می‌تـوان گرفت چه صـبر بر تشـنگی نـدارد و بعضـی از مجتهـدین گرفتن آن را نیز منع کرده‌انـد و جـایز اسـت برداشـتن سگ شکاری و سگ گلّه و سگی که محافظت باغ و زراعت کند و بعد از یک سال از تعریف کردن انتفاع گرفتن از آنها جـایز است و ضـامنست بردارنـده آنهـا قیمت متعـارف آنها را هر گاه صاحب آنها پیـدا شود و اگر طفل یا مجنون حیوانی را بگیرند ولیّ ایشان یک سال تعریف می‌کنـد و بعـد از آن مخیّر است با غبطه و صـرفه طفل در نگاهداشـتن آن حیوان و مالک شـدن و نفقه یافت شده لازم است و رجوع می‌کند بر صاحب اگر در برابر آن عوض نباشد چون سوار شدن اسب و شـیر دادن گوسـفند و حیوان

یافت شده امانت است تا یک سال و بعد از آن قصد ملکیّت می‌توان کرد و بعضی از مجتهدین نیز یک سال تعریف را در ضاله شرط نمی‌دانند و بعضی گفته‌اند تعریف در گوسفند سه روز است آن‌گاه فروختن و تصدّق کردن به قیمت آن و ضامنست هر گاه صاحب پیدا شود و نفقه دادن او و ضامن بودن قیمت آن.

قسم سیّم لقطه اموال

قسم سیّم لقطه اموال و آن برداشتن هر مالیست ضایع جهت نگاه داشتن از برای صاحب آن و برداشتن آن مکروهست اگر چه اعتماد بر نفس خود داشته باشد مگر آن که ترسد که تلف شود چه در این صورت مکروه نیست و اگر اعتماد بر خود نداشته باشد برداشتن آن حرامست و در بر دارنده لقطه حرم مکّه عدالت شرطست پس اگر فاسق باشد برداشتن آن حرامست و عادل مخیّر است میانه نگاهداشتن یا بحاکم سپردن آن و اگر فاسقی لقطه را بردارد حاکم ازو بر گ‌یرد یا کسی را همراه او سازد که تا یک سال تعریف آن کند و بعد از یک سال اگر آن فاسق قصد تملك کند حاکم شرع به او می‌دهد و آن که ضامن از او بگیرد و آن چه در غیر حرم مکّه معظّمه از صحرا و بیابان یا در زمینهایی که بحسب ظاهر مالك نداشته باشد پیدا شود از طلا و نقره و جواهر و اثر اسلام نداشته باشد یعنی اسم خدای تعالی یا رسول صلّی اللّٰه علیه و آله یا یکی از ائمه علیهم السّلام یا یکی از پادشاهان مسلمان بر آن نقش نکرده باشند از کسی است که آن را یافته باشد اگر چه زیاده از یک درهم باشد و اگر اثر اسلام بر آنها باشد یا در معموره باشد و صاحب نداشته باشد مشهور میانه مجتهدین آنست که اگر زیاده از یك درهم بوده باشد یك سال تعریف آن لازمست آن‌گاه اگر قصد تملك کند مالك آن می‌شود و اگر جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۵۴ صاحب آن پیدا شود ضامنست و آن چه در بلاد اسلام در ملك شخصی پیدا شود صاحب آن را خبردار کند پس اگر دعوی کند که ازوست به او دهد و گواه و قسم برو لازم نیست و اگر گوید که از من نیست پس اگر اثر اسلام بر آن نباشد از کسی است که آن را یافته باشد و اگر اثر اسلام بر آن باشد حکم لقطه بر آن جاری دارد و آن چه مذکور شد از حکم طلا و نقره اگر در دیار کافران پیدا شود از کسی است که بیابد خواه در معموره باشد و خواه در غیر معموره و خواه اثر اسلام داشته باشد و خواه نداشته باشد و تعریف لازم نیست و اگر زمینی که درو یافته باشند مالکی داشته باشد او را واقف می‌سازد پس اگر گوید که او مال من نیست از آن کسی است که یافته و در روایت صحیح محمّد ابن مسلم از امام بحق ناطق جعفر ابن محمّد الصّادق علیه السّلام مطلق واقع شده که آن چه در خرابه یافته باشند آن کسی که یافته اولی است بآن خواه اثر اسلام داشته باشد و خواه نه و محدّثین حمل کرده‌اند بر آن که مراد امام در آن چه اثر اسلام داشته باشد آنست که بعد از تعریف باشد و در حدیث صحیح وارد شده که آن چه در شکم چاروا یافته شود از طلا و نقره و جواهر باید از کسی که خریده باشد او را واقف سازد پس اگر بشناسد که تعلّق به او دارد و اگر نه از آن کس است که آن را یافته هر گاه اثر اسلام در آن نباشد و اگر اثر اسلام داشته باشد تعریف یک سال لازم است امّا آن چه در حرم مکّه بیابند بی‌تعریف یك سال مالك آن نمی‌تواند شد و اگر چه کمتر از یك درهم باشد و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر در حرم مکّه نیز درهم مطلّس بیابند بی‌تعریف از یابنده است و اگر بنده لقطه حیوان و مال را بردارد و بعد از یك سال تعریف تلف کند ضمان تعلّق به رقبه او می‌گیرد که بعد از آزاد شدن بدهد

تتمّه

تتمّه احکام لقطه چهار چیز است: اوّل واجب و آن تعریفست یعنی شناسانیدن کسی که آن را برداشته یا نایب او بانکه فریاد کند

همـان روز تـا شب آن‌گاه هر روز یک بار یا دو بار آن‌گاه هر هفته یک بار یا دو بار آن‌گاه هر ماهی به حیثیتی که فراموش نشود تا یک سال و واقع گ‌رداند تعریف آن را در مکانهایی که آنجا مردم جمع می‌شوند چون بازارها و درهای دروازه‌ها و مسـجدها و در صباحها و شامها و روزهای عید و جمعها و در وقت داخل شدن قافله بشـهر یعنی یابنده در این قسم جاها و وقتها تعریف لقطه کند و آن را بشناساند و در فریاد کردن ذکر جنس بکند چون طلا و نقره و اگر در غربت یافته باشد بعد از تعریف بشهر خود جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۵۵ می‌تواند بر دو سال را در شـهر خود تمام کرد و اگر در صـحرا یافته باشد در هر جا که خواهد تعریف کنـد و آن چه باقی بمانـد بر نفس خود قیمت کند یا به دیگری بفروشد و قیمت آن را اگر نگاهدارد ضامن نیست و اگر منتفع شود ضـامن است و اگر در سال تعریف لقیط فوت «۱» شود ضامن نیست و اگر زیادتی بهم رسد خواه منفصل چون فرزند و خواه متّصـل چون فربهی در این یـک سـال از مالکست و بعـد از یک سال از ملتقط است بعـد از نیّت تملیک. دوّم ضـمان با تملّک و تقصـیر در حفظ و بدون تملّک امانتست. سیّم تملّک و آن بعد از تعریف کردن یک سال است با قصد مالک شدن. چهارم ردّ به مالک و آن واجبست هر گـاه بـدو گواه عـادل ثـابت سـازد که ملک اوست و به یک گواه ثابت نمی‌شود و وصف کردن آن کافی نیست و اگر چه ظنّ صـدق او داشـته باشـد بلکه در این صورت ردّ کردن جایز «۲» است پس اگر در این صورت بردّ کردن امتنـاع نمایـد حاکم شرع جبرش نمی‌کنـد و اگر در صورت وصف ردّ کنـد آن‌گـاه گواهی دهنـد که ملـک غیر بوده غیر انتزاع عین می‌کنـد و بـا تلف رجـوع می‌نمایـد بر هر کـدام که خواهـد و اگر بر آن کس رجـوع کنـد که به وصف کننـده ردّ کرده است او را رجوع می‌رسـد بر وصـف کننـده بشـرط آن که در وقت دادن اقرار به ملکیّت او نکرده باشـد چه در این صـورت رجوع نمی‌توانـد کرد و اگر هر یک گواه بگذراننـد بعـد از آن که بأوّل داده باشـد و گواهان ایشان را بر دیگری ترجیـح نتوان داد قرعه بزننـد باسم هر یک از ایشان که بیرون آیـد به او دهنـد پس اگر باسم دوّم بیرون آیـد انتزاع می‌کننـد از اوّل و اگر تلف شـده باشد ضامن نیست کسـی که بأوّل داده است اگر بحکم حاکم شرع داده و اگر بی‌اذن حاکم داده ضامن است

تکمله

اشاره

تکمله بدان که التقاط پنج قسمست:

قسم اوّل واجبست

قسم اوّل واجبست و آن برداشتن طفلی است که اگر او را برندارند ضایع شود و بعضی از مجتهدین این را سنّت می‌دانند

قسم دوّم حرام

قسم دوّم حرام و آن وقتی است که شخصی بر می‌دارد داند که خیانت می‌کند یا فاسق باشد در لقطه حرم

قسم سیّم سنّت

قسم سیّم سنّت و آن برداشتن مالیست که اگر او را برندارند ضایع شود

قسم چهارم مکروه

قسم چهارم مکروه و آن بر چند قسمست: اوّل مطلق برداشتن آن. دوّم برداشتن فاسق غیر لقطه حرم را. سیّم بر داشتن لقطه مال و حیوان را. چهارم برداشتن چیزی که قیمت آن کم باشد و منفعت آن بسیار چون عصا و میخ و نعلین و مطهره و تازیانه و بعضی از مجتهـــــــــدین برداشـــــــــتن نعلیـــــــــن و مطهره و تازیـــــــــانه را حرام می‌دانند (ـــ۱) وفات نمایـد (۲) معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۵۶ . پنجم برداشتن چیزی که کمتر از یک درهم باشد در حرم مکّه.

قسم پنجم لقطه مباح

قسم پنجم لقطه مباح و آن از یک درهم است در غیر حرم مکّه و آن چه بر یابنده لقطه واجبست دو چیز است: اوّل نگاهداشتن. دوم گواه گرفتن در طفل و آن چه برو سنّت است نیز دو چیز است: اوّل گـواه گرفتن در لقطه مـال و حیـوان. دوّم شناسانیدن به گـواه بعضـی از اوصـاف آن را تـا آن که فایـده گواهی حاصـل شود و آن چه برو مکروهست تعریف کردن در مسجد است و آن چه بر صاحب کم شـده واجبست آنست که هر گاه یابنـده آن چه یافته باشـد به او رد کنـد قبول نمایـد و اگر در صورتی که یابنـده قصـد تملک آن کرده باشد و عیبناک شود چون آن را با ارش نقصان آن ردّ نماید قبول کند

فصل دهم در احیای موات

فصل دهم در احیای موات و آن زمینهایی است که کسـی متصـرّف آنها نباشد و معطّل افتاده باشد به واسطه منقطع «۱» شدن آب از آنها یا از جهت مستولی شدن آب بر آنها و این زمینها ملک امامست پس اگر مسلمانی تصرّف کند در آنها به عمارت کردن مالک می‌شود به هفت شرط: اوّل آن که اگر امام ظاهر باشد باذن او عمارت کند و در غیبت او هر کس که عمارت آن کند او اولی است در تصـرّف در آنها از دیگری تا عمارت او باقی باشد. دوّم آن که مملوک مسـلمانی یا کسـی که امام با او صـلح کرده باشد نباشـد پس اگر زمین موات ملک کسـی باشـد عمارت کردن آن بی‌اذن مالک آن صـحیح نیست امّا اگر مالک او «۲» غایب باشد و کسی آن را عمـارت کنـد تـا آمـدن غـایب او اولی است از دیگری تا آن که عمارت او قایم باشـد و اگر عمارت او خراب شود و دیگری عمارت کند ثانی اولی است به تصـرّف در آن زمین. سیّم آن که کسی که عمارت می‌کند می‌باید که مسلمان باشد پس اگر جهود باشـد و امام او را اذن دهـد مجتهـدین را در آن قول است. چهارم آن که آن شخصـی که اراده عمارت زمین موات دارد می‌باید که کاری کند که در عرف و عادت گویند که آن زمین را احیا کرده پس گردانیدن دیوار در آن زمین یا چیدن سنگها یا بستن مرزها در آن کـافی نیست چه اینهـا افاده ملکیّت نمی‌کنـد بلکه افاده اولویّت تصـرّف او می‌کنـد و اگر زمین منتقل شود ازو به دیگری آن دیگری اولی است ازو و اگر بمیرد وارث او اولی است و اگر آن زمین را بفروشد آن بیع صـحیح نیست و بعضی از مجتهدین بر این رفته‌انـــد کـــه آن چـــه مـــذکور شـــد از دیـــوار گردانیـــدن و ســـنگ چیـــدن و مرز بســـتن افـــاده ملکیّـــت می‌کند (ـــ۱) مخصوص باین دو صورت نیست صدر دام ظلّه (۲) مراد و مـدرک در هر دو صورت محتاج به تامل است صـدر دام ظلّه العالی جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۵۷ . پنجم آن که زمین موات مکان عبادت نباشد چون عرفات و مشـعر و منی. شـشم آن که مکانی نباشد که حضـرت رسالت پناه صلّی اللَّه علیه و آله آن را جهت مصـلحت مسـلمانان مخصوص چیزی سـاخته بود چنـانچه بقیع را که از نخلسـتانهای مهـاجران بوده مخصوص ساخته بودند برای چریدن چاروا‌های زکاهٔ و تصدّقات و جزیه و هم چنین است حکم زمینهایی که آن حضـرت صـلّی اللَّه علیه و آله مقاطعه کرده باشـند با جماعتی چنانچه وادی عقیق را با بلال بن الحارث به چیزی قطع کرده بودند و کسـی از صـحابه در آن تصـرّف نکرده بود تـا زمـان خلافـت عمر که او بلال را از آن منع کرد. هفتم آن که حریم عمارت نباشـد چه هر چیزی در مباح

حریمی دارد و آن بر چند قسمست: قسم اوّل حریم خانه و آن مقدار خاك‌ریز و برف‌انداز آنست و جائی که آب باران از ناودان بر آن ریزد و ممرّ داخل شدن بآن خانه. دوّم حریم دیوار و آن بمقدار ریختن خاك آنست هر گاه خراب شود. سیّم حریم شهر و آن حوالی آن شهر است جهت جمع شدن اهل آن شهر و اسب دوانیدن و خاك‌ریزی کردن و محلّ خریدن چهارپایان اهل آن شهر. چهارم حریم نهر و آن بمقدار ریختن خاك آنست و راه رفتن بر دو جانب آن. پنجم حریم چاهی که شتران را آب می‌دهند و آن چهل ذرعست پس اگر کسی خواهد که جهت آب دادن شتران خود چاهی بکند در آن چهل ذرع نمی‌تواند کند و در بعضی روایات وارد شده که حضرت رسالت پناه صلّی اللّٰه علیه و آله فرموده که حریم چاه در جاهلیّت پنجاه ذرع بوده و در اسلام بیست و پنج ذرعست. ششم حریم چاهی که به شتر آب می‌کشند جهت زراعت کردن بآن آب و آن شصت ذرعست. هفتم حریم چشمه و آن در زمین نرم هزار ذرعست و در زمین سخت پانصد ذرع است پس دیگری را نمی‌رسد که در این مقدار از زمین حوالی آن چشمه چشمه دیگر احداث کند و در بعضی احادیث جهت حریم قنات نیز همین مقدار وارد شده. هشتم حریم راه و آن در زمین موات هفت ذرعست و این حریمها در زمین مواتست و حریم در زمین معموره نیست

فصل یازدهم در مشترکات

اشاره

فصل یازدهم در مشترکات بدان که منافع مشترکه بر پنج قسمست:

قسم اوّل راهها

قسم اوّل راهها و فایده این آنست که در رفتن و نشستن در آن ضرر به جماعتی که از آن راه می‌روند نرساند و اگر جهت خرید و فروخت در راه بنشیند پس اگر راه وسیع باشد که به متردّدین ضرر نرساند جایز است امّا با ضرر جایز نیست و اگر خود از آنجا برخیزد جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۵۸ و متاع خود آنجا بگذارد دیگری نمی‌تواند آنجا نشست امّا اگر متاع خود را نیز بردارد و قصد داشته باشد که باز بهمان مکان عود نماید میانه مجتهدین در آن خلافست اقرب آنست که حقّ او از آن مکان باطل شد به برخواستن او از آن مکان و بنای دکّه در راه کردن جایز نیست و اگر در راه به چیزی چون بوریا سایه کند به شرطی که ضرر به متردّدین نرساند جایز است و اگر دو کس به یک دفعه در مکانی خواهند که بنشینند اقرب آنست که قرعه بزنند به نام هر کدام که بیرون آید او اولی است و هوای راههایی که در آن تردّد می‌نمایند حکم زمین موات دارد که هر کس احداث چیزی در آن می‌تواند کرد به شرطی که ضرر به متردّدین نرسد امّا در راهی که مخصوص جماعتی باشد احداث چیزی نمی‌توان کرد مگر باذن ایشان.

قسم دوّم مسجدها

قسم دوّم مسجدها و فایده آن معلومست و هر کس سبقت کند به گرفتن محلّی او اولی است از دیگری بآن مکان و هر گاه برخیزد و دیگری بنشیند ثانی اولی است و اگر چه بقصد وضو ساختن برخواسته باشد مگر آن که رخت خود را در آنجا گذاشته باشد.

قسم سیّم موقوفات عامّه

قسم سیّم موقوفات عامّه چون مدرسها و رباطها و فایده آنها نزول طلبه علم و قوافل است در آنها پس هر کس که ساکن حجره از آنها شود و از آن جماعت باشد که اهلیّت سکنی آنجا داشته باشد او اولی است از دیگری تا در آنجاست و بیرون کردن او جایز نیست اگر چه بسیار در آنجا بماند بشرط آن که واقف شرط مدّتی معیّن نکرده باشد چه در این صورت به انقضای آن مدّت او را بیرون می‌توانند کرد و هم چنین بیرون می‌توان کرد اگر واقف شرط کرده باشد که ساکن باید که بطلب علم مشغول باشد و آن کس بآن مشغول نباشد و جایز است که ساکن حجره کسی را با خود شریک نکند مادامی که بر صفتی باشد که واقف شرط کرده و هر گاه از آن حجره بیرون رود حقّ او از آن مکان باطل می‌شود و آیا اگر رخت او در آنجا باشد حقّ او باطل می‌شود یا نه در این مسأله میانه مجتهدین خلافست.

قسم چهارم معدنها و کانها

قسم چهارم معدنها و کانها و آن بر دو قسمست: اوّل کانهای ظاهری که محتاج به خرج نیست چون نمک و نفط و کبریت و قیر و مومیایی و سرمه و یاقوت چه اینها مشترکست میانه مسلمانان و بعضی از مجتهدین اینها را مخصوص امام می‌دانند و اگر کسی از آنها چیزی بردارد منع او نمی‌توان کرد و تا حاجت او تمام نشود دیگری نمی‌تواند گرفت و اگر دو کس یا زیاده بر آن سبقت کنند و جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۵۹ اجتماع ایشان ممکن نباشد قرعه بزنند و احتمال قسمت و سبقت محتاج نیز دارد و اگر در جانب نمک‌زار چاهی در زمین موات بکنند و آب بدانجا آرند و نمک کنند مالك آن می‌شوند و غیری با او در آن نمك شریك نیست. دوّم معدنهای باطنی که محتاج به خرج و عمل است چون کان طلا و نقره و آهن و مس و رصاص و بلور و فیروزج و آن نیز مشترکست میانه مسلمانان و بعضی از مجتهدین آنها را نیز مخصوص امام می‌دانند پس اگر ظاهر باشد به احیا کردن مالك آن می‌شود و اگر ظاهر نباشد و شخصی آن را ظاهر کند و احیا نماید پس اگر در ملك او باشد مالك آن می‌شود و هم چنین اگر در زمین موات باشد به احیا کردن مالك آن می‌شود و اگر معادن در زمینی پیدا شود که بایع احیا کرده باشد مالك اوست خواه ظاهر باشد و خواه مخفی و تعلّق به احیا کننده دارد امّا اگر پیش از احیا ظاهر باشد ملك او نمی‌شود و اگر چاهی بکند و به معدن رساند همان اشتراك باقیست و میانه مسلمانان مشترکست و مالك آن نمی‌شود.

قسم پنجم آبها

قسم پنجم آبها و آن بر شش قسمست: اوّل آن که در ظرفی یا حوضی کرده باشند و آن ملك کسی است که ظرف و حوض از اوست و اگر چه از مباح گرفته باشد و جایز است فروختن آب آنها. دوّم آب چاهی که کسی در ملك خود یا در زمین مباح بکند چه در این صورت او مالك آن می‌شود و کسی را بی‌اذن او در آن تصرّف جایز نیست و فروختن آن کیلا-و وزنا جایز است با کراهیّت و فروختن همه آب چاه جایز نیست چه تسلیم آن متعذّر است و هر گاه چاه قدیمی که پر از خاك شده باشد کسی آن را پاك کند مالك آن می‌شود و اگر کسی چاهی در زمین مباح بکند نه بقصد مالك شدن بلکه جهت نفع گرفتن از آن او اولی است بآن وقتی که آنجا باشد و هر گاه از آنجا مفارقت کند هر که سابق باشد در آنجا او اولی است بانتفاع از آن و مخصوص احدی نیست و هر گاه کسی چاهی در ملك خود بکند همسایه خود را منع نمی‌تواند کرد از چاه کندن دیگر عمیق‌تر از آن چاه اگر چه

آب چاه «۱» او بآن چاه سرایت کند. سیّم آب چشمه و باران و آب ایستاده در زمین مباح نه از روی مالك شدن مشترکست میانه مسلمانان و مخصوص احدی نیست و از آنها هر کس آن چه بردارد مالك می‌شود. چهارم آب نهرهای بزرگ چون آب فرات و دجله بغداد که میانه مسلمانان مشترکست. پنجم نهرهای کوچك که ملك کسی

(____۱) علی الاطلاق معلوم نیست صدر

دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۶۰ نباشد آن نیز میانه مسلمانان مشترکست و اگر آب آن کم باشد و وفا به همه نکند اوّل ابتدا به کسی کنند که نزدیك دهنه باشد و اگر جهت زراعت باشد تا بند نعلین به او آب دهند و اگر برای درخت غیر خرما باشد تا قدم و جهت درخت خرما تا ساق و بعد از آن آن جماعت آب را سر دهند به کسانی که در پهلوی ایشان باشند و سردادن پیش از آن قدری که مذکور شد واجب نیست اگر چه به متاخر نرسد پس اگر از اوّل چیزی باقی نماند ما بقی را حقّی نیست. ششم آب نهر مملوك که جدا کرده باشند از مباح چنانکه کسی نهری از فرات مثلا بریده باشد مالك آن آب می‌شود و هر کس که در آن نهر کاری کرده شریکست در آن بقدر نفقه و عمل خود اگر به همه وفا کند و الّا بقدر حصّه و نصیب خود قسمت کنند.

باب یازدهم از کتاب جامع عبّاسی در بیان نکاح کردن

اشاره

باب یازدهم از کتاب جامع عبّاسی در بیان نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملك و یمین و در آن مقدّمه و سه مطلب و خاتمه است

مقدّمه در بیان فضیلت نکاح و اقسام آن

اشاره

مقدّمه در بیان فضیلت نکاح و اقسام آن بدان که احادیث در فضیلت نکاح کردن بسیار وارد شده و چون این مختصر گنجایش ذکر جمیع آنها نداشت لهذا بر سه حدیث اقتصار رفت از آن جمله در حدیث ائمّه معصومین علیهم السّلام آمده که هیچ فایده مسلمان را بعد از حصول اسلام بهتر از زن صالحه نیست که هر گاه او را بینند خوشحال شود و هر گاه ازو غایب شود حفظ ناموس و مال او کند و هم در حدیث ائمّه معصومین علیهم السّلام واقع شده که دو رکعت نمازی که صاحب زن بگذارد بهتر است از هفتاد رکعت نمازی که عزب بگذارد و نیز در حدیث آمده که بدترین مردهای مسلمانان آن کسانی‌اند که عزب مرده باشند و

اقسام نکاح کردن نظر به نکاح کننده

اقسام نکاح کردن نظر به نکاح کننده پنج است: اوّل واجب و آن وقتی است که نفس او مشتاق باشد و ترسد که اگر نکاح نکند در زنا افتد. دوّم سنّت و آن وقتی است که خوف زنا نباشد و قادر بر نفقه و مهر باشد. سیّم حرام چون زیاده بر چهار زن آزاد و دو کنیز بعقد در آوردن مرد آزاد را و زیاده بر دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن بنده را و نکاح کردن کافر و سنّی زن مسلمان را. چهارم مکروه و آن وقتی است که نفس او مشتاق نباشد و عاجز از نفقه باشد بر قول بعضی از مجتهدین. پنجم مباح و آن ما عدای چهار قسم مذکور است. و

اقسام نکاح نظر به منکوحه

اقسام نکاح نظر به منکوحه نیز جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۶۱ پنجست: اوّل واجب چون نکاح زن یا کنیزی که بر ایشان ترسند از افتادن به زنا. دوّم مستحبّ چون نکاح خویشان جهت صله رحم. سیّم حرام چون نکاح زنانی که به سبب رضاع و غیر آن حرام شده باشند و هم چنین زنان کافره غیر یهودیّه و اهل کتاب را بعقد دوام خواستن و نکاح جماعتی از زنان که در میان ایشان یکی از محرمان باشد چون مادر یا خواهر و مشتبه باشند چه نکاح جمیع آنها حرام است. چهارم مکروه چون نکاح زنان سفیه و زنی که عقیم باشد یعنی ازو فرزند بهم نرسد و نکاح دختر زنی که نگاه به عورت او کرده باشند. پنجم مباح و آن ما عدای چهار قسم مذکور است و باز

نکاح کردن منقسم می‌شود بر سه

قسم اوّل

قسم اوّل نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث بردن از یکدیکر شود و این قسم را نکاح دایمی گویند.

قسم دوّم

قسم دوّم نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث بردن از هم دیگر نشود و آن را نکاح متعه گویند.

قسم سیّم

قسم سیّم نکاح کردن کنیز و آن بر سه قسمست: اوّل کنیز غیر را بعقد خواستن. دوم کنیز غیر را به تحلیل خواستن چنانچه مذکور خواهد شد. سیّم خریدن کنیز چه بمجرّد خریدن وطی او حلال می‌شود.

مطلب اوّل در بیان نکاح متعه

اشاره

مطلب اوّل در بیان نکاح متعه بدان که مشروع بودن نکاح متعه پیش فرقه ناجیه اثنی عشریّه اجماعیست و مشروعیّت آن به نصّ قرآن و احادیث موافق و مخالف ثابتست خلافا للمخالفین چه ایشان می‌گویند که مشروع بودن آن نسخ شده و احادیثی که در باب نسخ شدن آیه کریمه قرآنیّه نقل کرده‌اند همه معارض یکدیگرند و قول عمر که دو متعه در زمان حضرت رسالت پناه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم حلال بوده و من نهی می‌کنم از آن دلالت بر آن می‌کند که نسخ نشده بود و به واسطه قول عمر آیه صریحه قرآنیّه را نسخ کردن معقول نیست زیرا که اگر عمر به اجتهاد خود حرام کرده اجتهاد در مقابله نصّ قرآنی خطاست و اگر بطریق روایت از حضرت رسالت پناه صلّی اللَّه علیه و آله بوده چگونه این چنین حکمی بر جمیع صحابه تا زمان خلافت عمر مجهول بوده باشد و در صحاح ترمذی هروی که یکی از علمای مخالفین است مذکور است که شخصی از اهل شام از عبد اللَّه عمر پرسید که پدر تو متعه

را نهی کرده است او در جواب شامی گفت اگر چه پدرم نهی کرده امّا حضرت رسالت پناه صلّی اللَّه علیه و آله نهی نکرد و حلال کرده است و کاری که آن حضرت کرده باشد جهت قول پدرم ترک جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۶۲ نمی‌توان کرد و

متعه کردن بر سه وجهست

متعه کردن بر سه وجهست : وجه اوّل سنّت چون متعه کردن مؤمنه عفیفه. وجه دوّم حرام چون متعه کردن زن بت‌پرست و دشمن اهل بیت علیهم السّلام و سنّیان را متعه کردن زن مسلمان حرامست. وجه سیّم مکروه چون متعه کردن زن فاحشه و دختر بکر «۱» بی‌رخصت پدر او و بدان که

شروط نکاح متعه

شروط نکاح متعه شش است: اوّل ایجاب چون أنکحتک یا متّعتک یعنی نکاح کردم ترا یا متعه کردم ترا اگر زن و شوهر تلفّظ کنند و اگر وکیل ایشان تلفّظ کند وکیل زن چنین گوید: که متّعت موکّلتی من موکّلک یعنی متعه کردم وکیل کننده خود را برای وکیل کننده تو. دوّم قبول چون قبلت در صورت اوّل و قبلت لموکّلی در صورت دوّم. سیّم آن که ذکر مدّت و کمی و زیادتی آن در عقد معتبر نیست پس اگر مدّت را در عقد ذکر نکند میانه مجتهدین خلافست بعضی برآنند در این حکم تامّلی هست بلکه ما بین علماء ذکر مدّت می‌باشد و بدون ذکر مدّت عقد باطل می‌شود و بعضی گفته‌اند که نکاح دائمی می‌شود. چهارم ذکر مهر پس اگر ذکر مهر نکند عقد باطل است بخلاف نکاح دایمی که اگر ذکر مهر نکند صحیح است و کمی و زیادتی آن را مقداری نیست و بعضی از مجتهدین برآنند که به کمتر از یک درهم عقد نباید کرد. پنجم آن که زن مسلمان باشد یا اهل کتاب و در مجوسی اشکال است. ششم آن که زنان اهل کتاب را اگر متعه کنند ایشان را منع نمایند از خوردن شراب و گوشت خوک و استعمال محرّمات و

عقد متعه قابل شرط مشروعست

عقد متعه قابل شرط مشروعست چون شب یا روز پیش او آمدن و یک مرتبه یا دو مرتبه دخول کردن بشرط آن که زمان مشخص باشد چه اگر زمان مجهول باشد صحیح نیست و متعه محتاج بطلاق نیست بلکه هر گاه مدّت تمام شود از شوهر جدا گردد و متعه را نفقه دادن لازم نیست و میراث از شوهر نمی‌برد و اگر در عقد متعه شرط میراث بردن کند آیا میراث می‌برد یا نه در آن خلافست و لعان و ایلاء در متعه نیست چنانچه در دائمی هست به طریقی که مذکور خواهد شد و آیا با متعه ظهار می‌توان کرد یعنی به او می‌توان گفت که پشت تو هم چون پشت مادر منست چنانچه به تفصیل خواهد آمد خلافست و گواه گرفتن در عقد متعه سنّت نیست چنانچه در نکاح دائمی سنّت است امّا اگر ترسد از آن که او را گویند که زنا می‌کند سنّت است که گواه بگیرد و سنّت است که متعه را از حالش سؤال کنند هر گاه به او بد کمان باشند و خلافست میانه مجتهدین که

(____۱) بلکه احوط ترک است صدر دام

ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۶۳ آیا زیاده از چهار متعه جمع کردن جایز است یا مثل نکاح دایمی زیاده از چهار حرام است اولی آنست که زیاده از چهار متعه جمع نکنند

مطلب دوّم در بیان نکاح کنیز

اشاره

مطلب دوّم در بیان نکاح کنیز و آن بر سه قسمست:

قسم اوّل عقد

قسم اوّل عقـد و آن مخصوص کنیز غیر است و خلافست میانه مجتهـدین که عقـد کردن کنیز جایز است یا نه بعضـی از مجتهـدین گفته‌اند جایز است بدو شـرط: اوّل ترسیدن از وقوع در زنا. دوّم مفلسی که قدرت نداشته باشد بر خواستن زن آزاد و فرزند این کنیز اگر شوهرش آزاد باشـد آزاد است و اگر آقای کنیز شـرط کرده باشد که فرزندی که بهم رسد بنده باشد آیا باین شـرط فرزند بنده می‌شود یا نه میانه مجتهـدین خلافست قول مشـهور آنست که بنـده «۱» می‌شود و شـروط آن شـش است: اوّل ایجـاب. دوّم قبول به طریقی کـه مـذکور شـد. سیّم اذن صـاحب چه عقـد غلاـم و کنیز بی‌اذن آقـا صـحیح نیست و موقـوف بر اجـازه اوست و بعضـی از مجتهـدین برآننـد که باطل است و در این صورت فرزندی که بهم رسد بنده است اگر چه آزادی را شوهر کرده باشد هر گاه با علم دخول کنـد. چهـارم اذن زن آزاد چه اگر کسـی بی‌اذن او کنیزی را عقـد کنـد و اگر چه آن زن آزاد دیوانه یا پیر یا کوچک باشـد جـایز نیست. پنجم آن که زیاده از دو کنیز نباشـد اگر شوهر آزاد باشـد بقول بعضـی از مجتهـدین و بعضـی زیاده از یک کنیز را نیز جایز نمی‌دانند. ششم آن که زیاده از چهار کنیز نباشد اگر شوهر بنده باشد.

قسم دوّم مالک شدن کنیز

قسم دوّم مالـک شـدن کنیز چه به تملک دخول کردن او جایز است و عقـد و ملك با هم جمع نمی‌شونـد چه هر گاه کنیز غیری را عقـد کنـد آن‌گاه بخرد نکاح فاسـد می‌شود و به ملکیّت دخول می‌کنـد و این قسم منحصـر در عـددی نیست چه می‌توانـد شخصـی بملك هزار کنیز خود را دخول کردن بخلاف عقـد و هر گاه آقا کنیز خود را به دیگری تزویـج کنـد جایز نیست او را دخول کردن بآن کنیز مگر بعـد از طلاق شوهر و انقضای عـده او و فسخ عقد او نمی‌تواند کرد هر گاه شوهر غلام او نباشد امّا اگر غلام او باشـد تفریق میـانه ایشـان می‌توانـد کرد و سنّت است بر آقـا که هر گـاه کنیز خود را به غلام خود نکاح کنـد چیزی از مال خود بآن کنیز بدهـد که بصورت مهر باشـد و بعضـی از مجتهـدین این چیز دادن را واجب «۲» می‌داننـد و اگر یکی از غلاـم یـا کنیز را به دیگری بفروشـد مشتری مخیّر است در فسـخ عقـد و امضاء آن و اگر فورا فسخ نکند دیگر او را در فسخ اختیاری نیست و عقد به جای خود بـاقی است (________________________________ ۱) گـذشت که نفوذ این شرط خالی از اشکال نیست پس ترک کنند آن را صدر دام ظلّه العالی (۲) این قول احوط است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قـدیم)، ج۲، ص: ۲۶۴ و هر گـاه آقـا کنیز خود را به دیگری عقـد کنـد بر آقـا لازمست که روز ازو خـدمت «۱» بگیرد و شب بگـذارد کـه پیش شـوهر خـود رود و اگر آقـا کنیز خـود را همراه بسـفر برد و شـوهر او خواهـد که همراه او رود آقـا منع شـوهر او نمی‌توانـد کرد و میانه دو کنیز خوابیدن جایز است بخلاف دو زن آزاد که خوابیدن میانه ایشان مکروهست و هم چنین مکروهسـت دخول کردن بر کنیز هر گاه طفلی آنجا باشـد که نگاه کند و وطی کنیز فاجره و کنیزی که از زنا بهم رسـیده باشد جایز است و منی در غیر فرج کنیز ریختن نیز جایز است و هیچ یک از دو شریک را وطی کردن کنیز مشترک جایز نیست و در تحلیل خلافست

قسم سیّم اباحه و تحلیل

قسم سیّم اباحه و تحلیل است و آن چنانست که شخصی به دیگری دخول کردن کنیز خود را حلال کند و این قسم از خواصّ فرقه ناجیه اثنی عشریّه است و خلافست میانه مجتهدین که این قسم داخل قسم اوّل است یا داخل قسم ثانی سیّد مرتضی رضی اللَّه عنه داخل قسم اوّل می‌داند و شروط این قسم شش است: اوّل ایجاب چون أحللت لک وطی أمتی هذه یعنی حلال کردم بر تو دخول کردن فلان کنیز خود را و آیا بلفظ اباحت جایز است یا نه در آن خلافست. دوّم قبول چون قبلت. سیّم آن که شخصی که تحلیل می کند می‌باید که مالک کنیز باشد پس تحلیل کنیز غیر جایز نیست. چهارم آن که مالک کنیز دیوانه و طفل و مست و خفته و بیهوش نباشد و مفلسی که حاکم شرع بواسطه قرض خواهان او را از مالش منع کرده باشد نیز نباشد. پنجم آن که کسی که وطی کنیز را بر او حلال می کند می‌باید که شخصی نباشد که وطی او حرام باشد مثل آن که کنیز مسلمان را به کافر تحلیل کند یا کنیز شیعه را به سنّی چه اینها جایز نیست. ششم آن که آن کنیز شوهر نداشته باشد پس هر گاه این شروط بهم رسد وطی کردن کنیز بمجرّد گفتن صاحبش که دخول کردن او را بر تو حلال کردم حلال می‌شود و تعیین مدّت شرط نیست و اقتصار بر قول صاحب کنیز باید کرد پس اگر بوسه دادن یا خدمت گرفتن کنیز را یا دست مالیدن به بدن او را حلال کند دخول کردن به او جایز نیست امّا اگر دخول کردن را حلال کند بوسه دادن و دست مالیدن به بدن او جایز و حلالست امّا خدمت گرفتن حلال نیست و فرزندی که ازین کنیز بهم رسد اگر پدر او آزاد باشد و صاحب کنیز شرط نکرده باشد که فرزند او بنده باشد آزاد است «۲» و الّا بنده.

مطلب سیّم در نکاح [دائمی

اشاره

مطلب سیّم در نکاح [دائمی (______________________________ ۱) این قول خالی از اشکال نیست بلکه احوط عدم انتفاع آقا است در وقتی که مانع از انتفاع زوج باشد مگر باذن زوج و هم چنین احوط عدم مسافرت کنیز است بدون اذن زوج و اللَّه هو العالم صدر دام ظلّه العالی (۲) گذشت بیان احسن از این بیان صدر دام ظلّه العالی. جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۶۵ دایمی و مقدّمات و شروط آن و در آن سیزده فصل است:

فصل اوّل در بیان مقدّمات نکاح

اشاره

فصل اوّل در بیان مقدّمات نکاح بدان که شصت و نه امر به نکاح متعلّق است یک امر واجب و سی و چهار امر سنّت و هشت امر حرام و بیست و شش امر مکروه امّا یک

امر واجب

امر واجب اجابت خواستگاری کردن مؤمنی است که قادر بر نفقه دادن باشد اگر چه در نسب «۱» موافق نباشد و در این صورت اگر ولیّ اذن ندهد گناه دارد و امّا

سی و چهار امر سنّت

سی و چهار امر سنّت . اوّل خواستگاری کردن پیش از عقد. دوّم دو رکعت نماز گذاردن پیش از عقد. سیّم استخاره کردن. چهارم بعد از نماز و استخاره دعای منقول خواندن. پنجم دو رکعت نماز حاجت گذاردن. ششم دعای برآمدن حاجت کردن. هفتم اختیار دختر بکر نمودن. هشتم اختیار زنی کردن که از شأن او زاییدن باشد یعنی خویشان او زاینده باشند. نهم اختیار زن صاحب اصل کردن یعنی زنی را بخواهد که پدر و مادر او صالح و مؤمن باشند. دهم اختیار زن صاحب جمال کردن به شرطی که مهر او کم باشد و قصد جمال او نکند. یازدهم اختیار زنی کردن که خویش او باشد جهت صله رحم خلاف مر سنّیان را که ایشان نکاح خویشان را مکروه می‌دانند. دوازدهم اختیار مؤمنه کردن زیرا که نکاح زنی که سنّی باشد مکروه است. سیزدهم عقد را در نکاح دائمی ظاهر کردن. چهاردهم گواه گرفتن بر عقد. پانزدهم خطبه خواندن پیش از عقد و می‌باید که این خطبه مشتمل باشد بر حمد خدای تعالی و صلوات بر حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم السّلام و گفتن الحمد للّه کافیست و بعضی از سنّیان خطبه خواندن را واجب می‌دانند. شانزدهم شب عقد کردن خلاف مر سنّیان را که ایشان در روز جمعه سنّت می‌دانند. هفدهم دیدن روی و دستهای زنی که اراده نکاح او داشته باشد و ایستاده و نشسته دیدن او. هجدهم طعام دادن جماعتی از فقرای مؤمنان یک روز یا دو روز و بعضی از سنّیان این طعام دادن را واجب می‌دانند و سنّت است که این طعام دادن در روز باشد. نوزدهم اجابت کردن و رفتن به مجلس عروسی و خوردن طعام آن اگر چه روزه سنّتی داشته باشد خصوصا اگر داند که افطار نکند صاحب طعام آزرده می‌شود و امّا اگر مجلس عروسی مشتمل باشد بر چیزهای حرام رفتن به آنجا حرام است مگر آن که کسی «۲» باشد که او را از آن منع تواند کرد یا آن که بواسطه خاطر او چیزهای حرام را برطرف کنند و اگر ندانسته

(________________________________۱) اگر مراد کفو نبودنست بر فرض وجوب اجابت در این صورت وجوب معلوم نیست و مؤاخذ بودن ولیّ طفل نیز محلّ نظر است صدر دام ظلّه (۲) بلکه در این دو صورت واجب است رفتن صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۶۶ بان مجلس رود پس اگر قدرت داشته باشد واجبست که برخیزد و برود و اگر رفتن از آن مجلس دشوار باشد در نشستن آنجا گناه ندارد و اگر مجلس عروسی مشتمل بر صورتهای سایه دار باشد بعضی از مجتهدین برآنند که اگر آن صورتها در قاب و قالی و فرش باشد جایز است رفتن بآن مجلس و بعضی گفته‌اند که اگر بر بالش باشد نیز رفتن به آنجا جایز است و اگر دو کس به یک دفعه کسی را به عروسی خبر کنند به خانه آن کسی رود که به خانه او نزدیکتر باشد. بیستم رخصت خواستن «۱» از پدر در عقد کردن دختر بکر. بیست و یکم وکیل کردن زن برادر بزرگ را در عقد کردن هر گاه پدر نباشد. بیست و دویّم اختیار کردن عقد برادر بزرگ اگر هر یک از برادران او را جهت شخصی عقد کرده «۲» باشند. بیست و سیّم دو رکعت نماز گذاردن هر یک از زن و شوهر پیش از دخول. بیست و چهارم دعای منقول خواندن بعد از نماز هر یک از ایشان را. بیست و پنجم امر کردن مردمانی که آنجا حاضر باشند در وقت دعا خواندن بانکه آمین گویند. بیست و ششم دست بر پیشانی زن نهادن و روی او را بقبله کردن پیش از دخول و دعای منقول خواندن و طلبیدن فرزند صالح و تمام اعضا و موزه‌های زن را از پای او کندن و پاهای او را باب شستن و در دور خانه ریختن که برکات بسیار بوقوع آن افعال در آن خانه به همرسد. بیست و هفتم دخول کردن در شب. بیست و هشتم در وقت دخول و بعد از دخول بسم اللّه الرّحمن الرّحیم گفتن. بیست و نهم با وضو بودن هر یک از زن و شوهر. سی‌ام غلام خود را رخصت نکاح دادن اگر خواهد که نکاح کند. سی و یکم منی را در خارج فرج ریختن هر گاه کنیز حامله خریده باشد و بعد از چهار ماه خواهد که با او دخول کند. سی و دوّم مشخّص کردن مهر پیش از دخول اگر در وقت عقد مشخّص نکرده باشند. سی و سیّم بیشتر از یک زن آزاد نخواستن. سی و چهارم چشم خود را در وقت جماع پوشیدن و امّا آن هشت

امر حرام

امر حرام . اوّل خواستگاری کردن زنی که او را دیگری خواستگاری کرده باشد و اجابت نموده باشند و بعضی از مجتهدین این را مکروه می‌دانند. دوّم خواستگاری کردن زنی که در عدّه رجعیّه باشد خواه بصریح و خواه به کنایه و در عدّه وفات خواستگاری بصریح حرامست امّا به کنایه جایز است. سیّم عقد کردن وکیل زن او را برای خود. چهارم نکاح کردن کسی که احرام بسته باشد. پنجم نکاح کردن زن مسلمانی را به کافر. ششم تزویج کردن

(____
۱) بلکه احوط است صدر دام ظلّه العالی (۲) یعنی عقد فضولی صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۶۷ زن مؤمنه جهت سنّی و بعضی از مجتهدین این را مکروه می‌دانند. هفتم تزویج کردن مسلمان زن کافره را. هشتم غارت کردن چیزی که در عروسی نثار کنند هر گاه دانند که صاحب آن راضی نیست. و امّا

بیست و شش امر مکروه

بیست و شش امر مکروه اوّل ترک نکاح کردن جهت ترسیدن از پریشانی و مفلسی. دوّم نکاح کردن بقصد مال و جمال چه در حدیث از ائمه معصومین علیهم السّلام وارد شده که اگر کسی زنی را بقصد مال و جمال نکاح کند از هر دو محروم می‌شود و اگر بقصد سنّت حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله نکاح کند حضرت حق سبحانه و تعالی هر دو را به او روزی کند. سیّم عقد کردن در وقتی که قمر در برج عقرب باشد. چهارم عقد کردن در سه روز آخر ماه. پنجم ترک بسم اللّه کردن در حالت دخول. ششم زیاده از دو روز طعام دادن. هفتم در حال جماع نگاه به فرج زن کردن و کراهت دیدن اندرون آن بیشتر است و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند و در حدیث آمده که اگر فرزندی در این حال حاصل آید کور خواهد آمد. هشتم سخن گفتن در حال جماع خصوصا مرد را مگر ذکر خدای تعالی چه در حدیث آمده که اگر در حال جماع سخن گویند فرزندی که حاصل شود گنگ خواهد بود. نهم طعام عروسی را مخصوص مالداران ساختن امّا اگر بعضی مفلس و بعضی مالدار باشند جایز است. دهم رفتن به مجلس عروسی کافر. یازدهم غارت کردن آن چه در عروسی نثار کنند هر گاه ندانند که صاحب آن راضی نیست «۱». دوازدهم شوهر کردن زن مرد فاسق را خصوصا اگر شراب خوار یا سنّی «۲» یا مستضعف باشد. سیزدهم نکاح کردن زنانی که سیاه باشند سوای زنان نوبی. چهاردهم نکاح کردن زنی که سفیه یا احمق باشد. پانزدهم نکاح کردن زنان فاحشه و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند هر گاه توبه ظاهر نکرده باشد. شانزدهم نکاح کردن زنان دیوانه و سلیطه و حسود و بد خلق و عقیم. هفدهم زنی را که اراده نکاح او داشته باشد صریح گفتن که جماعی که ترا راضی کند در نزد منست یا به کنایه گفتن که من بسیار جماعم. هجدهم عقد کردن زنی که او را زایانیده و تربیت کرده باشد و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند. نوزدهم نکاح کردن دختر زنی که او را زایانیده و تربیت کرده باشد. بیستم نکاح کردن دختر زنی که پدر او آن زن را خواسته باشد و بعد از آن که او را طلاق داده باشد از شوهر دیگر بهم رسیده باشد. بیست و یکم نکاح کردن زنی که با مادر او یک شوهر کرده

(____
۱) البته در این صورت ترک غارت نمایند صدر دام ظلّه (۲) سابقا در محرّماتش شمردند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۶۸ باشد غیر از پدر او. بیست و دوّم نکاح کردن دختر بکر بی‌رخصت «۱» پدر او. بیست و سیّم نکاح کردن «۲» خواهر زنی که او را طلاق باین داده باشد فی الحال بر قول بعضی از مجتهدین. بیست و چهارم منع کردن زن از عیادت و تعزیت خویشان. بیست و پنجم ریختن منی در غیر

فرج زن آزادی که بعقد دوام او را خواسته باشد بی‌اذن او و بعضی از مجتهدین این را حرام «۳» می‌دانند و هر گاه این عمل کند سنّت است که ده مثقال طلا دیت نطفه بان زن دهد امّا در متعه و شیر دهنده و عقیم و زنان مسن و سلیطه و کنیز بی‌اذن ایشان جایز «۴» است. بیست و ششم خوابیدن میان دو زن آزاد امّا میان دو کنیز مکروه نیست.

فصل دوّم در بیان شروط عقد نکاح دایمی

فصل دوّم در بیان شروط عقد نکاح دایمی و آن شانزده است: اوّل ایجاب چون زوّجتک یعنی زن گوید به مرد که تزویج کردم ترا. دوّم قبول چون قبلت النّکاح یعنی مرد گوید قبول دارم نکاح را و قبلت گفتن بی‌آن که لفظ نکاح را بآن ضم کنند نیز کافیست و اگر در لفظ ایجاب و قبول موافق نباشند چنانچه مذکور شد جایز است و مقدّم داشتن ایجاب بر قبول لازم نیست و اگر هر یک از زن و شوهر شخصی دیگر را وکیل کنند وکیل زن چنین گوید زوّجت موکّلتی من موکّلک یعنی نکاح کردم وکیل کننده خود را جهت وکیل کننده تو پس وکیل مرد گوید قبلت لموکّلی یعنی قبول کردم نکاح را جهت وکیل کننده خود. سیّم آن که هر یک از ایجاب و قبول را به صیغه ماضی گویند چنانچه مذکور شد پس اگر به صیغه مضارع گویند جایز نیست امّا اگر به صیغه امر گویند بعضی از مجتهدین آن را جایز داشته‌اند. چهارم آن که در صیغه قصد انشاء کنند یعنی قصد ماضی نکنند چه اگر قصد ماضی کنند صحیح نیست. پنجم آن که ایجاب و قبول را به صیغه عربی بگویند هر گاه قدرت بر صیغه عربی داشته باشند امّا اگر بر آن قادر نباشند بهر لغتی که دانند صحیح است. ششم آن که هر یک از ایجاب و قبول را بلفظ نگویند با قدرت پس اگر اشاره کنند صحیح نیست امّا اگر قادر بر گفتن لفظ نباشند اشاره کافیست. هفتم آن که عقد را معلّق بر شرط نسازند پس اگر معلق بر شرط سازند صحیح نیست امّا اگر در عقد شرط مشروعی «۵» کنند صحیح است. هشتم آن که ایجاب و قبول در یک مجلس واقع شود بی‌فاصله پس اگر در دو مجلس واقع شود یا با فاصله باشد اگر چه اندک باشد صحیح نیست امّا اگر فاصله سعال باشد صحیح است. نهم آن که هر یک از زن و شوهر بالغ باشند پس اگر طفل باشند عقد ایشان بی‌اذن ولی صحیح نیست

(۱) البتّه ترک نمایند صدر دام ظلّه

(۲) گذشت که احوط ترک است صدر دام ظلّه العالی (۳) فرمایش بعض از مجتهدین را رعایت نمایند صدر دام ظلّه (۴) در بعضی از این مذکورات خالی از اشکال نیست صدر دام ظلّه (۵) تفصیلی دارد که مجال ذکر آن نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۶۹ دهم آن که هر یک از ایشان عاقل باشند چه اگر دیوانه باشند عقد ایشان بی‌اذن ولی صحیح نیست. یازدهم آن که عقد بقصد واقع شود پس اگر از مست یا بیهوش یا خفته بوقوع آید صحیح نیست اگر چه بعد از آن که به خود آیند اذن دهند. دوازدهم آن که هر یک از ایشان مسلمان باشند چه اگر یکی کافر باشد یا آن که زن مؤمنه باشد و شوهر سنّی نیز صحیح نیست. سیزدهم آن که آزاد باشند چه عقد بنده بی‌اذن آقا صحیح نیست. چهاردهم آن که زن یکی از آنهایی نباشد که بر مرد حرامست. پانزدهم آن که زن در حال عقد مشخّص باشد پس اگر ولیّ یکی از دو دختر خود را عقد کند بی‌آن که مشخّص سازد صحیح نیست. شانزدهم آن که در عقد وکیل مخالفت قول موکّل نکند چه مثلا اگر زن شخصی را وکیل نماید که او را به پانصد درهم نقره عقد بندد پس اگر آن شخص به دویست درهم عقد کند صحیح نیست بر قول بعضی از مجتهدین و آیا قدرت داشتن شوهر بر نفقه و مهر شرطست یا نه در آن خلافست میانه مجتهدین اقرب آنست که شرط نیست و اگر بعد از عقد کردن از نفقه دادن عاجز شود زن اختیار فسخ ندارد

فصل سیّم در جماعتی که ولیّ عقدند

اشاره

فصل سیّم در جماعتی که ولیّ عقدند و آنها سه قومند

قوم اوّل پدر و جدّ پدری

قوم اوّل پدر و جدّ پدری چه ایشان ولیّ طفل و دیوانه و سفیه‌اند تا وقتی که بالغ و عاقل شوند و از سفاهت برآیند و با وجود ایشان کسی دیگر ولیّ ایشان نیست «۱» و خلافست میانه مجتهدین که جدّ در حالت فوت پدر ولیّ است یا آن که در ولایت او زندگی پدر شرطست اقرب آنست که ولیّ است اگر چه پدر مرده باشد و اگر پدر و جدّ کسی را وصیّ طفل سازند آیا آن وصیّ را ولایت نکاح آن طفل هست یا نه میانه مجتهدین در این نیز خلافست اقوی آنست که او را ولایت نکاح هست و اگر طفل فاسد العقل بالغ شده باشد وصیّ با احتیاج او به نکاح می‌تواند برای او نکاح کرد و اگر ولیّ طفل یا دیوانه جهت ایشان نکاح کنند ایشان را بعد از بلوغ و عقل اختیار فسخ نیست مگر در چهار موضع: اوّل آن که او را بهم جنس نکاح نکرده باشند. دوّم آن که تزویج او با کسی کرده باشند که آلت مردی نداشته باشد. سیّم آن که زنی برای او نکاح کرده باشند که صاحب عیب باشد. چهارم آن که جهت او کنیزی خواسته باشند یا دختر خود را به غلامی داده باشند چه بر قول بعضی از مجتهدین ایشان را اختیار فسخ هست بعد از بالغ شدن خصوصا بمذهب جمعی از مجتهدین که در حلال بودن

(______________________________ ۱) احوط در سفیه و مجنون اذن حاکم است نیز صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۷۰ کنیز خواستن ترس افتادن به زنا را شرط می‌دانند چه بر این مذهب طفلان را بعد از بلوغ می‌رسد که فسخ کنند و هر گاه هر یک از پدر و جدّ برای طفل جداگانه عقد کنند عقد کسی که پیشتر کرده باشد صحیح است و اگر هر دو به یک دفعه عقد کرده باشند عقد جدّ صحیح است و بیکی از چهار امر ولایت پدر و جدّ ساقط می‌شود: اوّل آن که بنده باشند. دوّم آن که ناقص عقل باشند. سیّم آن که کافر باشند و طفل مسلمان چه کافر را ولایت بر فرزند مسلمان نیست امّا بر فرزند کافر هست. چهارم آن که احرام بسته باشند جهت حجّ یا عمره چه اگر محرم در حالت احرام عقد کند صحیح نیست و هر گاه یکی ازین چهار امر حادث شود ولایت پدر و جدّ ساقط می‌شود و به امام انتقال می‌یابد.

قوم دوّم آقای بندگان

قوم دوّم آقای بندگان چه آقا را ولایت نکاح بندگان خود هست و اگر ایشان بآن راضی نباشند آقا به تعدی ایشان را به یک دیگر عقد می‌تواند کرد و با وجود آقا دیگری ولیّ ایشان نیست و بندگان را بی‌اذن آقا نکاح کردن صحیح نیست.

قوم سیّم حاکم شرع

قوم سیّم حاکم شرع هر گاه پدر و جدّ طفل نباشند یا طفل بی‌عقل بالغ شود چه در این صورت حاکم شرع ولیّ اوست اگر چه پدر «۱» و جدّ او باشند و هم چنین امام ولی کسی است که بعد از بالغ شدن دیوانه شود و با احتیاج و صرفه ایشان در نکاح می‌تواند جهت ایشان نکاح کردن.

فصل چهارم در ذکر جماعتی از زنان که بر مردان حرام‌اند

اشاره

فصل چهارم در ذکر جماعتی از زنان که بر مردان حرام‌اند و ایشان بر دو قسمند:

قسم اوّل جماعتی که ایشان را مطلقا نمی‌توان خواست

اشاره

قسم اوّل جماعتی که ایشان را مطلقا نمی‌توان خواست و ایشان دو صنفند:

صنف اوّل جماعتی از زنانند که به واسطه خویشی صحیح حرامند

صنف اوّل جماعتی از زنانند که به واسطه خویشی صحیح حرامند که هر گز حلال نمی‌شوند و اینها هفت قومند: قوم اوّل مادر و هر چند بالا رود. قوم دوّم فرزند. قوم سیّم فرزندزاده و هر چند پائین رود. قوم چهارم خواهر پدری و مادری. قوم پنجم دختر خواهر و دختر برادر و هر چند پایین روند. قوم ششم عمّه و هر چند بالا رود چون عمّه پدر و عمّه مادر و عمّه جدّ و امّا عمّه عمّه گاه هست که حرام نیست. قوم هفتم خاله و هر چند بالا رود چون خاله پدر و خاله مادر و خاله جدّ و امّا خاله خاله گاه هست که حرام نیست. و بر زنان نیز هفت جماعت حرامند: اوّل پدر و هر چند بالا رود. دوّم فرزند. سیّم فرزند فرزند و هر چند پایین روند. چهارم برادر پدری و مادری. پنجم پسر برادر و خواهر و هر چند پایین روند. ششم عمّ و هر چند بالا رود به طریقی که مذکور شد. هفتم خال و هر چند بالا رود به طریقی که مذکور شد (۱) گذشت که احوط جمع است

صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۷۱

صنف دوّم جماعتی از زنانند که حرام شدن ایشان عارض شده

اشاره

صنف دوّم جماعتی از زنانند که حرام شدن ایشان عارض شده و به سبب آن نکاح ایشان اصلا جایز نیست و آنها پانزده قومند:

قوم اوّل مادر زن و هر چند بالا رود

قوم اوّل مادر زن و هر چند بالا رود چه هر گاه کسی زنی را به نکاح صحیح و مانند آن دخول کند مادر آن زن و هر چند بالا رود برو حرام مؤبّد می‌شود اگر چه مادر رضاعی آن باشد و هم چنین مادر کنیزی که با او دخول کرده باشد حرام مؤبّد می‌شود و اگر زنی را بعقد در آرد و دخول نکند آیا مادر او حرام مؤبّد می‌شود یا نه میانه مجتهدین در این خلافست اقوی آنست که حرام مؤبّد می‌شود و آیا در عقد کردن دختر می‌باید که اذن از هر دو طرف لازم باشد یا از یک طرف یا آن که لازم بودن اذن در عقد لازم نیست بلکه اگر عقد فضولی کنند مادر حرام می‌شود میانه مجتهدین در این نیز خلافست.

قوم دوّم دختر زن مدخوله

قوم دوّم دختر زن مدخوله و هر چند پائین رود چه هر گاه زنی را به نکاح صحیح دخول کند دختر او هر چند پایین رود حرام مؤبّد می‌شود اگر چه دختر رضاعی باشد خواه آن دختر بعد از دخول بهم رسیده باشد و خواه پیش از دخول و آیا دخول به شبهه یا به زنا نیز همین حکم دارد یا نه در آن خلافست امّا زنا کردن به دختر بعد از نکاح مادر او حرام نمی‌سازد مادر را.

قوم سیّم زن پدر

قوم سیّم زن پدر هر چند بالا رود اگر چه پدر رضاعی باشد بر پسر حرام مؤبّد است اگر چه پدر دخول نکرده باشد و هم چنین است کنیزی که پدر به او دخول کرده باشد و هم چنین حرام مؤبّدند زنانی که پدر کسی یا پسر او با ایشان زنا کرده باشد.

قوم چهارم زن فرزند

قوم چهارم زن فرزند و هر چند پایین رود و اگر چه رضاعی باشد بر پدر حرام است و اگر چه پسر دخول نکرده باشد و هم چنین است کنیزی که پسر دخول کرده باشد امّا اگر هر یک از پدر و پسر زن یکدیگر را به شبهه دخول کنند آیا بر دیگری حرام می‌شود یا نه میانه مجتهدین در آن خلافست اصحّ آنست که حرام نمی‌شود و هم چنین خلافست میانه مجتهدین در این که کنیزی را که پدر یا پسر دست به شهوت مالیده باشند یا نگاه کرده باشند به جایی که غیر از آقا کسی دیگر دست نتواند مالیدن و نگاه کردن آیا بمجرّد نگاه کردن یا دست مالیدن یکی حرام مؤبّد می‌شود بر دیگری اقرب آنست که حرام نمی‌شود بلکه مکروهست و بعضی از مجتهدین بر آن رفته‌اند که اگر پسر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پدر حرام نمی‌شود امّا اگر پدر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پسر حرام «۱» می‌شود.

قوم پنجم جماعتی از زنانند که به واسطه رضاع

اشاره

قوم پنجم جماعتی از زنانند که به واسطه رضاع یعنی شیر

(____۱) و احوط این است صدر دام ظلّه

جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۷۲ خوردن طفلی از ایشان حرام می‌شوند و شروط شیر خوردن ده است: اوّل آن که شیر دهنده زن باشد پس اگر طفل شیر مردی را بخورد رضاع بهم نمی‌رسد. دوّم آن که هر یک از شیر خورنده و دهنده زنده باشند پس اگر مرده باشند رضاع نیست. سیّم آن که شیر آن زن از آبستنی بهم رسیده باشد پس اگر زنی بی‌آن که حامله باشد شیر بهم رساند و به طفل بخورانند رضاع بهم نمی‌رسد. چهارم آن که طفل شیر خالص از پستان آن زن بمکد پس اگر چیزی در دهن آن طفل باشد که با شیر ممزوج شود و بخورد چنانکه در عرف آن را شیر نگویند رضاع بهم نمی‌رسد. پنجم آن که طفل شیر از پستان آن زن بمکد پس اگر آن زن شیر خود را در ظرفی بدوشد و بخورد طفل دهد رضاع بهم نمی‌رسد. ششم آن که شیر آن زن از نکاح صحیح بهم رسیده باشد پس اگر از زنا باشد رضاع بهم نمی‌رسد و از شیری که از دخول کردن به شبهه بهم رسد آیا رضاع بآن بهم می‌رسد یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که بهم می‌رسد و رضای شوهر و آقا در شیر دادن شرط نیست پس اگر زن کسی یا کنیز شخصی بی‌رخصت شوهر یا آقا طفلی را شیر دهد رضاع بهم می‌رسد و هم چنین زاییدن زن حامله در شیر دادن شرط نیست پس اگر زن آبستن پیش از زاییدن طفلی را شیر دهد رضاع بهم می‌رسد و هم چنین دوام نکاح در آن زن شرط نیست پس

اگر متعه شخصی که ازو آبستن باشد یا زن حامله که شوهرش طلاق داده باشد طفلی را شیر دهد رضاع بهم می‌رسد. هفتم آن که طفل آن مقدار از شیر آن زن بخورد که استخوان او سخت شود و گوشت بروید یا آن که یک شبانه روز شیر بخورد یا پانزده مرتبه آن قدر که سیر شود و به خودی خود سر از شیر خوردن بردارد و پستان را بگذارد و در حدیث صحیح وارد شده که ده مرتبه کافیست «۱». هشتم آن که طفل در این میانه پانزده مرتبه شیر زنی دیگر را نخورد. نهم آن که شیر خوردن طفل پیش از دو ساله شدن او باشد چه بعضی از مجتهدین برآنند که اگر بعد از دو ساله شدن او شیر بخورد رضاع بهم نمی‌رسد. دهم آن که صاحب شیر یک کس باشد پس اگر زنی طفلی را از شیر یک شوهر خود پانزده مرتبه شیر داده باشد و طفل دیگر را از شیر شوهر دیگر داده باشد بر یکدیکر حرام نمی‌شوند و شیخ طوسی بر این رفته که اینها بر یکدیکر حرام می‌شوند و هر گاه این شروط بهم رسد زن شیر دهنده مادر آن طفل می‌شود و شوهر او که صاحب شیر باشد پدر او می‌شود و فرزندانی که از ایشان حاصل (____۱) پس البتّه ترک احتیاط ننمایند

صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۷۳ شده باشند یا شیر ایشان خورده باشند برادر و خواهر او می‌شوند و

به سبب شیر خوردن هفت زن حرام مؤبّد می‌شوند

به سبب شیر خوردن هفت زن حرام مؤبّد می‌شوند اوّل زن شیر دهنده و مادر او و هر چند بالا رود حرام مؤبّدند بر طفل شیر خورنده و هم چنین هر زنی که پدر و مادر و اجداد طفل را شیر داده باشند حرام مؤبّدند به جهت این که اینها همه بمنزله مادرند در نسب. دوّم هر دختری را که زن شخصی شیر دهد چه آن دختر بر آن شخص به منزله دختر است در نسب. سیّم فرزندان دختری که زن او شیر داده باشد چه اینها به منزله فرزندزاده‌اند در نسب. چهارم هر دختری که از شوهر شیر دهنده حاصل شده باشد یا شیر او را خورده باشد و دخترانی که زن شیر دهنده زاییده باشد بر آن طفل حرامست چه اینها به منزله خواهرند در نسب. پنجم فرزندان فرزند زن شیر دهنده خواه نسبی و خواه رضاعی و فرزندان فرزند نسبی شیر دهنده چه ایشان به منزله دختران خواهر و برادرند در نسب. ششم خواهر شوهر زن شیر دهنده چه او به منزله عمّه است در نسب. هفتم خواهر زن شیر دهنده چه او به منزله خاله است در نسب و هم چنین

هفت کس از مردان بر زنان حرام مؤبّد می‌شوند

هفت کس از مردان بر زنان حرام مؤبّد می‌شوند به سبب شیر خوردن: اوّل شوهر زن شیر دهنده بر دختری که شیر او خورده باشد حرام مؤبّد است چه او به منزله پدر اوست در نسب. دوّم پسری که شیر شیر دهنده را خورده باشد حرام مؤبّد است چه او به منزله پسر اوست در نسب. سیّم پسرانی که از آن شیر خورنده بهم رسند چه آنها به منزله فرزندان فرزندزاده‌اند در نسب. چهارم پسر نسبی و رضاعی شوهر شیر دهنده و نسبی شیر دهنده بر دختر شیر خورنده چه آنها به منزله برادرند در نسب. پنجم فرزند و فرزند رضاعی و نسبی شوهر شیر دهنده چه آنها به منزله پسران برادر و خواهرند در نسب. ششم برادر شوهر شیر دهنده چه او به منزله عمّ است در نسب. هفتم برادر زن شیر دهنده چه او به منزله خال اوست در نسب امّا مادر رضاعی شیر دهنده و فرزندان رضاعی او که از غیر آن شیر دهنده باشند و عمّه و خاله رضاعی او و خواهر و دختر خواهر و دختر برادر رضاعی او بر شیر خورنده حرام نمی‌شوند و در حرام شدن اولاد رضاعی شیر دهنده بر پدر طفل شیر خورنده خلافست شیخ طوسی برین رفته که حرام می‌شود و خواهران و برادران آن طفل که از آن زن شیر نخورده باشند می‌توانند که دختران شیر دهنده و شوهر او را نکاح کنند و بعضی از مجتهدین این را نیز حرام می‌دانند جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۷۴ و حرام می‌سازد رضاع لاحق نکاح سابق را مثلا اگر مادر شخصی زن او را شیر دهد آن زن بر آن شخص حرام مؤبّد می‌شود و اگر زن بزرگ شخصی زن کوچک او را شیر دهد هر دو بر شوهر حرام

می‌شوند هر گاه بزن بزرگ دخول کرده باشد و اگر دخول نکرده باشد زن بزرگ حرام می‌شود و بس.

قوم ششم زنانی که شوهر داشته باشند یا در عدّه رجعیّه باشند

قوم ششم زنانی که شوهر داشته باشند یا در عدّه رجعیّه باشند و جمعی با ایشان زنا کنند چه در این صورت آن زنان بر آنهایی که دخول کرده‌اند حرام مؤبّد می‌شوند و کنیزی که آقای او با او دخول کند آیا بر آن شخص آن کنیز حرام می‌شود یا نه میانه مجتهدین خلافست.

قوم هفتم زنانی که ایشان را شوهران ایشان طلاق گفته باشند

قوم هفتم زنانی که ایشان را شوهران ایشان طلاق گفته باشند و هنوز از عدّه بیرون نرفته باشند اگر جماعتی ایشان را دانسته عقد کنند در این صورت آن زنان بمجرّد عقد کردن بر آن جماعت حرام مؤبّد می‌شوند و اگر چه دخول بانها نکرده باشند و اگر نادانسته بآن زنان عقد کنند حرام نمی‌شوند تا آن که با ایشان دخول کنند پس اگر دخول کرده باشند حرام می‌شوند امّا اگر کسی در مدّت استبرای کنیز شخصی نادانسته آن کنیز را عقد کند آیا بر آن کس حرام مؤبّد می‌شود یا نه مثل عقد کردن زنی که در عدّه باشد میانه مجتهدین در آن خلافست و اگر کسی زن شوهر دار یا متعه کسی را نادانسته عقد کند آیا بمجرّد عقد برو حرام مؤبّد می‌شود یا نه در این نیز خلافست.

قوم هشتم زنانی که مردان در حالتی که احرام بسته باشند ایشان را دانسته نکاح کنند

قوم هشتم زنانی که مردان در حالتی که احرام بسته باشند ایشان را دانسته نکاح کنند چه آن زنان بر ایشان حرام مؤبّد می‌شوند و اگر نادانسته عقد کرده باشد و با ایشان دخول نکرده باشند آن عقد باطلست و حرام مؤبّد نمی‌شوند امّا اگر دخول کرده باشند آیا آن زنان حرام مؤبّد می‌شوند بر ایشان یا نه میانه مجتهدین در این خلافست.

قوم نهم زنانی که شوهران ایشان با ایشان لعان کرده باشند

قوم نهم زنانی که شوهران ایشان با ایشان لعان کرده باشند و لعان آنست که شخصی بزن خود گوید که فلان با تو زنا کرده و گواه نداشته باشد پس حاکم شرع ایشان را امر می‌کند بانکه یکدیکر را لعنت کنند به طریقی که زود باشد که در بحث لعان بیاید چه بعد از لعان آن زنان بر شوهران خود حرام مؤبّد می‌شوند.

قوم دهم زنان کر و گنگ که شوهران ایشان به ایشان گفته باشند که فلان با تو زنا کرده

قوم دهم زنان کر و گنگ که شوهران ایشان به ایشان گفته باشند که فلان با تو زنا کرده چه در این صورت بمجرّد این گفتن آن زنان بر شوهران خود حرام مؤبّد می‌شوند.

قوم یازدهم دختران عمّه و خاله هر گاه که با عمّه و خاله زنا کنند

قوم یازدهم دختران عمّه و خاله هر گاه که با عمّه و خاله زنا کنند چه دختران ایشان بر آن کسانی که با ایشان زنا کرده باشند حرام مؤبّد می‌شوند امّا اگر جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۷۵ بعمّه و خاله به شبهه دخول کرده باشند یا عقد دختران ایشان پیش از زنای با ایشان واقع شده باشد حرام نمی‌شوند

قوم دوازدهم مادران و دختران و خواهران مردانی که با ایشان لواطه کرده باشند

قوم دوازدهم مادران و دختران و خواهران مردانی که با ایشان لواطه کرده باشند به غیبوبت حشفه یا بعض از حشفه که در دبر ایشان غایب شده باشد چه مادران و خواهران و دختران ایشان بر لواطه کننده حرام مؤبّد می‌شوند هر گاه عقد ایشان پیش از لواطه کردن نباشد «۱» و آیا مادر و خواهر رضاعی آن پسر بمجرّد لواطه کردن با او حرام می‌شوند یا نه میانه مجتهدین خلافست و هم چنین خلافست در حرام بودن مادر مادر او و دختر دختر او و امّا دختر خواهر او حرام نمی‌شود.

قوم سیزدهم زنان آزادی که شوهران ایشان نه مرتبه ایشان را طلاق عدی دهند

قوم سیزدهم زنان آزادی که شوهران ایشان نه مرتبه ایشان را طلاق عدی دهند چه ایشان بعد از آن حرام مؤبّد می‌شوند بر شوهران خود.

قوم چهاردهم کنیزان که شوهران ایشان شش مرتبه ایشان را طلاق عذی دهند

قوم چهاردهم کنیزان که شوهران ایشان شش مرتبه ایشان را طلاق عذی دهند چه بعد از آن ایشان بر شوهران خود حرام مؤبّد می‌شوند.

قوم پانزدهم دختری که نه سال نداشته باشد و شوهر با او دخول کند

قوم پانزدهم دختری که نه سال نداشته باشد و شوهر با او دخول کند و مخرج حیض و بول یا مخرج بول و غایط او یکی شود بر شوهر خود حرام مؤبّد می‌شود امّا از نفقه و کسوه و سکنی او بیرون نمی‌رود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر بعد از آن که هر دو مخرج او یکی شده باشد نیک شود حلال می‌شود و آیا اگر دختر بالغ باشد و شوهرش چون با او دخول کند او را این حال بهم رسد حرام مؤبّد می‌شود یا نه میانه مجتهدین در آن خلافست و هم چنین در این که اگر دختری را به انگشت بکارت او برند آیا حرام مؤبّد می‌شود یا نه اقرب آنست که حرام نمی‌شود و هم چنین خلافست در این که اگر کنیز را چنین کنند آیا حرام مؤبّد می‌شود یا نه اقرب آنست که نمی‌شود.

قسم دوّم جماعتی از زنان که حرام مؤبّد نیستند بلکه به واسطه مانعی حرام شده‌اند

قسم دوّم جماعتی از زنان که حرام مؤبّد نیستند بلکه به واسطه مانعی حرام شده‌اند چون جمع میانه دو صنف از ایشان یا غیر آن و آنها هفده‌اند: اوّل جمع کردن میانه مادر و دختر به شرطی که دخول به مادر نکرده باشد چه هر گاه مادر را طلاق دهد دختر را می‌توان خواست امّا جمع کردن میانه هر دو حرامست. دوّم جمع کردن میانه دو خواهر اگر چه بعقد متعه باشد حرامست چه تا یک خواهر را طلاق ندهد و او از عدّه خود بیرون نرود اگر طلاق رجعی باشد که شوهر در عدّه رجوع تواند کرد خواهر دیگر را نمی‌تواند خواست و در طلاق باین خلافست میانه مجتهدین اصحّ آنست که جایز است «۲». سیّم جمع میانه عمّه و

(۱) احوط عدم فرقست بین لواط سابق بر عقد و لاحق آن عقد و هم چنین احوط و اقوی الحاق رضاع است بنسب و هم چنین اقوی الحاق مادر مادر و دختر دختر است بلکه احوط عدم فرق است در واطی ما بین بالغ و غیر بالغ بلکه احوط حرمت مادر و دختر و خواهر است بر پسر واطی و اللّٰه

هو العالم صدر دام ظلّه العالی (۲) احوط ترک است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۷۶ خاله و هر چند بالا روند و دختر برادر و دختر خواهر بی‌اذن عمّه و خاله در عقد و اگر چه متعه باشد حرامست امّا اگر اذن دهند حرام نیست و در حرام بودن جمع کردن میانه عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر هر گاه کنیز باشند خلافست میانه مجتهدین و استاد بنده اعنی افضل المتأخّرین بهاء الملّهٔ و الدّین محمّد طاب ثراه نیز در این مسأله با ایشان متّفق بودند زیرا که در این باب حدیثی بنظر نرسیده «۱». چهارم جمع کردن میانه کنیز و زن آزاد بی‌اذن آن زن چه جمع میان ایشان حرامست و آیا با اذن او جایز است یا نه میانه مجتهدین در این خلافست. پنجم جمع کردن مرد آزاد میانه زیاده از چهار زن دایمی و متعه بر قول بعضی از مجتهدین. ششم جمع کردن مرد آزاد میانه زیاده از دو کنیز و بعضی از مجتهدین جمع میانه دو کنیز را جایز نمی‌دانند. هفتم جمع کردن بنده میانه سه زن آزاد یا بیشتر چه بنده را بیشتر از دو زن آزاد جایز نیست. هشتم جمع کردن بنده میانه پنج کنیز یا زیاده چه بنده را زیاده از چهار کنیز حرامست. نهم نکاح زن بت پرست چه کفر مانعست از حلال بودن او بر مسلمان. دهم نکاح زن مسلمانی که مرتدّ شده باشد چه ارتداد مانعست از خواستن او. یازدهم زن جهود و ترسا را بعقد دایمی خواستن امّا ایشان را متعه کردن جایز است بر قول بعضی از مجتهدین. دوازدهم زن آزادی که سه مرتبه شوهر او را طلاق دهد بر آن شوهر حرامست تا آن که او را دیگری بعقد دخول کند و طلاق دهد آن‌گاه بر او حلال می‌شود اگر چه طلاق دهنده بنده باشد. سیزدهم زن آزادی که شش مرتبه شوهر او را طلاق گوید بر شوهر او حرامست تا آن که او را دیگری بعقد درآورده دخول کند و طلاق دهد آن‌گاه حلال می‌شود اگر چه طلاق دهنده بنده باشد. چهاردهم کنیزی را هر گاه شوهر او دو مرتبه طلاق گوید بر او حرام می‌شود تا آن که شخص دیگر او را بعقد دخول کند و طلاق دهد و اگر چه طلاق دهنده آزاد باشد. پانزدهم کنیزی را هر گاه چهار مرتبه طلاق دهند حرام می‌شود بر شوهر تا آن که دیگری او را بعقد دخول کند و طلاق دهد اگر چه طلاق دهنده آزاد باشد. شانزدهم هر گاه هر یک از دو شخص دختر خود را به دیگری دهند که مهر هر یک فرج دیگری باشد حرامست و این را نکاح شغار می‌گویند و این نکاح باطلست. هفدهم هر گاه جماعتی از زنان که شمردن ایشان ممکن باشد

(____۱) ولی اطلاق حدیث وارد در این مقام کافی است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۷۷ و یکی از ایشان از محارم باشد چون مادر و خواهر و مشتبه باشند نکاح کردن آن جماعت بالتّمام حرامست.

فصل پنجم در اقسام دخول کردن

سه وجه واجب

سه وجه واجب اوّل دخول کردن بعد از چهار ماه چه هر گاه چهار ماه بگذرد و بزن خود دخول نکند واجبست که بعد از آن دخول کند بر او بی‌عذر شرعی. دوّم هر گاه شخصی قسم خورد که با زن خود دخول نکند در این صورت آن زن معامله خود را بحاکم شرع عرض می‌کند و حاکم شرع تا چهار ماه آن شخص را مهلت می‌دهد و مخیّر می‌سازد میانه دخول کردن یا کفّاره یا طلاق دادن آن‌گاه بر او واجب می‌شود دخول کردن یا کفّاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ایلا خواهد آمد. سیّم هر گاه کسی با زن خود گوید که پشت تو هم چو پشت مادر منست در این صورت آن زن حال خود را بحاکم شرع عرض می‌کند و حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت می‌دهد آن‌گاه واجبست بر او دخول کردن یا کفّاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ظهار خواهد آمد امّا

شانزده وجه حرام

شانزده وجه حرام اوّل دخول کردن در حالتی که حیض داشته باشد. دوّم در حالتی که نفسا باشد. سیّم در حالتی که هر یک از زن یا شوهر احرام حجّ یا عمره بسته باشد. چهارم در حالتی که هر یک از ایشان روزه واجب چون روزه ماه رمضان یا نذر معیّن داشته باشد و در نذر غیر معیّن خلافست. پنجم در حالتی که وقت نماز تنک شده باشد. ششم هر گاه یکی از ایشان اعتکاف واجب کرده باشد. هفتم در حالتی که یکی از ایشان معتکف باشد. هشتم هر گاه کسی بزن خود گفته باشد که پشت تو هم چو پشت مادر منست پیش از آن که کفّاره بدهد دخول کردن حرامست. نهم در حالتی که شخصی زن دیگر را به شبهه دخول کند شوهر آن زن را دخول کردن بآن زن حرام است تا آن که از عدّه دخول کننده بیرون رود. دهم هر گاه به سبب دخول کردن به دختر غیر بالغ که مخرج بول و غایط یا مخرج حیض و بول او یکی شود دخول کردن با او حرامست و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر نیک شود دخول کردن به او حلال می‌شود. یازدهم دخول کردن بیکی از زنان در شبی که نوبت زن دیگر باشد بی‌اذن زنی که نوبت او باشد بر قول بعضی از مجتهدین. دوازدهم در وقتی که زن نگذارد که شوهر با او دخول کند جهت گرفتن مهر خود پس اگر شوهر به قهر و غلبه او را دخول کند جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۷۸ حرامست. سیزدهم در حالتی که زن را طلاق گفته باشد و شوهر را رسد که رجوع کند پیش از آن که از عدّه بیرون رود دخول کردن غیر شوهر با او حرام است. چهاردهم دخول کردن به کنیز حامله که خریده باشد پیش از آن که چهار ماه از حمل او بگذرد حرامست. پانزدهم دخول کردن به زنی که از دخول عاجز آید به واسطه بیماری او یا بزرگی آلت شوهر حرامست. شانزدهم هر گاه کنیزی را بخرند پیش از آن که آن کنیز یک حیض بیند یا چهل و پنج روز از وقت خریدن او بگذرد دخول کردن با او حرامست «۱» و آیا در این مدت چنانچه دخول کردن به او حرامست بوسیدن آن کنیز و دست مالیدن با او نیز حرامست یا نه میانه مجتهدین در آن خلافست و

امّا پنج وجه سنّت

امّا پنج وجه سنّت اوّل مطلق دخول کردن با زن خود بی‌آن که ضرری به او رسد و قدرت بر آن داشته باشد. دوّم دخول کردن در شب اوّل ماه رمضان. سیّم دخول کردن در شب سه شنبه و دوشنبه و پنجشنبه و جمعه و بعد از خفتن. چهارم دخول کردن در روز پنجشنبه در وقت ظهر. پنجم دخول کردن در روز جمعه بعد از عصر و

امّا آن بیست و هفت وجه مکروه

امّا آن بیست و هفت وجه مکروه اوّل دخول کردن بعد از آن که محتلم شده باشد پیش از آن که وضو بسازد یا غسل کند چه در حدیث آمده که اگر کسی بعد از آن که محتلم شده باشد وضو نساخته یا غسل نکرده با زن خود دخول کند فرزندی که حاصل شود دیوانه باشد. دوّم برهنه دخول کردن. سیّم دخول کردن در کشتی یا جائی که سقف نداشته باشد یا در زیر درختان میوه‌دار. چهارم دخول کردن از وقت طلوع صبح تا بر آمدن آفتاب. پنجم دخول کردن در وقت زردی طلوع آفتاب. ششم دخول کردن در وقت ظهر مگر در روز پنجشنبه که سنّت است. هفتم دخول کردن در آخر روز در وقتی که آفتاب زرد باشد. هشتم دخول کردن بعد از غروب آفتاب تا برطرف شدن شفق. نهم دخول کردن در شب اوّل هر ماه مگر در شب اوّل ماه رمضان که سنّت است چنانچه مذکور شد و هم چنین مکروهست دخول کردن در اوّل ساعت شب. دهم دخول کردن در نیمه هر ماه خصوصا نیمه ماه شعبان.

یازدهم دخول کردن در آخر هر ماه چه در حدیث آمده که اگر فرزندی در اوّل ماه یا در میان ماه یا در آخر ماه صورت بندد از شکم بیفتد و اگر نیفتد دیوانه خواهد بود. دوازدهم دخول کردن در وقتی که ماه یا آفتاب گرفته باشد یا بادهای سیاه و سرخ و زرد ترسناک بوزد یا (______________________________ ۱) اگر فروشنده با

او دخول کرده باشد چنانچه خواهند فرمود صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۷۹ زلزله باشد. سیزدهم دخول کردن در جائی که طفل ایشان را ببیند چه در حدیث آمده است که اگر در این حالت فرزندی بهم رسد پس اگر پسر آید زانی باشد و اگر دختر آید زانیه باشد و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر طفل ممیّز باشد مکروهست و در حدیث مطلق واقع شده و هم چنین مکروهست دخول کردن با زن هر گاه زن دیگر نگاه کند. چهاردهم دخول کردن در حالتی که روی یا پشت بقبله یا ایستاده یا رو به آفتاب باشد. پانزدهم دخول کردن در سفر هر گاه آب یافت نشود و اگر در حضر نیز آب نباشد دخول کردن آیا مکروهست یا نه میانه مجتهدین در این خلافست. شانزدهم دخول کردن با دختر بکر هر گاه متعه کرده باشد چه سنّت است که در این حالت بکارت او را نبرد. هفدهم دخول کردن در دبر زنان و مالک نیز که یکی از علمای سنّیانست بر این رفته و بعضی از مجتهدین ما این را حرام می‌دانند. هجدهم دخول کردن به کنیز حامله بعد از آن که از آبستنی او چهار ماه گذشته باشد. نوزدهم دخول کردن به زنی که از زنا بهم رسیده باشد خواه بعقد باشد و خواه به خریدن. بیستم دخول کردن پیش از دادن مهر یا بعضی از آن. بیست و یکم دخول کردن به زنی که مهر او را در وقت عقد کردن ذکر نکرده باشند پیش از آن که مشخّص کند. بیست و دوّم دخول کردن به زنی که از حیض و نفاس پاک شده باشد و غسل نکرده باشد «۱». بیست و سیّم دخول کردن در شب عید قربان. بیست و چهارم دخول کردن میان اذان و اقامت. بیست و پنجم دخول کردن در شبی که روز آن از سفر آمده باشد. بیست و ششم دخول کردن در شبیکه روزش بسفر رود. بیست و هفتم دخول کردن با زنی به اشتهای غیر آن زن.

تتمّه در دخول کردن به شبهه

آن بر سه قسمست

آن بر سه قسمست اوّل نسبت به کسی که دخول کرده باشد چنانچه کسی که زنی را در جامه خواب خود بیند و کمان کند که زن اوست و دخول کند. دوّم نسبت به کسی که دخول به او واقع شده باشد چون دخول کردن کنیز مشترک یا مکاتب یا امّ ولد. سیّم نسبت به مأخذ حکم جهت اختلاف در آن چون دخول کردن به زنی که از زنا مخلوق شده باشد چنانچه میانه مجتهدین در حرام بودن دخول به او خلافست پس در این صورت اگر به او دخول کند دخول به شبهه خواهد بود

و احکام دخول کردن به شبهه

و احکام دخول کردن به شبهه پنجست: اوّل ساقط شدن حدّ از دخول کننده به شبهه و در کنیز به شرطیست که کمان حلیّت داشته باشد چه اگر کمان حلیّت نداشته باشد (______________________________ ۱) بلکه احوط ترک است صدر دام

ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۸۰ حدّ بقدر حصّه شریک لازمست. دوّم ثابت شدن نسب به وطی شبهه چه اگر بزن شخصی به گمان آن که زن اوست دخول کند فرزندی که ازو حاصل شود فرزند اوست امّا اگر دانسته دخول کند نسب بهم نمی‌رسد. سیّم عدّه داشتن زنی که به شبهه به او دخول کنند جهت محافظت نطفه دخول کننده از ممزوج شدن به نطفه شوهر او امّا اگر دانسته دخول کند عدّه ندارد و اگر جاهله باشد عدّه آیا دارد یا نه میانه مجتهدین خلافست. چهارم مهر دادن چه بر کسی که به

زنی به شبهه دخول کند مهر دادن لازمست به شرطی که آن زن عالم نباشد پس اگر عالم باشد مهر ندارد. پنجم حرام شدن مادر آن زن و دختر او بر کسی که به شبهه به آن زن دخول کرده باشد به شرطی که زن نیز جاهل باشد و بعضی از مجتهدین در این مسأله توقّف کرده‌اند و بر تقدیر حرمت محرومیّت آن زن بهم نمی‌رسد به اجماع مجتهدین چه محرمیّت او خواص نکاح صحیح است و در هر موضعی که نگاه کردن بآن زن حرامست دست مالیدن به او نیز حرامست امّا زنی را که دست مالیدن به او حرام باشد نگاه کردن به او لازم نیست که حرام باشد چه نگاه کردن بزن اجنبیّه جهت گواه شدن به واسطه او حلالست و دست مالیدن او حرام امّا گاه هست که دست مالیدن بزن نیز جایز است و نگاه کردن به او مکروه چون دست مالیدن بزن خود و نگاه کردن به فرج او چه مکروه است نگاه کردن به فرج چنانچه مذکور شد

فصل ششم در آن چه بر عقد کردن بزن و تمکین دادن زن شوهر را

صد و هفت امر

سی و یک امر واجب

سی و یک امر واجب اوّل غسل کردن هر دو جهت نماز. دوّم تیمّم کردن ایشان جهت نماز هر گاه آب نباشد. سیّم قضا کردن روزه واجب هر گاه در آن حال دخول کنند. چهارم قضای اعتکاف واجب هر گاه در اثنای آن دخول واقع شود. پنجم تمام کردن دو اعتکاف واجب یا زیاده هر گاه شرط تتابع در آن کرده باشند و به سبب دخول کردن در اثنای آن باطل نموده باشند. ششم قضای حجّ و عمره واجب هر گاه پیش از آن که وقوف عرفات و مشعر کرده باشند از روی عمد دخول کنند. هفتم تمام کردن افعال حجّی که به سبب دخول کردن باطل کرده باشند. هشتم دادن کفاره دخول کردن در روزه واجب و اعتکاف واجب و حجّ واجب به آن چه در بحث روزه و اعتکاف و حجّ مذکور شده. نهم نفقه دادن به زنی که در حجّ به او دخول کرده باشد در سال دوّم که جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۸۱ به حجّ روند و راحله او نیز بر او واجبست هر گاه فاسد گردانیدن حجّ از جانب شوهر باشد و زن اطاعت او نکرده باشد. دهم تفرقه کردن میانه زن و شوهر در سال دوّم هر گاه بان موضعی که در سال اوّل دخول کرده باشد برسند به این طریق که شخصی با ایشان باشد تا آن که افعال حجّ را به اتمام رسانند و نگذارد که با یکدیکر خلوت کنند. یازدهم هر گاه دخول در حالتی که زن حیض داشته باشد واقع شود کفّاره برو واجبست چنانچه در بحث حیض مذکور شد و بعضی از مجتهدین این کفّاره را سنّت می‌دانند. دوازدهم عدّه داشتن هر گاه به شبهه دخول واقع شود هر گاه آن زن در سنّ زنانی باشد که حیض نه بیند و هم چنین عدّه لازمست هر گاه شوهر زن را طلاق دهد و به او دخول نکرده باشد. سیزدهم هر گاه شخصی زن عقدی داشته باشد و زنا کند واجبست که حاکم شرع او را سنگسار کند و اگر زن نیز شوهر داشته باشد واجبست که او را نیز سنگسار کند و اگر شوهر نداشته باشد یا مرد زن نکاحی نداشته باشد و زنا کنند موجب صد تازیانه‌اند و موی «۱» او را باید تراشید و از شهر تا یک سال بیرون باید کرد چنانچه عن قریب به تفصیل مذکور خواهد شد. چهاردهم هر گاه زن آزادی را شوهر او سه طلاق دهد واجبست که شخصی دیگر آن زن را نکاح کند و دخول نماید و طلاق دهد تا باز بر شوهر اوّل حلال شود و هم چنین هر گاه شش طلاق گوید محتاج به کسی است که دخول کند تا حلال شود و هم چنین در هر سه طلاق غیر عدّی محتاج به محلل است امّا در طلاق عدّی در نهم مرتبه طلاق حرام مؤبد می‌شود چنانچه مذکور شد و اگر کنیز باشد در طلاق دوّم و چهارم محتاج به کسی است که بعقد دخول کند تا حلال شود. پانزدهم واجب است تعزیر کردن مردی که زن مرده خود را دخول کند. شانزدهم هر گاه کنیزی را بخرد بشرط آن که بکر باشد و دخول کند و بعد از دخول ظاهر شود که بکر نبوده واجبست که ده یک قیمت

کنیز را با کنیز به فروشنده او بدهد. هفدهم هر گاه کنیزی را خریده باشد و بعد از آن که به او دخول کرده باشد ظاهر شود که آبستن است واجبست که بیست و یک قیمت آن کنیز را با کنیز به فروشنده او دهد. هجدهم هر گاه شخصی مرتد شود و بعد از ارتداد با زن خود دخول کند لازمست که مهر او را بدهد. نوزدهم هر گاه کنیزی را که آقای او به او دخول کرده باشد شخصی بخرد واجبست که بگذارد که یک حیض ببیند

(۱) موی سر آن مرد زانی خ ل جامع

عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۸۲ آن‌گاه به او دخول کند اگر حیض ببیند و اگر نبیند و در سنّ زنانی باشد که حیض نه بیند چهل و پنج روز باید که صبر نماید و بعد از آن به او دخول کند امّا اگر آقا دخول نکرده باشد همان ساعت که بخرد دخول می‌تواند کرد. بیستم زنی را که عقد کرده باشد و پیش از دخول طلاق دهد واجبست بر شوهر که نصف مهر را به او دهد و اگر دخول کرده باشد تمام مهر او را باید داد. بیست و یکم اگر در وقت عقد کردن مهر را مشخّص نکرده باشد واجبست بر شوهر که مهر المثل به او دهد. بیست و دوّم هر گاه زن مقرّر کردن مهر خود را به شوهر رجوع کرده باشد واجبست بر او که قبل از دخول مهر او را مشخّص کند. بیست و سیّم واجبست بر شوهر دادن مهر المثل در هر موضعی که مهر مسمّی فاسد شده باشد و هم چنین واجبست مهر المثل در وطی شبهه و در زنا کردن به تعدّی. بیست و چهارم واجبست نفقه دادن بزن عقد دایمی و اگر چه او را طلاق داده باشند تا زمانی که از عدّه بیرون نرفته است و هم چنین واجبست نفقه زنی که او را طلاق گفته باشد و حامله باشد و واجبست دادن جامه که بدن خود را بآن به پوشند و خانه که در آن بنشینند و خادمی که خدمت ایشان کند هر گاه از جماعتی باشند که خدمتکار داشته باشند و نیز واجبست دادن فرش و چیزهائی که بدن بآن پاک سازند و ازاله بوی بد از بدن کنند و ظروفی که در آن طعام بپزند و اجرت حمّام در وقت احتیاج و قیمت آب غسل کردن بر قول بعضی از مجتهدین. بیست و پنجم هر چهار شب یک شب پیش زن خوابیدن چه خوابیدن یک شب از چهار شب پیش او واجبست. بیست و ششم اگر بر زن ظلم کرده باشد یعنی پیش او نخوابیده باشد قضای آن واجبست. بیست و هفتم اگر منی را در بیرون فرج زن دایمی بریزد بی‌اذن او واجبست که ده مثقال طلا به او بدهد. بیست و هشتم بر زنی که شوهر او مرده باشد واجبست «۱» که بعد از فوت او تا چهار ماه و ده روز ترک زینت کند. بیست و نهم واجبست بر زن تهیّه آن چه دخول کردن و تمتّع گرفتن موقوف بر آن باشد. سی‌ام هر گاه زنی نفس خود را به شوهر واگذارد و نام مهر نبرد آن‌گاه او را پیش از دخول کردن و مشخّص ساختن مهر طلاق دهد یا فسخ نکاح ایشان شود واجبست بر شوهر اگر مالدار باشد که جامه نفیسی که ده مثقال طلا ارزد یا اسبی که قیمت او ده مثقال طلا باشد یا ده مثقال طلا به آن زن بدهد و اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره

(۱) در مکروهات نکاح فرمودند

سنّت است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۸۳ بدهد و اگر میانه باشد جامه یا اسبی که پنج مثقال طلا قیمت آن باشد یا پنج مثقال طلا بدهد و در این حکم میانه بنده و آزاد فرقی نیست. سی و یکم واجبست کشتن و سوختن حیوان مأکول اللّحم که با او دخول کرده باشند و هم چنین واجبست قیمت آن را به مالکش دادن و امّا

بیست امر حرام

بیست امر حرام اوّل نماز کردن ایشان پیش از غسل. دوّم طواف کردن ایشان پیش از غسل. سیّم روزه داشتن ایشان پیش از غسل. چهارم سجده تلاوت و سجده سهو کردن پیش از غسل. پنجم خواندن هر یک از چهار سوره که در آنها سجده واجبست و خواندن بعض آنها و اگر چه آیتی از آنها باشد چون خواندن بسم اللّه الرّحمن الرّحیم پیش از غسل. ششم داخل شدن ایشان بمسجد مکّه و مدینه پیش از غسل. هفتم درنگ کردن ایشان در مسجدها سوای آن دو مسجد پیش از غسل. هشتم خواستن مادر زنی را که عقد

کرده باشد. نهم خواستن دختر زنی را که به او دخول کرده باشد. دهم پدر و فرزندان شوهر آن زن بر آن زن حرامست. یازدهم خواستن خواهر زنی را که عقد کرده باشند در حالتی که آن زن در نکاح او باقی باشد یا در عده رجعیّه باشد. دوازدهم خواستن دختر برادر یا دختر خواهر زنی را که نکاح کرده باشد بی‌اذن این زنان که عمّه و خاله ایشانند حرام است. سیزدهم معقوده هر یک از پدر و پسر بر یکدیکر حرامست. چهاردهم مرد آزادی که چهار زن نکاحی داشته باشد زیاده از آن خواستن حرامست و هم چنین زیاده از دو کنیز خواستن حرامست. پانزدهم بنده را زیاده از دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن حرامست. شانزدهم هر گاه شخصی زن آزادی داشته باشد کنیز خواستن او بی‌اذن آن زن حرامست اگر آن مرد آزاد باشد امّا اگر غلام باشد آیا کنیز را بی‌رخصت زن آزاد می‌تواند خواست یا نه میانه مجتهدین در این خلافست اقرب آنست که نمی‌تواند و بعضی از سنّیان این را جایز می‌دانند. هفدهم ردّ کردن فرزند زنی را که به او دخول کرده باشد بانکه گوید که این فرزند از من نیست. هجدهم ریختن منی در غیر فرج زن آزادی که او را بعقد دوام خواسته باشد بی‌اذن او امّا در متعه و کنیز جایز است. نوزدهم عقد کردن زنی که در عقد دیگری باشد چه بمجرّد عقد بر او حرام مؤبّد می‌شود. بیستم امتناع نمودن زن از دخول کردن شوهر جهت گرفتن مهر یا غیر آن بعد از دخول کردن و امّا آن

دو امر سنّت

دو امر سنّت اوّل وضو ساختن کسی را که دخول جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۸۴ کرده باشد جهت خوابیدن هر گاه خواهد که غسل نکرده بخوابد و این وضوئیست که مجتهدین گفته‌اند که بول و غایط آن را باطل نمی‌کند و هر گاه در آن حال آب نباشد سنّت است که تیمّم کند جهت خواب کردن. دوّم برابر دانستن زنان یعنی رعایت مساوات کردن در گشاده‌روئی و قسمت روزها میانه ایشان و خوابیدن در شب پیش ایشان و امّا آن

پنجاه و چهار امر باقی

پنجاه و چهار امر باقی اوّل باطل شدن وضو و غسل و تیمّم بدخول کردن. دوّم باطل شدن نماز بدخول کردن. سیّم باطل شدن روزه اگر عمدا دخول کرده باشد. چهارم باطل شدن تتابع در روزه‌های نذری که در آن شرط تتابع نموده باشد هر گاه در اثنای آن دخول کرده باشد و هم چنین باطل می‌شود در کفّاره ماه رمضان و غیر آن هر گاه دخول در ماه اوّل روزه واقع شده باشد. پنجم باطل شدن اعتکاف به سبب دخول. ششم باطل شدن حجّ و عمره هر گاه پیش از وقوف عرفات و مشعر عمدا دخول کرده باشد. هفتم فاسق شدن کسی که در حالت احرام یا روزه اعتکاف واجب دانسته دخول کند. هشتم غیر بکر شدن دختر بکر به سبب دخول کردن به او پس احکامی که مخصوص دختر بکر است ازو ساقط می‌شود مثل آن که در بکر جهت نکاح سکوت کافی بود و در غیر بکر می‌باید که حرف بزند چنانچه مذکور خواهد شد. نهم بیرون رفتن از عنین بودن به سبب دخول کردن. دهم ملحق شدن فرزندی که بعد از شش ماه یا بیشتر متولّد شود بدخول کننده اگر چه دخول به شبهه باشد هر گاه آن زن شوهر نداشته باشد. یازدهم در عدّه رجعیّه رجوع کردن به سبب دخول. دوازدهم لعان کردن بزن مدخوله چه هر گاه نفی ولد کند لعان باید کرد. سیزدهم ساقط شدن امتناع زن از دخول کردن شوهر جهت گرفتن مهر بعد از دخول. چهاردهم ثبوت طلاق سنّت و بدعت. پانزدهم ثبوت مهر به وطی کنیز مشترک. شانزدهم ثبوت مهر به وطی کنیز مکاتبه. هفدهم گردیدن کنیز صاحب فراش به سبب دخول کردن چه به این مضمون روایت وارد شده. هجدهم قطع عدّه کردن هر گاه از زنا حامله باشد. نوزدهم ثبوت فسخ مر مشتری کنیز را هر گاه بایع وطی کرده باشد. بیستم اجازت بایع اگر مشتری با کنیز دخول کرده باشد. بیست و یکم ثبوت فسخ به سبب دخول کردن کنیزی که به کسی بخشیده باشند در جائی که رجوع کردن جایز باشد. بیست و دوّم فسخ بیع هر گاه بایع جامع عباسی (طبع قدیم

)، ج۲، ص: ۲۸۵ در قیمت عیبی یابد چون دخول کردن به کنیز. بیست و سیّم دلالت کردن بر اختیار نمودن چه هر گاه شخصی مسلمان شود و زیاده از چهار زن داشته باشد لازمست که از جمله آنها اختیار چهار زن کند و هر گاه دخول کند مشخّص می‌شود که اختیار کرده و هم چنین در طلاق مبهم و عتق مبهم دلالت بر تعیین می‌کند. بیست و چهارم موقوف بودن انقضای عدّه هر گاه مدخوله مرتد شود مطلقا یا آن که دخول کننده مرتد ملّی باشد یا مدخوله مسلمان شود یا دخول کننده مسلمان شود و مدخوله او بت پرست باشد. بیست و پنجم مانع شدن دخول کردن از ردّ نمودن مگر جهت آبستن بودن و غیر بکر بودن کنیز که در این صورت دخول مانع از ردّ کردن آن کنیز نیست. بیست و ششم ساقط شدن اختیار بعد از دخول چه اگر پیش از دخول کنیزی آزاد شود اختیار فسخ عقد خود دارد امّا بعد از دخول اختیار فسخ ندارد خواه شوهر او آزاد باشد و خواه غلام بر قول بعضی از مجتهدین. بیست و هفتم ممنوع بودن به سبب دخول از نکاح کردن زنان دیگر کسی که زیاده بر چهار زن کافره داشته باشد و خود مسلمان شود تا انقضای عدّه ایشان چه احتمال دارد که ایشان در عدّه مسلمان شوند امّا اگر دخول نکرده باشد می‌تواند فی الحال زن دیگر بخواهد و هم چنین ممنوعست از خواستن خواهر زن کافره تا آن که آن کافره از عدّه بیرون آید و هم چنین ممنوعست از اختیار کردن کنیز هر گاه مسلمان شود و زن آزاد کافره داشته باشد تا آن که از عدّه بیرون آید. بیست و هشتم واقع شدن ظهار معلّق بر دخول. بیست و نهم واقع شدن زن آزادی معلق بر دخول بنذر. سی‌ام باطل شدن اختیار زن و شوهر به سبب دخول در عیبی که بعد از دخول به همرسد مگر دیوانگی در مرد که باطل نمی‌شود چنانچه زود باشد که بیاید. سی و یکم تغییر مهر بحسب روزها در متعه. سی و دوّم قرار یافتن و صحیح بودن نکاح بیمار چه اگر بیمار زنی را نکاح کند آن نکاح قرار نمی‌گیرد و منعقد نمی‌شود مگر آن که دخول کند که اگر دخول نکرده بمیرد نکاح باطل می‌شود. سی و سیّم ثبوت تحصین هر یک از ایشان به سبب دخول خواه بعقد دوام و خواه بملک. سی و چهارم نشر حرمت رضاع چه اگر دخول نکرده باشد نشر حرمت نمی‌کند. سی و پنجم محرم شدن دختر به سبب دخول به مادر و محرم شدن مادر به سبب عقد دختر. سی و ششم امتناع فسخ کردن زن نکاح جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۸۶ خود را به عنین شدن شوهر بعد از دخول. سی و هفتم محقق شدن رجوع در ایلا و ظهار بدخول کردن. سی و هشتم منع کردن شوهر زن را از خوردن چیزهائی که بوی بد داشته باشد چون پیاز و سیر و ازاله بوی بدن و امر کردن به پاک ساختن آن چه طبع از آن متنفّر باشد چه دادن مهر تقاضای آن می‌کند که شوهر اینها را منع تواند کرد. سی و نهم التزام نمودن زن جهودیّه به غسل کردن بر قول بعضی از مجتهدین در نکاح متعه و نهی کردن او از مجاورت نجاست و شراب. چهلم منع کردن مدخوله از بیرون رفتن از خانه جهت عیادتها و سفر غیر واجب. چهل و یکم وفا کردن کسی که قسم خورده باشد که نکاح کند بعقد کردن چه هر گاه عقد کند وفا بنذر خود کرده و هم چنین خلاف نذر و سوگند کردن اگر قسم خورده باشد یا نذر کرده باشد که نکاح نکند چه بمجرّد عقد خلاف نذر و سوگند کرده. چهل و دوّم بیرون آمدن دخول کننده از عزب بودن به سبب عقد. چهل و سیّم تمتع گرفتن از زن و نگاه کردن بجمیع بدن او و نظر کردن زن نیز بجمیع بدن مرد به سبب عقد. چهل و چهارم مالک شدن طلاق و خلع و ظهار و ایلا و لعان به سبب عقد. چهل و پنجم ثبوت فسخ هر یک با عیب. چهل و ششم جواز سفر کردن و دور شدن از زنی که او را خواسته باشد. چهل و هفتم ساقط شدن عفو ولی بعد از دخول چه پیش از دخول عفو می‌تواند کرد. چهل و هشتم ثبوت میراث بردن زن و شوهر از یکدیکر به سبب عقد صحیح و دخول در بیماری. چهل و نهم جایز بودن غسل دادن و کفن کردن هر یک از زن و شوهر یکدیکر را به سبب عقد هر گاه عقد دایمی باشد. پنجاهم مالک شدن زن نصف صداق را بمجرّد عقد هر گاه پیش از دخول طلاق دهد. پنجاه و یکم برانگیختن حاکم شرع دو کس از خویشان زن و شوهر را که میانه ایشان اصلاح کند گاهی که میانه ایشان نزاع باشد. پنجاه و دوّم قبول کردن قول شوهر هر گاه اختلاف کنند در قدر مهر و قول زن در گرفتن مهر. پنجاه و سیّم سوگند خوردن هر یک از زن و شوهر در تعیین مهر باختلاف ایشان. پنجاه و چهارم منع کردن زن از سوگند خوردن و نذر و عهد کردن و شیر دادن هر گاه مستلزم منع حقّی از حقوق شوهر باشد.

تتمّه

حکم مخصوص قبل

حکـم مخصـوص قبـل است اوّل حلال شـدن زن آزادی که او را سه طلاـق داده باشـد یـا کنیزی که او را دو طلاـق داده باشـد چه موقوفست حلال شدن آن زن بر شوهر بدخول جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۸۷ کردن شخصی دیگر در قبل آن زن بعقد. دوّم کسـی که ایلاـ کرده باشـد یعنی قسم خورده باشد که بـا زن خود دخول نکنـد وقتی که دخول در قبـل آن زن کنـد حکم ایلا برطرف می‌شود. سیّم احصان یعنی زن داشتن مرد و شوهر داشتن زن بدخول در قبل ثابت می‌شود. چهارم طلب سخن کردن زن در نکاح کردن هنکامی لازمست که دخول در قبل او واقع شده باشد. پنجم بیرون آمدن منی از قبل موجب غسل است بر قول بعضی از مجتهدین امّا بیرون آمدن از دبر موجب غسل نیست و احکامی که بر دخول کردن مترتّب می‌شود می‌باید که در آن مقدار باشد که حشـفه یا بعض از آن غایب شود و آیا این احکام نسبت به کسـی که حشفه او را بریده باشند و بمقدار حشفه از آلت او غایب شود مترتّب «۱» می‌شود یـا نه میـانه مجتهـدین در این مسـأله خلافست ظاهر آنست که این احکام در او جاری نیست مگر در حرام شـدن مادر و خواهر دختری که با او دخول کند

تکمله

تکمله بـدان که شـش حکم از خواص بکارتست: اوّل ولایت «۲» پـدر و جـدّ در نکاح بکر. دوّم اسـتحباب اختیار نمودن بکر جهت تزویـج کردن. سیّم وصـیّت نمودن به جاریه بکر چه اگر غیر بکر بدهنـد از عهده نذر بیرون نمی‌توانند آمد. چهارم وکیل کردن در خریدن بکر چه اگر وکیل غیر بکر بخرد صـحیح نیست. پنجم اکتفا کردن به سـکوت بکر در وقت رخصت خواسـتن ازو به نکاح به خلاف غیر بکر که می‌بایـد سـخن گویـد. شـشم مخصوص بودن در وقت زفاف به هفت شب خوابیـدن پیش او بخلاف غیر بکر که پیش او سه شب باید خوابید و هم چنان که بکارت به سبب وطی برطرف می‌شود بغیر وطی نیز برطرف می‌شود چون جستن دختر از جائی به جـایی یـا چیزی برو زدن یـا بیمـاری یا به واسـطه بسیاری سنّ او و آیا احکام بکارت زایل می‌شود از بکری که بغیر جماع بکارت او رفته باشـد چون احتیاج به حرف زدن در وقت نکاح و مخصوص بودن سه شب خوابیدن نزد او در ابتدای نکاح یا آن که آنهـا مخصوص غیر بکریست که بکارت او به جماع رفته باشـد میانه مجتهـدین در آن خلافست و بعضـی از سـنّیان گفته‌انـد که این چنین زن نه داخل بکر است و نه داخل غیر بکر

تتمّه

تتمّه عادت مجتهـدین امامیّه این است که در کتاب نکاح خصایص حضـرت رسالت پناه صـلّی اللَّه علیه و آله مذکور می‌کنند و اگر چه بعضـی از آنها دخلی به نکاح نـدارد بنا بر این بنده دعا گو نیز در این کتاب اقتدا با ایشان کرده آنها را مذکور می‌سازد بدان که سی و سـه چیز از خـواص (_______________________________________ ۱) البتّه رعـایت احتیاط را در تمام این موارد نماینـد صـدر دام ظلّه (۲) احتیـاط به جمع بین اذن بکر و بین اذن پـدر یـا جـد را ترک ننمایند صـدر دام ظلّه جـامع عباسـی (طبع قـدیم)، ج۲، ص: ۲۸۸ آن حضـرتست: اوّل حرام بـودن نکـاح کنیز آن بعقـد دوام چـه غیر آن

حضرت را جایز است بدو شرط: اوّل قدرت نداشتن بر زن آزاد خواستن دوّم ترسیدن از افتادن در زنا. دوّم حلال بودن نکاح کردن زنان یهود و نصاری بعقد چه غیر آن حضرت را جایز نیست بر قول بعضی از مجتهدین. سیّم حرام شدن زنانی که آن حضرت نگاه بر ایشان می‌کرده و ایشان را می‌خواسته بر شوهران ایشان و واجب بودن طلاق دادن شوهران ایشان را و این حکم برطرف شده. چهارم حلال بودن زیاده از چهار زن خواستن چه غیر آن حضرت را زیاده بر چهار زن جایز نبودن و حرام بودن زیاده بر نه زن خواستن و حرام بودن بدل کردن هر یک از نه زن به دیگری و این حکم نیز نسبت به آن حضرت برطرف شده. پنجم مخیّر بودن زنان آن حضرت در بودن نزد او یا مفارقت گزیدن ازو بغیر لفظ طلاق و زنان غیر او بی‌طلاق مفارقت نمی‌توانند کرد. ششم حلال بودن نکاح کردن بلفظ هبه و وطی کردن بی‌مهر چه غیر آن حضرت را مثل این جایز نیست. هفتم واجب نبودن شب خوابیدن پیش زنان چه غیر آن حضرت را واجبست که از چهار شب یک شب پیش زن خود بخوابند. هشتم حرام بودن زنان آن حضرت بر غیر او. نهم واجب بودن مسواک کردن بر آن حضرت. دهم واجب بودن قربانی کردن آن حضرت. یازدهم واجب بودن شب برخواستن و به نماز شب قیام نمودن بر آن حضرت. دوازدهم واجب بودن انکار کردن بر کسی که فعل نامشروع کند و اظهار کردن انکار بر او واجب بود و اگر چه داند که دیگری برو انکار کرده باشد. سیزدهم حرام بودن گرفتن تصدّقات واجبی بر آن حضرت و اهل بیت او بر قول بعضی از مجتهدین و تصدّقات سنّتی نیز برو حرام بوده. چهاردهم حرام بودن چشمک زدن بر آن حضرت بر خلاف ظاهر از زدن یا کشتن که بر دیگران حرام نیست مگر در عمل حرامی. پانزدهم حرام بودن چیزی نوشتن و کتابت کردن. شانزدهم حرام بودن شعر گفتن. هفدهم حرام بودن کندن زره از تن مبارک بعد از آن که بقصد جنگ پوشیده باشد پیش از آن که دشمن را ببیند. هجدهم حلال بودن اختیار کردن آن حضرت آن چه خواهد از غنیمت که لشکر در جنگ بگیرند چون کنیز آن خوش شکل و چاروای نیکو و جامه خوب و غیر آن چنانچه در بحث جهاد مذکور شد. نوزدهم حلال بودن روزه وصال داشتن و آن چنانست که کسی یک روز و یک شب تا سحر روزه دارد و سحر افطار ناکرده جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۸۹ قصد روزه روز دیگر کند چه این روزه بر غیر آن حضرت حرامست. بیستم حلال بودن گرفتن نان و آب از دست گرسنگان و تشنگان چه غیر آن حضرت را حرامست. بیست و یکم حلال بودن مخصوص ساختن زمینها جهت چریدن چارواهای آن حضرت چه غیر او را حرام است. بیست و دوّم حلال بودن غنیمت بر آن حضرت و بر امّت او چه پیغمبران دیگر را حلال نبوده بلکه آنها را جمع کرده به آتش می‌سوختهاند. بیست و سیّم جایز بودن سجده کردن بر زمین و تیمّم کردن به خاک چه پیغمبران سابق را سجده کردن بر غیر خاک و عبادت کردن بغیر از وضو و غسل جایز نبوده. بیست و چهارم برانگیخته شدن آن حضرت بر تمام عالمیان. بیست و پنجم باقی بودن معجزه او یعنی قرآن تا قیام قیامت. بیست و ششم گردانیدن آن حضرت را خاتم پیغمبران. بیست و هفتم نصرت کردن آن حضرت بترسیدن دشمنان او در جنگ از یک ماهه راه. بیست و هشتم نگاهداشتن امّت او را از مسخ شدن و فرو رفتن به زمین. بیست و نهم مخصوص بودن آن حضرت روز قیامت به شفاعت عام. سی‌ام مخصوص بودن آن حضرت به دیدن از پشت چنانچه از پیش می‌دیده باین معنی که آن چه پس پشت او واقع می‌شد می‌دانست. سی و یکم مخصوص بود آن حضرت بخواب کردن چشم او و بیدار بودن دل او و به این معنی که اگر آن حضرت در خواب می‌بود و کسی چیزی می‌گفت آن را در می‌یافت. سی و دوّم مضاعف شدن ثواب زنان او و عقاب آنها. سی و سیّم حلال بودن داخل شدن او بی‌احرام به مکّه چه غیر آن حضرت را حرامست مگر جماعتی را که فقهاء استثناء کرده‌اند چون هیمه کش و غیره.

فصل هفتم

فصل هفتم در بیان صداق بدان که ذکر صداق در نکاح دایمی شرط نیست بلکه سنّت است پس اگر در عقد ذکر صداق نکنند آن عقد صحیح است و با دخول مهر المثل لازمست اگر به فرض کردن مهر راضی نشوند و لیکن سنّت است که دخول نکند تا مهر را

مشخص نسازد امّا اگر در عقد شرط کند که مهر نداشته باشد آیا آن نکاح صحیح است یا نه مجتهدین را در این دو قول است و سنّت است که صداق پنجاه مثقال طلا یا کمتر باشد و مکروهست که از پنجاه مثقال طلا زیاده باشد و سیّد مرتضی رضی اللّٰه عنه زیاده از پنجاه مثقال طلا را جایز نمی‌داند و سنّت است که اگر شوهر پیش از دخول بمیرد زن یا ولیّ او مهر را ببخشند و مکروهست که خویشان زن بعد از مردن زن طلب صداق او کنند هر گاه در جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۹۰ زندگی خود طلب نکرده باشد و شروط صداق هر گاه صداق در حال عقد کردن مقرّر شود شش است: اوّل آن که آن چه صداق می‌کنند چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد خواه عین باشد و خواه منفعت چون تعلیم سوره از قرآن یا تعلیم صنعتی پس اگر چیزی باشد که مسلمان مالک آن نتواند شد چون شراب و گوشت خوك صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برآنند که نکاح در این صورت باطل می‌شود و بر تقدیری که عقد صحیح باشد آیا مهر المثل می‌دهد یا قیمت شراب و خوك میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که مهر المثل می‌دهد امّا اگر جهودان شراب را صداق کنند صحیح است و چون مسلمان شوند و قبض نکرده باشند قیمت آن را می‌دهند. دوّم آن که صداق معلوم باشد بوزن یا کیل یا به دیدن و اگر چه وزن آن معلوم نباشد چون پارچه طلا یا نقره یا خرمن گندم یا آن که آن را وصف کند به نوعی که جهالت از آن برطرف شود پس اگر چیزی مجهول را صداق کنند صحیح نیست و مهر المثل می‌دهند. سیّم آن که در صداق شرطی نکنند که مخالف نکاح باشد پس اگر وعده جهت دادن صداق مقرّر نمایند و شرط کنند که اگر در آن وعده ندهند نکاح باطل باشد صحیح نیست و آیا آن شرط صحیح نیست یا صداق میانه مجتهدین در این مسأله خلافست. چهارم آن که صداق چیزی نباشد که وجود آن عدم آن را لازم داشته باشد پس اگر صداق این چنین چیزی باشد صحیح نیست مثل آن که شخصی برای غلام خود که تمام او یا بعض او آزاد باشد زنی نکاح کند و آن غلام را صداق آن زن کند چه در این صورت صداق او باطل می‌شود و مهر المثل می‌باید داد. پنجم آن که صداق مقداری باشد که زن بآن راضی باشد پس اگر صداق بمقدار باشد که زن بآن راضی نباشد صحیح نیست. ششم آن که ولیّ طفل او را به کمتر از مهر المثل صداق نکند یا به جهت طفل صغیر خود زیاده از مهر المثل صداق کند چه اگر به کمتر یا به زیاده از مهر المثل صداق کند صحیح نیست «۱» و آیا در این صورت صداق باطل است یا نه میانه مجتهدین خلافست و جایز است که آقای کنیز کنیز خود را آزاد کند و آزادی او را مهر او گردانند و آیا در این صورت ابتدا به آزادی می‌کند یا به نکاح میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که بهر کدام که ابتدا کند صحیح است چه هر دو به منزله یک کلامند

فصل هشتم

اشاره

فصل هشتم در بیان آن که بدخول کردن مهر مسمّی واجب می‌شود بدان که مسمّی بدخول کردن در قبل

(____ ۱) مطلقا معلوم نیست صدر دام ظلّه

العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۹۱ یا در دبر زن واجب می‌شود خواه بعقد صحیح باشد و خواه به شبهه و

ممکن نیست که دخول بی مهر باشد الّا در چهار موضع

ممکن نیست که دخول بی مهر باشد الّا در چهار موضع اوّل آن که شخصی کنیز خود را به غلام خود عقد کند و او دخول نماید

چه در این صورت مهر نیست و لیکن سنّت است که آقا به غلام خود چیزی بدهد که او به کنیز دهد تا بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین چیزی دادن را بر آقا در این صورت واجب می‌دانند. دوّم آن که زن کافره حربیّه باشد که نفس خود را به اعتقاد نکاح بر شوهر کافر خود واگذاشته باشد و او دخول کند و بعد از آن هر دو مسلمان شوند چه در این صورت زن را مهر نیست. سیّم آن که زن سفیه دانسته بی‌اذن ولیّ شوهر کند و شوهر دانسته به او دخول نماید چه در این صورت او را مهر نیست. چهارم آن که زن آزادی غلام شخصی را دانسته بی‌رخصت آقای غلام شوهر کند و دخول واقع شود چه در این صورت مهر ندارد و

واجب نیست در یک بار دخول کردن الّا یک مهر مگر در پنج موضع

واجب نیست در یک بار دخول کردن الّا یک مهر مگر در پنج موضع اوّل آن که شخصی کنیز دیگری را به شبهه دخول کند و در اثنای دخول کردن آقای آن کنیز او را بفروشد و تا تمام شدن دخول در ملک آقای دوّم باشد چه بعضی از مجتهدین گفته‌اند که دخول کننده دو مهر می‌دهد یکی به آقای اوّل و یکی به آقای دوّم. دوّم آن که زن پسر را پدر به شبهه دخول کند در این صورت بعضی از مجتهدین برآنند که پدر دو مهر می‌دهد یک مهر بزن جهت دخول به او و یک مهر به پسر خود جهت فسخ نکاح میانه پسر و زن. سیّم آن که شخصی زنی را نکاح کند و پسر او دختر آن زن را نکاح کند آن‌گاه دختر را پدر به شبهه وطی کند و مادر را پسر چه در این صورت هر کدام پیشتر دخول کرده باشد مهر آن زنی را که به شبهه دخول کرده و نصف مهر زن خود را می‌دهد و آن کس که بعد از او دخول کرده نیز مهری و نصف مهر می‌دهد و در نصف مهر رجوع می‌کند بر کسی که پیشتر دخول کرده باشد بدهد پس آن کس که پیشتر دخول کرده باشد دو مهر می‌دهد. چهارم آن که هر گاه شخصی دو زن را در دو وقت عقد کرده باشد و با زنی که آخر عقد کرده است دخول کند آن‌گاه ظاهر شود که یکی مادر و دیگری دختر بوده چه در این صورت آن زنی که به شبهه دخول به او واقع شده تمام مهر می‌گیرد و آن زنی که پیشتر عقد او کرده‌اند نصف مهر می‌گیرد پس به سبب دخول کردن یک مهر و نصف می‌دهد. پنجم آن که چون با زن یائسه یعنی زنی که از حیض دیدن مأیوس شده باشد دخول کنند و در اثنای دخول کردن او را طلاق جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۹۲ گویند چه در این صورت مهر مسمّی و مهر المثل بآن زن می‌دهند و اگر در ثانی الحال عقد کنند دو مهر مسمّی بدهند.

فصل نهم در بیان آن که در چند موضع نکاح فسخ می‌شود

اشاره

فصل نهم در بیان آن که در چند موضع نکاح فسخ می‌شود بدان که در بیست و هشت موضع نکاح برطرف می‌شود: اوّل آن که سه طلاق دهند. دوّم آن که در میانه زن و شوهر زن رنجش بهم رسد و زن چیزی در عوض دهد به شوهر تا او را طلاق گوید و این را طلاق خلع و مبارات گویند. سیّم آن که ولیّ او در حالت طفولیّت او را بهم جنس نداده باشد یعنی بغیر مثل خود نکاح کرده باشد چه در این صورت بعد از بالغ شدن می‌تواند «۱» فسخ کرد. چهارم آن که ولیّ طفل او را به دیوانه یا خنثی «۲» یا خصی نکاح کند چه بعد از بالغ شدن اختیار فسخ دارد. پنجم آن که زن پیش از دخول «۳» مسلمان شود چه او فسخ نکاح خود می‌تواند کرد و بعد از دخول موقوفست بر انقضای عدّه پس اگر عدّه او منقضی شود شوهر او مسلمان نشود فسخ می‌کند. ششم آن که زن جهودیّه که پیش از دخول از دین خود بدین اسلام انتقال کند چه نکاح او فسخ می‌شود امّا بعد از دخول کردن موقوفست بر انقضای عدّه پس

اگر عدّه او منقضی شود و شوهرش مسلمان نشود فسخ می‌شود و هم چنین است حکم کسی که مرتد شود و پدر او کافر بوده باشد چه بعد از دخول فسخ موقوفست و انقضای عدّه پس اگر در عدّه آن شخص رجوع به اسلام کند فسخ نمی‌کند و کسی که پدر او مسلمان باشد و او مرتد شود بعد از انقضای عدّه وفات نکاح زوجه او فسخ می‌شود. هفتم آن که زن و شوهر را در جنگ بگیرند یا آن که زن صغیره گرفتار شود یا شوهر بالغ به بند افتد مثل آن که کافر باشد و گرفتار شود چه در این صورت فسخ نکاح زن کرده می‌شود. هشتم آن که هر گاه آقا میانه غلام و کنیز جدائی اندازد بعد از آن که ایشان را به یک دیگر نکاح کرده باشد. نهم آن که هر یک از زن یا شوهر راضی به نکاح شوند به ادّعای آن که آن دیگری از طایفه مشخّص باشد آن‌گاه ظاهر شود که از آن طایفه نبوده چه آن دیگری را در این صورت «۴» فسخ نکاح می‌رسد بر قول بعضی از مجتهدین. دهم اگر شخصی از برای پسر صغیر خود دختر صغیره برادر خود را نکاح کند و آن که جده هر یک از زن و شوهر یکی از ایشان را شیر دهد چه ایشان بر یکدیکر حرام می‌شوند و نکاح ایشان فاسد می‌شود زیرا که شیر خورنده اگر پسر باشد عمّ زن خود می‌شود یا خال او و اگر دختر باشد عمّه یا خاله شوهر خود می‌شود. یازدهم آن که هر گاه با مادر زنی «۵» دخول

(۱) محتاج به مراجعه است صدر دام ظلّه العالی (۲) در خنثی مشکل نکاح باطل و در واضح فسخ مشکل است صدر دام ظلّه العالی (۳) ظاهرا پیش از دخول نکاح باطل می‌شود صدر دام ظلّه (۴) در هر دو صورت محلّ تامّل است صدر دام ظلّه (۵) گذشت تفصیل آن صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۹۳ کنند نکاح دختر او باطل می‌شود. دوازدهم خریدن زن شوهر خود را چه در این صورت نکاح برطرف می‌شود. سیزدهم فروختن آقا کنیز خود را چه موجب آن می‌شود که آقای دوّم مخیّر باشد در رضای نکاح اوّل یا فسخ آن خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول و خواه یکی از ایشان بنده باشد و خواه آزاد و خواه مالک واحد باشد و خواه متعدّد بعضی از مجتهدین گفته‌اند کسی که بنده را بخرد فسخ نکاح زن آزاد او نمی‌تواند کرد. چهاردهم آن که هر یک از مرد یا زن پیش از عقد دیوانه باشد خواه دیوانگی او دایمی باشد و خواه دوری و خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد فسخ نکاح می‌توانند کرد امّا اگر بعد از عقد دیوانگی حادث شود زن نکاح او را فسخ نمی‌تواند کرد امّا مرد را اختیار فسخ هست. پانزدهم آن که مرد خصی باشد یعنی خواجه‌سرا باشد پیش از عقد چه زن فسخ نکاح خود می‌تواند کرد امّا اگر بعد از عقد حادث شود فسخ نمی‌تواند کرد و هم چنین است حکم کسی که خصیه او را کوفته یا بریده باشند پیش از دخول و اگر بعد از دخول باشد در خصیه بریده مجتهدین را دو قولست و اگر بعضی را بریده باشند و بعضی باشد زن اختیار فسخ ندارد. شانزدهم آن که مرد عنین باشد یعنی مردی نداشته باشد به حیثیتی که از دخول کردن مطلقا عاجز باشد چه در این صورت زن بحاکم شرع حال خود را عرض می‌کند و حاکم او را یک سال مهلت می‌دهد پس اگر چنانچه در این یک سال دخول توانست کرد خوب و الّا بعد از آن زن را فسخ نکاح می‌رسد و اگر این حال بعد از دخول کردن حادث شود زن را فسخ نمی‌رسد. هفدهم آن که هر یک از زن یا شوهر جذام داشته باشد چه فسخ نکاح می‌توانند کرد و بعضی از مجتهدین جذام را در زن عیب می‌دانند و می‌گویند اگر مرد جذام داشته باشد زن فسخ نکاح او نمی‌تواند کرد. هجدهم آن که هر یک از زن و شوهر برص داشته باشند چه فسخ نکاح می‌توانند کرد و بعضی از مجتهدین برص را در مرد عیب نمی‌دانند و عجب از بعضی مجتهدین که جذام را در مرد عیب می‌دانند و برص را در عیب مردان ذکر نکرده‌اند و حال آن که دلیل ایشان در جذام حدیث صحیح حنین است و در آن نیز برص مذکور است. نوزدهم آن که هر دو چشم زن کور باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او می‌تواند کرد. بیستم آن که زن لنگ و زمین گیر باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او می‌تواند کرد. بیست و یکم آن که زن قرن داشته باشد و قرن بفتح قاف و سکون رای مهمله چیزیست مشابه استخوان که در فرج زن جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۹۴ بهم می‌رسد و مانع از دخول کردن می‌شود چه در این صورت مرد فسخ نکاح او می‌تواند کرد. بیست و دوّم آن که زن عفل داشته باشد و عفل بفتح عین بی‌نقطه و

سکون فا چیزیست که در فرج زن بهم می‌رسد مشابه گوشت پاره که مانع دخول می‌شود چه در این صورت بر قول بعضی از مجتهدین مرد را فسخ نکاح او می‌رسد. بیست و سیّم آن که رتق داشته باشد و رتق بفتح رای مهمله و تای بدو نقطه فوقانی و قاف بهم آمدن فرج و روییدن گوشت آن است به نوعی که دخول کردن بآن دشوار باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد در این صورت فسخ نکاح او می‌تواند کرد. بیست و چهارم آن که مخرج بول و حیض یا مخرج بول و غایط زن یکی بود چه در این حالت مرد فسخ نکاح او می‌توان کرد. بیست و پنجم آن که هر یک از زن و شوهر خنثی باشد چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته‌اند که فسخ نکاح می‌توانند کرد. بیست و ششم آن که هر گاه کنیزی آزاد شود و شوهر او غلام باشد در این صورت آن کنیز اختیار فسخ نگاه خود دارد مگر در یک صورت که فسخ نمی‌تواند کرد و آن در وقتی است که شخصی صد درهم نقد و کنیزی که قیمت او نیز صد درهم باشد داشته باشد و او را به صد درهم به دیگری عقد کرده باشد و در حال مرض موت او را آزاد کند چه در این صورت کنیز را فسخ نکاح نمی‌رسد زیرا که او آزاد نمی‌شود که فسخ نکاح خود تواند کرد به واسطه آن که قیمت آن کنیز زیاده از ثلث مال آن شخص است و وصیّت در ثلث اعتبار دارد. بیست و هفتم خواستن دختر برادر و دختر خواهر زنی را بدون اذن عمّه و خاله ایشان کسی را که عمّه و خاله ایشان را نکاح کرده باشد چه در این صورت عمّه و خاله فسخ نکاح خود می‌توانند کرد. بیست و هشتم خواستن کنیز هر گاه زن آزادی داشته باشد بی‌اذن او چه در این صورت آن زن فسخ نکاح خود می‌تواند کرد «۱»

تتمّه

تتمّه بدان که خیار فسخ فوری است پس اگر بعد از دانستن عیب فسخ نکنند اختیار فسخ ندارند و در فسخ کردن نکاح به عیب اذن حاکم شرع شرط نیست و ثبوت عیب در چیزهائی که ظاهر باشد چون برص و جذام و جنون بدو گواه عادلست و در چیزهائی که ظاهر نباشد چون عیبهای باطنی زنان به گواهی زنان و اقرار ایشان ثابت می‌شود

فصل دهم در بیان آن که در چند موضع مهر المثل لازم است

فصل دهم در بیان آن که در چند موضع مهر المثل لازم است بدان که زن در بیست و پنج «۲» موضع مهر المثل می‌گیرد گاهی که دخول واقع شده باشد: اوّل آن که در عقد ذکر مهر نکرده باشند چه در این صورت با دخول مهر المثل می‌گیرد و اگر در این

(______________________________

۱) این موضع و موضع سابق محل اشکال و کلام است صدر دام ظلّه (۲) جمله از این بیست و پنج موضع غیر از چهار موضع اوّل محلّ تامّل است و مراعات احتیاط در همه مطلوب است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۹۵ صورت پیش از دخول خواهند که او را طلاق گویند واجبست که متعه به او دهند و متعه آنست که اگر شوهر مالدار باشد جامه اعلی یا اسب علی که ده مثقال طلا ارزد یا ده مثقال طلا به او بدهد و اگر پریشان و مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره و اگر متوسّط باشد پنج مثقال طلا چنانچه مذکور شد و اگر مفارقت بغیر طلاق واقع شود چون فسخ و لعان آن چه مذکور شد از متعه دادن سنّت است و بعضی از مجتهدین متعه دادن را در این صورت نیز واجب می‌دانند و فرقی نیست در متعه گرفتن میانه زن آزاد و کنیز. دوّم آن که در عقد گفته باشند که آن چه هر یک از زن و شوهر یا اجنبی بعد از عقد مهر را مشخّص کند آن مهر قبولست آن‌گاه آن مرد بعد از دخول و پیش از مشخّص ساختن مهر بمیرد در این صورت آن زن مهر المثل می‌گیرد. سیّم آن که چیزی را صداق کرده باشند که مسلمان مالک آن نتواند شد چون شراب و خوک هر گاه که یکی از زن و شوهر مسلمان باشد چه در این صورت مهر المثل باید داد. چهارم آن که صداق

چیزی مجهول باشد چه در این صورت مهر المثل می‌گیرد. پنجم آن که صداق مشتمل بر عیب باشد چه در این صورت مهر المثل باید داد و بعضی از مجتهدین برآنند که مثل آن چیزی باید داد که بی‌عیب باشد. ششم آن که چون زن و شوهر در قدر مهر اختلاف کنند و هر دو سوگند بخورند در این صورت زن مهر المثل می‌گیرد. هفتم آن که هر گاه شخصی زیاده از چهار زن خواهد و بعد از دخول با ایشان مسلمان شود مهر المثل برو لازمست که بدهد و بعضی از مجتهدین مهر مسمّی را در این صورت واجب می‌دانند. هشتم آن که اگر صداق پیش از قبض کردن تلف شود و مقدار آن را ندانند در این صورت او را مهر المثل باید داد. نهم آن که صداق مغصوب باشد پس اگر عالم به غصب آن باشند مهر المثل باید داد و اگر جاهل به غصب باشند مثل آن را یا قیمت آن را باید داد و بعضی از مجتهدین در این صورت نیز مهر المثل را لازم می‌دانند. دهم آن که در صداق شرط نامشروعی کرده باشند چه در این صورت نیز مهر المثل باید داد. یازدهم آن که چیزی را صداق کرده باشند که متضمّن فساد نکاح باشد چون صداق کردن آقای غلام غلام را بر زنی که به جهت او عقد کرده تا در عوض مهر شوهر او غلام او باشد چه در این صورت مهر المثل می‌دهد. دوازدهم آن که اگر ولی طفل را به کمتر از مهر المثل یا زیاده از آن صداق کند در این صورت متصرّف به مهر المثل می‌شود. جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۹۶ سیزدهم آن که عقد بر خلاف آن چه زن گفته باشد واقع شود در این صورت مهر المثل باید داد بر قول بعضی از مجتهدین. چهاردهم آن که سفیه بی‌اذن ولی به زیاده از مهر المثل صداق کند و دخول کرده باشد چه در این صورت منصرف به مهر المثل می‌شود. پانزدهم آن که هر گاه شخصی به دیگری گوید که تزویج کردم به تو کنیز خود را بشرطی که تزویج کنی بمن دختر خود را و آن کنیز را صداق او کند چه در این صورت مهر المثل می‌دهد. شانزدهم آن که اگر به شبهه با زنی دخول کرده باشد در این صورت مهر المثل می‌دهد. هفدهم هر گاه کنیزی را پیش شخصی گرو کرده باشند و آن شخص به او دخول کند به گمان آن که جایز است او را در این صورت مهر المثل باید داد. هجدهم هر گاه شخصی کنیزی را بی‌رخصت آقای او دخول کند مهر المثل باید داد. نوزدهم هر گاه کنیزی را به بیع فاسد خریده باشند و به او دخول کنند مهر المثل باید داد. بیستم هر گاه زنی را به اکراه دخول کنند مهر المثل باید داد. بیست و یکم هر گاه زنی بزرگ مدخوله شخصی زن کوچک او را شیر دهد برو لازمست که مهر المثل زن کوچک را بدهد هر گاه دانسته شیر داده باشد. بیست و دوّم هر گاه دو عادل گواهی دهند که فلان مرد زن خود را طلاق داده و آن زن شوهر کند و بعد از آن کذب گواهان ظاهر شود به آن زن مهر المثل می‌دهد و رجوع بر گواهان می‌کند و هم چنین همین حکمست در صورتی که گواهان گواهی دهند که میانه زن و شوهر او رضاع واقع شده و او بر آن شوهر حرامست و حاکم شرع میانه ایشان تفریق کند بعد از آن آن زن شوهر کند آن‌گاه ظاهر شود که گواهان دروغ گفته‌اند در این صورت شوهر دوّم مهر المثل می‌دهد و زن همان زن شوهر اوّلست. بیست و سیّم هر گاه دو کس به شوهر بودن یک زن دعوی کنند و آن زن تصدیق یکی از ایشان کند می‌باید که زن قسم بخورد جهت ساقط شدن دعوی آن شخص دیگر پس اگر زن قسم نخورد و آن شخص قسم بخورد مهر المثل می‌باید داد. بیست و چهارم هر گاه شخصی بر زنی دعوی کند بعد از آن که آن زن به شوهر رفته باشد و گوید که من در عدّه رجوع کرده‌ام و زن تصدیق او کند قول زن را قبول نمی‌کنند و او غرامت مهر المثل می‌کنند. بیست و پنجم آن که اگر زن دعوی کند که مهر من مقدار معیّن است و شوهر گوید من نمی‌دانم زیرا که وکیل من عقد کرده و جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۹۷ وکیل مرده باشد یا آن که شوهر گوید که مرا فراموش شده در این صورت شوهر سوگند می‌خورد و مهر المثل می‌دهد بر قول بعضی از مجتهدین و معتبر در مهر المثل حال زنست بحسب شرف و جمال به شرطی که از پنجاه مثقال طلا زیاده نباشد که اگر زیاده باشد پنجاه مثقال طلا باید داد

فصل یازدهم در بیان آن که در چند موضعست که زن را مهر نیست

فصل یازدهم در بیان آن که در چند موضعست که زن را مهر نیست بدان که در چهارده موضع زن مهر نمی‌گیرد: اوّل مرتد شدن

زن پیش از دخول چه او مهر نـدارد. دوّم مسلمان شدن کافری که زیاده از چهار زن مدخوله داشته باشد چه زیاده از چهار زن مهر نـدارد و هم چنین اگر زن نیز پیش از دخـول مسلمان شود مهر نـدارد. سیّم مردن یکی از زن و شوهر پیش از دخول در حـالتی که ذکر مهر در عقـد نکرده باشـند چه در این صـورت زن مهر نـدارد. چهـارم شـیر خوردن زن کوچـک شخصـی از پستان زن بزرگ مـدخوله او بی‌آن که زن بزرگ عالم باشـد مثل آن که در خواب باشد یا بیهوش باشد و زن کوچک خود سعی نموده از پستان او شیر بخورد چه در این صورت زن کوچک مهر ندارد. پنجم شوهر کردن زن آزادی غلام شخصی را دانسته بی‌اذن آقای او و دانسته باشـد کـه بی‌اذن آقـای غلاـم حرام است چـه در ایـن صـورت آن زن مهر «۱» نـدارد. شـشم شـوهر کردن کنیزی آزادی را دانسـته بی‌رخصت آقا چه در این صورت مهر ندارد هر گاه عالم حرمت باشد. هفتم فسخ کردن شوهر نکاح را به سبب یکی از عیبهائی که مذکور شد که موجب فسخ نکاح است چه با وجود عیب و فسخ نکاح پیش از دخول زن مهر ندارد. هشـتم فسخ کردن شوهر نکاح را به سـبب حرام مؤبّـد بـودن آن زن برو چه در این صـورت پیش از دخول مهر نـدارد و بعـد از دخول نیز اگر آن زن عـالم بوده به حرمت مهر نـدارد و بعضـی از مجتهـدین برآنند که در این صورت مهر المثل دارد و بعضـی گفته‌اند که اگر چیزی گرفته همان چیز مهر اوست و دیگر چیزی دادن لازم نیست. نهم فسخ کردن شوهر نکاح زنی را که به ادّعای آزاد بودن او را نکاح کرده باشد و بعد از آن ظـاهر شـود که کنیز است چه در این صورت به فسـخ کردن پیش از دخول آن زن مهر نـدارد و اگر چه شوهر او بنـده باشـد. دهم فسـخ کردن زن نکـاح مردی را که به ادعـای آزاد بـودن او را نکـاح کرده باشـد آن‌گـاه ظـاهر شـود که بنـده بـوده چه در این صـورت بـا فسـخ کردن پیش از دخـول آن زن مهر نـدارد

(۱) این حکم در پنجم و ششم خالی از اشکال نیست زیرا که بدون اذن آقا عقد فاسد و با اذن مهر ثابت است صدر دام ظلّه العالی. جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۲۹۸ یـازدهم فسـخ کردن مرد نکـاح زنی را به ادّعای آن که دختر زنی بوده که او را مهر کرده‌انـد آن‌گاه پیش از دخول ظاهر شود که دختر کنیز است یا فسخ کردن پیش از دخول مهر ندارد. دوازدهم فسخ کردن نکاح کنیزی که پیش از دخول آزاد شود و شوهر او غلام باشـد چه در این صورت مهر ندارد. سیزدهم فسخ کردن زن آزاد نکاح خود را پیش از دخول به واسطه خواسـتن شوهر او کنیزی بی‌اذن او چـه در ایـن صـورت بـا فسـخ مهر نـدارد. چهـاردهم فسـخ کردن عمّه و خـاله پیش از دخـول نکـاح خـود را جهت خواستن دختر برادر و دختر خواهر ایشان بی‌رخصت ایشان چه در این صورت پیش از دخول با فسخ مهر ندارند.

فصل دوازدهم در بیان آن که در چند موضع نصف مهر لازمست

فصل دوازدهم در بیان آن که در چند موضع نصف مهر لازمست بدان که در نه موضع «۱» زن نصف مهر می‌گیرد: اوّل طلاق دادن زن پیش از دخـول و اگر چه متعه باشـد و مـدت را بزن ببخشـد نصف آن چه به او قرار داده بدهـد و اگر زنی مهر خود را به چیزی صلح کرده باشـد آن‌گاه پیش از دخول آن زن را طلاق دهـد نصف مهر مسـمّی را شوهر از زن می‌گیرد نه نصف چیزی را که بآن صلح کرده. دوّم فسخ کردن نکاح زن بیکی از چیزهائی که در زنان عیب است پیش از دخول چه آن موجب نصف مهر است. سیّم عنین بودن شوهر پیش از عقـد دخول چه در این صورت زن نصف مهر می‌گیرد و بعضـی از مجتهـدین در این صورت تمـام مهر را واجب می‌داننـد. چهـارم مسـلمان شـدن زن پیش از شوهر و پیش از دخول چه زن در این صورت نصف مهر می‌گیرد. پنجم خصـی بودن شوهر پیش از عقـد چه بر قول بعضـی از مجتهـدین زن نصف مهر می‌گیرد و بعضـی از مجتهـدین در این صورت تمـام مهر را واجب می‌دانند. شـشم مرتد شدن شوهر چه در این صورت پیش از دخول زن نصف مهر می‌گیرد و بعضی از مجتهدین تمام مهر نیز گفته‌انـد. هفتم خریـدن زن شوهر خود را پیش از دخول چه بر قول بعضـی از مجتهدین نصف مهر می‌گیرد و بعضـی دیگر گفته‌اند که در این صـورت مهر نـدارد. هشـتم طلاـق دادن زن بـا تفخیـذ یعنی در میـان ران زن منی ریختن چه به این عمـل زن نصـف مهر

می گیرد بعـد از طلاـق و اگر به سـبب این عمـل منی به فرج زن رود و حامله شود آیا زن نصف مهر می گیرد یا نه در این خلافست اقرب آنست که نصف مهر می گیرد. نهم شیر دادن زن بزرگ دانسته زن کوچـک را چه در این صورت زن بزرگ نصف مهر زن کوچـــــــــــک را می‌دهـــــــــــــد و بعضـــــــــــــی از مجتهـــــــــــــدین در این (ـــ۱) جملـه از این مواضـع محـلّ تـامّل است پس مراعات احتیاط را ترک ننماینـد صدر دام ظلّه العالی جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: **۲۹۹** صورت کلّ مهر را ثابت داشته‌اند

فصل سیزدهم در بیان اختلاف میانه زن و شوهر

فصـل سـیزدهم در بیان اختلاف میانه زن و شوهر بـدان که اگر میان زن و شوهر اختلاف واقع شود در عنین بودن مرد به این که زن ادّعای آن کنـد که شوهر او عنین است و شوهر منکر باشـد و گواه عادل نباشـند قول قول شوهر است با قسم و در سه موضع نیز اگر زن دعوی کنـد که شوهر او عنین است قبول نمی کنند: اوّل آن که شوهر او طفل باشد. دوّم آن که دیوانه باشد چه احتمال دارد بعد از آن که دیوانگی او برطرف شود دعوی کنـد که دخول کرده‌ام. سیّم آن که زن کنیز باشـد بر قول جمعی از مجتهـدین که شـرط کرده‌اند در صـحّت نکاح کنیز بترسیدن از افتادن در زنا زیرا که اگر قول کنیز در این صورت مسموع باشد لازم می‌آید که نکاح او باطـل باشـد و اگر میـانه زن و شوهر پیش از دخول اختلاـف شود در اصل مهر و شوهر منکران باشـد قول قول اوست با قسم هر گاه گواه نباشـد و بعـد از دخول نیز همین حکم دارد بر قول مشـهور و اگر در وصف مهر یا جنس آن اختلاف کننـد و گواه نباشـد قول قول شوهر است با قسم خواه پیش از دخول باشـد و خواه بعـد از دخول و در وصف نیز خواه موافق مهر المثل باشـد و خواه نباشـد و هر گاه هر یک از زن و شوهر گواهان بر مـدّعای خود داشـته باشـند گواهان زن مقدّمست «۱» بر گواهـان شوهر و اگر شوهر دعوی کند که مهر را بزن داده و زن منکر باشد قول قول زنست با قسم خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول و در بعضی احادیث وارد شـده که بـا دخول قول قول شوهر است با قسم و اگر اختلاف کننـد در آن که آن چه زن گرفته است مهر او بوده و زن دعوی کنـد که بمن هبه کرده و عـوض مهر نیست در این صـورت قول قول شوهر است بـا قسم «۲» و اگر میـانه ورثه زن و شوهر اختلاـف شود همین حکم دارد و اگر زن دعوی «۳» کنـد و شوهر منکر آن باشد پس اگر زن بکر باشد و شوهر گواهان عادل بر عدم دخول داشـته باشـد قول قول اوست بـا قسم و اگر گواهـان عادل نداشـته باشـد مجتهـدین را در این دو قول است و اگر زن دعوی کنـد که شوهر او را در دو وقت عقد کرده و دو مهر بر او لازمست و شوهر دعوی کند که دو مرتبه صیغه بواسطه منعقد شدن یک مرتبه عقد کرده‌ام از جهـــت اعتمـــاد بر حجّـِـت عقـــد و یـــک مرتبـــه مهر بر مـــن لاـــزمست در ایـــن صـــورت قـــول قـــول زن اســـت (ـــ۱) این مسـأله محتـاج به تأمّـل اسـت صـدر دام ظلّه العالی (۲) محتاج به تفصـیلی است که منافی با وضع حاشـیه است صـدر دام ظلّه العالی (۳) احوط صلح است در این صورت صدر دام ظلّه جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۰۰ با قسم و اگر اختلاف کننـد در نیک شـدن مرض افضا و زن منکر نیک شدن آن باشد قول قول زنست با قسم.

خاتمه

فصل اوّل در بیان شب خوابیدن پیش زنان

فصل اوّل در بیان شب خوابیدن پیش زنان بدان که در خوابیدن شب پیش زن میانه مجتهدین خلافست که آیا واجبست یا نه بعضـی

از مجتهدین گفته‌اند که واجب نیست مگر آن که میانه ایشان ابتدا به قسمت کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر کسی یک زن داشته باشد قسمت واجب نیست و مشهور آنست که واجب است پس اگر مرد زیاده از یک زن دائمی نداشته باشد بر او لازمست که در هر چهار شب یک شب نزد او بخوابد پس اگر دو زن داشته باشد دو شب پیش ایشان بخوابد و دو شب دیگر هر جا که خواهد بخوابد و اگر سه زن داشته باشد سه شب پیش ایشان بخوابد و یک شب هر جا که خواهد بخوابد اگر چهار زن داشته باشد و همه ایشان دایمی باشند واجبست که هر شب پیش یکی از ایشان بخوابد تا چهار شب پیش چهار زن تمام شود و تا ضرورت نباشد بی‌رضایی زنی که نوبت او باشد جای دیگر نخوابد که حرامست و روز پیش زنان بودن لازم نیست و در بعضی احادیث وارد شده که پیش هر زنی که بخوابد صباح با او چاشت کند و محدّثین این حدیث را بر استحباب حمل کرده‌اند و چاشت کردن با او را سنّت می‌دانند و در شب خوابیدن میانه زنان ابتدا به زنی کند که نام او به قرعه بیرون آید و آیا زیاده از یک شب قسمت کردن میانه زنان بدون رضای ایشان جایز است یا نه مثل آن که قرار دهد که پیش هر یک سه شب بخوابد میانه مجتهدین در این خلافست امّا کمتر از یک شب قسمت کردن جایز نیست و فرقی نیست در شب خوابیدن شوهر پیش زن میانه بنده و آزاد و خصی و عنین و غیر اینها و هم چنین میانه زن بیمار و حایض و نفسا و احرام بسته و غیر اینها زیرا که شب خوابیدن نزد ایشان جهت موانست است و غرض مجامعت نیست و متعه و کنیزی که او را عقد نکرده باشند و زن کوچک و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد و زن ناشزه یعنی زنی که از شوهر سرکشی کرده باشد و از اطاعت او بیرون رفته باشد در قسمت شب خوابیدن با زنان دیگر شریک نیستند و تفاوتی در شب خوابیدن میان زنان آزاد نیست مگر در خواستن دختر بکر که چون او را به خانه شوهر آرند هفت شب جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۰۱ پیش او خوابیدن لازمست بر شوهر و اگر بکر نباشد سه شب پیش او باید بخوابد چنانچه مذکور شد امّا در خوابیدن شب پیش کنیز و آزاد تفاوت هست چه کنیز نصف زن آزاد قسمت می‌برد پس اگر کسی یک زن آزاد و کنیزی داشته باشد دو شب پیش زن آزاد بخوابد و یک شب پیش کنیز و پنج شب دیگر هر جا که خواهد بخوابد و اگر شوهر بسفر رود شب خوابیدن پیش زنان ساقط می‌شود و آیا قضای شب خوابیدن نسبت به زنی که در سفر واجب باشد چون سفر حجّ واجبی یا غیر واجب چون حج سنّتی به رضای شوهر بر شوهر واجب است یا نه میانه مجتهدین در این خلافست و زمانی که شب نوبت خوابیدن پیش او باشد نمی‌تواند شب خود را به دیگری بخشید مگر به رضای شوهر و اگر ببخشد رجوع می‌تواند کرد در آن پیش از تمام شدن آن شب و جایز نیست که در عوض شب خوابیدن چیزی از شوهر بگیرد پس اگر چیزی گرفته باشد ردّ کند و در شبی که نوبت خوابیدن پیش زنی باشد به دیدن زن دیگر نمی‌تواند رفت مگر به واسطه عیادت آن زنی که بیمار باشد اگر تمام شب آنجا باشد برای زن صاحب نوبت شب دیگر قضا کند و واجب در شب خوابیدن پیش زن آنست که نزدیک او بخوابد امّا دخول کردن زن لازم نیست مگر در چهار ماه یک نوبت و اگر در شب خوابیدن پیش زنان بر ایشان ظلم کند واجب است که جهت ایشان قضا کند بقدر آن چه پیش ایشان نخوابیده باشد و مخیّر است شوهر در خوابیدن شب پیش زنان بانکه به خانه ایشان رود یا ایشان را به خانه خود طلبد و کسی که به واسطه مانعی شب پیش زنان نتواند خوابیدن چون پاسبانان و شب گردان روز ایشان به جای شب ایشانست «۱».

فصل دوّم در بیان رنجشی که میان شوهر و زن بهم رسد

فصل دوّم در بیان رنجشی که میان شوهر و زن بهم رسد بدان که اگر میانه ایشان کدورتی بهم رسد پس اگر سرکشی از طرف زن باشد چنانچه از اطاعت مرد بیرون رفته باشد بانکه هر گاه شوهر را ببیند روی درهم کشد یا عادت خود را نسبت به او تغییر دهد باید که شوهر نصیحت او کند و اگر نصیحت کردن فایده ندهد در شب خوابیدن پشت خود را به جانب او کند و اگر آن نیز فایده نکند ازو کناره جوید و در جامه خواب دیگر بخوابد و اگر آن نیز فایده نکند او را بزند «۲» به نوعی که بعد از آن میانه ایشان

اصلاح (____ ۱) معلوم نیست صدر دام ظلّه
(۲) این احکام واقعست چه در مقام دعوی و انکار بانها مأخوذ خواهـد بود صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۰۲
توان کرد و بایـد که آن چنان نزنـد که عضوی از اعضای او را مجروح سازد چه اگر عضوی از اعضای او را جراحت کند چنانکه به سبب زدن تلف شود ضامنست و اگر سرکشـی از جانب شوهر باشد بانکه بعضـی از حقوق زن را منع کند حاکم شرع شوهر او را از امتناع باز می‌دارد و بر دادن آن حقوق جبر می‌کنـد و اگر شوهر زن را بی‌گناه بزنـد حاکم شـرع او را منع کند و اگر زن در صورت رنجیـدن مرد از او بعض حقوق خود را ببخشـد که به او میـل پیـدا کنـد حلالـست بر شوهر قبول کردن آن و اگر سرکشـی از هر دو طرف باشـد و ترسـند که میان ایشان به جدایی رسد حاکم شـرع یک کس از خویشان شوهر و یک کس از خویشان زن را امر کند که میانه ایشان اصلاح کنند پس اگر هر دو بر اصلاح متّفق شوند آن چه حکم کنند صحیح است و اگر بر جدائی میان ایشان اتفاق کنند صحیح نیست مگر باذن شوهر در طلاق دادن و اذن زن در بخشیدن صداق و بعضی از حقوق او در طلاق اگر چه خلع باشد.

فصل سیّم در بیان لاحق گردانیدن اولاد به پدر

فصل سیّم در بیان لاحق گردانیـدن اولاد به پـدر بدان که هر گاه از دخول کردن بزن شـش ماه یا بیشتر بگذرد فرزندی که حاصـل شود از آن شوهر است به شـرطی که از اقصای مدّت آبسـتنی نگذرد و میانه مجتهـدین در اقصای مدت آبسـتنی خلافست «۱» بعضی گفته‌انـد نه ماهست و بعضـی برآنند که ده ماه و بعضـی یک سال و یک ماه گفته‌اند و اگر کمتر از شـش ماه طفل از شـکم بیفتد و لاحق گردانیـدن او به پـدر ممکن باشـد به او ملحق باید گردانید و بمجرّد آن که زن فاحشه باشد شوهر نمی‌تواند گفت که فرزندی که ازو حاصل شـده باشـد فرزنـد او نیست و باین گفتن و مجرّد فاحشه‌گی آن زن فرزندی آن فرزند برطرف نمی‌شود و اگر چه زن دایمی باشد مگر آن که میان زن و شوهر لعان واقع شود چنانچه زود باشد که کیفیّت لعان مذکور گردد و امّا اگر متعه یا کنیز باشـد بمجرّد گفتن شوهر فرزنـدی آن فرزنـد برطرف می‌شود و محتاج بلعان کردن نیست و هم چنین جایز نیست نفی کردن فرزند بمجرّد آن که منی را در وقت انزال در غیر فرج زن بریزد چه ممکن است که منی بی‌شعور در فرج او ریخته شده باشد

فصل چهارم در بیان احکام ولادت فرزند

دو امر واجب

دو امر واجـب اوّل مـدد دادن زنـان یـا شـوهر در وقـت زاییـدن زن و اگر زنـان متعـذّر باشـند مردان محرم مـدد
(____ ۱) شـهید ثـانی طـاب ثراه نقل اتّفاق
اصحاب فرموده‌اند که اکثر حمل زیاده بر یک سال نمی‌شود و در اخبار نیز یک ساله و یک ماه بنظر نرسیده است بلی روایت متعلق به حضرت خاتم النّبیّین صلّی اللّه علیه و آله اجمعین بیانی دارد که حاشیه مجال آن را ندارد صدر دام ظله العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۰۳ دهند و اگر وجود مردان محرم نیز متعذّر باشد غیر ایشان از خویشان مدد کنند. دوّم ختنه کردن فرزند بعد از بالغ شدن او و امّا

بیست و دو امر سنّت

بیست و دو امر سنّت اوّل غسل دادن مولود در وقت ولادت او. دوّم اذان در گوش راست او گفتن و اقامت در گوش چپ او چه از حضرت امام بحقّ ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام منقولست که مکروهی بعد از آن به طفل نمی‌رسد و از ترس مرض امّ صبیان محفوظ می‌ماند و شیطان برو دست نمی‌یابد. سیّم خاک کربلا علی ساکنها التّحیّهٔ و الثّناء به کام طفل مالیدن و اگر خاک کربلا نباشد از آب دجله فرات و اگر آن نیز نباشد آب شیرین و اگر آن نیز نباشد خرما یا عسل در آب ریختن تا شیرین شود و به کام او مالیدن و هم چنین سنّت است که خرما را بخایند و به کام طفل بمالند. چهارم تراشیدن موی سر طفل در روز هفتم از ولادت. پنجم تصدّق کردن بوزن موی سر او طلا یا نقره. ششم نام گذاشتن بر آن طفل در روز و بهترین نامها آنست که محمّد یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب یا چیزی که در آن بندگی خدای تعالی باشد چون عبد اللّه و غیره اگر مولود پسر باشد نام گذارند و اگر دختر باشد فاطمه نام کنند چه در حدیث آمده که مفلسی به خانه داخل نمی‌شود که در آن نام محمّد و احمد و علی و حسن و حسین و جعفر و طالب و عبد اللّه و فاطمه باشد. هفتم کنیت و لقب بر طفل گذاشتن. هشتم ختنه کردن طفل در روز هفتم از ولادت او. نهم سوراخ کردن گوش راست طفل را در پائین و گوش چپ را در بالا- دهم عقیقه کردن جهت طفل در روز هفتم یعنی گوسفند یا شتر کشتن و دادن قیمت آن مجزی نیست و اگر طفل پیش از پیشین در روز هفتم از ولادت بمیرد عقیقه او ساقط می‌شود. یازدهم آن که گوسفند یا شتری که به واسطه عقیقه طفل می‌کشد باید که اگر فرزند پسر باشد گوسفند و شتر نر بکشد و اگر دختر باشد ماده. دوازدهم آن که می‌باید که در آن گوسفند صفتهایی که در گوسفند قربانی شرطست باشد یعنی شاخ اندرونی شکسته و کور و لنگ و لاغر نباشد. سیزدهم آن که چهار یک گوسفند یا شتر را به زنی که طفل را زایانیده باشد دهند و اگر آن زن نباشد به مادر طفل دهند که تصدّق کند. چهاردهم آن که گوشت آن را بپزند یا از آن طعامی سازند و به درویشان دهند و اقل آن ده درویش را طعام دادنست. پانزدهم آن که عقیقه کردن و موی سر تراشیدن در یک جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۰۴ مکان واقع شود و عقیقه بعد از تراشیدن موی سر باشد. شانزدهم آن که در وقت کشتن گوسفند این دعای منقول را بخواند: یا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً مسلما وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ لا شَرِیکَ لَهُ وَ بِذلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنَا من الْمُسْلِمِینَ اللّهمّ منک و لک بسم اللّه و اللّه أکبر. آن‌گاه نام طفل را ببرد و گوسفند را ذبح کند. هفدهم آن که اعضای آن گوسفند یا شتر را از هم جدا کنند چه شکستن استخوانهای آن مکروهست. هجدهم عقیقه کردن طفل بعد از بالغ شدن به جهت خود اگر داند که پدر عقیقه او نکرده است. نوزدهم مبارک باد گفتن کسی را که فرزندی بهم رسیده باشد برای او. بیستم خوردن به زن حامله را چه در حدیث آمده که هر زن حامله که به بخورد طفل او خوبروی و خوش طبع باشد. بیست و یکم خرما خوردن زن حامله در وقت دیدن نفاس چه از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقولست که فرزند او در این حالت از حکما گردد و در بعضی احادیث وارد شده که اگر رطب خورد فرزند او حکیم شود. بیست و دوّم پیچیدن طفل به خرقه سفید و امّا آن

شش امر مکروه

شش امر مکروه اوّل کنیت کردن ابو القاسم طفلی را که نام او محمّد کرده باشند و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند. دوّم نام طفل را حکیم یا خالد یا حارث یا ضرار یا مالک کردن. سیّم کنیت طفل را ابو حکیم یا ابو مالک یا ابو عیسی کردن. چهارم موی سر طفل را اندکی تراشیدن و اندکی گذاشتن. پنجم از گوشت عقیقه پدر و مادر و جماعتی که عیال ایشان باشند خوردن. ششم استخوان گوسفند یا شتر عقیقه را شکستن بلکه اعضای آن را جدا نباید کرد.

فصل پنجم در بیان شیر دادن طفل

اشاره

فصل پنجم در بیان شیر دادن طفل و محافظت کردن او و دایه گرفتن به جهت او بدان که چهارده امر بشیر دادن طفل و محافظت کردن او و دایه او تعلّق دارد دو امر از آن واجب است و شش امر سنّت و شش امر مکروه امّا

دو امر واجب

دو امر واجب اوّل آن که مادر طفل شیری که اوّل مرتبه از پستان او بعد از زاییدن بیرون می‌آید بخورد طفل دهد چه اگر آن طفل آن شیر را نخورد زنده نمی‌ماند. دوّم اجرت آن شیر بر پدر از مال خود واجب است به مادر دهد امّا اجرت شیر دادن در مدّت دو سال از مال طفل باید داد و اگر طفل مال نداشته باشد بر پدر واجبست و امّا

شش امر سنّت

شش امر سنّت اوّل آن که شیر دهنده مادر باشد چه بهترین جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۰۵ شیرها شیر مادر است و اگر مادر در شیر دادن اجرت خواهد لا بد است باز دادن مگر آن که زن بیگانه بی‌اجرت شیر دهد چه در این صورت اجرت به مادر دادن لازم نیست و اگر نیز مادر اجرت نطلبد او اولی از بیگانه است و اگر مادر زیاده از اجرت زن بیگانه خواهد زیاده دادن لازم نیست و اگر پدر دعوی نماید که زن بیگانه هست که بی‌اجرت شیر می‌دهد و مادر منکر باشد قول قول پدر است با قسم. دوّم آن که دو سال تمام شیر دهد چه کمتر از دو سال بدو سه ماه جایز است امّا ظلم است بر طفل و زیاده از دو سال نیز جایز «۱» است امّا زیادتی اجرت ندارد. سیّم آن که شیر دهنده عاقله باشد. چهارم آن که مسلمان باشد. پنجم آن که عفیفه باشد. ششم آن که خوش شکل باشد و امّا آن

شش امر مکروه

شش امر مکروه اوّل آن که زن شیر دهنده کافره باشد امّا اگر مضطر شوند زن جهودیّه می‌تواند شیر دادن به شرطی که او را از خوردن شراب و خوک منع باید کرد. دوّم آن که شیر دهنده زن جهودیّه باشد با قدرت بر غیر او و کراهت در زن مجوسیه بیشتر است. سیّم دادن طفل را بر زن جهودیّه هر گاه که به خانه خود ببرد و شیر دهد. چهارم آن که شیر ولد الزّنا باشد. پنجم آن که شیر دهنده از زنا بهم رسیده باشد و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر کنیزی به زنا حامله شده باشد و طفلی را شیر دهد اگر آقای او شیر او را حلال کند حلال می‌شود و الّا فلا. ششم آن که شیر دهنده غیر و بد خلق و احمق باشد و به محافظت کردن طفل در دو سالی که شیر می‌خورد مادر او اولاست از پدر و اگر چه طفل پسر باشد و بعد از دو سال تا بالغ شدن به محافظت کردن پسر پدر اولی است از مادر و اگر طفل دختر باشد تا هفت سال مادر به محافظت او اولاست از پدر و بعضی از مجتهدین تا ده سال گفته‌اند و بعضی برآنند که تا شوهر نکرده است مادر اولاست از پدر در محافظت و قول اوّل اقویست و اگر دختر پدر نداشته باشد

تا وقت بالغ شـدن مادر به محافظت او اولاست از دیگری و بعد از بالغ شدن اختیار خود دارد امّا سنّت است که دختر تا شوهر نکند از مـادر جـدا نشود و اگر یکی از پـدر یـا مـادر طفـل بمیرد محـافظت او تا وقت بلوغ بآن دیگری متعلّق است و هر گاه هیـچ یک از ایشـان نباشـد محـافظت او بقـول بعضـی از مجتهـدین بـه جـدّ «۲» تعلـق دارد و اگر جـدّ نیز موجـود نباشـد

(____۱) زیـاده از یک ماه یا دو ماه بـدون ضرورهٔ معلوم نیست صـدر دام ظلّه (۲) یعنی جـد پـدری و بعد از فقدان به وصـیّ پدر یا جد و بعد به خویشان بحسب مراتب ارث و بعـد بحاکم شـرع و بعـد به عـدول مؤمنین صـدر دام ظلّه العالی جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۰۶ تعلّق به خویشـان دارد و بعضی از مجتهدین محافظت غیر پدر و مادر را منع کرده‌اند و

در هشت موضع محافظت مادر ساقط می‌شود

در هشت موضع محافظت مادر ساقط می‌شود و تعلّق به پـدر می گیرد: اوّل آن که مادر کافره باشـد و پدر مسـلمان. دوّم آن که مادر بنـده باشـد و پـدر آزاد. سـیّم آن که مادر مؤمنه نباشـد و پدر مؤمن باشد. چهارم آن که اگر مادر از محافظت او امتناع نماید حاکم شرع «۱» پدر را بر محافظت طفل جبر می کند. پنجم آن که مادر شوهر دیگر کند. ششم آن که پدر خواهد که بسفر رود چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته‌اند که محافظت مادر ساقط می‌شود و پدر پسر را همراه می‌برد. هفتم آن که مادر جذام به همرساند چه بعضی از مجتهدین برآنند که پدر در این صورت اولاست به محافظت از مادر. هشتم آن که مادر دیوانه باشد

فصل ششم در بیان نفقه و کسوت دادن

سبب اوّل

سبب اوّل خویشـی چه نفقه پـدر و مادر هر چند بالا روند و نفقه فرزندان او هر چند پایین آیند واجبست هر گاه قادر بر دادن نفقه و کسوت باشـد و سوای پـدر و مـادر چون برادر و خواهر و فرزنـدان ایشان و عمّ و خال و عمّه و خاله را نفقه دادن واجب نیست بلکه سنّت مؤکّده است و بعضی از مجتهدین نفقه آنها را نیز واجب «۲» می‌دانند و شرط نیست که پدر و مادر مسلمان و عادل باشند پس اگر کافر و فاسق نیز باشـند یا آن که مفلس باشـند نفقه ایشان واجبست و نفقه پدر و مادر وقتی واجبست که زیاده از وقت یک روز و یک شب جهت خود و عیال خود داشته باشـد و اگر از دادن نفقه با قـدرت بر آن امتناع نماید حاکم شـرع او را بر نفقه دادن جبر می کنـد و آن مقـدار نفقه به ایشـان دهـد که ایشان را کافی باشـد و جامه که ایشان به پوشـند و خانه که ایشان در آن ساکن باشـند لازمست که به ایشان دهد امّا نکاح کردن جهت ایشان با وجود احتیاج او و نفقه زنان ایشان لازم نیست بلکه سنّت است و هم چنین با وجود احتیاج خـدمتکار برای ایشان بهم رسانیـدن و نفقه دادن او لازم نیست و اگر نفقه خویشان را مـدّتی نـداده باشـد قضای آن واجب نیست امّا اگر ایشان را حاکم شـرع اذن داده باشـد برای نفقه خود قرض کنند بواسطه آن که خویش ایشان غایب باشد دادن آن قرض بر او واجبست و هر گاه پـدر موجود نباشد یا موجود باشد و مفلس باشد نفقه فرزند بر جدّ لازم است و هر چند بالا رود و اگر جـدّ نیز موجود نباشـد یا مفلس باشد بر اجداد مادری واجبست که بالسّویّه نفقه دهند و هر خویشـی که نزدیکتر باشد مقدّمست در نفقـه دادن ایشـان از آن از خویشـی کـه دورتر باشـد و پـدر و مـادر و فرزنـدان

(____۱) ظاهرا بایـد مقید بعدم امکان جبر

مادر باشد صدر دام ظلّه العالی (۲) فرمایش بعض از مجتهـدین اولی و احوط است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۰۷ در نفقه گرفتن برابرند

سبب دوّم زن بودن

سبب دوّم زن بـودن چه نفقه زن بر شـوهر واجب می‌شـود به چهـار شـرط: اوّل آن که زن دائمی باشـد چه نفقه متعه واجب نیست و نفقه زنی که او را طلاـق رجعی داده باشـند و هنوز از عـدّه بیرون نرفته باشـد لاـزمست و آیـا نفقه زن در عـدّه وفـات واجبست یا نه مجتهـدین را در این دو قولست. دوّم آن که زن شوهر خود را بر دخول کردن قـدرت کامل دهد پس اگر بر دخول او تمکین کامل نکنـد نفقه او واجب نیست و هم چنین نفقه زنی که سرکشـی کنـد نیز واجب نیست. سیّم آن که زن بالغ باشـد چه نفقه زن غیر بالغ لاـزم نیست و بعضـی از مجتهـدین نفقه زن غیر بالغ را نیز واجب «۱» می‌داننـد. چهارم آن که زن مرتـدّه نباشد چه نفقه مرتده ساقط است و اگر چه حامله باشد بر قول بعضی از مجتهدین که نفقه را جهت غیر حمل لازم نمی‌دانند و هر گاه این چهار شرط به همرسد هشـت چیز بر شـوهر واجب است: اوّل آن که شـکم او را از نـان سیر کنـد. دوّم آن که نـان خـورش به او دهـد و اگر مـدّتی نـان و نـانخورش بزن ندهـد قضـای آن لاـزمست و اگر زن بعضـی از مـدّت با شوهر چیزی نخورد قضای آن مـدّت بر شوهر لازم نیست و نمی‌توانـد که شوهر زن را تکلیف کنـد که با او چیزی بخورد و هر صـباح زن نفقه خود را می‌تواند طلبید و صبر کردن تا شب لازم نیست پس اگر در اثنـای روز او را طلاـق باین دهـد نفقه آن روز را ازو باز نمی‌گیرد «۲» امّا اگر در اثنای روز سرکشـی کند آیا در بعضـی نفقه رجوع می‌کنـد یـا نه میـانه مجتهـدین در آن خلافست و زن نفقه زیاده از یک روز نمی‌توانـد طلبیـد و اگر شوهر مفلس باشـد او را مهلت دهـد تا خدای تعالی وسـعتی به او دهد و زن در این صورت فسخ نکاح خود نمی‌تواند کرد و بعد از آن که شوهر مالدار شود نفقه سابق را ازو می‌گیرد به شرطی که «۳» در مفلسـی بقدر استطاعت ازو نفقه نگرفته باشد. سیّم آن که جامه به او دهد که او را به پوشانـد و آن پیراهنست و زیر جامه و مقنعه و اگر از اهل تجمّل و شـرف باشـد جامه جهت غیر خانه او را لازمست و در زمسـتان زیادتی جامه برای دفع سـرما لازمست و اگر در شـهری باشد که پوستین پوشـیدن زنان آن ولایت را متعارف باشد جهت او نیز لاـزمست پوستین و اگر در جـامه دادن مـدّتی تقصـیر کنـد و جـامه ندهـد قضـای آن مـدّت بر شوهر لاـزمست و در جنس نان و نـانخورش و جـامه رجـوع می‌کننـد به زنـانی که مثـل آن زن در آن شـهر باشـند. چهـارم آن که خـدمتکاری به او دهـد اگر از اهل

(____۱) ایـن قـول احـوط است صـدر دام ظلّه العالی (۲) احوط تصالح و تراضی است صدر دام ظلّه (۳) مراد از این شرط خوب ظاهر نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۰۸ خـدمتکار باشـد و لازم نیست که جهت او کنیز بخرد و زیاده از یک خـدمتکار نیز لازم نیست و اگر چه آن زن از اهل زیاده از یک خـدمتکار باشـد و نفقه خـدمتکار زن بر شوهر لازم نیست و اگر زن خـدمتکاری داشـته باشد که شوهر بآن راضـی باشـد خوب و الّا شوهر می‌توانـد او را بیرون کند و دیگری را به جای او آورد و اگر زن به شوهر گوید که اجرت خدمتکار مرا بمن ده که من خـدمت خود می‌کنم اجرت دادن بر شوهر لاـزم نیست و اگر زن زیـاده از یک خـدمتکار داشـته باشـد شوهر منع زیاده از یک خـدمتکار را می‌توانـد کرد و هم چنین پدر و مادر آن زن را نیز از آمدن نزد او مانع می‌تواند شد و آیا او را از خوردن چیزهـای بـدبو منع می‌توانـد کرد یا نه مجتهـدین را در این مسأله دو قولست اقرب «۱» آنست که او را منع می‌رسـد و هم چنین منع می‌رسد او را از خوردن چیزهائی که سبب بیماری او شود و از خوردن زهر او را منع می‌توان کرد. پنجم خانه که زن در آنجا ساکن شـود و غیر شـوهر در آن تردّد نکنـد. شـشم فرشـی کـه روز بر بالاـی آن نشـیند و لحـاف و بالشـی که شب در آن بخوابـد و جهت خـدمتکار او لحاف و بالش لازم نیست. هفتم ظرفی که زن در آن طبـخ کنـد و ظرفی که در آن طعام بخورد و کوزه که آب از آن

بیاشامد و کافیست که آن از چوب باشد یا از کل. هشتم چیزهائی که «۲» بان بدن را از کثافت پاك كند چون شانه و روغن و صابون امّا سرمه و بوی خوش و اجرت حمّام لازم نیست مگر آن که سرما باشد چه در این صورت اجرت حمّام لازم است و اجرت فصد و حجامت کننده و دوا جهت بیماری او بر شوهر لازم نیست.

سبب سیّم

سبب سیّم مالك بودن چه نفقه بنده و علف حیوانات یا علف کرم ابریشم و زنبور عسل بر مالك واجب است و اگر بنده کسی داشته باشد جایز است که آقا نفقه او را از کسب او دهد اگر کسب او وفا به نفقه او کند و اگر وفا نکند تتمّه آن را لازمست که آقا بدهد و در نفقه بنده رجوع به بندگان مثل آن آقا کنند و هر گاه آقا مفلس باشد یا از نفقه دادن امتناع نماید حاکم شرع او را جبر می‌کند به نفقه دادن یا فروختن آنها یا کشتن حیواناتی که قابل کشتن باشند.

باب دوازدهم از کتاب جامع عبّاسی در بیان طلاق دادن زنان

اشاره

باب دوازدهم از کتاب جامع عبّاسی در بیان طلاق دادن زنان و عدّه نگاهداشتن ایشان و خلع مبارات و ایلا و ظهار و لعان با ایشان و در آن چند مطلب است

مطلب اوّل در طلاق دادن

اشاره

مطلب اوّل در طلاق دادن و در آن

---

(۱) اگر مانع از استیفاء حقوق او باشد و الّا خالی از اشکال نیست و اللَّه هو العالم صدر دام ظلّه (۲) اقوی در نفقات ملاحظه معروف و معتاد بین الزّوجاتست پس لازم است انفاق قدر معروف و متعارف و معتاد و معهود بین النّساء صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۰۹ چند فصل است:

فصل اوّل در اقسام طلاق دادن

قسم اوّل طلاق واجب

قسم اوّل طلاق واجب و آن بر سه قسم است: اوّل طلاق دادن شوهر زنی را که به او گفته باشد که پشت تو هم چو پشت مادر منست چه در این صورت حاکم شرع او را سه ماه مهلت می‌دهد آن‌گاه واجبست بر او طلاق گفتن یا بعد از دادن کفّاره دخول کردن. دوّم طلاق دادن زنی که شوهر او قسم خورده باشد که با او دخول نکند چه در این صورت حاکم شرع او را چهار ماه مهلت می‌دهد آن‌گاه طلاق گفتن یا دخول کردن واجبست. سیّم طلاق دادن خویشان شوهر و خویشان زن در حالتی که اصلاح میانه زن و شوهر ممکن نباشد باذن شوهر و بعضی از مجتهدین این قسم را سنّت می‌دانند

قسم دوّم طلاق حرام

قسم دوّم طلاق حرام و آن بر چهار قسمست: اوّل طلاق دادن زنی که حیض یا نفاس داشته باشد هر گاه شوهر بآن زن دخول کرده باشد و حاضر باشد. دوّم طلاق دادن زن بالغه که حیض می‌بیند و لیکن حامله نباشد و به او شوهر دخول کرده باشد پیش از آن که حیض بیند و پاک شود. سیّم زیاده از یک مرتبه طلاق گفتن در یک مجلس چه بمذهب شیعه یک مرتبه لفظ طلاق کافیست و دوّم و سیّم حرامست امّا در مذهب سنّیان جایز است. چهارم طلاق دادن زنی که در آن شب نوبت خوابیدن پیش او باشد در آن شب طلاق گفتن حرام است بنا بر قول بعضی از مجتهدین

قسم سیّم طلاق مکروه

قسم سیّم طلاق مکروه و آن بر دو قسمست: اوّل طلاق دادن شوهر زن خود را در حالتی که میان ایشان التیام باشد چه در حدیث وارد شده است که خدای تعالی طلاق دادن را دشمن می‌دارد. دوّم طلاق دادن زن بیمار خود را

قسم چهارم طلاق سنّت

اشاره

قسم چهارم طلاق سنّت و آن در حالتیست که شوهر ترسد که از عهده حقوق زن بیرون نتواند آمد یا شکی از آن زن در دل داشته باشد و گاهی مجتهدین این قسم طلاق را سنّت می گویند و مقابل طلاق بدعت می‌خواهند و این طلاق را سنّت بمعنی اعمّ می گویند و گاهی طلاق سنّت می گویند و مراد ایشان آنست که چون مرد زن را طلاق دهد به شرایط طلاق و بعد از آن بگذارد که از عدّه بیرون رود آن گاه او را عقد کند این را طلاق سنّت بمعنی اخص می گویند و طلاق سنّت بمعنی اعم بر دو قسمست:

قسم اوّل طلاق باین

قسم اوّل طلاق باین یعنی طلاق دادنی که شوهر را بعد از ایقاع صیغه طلاق به آن زن رجوع نمی‌رسد و آن بر هفت قسم است: اوّل طلاق جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۱۰ دادن زنی که به او دخول نکرده باشد. دوّم طلاق دادن زنی که از دیدن خون حیض مأیوس شده باشد. سیم طلاق غیر بالغه. چهارم طلاق زنی که چیزی به شوهر داده باشد که در عوض آن او را طلاق گفته باشد چه در این صورت مادامی که آن زن رجوع در آن چیزی که داده نکند شوهر رجوع نمی‌تواند کرد تا آن که او را شخصی نکاح کند. پنجم طلاق دادن زن آزاد مرتبه سیّم و در کنیز مرتبه دوّم چه در این صورت رجوع نمی‌تواند کرد تا آن که شخصی دیگر آن زن را نکاح کند و دخول نماید. ششم طلاق دادن زن آزاد مرتبه ششم و در کنیز مرتبه چهارم چه در این صورت نیز شوهر رجوع نمی‌تواند کرد تا آن که شخصی او را بعقد درآورد و دخول کند. هفتم طلاق دادن زن آزاد مرتبه نهم و در کنیز مرتبه ششم چه در این صورت نیز شوهر را رجوع نمی‌رسد چه اگر طلاق عدّی باشد حرام مؤبد می‌شود و اگر غیر عدّی باشد محتاج به آنست که شخصی دیگر او را نکاح کند و دخول نماید تا حلال شود چنانچه عن قریب مذکور شد

قسم دوّم رجعی

قسم دوّم رجعی و آن بر دو قسمست: اوّل طلاقی که شوهر را بعد از طلاق گفتن رجوع کردن جایز است و آن ما سوای طلاق باین است. دوّم طلاق عدّی و آن چنانست که زنی را به شرایط طلاق طلاق دهند و در عدّه به آن زن رجوع کنند و دخول نمایند آن‌گاه بگذارند که حیض ببیند دیگر طلاق دهند آن‌گاه در عده رجوع نمایند و باز دخول کنند و هر گاه این چنین طلاق دهند زن آزاد را سه مرتبه و کنیز را دو مرتبه شوهر را دیگر نمی‌رسد که به او رجوع کند و دخول به او حرامست تا آن که شخصی دیگر آن زن را به نکاح دایمی در آورد و دخول کند و در مرتبه ششم آزاد و در چهارم کنیز نیز حرام می‌شود تا آن که دیگری به نکاح دایمی به او دخول کند و در مرتبه نهم زن آزاد و در مرتبه ششم کنیز بر شوهر اوّل حرام مؤبّد می‌شود و اگر هم چنین طلاق بگویند و در عدّه رجوع نکنند بلکه بگذارند که از عدّه بیرون رود و عقد کنند در مرتبه نهم آزاد و در مرتبه ششم کنیز حرام مؤبّد نمی‌شود بلکه هر گاه شخصی به نکاح دایمی با آن زن دخول کند حلال می‌شود و فرقی نیست در آن شخصی که در این مراتب میانه زن و شوهر به نکاح دایمی درمی‌آید از آن که بنده باشد یا آزاد و اگر این شخص در حالت حیض و نفاس به آن زن دخول کند بعد از مفارقت او آیا بر شوهر حلال می‌شود یا آن که شرط است که در حالتی که زن از حیض پاك شود آن شخص دخول کند تا آن که حلال شود مجتهدین را در این دو قولست و شرط است که آن شخص در فرج جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۱۱ دخول کند پس اگر بی‌دخول منی خود را در فرج آن زن بریزد حلال نمی‌شود و هم چنین اگر در غیر قبل نیز دخول کند.

فصل دوّم در بیان شروط طلاق

فصل دوّم در بیان شروط طلاق بدان که شروط طلاق پانزده است: اوّل صیغه طلاق مثل آن که شوهر بزن خود گوید أنت طالق یعنی تو طالقی یا آن که اشاره بزن کند و گوید هذه طالق یعنی این زن طالق است یا آن که بگوید زوجتی طالق یعنی زن من طالق است و سوای این طریق پیش شیعه طریق دیگر صحیح نیست پس اگر کسی بزن خود گوید أنت طلق یعنی تو طلاقی یا تو از مطلّقاتی یا تو مطلّقه و مثل اینها طلاق واقع نمی‌شود و هم چنین طلاق صحیح نیست اگر بزن خود گوید که تو حلیّه و بریّه از شوهر و مثل اینها زیرا که این لفظها صریحا دلالت بر طلاق ندارند و طلاق واقع نمی‌شود اگر چه بآن قصد طلاق کنند. دوّم آن که صیغه طلاق را بغیر عربی نگوید هر گاه قدرت بر عربی گفتن داشته باشد و اگر قادر بر آن نباشد بهر طریقی که قدرت بر آن دارد صحیح است. سیّم آن که صیغه را بلفظ بگوید هر گاه قادر بر گفتن باشد پس اگر بلفظ نگوید و قادر بر تلفظ نباشد و کتابت کند یعنی صیغه طلاق را بنویسد طلاق صحیح نیست خواه شوهر حاضر باشد و خواه غایب و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر غایب باشد نوشتن صحیح است و اگر قادر نباشد بر گفتن مثل آن که گنگ باشد اشارت کافیست و در حدیث آمده که در این صورت باید که مقنعه بر سر آن زن اندازد تا دلالت کند بر آن که زن را لازمست که بعد از این رو از او به پوشاند و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر شوهر زن را مخیّر سازد میانه طلاق و غیر طلاق و قصد طلاق نکند و زن اختیار طلاق کند صحیح است. چهارم آن که صیغه را معلّق بر شرطی یا صفتی نسازد چون آمدن حاجیان از حجّ پس اگر معلّق سازد صحیح نیست. پنجم آن که بعد از صیغه طلاق چیزی دیگر ذکر نکند که منافی طلاق باشد مثل آن که بعد از آن که گوید أنت طالق بگوید نصف طلقه «۱». ششم آن که در صیغه طلاق قصد انشا کند یعنی قصد ماضی و مستقبل و حال نکند پس اگر این قصدها کند صحیح نیست. هفتم آن که طلاق دهنده بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست اگر چه ولیّ او را اذن دهد و اگر چه ده ساله باشد و بعضی از مجتهدین طلاق دادن ده ساله را صحیح می‌دانند. هشتم آن که طلاق دهنده عاقل باشد چه طلاق دیوانه صحیح نیست و ولیّ دیوانه را که تمام وقت دیوانه باشد زن او را طلاق «۲» می‌تواند داد و امّا اگر دیوانگی

(۱) به طریقی که عرفا مجموع را

کلام واحـد گویند صدر دام ظلّه (۲) و از زمان بلوغش دیوانه بوده و مع ذلک خالی از اشـکال نیست صـدر دام ظلّه جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۱۲ او دوری باشـد طلاق ولیّ صـحیح نیست. نهم آن که طلاق دهنـده باختیار طلاق دهـد پس اگر او را به اکراه بر آن دارند صـحیح نیست. دهم آن که طلاق دهنده قصد طلاق کند پس طلاق مست و خفته و بیهوش و غافل صـحیح نیست و هم چنین اگر نـام زنی طـالق باشـد و در وقت صـیغه گفتن طلاـق قصـد نام آن زن کنـد صـحیح نیست. یازدهم آن که زنی را که طلاقش می‌گوینـد بایـد که زن دایمی باشـد چه طلاق متعه و کنیزی که به او دخول کرده باشـند به سـبب مالک شدن و زنی که به شبهه به او دخول کنند صحیح نیست. دوازدهم آن که در وقت طلاق دادن باید که زن از حیض و نفاس پاک باشد اگر به او دخول کرده باشـد و حیض می‌دیـده باشـد و حامله نباشد و شوهر او حاضـر باشد پس اگر شوهر به او دخول نکرده باشد و حاضـر نباشد و عـالم باشـد که از پـاکی به پـاکی دیگر انتقال کرده یا آن که آبسـتن باشـد طلاق دادن او در حالتی که حیض و نفاس دارد صـحیح است. سیزدهم آن که زنی را که طلاق می‌دهنـد می‌بایـد که در لفظ یا در قصد معیّن باشد پس اگر مجهول باشد چون طلاق دادن یکی از دو زن صـحیح نیست و بعضـی از مجتهدین گفته‌اند که طلاق در این حالت صـحیح است و تعیین آن به قرعه می‌شود یا آن که شوهر تعیین می‌کنـد. چهـاردهم آن که در وقت طلاـق گفتن دو عـادل حاضـر باشـند و هر دو به یکبار بشـنوند پس اگر حاضـر نباشـند یا آن که هر دو به یکبار نشـنوند یا آن که یک عادل بشـنود و یکی نشـنود یا آن که عادل نباشـند صـحیح نیست و بعضی از مجتهدین عدالت ظاهری را در طلاق کافی می‌دانند. پانزدهم آن که آن دو عادل مرد باشـند چه شـنیدن زنان در طلاق معتبر نیسـت نه تنها و نه با مردان

فصل سیّم در بیان رجوع کردن شوهر بعد از طلاق

اشاره

فصل سیّم در بیان رجوع کردن شوهر بعد از طلاق بدان که رجوع کردن شوهر در طلاق رجعی جایز است و این بر دو قسمست:

قسم اوّل قولی

قسم اوّل قولی مثـل آن که شوهر بزن گویـد راجعتک و استرجعتک یعنی رجوع کردم من در نکاح تو یا آن که انکار طلاق کنـد و اگر شوهر گنگ باشد اشاره او یا بر گرفتن مقنعه از سر او که رجوع از آن فهمیده شود به جای گفتن است

قسم دوّم فعلی

قسم دوّم فعلی چون دخول کردن بآن زن یا بوسیدن یا دست به شهوت برو مالیدن و اگر آن زن را که طلاق رجعی گفته‌اند در عدّه عقـد کننـد آیا عقـد کردن رجوع است یا نه مجتهـدین را در این دو قولست و هم چنین خلافست در صـحّت معلّق ساختن رجوع بر شرطی و در رجوع کردن جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۱۳ شوهر دانستن زن رجوع او را شرط نیست پس اگر زن غایب را طلاق دهنـد و در عـدّه رجوع کننـد صـحیح است و واجب نیست گواه گرفتن بر رجوع کردن بلکه سنّت است و حرام بودن دخول بزن چون حـایض بودن آن زن مـانع رجوع کردن بـآن زن نیست پس اگر در حالتی که زن حیض داشته باشـد یا احرام بسته باشـد

رجوع کنـد صـحیح است و اگر اختلاـف شود میـانه زن و شوهر در رجوع به او با دخول و زن منکر دخول باشـد قول قول زنست با قسم و اگر زن دعوی کند بر شوهر که عدّه او تمام شده در زمانی که احتمال داشته باشد که راست گوید مثل آن که بیست و شش روز و دو لحظه از طلاق گفتن او گذشته باشد قول قول زنست با قسم و ظاهر بعضی «۱» احادیث دلالت بر قول مرد می‌کند چه قول زن را در چیزهائی که معتاد نباشد قبول نمی‌کنند مگر گواهی دادن چهار زن عادله که بر باطن آن زن مطّلع باشند

فصل چهارم در بیان عدّه داشتن زنان

اشاره

فصـل چهـارم در بیـان عـدّه داشـتن زنـان یعنی انتظار کشـیدن ایشان مـدّتی معیّن را که شارع جهت ایشان قرار داده که آن مـدّت تا منقضی نشود شوهر نکنند و آن بر ده قسم است

قسم اوّل جماعتی از زنان که عدّه ایشان سه مرتبه از حیض پاک شدنست

قسم اوّل جماعتی از زنان که عـدّه ایشان سه مرتبه از حیض پاک شدنست و ایشان جمعی از زنانند که عادتی مقرّر داشـته باشـند که در هر مـاهی چنـد روز معیّن حیض بیننـد و بـا ایشان دخول کرده باشـند و حشـفه در قبل ایشان غایب شـده باشـد اگر چه انزال منی نکرده باشـند در قبل آنها پس چون ایشان را طلاق دهند باید که این طایفه سه مرتبه از حیض پاك شوند و اگر شوهر این قسم زنان ذکر بریـده باشد و خصـیتین او باقی باشد آیا بعد از طلاق دادن عده بر ایشان واجبست یا نه مجتهدین را در این خلافست و اگر این قسم زنان دعوی کنند که عدّه ایشان تمام شده در زمانی که ممکن باشد راست گویند قول ایشان را قبول می‌کنند و کمتر زمانی که زنان سه حیض ببیننـد و پاك شوند بیست و شـش «۲» روز و دو لحظه است چه ممکن است که بعـد از طلاـق به یـک لحظه حیض دیـده باشد و عادت او سه روز باشد و در میانه دو حیض ده روز پاك باشد و خلافست میانه مجتهدین که آیا لحظه لغیره داخل عدّه اسـت یـا آن کـه علاـمت بیرون رفتن زنـانست از عـدّه اصـحّ آنست که لحظه اخیره داخـل عـدّه نیست بلکه آن علاـمت بیرون رفتن ایشانست از عدّه.

قسم دوّم جماعتی از زنان که سه ماه عدّه ایشانست

قسم دوّم جماعتی از زنان که سه ماه عدّه ایشانست و ایشان چهار قومند: اوّل

(____ ۱) عمل باین روایت احوط است

صدر دام ظلّه (۲) بلکه بیست و سه روز و سه لحظه ممکن است مثل آن که بعد از وضع حمل پیش از رؤیت دم طلاق گوید بعد از آن لحظه خون نفاس آیـد و قطع شود و کمتر ازین نیز ممکن است و بیان آن منافی با وضع حاشـیه است صـدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۱۴ زنانی که عادتی مقرّر در حیض دیدن نداشـته باشند یا هر شش ماه یك مرتبه حیض بینند و در سنّ زنانی باشـند که حیض می‌بیننـد و ایشان را طلاق دهند چه عدّه ایشان سه ماه است اگر در وقت دیدن ماه طلاقش دهند و الّا دو ماه هلالی و سـی روز عـدّه ایشان است. دوّم زنانی که بالغ نباشـند چه بر قول بعضـی از مجتهـدین بعد از طلاق دادن واجب است بر

ایشان که سه ماه عده دارند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که ایشان عدّه ندارند. سیّم زنانی که از حیض دیدن مأیوس شده باشند و اوان یأس گاهی که از طایفه قریشی یا نبطی «۱» نباشند در پنجاه سالگی بهم می‌رسد و اگر از طایفه قریشی یا نبطی باشند در شصت سالگی چه عدّه ایشان بعد از طلاق بر قول بعضی از مجتهدین سه ماهست و بعضی برآنند که ایشان عدّه ندارند. چهارم زنان حامله که حمل ایشان از غیر شوهری باشد که ایشان را طلاق گفته چه عدّه ایشان سه ماه است «۲» قسم سیّم جماعتی از زنان که عدّه ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدن است و ایشان دو قومند: اوّل کنیزانی که ایشان را عادتی مقرّر باشد و بعقد با ایشان دخول کرده باشند چه عدّه ایشان بعد از طلاق دادن دو مرتبه از حیض پاک شدنست اگر چه شوهر ایشان آزاد باشد و کمتر زنانی که کنیزان از عدّه بیرون آیند سیزده روز و دو لحظه است. دوّم زنانی که بعقد متعه با ایشان دخول کرده باشند چه عدّه ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدنست هر گاه ایشان را عادت مستقیم باشد.

قسم چهارم جماعتی از زنان که عدّه ایشان چهل و پنج روز است

قسم چهارم جماعتی از زنان که عدّه ایشان چهل و پنج روز است و ایشان نیز دو قومند: اوّل کنیزانی که ایشان را بعقد متعه دخول کرده باشند و حیض نبینند. دوّم زنانی که ایشان را بعقد متعه دخول کرده باشند و حیض نبینند امّا در سنّ زنانی باشند که حیض بینند چه عدّه ایشان نیز چهل و پنج روز است.

قسم پنجم جماعتی از زنان که عده ایشان نه ماهست

قسم پنجم جماعتی از زنان که عده ایشان نه ماهست و ایشان زنانی‌اند که یک مرتبه یا دو مرتبه حیض بینند و دیگر نبینند چه بعد از طلاق عدّه ایشان نه ماهست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که عدّه این قسم زنان شش ماه «۳» است.

قسم ششم جماعتی از زنانند که عدّه ایشان به زاییدن ایشان منقضی می‌شود

قسم ششم جماعتی از زنانند که عدّه ایشان به زاییدن ایشان منقضی می‌شود و آنها زنان حامله‌اند چه زنان حامله را هر گاه طلاق دهند بزائیدن از عدّه بیرون می‌روند اگر چه بعد از طلاق دادن به یک لحظه بزایند بشرط آن که حمل از کسی باشد که به جهت او عدّه (____ ۱) در نبطی اشکال است صدر دام ظلّه العالی (۲) اگر ذات الشّهود باشد و اگر ذات الاقراء باشد معلوم نیست که عدّه سه ماه باشد بلکه تصریح کرده‌اند که سه طهر است بنا بر این قسم علی حده نخواهد بود صدر دام ظلّه (۳) و بعضی یک سال هم گفته‌اند و این احوط و اولی است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۱۵ نگاه می‌دارند یا احتمال داشته باشد که ازو باشد چون فرزند زنی که شوهر به او لعان کرده باشد و بعضی از مجتهدین برآنند که عدّه حامله در طلاق کمتر از مدّت سه ماه زاییدن او است پس اگر زاییدن او کمتر از سه ماه باشد عدّه او زاییدن اوست و اگر سه ماه کمتر از زاییدن باشد عدّه او سه ماه است و اگر حمل زن از زنا باشد عدّه ندارد «۱» و اگر زنی را در سفر طلاق دهند و خواهند که خواهر او را تزویج کنند یا خواهند که زیاده بر چهار زن بعد از طلاق یکی از ایشان در سفر تزویج کنند باید نه ماه صبر کنند چه احتمال حامله بودن زن هست.

قسم هفتم جماعتی از زنان که عدّه ایشان چهار ماه و ده روز است

قسم هفتم جماعتی از زنان که عـدّه ایشان چهار ماه و ده روز است و ایشان جماعتی از زنانند که شوهران ایشان مرده باشـند اگر چه شوهران ایشان بنـده باشـند چه بر ایشان لازمست که چهار ماه و ده روز عـده نگاه دارند و در آن مدّت ترک زینت کنند یعنی جامه نیکو نپوشـند و بوی خوش بکار نبرنـد یعنی بر خود نزنند و سـرمه نکشـند و اگر احتیاج به سـرمه پیدا کنند شب بکشـند و روز پاک کننـد و حنا نبندند و سـفیداب به روی نمالند و هر چه در عرف و عادت آن را زینت دانند بر ایشان حرام است امّا ایشان را پوشـیدن لباس مخصوص لازم نیست زیرا که آن به سبب اختلاف شهرها و عادتها مختلف می‌شود پس هر جامه که در عرف و عادت آن را زینت گویند نپوشـند امّا سر خود را شانه زدن و بدن را از چرک پاک گردانیدن و مسواک کردن و ناخن گرفتن و در خانهای عالی بودن و بر فرشـهای نیکو نشسـتن حرام نیست و هم چنین زینت کردن فرزنـدان و کنیزان و زنـانی که شوهران ایشـان مرده باشـند نیز حرام نیست و در آن چه مـذکور شـد فرقی میانه زنان مدخوله و غیر مدخوله و کوچک و بزرگ نیست خواه در حیض دیدن عادتی مقرّر داشـته باشند و خواه نداشته باشند و هم چنین کنیزانی که آقا به ایشان دخول کرده باشد حامله باشند بعد از مردن آقا چهار ماه و ده روز عدّه نگاه می‌دارند.

قسم هشتم کنیزانی که شوهران ایشان مرده باشند

قسم هشـتم کنیزانی که شوهران ایشان مرده باشـند اگر چه آن شوهران آزاد باشند چه عدّه ایشان بعد از مردن شوهران ایشان شصت و پنـج روز اسـت نصـف عـدّه زنـان آزاد و آن چـه در زن آزاد مـذکور شـد از ترک زینـت کردن بر کنیز نیز واجبست و بعضـی از مجتهـدین گفته‌انـد کـه عـدّه کنیزان نیز بعـد از مردن شـوهران ایشـان چهـار مـاه و ده روز اسـت و اگر کنیز در عـدّه آزاد شـود (____۱) خالی از اشکال نیست صـدر دام ظلّه العالی جامع عباسـی (طبع قـدیم)، ج۲، ص: ۳۱۶ عـدّه او نیز مثل عـدّه آزاد است امّا اگر در عـدّه باین باشـد همان عدّه رجعیّه کنیزان را تمام می کند

قسم نهم جماعتی از زنان که حامله باشند و شوهران ایشان مرده باشند

قسم نهم جماعتی از زنان که حامله باشـند و شوهران ایشان مرده باشـند چه عـدّه ایشان دورترین دو مدّتست از چهار ماه و ده روز و زاییـدن یعنی هر کـدام ازین دو مـدّت که دورتر باشـد آن عدّه ایشان است پس اگر کمتر از چهار ماه و ده روز بزاید عدّه آن چهار ماه و ده روز است و اگر زاییدن او زیاده باشد عدّه او زاییدن اوست.

قسم دهم زنانی که شوهران ایشان کم شده باشند و خبری از ایشان ظاهر نباشد

قسم دهم زنانی که شوهران ایشان کم شده باشـند و خبری از ایشان ظاهر نباشد و خویشان نداشـته باشند که نفقه زنان ایشان دهند و اگر نفقه به ایشان ندهنـد و آن زنان از نفقه خود عاجز آینـد و صبر نکنند حال خود را بحاکم شـرع عرض نمایند حاکم شـرع چهار سـال ایشـان را انتظـار می‌فرمایـد و نفقه از بیت المـال به ایشـان می‌دهـد و در این مـدّت چهار سال خبر از شوهران ایشان می گیرد و

تفحّص حال ایشان در آن جهتی که کم شده‌اند می کند پس اگر خبری از ایشان بهم نرسد ولیّ کم شده «۱» ایشان را طلاق می‌دهد و عدّه ایشان چهار ماه و ده روز است بر قول مشهور و اگر ولیّ طلاق ندهد حاکم شرع خود طلاق می‌دهد و اگر شوهر ایشان در عدّه پیدا شود او اولی است بزن خود و اگر بعد از تمام شدن عدّه پیدا شود زن او نیست خواه آن که آن زن شوهر کرده باشد و خواه نکرده باشد.

تتمّه

تتمّه واجبست بر هر کسی که کنیز مدخوله را می‌فروشد یا کنیزی را که به خریدن یا بهر نحوی که باشد مالك شود و آن کنیز جوان باشد و حیض بیند آن که انتظار بکشد که کنیز یك حیض بیند آن‌گاه با او دخول کند و اگر حیض نبیند امّا در سنّ زنی باشد که حیض می‌بیند واجبست بر او که چهل و پنج روز انتظار بکشد آن‌گاه دخول کند و اگر کنیز حامله باشد آن قدر انتظار بکشد که بزاید یا آن که چهار ماه و ده روز بگذرد آن‌گاه دخول کند و آیا در مدّت استبرا غیر از دخول کردن بوسه و غیر آن نیز حرامست یا نه مجتهدین را در آن دو قولست اقوی آنست که جایز است و اگر در ایّام استبرا دخول کند آیا استبرا ساقط می‌شود یا نه در این نیز دو قولست اقوی آنست که استبرا لازمست و اگر دو عادل گواهی دهند که مالك اوّل استبرا کرده یا آن که در حالتی که حیض‌دار باشد به او منتقل شود یا آن که زن او بوده باشد یا آن که مالك او

(______________________________ ۱) البتّه باذن حاکم شرع احوط و اولی است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۱۷ زنی باشد استبرا در این صورتها واجب نیست و در مدّت عدّه رجعیّه نفقه او بر شوهر لازمست به طریقی که در نکاح مذکور شد و حرامست بر آن زن بیرون رفتن از خانه که او را در آن خانه طلاق گفته بغیر عذر و بر شوهر نیز بیرون کردن او از خانه حرامست مگر آن که کاری کند که مستوجب حدّ زدن باشد چه او را جهت حدّ زدن بیرون می‌توان کرد یا آن که اهل خانه او را آزار کنند چه در این صورت نیز جایز است که او را از خانه بیرون کند و به خانه دیگر فرستد و هم چنین نفقه کنیز نیز در عدّه رجعیّه لازمست و در عدّه باین نفقه لازم نیست مگر آن که حامله باشد.

مطلب دوّم در بیان خلع و مبارات کردن

مطلب دوّم در بیان خلع و مبارات کردن و آن چنانست که میانه زن و شوهر رنجش بهم رسد و زن تمام مهر خود را یا بعضی از آن را به شوهر ببخشد که در عوض آن او را طلاق گوید و فرق میانه خلع و مبارات آنست که خلع رنجش از طرف زنست و مبارات از هر دو طرف و اقسام خلع سه است حرام و سنّت و مباح امّا خلع حرام و آن وقتی است که شخصی زن خود را به اکراه بر آن دارد که خلع کند و هم چنین حرام است هر گاه شخصی زن خود را از بعض حقوق او باز دارد تا خلع کند و امّا خلع سنّت آنست «۱» که زن به شوهر گوید که من کسی را بر تو بیاورم که تو از آن آزرده شوی و بعضی از مجتهدین در این وقت خلع را واجب می‌دانند و امّیا خلع مباح و آن گاهی است که زن از مرد آزرده باشد و مالی به او دهد تا او را خلع کند و شروط خلع و مبارات زیاده بر شروطی که در طلاق مذکور شد شش چیز است: اوّل ایجاب چون خالعتك یا بارأتك یعنی شوهر گوید بزن خود که خلع کردم با تو یا مبارات کردم با تو و آیا بعد از صیغه خلع بی‌فاصله طلاق باید گفت یا آن که خلع فسخ است و محتاج بطلاق نیست میانه مجتهدین در این خلافست اقرب آنست که خلع فسخ است و محتاج بطلاق نیست امّا اگر بلفظ طلاق واقع شود مستغنی از صیغه خلع است. دوّم قبول زن بی فاصله پیش از ایجاب یا بعد از ایجاب. سیّم آن که می‌باید خلع به آزرده گی زن واقع شود و مبارات به آزرده گی شوهر و زن هر دو پس اگر خلع بی‌آزرده گی زن واقع شود و مبارات بی‌آزرده گی زن و شوهر واقع شود صحیح نیست و احیانا اگر به صیغه طلاق واقع شود طلاق رجعی خواهد بود و شوهر را در عدّه می‌رسد که رجوع کند. چهارم آن که چیزی که زن

در عوض طلاق به شوهر می‌دهد باید چیزی باشد که مسلمانان مالک آن توانند

(____۱) ظاهرا محتاج ببیان و تفسیر است

صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۱۸ شد پس اگر چیزی باشد که مسلمانان مالك آن نتوانند شد مثل شراب و گوشت خوك صحیح نیست و آن عوض مقداری معیّن ندارد بلکه آن چه در عوض می‌دهد جایز است که در خلع زیاده از مهر باشد امّا در مبارات می‌باید که از مهر زیاده نباشد و خلع کردن کنیز بی‌اذن آقا صحیح نیست امّا اگر آقا اذن دهد صحیح است و آن عوض را وقتی که کنیز آزاد می‌شود می‌دهد و اگر بنده شخصی بی‌اذن آقا با زن خود خلع کند آن عوض ملك آقا است و خلع صحیح است. پنجم آن که صیغه خلع و مبارات را باید که دو مرد عادل بالغ به یك دفعه بشنوند به طریقی که در طلاق مذکور شد پس اگر دو مرد عادل به یك دفعه نشنوند صحیح نیست. ششم آن که خلع و مبارات مجرّد از شرط باشد مگر آن که شرطی باشد که خلع و مبارات آن را لازم داشته باشد چون شرط آن که هر گاه زن در آن عوض رجوع کند شوهر نیز در زوجیّت رجوع نماید چه این شرط صحیح است زیرا که هر گاه عقد خلع و مبارات منعقد می‌شود شوهر را رجوع نمی‌رسد مگر آن که زن در آن عوضی که به شوهر داده است در عدّه رجعیّه رجوع کند چه در این صورت شوهر را نیز می‌رسد که در عدّه رجوع نماید امّا اگر زن طفل باشد یا غیر مدخوله باشد یا یائسه یعنی از حیض دیدن مأیوس شده باشد در عوض رجوع نمی‌تواند کرد و اگر زن و شوهر در قدر عوض یا جنس آن اختلاف کنند قول زن مقدّمست با قسم.

مطلب سیّم در بیان ظهار و ایلا کردن با زن خود

فصل اوّل در اقسام ظهار کردن

فصل اوّل در اقسام ظهار کردن و شروط آن بدان که ظهار بر دو قسم است: اوّل آن که کفّاره آن پیش از دخول کردن است و آن چنانست که شخصی بزن خود گوید که پشت تو هم چو پشت مادر من است چه در این صورت حرامست بر او دخول کردن تا آن که کفّاره ندهد چنانچه در بحث کفّاره مذکور شد. دوّم آن که کفّاره آن بعد از دخول کردنست و آن چنانست که شخصی بزن خود گفته باشد که پشت تو هم چو پشت مادر منست اگر با تو دخول کنم پس در این صورت اگر به آن زن دخول کند ظهار بهم می‌رسد و کفّاره برو لازم می‌شود و شروط ظهار کردن نه است اوّل صیغه مثل أنت علیّ کظهر امّی یعنی تو بر من هم چو پشت مادر منی و آیا در این حکم غیر مادر چون خواهر و دختر از زنان محرم خواه نسبی و خواه رضاعی با مادر مساویند یا این حکم مخصوص مادر است میانه مجتهدین در این خلافست اقرب آنست که همه در این حکم مساویند و اگر شخصی بزن خود جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۱۹ گوید که پشت تو هم چو پشت زن فلان کس است ظهار واقع نمی‌شود دوّم آن که ظهار کننده بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست. سیّم آن که ظهار کننده عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد صحیح نیست. چهارم آن که ظهار کننده قصد ظهار کند و مختار باشد پس اگر از مست یا خفته یا بیهوش یا کسی که او را به اکراه بر آن دارند واقع شود صحیح نیست. پنجم آن که به آن زن دخول کرده باشد پس اگر دخول نکرده باشد ظهار کردن با او صحیح نیست چنانچه در روایت فضل بن یسار از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام وارد شده و بعضی از مجتهدین این را شرط نمی‌دانند و اصحّ قول اوّلست و در دخول کردن دخول در دبر کافیست. ششم آن که ظهار را معلّق بر صفتی نسازد پس اگر معلّق بر صفتی سازد چون طلوع آفتاب مثلا صحیح نیست و اگر ظهار را معلّق بر شرط سازد آیا صحیح است یا نه مجتهدین را در این خلافست اقرب «۱» آنست که صحیح است. هفتم آن که صیغه ظهار را دو مرد عادل به یکبار بشنوند به طریقی که در طلاق مذکور شد پس اگر دو مرد عادل به یکبار نشنوند صحیح نیست. هشتم آن که در حالتی که شوهر صیغه ظهار می‌گوید می‌باید که آن زن از حیض

و نفاس پاک باشد هر گاه شوهرش حاضر باشد و حامله نباشد و در آن پاکی دخول به او نکرده باشد چنانکه در طلاق مذکور شد پس اگر ظهار کند در حالتی که حیض یا نفاس داشته باشد یا حامله باشد یا در آن پاکی با او دخول کرده باشد صحیح نیست. نهم آن که ظهار را بلفظ ظهر یعنی پشت واقع گرداند پس اگر بزن خود گوید که دست تو هم چو دست مادر منست ظهار نیست و آیا اسلام شرطست یا نه میانه مجتهدین خلافست در این مسأله و آیا در ظهار نکاح دایمی شرطست و متعه را ظهار می‌توان کرد یا نه مجتهدین را در این مسأله نیز خلافست و آیا اگر ظهار را به مدّتی معیّن معلّق دارند صحیح است یا نه مجتهدین را در این دو قولست اقرب آنست که صحیح است و هم چنین مجتهدین را دو قولست در این که آیا حکم ظهار مکرّر می‌شود به مکرّر کردن ظهار یا آن که در حکم یک مرتبه ظهار کردن است اقرب آنست که مکرّر می‌شود و کفّاره ظهار در قسم اوّل وقتی واجب می‌شود که اراده دخول کند زیرا که پیش از دخول کردن کفّاره واجبست و جایز نیست دخول کردن پیش از کفّاره و اگر پیش از کفّاره دادن دخول کند از روی عمد و علم دو کفّاره بر او واجب می‌شود و اگر مکرّر دخول کند کفّاره دخول کردن مکرّر می‌شود نه کفّاره ظهار امّا اگر دخول نکند و طلاق

(۱) محتاج به مراجعه است صدر دام

ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۲۰ دهد و بگذارد که از عدّه بیرون رود آن‌گاه عقد کند و دخول کند کفّاره ندارد و هم چنین کفّاره ندارد اگر با کنیز ظهار کند آن‌گاه آن کنیز را بخرد بر قول بعضی از مجتهدین و اگر شوهر از دخول کردن زنی که با او ظهار کرده امتناع نماید زن حال خود را بحاکم شرع عرض می‌کند و حاکم او را سه ماه مهلت می‌دهد بانکه یا کفّاره دهد و دخول کند یا آن که او را طلاق دهد و بعد از سه ماه اگر شوهر امتناع نماید حاکم او را جبر می‌کند بر یکی از اینها باین طریق که طعام و آب را بر او تنگ می‌گرداند تا آن که اختیار یکی از اینها کند.

فصل دوّم در ایلا کردن

فصل دوّم در ایلا کردن و آن چنانست که شخصی قسم بخورد که با زن دایمی خود دخول نکند مطلقا یا زیاده از چهار ماه بقصد ضرر رسانیدن به آن زن و شروط ایلا کردن هشت است: اوّل آن که آن شخصی که سوگند می‌خورد بالغ باشد چه سوگند طفل صحیح نیست. دوّم آن که عاقل باشد چه اگر دیوانه باشد صحیح نیست. سیّم آن که قصد کند و مختار باشد پس اگر غافل یا مست یا خفته یا کسی باشد که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست. چهارم آن که به زنی که سوگند می‌خورد که با او دخول نکند باید که زن نکاحی او باشد چه اگر کنیز باشد و به ملکیّت به او دخول کرده باشد صحیح نیست. پنجم آن که به آن زن دخول کرده باشد چه اگر دخول نکرده باشد صحیح نیست. ششم آن که سوگند را باسم خدای تعالی بخورد چنانچه در بحث سوگند مذکور شد پس اگر بغیر اسم خدا سوگند خورد سوگند نیست و به عربی گفتن آن لازم نیست پس اگر به فارسی با زن خود گوید که و اللَّه دیگر با تو دخول نمی‌کنم ایلا واقع می‌شود و سوگند خوردن بطلاق زن و آزادی بنده صحیح نیست خلاف مر سنّیان را که ایشان می‌گویند صحیح است. هفتم آن که صریح بگوید که و اللَّه من آلت خود را در فرج تو غایب نکنم پس اگر به کنایه گوید مثل آن که و اللَّه که با تو سر بر یک بالین نگذارم یا در زیر یک سقف نباشم صحیح نیست و اگر چه به این‌ها قصد ایلا «۱» کند و اگر گوید که و اللَّه با تو جماع نکنم یا وطی نکنم و قصد ایلا کند صحیح است. هشتم آن که سوگند خوردن را مجرّد سازد از شرط و صفت پس اگر معلّق بر شرطی یا صفتی سازد صحیح «۲» نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمی‌دانند و هر گاه این شروط بهم رسد زن در این صورت حال خود را بحاکم شرع عرض می‌کند و حاکم شرع او را چهار ماه مهلت می‌دهد و مخیّر می‌سازد میانه دخول کردن و کفّاره دادن یا طلاق گفتن و بعد از چهار ماه اگر از اینها امتناع

(۱) البتّه احتیاط را ترک ننمایند صدر

دام ظلّه العالی (۲) البتّه ترک احتیاط را ننمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۲۱ نماید جبرش می‌کند بر یکی از اینها و اگر طلاق باین دهد حکم ایلا باطل می‌شود و اگر در اثنای چهار ماه شوهر مرتدّ شود ایّام ارتداد او داخل چهار ماه نیست و اگر بنده یا خواجه‌سرا با زن خود ایلا کنند صحیح است و هر کس که اعتقاد به خدای تعالی داشته باشد و ایلا کند صحیح است و اگر کسی سوگند خورد بر ترک دخول به مدّتی معیّن و آن مدّت منقضی شود آن‌گاه دخول کند کفّاره ندارد و اگر کسی ایلا کند با کنیزی آن‌گاه او را بخرد و آزاد کند و عقد کند حکم ایلا باطل می‌شود یا نه و آیا حکم ایلا بمجرّد خریدن آن کنیز باطل می‌شود مجتهدین را در این خلافست و اگر چند مرتبه ایلا کند آیا کفّاره آن مکرّر می‌شود یا همه یک حکم دارد در این نیز خلافست اقرب آنست که مکرّر نمی‌شود مگر آن که در زمانهای مختلف ایلاـ کند مثل آن که گوید و اللّه شش ماه با تو دخول نکنم و بعد از شش ماه بگوید و اللّه که شش ماه دیگر با تو دخول نکنم و کفّاره با دخول کردن در ایلا وقتی واجب می‌شود که عمدا واقع شود پس اگر سهوا دخول کند یا به شبهه یا به جنون واقع شود کفّاره ندارد و آیا حکم ایلا به سبب این دخول کردن باطل می‌شود یا نه میانه مجتهدین در این مسأله خلافست و اگر اختلاف شود میانه زن و شوهر در انقضای چهار ماه قول کسی مقدّمست که دعوای ابقای آن می‌کند و اگر اختلاف در زمان ایقاع ایلا واقع شود قول کسی مقدّمست که دعوای تاخّر منقضی بودن ایلاـ می‌کند و اگر میانه جهود و نصاری ایلاـ واقع شود و بحاکم شرع حال خود را عرض نمایند حاکم مخیّر است که میانه ایشان بطریق اسلام حکم کند یا آن که ایشان را به ملّت ایشان رجوع نماید.

مطلب چهارم در لعان

فصل اوّل در چیزهائی که سبب لعان می‌شود

اشاره

فصل اوّل در چیزهائی که سبب لعان می‌شود بدان که دو امر سبب لعان می‌گردد: امر اوّل نسبت دادن شوهر زن خود را به زنا و در این صورت پنج شرط لازمست: اوّل آن که هر یک از زن و شوهر عاقل و بالغ باشند چه لعان طفل و دیوانه صحیح نیست و اسلام و آزادی و عدالت شرط نیست پس لعان کافر و فاسق و بنده صحیح است و بعضی از مجتهدین اینها را شرط می‌دانند. دوّم آن که زنی که شوهر او دعوی می‌نماید که زنا کرده است او را بعقد دایمی خواسته باشد چه اگر متعه باشد لعان واقع نمی‌شود. سیّم آن که زن عفیفه باشد چه اگر مشهور به زنا باشد لعان او صحیح نیست. چهارم آن که شوهر دعوی مشاهده کند یعنی گوید که من دیدم که شخصی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۲۲ با او زنا می‌کرد بطریق میل در سرمه‌دان پس اگر کمان کرده باشد یا جمعی به او گفته باشند و اگر چه بحدّ شیاع برسد لعان صحیح نیست. پنجم آن که زن کر یا گنگ نباشد چه اگر کر یا گنگ باشد بی‌لعان کردن بر شوهر حرام مؤبّد می‌شود هر گاه شوهر دعوای مشاهده زنا کردن با او کند و آیا دخول کردن شوهر به آن زن شرطست یا نه مجتهدین را در این سه قولست بعضی از ایشان دخول را شرط می‌دانند و بعضی شرط نمی‌دانند و بعضی گفته‌اند که اگر سبب لعان دعوی زنا کردن باشد دخول شرط نیست و اگر انکار ولد باشد دخول شرط است

امر اوّل

امر اوّل نسبت دادن شوهر زن خود را به زنا و در این صورت پنج شرط لازمست: اوّل آن که هر یک از زن و شوهر عاقل و بالغ

باشند چه لعان طفل و دیوانه صحیح نیست و اسلام و آزادی و عدالت شرط نیست پس لعان کافر و فاسق و بنده صحیح است و بعضی از مجتهدین اینها را شرط می‌دانند. دوّم آن که زنی که شوهر او دعوی می‌نماید که زنا کرده است او را بعقد دایمی خواسته باشد چه اگر متعه باشد لعان واقع نمی‌شود. سیّم آن که زن عفیفه باشد چه اگر مشهور به زنا باشد لعان او صحیح نیست. چهارم آن که شوهر دعوی مشاهده کند یعنی گوید که من دیدم که شخصی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۲۲ با او زنا می‌کرد بطریق میل در سرمه‌دان پس اگر کمان کرده باشد یا جمعی به او گفته باشند و اگر چه بحدّ شیاع برسد لعان صحیح نیست. پنجم آن که زن کر یا گنگ نباشد چه اگر کر یا گنگ باشد بی‌لعان کردن بر شوهر حرام مؤبّد می‌شود هر گاه شوهر دعوای مشاهده زنا کردن با او کند و آیا دخول کردن شوهر به آن زن شرطست یا نه مجتهدین را در این سه قولست بعضی از ایشان دخول را شرط می‌دانند و بعضی شرط نمی‌دانند و بعضی گفته‌اند که اگر سبب لعان دعوی زنا کردن باشد دخول شرط نیست و اگر انکار ولد باشد دخول شرط است

امر دوّم انکار فرزند زن خود کردن

امر دوّم انکار فرزند زن خود کردن چه در این صورت نیز به چهار شرط لعان لازمست: اوّل آن که زن بعقد دایمی باشد چه انکار فرزند متعه و زن اجنبیّه که به شبهه با او دخول کرده باشد سبب لعان نمی‌شود و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر انکار فرزند متعه جهت برطرف شدن حدّ باشد انکار فرزند او نیز سبب لعان می‌شود و آیا در کنیز لعان واقع می‌شود مجتهدین را در این چند قول است بعضی می‌گویند مطلقا موجب لعان نمی‌شود و بعضی برآنند که مطلقا موجب لعان می‌شود و بعضی گفته‌اند که به سبب انداختن او به زنا لعان واقع می‌شود امّا در انکار فرزند او لعان واقع نمی‌شود و قول اقرب آنست که در کنیزی که بملك دخول کند لعان واقع نمی‌شود و اگر بعقد دخول کرده باشد لعان واقع می‌شود. دوّم آن که به آن زن دخول کرده باشد چه اگر دخول نکرده باشد انکار فرزند او موجب لعان نمی‌شود. سیّم آن که از دخول کردن به آن زن شش ماه یا زیاده گذشته باشد و از نه ماه یا ده ماه یا یك سال که نهایت مدّت آبستنی زنانست نگذشته باشد چه اگر این چنین نباشد انکار فرزند او سبب لعان نمی‌شود. چهارم آن که در وقت زاییدن آن فرزند اقرار به فرزندی او نکرده باشد چه اگر اقرار کرده باشد انکار او بعد از اقرار موجب لعان نمی‌شود و اگر چه اقرار به فرزندی او به کنایه ازو صادر شده باشد مثل آن که شخصی به او گفته باشد که مبارك باشد فرزندی که خدای تعالی به تو داده و او آمین گفته باشد یا قول إن شاء اللّٰه تعالی امّا اگر در حالت زاییدن آن زن ساکت بوده باشد و بعد از زاییدن انکار فرزندی آن فرزند کند مجتهدین را در این مسأله دو قولست اقرب آنست که انکار او در این صورت موجب لعان می‌شود.

فصل دوّم در کیفیّت لعان کردن و شروط آن

فصل دوّم در کیفیّت لعان کردن و شروط آن بدان که هر گاه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۲۳ شخصی بزن خود گوید که من دیدم که شخصی با تو زنا می‌کرد یا انکار فرزند او کند به شروطی که مذکور شد و گواهی بر مدّعای خویش نداشته باشد حاکم شرع آن شخص را امر می‌کند که چهار مرتبه بگوید: أشهد باللّٰه أنّی لمن الصّادقین فیما رمیتها به من الزّنا یعنی گواه می‌گیرم خدای تعالی را که من از راست گویانم در آن چه این زن را انداخته‌ام بآن از زنا کردن و بعد از آن که چهار نوبت این قول را بگوید امر بکند حاکم شرع او را که چهار نوبت دیگر بگوید که: أنّ لعنة اللّٰه علیّ إن کنت من الکاذبین یعنی به درستی که لعنت خدای بر من باد اگر من از دروغ گویان باشم و بعد از آن که آن شخص چهار مرتبه این قول بگوید آن زن را امر کند که چهار نوبت بگوید: أشهد باللّٰه أنّه لمن الکاذبین فیما رمانی به من الزّنا یعنی گواه می‌گیرم خدای تعالی را که شوهر من از دروغ گویانست

در آن چه انـداخته است مرا بآن از زنا و بعد از آن که چهار نوبت این قول را بگوید امر کند او را حاکم شرع که چهار نوبت دیگر بگویـد أنّ غضب اللّه علیّ إن کان من الصّادقین یعنی غضب خـدای بر من باد اگر شوهر من از راست گویان باشد و هر گاه از لعان کردن فارغ شوند چهار امر ثابت می‌شود: اوّل ساقط شدن حدّ از شوهر و زن به سبب لعان کردن و اگر زن پیش از لعان کردن بمیرد لعان ساقط می‌شود و آن مرد از آن زن میراث می‌برد امّا در این صورت حدّ برو لازمست و جایز است که جهت اسقاط حدّ با وارث لعان کند و اگر وارث حاضر نباشد مانع میراث بردن او نمی‌شود و در بعضی از احادیث وارد شده که در این صورت میراث نمی‌برد و اگر مرد پیش از لعـان کردن بمیرد زن از او میراث می‌برد و فرزنـدی که شوهر انکار او کرده بود نیز میراث می‌برد و اگر زن چهار مرتبه اقرار به زنا کنـد یا از لعان امتناع نمایـد حـدّ زنا بر او ثابت می‌شود و اگر حامله باشـد او را حـدّ نزننـد تا زمانی که بزاید و اگر شوهر پیش از تمام شـدن لعان اعتراف به دروغ گفتن خود کنـد حـدّ برو ثابت می‌شود و اگر بعـد از تمام شدن لعان اعتراف کند به دروغ گفتن خود یا بعـد از لعان کردن هر دو اعتراف کننـد به دروغ گفتن خود میانه مجتهـدین در این مسأله خلافست و اگر شوهر بزن گویـد که من دیدم که فلان مرد با تو زنا می‌گردد و حدّ برو لازم می‌شود یکی جهت زن و یکی جهت آن مرد پس چون میانه ایشان لعان واقع شود حدّی که از جهت زن بر او لازم بود بلعان ساقط می‌گردد جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۲۴ امّا حدّی که از جهت آن مرد بر او لازم می‌آید ساقط نمی‌شود. دوّم زایل شدن علاقه زن و شوهری میانه ایشان. سـیّم حرام مؤبّد شدن آن زن بر آن شوهر به سبب لعان. چهارم بر طرف شدن فرزندی فرزند به سبب لعان هر گاه سبب انکار فرزندی فرزند آن زن باشد

فصل سیّم در آن چه تعلّق بلعان کردن دارد

دوازده امر واجب

دوازده امر واجب : اوّل واقع گردانیـدن لعان در حضور امام یا حضور کسـی که امام او را نصب کرده باشـد جهت حکم کردن میان خلایق یا جهت لعان کردن بخصوص و اگر شوهر و زن «۱» در لعان کردن به حضور یکی از مجتهدین راضی شوند جایز است اگر چه امام یا نایب امام موجود باشـند. دوّم آن که شـهادت را به طریقی که مذکور شد بگویند پس اگر به جای اشهد احلف یا اقسم یا شهـدت باللّه بگویـد لعان واقع نمی‌شود. سیّم آن که لفظ اللّه را بگوید پس اگر آن را به رحمن یا رحیم بدل کند لعان نیست و هم چنین اگر بعضـی از کلمـات آن را بگویـد و بعضـی را نگویـد. چهـارم آن که لفظ لعن و غضب را به لفظی که دلالت بر معنی آنها کنـد بـدل نکند پس اگر چنان کند لعان واقع نمی‌شود. پنجم آن که در هر مرتبه که مرد شـهادت را ذکر می‌کند باید که بگوید که فرزندی که ازین زن بهم رسیده از من نیست امّا بر زن ذکر خلاف آن لازم نیست. ششم آن که لفظ صدق و کذب را به طریقی که مذکور شد بگویند پس اگر گویند که انّی صادق یا کاذب یا مانند آنها و لام تاکید را بر آن داخل نسازند لعان واقع نمی‌شود. هفتم آن که آن چه مـذکور شـد از شـهادت و لعن و غضب بلفظ عربی بگویند با قدرت و اگر عاجز باشـند غیر عربی نیز جایز است و در این صورت حاکم شـرع را دو مرد عادل لازمست که زبان غیر عربی را داند و یک عادل را کافی نیست. هشـتم ترتیب به طریقی که مذکور شد بانکه شوهر اوّل چهار مرتبه ابتدا به شـهادت کند آن‌گاه لعن کند بعد از آن زن چهار مرتبه ابتدا به شـهادت کند آن‌گاه به غضب. نهم آن که شوهر و زن هر دو در وقت ذکر شـهادت و لعن و غضب می‌باید که ایستاده باشند و بعضی از مجتهدین بر آنند که شوهر در حال ذکر شهادت و لعن می‌باید که ایستاده باشد اگر چه زن در آن حال نشسته باشد و زن نیز در حالت ذکر شهادت و غضب می‌باید که ایسـتاده باشد اگر چه شوهر در آن حال نشسـته باشد. دهم مشـخّص ساختن زن بانکه نام او را ذکر کند و نام پدر او را یـا او را بـه نـوعی وصـف کنـد کـه احتمـال غیر او نداشـته باشـد یـا آن کـه اشـارت کنـد بـه او پس اگر زن

(____۱) محتاج به مراجعه است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۲۵ مشخّص نباشد لعان واقع نمی‌شود. یازدهم آن که کلمات شهادت و لعن و غضب را پی در پی بگویند. دوازدهم هر یک از شوهر و زن به گفتن آن کلمات وقتی شروع کنند که حاکم شرع ایشان را تلقین آن نماید پس اگر هر یک از ایشان بی‌آن که حاکم شرع ایشان را تلقین کند بگویند صحیح نیست. و امّا

هشت امر سنّت

هشت امر سنّت . اوّل آن که حاکم شرع پشت بقبله کند و روی به ایشان. دوّم آن که شوهر بر دست راست حاکم شرع بایستد و زن بر دست چپ او. سیّم آن که جماعتی از مردان در آن مجلس حاضر باشند جهت شنیدن لعان و کمتر از چهار کس نباشند. چهارم آن که حاکم شرع مرد را پیش از ذکر لعن وعظ بگوید و نصیحت کند و او را از عذاب خدای تعالی در آخرت بترساند و این آیت را بر او بخواند که إِنَّ الَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَیْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِیلًا تا آخر آیه. پنجم آن که حاکم شرع زن را پیش از ذکر غضب نیز وعظ بگوید و نصیحت کند به طریقی که در مرد گفته شد. ششم آن که لعان را در مکان شریفی چون میان رکن و حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السّلام واقع گرداند اگر در مکّه باشد و میانه منبر حضرت رسالت پناه صلّی اللَّه علیه و آله و قبر آن حضرت اگر در مدینه باشد و در زیر صخره اگر در بیت المقدس باشد و در مشاهد حضرات ائمّه معصومین علیهم السّلام اگر در آنجاها باشد و در مسجد جامع اگر در شهرهای دیگر باشد. هفتم آن که در زمانهای شریف چون بعد از عصر واقع گرداند. هشتم آن که مردمان را بر ایشان جمع کند

باب سیزدهم از کتاب جامع عبّاسی در شکار کردن

فصل اوّل در اقسام شکار

فصل اوّل در اقسام شکار بدان که شکار کردن بر پانزده وجهست یک وجه واجب و یک وجه سنّت و هفت وجه حرام و شش امر مکروه امّا یک وجه واجب و آن وقتی است که نفقه شخصی که شکار می‌کند و نفقه عیال او موقوف بر آن باشد چه در این صورت شکار کردن او واجبست و امّا یک وجه سنّت آن وقتی است که آن شخص نفقه داشته باشد امّا وسعتی نداشته باشد و از شکار کردن قصد وسعت معاش کند چه در این صورت سنّت است شکار کردن او و امّا هفت وجه حرام: اوّل شکار کردن بآلتی که از دیگری به قهر و تعدّی گرفته باشد خواه آن آلت سگ شکاری باشد یا سلاح یا دام چه در این صورت شکار کردن بآن جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۲۶ آلت حرام است امّا شکار حرام نمی‌شود و اجرت آن آلت را واجبست که به صاحب او بدهد. دوّم شکار کردن بالتی که از شکار بزرگتر باشد و بعضی از مجتهدین این را مکروه می‌دانند. سیّم شکار کردن در خانه غیری بی‌اذن او. چهارم شکار کردن بغیر از سگ و تیر و نیزه و شمشیر چون شکار کردن باز و باشه و چرخ و پارس و پلنگ و کمان گروهه و کندن سر شکار و کوفتن سر او و کشتن به تفنگ و سیّد مرتضی علم الهدی نقل اجماع امامیّه کرده است بر حرام بودن شکاری که بغیر از سگ معلم و تیر و نیزه و شمشیر کشته باشند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که آن چه درنده‌ها چون پارس و پلنگ بکشند حلالست و در حدیث صحیح بزنطی از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت شده که آن حضرت فرموده‌اند که اگر پارس شکاری را بکشد حلالست و بعضی از مجتهدین گفته که غیر از سگ شکاری بهر چه شکار کنند حرام است و این قول ضعیف است و بعضی از مجتهدین شکار کردن به کمان گروهه را مکروه می‌دانند. پنجم شکار کردن کافر و دشمن اهل بیت و

دیوانه و طفل غیر ممیّز چه شکاری را که آنها بکشند خوردن او حرامست. ششم شکار کردن محرم در حالتی که احرام بسته باشد چه در آن حالت شکار او حکم مرده دارد و خوردن آن حرام است. هفتم شکار کردن در حرم مکّه و مدینه امّا آن شش وجه مکروه: اوّل شکار کردن به سگی که او را آتش‌پرست تعلیم کرده باشد. دوّم شکار کردن به سگ سیاه و بعضی از مجتهدین این قسم شکار کردن را حرام می‌دانند «۱» چه از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقولست که آن حضرت می‌فرمود که گوشت شکاری را که سگ سیاه گرفته باشد نباید خورد و حضرت رسالت پناه صلّی اللَّه علیه و آله امر به کشتن سگ سیاه کرده‌اند. سیّم شکار کردن در شب و بچّه جانوران را از آشیانهای ایشان بیرون آوردن. چهارم شکار کردن ماهی در روز و شب جمعه. پنجم شکار کردن در حرم مکّه و مدینه. ششم شکار کردن شکاری که متوجّه حرم مکّه باشد.

فصل دوّم در شروط شکار کردن

فصل دوّم در شروط شکار کردن بدان که ده امر در شکار کردن شرطست: اوّل آن که سگی که به آن شکار می کنند می‌باید که او را تعلیم کرده باشند به حیثیتی که هر گاه سر دهند برود و هر گاه منع کنند باز برگردد و اگر شکار کند شکار را نکشد پس اگر آن سگ تعلیم نداشته باشد و شکار را بکشد حرامست. دوّم آن که آن سگ شکار را نخورد چه اگر خوردن عادت او باشد حلال

(_______________ ۱) قول به حرمت احوط است صدر

دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۲۷ نیست و آن شکار را که بدست آورده چیزی باشد که گوشت او را توان خورد. سیّم آن که کسی که سگ را سر می‌دهد یا آن که تیر می‌اندازد یا نیزه و شمشیر می‌زند می‌باید که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان چون طفل ممیّز خواه مرد باشد و خواه زن پس اگر کافر باشد یا دشمن اهل بیت یا مرتدّ یا دیوانه یا طفل غیر ممیّز آن شکار حلال نیست و اگر چه بسم اللَّه گفته باشد و اگر آن کس جهود و ترسا باشد آیا حلالست میانه مجتهدین در آن خلافست و اقرب آنست که حلال نیست و هم چنین اگر سنّی باشد یا حلال است یا نه در این مسأله نیز خلافست میانه مجتهدین بعضی از ایشان گفته‌اند که اگر سنّی عداوت اهل بیت داشته باشد حرامست و اگر عداوت نداشته باشد حلال و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر آن شخصی که سگ را سر می‌دهد مسلمان باشد و کور باشد حلال نیست و بعضی از ایشان گفته‌اند که اگر آن چنان کوری باشد که قصد شکار تواند کرد و فهمید حلال است و اگر با سگ مسلمان سگ غیر مسلمان نیز باشد و هر دو سگ شکار را بکشند حلال نیست. چهارم آن که کسی که سگ را سر می‌دهد یا تیر می‌اندازد یا شمشیر و نیزه می‌زند می‌باید که بسم اللَّه یا اللَّه اکبر یا سبحان اللَّه یا هر چه ذکر باشد در آن وقت بگوید و گفتن اللَّه تنها کافی نیست پس اگر عمدا ترک گفتن بسم اللَّه کند آن شکار حلال نیست و هم چنین اگر غیر آن کسی که سگ سر می‌دهد و حربه می‌زند بسم اللَّه گوید حلال نیست و هم چنین اگر دو سگ شکاری را بکشند که در وقت سر دادن یکی از آنها بسم اللَّه گفته باشد و دیگری عمدا نگفته باشد نیز حلال نیست امّا اگر بسم اللَّه را فراموش کرده باشد آن شکار حرام نمی‌شود و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر در وقت سر دادن بسم اللَّه را فراموش کنند در وقت خوردن گوشت آن شکار بسم اللَّه باید گفت و اگر در وقت سر دادن بسم اللَّه را فراموش کرده باشند و پیش از آن که سگ یا تیر یا نیزه یا شمشیر بآن شکار برسد بسم اللَّه بگویند حلالست امّا اگر عمدا ترک کرده باشند و پیش از رسیدن به شکار بسم اللَّه گویند آیا حلال می‌شود یا نه میانه مجتهدین در این خلافست و اگر آن شخص جاهل حکم باشد آیا حکم کسی دارد که عمدا ترک بسم اللَّه کرده یا حکم کسی دارد که فراموش کرده در این مسأله نیز خلافست و آیا نام خدای تعالی را به عربی گفتن لازمست یا بهر زبانی که گویند جایز است در آن نیز خلافست میانه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۲۸ مجتهدین و آیا به جای بسم اللَّه یا اللَّه اکبر اگر اللّهمّ اغفر لی یا اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد بگویند شکار حلال می‌شود یا نه در این نیز میانه مجتهدین خلافست. پنجم آن که بقصد شکار کردن سگ را سر دهند یا تیر بیندازند پس اگر بی‌قصد شکار کردن سگ بدود یا تیر

از کمان بجهد و شکاری را بکشد حلال نیست امّا اگر در اثنای رفتن سگ را بطلبند و نگاهدارنده آن‌گاه سر دهند حلال می‌شود. ششم آن که قصد جنس شکار کنند پس اگر در وقت سر دادن سگ و انداختن تیر و نیزه قصد جنس شکار نکنند و شکاری را بکشد حلال نیست. هفتم آن که شکار به سبب جراحت دندان سگ و خوردن تیر و نیزه و شمشیر بمیرد و جراحت موضع ذبح لازم نیست بلکه هر عضوی از اعضای او را که جراحت کرده باشد و بآن بمیرد حلالست امّا اگر بآن جراحت نمیرد بلکه به واسطه تعب بسیار یا غرق شدن در آب یا افتادن از کوه یا آن که سگ گلوی او را بگیرد بی‌آن که جراحت کند بمیرد یا درنده غیر سگ بعد از جراحت سگ او را بکشد حلال نیست مگر آن که در این صورت جراحت سگ کشنده باشد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر شکاری که مجروح شده باشد در آب بمیرد پس اگر سر از آب بیرون آورده باشد یا آن که آن شکار حیوانی باشد که آب او را نکشد چون قاز و اردک حلالست. هشتم آن که شکار مجروح از نظر غایب نشود و در او حیات باشد که ماندن او امکان داشته باشد و اگر چه نصف یک روز بیش نماند پس اگر در این صورت از نظر پنهان شود و او را مرده بیابند حلال نیست خواه بعد از آن که از نظر غایب شود سگ بر سر او حاضر باشد و خواه نباشد. نهم آن که آن کس که سگ سر داده و تیر انداخته و نیزه و شمشیر زده پیش شکار حاضر نباشد چه اگر حاضر باشد و آن مقدار وقت باشد که او را تواند کشت لازمست که سر او را ببرد که اگر بگذارد تا بمیرد حلال نیست و اگر در وقت حاضر شدن او چیزی نباشد که شکار را بآن تواند کشت میانه مجتهدین در آن خلافست اقرب آنست که حرامست و بعضی برآنند که در این صورت بگذارند که سگ آن شکار را پاره پاره کند. دهم آن که می‌باید که شکار آن چنان باشد که تواند گریخت خواه وحشی باشد و خواه اهلی انسی پس اگر کوچک باشد یا قدرت بر گریختن نداشته باشد حلال نیست.

فصل سیّم در احکام شکار کردن

فصل سیّم در احکام شکار کردن بدان که واجبست موضعی از شکار را که سگ به دندان گرفته باشد باب بشویند و بعضی از مجتهدین شستن آن را واجب نمی‌دانند و شرط نیست جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۲۹ در تیرانداز و نیزه‌گذار و شمشیر زن که تنها باشد چه اگر جماعتی شکار را به تیر یا شمشیر یا نیزه بزنند حلالست و همه در آن شکار شریکند و هم چنین شرط نیست که دیگری در شکار مدد نکند چه اگر دیگری او را مدد کند حلالست و هم چنین حلالست که اگر تیر بر زمین آید و از آنجا جسته بر شکار خورد و او را بکشد و اگر شخصی شکاری را به شمشیر زند و دو نصف کند به شروطی که مذکور شد حلالست خواه دو نصف مساوی شود و خواه مختلف و خواه هر دو نصف حرکت کند و خواه نکند مگر آن که نصفی که سر با او باشد حرکتی کند مانند حرکت حیوان زنده چه در این صورت محتاج به کشتن اوست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که حیوانی را که دو نصف مختلف کنند نصف بزرگتر حلالست و بعضی برآنند که اگر دو نصف کنند یکی حرکت کند و یکی حرکت نکند آن نصفی که حرکت کند حلالست و هر شکاری که کسی بدست آرد یا به دام گ‌یرد مالک آن می‌شود و اگر از دست او بیرون رود و دیگری او را بگیرد مالک او نمی‌شود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند آن کسی که اوّل او را گرفته بود اگر در وقت بیرون رفتن از دست او قصد بیرون رفتن از ملک خود کرده آن کسی که در ثانی الحال «۱» آن شکار را گرفته باشد مالک آن می‌شود امّا اگر شکاری یا مرغی به خانه کسی آید یا در خانه کسی مکان کند یا ماهی از دریا به کشتی کسی در آید مالک آن نمی‌شود بلکه آن کس به گرفتن او از دیگری اولاست پس اگر کسی بی‌رخصت او به خانه او درآید و آن را بگیرد مالک آن می‌شود امّا فعل حرام کرده امّا اگر صاحب خانه و کشتی آنها را به قصد شکار کردن ساخته باشند آیا اگر شکاری یا مرغی بآنخانه یا کشتی در آید مالک آن می‌شود یا نه میانه مجتهدین در این مسأله خلافست و اگر شکاری بدست کسی افتد که علامت ملکیت شخصی دیگر با آن باشد چون مقراض کردن بال کبوتر مالک آن نمی‌شود و اگر صاحب آن پیدا شود و طلب کند واجب است که به صاحبش

دهند

باب چهاردهم از کتاب جامع عبّاسی در ذبح کردن حیوانات

فصل اوّل در اقسام ذبح

فصل اوّل در اقسام ذبح بدان که ذبح حیوانات بر دوازده قسم است چهار قسم حرام و یک قسم مکروه و یک قسم سنّت و شش قسم مباح امّا چهار قسم حرام: اوّل ذبح کردن کافر و (______________________________________۱) مالک شدن ثانی با اعراض اوّل معلوم نیست بلی حلالست از برای او مادامی که اوّلی رجوع بآن ننموده و اللَّه هو العالم صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۳۰ دشمن اهل بیت و در ذبح نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که حرام است. دوّم ذبح کردن دیوانه. سیّم ذبح کردن مست. چهارم ذبح کردن طفل غیر ممیّز و امّا. یک قسم مکروه و آن ذبح کردن سنّی است هر گاه مؤمن نباشد و محتاج به او شوند و امّا یک قسم سنّت و آن ذبح کردن مؤمن است و امّا شش قسم مباح: اوّل ذبح کردن به سلاح چون تیر و نیزه و شمشیر. دوّم به سگ شکاری به شروطی که در باب شکار کردن مذکور شد. سیّم ذبح کردن بچّه که در شکم حیوانی باشد که قابل ذبح باشد چه ذبح کردن او ذبح مادر اوست هر گاه خلقت او تمام شده باشد یعنی موی بر او روییده باشد خواه روح در او داخل شده باشد و خواه نشده باشد امّا اگر از شکم زنده بیرون آید ذبح کردن او لازمست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر از شکم بیرون آید و آن قدر وقت نماند که او را بکشند اگر بمیرد حلال است و در این قول اشکالست و اگر خلقت او تمام نشده باشد حرامست. چهارم ذبح کردن ماهی و آن زنده بیرون آوردن او از آبست و در بیرون آوردن ماهی از آب مسلمان بودن آن شخص و بسم اللَّه گفتن او شرط نیست بلکه سنّت است پس اگر کافری ماهیی از آب بیرون آورد حلالست بشرطی که مسلمانی ببیند که زنده او را بیرون آورده امّا اگر نبیند حرامست و اگر ماهی در آب مرده باشد حلال نیست و اگر مشتبه شود ماهی مرده بغیر مرده احتیاط آنست که از همه اجتناب کند. پنجم ذبح نمودن ملخ و آن زنده گرفتن اوست بدست یا بالتی چون دام و غیر آن و در گرفتن ملخ بسم اللَّه گفتن و مسلمان بودن شرط نیست چنانچه در گرفتن ماهی مذکور شد پس اگر پیش از گرفتن ملخ بدست او را به آتش بسوزانند حلال نیست. ششم ذبح نمودن حیوانی که در چاه افتاده باشد یا به صحرایی گریخته باشد و ذبح نمودن آنها به طریقی که از شارع معهود شده است ممکن نباشد کشتن آنها بهر طریقی که ممکن باشد مشروع است

فصل دوّم در بیان آن چه بذبح نمودن تعلّق دارد

سیزده امر واجب

سیزده امر واجب اوّل آن که کسی که ذبح می‌کند می‌باید که تمیز داشته باشد چه ذبح نمودن طفل غیر ممیّز حلال نیست. دوّم آن که عاقل باشد چه اگر دیوانه باشد حلال نیست. سیّم آن که قصد تواند کرد پس ذبح نمودن مست و خفته و بیهوش حلال نیست. چهارم آن که مسلمان جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۳۱ باشد یا در حکم مسلمان چون طفل ممیّز پس اگر کافر یا دشمن اهل بیت علیهم السّلام یا خارجی «۱» باشد حلال نیست اگر چه در وقت کشتن بسم اللَّه گفته باشند و در ذبح نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلافست اصحّ آنست که حرامست چنانچه گذشت. پنجم آن که آن حیوان قابل ذبح کردن باشد خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند پس اگر قابل ذبح نباشد چون سگ و خوک بذبح کردن پاک نمی‌شود و حیوانی که قابل ذبح باشد و گوشت او را نخورند بذبح کردن پوست او پاک می‌شود و بعضی از مجتهدین برآنند که تا پوست او را دباغت نکنند پاک

نمی‌شود و حیوانی که مسخ شده باشد چون فیل و میمون و خرس و غیر اینها آیا به کشتن پوست آنها پاک می‌شود یا نه میانه مجتهدین در این مسأله خلافست. ششم آن که چهار عضو آن حیوان را ببرند و آن مجرای خوراک و آب و حلقوم که راه نفس اوست و دو رگ گردن چه اگر یکی از این چهار را نبرند حلال نمی‌شود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که بریدن حلقوم کافیست. هفتم آن که اعضای آن حیوان را که می‌خواهند ذبح کنند به آهن چون کارد و شمشیر و نیزه ببرند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد به هر چه مقدور باشد چون آبگینه و سنگ سر تیز و نی ببرند و آیا اگر به ناخن و دندان ببرند حلال می‌شود یا نه مجتهدین را در این مسأله خلافست بعضی برآنند که به دندان و ناخنی که متّصل به بدن و انگشتان باشد جایز است امّا اگر جدا باشد جایز نیست. هشتم آن که در وقت کشتن بسم اللّٰه گویند در آن چه بسم اللّٰه گفتن شرط باشد. نهم آن که در وقت کشتن حیوان را رو بقبله کنند اگر مقدور باشد به این طریق که سر و کردن و سینه او را بطرف قبله کنند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که محلّ ذبح را به جانب قبله کردن کافیست پس اگر عمدا رو بقبله ذبح نکنند حرامست و اگر فراموش کنند یا در حالتی باشد که مقدور نباشد رو بقبله کردن شرط نیست چنانچه مذکور شد و بعضی از مجتهدین بر این رفته‌اند که در صورتی که آن حیوان را رو بقبله کردن ممکن نباشد آن کس که ذبح می‌کند خود رو بقبله کند. دهم آن که چهار اعضای او را به یک دفعه ببرند پس اگر بعضی را ببرند و بعضی را بگذارند که در زمان دیگر ببرند آیا حلالست یا نه مجتهدین را در این دو قولست اقرب آنست که اگر در وقتی که بعضی از اعضای آن حیوان را که بریده‌اند حیات داشته باشد و ممکن باشد که زنده بماند آن‌گاه بکشند حلالست. یازدهم آن که آن حیوان بعد از ذبح کردن (______________________________ ۱) یا در

حکم آنها صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۳۲ حرکت کند یا خون معتدل ازو بیرون آید پس اگر حرکت یا خون معتدل نیاید حلال نیست. دوازدهم آن که مردن او به سبب کشتن او باشد پس اگر چنان باشد که در حین ذبح نمودن دیگری شکم او را پاره کند حلال نیست. سیزدهم آن که اگر آن حیوان شتر باشد نحر کنند یعنی او را به نیزه بکشند و محلّ نحر کردن گودی کردن شتر است به این طریق که نیزه یا حربه در گودی که در میانه بیخ کردن و سینه اوست بزنند و اگر گاو و گوسفند باشد سر او را ببرند پس اگر شتر را سر ببرند و گاو و گوسفند را به نیزه بکشند حلال نیست و امّا

پنج امر سنّت

پنج امر سنّت اوّل نحر کردن شتر ایستاده در حالتی که یک دست او را به میانه بغل او بسته باشد و هر دو پای او را رها کند. دوّم بستن هر دو دست و هر دو پای گاو را در حال ذبح نمودن و دم او را رها کردن. سیّم بستن هر دو دست و یک پای گوسفند را در وقت کشتن و یک پای او را گذاشتن. چهارم سر دادن پرنده‌ها را بعد از ذبح کردن. پنجم به تعجیل کشتن. و امّا

هفت امر مکروه

هفت امر مکروه اوّل در وقت ذبح کردن بریدن نخاع یعنی مغز مهرهای پشت. دوّم پوست کندن پیش از سرد شدن. سیّم جدا کردن سر در وقت ذبح نمودن از روی عمد و بعضی از مجتهدین این فعل را حرام دانسته‌اند و گوشت آن را حرام می‌دانند. چهارم گردانیدن کارد در وقت سر بریدن که بطرف بالا بریده شود و در بعضی از احادیث نهی از این عمل واقع شده. پنجم کشتن حیوان در حالتی که حیوان دیگر نگاه کند. ششم شب ذبح نمودن بی‌احتیاج. هفتم ذبح نمودن روز جمعه پیش از زوال

فصل سیّم در بیان حلال و حرام و مکروه بودن حیوانات

شش قسم حلال

شش قسم حلال اوّل شتر و بعضی از سنّیان گفته‌اند که مذهب امامیّه آنست که گوشت شتر حرامست و غلط کرده‌اند چه آن مذهب ابو الخطاب است که او در وقتی امامی بوده و بعد از آن غالی شده. دوّم گاو اهلی و وحشی. سیّم گوسفند و قوچ و بز کوهی و آهو. چهارم کور خر. پنجم پرنده که دفیف او پیش از صفیف باشد یعنی بر هم زدن بال او بیشتر از پهن داشتن آن باشد یا آن که چینه‌دان یا سنگ دان داشته باشد یا آن که در عقب پای او چیزی مانند خاری باشد پس کبوتر و قمری و کبگ و درّاج و تیهو و گنجشك و آن چه بدینها ماند حلالست. ششم ماهی که فلس‌دار باشد پس کنعت و ربیثا و اربیان و طمر و طمرانی از اقسام ماهی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۳۳ حلالست چه ایشان فلس دارند و امّا آن

بیست قسم حرام

بیست قسم حرام اوّل سگ برّی و بحری. دوم خوك برّی و بحری. سیّم گربه اهلی و وحشی. چهارم همه درنده‌ها چون شیر و کرك و پلنك و پارس و کفتار و روباه و خرگوش و شغال و آن چه بدینها ماند. پنجم موش اهلی و صحرایی و سوسمار. ششم خز و سنجاب و سمور و فنك. هفتم حشرات چون مار و عقرب و خسفار و مگس و کیك و پشه و شپش و غیر آنها. هشتم حیوانی که عادت به خوردن فضله آدمی کرده باشد چه او حرامست تا آن که او را مدّتی استبرا کنند یعنی اگر آن حیوان شتر باشد چهل روز او را ببندند و علف پاك بدهند و اگر گاو باشد بیست روز و بعضی از مجتهدین در گاو نیز چهل روز گفته‌اند و بعضی از ایشان سی روز و اگر گوسفند باشد ده روز و بعضی از مجتهدین در گوسفند بیست روز گفته‌اند و بعضی یک هفته و اگر مرغ خانگی باشد سه روز و اگر ماهی باشد یك روز و اگر اردك باشد پنج روز و بعضی سه روز گفته‌اند و در بعضی روایات شش روز واقع شده و اگر غیر آنها باشد واجبست که آن مقدار ایشان را ببندند و علف دهند که آن اسم از ایشان برطرف شود. نهم حیوانی که گوشت او را خورند چون گوسفندی که بشیر خوك پرورده شود و آن قدر شیر بخورد که استخوان او سخت گردد حرام می‌شود و هر چه از او بزاید نیز حرامست. دهم حیوانی که گوشت او را خورند و به او شخصی وطی کند چو آن حیوان و نسل او حرامست و واجبست سوزانیدن آن حیوان چنانچه زود باشد که در بحث حدود مذکور شود و اگر این چنین گوسفندی در میان گله مشتبه شود آن گله را دو قسم کنند و قرعه بزنند تا آن که یکی بماند. یازدهم هر مرغ پرنده که مخلب یعنی چنگل داشته باشد چون باز و چرخ و عقاب و شاهین و باشه و غیر اینها. دوازدهم کلاغ با جمیع اقسام او سوای کلاغی که در زراعت می‌باشد و زاغی که خاکستری رنگست که این هر دو مکروهست. سیزدهم خفّاش و طاوس و بعضی این هر دو را مکروه می‌دانند. چهاردهم مرغی که او را نشانه تیر می‌سازند تا آن که می‌میرد و هم چنان حیوانی که مجروحش سازند و بگذارند تا بمیرد. پانزدهم ماهیی که فلوس نداشته باشد چون جری و ماهیی که در آب مرده باشد و هر گاه ماهی مرده به ماهی زنده مشتبه شود بعضی از مجتهدین برآنند که آن را در آب اندازند اگر بر پشت افتد حرامست و اگر جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۳۴ بر رو افتد حلال. شانزدهم سنگ پشت. هفدهم خارپشت. هجدهم خرچنگ برّی و بحری. نوزدهم گوشتی که در زیر سپرز بریان کنند زیرا که آن گوشت حرام می‌شود بشرط آن که سپرز را شکافته باشند و هم چنین حرام می‌شود اگر ماهی حلال و ماهی حرام را با هم بریان کنند بشرطی که ماهی حرام بر بالای ماهی حلال باشد امّا اگر ماهی حلال بر بالای ماهی حرام باشد حرام نیست و تخم هر حیوانی تابع آن حیوانست و اگر تخم حلال با حرام مشتبه شود هر کدام که هر دو طرف او مختلف باشد حلالست و هر کدام که متّفق باشد حرام است و آن چه فاسد شده باشد نیز حرامست و امّا

چهارده قسم مکروه

چهارده قسم مکروه اوّل اسب. دوّم خر. سیّم استر و بعضی از مجتهدین گوشت استر را حرام می‌دانند. چهارم حیوانی که یک نوبت یـا دو نوبت شیر خوک خورده باشـد و سنّت است استبرای چنین حیوانی هفتاد روز به علف دادن اگر آن علف خورد و اگر علف نخورد نه روز شیر حیوانی را خورد که گوشت او را خورنـد امّا اگر شـراب خورده باشـد گوشت او حرام نمی‌شود بلکه آن چه در شکم اوست بشویند. پنجم حیوانی که شیر آدمی بخورد. شـشم کلاغی کوچک که در حوالی زراعت می‌باشد و زاغی که به رنگ خاکستر باشد. هفتم هدهد چه حضـرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله نهی کرده‌اند از کشـتن هدهد. هشتم خطاف چه در حدیث آمده که خطاف همیشه الحمد للّه ربّ العالمین می گوید و بعضـی از مجتهدین او را حرام می‌دانند و مؤید قول اوّلست آن که بال بر هم‌زدن او بیشتر از صف بستن بال اوست. نهم قبّره یعنی چکاوک چه در حـدیث آمـده که قبّره را نباید خورد و به طفلان نباید داد که بآن بازی کنند زیرا که او همیشه تسبیح می گوید و لعن بر دشمنان اهل بیت می کند. دهم فاخته چه در حدیث آمده که شومست نگاهداشـتن فـاخته. یـازدهم حبـاری. دوازدهم صـرد. سیزدهم صوام و آن مرغیست دراز گردن گردآلود رنگ که بر درخت خرما می‌باشد. چهاردهم شقران و وجه کراهیّت او آن چه در حدیث آمده آنست که او مار را می کشد

فصل چهارم در بیان آن چه از حیوانات و غیر آنها حرامست و مکروه

بیست و چهار قسم حرام

بیست و چهار قسم حرام : اوّل هر چیز روانی که مست کند چون شـراب که از شـیره انگور می کشند و تبعی که از عسل می گیرند و نقیعی که از مویز می گیرند مرز یعنی برزه که از ذرت می‌سازند و فصـیحی که از خرما و جعه که از جو می گیرند و غیر اینها هر چه مست کننده جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۳۵ باشد خواه کم باشد و خواه بسیار و فقاعی که از مویز و جو می گیرند حکم شراب دارد بـه اجمـاع مجتهـدین و امّا هر چیزی کـه ازو بـوی شـراب آیـد چـون ربّ سـیب و ربّ به و اترج و آن چه بـدینها مـاند حلالست و در حکم شرابست شیره انگوری که بجوشد و کمتر از دو حصّه آن ناقص شود امّا اگر دو حصّه آن ناقص شود و اگر چه بغیر آتش باشـد حلالست و اگر شـیره مویز را آفتاب بجوشاند آیا حلالست یا نه میانه مجتهدین خلافست اصحّ آنست که حلالسـت «۱» زیرا که آفتـاب زیـاده از دو حصّه آن ناقص کرده و هم چنین کشـمش و مویزی که در طعام کننـد حلالست «۲» بر قول اصحّ و اگر شـراب سـرکه شود حلال می‌شود خواه به علاج باشـد چون نمک انـداختن و خواه بی‌علاج و خواه آن چیزی که به سبب آن شراب سـرکه می‌شود در آن مسـتهلک شود و خواه نشود امّا اگر چیزی نجس در شـراب اندازنـد یا کافری دست بآن رسانـد آن‌گاه سرکه شود پاک نمی‌شود و اگر آن مقدار سـرکه در شـراب ریزند که آن را مسـتهلک گ‌رداند یا آن قدر شراب باشد که سرکه را مستهلک سازد حلال نمی‌شود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هر گاه اندک شرابی در سرکه ریزند استعمال آن جایز نیست تا آن که آن شـراب سرکه شود. دوّم خونی که از ذبح کردن حیوان آید حرامست خواه خون جهنده داشته باشد و خواه نداشته باشد چون خون کبگ و غیر آن و در حلال بودن خون دل میانه مجتهدین خلافست. سیّم بول از هر حیوانی که باشد حرامست خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند و خواه از اعیان نجسه باشد چون سگ و خوک و خواه از غیر آن چون شـیر و پلنک سوای بول شتر جهت شفـا و بعضـی از مجتهـدین بول حیوانی که گوشت آن را خورنـد جایز می‌داننـد و هم چنین حرامست هر حیوانی و غیر آن از اعیان نجسه و هم چنین منی و فضـلات ایشـان از حیوان مـأکول اللّحم و غیر آن چون آب دهن و بینی و عرق ایشـان چه خوردن اینها همه حرام است. چهارم شـیر هر حیوانی که گوشت آن را نخورنـد و در حلال بودن شـیری که در پسـتان حیوان مرده باشـد مجتهدین را خلافست. پنجم هر چیز روانی که نجاست عـارض او شـود خـوردن آن حرامست چـون آب نجس. شـشم طعـام غیری را بی‌اذن او

خوردن مگر جماعتی که در آیه کریمه قرآنیه استثنا شده‌اند که ایشان بی‌اذن صاحب آن می‌توانند خورد و اگر ایشان نیز دانند که صاحبش بآن راضی نیست برایشان نیز حرامست «۳». هفتم اعیان نجسه چون نجاست آدمی و چیزهای پاک که نجس شده باشد به ملاقات نجاست پس اگر آن چیزها____

(۱) البتّه اجتناب نمایند صدر دام ظلّه (۲) اگر نجوشد یا علم به جوش آمدن او نباشد صدر الدّین دام ظلّه (۳) بلکه با عدم احراز رضایت احوط ترک است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۳۶ قابل پاک کردن باشد خوردن آنها پیش از پاک کردن حرامست و هم چنین نانی که آن را باب نجس خمیر کنند حرامست خوردن آن و روغنی که بسته باشد هر گاه نجاست به بعضی از اجزای آن رسیده باشد همان موضع که نجاست بآن رسیده حرامست و باقی حلال. هشتم مرده و در حکم او است هر پاره که از زنده پاره کنند چه آن نیز حکم مرده دارد و خوردن و استعمال کردن آن حرامست سوای پشم و موی و ته‌نشین و پر مرغ اگر آن را ببرند و اگر بکنند بیخ آن را که به مرده متّصل است باید شست و شاخ و سم و دندان و ناخن و استخوان و تخم هر گاه پوست بالایین را سخت کرده باشد و انفحه یعنی مایه چه بعضی از مجتهدین استعمال آنها را از مرده جایز داشته‌اند. نهم ذکر حیوانات خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند. دهم فرج حیوانات خواه ظاهر آن و خواه باطن آن. یازدهم سپرز هر حیوانی. دوازدهم زهره هر حیوانی. سیزدهم انثیین هر حیوانی یعنی هر دو خایه که منی در آن جمع می‌شود. چهاردهم مثانه هر حیوانی یعنی محلّ بول او. پانزدهم مشیمه هر حیوانی یعنی جائی که بچّه در آن قرار می‌گیرد. شانزدهم نخاع هر حیوان و آن مغزیست سفید که در مهرهای پشت می‌باشد و عوام آن را حرام مغز می‌گویند. هفدهم علبا و آن دو عصب است عریض زرد که از پس سر تا به فرج کشیده است. هجدهم غدود یعنی گرههایی که در میان گوشت و پوست می‌باشد. نوزدهم اصلهای انگشتان که متّصل به عصب کف دست و پاست. بیستم حدقه و آن سیاهی است که در چشم می‌باشد که بدان چیزی را می‌بینند و آن را مردمک چشم می‌گویند. بیست و یکم خرزه دماغ و آن مغزیست که در کله سر می‌باشد بقدر نخودی و بعضی از مجتهدین سوای خون و سپرز و سرگین و ذکر و فرج و انثیین و مثانه چیزی دیگر را از حیوانات حرام نمی‌دانند بلکه مکروه می‌دانند. بیست و دوّم خاک و کل خوردن خواه پاک باشد و خواه نجس سوای خاک تربت حضرت امام حسین (علیه السلام) که بمقدار نخودی جهت شفا می‌توان خورد و گل ارمنی نیز برای دوا می‌توان خورد. بیست و سیّم زهرهای کشنده و امّا چیزی که بسیار آن کشنده باشد و کم آن کشنده نباشد بسیار خوردن آن حرام است چون تریاک و سقمونیا و تخم حنظل و مانند آنها. بیست و چهارم بنگ خوردن و هر گاه کسی را احتیاج باین چیزهای حرام بهم رسد مثل آن که در صحرایی واقع شود و چیزی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۳۷ نباشد که بخورد سوای آن چیزهای حرام و ترسد که اگر نخورد ضعیف شود و پیاده نتواند رفت و از همراه باز ماند و ترسد که او را بکشند یا مال او را ببرند در این صورت جایز است که آن قدر بخورد که سدّ رمق او شود و زیاده جایز نیست بشرطی که آن شخص به جنگ امام عادل نرود و راهزن مسلمانان نباشد چه اگر چنین شخصی باشد خوردن چیزهای حرام در حال اضطرار او را حرامست و اگر شخصی در صحرایی باشد و چیزی نداشته باشد که بخورد و ترسد که از گرسنگی بمیرد و کسی طعامی داشته باشد که به قیمت دهد و او را قدرت بر قیمت دادن آن نباشد واجبست بر آن کس که طعام به او دهد و اگر ندهد به قهر و غلبه ازو می‌توان گرفت و اگر در صحرایی تشنه باشد و ترسد که بمیرد آن مقدار شراب می‌تواند خورد که نمیرد و اگر از تشنگی محتاج به خوردن بول باشد نیز می‌تواند خوردن و فرق نیست میانه خوردن بول خود یا غیر و بعضی از مجتهدین برآنند که بول خود را بخورد نه از دیگری و خوردن تریاق فاروق «۱» حرامست مگر به احتیاج و امّا

هشت قسم مکروه

هشت قسم مکروه اوّل گوشها و رگهای حیوانی که او را خورند. دوّم کرده حیوانی که گوشت او را خورند. سیّم گوشت خر و

اسب و استر. چهارم شیر ایشان. پنجم چیزهائی که جنب و حایض و نفسا و کسی که پرهیز از نجاست نکند به رطوبت دست بر آن نهد چه خوردن آنها مکروهست. ششم پیاز و سیر خوردن کسی را که اراده داخل شدن مسجد داشته باشد و در شب جمعه خوردن نیز. هفتم آبهای گرم خوردن خصوصا آبهایی که بوی کبریت از آن آید بقصد شفا. هشتم شرابی که به علاج او را سرکه کرده باشند و بعضی از مجتهدین خوردن این را حرام می‌دانند.

باب پانزدهم از کتاب جامع عبّاسی در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن

مطلب اوّل در بیان طعام خوردن و اقسام آن

اشاره

مطلب اوّل در بیان طعام خوردن و اقسام آن بدان که اقسام طعام پنجست: اوّل واجب چون طعامی که سدّ رمق شود و طعام واجب النّفقه و طعام کفّارات با عاجز شدن از عتق. دوّم حرام چون طعام مایده که در آن شراب خورند. سیّم سنّت چون طعام عروسی و خانه نو ساختن و از حجّ آمدن و ختنه پسر (ـــــ ۱) علی اطلاقه معلوم نیست و گذشت کلام در آن صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۳۸ کردن. چهارم مکروه چون طعام ختنه کردن زنان و طعام صاحب تعزیت. پنجم مباح و آن ما عدای طعامهاییست که مذکور شد. و امّا

آن چه تعلق به طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن دارد

آن چه تعلق به طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن دارد هفتاد و چهار امر است یک امر واجب و چهل و چهار امر سنّت و چهار امر حرام و بیست و پنج امر مکروه امّا یک امر واجب و آن گردانیدن دهن است از موضع طلا و نقره اگر در ظرف طلاکوب و نقره‌کوب طعام خورند و امّا چهل و چهار امر سنّت: اوّل دست شستن پیش از طعام خوردن. دوّم پاک نکردن دست خود به مندیل بعد از دست شستن پیش از طعام چه در حدیث ائمّه معصومین سلام اللّه علیهم اجمعین وارد شده که تا آن تری در دست باشد برکت در آن طعام هست. سیّم نشستن بر زانوی چپ در حالت طعام خوردن. چهارم به سه انگشت طعام خوردن. پنجم انگشتان خود را لیسیدن. ششم طعام از پیش خود خوردن. هفتم لقمه را کوچک برداشتن. هشتم بسیار خائیدن. نهم به مردم نگاه نکردن در حالت طعام خوردن. دهم پیش از طعام خوردن بسم اللّه الرّحمن الرّحیم گفتن و هم چنین سنّت است گفتن بسم اللّه الرّحمن الرّحیم به واسطه هر رنگی و هر قسمی از طعام که بر سفره باشد یا بر هر ظرفی و اگر در ابتدای طعام خوردن بگوید بسم اللّه الرّحمن الرّحیم من أوّله إلی اخره بر اوّل و آخر طعام کافیست و اگر بسم اللّه را فراموش کرده باشد هر وقت که به خاطرش آید بگوید و در بعضی از احادیث اهل بیت علیهم السّلام آمده که اگر یکی از اهل مجلس بسم اللّه گوید از همه کافیست. یازدهم الحمد للّه گفتن بعد از فارغ شدن از طعام خوردن و آن چه در این زمان میانه مردمان متعارف شده است از خواندن سوره فاتحه بعد از طعام در حدیث مذکور نیست. دوازدهم الحمد للّه مکرّر گفتن در اثنای طعام خوردن. سیزدهم بعد از فارغ شدن از طعام این دعا خواندن: الحمد للّه الّذی أطعمنا فی جائعین و سقانا فی ظمآنین و کسانا فی عارین و أیّدنا و أنعم علینا. الحمد للّه الّذی یطعم و لا یطعم و یجیر و لا یجار علیه و یستغنی و یفتقر إلیه و هدانا فی ضالّین و حملنا فی راجلین و آوانا فی ضاحین و أخدمنا فی عانین و فضّلنا علی کثیر من العالمین. چهاردهم هر دو دست را شستن و اگر چه بیکی طعام خورده باشد. پانزدهم هر دو دست بعد از شستن به ابروهای خود

مالیدن چه در حدیث اهل بیت علیهم السّلام آمده که کلف را از روی زایل جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۳۹ می گرداند. شانزدهم آبهایی که از دست شستن بهم می‌رسد در ظرفی جمع کردن. هفدهم در وقت دست شستن پیش از طعام اوّل صاحب طعام دستهای خود را شستن آن گاه کسی که در دست راست او نشسته باشد و در دست شستن بعد از طعام ابتدا به کسی کنند که در جانب دست چپ صاحب طعام نشسته باشد آن گاه آخر از همه صاحب طعام دستهای خود را بشوید و در بعضی احادیث واقع شده که در دست شستن ابتدا به کسی کنند که در جانب راست در خانه نشسته باشد خواه آزاد باشد و خواه بنده. هجدهم آن که اوّل صاحب طعام شروع در طعام خوردن کند. نوزدهم آن که صاحب طعام بعد از همه دست از طعام خوردن بکشد. بیستم دعا کردن جهت صاحب طعام به طریقی که از حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله منقولست که آن حضرت بعد از طعام به صاحب طعام می گفته‌اند: طعم عندکم الصّائمون و اکل طعامکم الابرار و صلّت علیکم الملائکهٔ الاخیار . بیست و یکم اوّل نماز کردن هر گاه طعام در وقت نماز حاضر شود و وقت نماز وسعت نداشته باشد مگر آن که جماعتی انتظار او کشند. بیست و دویّم بعد از طعام خوردن بر پشت افتادن و پای راست را بر بالای پای چپ نهادن. بیست و سیّم بعد از هر سه روز یک بار گوشت خوردن. بیست و چهارم خلال جهت مهمان حاضر ساختن بعد از طعام خوردن و خلال کردن بعد از طعام خوردن و بیرون آوردن آن چه در بیخ دندان مانده باشد. بیست و پنجم سبزیها با طعام آوردن چه در حدیث آمده که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام چنین می کردند. بیست و ششم پیش از طعام ابتدا به نمک کردن و بعد از طعام ختم به سرکه یا نمک نمودن. بیست و هفتم دهن را بعد از طعام به سعد یعنی به مشک زمین که به ترکی تاپلاق گویند شستن چه در حدیث آمده که دفع درد دندان و دهن را خوشبو می کند و بواسیر را نیز نافع است و قوّه جماع نیز می‌دهد. بیست و هشتم جمع کردن آن چه در دستار خوان ریخته باشد اگر در خانه طعام خورده باشند و گذاشتن آن چه در آن ریخته باشد اگر در صحرا طعام خورده باشند. بیست و نهم شب سیر خوابیدن مرد پیر چه در حدیث آمده که هر گاه مرد پیر شب بخوابد و شکم او سیر باشد باعث آن می‌شود که شب خواب کند و بوی دهن او نیک شود. سی‌ام خوردن آن چه از طعام در دستار خوان ریخته باشد چه در حدیث آمده که سبب شفای مرضها می‌شود و محتاجی را زایل جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۴۰ می‌سازد و فرزند زیاد می گرداند و مرض ذات الجنب را برطرف می کند. سی و یکم ضیافت کردن مهمان و اگر نخواهند آب خوردن جهت ایشان آوردن و اگر نخواهند آب وضو برای ایشان حاضر ساختن. سی و دوّم اعزاز و احترام نمودن مهمان را. سی و سیّم مهمان بسیار به خانه آوردن و طعام دادن چه در حدیث آمده که بسیاری دست در طعام موجب برکت طعامست. سی و چهارم آن چه در خانه حاضر باشد جهت مهمان آوردن. سی و پنجم تکلّف نکردن جهت مهمان اگر خود آمده باشد و تکلّف کردن اگر او را طلبیده باشد. سی و ششم بسیار طعام پختن اگر مقدور او باشد و کم پختن اگر مقدورش نباشد. سی و هفتم در روز اوّل و دوّم مهمان را تواضع و خوش‌روئی نمودن و آن چه خواهد جهت او حاضر نمودن چه روز سیّم مهمان چون اهل خانه این کس می‌شود. سی و هشتم صاحب طعام خود با مهمان خوردن. سی و نهم اجابت کردن دعوت مسلمان به طعام خوردن و اگر چه به مسافت پنج میل باشد امّا اگر کافر بطلبد اجابت او لازم نیست. چهلم به اشتهای عیال خود طعام خوردن چه در حدیث وارد شده که مؤمن به اشتهای عیال خود طعام می‌خورد و کافر به اشتهای خود. چهل و یکم آن که بعد از حاضر شدن نان بر دستار خوان انتظار چیزی دیگر نکشد و شروع در خوردن کند. چهل و دوّم کوچک پختن نان چه در حدیث آمده که با هر نانی برکتی هست. چهل و سیّم بعد از گذاردن نماز خفتن چیزی خوردن چه آن از عادت پیغمبرانست. چهل و چهارم خوردن پارچه نان که در راهها یافته باشند چه در حدیث آمده که هر کس آن را بخورد حسنه در دیوان اعمال او بنویسند و اگر نجس باشد و آن را بشوید و بخورد هفتاد حسنه در دیوان اعمال او نوشته می‌شود. و امّا

چهار امر حرام

چهار امر حرام اوّل بسیار خوردن به حدّی که ضرر رساند چه هر گاه چیزی خورده باشند و دیگر چیزی خورند باعث امتلا می‌شود و مرضها از این بهم می‌رسد و در حدیث آمده که چیزی خوردن در حالتی که سیر باشند باعث مرض برص می‌شود. دوّم رفتن به مجلس ضیافتی که او را نطلبیده باشند و بعضی از مجتهدین این را مکروه می‌دانند. سیّم خوردن طعام در مایده که شراب یا هر چه مست کننده «۱» باشد خورند. چهارم در ظرف طلا و نقره طعام خوردن و امّا آن

بیست و پنج امری که مکروهست

بیست و پنج امری که مکروهست اوّل شکم را از طعام پر ساختن. دوّم تکیه کرده طعام خوردن. سیّم بعد از طعام هر گاه

(____۱) بلکه احوط الحاق هر معصیتی

است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۴۱ آروغ زند سر بسوی آسمان کردن. چهارم مربّع نشستن در وقت طعام خوردن چه در حدیث آمده که مربّع نشستن را خدای تعالی دوست نمیدارد. پنجم پسر خود را همراه بردن هر گاه او را تنها به مهمانی طلبیده باشند «۱». ششم طعام خوردن بدست چپ با اختیار. هفتم طعام خوردن در حالتی که راه روند. هشتم اجابت کردن دعوت طعامی که جهت ختنه دختران پخته باشند. نهم نان را بکارد یا غیر آن بریدن یا در زیر کاسه نهادن. دهم پاک کردن استخوان از گوشت چه در حدیث آمده که جنّیان را در آن نصیبی هست پس اگر تمام گوشت او را بخورند آن چه در آن خانه بهتر است می‌برند. یازدهم هر روز گوشت خوردن و در خوردن روزی دو مرتبه کراهت بیشتر است. دوازدهم زیاده از چهل روز ترک خوردن گوشت کردن. سیزدهم گوشت نیم پخته خوردن. چهاردهم مرد پیر را گرسنه خوابانیدن در شب. پانزدهم فراخ دستی کردن در معاش هر گاه مفلس «۲» باشد. شانزدهم مهمان را خدمت فرمودن. هفدهم ترک کردن چیزی خوردن در وقت شام چه در حدیث آمده که آن موجب خرابی بدن می‌شود و نیز در حدیث آمده که هر کس که شب شنبه و شب یکشنبه شام چیزی نخورد قوّت ازو می‌رود و تا چهل شبانه روز باز نمی‌آید. هجدهم بدو انگشت طعام خوردن با اختیار. نوزدهم در ظرفهای نقره‌کوب طعام خوردن. بیستم خلال کردن به حوص درخت خرما و نی و ریحان چه خلال کردن به نی و ریحان سبب مرض جذام می‌شود و هم چنین خلال کردن به چوب شاهسپرم و آس و کز و انار. بیست و یکم ماهی خوردن چه در حدیث آمده که خوردن آن گوشت بدن را می‌ریزاند. بیست و دوّم پنیر بی‌مغز گردو و گردو بی‌پنیر خوردن. بیست و سیّم گوشت قاق خوردن. بیست و چهارم گوشت گندیده خوردن چه آن باعث خرابی بدن می‌شود. بیست و پنجم از چیزی که موش از آن خورده باشد خوردن

مطلب دوّم در بیان منافع طعامها و میوه‌ها

مطلب دوّم در بیان منافع طعامها و میوه‌ها به طریقی که از حضرات ائمّه معصومین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین منقولست: نان شعیر بدان که نان جو خوردن از شعار پیغمبرانست و در حدیث وارد شده که در هیچ شکمی قرار نگیرد الّا هر مرضی که در آن باشد بیرون کند و قوت پیغمبرانست. نان برنج در حدیث آمده که جهت مبطون یعنی کسی که غایت او همیشه بیرون آید نافعترین دواهاست و دباغت معده می‌کند. گوشت در حدیث آمده که خوردن گوشت گوشت را در بدن می‌رویاند و

(____۱) بلکه در بعضی احوال شاید حرام

بوده باشد صدر دام ظلّه (۲) بلکه در بعضی اوقات شاید حرام بوده باشد صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۴۲ سیّد طعامهاست در دنیا و آخرت. و حضرت رسالت پناه صلّی اللّٰه علیه و آله گوشت سر دست را دوستر می‌داشتند و گوشت ماهیچه بدترین گوشتها است چه به محلّ بول نزدیک‌تر است. گوشت کبگ ساقهای پای را قوی می‌کند و تب را میراند. گوشت مرغ از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقولست که گوشت مرغ بچه بهترین گوشتهاست. گوشت قطاة از حضرت امام محمّد باقر

علیه السّلام منقولست که گوشت قطاهٔ مبارکست و صاحب یرقان را کباب آن نافع است. گوشت حباری از حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام منقولست که گوشت حباری بواسیر و درد پشت را نافعست و قوّت باه می‌دهد. گوشت میش و گاو از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام منقولست که گوشت میش شنوایی و بینایی را زیاد می‌کند و گوشت گاو با برک چغندر خوردن برص را برطرف می‌سازد. هریسه در حدیث آمده که هریسه نفع بسیاری دارد و سبب قوّت باه می‌شود. تخم مرغ در حدیث آمده که خوردن آن سبب بسیاری فرزند می‌شود. عسل شفای بیماریست که سبب آن بلغم باشد. عدس بریان کرده تشنگی را می‌نشاند و قوّت معده می‌دهد و شفای هفتاد مرض است و عدس دل را نازک می‌کند و اشک چشم را زیاده می‌گرداند. آرد گندم بریان کرده طعام پیغمبرانست و خوردن آن گوشت را می‌رویاند و استخوانها را سخت می‌سازد و قوّت باه می‌دهد. پنیر با مغز گردو در حدیث آمده که هر دو با هم شفاست و هر یک تنها مرض است. شکر نافع است از همه چیزها و ضرر ندارد. سرکه و زیت طعام انبیاست و منافع آن بسیار است چه ذهن را روشن می‌گرداند و عقل را زیاد می‌کند و صفرا را کم می‌سازد و دل را زنده می‌دارد و کرمهائی که در شکم آدمی باشد می‌کشد و شهوت زنان را برطرف می‌سازد. و زیتون بادها را می‌شکند روغن آن دواست خصوصا در تابستان. شیر گوسفند سیاه نافعتر است از گوسفند سرخ و شیر گاو سرخ بهتر است از گاو سیاه. شیر و عسل جهت آب پشت نافع است. زنیان هاضم طعام است. برنج بهترین چیزهاست برای قطع بواسیر. نخود بریان کرده جهت درد پشت نافع است و هفتاد پیغمبر آن را دعا کرده. باقلی مغز ساق را زیاده می‌کند و فربه می‌سازد و آب را در دماغ زیاده می‌گرداند و اگر با پوست بخورند دباغت معده می‌کند. لوبیا بادها را از شکم می‌راند. ماش مرض بهق را زایل می‌گرداند. کدو باعث جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۴۳ زیادتی مغز دماغ می‌شود مویز سرخ هر صباح ناشتا بیست و یک عدد خوردن آن دفع مرضها می‌کند. انجیر شبیه‌ترین میوهاست به میوهای بهشت بعضی از مرضها را نافعست و قطع بواسیر و نقرس می‌کند. انار سیّد میوهاست و حضرت رسالت پناه صلّی اللَّه علیه و آله او را بهترین میوها گفته سیر را گرسنه می‌سازد و گرسنه را سیر می‌کند و در هر اناری دانه از بهشت است و لهذا بعضی از حضرات ائمّه معصومین علیهم السّلام انار را تنها می‌خورده‌اند و دانه انار را با پیه او خوردن دباغت معده می‌کند و وسوسه شیطان را از دل می‌برد و اگر کسی در روز جمعه پیش از آن که چیزی بخورد یک انار بخورد چهل روز دل او را نورانی می‌کند و اگر دو نار بخورد هشتاد روز و اگر سه انار بخورد صد و بیست روز و از وسوسه شیطان خلاصی یابد و دود کردن چوب انار جانوران را می‌گریزاند. سیب نافعست جهت زهر و سحر و دیوانگی و زیادتی بلغم و خوردن آن خون از بینی آمدن را برطرف می‌سازد. به رنگ را نیکو می‌گرداند و اگر زن در آبستنی بخورد فرزند او را نیکو رو می‌سازد و غم را می‌برد و کسی که آن را همیشه بخورد کلام او تمام حکمت می‌شود و شجاعت می‌آورد. امرود دل را جلا می‌دهد و معده را دباغت می‌کند خصوصا در وقتی که طعام خورده باشد. آلو اطفای حرارت می‌کند و صفرا را ساکن می‌سازد و خشک آن جوشش خون را فرو می‌نشاند و مرض را میراند. اترج بعد از طعام خوردن نافعست و حضرت رسالت پناه صلّی اللَّه علیه و آله ترنج سبز را دوست می‌داشته‌اند. سنجد دباغت معده می‌کند و بواسیر را زایل می‌سازد و ساقین را قوی می‌کند و تقطیر بول را نافعست. کاسنی امانست از قولنج هفت ورق از آن و بر هر ورقی از آن قطره از آب بهشت است و باه را زیاده می‌کند و فرزند را نیک می‌سازد و در آن شفای هزار مرض است. بادروج یعنی ریحان کوهی سدّه را می‌گشاید و اشتهای طعام می‌آورد و سل را می‌برد و هضم طعام می‌کند و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام آن را دوست می‌داشته‌اند. گندنا جهت سپرز نافعست و اگر سه روز بخورند بوی دهن را خوش می‌گرداند و بادها را دفع می‌کند و قطع بواسیر می‌کند و امانست از جذام حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام آن را با نمک می‌خورده‌اند. کرفس طعام الیاس و یوشع و یسع پیغمبرانست باعث زیادتی حافظه می‌گردد و دل را پاک می‌کند جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۴۴ و جنون و جذام و برص را برطرف می‌سازد. خرفه حضرت فاطمه علیها السّلام آن را دوست می‌داشته‌اند. کاهو خون را صاف می‌کند. سداب عقل را می‌افزاید. چغندر از حضرت امام بحقّ ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام منقولست که آن دفع جذام می‌کند

و شفای مرضهاست و استخوان را سخت می گرداند. کماهٔ آب آن شفای درد چشم است. ترب از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقولست که در آن سه خصلت است ورق او بادها را می‌شکند و مغز او بول را می‌راند و اصل او بلغم را برطرف می‌سازد. گزر امانست از قولنج و بواسیر و باه را قوی می گرداند. شلغم جذام را می‌برد. بادنجان مرض را می‌برد و طبیعت را به اصلاح می‌آورد. پیاز قوّت باه می‌دهد و بلغم را می‌برد و پشت را سخت می گرداند و تب را زایل می کند و مرض وبا را برطرف می‌سازد. سعتر خوردن آن پیش از طعام رطوبتها را دفع می کند.

مطلب سیّم در آداب آب نوشیدن

مطلب سیّم در آداب آب نوشیدن بدان که بیست و سه امر بآب نوشیدن تعلّق دارد یک امر واجب و سیزده امر سنّت و یک امر حرام و هشت امر مکروه امّا یک امر واجب گردانیدن دهن از موضع طلا و نقره اگر ظرف نقره‌کوب یا طلاکوب باشد چنانچه مذکور شد و امّا سیزده امر سنّت: اوّل آن که در وقت آب خوردن این دعا بخواند: الحمد للّه منزّل الماء من السّماء و مصرّف الأمر کیف یشاء بسم اللّٰه خیر الأسماء. دوّم آن که بعد از آب خوردن این دعا بخواند: الحمد للّه الّذی سقانی ماء عذبا و لم یجعله ملحا أجاجا بذنوبی الحمد للّه الّذی سقانی فأروانی و أعطانی فأرضانی و عافانی و کفانی اللّٰهمّ اجعلنی ممّن تسقیه فی المعاد من حوض محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و تسعده بمرافقته برحمتک یا أرحم الرّاحمین. سیّم آن که آب را بمکد. چهارم آن که آب را بهر دو دست بنوشد. پنجم آن که به سه نفس بنوشد اگر آب دهنده غلام باشد. ششم آن که به یک نفس بنوشد اگر آب دهنده آزاد باشد. هفتم آن که آب بسیار ننوشد چه بسیار نوشیدن آب ماده جمیع مرضهاست. هشتم آن که از نزدیک دسته کوزه و از موضع شکسته آب ننوشد. نهم آن که در وقت آب نوشیدن حضرت امام حسین (علیه السلام) را یاد نماید و صلوات فرستد و قاتلان او را لعن کند چه اگر آن حضرت را یاد نماید و بر قاتلان او لعن فرستد صد هزار حسنه در دیوان اعمال او ثبت می‌شود و صد هزار گناه از دیوان اعمال او محو می‌شود و صد هزار درجه بلند او را روزی می گردد. دهم آبی که جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۴۵ از ناودان خانه کعبه فرود آید نوشیدن چه سبب شفای مرضها در آنست. یازدهم آب زمزم نوشیدن چه در آن شفای مرضهاست. دوازدهم آب باران نوشیدن چه سبب شفای امراض است. سیزدهم هدیه بردن آب زمزم به شهرها. و امّا یک امر حرام و آن در ظرف طلا و نقره آب نوشیدنست و امّا هشت امر مکروه: اوّل آب نیل مصر نوشیدن چه در حدیث آمده که آن دل را می‌میراند. دوّم آن که به یک نفس آب نوشیدن اگر آب دهنده غلام باشد. سیّم آن که به سه نفس آب نوشیدن اگر آب دهنده آزاد باشد. چهارم به یکبار سر کشیدن و فرو بردن آب چه آن باعث مرض کباد می‌شود و آن مرضی است در جگر. پنجم شب ایستاده آب نوشیدن. ششم آن که از نزدیک دسته کوزه و از موضع شکسته آب نوشیدن. هفتم بسیار آب نوشیدن. هشتم تگرگ خوردن.

مطلب چهارم در آداب رخت پوشیدن و عمّامه پیچیدن و انگشتری بدست کردن و کفش و موزه و نعلین در پای کردن

فصل اوّل در اقسام رخت پوشیدن

فصل اوّل در اقسام رخت پوشیدن بدان که رخت پوشیدن جهت تجمّل بر پنج قسمست: قسم اوّل رخت پوشیدن واجب چون رخت خوب پوشیدن زن هر گاه شوهر او خواهد و رخت پوشیدن والی هر گاه باعث خوف و ترس عدو شود. قسم دوّم رخت پوشیدن سنّت چون رخت خوب پوشیدن زن جهت شوهر خود اوّل دفعه و رخت خوب پوشیدن مرد برای زن خود و رخت خوب پوشیدن والی جهت تعظیم شرع و رخت خوب پوشیدن علما جهت تعظیم علم. قسم سیّم رخت پوشیدن حرام چون حریر پوشیدن مردان را در غیر جنک و ضرورت چنانکه مذکور خواهد شد. قسم چهارم رخت پوشیدن مکروه چون پوشیدن رخت خوب زن در وقت

مردن شوهر چنانچه در بحث طلاق مذکور شد هر گاه اراده زینت نکند. قسم پنجم رخت پوشیدن مباح و آن رخت خوب پوشیدنست سوای آن چه مذکور شد چه رخت خوب پوشیدن مباح است

فصل دوم در آن چه به رخت پوشیدن متعلّق است

فصل دوم در آن چه به رخت پوشیدن متعلّق است بدان که چهل و سه امر به رخت پوشیدن متعلّق است یک امر واجب و شش امر حرام و بیست و شش امر سنّت و ده امر مکروه امّا یک امر واجب: آن که جامه پاک باشد در حالتی که نماز می‌کند چه در جامه نجس نماز صحیح نیست و امّا شش امر حرام: اوّل پوشیدن مردان حریر محض در غیر جنگ و ضرورت. دوّم پوشیدن زنان حریر محض در حالت احرام و در وقت نماز کردن خلافست. سیّم پوشیدن جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۴۶ پوست مرده. چهارم پوشیدن رختی که غصب کرده باشند. پنجم رخت خوب پوشیدن زن اجنبیّه بقصد آن که با او زنا کنند. ششم انگشتری طلا در انگشت کردن مردان را. و امّا بیست و شش امر سنّت: اوّل رختی که می‌پوشند قیمتی باشد به جهت تجمّل و زینت. دوّم آن که سفید باشد و از پنبه باشد چه در حدیث آمده که جامه پنبه پوشیدن لباس حضرت رسالت پناه صلّی اللّٰه علیه و آله و ائمّه معصومین علیهم السّلام بوده. سیّم آن که کوتاه باشد. چهارم آن که آستین آن جامه از انگشتان درازتر نباشد. پنجم آن که جامه خانه غیر جامه بیرون رفتن باشد. ششم آن که در حالت پوشیدن جامه کوزه نو را پر آب سازند و سوره إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ را سی و دو بار بر آن بخوانند و بدمند و قدری از آن بر جامه پاشند چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقولست که سبب فراخی نعمت می‌شود مادامی که از آن جامه اثری باقی باشد. هفتم در حالت پوشیدن جامه نو این دعا را بخواند که محمّد بن مسلم بسند صحیح از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت کرده که گفت: پرسیدم از آن حضرت که کسی که جامه نو بپوشد چه کار کند آن حضرت فرمودند: این دعا بخوانند که اللّهمّ اجعله ثوب یمن و تقی و برکهٔ اللّهمّ ارزقنی فیه حسن عبادتک و عملا بطاعتک و أداء شکر نعمتک الحمد للّه الّذی کسانی ما أواری به عورتی و أتجمّل به فی النّاس. هشتم آن که در وقت عمّامه پیچیدن این دعا بخواند: اللّهمّ سوّمنی بسیماء الإیمان و توّجنی بتاج الکرامهٔ و قلّدنی حبل الإسلام و لا تخلع ربقهٔ الإیمان من عنقی. نهم آن که ایستاده عمامه بندد چه در حدیث از نشسته پیچیدن عمامه نهی وارد شده. دهم آن که همیشه تحت الحنک ببندد. یازدهم آن که در وقت زیر جامه پوشیدن این دعا بخواند: اللّهمّ استر عورتی و امن روعتی و اعف فرجی و لا تجعل للشّیطان فی ذلک نصیبا و لا له إلی ذلک وصولا فیصنع لی المکاید و یهیّجنی لارتکاب محارمک. دوازدهم آن که زیر جامه را رو بقبله نپوشد. سیزدهم آن که موزه و کفش و نعلین را نشسته به پوشد. چهاردهم آن که در وقت پوشیدن نعلین و موزه پای راست را پیش از پای چپ در آن کند و در وقت کندن اوّل از پای چپ بکند. پانزدهم آن که در وقت نعلین و موزه پوشیدن این دعا بخواند: بسم اللّه و باللّه اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و وطّئ قدمیّ فی الدّنیا و الآخرهٔ و ثبّتهما علی الصّراط یوم تزلّ فیه الأقدام. شانزدهم آن که جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۴۷ در وقت کندن نعلین و موزه این دعا بخواند: بسم اللّه و الحمد للّه الّذی رزقنی ما أواقی به قدمیّ من الأذی اللّهمّ ثبّتهما علی صراطک و لا تزلّهما عن صراطک السّویّ. هفدهم آن که نعلین و موزه زرد به پوشد چه در حدیث آمده از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که فرمودند: کسی که نعلین زرد بپوشد همیشه خوشحال خواهد بود تا کهنه شود. هجدهم نعلین سفید پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقولست که: نعلین سفید اگر کسی به پوشد کهنه نشود تا مالی بدست پوشنده آن آید و نعلین زرد لباس پیغمبرانست. نوزدهم پوشیدن موزه. بیستم پوشیدن پیراهن کتان چه در حدیث آمده که: پوشنده را فربه می‌کند. بیست و یکم انگشتری بدست کردن. بیست و دوّم انگشتری بدست راست کردن. بیست و سیّم انگشتری عقیق بدست کردن چه در حدیث آمده که: امانست از هر بلایی. بیست و چهارم انگشتری که نگین آن از یاقوت باشد در دست کردن چه در حدیث آمده که: مفلسی را می‌برد. بیست و پنجم انگشتری که نگین آن فیروزه باشد در دست کردن چه در حدیث

آمده که: کسی که در دست او انگشتری باشد که نگین آن فیروزه باشد هرگز محتاج نمی‌شود. بیست و ششم انگشتری که نگین آن جزع یمانی یا بلور باشد در دست کردن. و امّا ده امر مکروه: اوّل پوشیدن موزه سرخ در حضر امّا در سفر مکروه نیست. دوّم پوشیدن نعلین سیاه چه در حدیث آمده که بچشم ضرر می‌رساند و غم می‌آورد و امّا کفش سیاه پوشیدن مکروه نیست. سیّم پوشیدن جامه مصوّر به تخصیص در نماز. چهارم جامه سیاه پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقولست که: حق تعالی وحی فرستاد به پیغمبری از پیغمبران که به مؤمنان بگو که لباس دشمنان مرا نپوشند یعنی جامه سیاه. پنجم جامه شهرت پوشیدن «۱» که به سبب آن انگشت‌نما باشد چه در حدیث آمده که کسی که جامه به پوشد که به سبب آن جامه مشهور شود خدای تعالی او را جامه از آتش دوزخ به پوشاند. ششم جامه سرخ پوشیدن مگر در عروسی. هفتم پوشیدن جامه که زرد باشد یا بزعفران رنگ کرده باشند مگر در عروسی چه در حدیث آمده که حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود که: رنگ کردن جامه زعفران خاصّه بنی امیّه است و در حدیث آمده که آن حضرت وقتی قبای زرد پوشیده‌اند و از آن عذر گفته که من چون عروسی کرده‌ام جهت آن قبای زرد پوشیده‌ام. هشتم آن که یک کفش یا یک نعل پوشیده به راه

(______________________________ ۱) احوط حرمت پوشیدن لباس

شهرت است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۴۸ روند مگر آن که یکی را به دوختن داده باشند چه در حدیث آمده که: هر که در یک نعل راه رود اگر شیطان ضرری به او رساند کسی او را ملامت نکند مگر نفس خود را. نهم انگشتری از آهن در دست کردن. دهم عمّامه را نشسته پیچیدن

باب شانزدهم از کتاب جامع عبّاسی در قضا پرسیدن و آداب آن

مطلب اوّل در اقسام آن و صفات قاضی

فصل اوّل در اقسام قضا پرسیدن

قسم اوّل قضا پرسیدن عام

قسم اوّل قضا پرسیدن عام یعنی حکم کردن میانه مسلمانان و آن وظیفه امامست یا نایب او و بر امام واجبست که در قطری از اقطار و در هر مصری از امصار قاضی نصب کند و هر قاضی جامع الشّرائطی که امام جهت قضا پرسیدن تعیین کند بر او واجب عینی است و بعضی از مجتهدین با تعیین نیز واجب عینی نمی‌دانند هر گاه جمعی دیگر باشند که بآن قیام توانند نمود و اگر امام تعیین نکند واجب کفائیست مگر آن که منحصر یک شخص باشد چه در این صورت با عدم تعیین امام نیز بر آن کس واجب عینی است و اگر امام عالم بحال آن کس نباشد بر او واجبست که حال خود را به عرض امام رساند تا امام عالم بحال او شود و در حال غیبت امام فقیه جامع الشّرائط را لازمست حکم کردن و واجبست بر مردمان رفع قضایای خود به او نمودن چنانچه بر قاضی منصوب از جانب امام لازم بود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که در حالت غیبت امام و نبودن فقیه جامع الشّرائط قضای فقیه عادل امامی اگر چه مجتهد نباشد کافیست «۱» و حکم او حکم فقیه جامع الشّرائط است و هر گاه جماعتی که اهلیّت قضا در ایشان باشد بسیار باشند آیا قضا پرسیدن ایشان سنّت است یا نه مجتهدین را در این خلافست اقرب آنست که اگر کسی که بر خود اعتماد داشته باشد که بآن قیام تواند نمود سنّت است که متکفّل آن شود و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر مفلس باشد سنّت است که قضا پرسد و از بیت المال رزق گیرد و اگر بفضل مشهور نباشد سنّت است که مرتکب قضا شود تا مشهور بفضل گردد و اگر مشهور بفضل باشد یا

آن که محتاج نباشد مکروهست قضا پرسیدن و جایز است از جانب حاکم ظالم قاضی شدن هر گاه داند که حکم شرع را بطریق حق جاری می‌تواند ساخت و حکمی که قاضی منصوب از جانب حاکم ظالم (____۱) معلوم نیست بلکه ظاهر عدم کفایت است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۴۹ کند صحیح نیست و اگر چه آن ظالم صاحب شوکت باشد امّا ترافع جهت ضرورت بآن قاضی جایز است «۱» و اگر قاضی حکمی کند جهت شخصی به گرفتن مال خود آن شخص را جایز است گرفتن آن و جایز است متعدّد بودن قاضی در یک شهر و در این صورت مردمان در دفع کردن قضای خود بهر کدام که خواهند مخیّرند هر گاه در جامعیّت شرایط مساوی باشند و اگر مساوی نباشند دفع با علم باید کرد و اگر در علم مساوی باشند با ورع و اگر یکی اعلم باشد و یکی اورع اعلم مقدّمست بر اورع و اگر در این صورت میانه مدّعی و مدّعی علیه نزاع واقع شود و هر یک از ایشان به قاضی راضی شوند قاضی که مدّعی خواهد مقدّمست بر قاضی مدّعی علیه و جایز است که امام در هر محلّه قاضی نصب کند یا آن که هر قاضی را به نوعی از قضا مخصوص گ‌رداند مثل این که یکی را جهت قضا پرسیدن میانه مردان تعیین نماید و دیگری را جهت زنان و آیا جایز است که شرط کند که هر دو مثلا- در حکم واحد متّفق شوند میانه مجتهدین در این مسأله خلافست و کسی که جاهل به احکام شرعیّه باشد و شرایط قضا در او متحقّق نباشد قضا پرسیدن برو حرامست چه در حدیث از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) منقولست که. قاضی بر چهار قسم است سه از ایشان در دوزخند و یکی در بهشت اوّل آن که دانسته حکم بباطل کند. دوّم آن که حکم بباطل کند و نداند که باطل است. سیّم آن که حکم بحقّ کند و نداند که حقّ است این هر سه به دوزخ می‌روند امّا. چهارم آن که حکم بحق کند و داند که حقّست این قاضی به بهشت می‌رود.

قسم دوّم قضا پرسیدن خاص

قسم دوّم قضا پرسیدن خاص و آن در صورتیست که مدّعی و مدّعی علیه به شخصی راضی شوند که میانه ایشان حکم کند و حکم این شخص بر ایشان جاریست اگر چه امام یا کسی از جانب او جهت قضا پرسیدن عام موجود باشد و شرطست در این قاضی آن چه در قاضی منصوب از جانب امام شرطست از صفاتی که مذکور خواهد شد و آیا رضای مدّعی و مدّعی علیه بعد از حکم این قاضی شرطست مجتهدین را در آن خلافست و اگر یکی از ایشان پیش از حکم یا در اثنای حکم رجوع کند حکم آن قاضی بر او نافذ نیست و حکم این قاضی از مدّعی و مدّعی علیه تعدّی نمی‌کند پس اگر حکم به دیت کند در خطائی عاقله دیت نمی‌دهد.

فصل دوّم در صفات قاضی

دوازده صفت واجب

دوازده صفت واجب اوّل آن که بالغ باشد چه قضای طفل (____۱) تفصیلی دارد که حاشیه مجال ذکر آن را ندارد صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۵۰ صحیح نیست. دوّم آن که عاقل باشد چه قضای دیوانه صحیح نیست. سیّم آن که مرد باشد چه قضای زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که قضای زن در مواضعی که گواهی مسموع باشد صحیح است. چهارم آن که مؤمن باشد چه قضای غیر مؤمن صحیح نیست. پنجم آن که عادل «۱» باشد یعنی

گناه کبیره نکند و گناه صغیره از او بسیار سر نزند چه قضای فاسق صحیح نیست. ششم آن که حلال‌زاده باشد چه قضای ولد الزّنا صحیح نیست. هفتم آن که قدرت بر چیزی نوشتن داشته باشد بمذهب بعضی از مجتهدین. هشتم آن که آزاد باشد بر قول بعضی از مجتهدین. نهم آن که کور نباشد بمذهب بعضی از مجتهدین امّا اگر کر باشد صحیح است. دهم آن که فراموشی او زیاده از یاد بود او نباشد چه اگر فراموشی او غالب باشد قضای او صحیح نیست. یازدهم آن که کسی باشد که گواهی او بر مدّعی علیه مسموع باشد پس اگر چنین نباشد چون قضای فرزند بر پدر و بنده بر آقا و عدو بر عدو صحیح نیست. دوازدهم آن که در احکام شرعیّه و اصول آن اجتهاد کرده باشد. و اجتهاد به دانستن هفت علم حاصل می‌شود: اوّل علم کلام بدلیل تفصیلی چه دلیل اجمالی کافی نیست «۲» و آن علمی است که بحث کرده می‌شود در آن از شناختن خدای تعالی و صفات ثبوتیّه و سلبیّه و عدل و حکمت او و نبوّت پیغمبر و امامت امیر المؤمنین و ائمّه طاهرین علیهم السّلام و معاد و امّا معرفت آن چه در کتب حکمت مذکور می‌شود از جواهر و اعراض و دفع شبهاتی که کرده‌اند و کنند واجب کفائیست. دوّم علم اصول فقه و آن علمی است که بحث می‌شود در آن از دلایل احکام شرعی از امر و نهی و عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و اجمال و بیان و غیر اینها. سیّم علم نحو ضروری و آن علمی است که بحث می‌شود در آن از احوال آخر کلمه و کلام از حیثیّت اعراب و بنا امّا استیفای مسایل نحو لازم نیست. چهارم علم صرف ضروری و آن علمی است که بحث می‌شود در آن از احوال بنای کلمه. پنجم علم بلغت عرب آن مقدار که قرآن و احادیث حضرت رسالت پناه و ائمّه معصومین علیهم السّلام را تواند فهمیدن. ششم علم منطق و آن علمیست که فهم را از خطای در فکر نگاه می‌دارد و از علم منطق دانستن شرایط حدّ و برهان و معرفت اشکال اقترانیّه و استثنائیّه کافیست. هفتم دانستن چهار اصل: اوّل آیات قرآنیّه. دوّم احادیث نبویّه صلّی اللَّه علیه و آله و ائمّه علیهم السّلام که از آنها احکام شرعیّه مستنبط می‌شود و در دانستن آنها (

---

۱) یعنی عدالت آنست که در بیان شهادت خواهند فرمود صدر دام ظلّه العالی (۲) دلیل اجمالی کافی است علی الاقوی صدر الدّین دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۵۱ دانستن بیست و پنج امر لازمست و آن دانستن ناسخ و منسوخ آنهاست و عموم و خصوص و امر و نهی و اطلاق و تقیید و محکم و متشابه و اجمال و بیان و ظاهر و مأوّل و قصد الفاظ و کیفیّت دلالت و مقاصد الفاظ و متواتر و آحاد و مسند و مرسل و مقطوع و حال روات و تعارض ادلّه و قوّت استخراج و آیات قرآنیّه که احکام شرعیّه از آن مستنبط می‌شود قریب به پانصد آیه است و حفظ آنها شرط نیست بلکه فهمیدن معانی آنها و استحضار آنها هر گاه محتاج بانها شود کافیست و در احادیث اعتماد بر اصل مصحّحی از چهار اصل مشهور که آن کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار است که بسند متّصل از عدول تا امام روایت کرده‌اند کافیست. سیّم احاطه به مسایل اجماعیّه تا آن که اجتهاد بخلاف آن نکند امّا معرفت مسایل اجماعی و خلافی واجب نیست. چهارم دلیل عقلی از استصحاب و برائت اصلیّه در جائی که محتاج بدلیل عقلی می‌شود و آنجا آیات قرآنیّه و احادیث نباشد و دانستن قیاس پیش امامیّه حجّت نیست امّا نزد سنّیان حجّت است و مراد به دانستن این علوم آنست که او را قوّت آن باشد که ردّ فرع به اصل تواند کرد و استنباط فرع از اصل تواند نمود چه تحصیل این علوم چنانچه در این زمان متعارف است سهل است امّا بهم رسانیدن آن قوّت به غایت مشکل است تا آن که توفیق الهی شامل حال کدام سعادتمند گردد این کار دولتست کنون تا که را رسد و امّا

پانزده صفت سنّت

پانزده صفت سنّت اوّل آن که قاضی زاهد و متورّع و امین باشد. دوّم آن که اعمال صالحه بسیار کند. سیّم آن که از هوای نفس شدید العفّه باشد. چهارم آن که بتقوی حریص باشد. پنجم آن که بی‌عنف و تعدّی صاحب قوّت باشد و بی‌ضعف و سستی ملایم

باشـد تا آن که قوی در باطل او طمع نکنـد و ضـعیف از عـدل او مأیوس نشود. شـشم آن که حلیم باشـد. هفتم آن که فهیم باشد به مزایای امور. هشتم آن که ضابط باشد. نهم آن که چیزها را زود بشنود. دهم آن که قوّت در بصر و بصیرت او باشد. یازدهم آن که دانا باشد به زبان اهل آن شهری که در آنجا قاضی است. دوازدهم آن که از طمع منزّه باشد. سیزدهم آن که صادق القول باشد «۱». چهاردهم آن که صاحب رأی سخت باشد. پانزدهم آن که جبّار نباشد

تتمّه

تتمّه قاضـی بودن شخصـی به سـبب تعیین امام به سه طریق ثابت می‌شود: اوّل شـنیدن از امام که به شخصـی به صـیغه ماضـی گوید: ولّیتـــــــــــــک فی الحکـــــــــــــم یعنی والی گردانیـــــــــــــدم ترا در حکـــــــــــــم کردن (ـــــــــــــ۱) صـدق در قـول و جـابر نبـودن از صفات واجبه است در قاضی صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۵۲ یا استنبتک فی الحکم یعنی نایب گردانیدم ترا در حکم کردن یـا به صـیغه امر گویـد چون احکم بین النّاس یعنی حکم کن تو میان مردمان. دوّم گواهی دادن دو مرد عادل بر قول امام در تعیین او. سـیّم گواهی دادن جماعتی که از گواهی دادن ایشان ظنّی حاصل شود «۱» و بشیاع برسد و قول قاضی در تعیین از جـانب امـام بی این سه طریق کـافی نیست اگر چه قرینه بر آن دلالـت کنـد و آیـا کـافی است خـطّ امام در قبول کردن قول او میانه مجتهـدین در این مسأله خلافست و عزل قاضـی از منصب قضا به چهار چیز می‌شود: اوّل دیوانه شدن قاضـی یا فاسق شدن یا بیهوش شـدن او یا غالب شـدن نسـیان بر او و بعد از عزل او باین سـببها اگر اینها زایل شود قضا نمی‌کند. دوّم مردن امامی که آن قاضـی را نصب کرده. سـیّم ساقط شـدن ولایت کسـی که او را تعیین کرده چون فاسق شدن یا بیهوش گشـتن او. چهارم عزل کردن امام او را جهت مصلحتی و آیا امام او را بی‌مصلحتی عزل می‌تواند کرد یا نه مجتهدین را در آن خلافست اقرب آنست که می‌تواند و در عزل علم قاضـی به عزل او شـرطست پس اگر پیش از علم به عزل حکمی کرده باشد صـحیح است و اگر قاضی بعد از عزل دعوی نماید که در فلان معامله حکم کرده بودم قول او را قبول نمی‌کند مگر به گواه گذرانیدن و اگر پیش از عزل دعوی کند قولش مقبولست.

فصل سیّم در آن چه تعلّق به قضا پرسیدن دارد

شانزده امر واجب

شـانزده امر واجب اوّل حاضـر سـاختن مـدّعی علیه و اگر چه تحریر بر دعوی او نکرده باشـد بخلاـف غایب که او را تکلیف حضور نکنـد مگر بـا تحریر دعوی و تکلیف حضور وقتی لاـزمست که از ولاـیت او باشـد و اگر در ولاـیت دیگر باشـد بعـد از ثبوت حکم می‌کند و گواه «۲» می‌گیرد و اگر مدّعی علیه زنی باشد که از خانه بیرون نمی‌آمده باشد قاضـی کسـی پیش او تعیین کرده بفرسـتد که وکیل او شود اگر او وکیل تعیین نکرده باشـد و اگر حکم قسم خوردن باشد امین خود را با دو گواه بفرسـتد که او را قسم دهند و اگر خصم او حاضـر شـدن پیش از قاضـی امتناع نمایـد قاضـی حکم به احضار او می‌کند و اگر قاضـی خواهد که او را تعزیر کند جایز است و قاضـی معزول نیز اگر مـدّعی علیه را بطلبد لازمست رفتن پیش او و امّا اولی آنست که تحریر دعوی کند آن‌گاه مدّعی علیه را بطلبد. دوّم برابر دانستن مدّعی

(۱) اکتفا به ظنّ ثابت نیست صدر دام ظلّه (۲) و الغائب علی حجّته صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۵۳ و مدّعی

علیه خواه هر دو مسلمان باشند و خواه هر دو کافر و در نظر کردن و گوش بر سخنان ایشان دادن و جواب کلام ایشان گفتن و در جای دادن و تعظیم کردن و عدل نمودن در حکم و بعضی از مجتهدین این را سنّت می‌دانند امّا اگر یکی از ایشان مسلمان باشد و دیگری از اهل کتاب جایز است که مسلمان را در مجلس بر اهل کتاب مقدم دارد چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در مجلس شریح در پهلوی او نشست و جایز است که کافر ایستاده باشد و مسلمان بنشیند امّا تسویه در میل قلبی در هیچ کدام واجب نیست. سیّم مقدّم داشتن کسی که پیشتر به دعوت آمده باشد مگر آن که متأخّر ضرورتی داشته باشد چون مستعجل و کسی که بسفر رود یا زن باشد چه در این صورت واجبست که اینها را مقدّم دارد و اگر در آمدن مساوی باشند قرعه به نام ایشان بزند پس به نام هر کسی که بیرون آید او را در یک دعوی مقدّم دارد و بس. چهارم شنیدن سخن کسی که پیشتر سخن کند از خصمین و اگر هر دو ابتدا به سخن کنند از کسی بشنود که در دست راست خصم بوده باشد و شیخ طوسی ره در این مسأله نقل اجماع کرده و بعد از آن قرعه بزنند خلاف مر سنّیان را که ایشان گفته‌اند که می‌باید هر دو قسم بخورند که کدام مدّعی است و کدام مدّعی علیه و صرف دعوی ایشان کنند یا صلح نمایند و حاکم در این صورت در مقدم داشتن مخیّر است. پنجم زجر کردن کسی که از طریق شرع در مجلس او تعدّی کند به این طریق که اوّل به آهستگی و نرمی دفع او نماید پس اگر بآن متنبّه نگردد درشتی کند و اگر محتاج به زدن باشد بزند امّا اگر حق از قاضی باشد سنّت است که عفو کند مادامی که به فساد نکشد. ششم تلقین کردن یکی از مدّعی و مدّعی علیه را به چیزی که ضرر دیگری در آن نباشد و هدایت کردن یکی از ایشان را به حجّت او. هفتم رشوه نگرفتن پس اگر گرفته باشد واجبست که به صاحبش ردّ کند با وجود آن و بدل آن با تلف شدن آن. هشتم آن که قاضی در اثنای گواهی دادن گواه یا بعد از آن چیزی نگوید که گواه آن را وسیله گواهی خود سازد و گواهی خود را بآن درست نماید یا او را دلیر گردانده و ترغیب نماید بر گواهی دادن هر گاه در گواهی دادن متردّد باشد و هم چنین اگر مدّعی علیه خواهد که بر حقّی اقرار کند حاکم شرع او را چیزی نگوید که باعث انکار کردن او گردد مگر در حدود. نهم حکم کردن هر گاه مدّعی التماس حکم کند و موجب حکم پیش او ثابت شده باشد پس در این صورت بگوید که حکمت یا قضیت یا أنفذت جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۵۴ و آن چه بدینها ماند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هر گاه حقّ مدّعی را تسلیم او کند یا او را به گرفتن آن عین یا فروختن آن امر نماید کافیست و احتیاج بحکم کردن نیست و کافی نیست که بگوید مدّعای تو پیش من ثابت شده یا دعوی تو ثابت است چه در این صورت نقض آن جایز است بخلاف امر کردن به گرفتن عین چه نقض آن جایز نیست. دهم حکم خود را برطرف کردن هر گاه خلاف آن به قرآن یا حدیث متواتر یا اجماع یا خبر واحد صحیح ظاهر گردد خواه او حاکم باشد و خواه غیر او و خواه تنفیذ حکم او کرده باشد جاهل بآن و خواه نکرده باشد. یازدهم نوشتن حکم و محضر و هم چنین واجبست نوشتن تمسّک جهت اقرار کننده هر گاه خصم او التماس کند و آن کس معروف باشد یا کسی باشد که او را بشناساند و قیمت کاغذ تمسّک از بیت المال باید داد و با تعذّر آن کس که التماس می‌کند بدهد. دوازدهم جبر کردن محکوم علیه بر بیرون آمدن از عهده حقّ اگر انکار کند و اگر ادّعای مفلسی نماید و اصل مال ظاهر نداشته باشد یا آن که اصل دعوی مال نباشد او را سوگند بدهد و سر دهد و اگر این چنین نباشد او را حبس کند تا آن که مفلسی او به گواهی که مطلع بر ظاهر و باطن او باشد ظاهر شود یا آن که خصم او تصدیق افلاس او کند و اگر مال ظاهری داشته باشد امر کند حاکم به فروختن آن مال و اگر از فروختن امتناع نماید او را بر فروختن جبر کند یا آن که به نیابت او خود بفروشد. سیزدهم سؤال کردن از گواه هر گاه مدّعی علیه منکر حق باشد پس اگر مدّعی دعوی گواه کند او را به حاضر گردانیدن ایشان امر نماید و بعد از آن که گواه را حاضر گرداند حاکم از ایشان سؤال نکند مگر بالتماس مدعی یا آن که گوید هر کس پیش او گواهی هست بگوید پس اگر هر دو گواه متّفق گویند و مطابق دعوی مدّعی باشد و عدالت ایشان نزد حاکم ثابت شده باشد حکم کند بالتماس مدّعی و بعضی از مجتهدین بر آنند که بی‌اذن مدّعی حکم می‌تواند کرد لیکن واجبست که گواهان را بر خصم عرض کند تا آن که اگر خصم فسق ایشان را داند ظاهر گرداند پس اگر

خصم جهت جرح کردن مهلتی طلبـد سه روز او را مهلت دهـد و بعـد از آن حکم کنـد و اگر حاکم حال گواهان را ندانـد معدّل از مـدّعی طلب کنـد و اگر مـدّعی گوید که گواه ندارم خاطر نشان مدّعی کند که او را قسـمی بر مدّعی علیه می‌رسد پس اگر مدّعی طلب قسم نمایـد حاکم او را قسم دهـد. چهاردهم سؤال کردن از حال گواهان از عدالت و فسق ایشان اگر عالم جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۵۵ نباشد و اگر چه مدّعی علیه از آن ساکت باشد و موقوف نیست واجب بودن تزکیه گواهان بر طعن در ایشان و آیـا وجوب تفحّص حال گواهان ساقط می‌شود به اقرار کردن مـدّعی علیه به عـدالت ایشان مجتهـدین را در این مسأله دو قولست. پانزدهم آن که در حالتی که مـدّعی علیه از قسم خوردن امتناع نمایـد حاکم یک مرتبه به او بگویـد که اگر قسم نمی‌خوری مـدّعی قسم می‌خورد و حقّ خود را بازیافت می‌نمایـد و هم چنین واجبست بر حاکم قسم دادن مـدّعی بر غایب و میّت و غیر اینها. شانزدهم آن که تا یکی از مدّعی علیه حاضر نباشد حکم نکند چه اگر اینها نباشند و حاکم حکم کند حکم او صحیح نیست «۱» و امّا

سی و شش امر سنّت

سی و شـش امر سنّت اوّل بمسـجد جامع رفتن در وقت آمدن بشـهر و دو رکعت نماز تحیّت مسـجد کردن و سؤال نمودن از خدای تعـالی توفیـق و عصـمت و اعـانت را و سـلام کردن بر آن کسـی که اوّل پیش او آیـد. دوّم نزول کردن در میـان شـهر. سـیّم گرفتن صورت تمسّـکات و محضرها و قبالها را از قاضی معزول. چهارم سؤال کردن از احوال آن شهر و شناختن اهل آن محتاج به شناختن باشد. پنجم منادی کردن به آمدن او در وقت در آمدن بشـهر و خواندن چیزی که امام جهت او نوشـته باشد. شـشم آن که ابتدا کند به احوال آنهایی که در حبس قاضی معزول باشند پس اگر محبوس اقرار کند بواسطه خصم او را نگاهدارد تا آن که حق را بدهد و اگر منکر باشد سؤال از خصم کند پس اگر خصم اعتراف کند بانکه او را بغیر حق حبس کرده‌اند رها کند و اگر محبوس گوید مرا خصـمی هست امّا نمی‌شـناسم او را نگاه دارد تا خصم او پیـدا شود و اگر گوید خصم ندارم حال خصم او را به منادی کردن تحقیق نمایـد پس اگر بعـد از منادی کردن خصم او ظاهر نشود او را سـر دهد و اگر گوید که حبس من بغیر حق واقع شده مجتهدین را در این دو قول است اقرب آنست که قولش مقبول نیست چه متضـمّن قدح در قاضـی اوّلست بلکه تفحّص حال او باید کرد و او را قسم بایـد داد ببریء الـذمّه بودن او آن گـاه او را سـر دهـد و آیـا کفیـل گرفتن از او در این صورت لازمست یا نه در آن خلافست و اگر گوید که خصمی دارم امّا مرا بظلم حبس کرده بود در این نیز میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که قول او مقبول نیست چنانچه در مسأله سـابق گـذشت. هفتم نگـاه کردن در اموال اطفال و دیوانگان پس حکم کنـد میانه ایشان بانکه ببینـد که اطفال اگر بالغ و عاقـل شده‌انـد مـال ایشـان را بـه ایشـان تسـلیم کنـد و ولیّ ایشـان اگر از ولاـیت معزول شـده باشـد حکـم بـه اسـقاط ولاـیت او

(____١) اقوی صحّت حکم است بر غائب

الّا انّه علی حجّته صـدر دام ظلّه جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۵۶ کند و هم چنین نظر کند در حال اوصیا و اخراج حقوق پس اگر ایشان خلاف وصیّت کرده باشند یا فاسق شده باشند تصرّف ایشان را باطل گرداند و بدل ایشان جماعتی دیگر تعیین کند و اگر ضـعیف باشـند دیگری را به ایشان ضمّ کند. هشـتم نظر کردن در امینان قاضی اوّل و لقطه و جعاله و قباله و ضالّه پس هر گاه امینـان خاین شـده باشـند امانتهای مسـلمانان را از ایشان باز گیرد و لقطه و ضالّه که در معرض تلف باشـد یا آن که نفقه آنها برابر قیمت آنها شـده باشـد بفروشد آنها را و ما عدای آنها را نگاهدارد یا آن که به کسـی دهد که آنها را یافته باشد. نهم فکر کردن در محرّران و قسـمت کننـدکان املاک و کسانی که گواهان را تزکیه کنند و مترجمان و کسانی که قاضـی اگر کر باشد یا بلغت ایشان عالم نباشد سـخنان مدّعی و مدّعی علیه را به قاضـی بفهمانند پس هر کدام از اینها که فاسق شده باشـند به دیگری تبدیل کند. دهم نشسـتن جهت قضا در جائی که آمدن پیش او به آسانی میسّر گردد. یازدهم آن که روی بقبله بنشـیند و بعضـی از مجتهدین برآنند

که قاضی پشت بقبله بنشیند و بر خاک و بوریا ننشیند بلکه جهت او فرشی بیندازند. دوازدهم آن که وضو بسازد و جامه خوب به پوشد. سیزدهم آن که به سکینه و وقار از خانه بیرون آید. چهاردهم آن که بسیار گشاده‌روئی نکند به حیثیتی که مردم در سخن گفتن پیش او جرأت کنند و چندان گرفته نیز نباشد که مانع از سخن گفتن پیش او شود. پانزدهم آن که خالی باشد از آن چه او را مشغول سازد و باعث پراکندکی خاطر او گردد چون غضب و گرسنگی و تشنگی و خوشحالی بسیار و غم بی‌شمار و بیماری و بی‌خوابی و آن چه بدینها ماند. شانزدهم حاضر گردانیدن علما در مجلس قضا تا آن که او را آگاه گردانند بر مأخذ حکم یا خطائی که از او واقع شود. هفدهم حاضر گردانیدن جماعتی از عدول را در مجلس قضا جهت ترتیب خصوم در دعوی و جماعتی که بر اقرار نمودن مردمان و حکم کردن قاضی گواه شوند و کاتبی عادل و قاسمی امین. هجدهم ترغیب نمودن قاضی مدّعی و مدّعی علیه را به صلح کردن پس اگر از صلح امتناع نمایند حکم کند و اگر آن مسأله بر قاضی مشتبه باشد از خصمین مهلت «۱» طلبد تا بر او ظاهر شود و اجتهاد در تحصیل آن کند. نوزدهم متفرّق ساختن گواهان هر گاه در آن قضیّه شک و ریبی داشته باشد اگر گواهان از اهل فضل و علم نباشند. بیستم آن که کسی که اقرار بحدّی نماید قاضی او را چنان کند که شاید او انکار آن کند و از حدّ خلاص گردد چنانچه حضرت (______________________________ ۱) و

این البتّه واجبست صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۵۷ رسالت پناهی صلّی اللَّه علیه و آله نسبت بماعز کردند. بیست و یکم امر کردن بنشستن مدّعی و مدّعی علیه در برابر او و جایز است آن که هر دو بایستند امّا ایستادن یکی از ایشان جایز نیست مگر آن که ایستاده کافر باشد و نشسته مسلمان باشد. بیست و دوّم آن که در وقت قضا پرسیدن دربان نداشته باشد. بیست و سیّم آن که قاضی خود متوجّه خریدن و فروختن جهت خود نشود. بیست و چهارم حاضر نشدن قاضی به ضیافت مدّعی و مدّعی علیه و ضیافت نکردن یکی از ایشان را. بیست و پنجم آن که هر گاه مدّعی و مدّعی علیه از سخن کردن ساکت باشند به ایشان بگوید که سخن بگوئید یا مدّعی شما سخن گوید. بیست و ششم آن که در ساقط گردانیدن حقّ یا ابطال دعوی شفاعت نکند. بیست و هفتم عیادت مدّعی و مدّعی علیه کردن و بر جنازه ایشان حاضر شدن. بیست و هشتم اجتهاد کردن در آن که مدّعی و مدّعی علیه را برابر خواهد اگر ممکن باشد. بیست و نهم سؤال کردن از عدالت گواهان در نهانی چه آن از تهمت دورتر است و هر گاه مدّتی بگذرد که در گواهان تغییر حال ممکن باشد مجدّدا از حال ایشان سؤال کردن و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هر گاه شش ماه بر ایشان بگذرد از حال ایشان سؤال باید کرد. سی‌ام آن که قاضی در وقت قسم دادن وعظ گوید. سی و یکم آن که قضایای هر روز و هر هفته و هر ماه و هر سال هر یک را در جائی جمع کند و تاریخ آنها را بنویسد تا آن که از تغییر محفوظ باشد. سی و دوّم آن که بر حکم کردن قاضی در هر قضیّه گواهان عادل بگیرد. سی و سیّم عفو کردن قاضی از کسی که درشتی با او کند. سی و چهارم ترک کردن قاضی گرفتن چیزی از بیت المال جهت رزق اگر احتیاج بآن نداشته باشد و هم چنین است حکم کاتب و مترجم قاضی و معلّم قرآن و مدرّس آداب و غیر آن و صاحب دیوان و کیّال و گواهانی که گواهی دهند مگر آن که برای سفر کردن و مؤنت سفر محتاج بآن باشند چه در این صورت گرفتن چیزی جهت مؤنت سفر جایز است. سی و پنجم آن که سه نوبت به کسی که قسم متوجّه اوست بگوید که اگر قسم نمی‌خوری حکم می‌کنم بحقّ جهت دیگری. سی و ششم سوگند مغلّظه دادن در اموالی که زیاده از ربع دینار باشد. و امّا

چهار امر حرام

چهار امر حرام اوّل چیزی دادن «۱» جهت قاضی شدن و بعضی از مجتهدین بر آنند که آن کسی که اراده قاضی شدن دارد اگر میان مردمان مشهور نباشد سنّت است که چیزی دهد و قاضی شود تا آن که بعلم و فضل

(____۱) معلوم نیست صـدر دام ظلّه العالی

جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۵۸ مشهور گردد. دوّم رشوه گرفتن قاضـی در قضا پرسیدن و هم چنین رشوه دادن به قاضی حرامست مگر آن که داند که اگر رشوت ندهد مالش فوت می‌شود چه در این صورت جایز است. سیّم اجرت گرفتن قاضـی «۱» با عـدم تعیین و عـدم احتیاج از مـدّعی و مـدّعی علیه و غیر ایشان امّا با احتیاج مکروهست. چهارم تلقین کردن قاضـی مدّعی و مدّعی علیه را به چیزی که مستلزم ضرر دیگری باشد. و امّا

یازده امر مکروه

یـازده امر مکروه اوّل دربـان نگاهداشـتن قاضـی در وقت قضـا پرسیدن و بعضـی از مجتهـدین ایـن را حرام می‌داننـد جهت آن که حضـرت رسالت پناه صلّی اللَّه علیه و آله نهی از آن کرده. دوّم قضا پرسـیدن در وقت گرسـنگی و غضب. سـیّم خریـدن و فروختن قاضـی بنفس خود چیزی را جهت خود. چهارم بسیار گشاده‌رو بودن قاضـی که به سبب آن هیبت او از دلها ساقط شود. پنجم بسیار مقبوض بودن قاضـی به حیثیّتی که مردم از آن متأذّی شونـد. شـشم تعیین کردن جماعتی مشـخّص جهت گواه شدن. هفتم شـفاعت کردن قاضـی جهت اسـقاط حقّی یا ابطال دعوی. هشـتم متفرّق ساختن گواهان هر گاه از اهل فضل باشـند و وعظ گفتن ایشان. نهم سخن کردن با یکی از مـدّعی و مـدّعی علیه و بعضـی از مجتهـدین این را حرام می‌داننـد. دهم در مسجد قضا پرسـیدن و بعضـی از مجتهدین این را حرام می‌دانند. یازدهم رزق گرفتن قاضی «۲» با عدم احتیاج و عدم تعیین از بیت المال.

مطلب دوّم در بیان تحقیق نمودن دعوی و جواب گفتن و کیفیّت حکم حاکم

فصل اوّل در تحقیق نمودن دعوی

مدّعی

مدّعی کسی است که هر گاه او ترک دعوی کند کسی با او کاری نداشته باشد یا آن که خلاف اصل یا خلاف ظاهر را دعوی کند و مدّعی علیه مقابل اوست و شش چیز در مدّعی شرطست: اوّل آن که بالغ باشد چه دعوی غیر بالغ مسموع نیست. دوّم آن که عاقل باشد چه دعوی دیوانه معتبر نیست. سـیّم آن که مختار و جایز التّصرّف باشد چه دعوی غافل و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را به اکراه بر آن دارنـد صـحیح نیست. چهـارم آن که دعوی را جهت نفس خود کنـد یـا جهت کسـی که ولی یا وصـیّ یا وکیل او باشـد یـا حـاکم شرع او را امین او کرده باشـد پس اگر کسـی بغیر آنها دعوی کنـد صـحیح نیست. پنجم آن که آن چه دعوی کند چیزی باشـد که مسلمان مالک آن توانـد شد پس دعوی شـراب و گوشت خوک کردن مسـلمان صـحیح نیست و اگر چه دعوی بر جهـود باشـد. شـشم آن که دعـوی او____

(۱) تفصیلی دارد که مجال ذکر آن نیست صدر دام ظلّه العالی (۲) احوط ترک است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۵۹ بحسب شـرع لازم باشد پس اگر شخصی دعوی نماید که فلان ملک را فلان شخص بمن بخشید این دعوی مسموع نیست تا آن که بگوید که بمن بخشیده و به تصرّف من داده چه در بخشیدن تا به قبض ندهند لازم نمی‌شود. و جواب

مدعی علیه

قسم اوّل آن که اقرار کند به آن چه مدّعی دعوی می‌کند

قسم اوّل آن که اقرار کنـد به آن چه مـدّعی دعـوی می‌کنـد پس در این صورت هر گـاه مـدّعی علیه بـالغ و عاقـل و مختـار و جـایز التصـرّف باشـد لازم می‌شود بر او ادای حقّ کردن و اگر در این صورت مـدّعی از حاکم التماس نماید که بر اقرار مدّعی علیه چیزی بنویسـد یا گواه بگیرد حاکم چیزی بر آن بنویسـد و گواه بگیرد بشـرطی که مدّعی علیه چیزی بنویسد یا گواه بگیرد حاکم چیزی بر آن بنویسـد و گواه بگیرد بشـرطی که مـدّعی علیه را بشـناسد یـا دو گواه عادل گواهی دهنـد که بر حاکم حال او ظاهر شود چنانچه گذشت و اگر بر این مدّعا گواه نباشد و مدّعی التماس چیزی نوشـتن کند حاکم چیزی بنویسد و در آن نوشـته شـکل مدّعی علیه را بنویسد و بمجرّد قول اقرار کننده چیزی ننویسد و اگر چه مدعی تصدیق او کند زیرا که ممکنست که هر دو با یکدیکر ساخته باشند جهت لازم ساختن حقّی بر غیری و اگر مدّعی علیه در صورتی که اقرار بمال مدّعی کند دعوی مفلسـی نماید و به گواه آن را ثابت سازد مهلتش باید داد تا چیزی بهم رساند و اگر مفلسی خود را ثابت نسازد حاکم او را حبس کند تا حال او معلوم شود.

قسم دوّم آن که مدّعی علیه انکار دعوی مدّعی نماید

اشاره

قسم دوّم آن که مـدّعی علیه انکـار دعوی مـدّعی نمایـد پس در این صورت اگر حاکم شـرع عالم باشـد بحقّ مـدّعی حکم کنـد بر مـدّعی علیه به دادن آن حقّ به مـدّعی و اگر عالم نباشـد طلب گواه از مدّعی کند پس اگر گواهان عادل بگذراند که بر حاکم حال ایشان ظاهر باشـد حکم کنـد و اگر گواهانی بگذرانـد که حال آنها بر حاکم مجهول باشد حاکم طلب ظاهر ساختن عدالت گواهان از مـدعی و طلب جرح در ایشان از مـدّعی علیه نمایـد و اگر مهلت خواهنـد سه روز ایشان را مهلت دهـد پس اگر مـدّعی گوید که گواهـان من غایب‌انـد حـاکم او را مخیّر می‌سـازد میانه قسم دادن مـدّعی علیه و صبر کردن تا گواهان را حاضـر گـ‌ردانـد و در این صورت بر مـدّعی علیه لازم نیست که کفیل بدهـد و اگر مـدّعی گویـد که گواه ندارم حاکم خاطر نشان او نماید که او را بر مدّعی علیه قسـمی است پس اگر طلب قسم کند حاکم مدّعی علیه را قسم بدهد و حاکم بی‌رضای مدّعی مدّعی علیه را قسم نمی‌تواند داد و مـدّعی علیه نیز بی‌رضای مدّعی نزد حاکم شـرع اگر قسم بخورد اعتبار ندارد و بعد از آن که مدّعی علیه قسم بخورد دعوی ساقط می‌شود پس اگر بعـد از آن مـدّعی مالی از مدّعی علیه بیابد حرامست که آن را بعوض مال خود بردارد جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۶۰ مگر آن که مـدّعی علیه بعـد از قسم گوید که قسم دروغ خورده‌ام و اگر مدّعی بعد از قسم خوردن مدّعی علیه گواه بگذرانـد حقّ او در این صورت ثـابت می‌شود یـا نه میانه مجتهـدین در این مسأله خلافست اصحّ آنست که ثابت نمی‌شود و در این صورت که قسم متوجّه مـدّعی علیه باشـد اگر از قسم خوردن امتناع نمایـد آیا بمجرّد امتناع حاکم را می‌رسد که حکم کند بآن حقّ جهت مـدّعی یا آن که مـدّعی هر گاه قسم بخورد جهت او حکم کنـد مجتهدین را در این نیز خلافست اقرب آنست که مدّعی باید که قسم بخورد آن‌گـاه برای او حکم کنـد و اگر در این صورت مـدّعی نیز از قسم خوردن امتنـاع نمایـد آیـا دعوی او بالکلیّه ساقط می‌شود یـا در آن مجلس دعوی او ساقـط می‌گردد در این نیز میـانه مجتهـدین خلافست و مشـهور آنست که بالکلیّه دعوی او ساقط می‌شود مگر آن که بر مـدّعای خود گواهـان عـادل بگذرانـد و اگر مـدّعی از قسم خوردن در این صورت مهلت طلبـد حـاکم او را مهلت می‌دهد بخلاف مدّعی علیه که اگر او در قسم خوردن مهلت طلبد مهلتش نمی‌دهد و در صورتی که قسم متوجّه مدّعی باشـد آیا می‌رسـد او را که طلب حاضـر گردانیـدن حق خود کنـد مجتهـدین را در این خلافست اقرب آنست که لازم نیست و قسـمی که بـاعث اسـقاط دعوی مـدّعی می‌شود آنست که بـاسم خـدای تعـالی باشـد یا به صـفات مختصّه او چنانچه در بحث سو گنـد خوردن گـذشت و اگر حـاکم دانـد که جهود را اگر قسم بمـذهب او دهـد بیشتر می‌ترسـد قسم بمـذهب او دهـد مگر آن که مشـتمل باشـد

مذهب او بقسم دادن بر فعل حرامی و سنّت است که حاکم در حقوق سوگند مغلّظه بدهد مگر آن که در ربع دینار باشد که سوگند مغلّظه خوردن بر مدّعی لازم نیست و سنّت است که حاکم سوگند خورنده را پیش از سوگند خوردن وعظ گوید و قسم خوردن می‌باید که در مجلس حاکم شود مگر کسی که معذور باشد چون زنی که عادت او نباشد که از خانه بیرون آید یا بیماری که به مجلس حاکم نتواند حاضر شد و سوگند خوردن گنگ به اشارت او است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که دست او را بر اسم خدای تعالی نهند و بعضی گفته‌اند که صورت قسم را بر چیزی بنویسند و به گنگ دهند که بخورد اگر بخورد دعوی او ساقط می‌شود و اگر نخورد آن چه مذکور شد بر او حکم می‌کند و کافیست منکر را سوگند خوردن بر نفی استحقاق مدّعی و اگر چه جواب مدّعی را به انکار چیزی مشخّص داده باشد و سوگند خوردن بر قطع باید در فعل نفس خود و در ترک آن جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۶۱ باشد و در فعل غیر و نفی آن بر نفی علم است و

قسم خوردن

قسم اوّل بر نفی

قسم اوّل بر نفی و آن وظیفه منکر است چنانچه مذکور شد

قسم دوّم در اثبات

قسم دوّم در اثبات و آن در پنج موضعست که مدّعی در آنها قسم می‌خورد جهت اثبات حق خود یا اثبات دفع ضرری از خود: اوّل لعان بمذهب جماعتی از مجتهدین که لعان را قسم می‌دانند. دوّم قسم خوردن مدّعی بر کشتن و قسم خوردن خویشان او. سیّم قسم خوردن مدّعی هر گاه دو گواه نداشته باشد. چهارم قسم خوردن مدّعی هر گاه مدّعی علیه ردّ کند یا از قسم خوردن امتناع نماید چنانچه مذکور شد. پنجم قسم استظهاری هر گاه دعوی بر میّت یا طفل یا دیوانه یا غایب باشد چه مدّعی در این صورتها قسم می‌خورد جهت اثبات مال خود و در چهار موضع مدّعی قسم می‌خورد: اوّل آن که مدّعی علیه قسم را ردّ کند چه در این صورت مدّعی قسم می‌خورد چنانچه مذکور شد. دوّم آن که مدّعی علیه از قسم خوردن امتناع نماید چه در این صورت مدّعی قسم می‌خورد. سیّم آن که مدّعی یک گواه داشته باشد چنانچه مذکور شد چه در این صورت مدعی قسم می‌خورد. چهارم آن که مدّعی دعوی کشتن یا لوث بر کسی نماید چنانچه در بحث قصاص خواهد آمد چه در این صورت قسم متوجّه مدّعی است و. در سه موضع ردّ قسم بر مدعی ممکن نیست: اوّل آن که هر گاه وصیّ یتیم مالی را بر شخصی دعوی کند و آن شخص منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه در این صورت ردّ قسم بر وصیّ یتیم نیست. دوّم آن که وصیّ یتیم بر وارث دعوی نماید که میّت مرا به چیزی برای فقرا وصیّت کرده یا بخمس یا زکاهٔ یا حجّ وصیّت نموده و وارث منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه در این صورت حبس منکر لازمست تا آن که سوگند خورد یا اقرار کند. سیّم آن که امام وارث میّت باشد چه سوگند خوردن امام نامشروع است بلکه حبس منکر می‌کند تا سوگند خورد یا حکم به نکول کردن او کند و در پنج موضع امام قسم نمی‌تواند داد: اوّل آن که شخصی منکر باشد تمام شدن سال را بر مال او در زکاهٔ. دوّم آن که شخصی منکر باشد رسیدن مال او به نصاب. سیّم آن که شخصی که دعوی اخراج زکاهٔ از مال خود کند. چهارم آن که شخصی که دعوی ناقص بودن خرص معتاد کند. پنجم آن که جهودی که دعوی اسلام کند پیش از تمام شدن سال تا آن که از دادن جزیه خلاص شود.

قسم سیّم آن که مدّعی علیه از جواب ساکت باشد

قسم سیّم آن که مدّعی علیه از جواب ساکت باشد و سبب آن اگر از آفت گنگی باشد حاکم او را بهر طریقی که تواند عالم گرداند تا آن که جواب جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۶۲ او از اقرار و انکار معلوم او شود و اگر سبب سکوت او عناد و عداوت باشد او را حبس کند تا جواب مدّعی گوید یا آن که حاکم حکم کند به نکول کردن او یعنی قسم نخوردن او و بعد از آن که حاکم شرع جواب را به او ظاهر کند و او جواب اقرار و انکار را بگوید مدّعی را بقسم خوردن امر کند اگر قسم خوردن او ممکن باشد و حکم کند جهت مدّعی بحقّ او.

فصل دوّم در آن چه سبب حکم حاکم می‌شود

فصل دوّم در آن چه سبب حکم حاکم می‌شود بدان که امام حکم می‌تواند کرد در حقوق اللّه و حقوق النّاس بعلم خود و غیر امام از قاضیان جامع الشّرائط در حقوق النّاس بعلم خود حکم می‌توانند کرد و آیا در حقوق اللّه نیز حکم بعلم خود می‌توانند کرد یا نه مجتهدین را در این خلافست اقرب آنست که حکم می‌توانند کرد امّا بمجرّد خطّ خودشان حکم نمی‌توانند کرد هر گاه کیفیّت آن حکم در خاطر ایشان نباشد و بعضی از مجتهدین حکم کردن قاضی را بعلم خود در چهار موضع جایز داشته‌اند و در ما سوای آن منع کرده‌اند: اوّل عدالت گواهان و جرح ایشان چه اگر قاضی عالم باشد به عدالت یا فسق ایشان حکم بآن می‌تواند کرد و اگر عالم نباشد به عدالت یا فسق ایشان واجب است بر او که از حال گواهان سؤال کند اگر چه مدّعی علیه از آن ساکت باشد. دوّم اقرار کردن در مجلس حاکم اگر چه غیر او نشود. سیّم حکم کردن با علم یقینی به خطا کردن گواهان یا کذب ایشان. چهارم تعزیر کردن کسی که در مجلس قضا بی‌ادبی کند و اگر چه غیر او بآن عالم نباشد و بعضی از مجتهدین زیاده کرده‌اند موضع. پنجم را که قاضی بعلم خود حکم می‌تواند کرد و آن در صورتیست که در واقعه که یک گواه باشد و قاضی خود گواه دیگر باشد چه در این صورت قاضی حکم می‌تواند کرد و قاضی حکم می‌کند در حقوق النّاس به رعایت از مجلس «۱» حکم خواه دور باشد و خواه نزدیک بشرط آن که مدّعی قسم بخورد بر بقای حق خود چه در این صورت قسم دادن مدّعی واجبست هر گاه مدّعی جهت خود دعوی نماید امّا اگر از جهت موکّل یا مولی باشد بر او قسم نیست بلکه مال را تسلیم او می‌کند یا کفیل می‌دهد تا آن که غایب حاضر شود و در دعوی بر طفل و میّت و دیوانه قسم خوردن لازمست و امّا اگر در شهر باشد و از آمدن به مجلس حکم متعذّر آیا قاضی حکم در آن می‌کند یا نه مجتهدین را در این خلافست اقرب آنست که حکم می‌کند امّا بعد از آن که حاضر شود و دعوی ادای حق یا ابرای آن کند و به گواهان عادل ثابت سازد حاکم حکمی را که جهت او کرده باشد ردّ کند و قاضی در حقّ اللّه بر غایب حکم نمی‌تواند کرد امّا اگر چیزی باشد که مشتمل باشد بر

(۱) این مسائل محتاج به تفصیل و بیان است صدر دام ظلّه

جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۶۳ حقّ النّاس و حقّ اللّه چون دزدی کردن غایب حکم می‌کند بر غایب بردّ مال امّا بر دست بریدن او حکم نمی‌تواند کرد و به سبب نوشته قاضی که به قاضی دیگر نوشته باشد حکم نمی‌تواند کرد اگر چه مهر کرده باشد امّا اگر قاضی قاضی دیگر را بحکم کردن خبر دهد انفاذ حکم او می‌تواند کرد و اگر قاضی به قاضی دیگر گوید که این دعوی پیش من ثابت شده است بر آن دیگری انفاذ آن لازم نیست.

فصل سیّم در کیفیّت حکم کردن حاکم

فصل سیّم در کیفیّت حکم کردن حاکم بدان که هر گاه مدّعی و مدّعی علیه دعوی کنند چیزی را که در دست هر دو باشد و گواه نداشته باشند حاکم هر یک را بر نفی استحقاق آن دیگری سوگند می‌دهد و بالسّویّه آن چیز را میانه ایشان قسمت می‌نماید و هم

چنین است حکم آن اگر هر دو از قسم خوردن امتناع نمایند و اگر یکی از ایشان سوگند خورد و دیگری نخورد حاکم آن را به کسی دهد که سوگند خورد پس اگر سوگند خوردن آن کس بعد از سوگند نخوردن آن دیگری باشد حاکم او را یک سوگند می‌دهد و میانه نفی و اثبات جمع می‌کند و اگر پیش از قسم خوردن آن دیگری باشد حاکم شرع او را جهت اثبات قسمی دیگر می‌دهد و هم چنین بالسّویّه میانه ایشان قسمت می‌کند هر گاه هر دو گواه داشته باشند و آن چه در دست هر یک باشد حاکم از او می‌گیرد و به دیگری می‌دهد «۱» و اگر یکی از ایشان گواه داشته باشد آن چیز تعلّق به او دارد با قسم پس اگر یکی از ایشان خانه را متصرّف باشد و دیگری را گواه نباشد قسم متوجّه او است خواه آن کس که متصرّفست گواه داشته باشد و خواه نداشته باشد و گواه از قسم خوردن او کافی نیست و اگر یکی از ایشان که متصرّف باشد دعوی جمیع آن چیز کند و دیگری دعوی نصف آن کند و گواه داشته باشد حاکم نصف را به کسی می‌دهد که دعوی کل می‌کند بی‌منازعتی و نصف دیگر را قرعه می‌زند «۲» باسم هر یک که بیرون آید از او است بعد از آن که قسم بخورد جهت نفی استحقاق دیگری و اگر از قسم خوردن امتناع نماید دیگری قسم بخورد و اگر او نیز امتناع نماید نصف را در میانه ایشان دو قسم سازد پس مدّعی کل سه ربع می‌برد و مدّعی نصف یک ربع و اگر ایشان گواه نداشته باشند میانه ایشان بالمناصفهٔ قسمت می‌کند بعد از آن که مدّعی نصف را قسم بدهد و اگر هر دو متصرّف باشند و گواه نداشته باشند حاکم آن را میان ایشان بدو قسم منقسم می‌سازد و مدّعی قسم می‌خورد و بر مدّعی علیه قسم نیست و اگر در این صورت هر دو گواه داشته باشند حاکم نصف را به مدّعی کل می‌دهد و در نصف دیگر چون

(۱) بنا بر قول جماعتی و خالی از اشکال نیست صدر دام ظلّه (۲) قرعه در این صورت خالی از اشکال نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۶۴

گواهان متعارض شده‌اند و در جمیع امور مساویند مجتهدین در این اختلاف کرده‌اند جهت آن که آیا گواهان داخل معتبر است یا گواهان خارج پس بمذهب جمعی که گواهان داخل را اعتبار کرده‌اند آن نصف را به مدعی کلّ باید داد و بمذهب جمعی که گواهان خارج را اعتبار کرده‌اند آن نصف را به مدّعی نصف باید داد و در صورتی که گواهان متعارض شوند حاکم عمل بقول اعدل گواهان می‌کند و اگر در عدالت مساوی باشند اگر تاریخ گواهان مختلف باشد آن چه در تاریخ مقدم باشد حکم بآن مقدّم کردن مقدّمست و اگر در تاریخ نیز مساوی باشند قرعه بزند و حکم بآن کند و هر گاه گواهان بعد از گواهی دادن و پیش از حکم کردن رجوع کنند حاکم حکم بآن نمی‌تواند کرد و اگر بعد از حکم کردن رجوع کنند حکم او باطل نمی‌شود و لیکن اگر دعوی مال باشد گواهان آن مال را ضامنند خواه آن عین باقی باشد و خواه نباشد و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر عین باقی باشد آن عین را می‌گیرد و اگر دعوی کشتن یا زخم کردن یا دست بریدن یا جراحت کردن باشد و رجوع کردن گواهان پیش از استیفای آنها باشد استیفای آن جایز نیست و در قصاص بعضی بر آن رفته‌اند که منتقل به دیت می‌گردد و بعضی از ایشان گفته‌اند که ساقط می‌شود و اگر رجوع کردن ایشان در این صورتها بعد از استیفای آنها باشد و اعتراف کنند که عمدا به دروغ گواهی داده‌اند گواهان را قصاص می‌توان کرد امّا زیادتی دیت ایشان را باید داد و اگر اعتراف کنند که به خطا گواهی داده‌اند قصاص نیست بلکه دیت می‌دهند و اگر بعضی گویند که عمدا گواهی دروغ داده‌ایم و بعضی گویند که به خطا گواهی داده‌ایم بر آنهایی که عمدا گواهی داده‌اند قصاص است و آنهایی که خطا کرده‌اند تتمّه دیت آنها را می‌دهند و اگر دعوی بر طلاق زن باشد و بعد از طلاق شوهر رجوع کند میانه مجتهدین در آن خلافست بعضی از ایشان گفته‌اند که حاکم آن زن را به شوهر اوّل ردّ کند و مهری که شوهر ثانی داده گواهان غرامت کشند و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر بعد از دخول شوهر ثانی رجوع کرده گواهان غرامت نمی‌کشند بلکه شوهر ثانی به سبب دخول مهر را می‌دهد و زن تعلّق به ثانی دارد چه حکم را بعد از وقوع باطل نمی‌دانند و اگر پیش از دخول رجوع کند گواهان نصف مهر را غرامت می‌کشند و اگر دروغ گفتن گواهان بر حاکم یقین شود حکم او باطل است در جمیع این صورتها و تعزیر جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۶۵ ایشان می‌کند خواه ثبوت آن پیش از حکم باشد و خواه

بعد از حکم و گواهان ضامنند در صورتهای مذکوره به تفصیلی که مذکور شد.

فصل چهارم در بیان قسمت کردن میانه شریکان

اشاره

فصل چهارم در بیان قسمت کردن میانه شریکان و آن تمیز کردن حصّه یکی از شریکان است از حصّه دیگری بدان که سنّت است بر حاکم شرع که در هر شهری شخصی تعیین کند که چیزهائی که میانه شریکان مشترک باشد قسمت نماید و رزق قسمت کننده را از بیت المال مسلمانان بدهد و شروط قسمت کننده پنجست: اوّل آن که بالغ باشد. دوم آن که عاقل باشد. سیّم آن که مؤمن باشد. چهارم آن که عادل باشد. پنجم آن که عالم باشد به معرفت حساب و اگر شریکان متّفق شوند بر شخصی که میان ایشان قسمت کند غیر آن شخصی که حاکم شرع تعیین کرده جایز است و در آن شخصی که شریکان به او راضی شده باشند سوای آن که مکلّف باشد هیچ شرطی از شروط مذکوره لازم نیست که در او باشد چه اگر به قسمت کردن کافری راضی شوند صحیح است و

قسمت کردن بر دو قسمست

قسم اوّل قسمت اجباری

قسم اوّل قسمت اجباری یعنی اگر هر یک از شریکان از قسمت امتناع نماید حاکم شرع به جبر و قهر میانه ایشان قسمت می‌کند و آن نیز بر دو قسمست: اوّل آن که چیزی «۱» که میانه شریکان حاکم به جبر قسمت می‌کند می‌باید که حصّه هر یک مساوی باشد یا آن که مختلف باشد امّا توان مساوی ساخت و در قسمت کردن ضرر به دیگری نرسد و مراد به ضرر آنست که در قسمت کردن قیمت واقعی آن نقصان فاحش بهم رساند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هر قسمتی که مستلزم نقصان باشد و اگر چه اندک باشد بی رضای شریک حاکم قسمت نمی‌تواند کرد و بعضی از مجتهدین برآنند که هر قسمتی که سبب آن شود که شریک از حصّه خود منتفع نشود قسمت لازم نیست و بعضی گفته‌اند که وقتی قسمت لازمست که شریک به طریقی که پیش از قسمت کردن انتفاع از حصّه خود می‌برد بعد از قسمت نیز همان انتفاع گیرد و بهترین اقوال قول اوّلست. دوّم آن که شریکی که به او ضرر نرسد به سبب قسمت کردن و راضی به قسمت نشود چه در این صورت نیز حاکم به قهر میانه ایشان قسمت می‌کند.

قسم دوّم قسمت تراضی

قسم دوّم قسمت تراضی یعنی قسمتی که به جبر و قهر حاکم نمی‌تواند کرد بلکه تا شریکان بآن راضی نشوند صحیح نیست و آن نیز بر دو قسمست: اوّل آن که به سبب قسمت کردن ضرر به شریک رسد و از آن منتفع نشود چون قسمت کردن دکانچه که قابل قسمت نباشد یا آن که به قسمت کردن ضایع شود چون شکستن یاقوتی که میانه

(____۱) هر دو قسم محتاج به تامّل است

صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۶۶ دو شخص مشترک باشد. دوّم آن که قسمت کردن مستلزم آن باشد که یکی از ایشان چیزی به دیگری دهد تا حصّه مساوی شود پس در این صورت تا ایشان راضی نشوند حاکم شرع به قهر نمی‌تواند

میانه ایشان قسمت کرد و در صورت قسمت اجباری و غیر اجباری اگر یکی از شریکان طلب قسمت کردن به اجزا یا به زیان کند جایز است امّا اجابت او آن دیگری را لازم نیست و اگر اجابت کند وفاء بآن واجب نیست بلکه هر یک را می‌رسد که فسخ کنند و در قسمت غیر اجباری هر گاه حصّه شریک هر یک را به اجزا قسمت کنند در صورتی که اجزا مساوی باشد و متّفق شوند به حصّه خود بی‌قرعه لازم می‌شود و اگر متفق نشوند حاکم میانه ایشان قرعه زند به این طریق که اسمهای ایشان را بر رقعه‌ها بنویسد و به کسی دهد که مطّلع بر آن نباشد و او را امر کند به بیرون آوردن اسم هر یک را بر حصّه ایشان یا حصّه را بر اسم هر یک از ایشان آن چه بیرون آید بدان عمل کند و اگر بر حاکم ظاهر شود که در قسمت کردن غلطی واقع شده قسمت باطل می‌شود و اگر یکی از ایشان دعوی غلط نماید و به گواهان ثابت نتواند ساخت شریک دیگر را قسم باید داد پس اگر قسم بخورد قسمت صحیح است و اگر قسم نخورد و مدّعی قسم بخورد قسمت باطلست و اگر حصّه بعضی از شریکان ظاهر شود که مال غیری بوده و اجزای آن مساوی باشد قسمت باطل نمی‌شود و امّا اگر اجزا مختلف باشد قسمت باطل می‌شود «۱»

مطلب سیّم در شهادت

فصل اوّل در واجب بودن آن و شروط آن

اشاره

فصل اوّل در واجب بودن آن و شروط آن بدان که گواهی دادن واجب کفائی است به اجماع مجتهدین با قدرت بر آن خواه او را جهت گواه شدن طلبیده باشند و خواه نطلبیده باشند مگر با خوف ضرر بر خود یا بر بعضی از مؤمنین و اجرت گرفتن بر آن حرامست مگر مؤنث سفر جهت ادای شهادت و گاه هست که واجب عینی می‌شود و آن در صورتیست که گواه منحصر در یک شخص باشد و شروطی که در گواه می‌باید یازده است:

شرط اوّل آن که بالغ باشد

شرط اوّل آن که بالغ باشد پس گواهی دادن طفل مسموع نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که گواهی اطفال در جراحتی که سرایت به مردن نکند مقبولست «۲» بشرط آن که ده سال داشته باشند و متفرّق گواهی ندهند و بر چیزی مباح مجتمع شده باشند و بعضی از مجتهدین گواهی اطفال را مطلقا مقبول نمی‌دانند

شرط دوّم آن که عاقل باشد

شرط دوّم آن که عاقل باشد چه گواهی دیوانه صحیح نیست امّا اگر دیوانگی او دوری باشد در آن حالتی که دیوانه نباشد صحیح است

شرط سیّم آن که مسلمان باشد

شرط سیّم آن که مسلمان باشد (____ ۱)
بلکه اگر مشاع بوده نیز ظاهرا باطل است صدر دام ظلّه (۲) رعایت احتیاط را با شروط مذکوره ترک ننمایند صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۶۷ چه گواهی کافر صحیح نیست و اگر چه جهت کافری گواهی دهد و بعضی از مجتهدین برآنند که گواهی جهود جهت جهود مقبولست و بعضی گواهی اهل ذمّه را در حق یکدیکر جایز داشته‌اند و اگر چه در مذهب مختلف باشند چه گواهی دادن جهود جهت ترسا و گواهی دادن غیر جهود به اجماع جایز نیست و گواهی دادن جهود نیز جهت مسلمان جایز نیست مگر در وصیّت کردن هر گاه مسلمانان عادل نباشند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که گواهی دادن ایشان در وصیّت وقتی مقبولست که در سفر «۱» باشند و بعضی گواهی دادن ایشان را در وصیّت وقتی مقبول می‌دانند که بعد از نماز عصر قسم بخورند بر وصیّت

شرط چهارم آن که مؤمن باشد

شرط چهارم آن که مؤمن باشد یعنی قایل به امامت دوازده امام علیهم السّلام باشد پس گواهی غیر مؤمن صحیح نیست پنجم سخن چینی نمودن. ششم قطع صله رحم کردن. هفتم کم کشیدن و کم پیمانه کردن برای فروختن و زیاده کشیدن و زیاده پیمانه کردن برای خریدن. هشتم به اهل ظلم نفع رسانیدن. نهم ترک کردن نماز و روزه و زکاهٔ و حجّ در سالی که واجب شده باشد. دهم با زن خود ظهار کردن. یازدهم گوشت مرده و خوك بی‌احتیاج خوردن. دوازدهم راه مسلمانان زدن. سیزدهم سرود مستان شنیدن و بآن طریق خواندن. چهاردهم قمار باختن. پانزدهم هجو مسلمانان کردن. شانزدهم مردان را حریر محض و طلا پوشیدن. هفدهم کبر و حسد و بغض مؤمنان در دل داشتن. هجدهم وصیّت کردن جهت غیری بقصد ضرر رسانیدن به وارث و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که عدد گناهان کبیره هفتاد است و در بعضی از احادیث آمده که عدد گناهان کبیره به هفتصد نزدیکتر است که به هفتاد و بعضی از مجتهدین برآنند که گناهان کبیره آنست که شارع جهت کردن آنها حدّی قرار داده باشد پس هر چه حدّ نداشته باشد گناه کبیره نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که گناه کبیره هر گناهی است که کننده آن را در قرآن یا در حدیث به عقاب سخت وعید داده باشند و بعضی از مجتهدین برآنند که گناه کبیره هر گناهیست که از کردن آن فهمیده شود که کننده آن بمذهب و ملّت کم اعتقاد است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که گناه صغیره نمی‌باشد بلکه همه گناهان کبیره‌اند امّا نظر به یك دیگر کرده بعضی از آنها صغیره‌اند مثل آن که نظر کردن به زنان اجنبیّه صغیره است نسبت به بوسیدن ایشان و بوسیدن ایشان صغیره است نسبت به زنا کردن بدیشان و این قول خالی از قوّتی نیست «۱» چه در حدیث آمده که نگاه بخوردی گناه مکنید بلکه نگاه به بزرگی کسی کنید که نسبت به او گناه واقع می‌شود و در بعضی از احادیث آمده که هر گناهی عظیم است و هم چنین عدالت بترك
(____ ۱) این قول ضعیف است بلکه قول به این که کبیره هر گناهی است که در نزد شارع مقدّس و در شریعت مقدّسه عظیم و بزرگ باشد و بگویند که این گناه بزرگست خالی از قوّت نیست و بعضی احادیث معارض به اکثر عددا و اصحّ سندا و اوضح دلالهٔ است و اللَّه هو العالم صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۶۹ مروّت نیز زایل می گردد و آن هر چیزی است که سبب سبکی این کس شود چون طعام خوردن غیر بازاری در بازارها و سر برهنه راه رفتن و چیزهائی که سبب خنده شود بسیار گفتن و با وجود علم و فضل لباس لشکریان پوشیدن و غیر اینها و عدالت گواهان به سه چیز ثابت می‌شود: اوّل علم حاکم بآن به معاشرت باطنی کردن به او. دوّم گواهی دادن دو عادل به عدالت او و باید که گواهان آن شخص را به نام او و نام پدر او در حضور مدّعی و مدّعی علیه تعریف کنند چه ممکنست که میانه شاهد و مدّعی شرکتی باشد یا میانه او و مدّعی علیه عداوتی باشد. سیّم شیاع بمذهب بعضی از

مجتهـدین که شـیاع را در اثبات مجروح ساختن گواه کافی می‌دانند و اگر گواهان عدالت و گواهان غیر آن متعارض شوند گواهان فسق مقدّمنـد «۱» بر گواهـان عـدالت هر گـاه مطلـق گواهی دهنـد و سـبب آن را مـذکور نسازنـد و اگر ذکر سـبب کننـد بعضـی از مجتهـدین گفته‌انـد که گواهان جرح مقدّمند و بعضـی برآنند که گواهان عدالت و آیا عدالت گواهان باقی ثابت می‌شود برد کردن مـدّعی به عـدالت او میانه مجتهدین خلاف است و اگر بعد از گواهی دادن گواهان عادل بر عدالت شخصـی حاکم را شـکّی باشـد سنّت است که میانه گواهان تفریق کنـد هر گاه از اهل فضل نباشـند و عـدالت گواهان در وقت گواهی دادن معتبر است نه در وقت گواه شدن مگر در طلاق که عدالت گ

شرط پنجم آن که عادل باشد

شرط پنجم آن که عادل باشـد و عدالت قولیست نفسانی «۲» که باعث ملازمت تقوی و مروّت می‌گردد و عـدالت به کردن گناهان کبیره و مصـرّ بودن بر گناهان صـغیره زایل می‌شود و مجتهـدین عدد گناهان کبیره را در کتب خود مختلف ذکر کرده‌اند بعضـی از ایشان بیست چیز ذکر کرده‌انـد: اوّل اثبات شـریک جهت خدای تعالی کردن. دوّم مسـلمان را بغیر حق کشـتن و بغیر حق زخم زدن. سیّم زنا کردن. چهارم لواطه کردن. پنجم از جنگ‌گاه گریختن هر گاه در رکاب امام باشد و دشمن کمتر از دو مثل باشند مگر بدو طریق که در بحث جهاد مذکور شد. شـشم سـحر کردن. هفتم ربا خوردن. هشـتم زنان شوهر دار را به زنا نسبت دادن. نهم مال یتیم بغیر حق خوردن. دهم غیبت مسلمان کردن. یازدهم سوگند به دروغ خوردن. دوازدهم گواهی دروغ دادن. سیزدهم شراب و هر چه مست کننـده باشـد مثل بنک و غیره خوردن. چهاردهم اسـتحلال کعبه معظّمه یعنی حلال داشـتن اموری که در حرم کعبه اقدام بآن حرامست مثل کشـتن صـید و صید کردن کبوتران حرم و ترک کردن احرام در وقت داخل شدن در آن سوای جماعتی که ایشان را اسـتثنا کرده‌انـد. پانزدهم دزدی کردن. شانزدهم بیعتی را که با خـدا یا رسول خدا یا یکی از ائمه معصومین علیهم السّـلام بسـته شده باشـد شکسـتن. هفدهم کافر شدن و به دیار کفر رفتن بعد از مسـلمان بودن. هجدهم از رحمت خدای تعالی نومید بودن. نوزدهم از مکر خدای تعالی ایمن بودن و در حکم این هر دو است اعتراض به قضا و قدر الهی کردن. بیسـتم عاق شدن یعنی از اطاعت مادر و پدر در هر موضعی که (______________________________ ۱) اعتبار سفر بعد از نماز عصـر احوط است صدر دام ظلّه (۲) و حسن ظاهر کاشف از اوسط صـدر دام ظلّه جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۶۸ اطـاعت ایشـان لاـزم باشـد بیرون رفتن و بعـد از آن که این بیست چیز را ذکر کرده‌انـد گفته‌انـد که این بیست چیز صـریحا در احادیث مـذکور است که اینها گناهان کبیره‌انـد و بعضـی دیگر از مجتهـدین بر آن چه مذکور شد. هجده چیز دیگر زیاده کرده‌اند: اوّل قیاده یعنی میانه زنان و مردان وسـیله شـدن و ایشان را به یک دیگر بحرام رسانیدن. دوّم دیوث بودن. سیّم بیرون آوردن کسـی که پنـاه به کعبه و مـدینه برده باشـد مگر آن را که مجتهـدین اسـتثنا کرده‌انـد. چهارم غصب مال مسـلمان کردن. پنجم سـخن چینی نمودن. شـشم قطع صـله رحم کردن. هفتم کم کشـیدن و کم پیمـانه کردن برای فروختن و زیاده کشـیدن و زیاده پیمانه کردن برای خریـدن. هشـتم به اهل ظلم نفع رسانیدن. نهم ترک کردن نماز و روزه و زکاهٔ و حجّ در سالی که واجب شده باشد. دهم با زن خود ظهار کردن. یازدهم گوشت مرده و خوک بی‌احتیاج خوردن. دوازدهم راه مسـلمانان زدن. سیزدهم سرود مستان شنیدن و بآن طریق خواندن. چهاردهم قمار باختن. پانزدهم هجو مسـلمانان کردن. شانزدهم مردان را حریر محض و طلا پوشیدن. هفدهم کبر و حسد و بغض مؤمنان در دل داشتن. هجدهم وصیّت کردن جهت غیری بقصد ضرر رسانیدن به وارث و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که عدد گناهـان کبیره هفتـاد است و در بعضـی از احـادیث آمـده که عـدد گناهـان کبیره به هفتصـد نزدیکتر است که به هفتاد و بعضـی از مجتهـدین برآننـد که گناهان کبیره آنست که شارع جهت کردن آنها حدّی قرار داده باشد پس هر چه حدّ نداشـته باشد گناه کبیره

نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که گناه کبیره هر گناهی است که کننده آن را در قرآن یا در حدیث به عقاب سخت وعید داده باشند و بعضی از مجتهدین برآنند که گناه کبیره هر گناهیست که از کردن آن فهمیده شود که کننده آن بمذهب و ملّت کم اعتقاد است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که گناه صغیره نمی‌باشد بلکه همه گناهان کبیره‌اند امّا نظر به یک دیگر کرده بعضی از آنها صغیره‌اند مثل آن که نظر کردن به زنان اجنبیّه صغیره است نسبت به بوسیدن ایشان و بوسیدن ایشان صغیره است نسبت به زنا کردن بدیشان و این قول خالی از قوّتی نیست «۱» چه در حدیث آمده که نگاه بخوردی گناه مکنید بلکه نگاه به بزرگی کسی کنید که نسبت به او گناه واقع می‌شود و در بعضی از احادیث آمده که هر گناهی عظیم است و هم چنین عدالت بترک

(____۱) این قول ضعیف است بلکه قول به این که کبیره هر گناهی است که در نزد شارع مقدّس و در شریعت مقدّسه عظیم و بزرگ باشد و بگویند که این گناه بزرگست خالی از قوّت نیست و بعضی احادیث معارض به اکثر عددا و اصحّ سندا و اوضح دلالهٔ است و اللّٰه هو العالم صدر دام ظلّه العالی

جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۶۹ مروّت نیز زایل می گردد و آن هر چیزی است که سبب سبکی این کس شود چون طعام خوردن غیر بازاری در بازارها و سر برهنه راه رفتن و چیزهائی که سبب خنده شود بسیار گفتن و با وجود علم و فضل لباس لشکریان پوشیدن و غیر اینها و عدالت گواهان به سه چیز ثابت می‌شود: اوّل علم حاکم بآن به معاشرت باطنی کردن به او. دوّم گواهی دادن دو عادل به عدالت او و باید که گواهان آن شخص را به نام او و نام پدر او در حضور مدّعی و مدّعی علیه تعریف کنند چه ممکنست که میانه شاهد و مدّعی شرکتی باشد یا میانه او و مدّعی علیه عداوتی باشد. سیّم شیاع بمذهب بعضی از مجتهدین که شیاع را در اثبات مجروح ساختن گواه کافی می‌دانند و اگر گواهان عدالت و گواهان غیر آن متعارض شوند گواهان فسق مقدّمند «۱» بر گواهان عدالت هر گاه مطلق گواهی دهند و سبب آن را مذکور نسازند و اگر ذکر سبب کنند بعضی از مجتهدین گفته‌اند که گواهان جرح مقدّمند و بعضی برآنند که گواهان عدالت و آیا عدالت گواهان باقی ثابت می‌شود برد کردن مدّعی به عدالت او میانه مجتهدین خلاف است و اگر بعد از گواهی دادن گواهان عادل بر عدالت شخصی حاکم را شکّی باشد سنّت است که میانه گواهان تفریق کند هر گاه از اهل فضل نباشند و عدالت گواهان در وقت گواهی دادن معتبر است نه در وقت گواه شدن مگر در طلاق که عدالت گواهان طلاق در وقت شنیدن معتبر است نه در وقت گواهی دادن

شرط ششم آن که حلال زاده باشد

شرط ششم آن که حلال زاده باشد چه شهادت ولد الزّنا مقبول نیست و در بعضی از احادیث صحیحه وارد شده که شهادت فرزند زانیه را در چیزی اندک قبول می‌توان کرد و گواهی ولد الزّنا وقتی مردود است که حال او بحسب شرع مشخص باشد پس اگر میانه مردمان بخلاف آن مشهور باشد گواهی آن مقبول است

شرط هفتم آن که در گواهی دادن متّهم نباشد

شرط هفتم آن که در گواهی دادن متّهم نباشد چه اگر در گواهی او رسیدن نفعی یا دفع ضرری متصوّر باشد چون شهادت شریک جهت شریک خود و شهادت وصیّ در آن چه جهت او وصیّت کرده باشند و شهادت قرض خواهان جهت مفلسی بمالی و شهادت آقا جهت غلام و شهادت عاقله به فسق گواهانی که گواهی دهند بر کشتن شخصی دیگری را به خطا و شهادت قرض‌خواهان مفلس به فسق قرض‌خواهان دیگر

شرط هشتم آن که میانه ایشان عداوت دنیوی نباشد

شرط هشتم آن که میانه ایشان عداوت دنیوی نباشد چه گواهی عدو بر عدو مسموع نیست امّا جهت عدو صحیح است هر گاه عداوت متضمّن (______________________________ ۱) تقدّم جارح بر
معدل یا بعکس محتاج به تفصیلی است که مجال ذکر آن در حاشیه نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۷۰
فسق نباشد و عداوت دینی مانع نیست جهت آن که گواهی دادن مؤمن بر جمیع اهل ملّتها صحیحست

شرط نهم آن که گواهان «۱» بسیار سهو نکنند

شرط نهم آن که گواهان «۱» بسیار سهو نکنند تا حدّی که ضبط آن چه در آن گواه شده‌اند در حفظشان نمایند

شرط دهم آن که در حقوق النّاس بسر خود گواهی ندهند

شرط دهم آن که در حقوق النّاس بسر خود گواهی ندهند تا آن که حاکم شرع از ایشان گواهی نطلبد پس اگر بسر خود گواهی دهند گواهی ایشان در آن معامله که بسر خود جهت آن گواهی داده باشند مقبول نیست «۲» امّا اگر در معامله دیگر باشد مقبولست اگر در آن بسر خود گواهی ندهند امّا اگر گواهی دادن ایشان در حقوق اللَّه بسر خود باشد مسموع است

شرط یازدهم آن که گواهی را بلفظ بگویند با قدرت

شرط یازدهم آن که گواهی را بلفظ بگویند با قدرت چه اشارت کافی نیست امّا در گنگ اشاره که دلالت بر مقصود کند کافیست و شرط نیست در گواه آن که بیگانه باشد چه گواهی خویشان نیز مقبولست و آیا گواهی پسر بر پدر مقبولست میانه مجتهدین در این خلافست اقوی آنست که صحیح نیست «۳» و می‌باید که گواهان در وقت گواهی دادن باین شروطی که مذکور شد متّصف باشند پس اگر این شروط در وقت گواه شدن در ایشان نباشد و در وقت گواهی دادن متّصف بانها شوند گواهی ایشان مقبولست مگر در گواهان طلاق که می‌باید در وقت گواه شدن بر طلاق باین شروط متّصف باشند چنانچه مذکور شد.

فصل دوّم در آن چه سبب گواه شدن می‌شود

فصل دوّم در آن چه سبب گواه شدن می‌شود بدان که گواه گواهی نمی‌تواند داد تا آن که او را علم قطعی حاصل نباشد به آن چه بر آن گواهی می‌دهد و آن بدو چیز حاصل «۴» می‌شود: اوّل دیدن در آن چه آن را توان دید چون دیدن غصب کردن و دزدی نمودن و کشتن و شیر خوردن و زاییدن و زنا کردن و لواطه نمودن و گواهی دادن کسی که کر باشد در اینها مسموعست هر گاه شروطی که مذکور شد در او باشد و جایز است دیدن گواه روی زن اجنبیّه را جهت گواه شدن بر او و مگر آن که آواز او را بشناسد چه در این صورت دیدن روی او جایز نیست. دوّم شنیدن در آن چه قابل شنیدن باشد چون شنیدن عقود و ایقاعات و دیدن خطّ خود کافی نیست و اگر چه عادلی گواهی دهد و آن چه سنّیان نسبت به امامیّه داده‌اند که ایشان قایلند بجواز گواهی دادن به دروغ

جهت برادر مؤمن خود غلط است زیرا که امامیّه نقل اجماع کرده‌انـد بر آن که این گواهی دادن جایز نیست و تصـریح نموده‌اند که این قول مذهب محمّد بن علیّ شـلمغانیست که داخل غلاهٔ است و سـبب غلط افتادن سنّیان این است که آن مرد وقتی مذهب امامیّه داشته و بعد از آن داخل غلاهٔ شد (______________________________ ۱)

علی اطلاقه معلوم نیست صـدر دام ظلّه العـالی (۲) علی الاـحوط صـدر دام ظلّه العـالی (۳) معلـوم نیست صـدر دام ظلّه العـالی (۴) حصول علم موقوف به دیدن و شـنیدن نیست بلکه بغیر اینها نیز حاصل می‌شود و بهر نوع که حاصل شد علم شرعا کافی است صدر دام ظلّه العالی جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۷۱ و گواه تـا آن که نسب شخصـی را و عین او را نشناسـند گواهی جهت او نمی‌توانـد داد پس انتساب او کافی نیست چه تزویر ممکن است و اگر حال آن مرد بر گواه مجهول باشد و دو عادل حال او را بر او مشخّص کنند صحیح است.

فصل سیّم در بیان تفصیل حقوقی که به گواهان عادل ثابت می‌شوند

قسم اوّل

قسم اوّل آن که به گواهی چهار مرد عادل ثابت می‌شود و آنها سه چیزند: اوّل زنا. دوّم لواطه. سیّم سحق.

قسم دوّم

قسم دوّم آن که به گواهی چهـار مرد عادل یا سه مرد و دو زن ثابت می‌شود و آن زناییست که موجب رجم است چه آن به گواهی سه مرد و دو زن که همه عادل باشند نیز ثابت می‌شود

قسم سیّم

قسم سـیّم آن که به گـواهی چهـار مرد عـادل یـا دو مرد و چهـار زن ثـابت می‌شود و آن زنـاییست که موجب جلـد است چه آن به گواهی دو مرد و چهار زن نیز ثابت می‌شود.

قسم چهارم

قسم چهارم آن که به گواهی دو مرد عادل ثابت می‌شود و آن بیست و دو چیز است: اوّل مرتـد شـدن. دوّم به زنا نسـبت دادن زنان. سیّم خوردن هر چه مست کننده باشد. چهارم حدّ کسـی که دزدی کرده باشد. پنجم زکاهٔ. شـشم خمس. هفتم نذر. هشتم کفّارات. نهم مسـلمان شـدن. دهم بـالغ شـدن. یـازدهم ولـای عتق. دوازدهم تعـدیل جرح. سـیزدهم عفو کردن از قصـاص. چهـاردهم طلاق. پانزدهم عدّه زنان. شانزدهم خلع. هفدهم وکالت. هجدهم وصـیّت کردن به شخص غیر مال. نوزدهم نسبت. بیستم دیدن ماه هر گاه در آسمان ابر باشد. بیست و یکم دخول کردن با حیوان. بیست و دوّم کشتن آدمی که موجب قصاص باشد یعنی بعمد کشته باشد.

قسم پنجم

قسم پنجم آن که به گواهی دو مرد عـادل یـا یـک مرد و دو زن یا یک مرد با قسم ثابت می‌شود و آن هر چیزیست که مال باشـد یا غرض ازو مـال باشـد و آن هجـده چیز است: اوّل دین و فرض. دوّم غصب. سـیّم قراض. چهارم بیع. پنجم صـلح. شـشم اجاره. هفتم مزارعه. هشـتم مساقـات. نهم شـرکت. دهم رهن. یـازدهم وعـده کردن در بیع. دوازدهم وصـیّت بمـال. سـیزدهم خیارات. چهاردهم شفعه. پـانزدهم فسـخ عقـد کردن. شـانزدهم گرفتن مال کتابت. هفـدهم هبه معوضه. هجـدهم کشـتن که موجب دیت باشـد و دیت جراحتهـا و هم چنین کشـتن پـدر پسـر خود را و کشـتن مسـلمان کـافر را یـا آزاد بنـده را چه در این صورتهـا دیت ثـابت می‌شود و خلافست میـانه مجتهـدین که آیـا آزادی و نکاح و قصاص باین قسم گواهان ثابت می‌شود یا نه اقرب جامع عباسـی (طبع قـدیم)، ج۲، ص: ۳۷۲ آنست که به یک مرد و دو زن ثابت می‌شود و نیز خلافست در وقف اقرب آنست که هر گاه وقف خاص باشد ثابت می‌شود

قسم ششم

قسم شـشم آن که به گواهی مردان تنهـا و زنـان تنهـا و بـا اجماع هر دو ثابت می‌شود و قاعـده در آن آنست که در هر موضـعی که اطّلاع مردان بر آن دشوار باشـد غالبا گواهی زنان در آن کافیست و آن هشت چیز است: اوّل بکارت. دوّم زاییدن. سـیّم آواز کردن طفل در وقت زاییـدن. چهارم عیوب باطنی زنان. پنجم رضاع بر قول قوی. شـشم وصـیّت بمال چه وصـیّت بمال به گواهی چهار زن ثـابت می‌شـود و به گـواهی دو زن نصـف وصـیّت و به گـواهی سه زن ربع وصـیّت و آیـا به گواهی یـک مرد نصف وصـیّت ثـابت می‌شود مجتهدین را در این خلافست و اشکال در خنثی اقوی است و اگر زن داند که شخصی جهت شخصی وصیّت بمال کرده آیا جایز است که او وصیّت را در گواهی دادن زیاده گویـد یا آن که ربع آن را که موافق اصل وصـیّت باشد بگوید میانه مجتهدین در این خلافست. هفتم انقضای عدّه. هشتم حیض و نفاس.

قسم هفتم

قسم هفتم آن که به گواهی پنجاه کس ثابت می‌شود چون دیدن ماه هر گاه در آسمان ابر نباشد بقول بعضی از مجتهدین

قسم هشتم

قسم هشـتم آن که به گواهی یـک کس ثـابت می‌شود چون عزل وکیـل چه هر گاه وکیل را به گواهی یک مرد عادل ظنّی حاصـل شود عزل می‌شود چنـانچه در بحث وکالت مـذکور «۱» شـد و چون دیـدن مـاه بقول سلّار که او در اوّل مـاه یک گواه عادل کافی می‌داند

قسم نهم

قسم نهم آن که بقسم تنها ثابت می‌شود چون کشتن چه مدّعی و خویشان او هر گاه گواه نداشته باشند پنجاه قسم می‌خورند تا کشتن ثابت می‌شود.

فصل چهارم در بیان تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت می‌شوند

فصل چهارم در بیان تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت می‌شوند بمذهب جماعتی از مجتهدین که شیاع را کافی می‌دانند و شیاع اخبار جماعتی است که حاکم شرع را بآن ظن غالب حاصل شود و در ذکر تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت می‌شود میانه مجتهدین خلافست بعضی از ایشان هفت چیز ذکر کرده‌اند: اوّل نسبت به پدر و مادر. دوّم مردن شخصی. سیّم ملك طلق. چهارم وقف صدقات. پنجم نکاح. ششم آزادی و بندگی. هفتم ولایت از قبل امام و بعضی از مجتهدین زیاده بر هفت چیز مذکور پانزده چیز دیگر را بشیاع ثابت می‌دانند: اوّل عزل. دوم ولای عتق. سیّم رضاع. چهارم ضرر رسانیدن بزن. پنجم تعدیل گواه. ششم جرح کردن گواه. هفتم مسلمان بودن. هشتم کافر بودن. نهم رشید بودن. دهم سفیه بودن (____۱) و مذکور شد احتیاط در آن نیز

صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۷۳ . یازدهم حامله بودن. دوازدهم زاییدن. سیزدهم وصایت. چهاردهم آزاد بودن. پانزدهم تهمت در کشتن شخصی دیگر را و بعضی از مجتهدین زیاده بر این بیست و دو چیز پنج چیز دیگر ذکر کرده‌اند: اوّل غصب کردن. دوّم دین. سیّم آزاد کردن بنده. چهارم مفلس بودن. پنجم دیدن ماه «۱»

فصل پنجم [گواهی بر گواهی

فصل پنجم [گواهی بر گواهی در تفصیل حقوقی که به گواهی دادن گواهان عادل بر گواهی گواهان ثابت می‌شود و این قسم را گواهی بر گواهی می‌گویند و آیا در این قسم گواهی دادن زنان بر گواهی مردان مقبولست یا نه مجتهدین را در آن خلافست اقرب آن است که مسموع نیست و اگر چه در جاهائی باشد که گواهی زنان در آنها مقبول باشد و باین قسم گواهی یازده چیز ثابت می‌شود: اوّل قصاص. دوّم طلاق. سیّم نسب. چهارم آزادی. پنجم قرض و دین. ششم عقود. هفتم عیوب زنان. هشتم زاییدن. نهم آواز کردن طفل در وقت زاییدن. دهم وکالت. یازدهم وصیّت کردن بمال و غیر آن و قاعده کلّیه در این قسم آنست که هر چه حقّ النّاس است باین گواهی ثابت می‌شود امّا حقّ اللّه ثابت نمی‌شود و گواهی دادن این قسم گواهان مشروط به چهار شرط است: اوّل آن که می‌باید که گواهان فرع آن قول را از گواهان اصل بشنوند و بر هر یك از گواهان اصل دو گواه فرع گواهی دهند پس اگر بر هر یك از گواهان اصل دو گواه فرع گواهی ندهند مسموع نیست. دوّم آن که گواهان اصل حاضر نباشند مثل آن که بیمار یا مرده یا در سفر یا در حبس باشند یا از ترس ظالمی بیرون نتوانند آمد چه اگر ممکن باشد که ایشان حاضر شوند گواهی گواهان فرع مسموع نیست. سیّم آن که شروطی که در گواهان اصل مذکور شد باید که در گواهان فرع باشد پس اگر آن شرطها نباشد گواهی ایشان مسموع نیست. چهارم آن که گواهان اصل را معیّن سازند در وقت گواهی دادن بانکه نام ایشان را ذکر کنند پس اگر نام ایشان را مذکور نسازند گواهی ایشان مقبول نیست و اگر گواهان فرع بر گواهان اصل گواهی دهند و ایشان منکر باشند میانه مجتهدین در این خلافست اصحّ آنست که گواهی گواهان فرع در این صورت مسموع نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر گواهان فرع اعدل باشند قول ایشان مسموعست و با مساوی بودن در عدالت گواهی ایشان مسموع نیست و بعضی برآنند که با مساوی بودن گواهی ایشان مسموعست و مراتب این قسم گواهی دادن سه است: اوّل اعلام و آن چنانست که گواهان اصل به گواهان (____۱) ثبوت این امور بشیاع

سوای معدودی از آنها معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۷۴ فرع بگویند که گواه باشید بر آن که ما گواهیم که فلان شخص نزد فلان کس مبلغی دارد. دوّم آن که گواهان فرع این قول را از گواهان اصل در حضور حاکم شرع بشنوند. سیّم آن که گواهان فرع این قول را در غیر مجلس حاکم شرع از گواهان اصل بشنوند و در قسم سیّم میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که مسموعست و گواهان در قسم اوّل چنین ادای شهادت کنند که گواه گرفته‌اند ما را فلانیان و در قسم دوّم شنیدیم در مجلس حاکم شرع که فلانیان گواهی دادند و در قسم سیّم شنیدیم که فلانیان چنین می گفتند.

باب هفدهم از کتاب جامع عبّاسی در اقرار کردن و وصیّت نمودن

مطلب اوّل در اقرار کردن

فصل اوّل در اقرار بحقّ کردن

فصل اوّل در اقرار بحقّ کردن و شروط آن چهارده است: اوّل آن که اقرار کننده بالغ باشد چه اقرار غیر بالغ صحیح نیست امّا اقرار به بلوغ به احتلام با امکان آن صحیح است بدون گواه و قسم امّا اگر اقرار به بلوغ به سال کند در این صورت تا به گواه ثابت نسازد مقبول نیست. دوّم آن که عاقل باشد چه اقرار دیوانه صحیح نیست و اگر دیوانگی او دوری باشد اقرار او در حالت غیر دیوانگی صحیح است. سیّم آن که اقرار را به چیزی معلّق نسازد چون موت زید و شهادت عمرو پس اگر معلق سازد صحیح نیست و صحیح است اقرار کردن به صیغه عربی و فارسی و غیر آن. چهارم آن که قصد اقرار کند چه اقرار کسی که قصد نداشته باشد چون مست و خفته و سهو کننده و غلط کننده صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر مستی مست به سبب خوردن غیر حرامی باشد اقرارش صحیح است و به اقرار خود مؤاخذ است. پنجم آن که اقرار کننده آزاد باشد چه اقرار بنده به آن چه تعلّق به مولی دارد از نفس او و مال او صحیح نیست بلکه آن چه اقرار بمال ازو واقع می‌شود برو لازمست که بعد از آزاد شدن از عهده آن بیرون آید امّا اگر بنده از آقا مأذون باشد در تجارت کردن و آن چه بدان متعلّق است پس اگر اقرار به چیزی از او واقع شود که متعلّق به تجارت باشد صحیح است و هم چنین صحیح است اقرار او به چیزی که غیر مال باشد چون طلاق زوجه. ششم آن که مختار باشد پس اقرار کسی که او را به اکراه بر آن دارند صحیح نیست. هفتم جامع عباسی (طبع قدیم)، ج ۲، ص: ۳۷۵ آن که جایز التّصرّف باشد پس اقرار سفیه در غیر جنایتی که موجب قصاص باشد و در غیر طلاق و نکاح صحیح نیست و هم چنین اقرار مفلسی که حاکم شرع به واسطه قرض‌خواهان او را از مالش منع کرده باشد در عین صحیح نیست امّا در دین صحیح است و اقرار بیمار در زیاده از سه یک مالش «۱» برای اجنبی با تهمت به ورثه صحیح نیست امّا اگر تهمت نباشد یا جهت وارثی باشد از اصل بیرون می‌رود. هشتم آن که کسی که اقرار جهت او می کند می‌باید که اهلیّت آن داشته باشد که جهت او چیزی اقرار کند چه اگر برای ملك یا دیوار یا زمین اقرار کند صحیح نیست و اگر جهت چاروائی اقرار کند در آن خلافست بعضی از مجتهدین گفته‌اند که احتمال بطلان دارد و بعضی برآنند که احتمال استفسار دارد یعنی سبب آن را ازو بپرسند پس اگر گوید به سبب آن بعضی گفته‌اند که به مالك او متعلّق است و اقرب استفسار است پس اگر تفسیر کند بارش جنایت بر شخصی آن را ازو قبول می کند و اگر چه تعیین آن نکند بر قول اقرب و طلب تعیین ازو می کند و احتمال بطلان نیز در این صورت می‌رود و اگر اقرار کند جهت بنده متصرّف به مولای او می‌شود و اگر جهت مسجدی یا مدرسه اقرار کند و ذکر سبب ممکن آن نماید چون وصیّت یا وقف یا مطلق گوید صحیح است و اگر سبب محال ذکر کند آن سبب لغو است امّا آن اقرار درست است بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی اقرار را نیز در این صورت باطل می‌دانند و اگر جهت حمل اقرار کند هم چنین است و اگر مرده بیفتد باطل است اگر وصیّت کرده باشد و از باقی ورثه است اگر نسبت به ارث داده باشد و اگر حمل متعدّد باشد قسمت کنند بطریق میراث اگر وصیّت نباشد چه در وصیّت با عدم تنصیص به زیاده

و نقصان همه مساویند. نهم آن که کسی که جهت او اقرار می‌کند تکذیب اقرار کننده نکند چه اگر تکذیب او کند مستحق چیزی نمی‌شود مگر آن که بعد از تکذیب تصدیق کند یا آن که تکذیب او اقرار را جهت غیر یا آزادی غلام را لازم داشته باشد چه بر قول شیخ اگر شخصی بنده را جهت شخصی اقرار کند و او منکر شود آزاد می‌شود. دهم آن که آن چه بآن اقرار می‌کند جهت کسی باید که چیزی باشد که او مالك آن تواند شد پس اگر به جهت مسلمانی به خوك یا شراب یا جهت کافری به مصحف یا بنده مسلمانی اقرار کند صحیح نیست و بعضی از مجتهدین اقرار در صورت آخر را جایز داشته‌اند (____۱) احوط تصالح و تراضی است

صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۷۶ و گفته‌اند که حاکم شرع ایشان را به فروختن آنها جبر می‌کند. یازدهم آن که آن کسی که برای او اقرار می‌کند می‌باید که او را صلاحیّت آن باشد که مالك چیزی تواند شد پس اگر اقرار کند به آزادی جهت غلام کسی صحیح نیست و هم چنین اگر اقرار به فضله انسان یا پوست مرده کند مگر آن که پوست را جهت حلال داننده مرده اقرار کند چه در این صورت صحیح است و اگر اقرار کند جهت شخصی به حبّه از گندم یا پوست جوزی لازمست که به آن کس بدهد و اگر چه آن را مال نگویند. دوازدهم آن که آن چیز ملك اقرار کننده باشد پس اگر گوید که ملك من از فلانست صحیح نیست. سیزدهم آن که چیزی باشد که احکام اقرار دادن جاری باشد پس اگر کسی را بحسب شرع ثابت شده باشد که چیزی بر او وقف کرده باشند و او آن چیز را به جهت غیری اقرار کند صحیح نیست. چهاردهم آن که چیزی که اقرار بآن می‌کند می‌باید که در دست او باشد پس اگر اقرار بمال غیر کند صحیح نیست.

فصل دوّم در اقرار کردن به خویشی بودن

فصل دوّم در اقرار کردن به خویشی بودن بدان که شروط اقرار به خویشی کردن زیاده بر آن چه مذکور شد سه چیز است: اوّل ممکن باشد الحاق اقرار به مقرّ به پس اگر اقرار کند به نبوّت معروف به نسبت یا به نبوّت بزرگتر از خود یا مساوی به خود یا کمتر از خود که عادت بر آن جاری باشد باطلست و هم چنین باطلست نسبت اقرار به کسی که شرعا ممنوع باشد چون ولد الزّنا و ولد اللّعان و اگر چه در این صورتها فرزند میراث نمی‌برد و اگر اقرار کند که این ولد نیست از زنا خلافست که اقرار باین از قبیل تعقیب اقرار به منافیست که قبول نمی‌کند و اوّل آن را قبول می‌کند. دوّم تصدیق مقرّ به در غیر ولد صغیر و مجنون و مست چه در صغیر انکار اعتبار ندارد و اگر چه بعد از بلوغ باشد و اگر دو شخص یا بیشتر تصادق کنند بر نسب غیر ولد چون اخوّت صحیح است و تعدّی نمی‌کند از مصادقات به ورثه ایشان. سیّم عدم منازعت در نسب پس اگر دو کس در فرزندی نزاع کنند اعتبار به گواهست و اگر عمّ اقرار کند به برادری مال میّت را به برادر می‌دهند و اگر زوجه اقرار کند به ولدی و برادران تصدیقش کنند مال را به فرزند می‌دهند و اگر تکذیبش کنند زیاده از هشت نصیب خود را به او می‌دهند و اگر برادران گویند که فرزندی هست و زوجه منکر باشد آن چه زیاده از ربع است برادران به او می‌دهند و اگر فرزند به فرزند دیگر اقرار کند نصف را جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۷۷ به او می‌دهند و اگر هر دو به ثالثی اقرار کنند ثلث را به او می‌دهند و با عدالت هر دو نسب و میراث هر دو ثابت می‌شود.

فصل سیّم در احکام اقرار کردن

فصل سیّم در احکام اقرار کردن بدان که هر گاه شخصی برای شخصی بمال معیّنی اقرار کند لازمست بر او دادن آن مال بآن شخص و هر گاه اقرار کند به چیزی مجهول تعیین آن بر متعارف بلد اقرار کننده است و هر گاه متعدّد باشد به آن چه غالب باشد «۱» در استعمال و اگر غالب نباشد تعیین آن به اقرار کننده تعلّق دارد و هر گاه اقرار به مجهول کند صحیح است و حاکم التزام

نمایـد اقرار کننده را به تفسیر آن مثل آن که اقرار کند بمال یا به شـیء یا مال بسیار یا مال عظیم یا کثیر یا نفیس «۲» بشرط آن که آن را در عرف مال گویند پس در این صورت اگر اقرار به پوست بادام یا حبّه از گندم کند صـحیح نیست و شـیخ طوسی رحمه اللَّه گفته که مراد بمـال کـثیر هشـتاد است زیرا که در بعض احـادیث وارد شـده که کـثیر را حضـرات ائمّه معصومین صـلوات اللَّه علیهم اجمعین به هشـتاد تفسیر کردهانـد و در این قول اشـکالست چه این حدیث در نذر کردن واقع شده و حمل نذر بر اقرار کردن قیاس است و اقرار مجهول بر پانزده وجه است: اوّل اقرار کردن به شـیء و آن بر اعمّ از مالست پس اگر آن را بحـدّ قذف یا شـفعه تفسیر کند حاکم آن را قبول می‌کند و اگر به سرگین نجس تفسیر کند قبول نمی‌کند و بعضـی از مجتهدین این را نیز جایز داشته‌اند «۳». دوّم اقرار بمـال پس آن چه آن را در عرف مال گوینـد بر او لازمست و اگر چه قلیل باشـد پس اگر مال نباشـد چون سـرگین نجس داخل نیست و آیا تفسیر مال به حبّه گندم جایز است «۴» یا نه در آن خلافست چنانچه مذکور شد. سیّم اقرار به اسمای اجناس چون زیت و ذهب و فضّه و قول قول مقرّ است در تفسیر اینها با قسم «۵». چهارم اقرار به صیغه جمع و آن را حمل می‌کنند بر سه یا بیشتر و اگر گوید که من از این اقرار دو می‌خواستـم که اقلّ جمع منطقی است در آن خلافست اقرب آنست که قبول می‌کنند «۶» با قسم. پنجم اقرار به صـیغه عدد چون صد و هزار و تفسـیر آن تعلق به مقر دارد و اگر چه تفسـیر به حبّه گندم «۷» کند. ششم ابهام در صله چون له علیّ من واحـد إلی عشـرهٔ یعنی فلانی راست بر من از یک تا ده چه این احتمال هشت دارد و احتمال ده و نه دارد و احتمال پنـج نیز دارد. هفتم ابهـام در وصـف چون له علیّ درهم نـاقص و هم چنین اگر گویـد له علیّ مـال عظیم جلیـل جلیـل نفیس. هشـتم ابهـام

(____۱) معیـار در اقرار ظهور لفظ و کلام اقرار کننـده است که کاشف از مراد او است اگر چه بحسب قرائن عامّه یا خاصّه بوده باشد و غلبه در اسـتعمال من حیث هو یکی از اسباب ظهور است صدر دام ظلّه العالی (۲) این شـرط در اقرار به شـیء من حیث هو معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی (۳) اگر قابل تعلق حق اختصاص به او است فرمایش بعض از مجتهـدین بعید نیست صدر دام ظله (۴) ظاهر کلام سابق ترجیح جواز بود صدر دام ظلّه (۵) الزام تقسیم مشکل است صدر دام ظلّه (۶) گذشت که الزام بقسم مشکل است صدر دام ظلّه (۷) حبّه گندم بعید است مگر به قراین خاصّه صـدر دام ظلّه جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۷۸ در جزو چون نصف مثلا و تفسـیر می‌کننـد بنصف آن چه معمول باشـد اگر اقرار کنـد به درهمی و نصـفی بعضـی از مجتهـدین می‌گویند که نصف راجع بدرهم می‌شود. نهم ابهام بکذا پس اگر گویـد له علیّ کـذا مثل آنست که بگوید له علیّ کذا درهم برفع یا نصب یا جر اقرب آنست «۱» که مراد واحد است چه رفع به بدلیّت است و نصب به تمییز و جرّ به اضافه و در جر بعض درهم نیز احتمال دارد و بعضـی گفته‌اند که در نصب احتمال بیست دارد و در جر احتمال صـد دارد چه اقلّ عـددی که ممیز در آن مجرور است صـد است و اگر کذا کذا درهم باشد مثل اوّلست در حالت نصب و جر و بعضـی برآینـد که در نصب احتمـال یـازده دارد و اگر با حرف عطف باشـد در حالت نصب بیست و یک است. دهم ابهام به عطف وماننـد آن چون له علیّ درهم و درهم و درهم چه احتمال دارد که مراد سه درهم باشد و اگر گوید که مراد به ثانی تاکید اوّلست صحیح است «۲». یازدهم ابهام به ظرفیّت و ماننـد آن چون له زیت فی جرهٔ او سـمن فی عکّهٔ او قماش فی عیبهٔ او الف فی صـندوق ظرف داخل نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هر چه بی ظرف نمی‌باشد اقرار بآن اقرار به ظرف آنست و اقرار به چـاروا اقرار به زین اوست امّـا اقرار به بنـده که عمـامه بر سـر و جامه در بردارد اقرار به عمامه و جامه نیست. دوازدهم ابهام در اعیان «۳» چون له هـذا الثّوب او هـذا العبـد مطـالبه تعیین می‌کنـد پس با تعیین اگر مقرّ له منکر باشـد سوگنـدش می‌دهنـد و انتزاع می‌کند حـاکم مقرّ به را یا در دست مقرّ می‌گـذارد پس اگر مقرّ له تصـدیق کنـد بعـد از انکار قبول می‌کنـد. سـیزدهم ابهام مستخرج و آن بطریق اسـتخراج مجهولست و این وقتی معتبر است که مقرّ له عالم باشد بآن عبارت پس اگر عامی را تلقین کنند حکم بر آن مترتّب نمی‌شود مثلا بطریق جبر و مقابله اگر گویـد زیـد را بر من مالیست و نصف مال عمرو عمرو را بر من مالیست و نصف مال زیـد پس مال هر یک بطریق جبر و مقابله چهار است و بهر یک از ایشان شـش می‌بایـد داد و در تفسـیر جنس رجوع به اقرار کننده باید کرد.

چهاردهم ابهام ممکن استخراج و بی حساب و رجوع به مقرّ کنند چون له علیّ من الفضّة بوزن هذه الصّخرة او بقدر ثمن عبد زید. پانزدهم ابهام از حیثیت عموم چنانچه گوید زید راست جمیع آن چه در دست منست و اگر گوید فلان شخص را بر من زیاده از مال فلانست او را زیاده از قدر (______ ۱)

معلوم نیست پس اقرب آنست که با ظاهر نبودن لفظ در چیزی اقتصار بقدر متیقّن نمایند و چنین است حرف عطف در حالت نصب صدر الدّین دام ظلّه العالی (۲) معلوم نیست صدر دام ظلّه (۳) تمام مطلب این وجه معلوم نشد گویا نسخ مغلوط بوده باشد صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۷۹ مال او باید داد و اگر در این صورت دعوی کند که من مال او را کم پنداشتم سوگندش می‌دهد و اقرار بعین و دین صحیح است پس اگر گوید که عینی که بر ذمّه بکر است تعلّق به زید دارد و نام من در تمسّک عاریت است صحیح است و اگر گوید بر تست هزار و او در جواب گوید بلی یا نعم یا أجل یا من مقرّم بآن در این صورت هزار بر او لازمست و اگر در جواب گوید وزن کن یا نقد کن یا گوید که من مقرّم و نگوید مقرّم بآن در این صورت لازم نیست چه در عرف در دو صورت اوّل احتمال استهزا دارد و در صورت آخر احتمال آن دارد «۱» که من مقرّم بآن حق جهت تو یا دیگری.

فصل چهارم در منافی اقرار

قسم اوّل مقبول

قسم اوّل مقبول بدو شرط: اوّل بعد از اقرار کردن به چیزی استثنای زیاده بر آن یا مساوی آن نکند بلکه به کمتر از آن استثنا کند مثل آن که بگوید فلانی راست بر من ده درهم الّا دو درهم چه در این صورت اقرار بهشت درهم کرده. دوّم آن که استثنا متّصل باشد چنانکه اگر در مثال مذکور بی‌فاصله گوید الّا دو درهم صحیح است امّا اگر بعد از مدّتی استثنا کند صحیح نیست و استثنا از اثبات نفی است به اجماع و از نفی اثبات خلاف مر ابو حنیفه را که او بر این رفته که استثنا از نفی اثبات نیست و اگر استثنا متعدّد باشد به حرف عطف یا آن که استثنای سیّم زیاده از دوّم باشد هر دو استثنا از اوّل بیرون می‌روند مثل آن که گوید فلانی راست بر من ده درهم الّا سه درهم پس در این صورت چهار درهم اقرار کرده و اگر به حرف عطف نباشد و استثنا از جنس باشد صحیح است بشرط آن که متفرّق نباشد و اگر استثنا به تردید باشد مثل آن که گوید فلانی راست بر من دو درهم الّا سه درهم یا چهار درهم صحیح است و در این دو احتمالست چه احتمال شش دارد و احتمال هفت «۲» نیز دارد و اگر گوید فلانی راست بر من درهمی بلکه در همین میانه مجتهدین در این قول خلافست اقرب قوی آنست «۳» که به یک درهم کرده مگر آن که گوید مراد من دو درهم است و اگر بعد از جمله استثنا واقع شده باشد مثل آن که گوید فلانی راست بر من ده درهم و جامه الّا درهمی میانه مجتهدین در این خلافست بعضی از ایشان بر این رفته‌اند که عاید به جمله اخیر است و بعضی گفته‌اند که عاید بهر دو جمله است. «۴»

قسم دوّم مردود

قسم دوّم مردود مثل آن که گوید فلانی راست بر من هزار دینار قیمت شراب یا گوشت خوک یا متاعی که قبض نکرده‌ام یا اقرار کند جهت مسلمانی بشراب یا خوک چه در این صورت منافی اقرار مقبول نیست «۵»

مطلب دوّم در وصیّت نمودن

فصل اوّل در وصیّت کردن بمال

فصـــــــــل اوّل در وصـــــــــیّت کردن بمـــــــــال و شـــــــــروط آن بـــــــــدان کـــــــــه وصـــــــــیّت (____۱) در صورت اولی دور نیست قرینه نوعیّه بر استهزاء باشد ولی در صورت آخر بعید است بلکه ظاهر اقرارست و فرقی میان گفتن بآن و نگفتن آن بنظر نمی‌رسد صدر دام ظلّه العالی (۲) پس قدر متیقّن اقرار به شش است صدر دام ظلّه (۳) معلوم نیست صدر دام ظله (۴) و بعضی اگر بگویند عاید باوّلست نیز مانعی ندارد صدر دام ظلّه (۵) اگر عرفا کلام واحد باشد عدم قبول علی اطلاقه معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۸۰ مالک گردانیدن کسی است شخصی را بر عین یا منفعتی بعد از مردن و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که وصیّت مسلّط ساختن شخصی است بر تصرّف در چیزی بعد از مردن و شروط آن دوازده است: اوّل ایجاب چون أوصیت لفلان بکذا او افعلوا کذا بعد وفاتی یعنی وصیّت کردم جهت فلان شخص به فلان چیز مثلا یا آن که گوید که فلان مبلغ به تصدّق دهید و به فلان مبلغ حجّ اجاره کنید بعد از وفات من و آن چه بدینها ماند و صیغه عربی در وصیّت لازم نیست و اگر چه قادر بر آن باشد و وصیّت گنگ و کسی که از نطق عاجز باشد به اشاره و کنایتست و اگر قادر بر نطق باشد و بنویسد یا اشاره کند عمل بآن واجب «۱» نیست و اگر چه در حال نوشتن او حاضر باشند. دوّم قبول کسی که وصیّت برای او می‌کند خواه بلفظ باشد چون قبلت و خواه بفعل باشد چون تصرف کردن در آن و این در جائی شرطست که محصور باشد امّا در غیر محصور چون فقرای بنی هاشم یا مسجد یا قنطره قبول شرط نیست و بعضی از مجتهدین «۲» گفته‌اند که قبول صحیح نیست مگر بعد از وفات و در قبول اتّصال به ایجاب شرط نیست پس اگر بعد از وفات واقع شود صحیح است و اگر رد کرده باشد وصیّت را در حیات موصی آیا بعد از وفات او رجوع می‌تواند کرد و قبول کرد خلافست مشهور آنست که جایز است امّا اگر بعد از وفات و پیش از قبول ردّ کند باطلست و اگر پیش از قبول و بعد از قبض ردّ کند لغو است به اجماع و اگر بعد از قبول و پیش از قبض ردّ کند خلافست و اگر پیش از قبول موصی له بمیرد وارث را قبول می‌رسد خواه پیش از مردن موصی باشد و خواه بعد از مردن موصی و بعضی از مجتهدین برآنند که در این صورت وصیّت باطلست و بعضی گفته‌اند که اگر غرض موصی تعلّق به میّت داشته باشد باطل می‌شود و اگر نه صحیح است و بعضی از مجتهد برآنند که اگر موصی له بعد از موصی بمیرد تعلّق به وارث او می‌گیرد و اگر پیش از او بمیرد باطل است و در قبول و ردّ ورثه موصی له حکم او دارند و اگر موصی له وارث نداشته باشد راجع به ورثه موصی می‌شود و بعضی گفته‌اند «۳» که به امام می‌رسد. سیّم آن که موصی بالغ باشد چه وصیّت طفل صحیح نیست و در وصیّت طفل ممیّز و طفلی که ده ساله باشد خلافست بعضی از مجتهدین گفته‌اند که وصیّت کمتر از ده ساله در ابواب البر صحیح است و بعضی گفته‌اند که اگر مرد است وصیّت هشت ساله صحیح است (____۱) عدم وجوب منسوب به مشهور است ولی معلوم نیست صدر دام ظلّه (۲) اگر مراد بعضی از مجتهدین آنست که لازم نیست چنین است که فرموده‌اند صدر دام ظلّه العالی (۳) محلّ تامّل و محتاج به تفصیل است صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۸۱ و اگر زن است هفت ساله. چهارم آن که عاقل باشد چه وصیّت دیوانه صحیح نیست. پنجم آن که رشید باشد پس وصیّت سفیه صحیح نیست «۱» مگر در ابواب البر و معروف نزد بعضی از مجتهدین و بعضی مطلقا صحیح می‌دانند و هم چنین کسی که خود را زخم زده باشد و در آن زخم خوف مردن باشد چه او نیز حکم سفیه دارد. ششم آن که قصد کند چه وصیّت مست و خفته و بیهوش صحیح نیست. هفتم آن که موصی له در حال وصیّت موجود باشد پس اگر وصیّت کند جهت حمل وجود او در حال وصیّت معتبر است و اگر مشکوک «۲» باشد در وجود وصیّت او صحیح نیست. هشتم آن که صحیح باشد که مالک شود یعنی

صلاحیّت مالک شدن چیزی داشته باشد چه وصیّت جهت ملک و چاروا و دابّه صحیح نیست مگر آن که در دابّه قصد علف او کند. نهم آن که موصی و موصی له آزاد باشند چه وصیّت بنده جهت بنده صحیح نیست و اگر چه قایل باین شویم که بنده مالک چیزی می‌شود و آیا وصیّتی که در حال رقّیّت کرده بعد از آزادی او نافذ است یا نه در آن خلافست و اولی نفوذ است هر گاه وصیّت را بر آزادی خود معلّق ساخته باشد و اگر موصی له بنده موصی باشد وصیّت او صحیح است و منصرف «۳» به آزادی او می‌شود هر گاه ثلث مال موصی وفا بآن کند. دهم آن که وصیّت بر موصی له جایز باشد پس وصیّت بر ظالمان و نوشتن کتب ضلال و کافر حربی صحیح نیست و اگر چه ذی رحم باشد و بعضی از مجتهدین در ذی رحم جایز داشته‌اند و وصیّت بر جهودان صحیح است و بعضی از مجتهدین مطلقا جایز نمی‌دانند و در کسی که وصیّت می‌کند اسلام شرط نیست پس وصیّت کافر جهت مسلمان به چیزی که مالک آن تواند شد صحیح است امّا اگر شراب جهت مسلمان وصیّت کند صحیح نیست. یازدهم آن که وصیّت به چیزی باشد که مالک آن تواند شد پس وصیّت به شخص آزاد و وقف امّ ولد و گوشت میته و سرگین نجس و فضلات و حشرات صحیح نیست و هم چنین وصیّت بشراب و خوک در مسلمانان صحیح نیست امّا اگر هر دو جهود باشند صحیح است. دوازدهم آن که ثلث مالی که در حال وفات باشد وفا به وصیّت کند پس اگر به زیاده از ثلث مال باشد زیاده باطلست مگر آن که وارث اجازت دهد و اجازت وارث بعد از وفات موصی معتبر است به اجماع و قبل از آن اعتبار ندارد بنا بر قول اکثر و بعضی از مجتهدین اجازت (______________________________ ۱) محلّ تامّل است

در مالیّات صدر دام ظلّه (۲) در مشکوک فیه محتمل است که مراعی باشد بوجود حین الوصیّه صدر دام ظلّه العالی (۳) علی اطلاقه معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۸۲ پیش از وفات را منع نموده‌اند و خلافست میانه مجتهدین که آیا اجازت وارث در این صورت با تنفیذ آن چیز است که موصی وصیّت کرده یا به ابتدای عطیّه است

فصل دوّم در اقسام وصیّت کردن و احکام وصیّت مطلق

فصل دوّم در اقسام وصیّت کردن و احکام وصیّت مطلق بدان که وصیّت بر چهار قسم است: اوّل وصیّت واجبه چون وصیّت کردن جهت ادای حقوق واجب خواه حقّ اللّه باشد و خواه حقّ النّاس. دوّم وصیّت مستحبّه چون وصیّت کردن بمال کم پس وصیّت بخمس مال کردن بهتر است از ربع و ربع بهتر است از ثلث و ثلث بهتر است از نصف و بعضی از مجتهدین وصیّت بثلث را با استغنای وارث بهتر می‌دانند و اگر حال ورثه متوسّط باشد وصیّت ربع را بهتر می‌دانند و خمس را با فقر بهتر می‌دانند و چون وصیّت بشهادتین و اقرار به نبوّت پیغمبر و امامت ائمّه علیهم السّلام و جمیع آن چه پیغمبر خبر داده. سیّم وصیّت حرام چون وصیّت کردن بشراب و گوشت خوک و غیر آن. چهارم وصیّت مکروه چون وصیّت کردن بمال بسیار و هر گاه وصیّت جهت جماعتی مطلق واقع شود تقاضای تسویه می‌کند مگر بارش کردن بر تفاوت و در بعضی از احادیث صحیحه وارد شده که وصیّت در عمّ و خال بطریق میراثست و جهت خویشان و موالی و مستحقّ زکاة و سبیل اللّه به طریقی است که در بحث وقف مذکور شد و وصیّت به مجهول و غیر موجود صحیح است و تعیین آن بعد از وفات متعلّق به وارث است پس اگر وصیّت بمال یا نصیب یا مال قلیل یا عظیم کند تعیین آن به وارث تعلّق دارد هر گاه بدانند از مورب قدر معیّن را و مراد به جزو عشرات چنانچه در روایت حسن ابن ابان بن تغلب از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام وارد شده و در بعضی روایات صحیحه نیز ایراد یافته که مراد به جزو سبع است و در بعضی دیگر آمده که ثلث است و در روایت صحیحه وارد شده که مراد به سهم ثمن است و در بعضی روایات ضعیفه سدس وارد شده و شیء سدس است و اگر وصیّت بمال بسیار کند پیش بعضی از مجتهدین هشتاد درهم «۱» است چنانچه در بعضی احادیث وارد شده در نذر که مذکور شد و اگر کسی جهت شخصی شمشیری وصیّت کند در بعضی احادیث وارد شده که غلاف و زیور آن داخل است و در وصیّت به صندوق آن چه از اموال در آن باشد داخل است و هم چنین در وصیّت کشتی آن چه از طعام در آن باشد

داخل است

فصل سیّم در بیان وصی ساختن

فصل سیّم در بیان وصی ساختن و آن والی گردانیدن شخصی است

(۱) در جمیع موارد این نحو از اخبار خصوصا با تعارض ترک احتیاط را ننمایند صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۸۳ برای اخراج حقّی یا استیفای حقّی بر طفل و مجنون و پدر و جدّ طفل بالاصاله مالك ولایت‌اند و وصی که پدر و جد جهت طفل تعیین کنند صحیح است و اگر وصی را اذن دهند در وصی گرفتن جایز است و اگر او را نهی کنند از وصیّ گرفتن نمی‌تواند گرفت و با اطلاق خلافست و مکاتبه صفّار «۱» از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام مؤیّد جواز است و شروط وصیّ هشت است: اوّل آن که عاقل باشد پس وصیّ گردانیدن دیوانه صحیح نیست و اگر بعد از آن دیوانگی بهم رسد وصایت او باطل می‌شود و اگر دیوانگی او برطرف شود آیا وصایت او عود می‌کند میانه مجتهدین در آن خلافست و اگر دیوانگی او دوری باشد نیز در آن خلافست اقرب آنست که در وقت غیر دیوانگی صحیح است. دوّم آن که بالغ باشد هر گاه تنها باشد پس وصی گردانیدن طفل منفرد بی‌آن که بالغی را با او ضمّ کند صحیح نیست و تصرّف بالغ نافذ است تا زمانی که طفل بالغ شود آن‌گاه هر دو شریکند. سیم آن که مسلمان باشد هر گاه موصی مسلمان باشد پس هر گاه مسلمان نباشد یا کافر باشد وصی بودن او بر اطفال مسلمانان جایز نیست. چهارم آن که عادل باشد بر قول مشهور پس وصایت فاسق باطل است و اگر چه بعد از فوت موصی فاسق شود و بعضی گفته‌اند که در این صورت باطل نمی‌شود. پنجم اذن مولی اگر بنده شخصی را وصیّ کند و آیا بنده خود را وصی می‌تواند کرد در آن خلافست. ششم آن که کسی نباشد که اولی از وصیّ باشد چون پدر و جدّ پس اگر شخصی را غیر از پدر یا جدّ وصیّ گ‌رداند صحیح نیست. هفتم آن که وصیّ تواند که از عهده وصایت بیرون آید پس اگر عاجز باشد از تصرّف به سبب مرض یا پیری یا آن که سفیه باشد آیا باطل است یا صحیح و حاکم کسی را با او ضمّ می‌کند یا نه میانه مجتهدین خلافست و اگر عجز در اثنا به همرسد حاکم شخصی را با او ضمّ می‌کند. هشتم آن که صیغه «۲» بگوید چون أوصیت إلیك یعنی وصایت را به تو رجوع نمودم یا امر فلان طفل خود را به تو تفویض کردم یا تو وصیّ منی و این شروط در حال وصیّت معتبر است تا حین فوت پس اگر بیکی از این شروط خلل رساند وصایت باطل است «۳» و بعضی گفته‌اند که در حال وصیّت کافیست و بعضی برآنند که تا حین وفات می‌باید و شرط نیست در وصیّ ذکوریّت پس زن و خنثی را به اجتماع شرایط وصیّ می‌توان گردانید و شیخ طوسی اجماع شیعه را بر این نقل کرده و هم چنین بصر شرط نیست و آن چه در روایت سکونی

(۱) روایت مذکوره ظاهر الدّلالهٔ بر جواز نیست پس قول به منع ظاهرا اقوی است صدر دام ظلّه (۲) لزوم صیغه معلوم نیست صدر دام ظلّه (۳) معلوم نیست صدر دام ظلّه

جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۸۴ منع از آن واقع شده محمول بر کراهیّت یا تقیّه است و اتّحاد وصیّ نیز شرط نیست و با اطلاق هر دو با هم تصرّف می‌کنند و با امتناع حاکم جبر می‌کند ایشان را بر اجتماع و واجب نیست بر وصیّ قبول کردن وصیّت بلکه ردّ می‌تواند کرد بشرط آن که موصی در حیات باشد و این خبر به او برسد پس اگر خبر به او نرسد و بمیرد مشهور آنست که وصی را قیام به امور وصایت لازمست مگر آن که عاجز باشد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هر گاه عالم به وصیّت نباشد تا آن که بمیرد ردّ می‌تواند کرد و وصیّ امین است و ضامن نیست مگر با تعدّی و تقرّب و در جائی که عادت جاری به توکیل باشد جایز است وصیّ را که وکیل بگیرد و در غیر آن چه عادت بآن جاری نباشد خلافست اقوی آنست که جایز است و جایز است وصیّ را استیفای دین خود از آن چه که در دست اوست بی‌اذن حاکم و هم چنین ادای دین غیر نیز با علم خود می‌تواند کرد بعد از آن که

آن قرض‌خواه را سوگند دهد و بعضی برآنند که تا نزد حاکم شرع ثابت نشود نمی‌تواند داد و این قول اقوی است «۱» و باید که وصی اقتصار کند بر آن چه جهت او تعیین کرده‌اند پس اگر بر مال موجودی او را وصیّ کرده باشند در مالی که بعد از آن بهم رسد دخلی ندارد و اگر مطلق باشد همه داخل است و هر گاه کسی بمیرد و وصیّ جهت اطفال خود تعیین نکند بر حاکم شرع لازمست که تعیین کند و حاکم مالك عزل آن وصیّ است هر گاه خواهد و اگر حاکم مفقود باشد یا متعذّر مراجعت او جایز است و آحاد مؤمنین عدول را تصرّف در وصیّت مادامی که زنده باشد و وصایت رجوع ثابت نمی‌شود مگر به شهادت دو مرد مسلمان عادل

باب هجدهم از کتاب جامع عبّاسی در قسمت کردن ترکه و میراث

اشاره

باب هجدهم از کتاب جامع عبّاسی در قسمت کردن ترکه و میراث و آن منتقل شدن مالیست یا حقّی از شخصی بعد از فوت او به ورثه بیکی از وجوهی که مذکور خواهد شد به شرطی که یکی از اموری که مانع میراث بردن آنها شود چنانچه مذکور خواهد شد در آنها نباشد و در آن شش مطلب است:

مطلب اوّل در بیان آن چه سبب میراث بردن می‌شود

وجه اوّل خویش بودن

اشاره

وجه اوّل خویش بودن و آن به اتّصال شخصی است

(______________________________
۱) اگر عالم نبوده باشد صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۸۵ به دیگری به ولادت یا به انتهای آن هر دو به دیگری بر وجه شرعی و آن بر سه قسمست:

قسم اوّل

قسم اوّل دو قومند که با یکدیکر میراث می‌برند: اوّل پدر و مادر. دوّم فرزندان و هر چند پائین روند و این دو قوم با یکدیکر میراث می‌برند و با ایشان سوای زن و شوهر دیگری میراث نمی‌برد پس هر گاه شخصی بمیرد و پدری داشته باشد تمام مال او تعلّق به پدر دارد و هم چنین اگر مادری داشته باشد تمام مال تعلّق به مادر دارد و اگر پدر و مادر هر دو جمع شوند سه یك مال میّت «۱» تعلّق به مادر دارد و تتمّه تعلّق به پدر و اگر با پدر و مادر پسری جمع شود هر یك از پدر و مادر شش یك مال را می‌برند و تتمّه آن تعلّق به پسر دارد و اگر با پدر و مادر دختری جمع شود هر یك از ایشان شش یك مال را می‌برند و نصف مال را دختر می‌برد و تتمّه میانه ایشان و دختر پنج حصّه می‌شود بشرطی که میّت دو برادر یا یك برادر و دو خواهر پدر و مادری یا چهار خواهر پدر و مادری نداشته باشد چه اگر اینها موجود باشند تتمّه مال میانه دختر و پدر به چهار حصّه منقسم می‌شود چنانچه مذکور خواهد شد و

اگر دو دختر بـا ایشـان جمع شونـد دو ثلث مـال تعلّق به دختران دارد و ثلث آن به پـدر و مـادر و اگر یکی از ایشان با دختران جمع شود دختران ثلث آن می‌برند و شـش یک از پدر است یا از مادر و تتمّه میانه ایشان به پنج سـهم یا چهار سهم منقسم می گردد و هر گاه شخصـی بمیرد و پسـری داشته باشد تمام مال از اوست و اگر متعدّد باشند مال را میانه خود بالسّویّه قسمت می کنند و اگر پسر و دختر جمع شونـد دختر نصف پسـر میراث می‌برد و هر گاه شخصـی بمیرد و یک دختر داشـته باشـد تمام مال او از آن دختر است و اگر متعـدّد باشـند مال را میانه خود بالسّویّه قسـمت می کنند و هر گاه میّت فرزندان نداشـته باشد و فرزندزاده داشـته باشد آن فرزند زاده‌ها به جای فرزنـدان حصّه می‌برنـد به طریقی که مذکور شد خواه تنها باشـند و خواه با پدر و مادر میّت جمع شوند و هر یک از ایشان حصّه کسـی را می‌برد که به او می‌رسـد پس دختر دختر حصّه دختر می‌برد و دختر پسـر حصّه پسر می‌برد و ذکور و اناث هر یک از ایشان بطریق میراث پسر دو برابر دختر میراث می‌برند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اولاد دختر از ذکور و اناث در میراث بردن مساویند.

قسم دوّم نیز دو قومند

قسـم دوّم نیز دو قومنــد اوّل برادران و خـواهران و اولاـد ایشـان بـا عــدم ایشـان. دوّم جـدّ و جـدّه هر چنــد بالاـ رونـد و ایـن دو (____۱) اگر حاجب نداشـته باشـد چنانچه خواهـد آمد صدر دام ظلّه جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۸۶ قوم وقتی از میّت میراث می‌برنـد که در قوم مرتبه اولی نباشـد چه اینهـا بـا پـدر و مـادر و فرزنـد و فرزنـدزادگان میراث نمی‌برنـد پس اگر شخصـی بمیرد و یک برادر داشـته باشـد و دیگر میراث خواری نداشـته باشـد تمام مال تعلّق به او دارد و اگر چه برادر پدری یا مادری باشد و اگر دو برادر یا زیاده داشـته باشد مال او میانه ایشـان بـالسّویّه منقسم می گردد و هم چنین اگر یـک خواهر یـا زیاده داشـته باشـد و اگر برادر و خواهر جمع شونـد برادر دو حصّه می‌برد و خواهر یـک حصّه چنانچه در میراث پـدر و دختر مـذکور شـد و هر گاه برادر و خواهر پـدر و مادری باشـند برادر و خواهر پـدری میراث نمی‌برنـد و اگر برادر یا خواهر مادری یا پـدر مادری جمع شوند اگر واحد باشد شـش یک مال تعلّق به او دارد و اگر زیاده از واحد باشد سه یک مال به ایشان تعلّق دارد و تتمّه آن از برادران و خواهران پدر مادریست و بعضـی از مجتهدین برآنند که هر گـاه بـا خواهر پـدر مادری خواهر مادری جمع شود نصف از خواهران پـدر مادریست و شـش یک از خواهر مادری و باقی میانه ایشان به چهار حصّه می‌شود سه از خواهر پـدریست و یک حصّه از خواهر مادری و بعضـی از مجتهدین گفته‌اند که هر گاه برادر و خواهر مادری با برادر و خواهر پدری تنها جمع شوند تتمّه ردّ بر همه قسمت می‌شود و هر گاه جدّ و جدّه میّت و برادر و خواهر او با یکدیکر جمع شوند جدّ مساوی برادر میراث می‌برد و جدّه مساوی خواهر و جدّ و جده پدری چون برادر و خواهر پدریست و جد و جدّه مادری چون برادر و خواهر مادریست لیکن جدّ پدر مادری جدّ پدری را از میراث منع نمی کند چنانچه برادر و خواهر پدری و مادری منع برادر و خواهر پـدری می کننـد و فرزندان برادر و خواهر در وقتی که پدران و مادران ایشان موجود نباشـند با جد و جدّه حصّه پدران و مادران خود را می گیرند و هر گاه شخصـی بمیرد و ازو جدّ پدری یا مادری مانده باشد و دیگر میراث‌خواری نداشـته باشـد تمام مال تعلّق به او دارد خواه جدّ پـدری باشـد و خواه جـدّ مادری و هر گاه جـد و جدّه جمع شوند جدّ یک حصّه می‌برد و جدّه نیم حصّه اگر هر دو پدری باشند و برابر حصّه می‌برند اگر هر دو مادری باشند و اگر از دو طرف باشند جدّ یا جده مادری اگر تنها باشـد شـش یک می‌برد و تتمّه تعلّق به جدّ و جدّه پدری دارد و اگر زیاده باشـند سه یک مال تعلّق به ایشان دارد و تتمّه تعلّق به جـدّ و جدّه پدری و بعضـی از مجتهدین برآنند که اگر کسـی مادر مادری و مادر پدری بکذارد مال او جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۸۷ میـانه ایشـان به چهار حصّه می‌شود یک حصّه مادر و مادری بر می‌دارد و سه حصّه مادر پـدری و جـدّ قریب به میّت

جدّ بعید را منع می‌کند از میراث پس جدّ بعید با وجود جدّ قریب میراث نمی‌برد و میّت را در مرتبه اولی چهار جد ممکنست که باشند پدر و مادر و پدر او و پدر مادر او و در مرتبه دوّم هشت جد و جدّه ممکنست و در مرتبه سیم شانزده و در مرتبه چهارم سی و دو و هم چنین هر چند بالا رود پس اگر شخصی هشت جدّ و جدّه بگذارد اجداد و جدّات مادری ثلث مال را می‌برند بالسّویّه و تتمّه به اجداد و جدّات پدری متعلّق است به این طریق که ثلث تتمّه به پدر و مادر و مادر پدر متعلّق است ذکر دو مثل انثی و دو ثلث تتمّه به پدر و مادر و پدر پدر متعلّق است ذکر دو مثل انثی پس سهام اجداد و جدّات مادری چهار است و سهام اجداد و جدّات پدری نه است پس فریضه ایشان از صد و هشت منقسم می‌گردد جهت تباین چنانچه در مبحث تصحیح قسمت ترکه خواهد آمد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند ثلث ثلث به پدر و مادر مادر می‌رسد بالسّویّه و دو ثلث ثلث به پدر و مادر بالسّویّه می‌رسد و ثلث دو ثلث باقی به پدر و مادر مادر پدر متعلق است بالسّویّه و باقی به پدر و مادر پدر پدر تعلّق دارد ذکر دو مثل انثی و در این صورت سهام خویشان مادری شش است و سهام خویشان پدری هجده پس فریضه ایشان از پنجاه و چهار منقسم می‌گردد جهت تداخل چنانچه خواهد آمد و بعضی از مجتهدین برآنند که ثلث ثلث از پدر و مادر مادر است بالسّویّه و دو ثلث ثلث از پدر و مادر پدر است ذکر دو مثل انثی می‌برد و این قول از پنجاه و چهار منقسم می‌گردد دو قول اوّل اقوی است

قسم سیّم نیز دو قومند

قسم سیّم نیز دو قومند اوّل عمّ و عمّه و هر چند بالا روند. دوّم خال و خاله و هر چند بالا روند و این دو قوم با عدم در مرتبه ثانیه میراث می‌برند پس هر گاه شخصی بمیرد و عمّ بگذارد میراث به او متعلّق است و هم چنین است عمّه و اگر هر دو جمع شوند یک حصّه عمّ می‌برد و نیم حصّه عمّه بشرط آن که هر دو پدر و مادری یا پدری باشند امّا اگر مادری باشند بالسّویّه میراث می‌برند و اگر عمّ و عمّه پدر مادری و عمّ و عمّه مادری جمع شوند ثلث مال از خویشان مادریست هر گاه زیاده از واحد باشند و سدس مال اگر واحد باشد و تتمّه به خویشان پدری متعلّق است ذکر ضعف انثی و اگر شخصی بمیرد و ازو خال بماند تمام مال او تعلّق به خال او دارد و هم چنین است خاله خواه پدری جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۸۸ باشد و خواه مادری که تعلّق به او دارد و فرقی نیست میانه خال و خاله در میراث چه همه برابر میراث می‌برند و اگر خال و خاله پدر و مادری یا خال و خاله مادری جمع شوند خویشان مادر سدس می‌برند اگر واحد باشند و اگر متعدّد باشند ثلث بالسّویّه و باقی از خویشان پدر مادری یا پدریست با عدم خویشان پدر مادری و آیا ذکر ایشان در این صورت دو مثل انثی می‌برد میانه مجتهدین در این خلافست اصحّ آنست که همه برابر میراث می‌برند و اگر متفرّق باشند سدس ثلث تعلّق به خال یا خاله دارد و ثلث ثلث با تعدّد و تتمّه به خال و خاله پدر متعلّق است و اگر عمّ و عمّه و خال و خاله جمع شوند سدس با واحد بودن ایشان به ایشان متعلّق است و اگر متعدّد باشند ثلث بالسّویّه و تتمّه به عمّ و عمّه تعلّق دارد و اولاد عمّ و عمّه و خال و خاله با وجود ایشان میراث نمی‌برند و هر گاه ایشان موجود نباشند میراث می‌برند و اعمام و اخوال میّت اولایند به میراث از اعمام و اخوال پدر و مادر او و اگر عمّ و عمّه و خال و خاله مادر او جمع شوند ثلث ترکه متوفّی بالسّویّه به خویشان مادری متعلق است بر قول مشهور و دو ثلث دیگر تعلّق به خویشان پدری دارد به این طریق که ثلث دو ثلث به خال و خاله پدری متعلّق است بالسّویّه و دو ثلث دیگر آن به عمّ و عمّه متعلّق است ذکر دو مثل انثی می‌برد پس فریضه ایشان از صد و هشت منقسم می‌گردد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که خال مادر و خاله او ثلث ثلث بالسّویّه می‌برند و دو ثلث ثلث از عمّ و عمّه مادر است پس در این صورت فریضه ایشان از پنجاه و چهار منقسم می‌گردد و بعضی برآنند که اخوال اربعه ثلث را بالسّویّه می‌برند و ثلث ثلث آن را عمّه و عمّ مادری می‌برند بالسّویّه و دو ثلث ثلثان به عمّ و عمّه پدری متعلّق است ذکر دو مثل انثی می‌برد و در این صورت فریضه ایشان از صد و هشت منقسم «۱» می‌گردد.

تتمّه

تتمّه اقرب به میّت از هر صنفی بعد از آن صنف را از اصل میراث منع می کند و آن بر شش وجه است: وجه اوّل منع طبقه اولی ثانیه را لیکن سنّت است پـدر و مادر را که سدس به جدّ و جدّه بدهند با نصیب اعلی خواه جدّ و جدّه پدری باشند و خواه مادری و هر گاه پدر و مادر موجود نباشند دادن سدس سنّت نیست. دوّم منع طبقه ثانیه طبقه ثالثه را. سیّم منع نزدیکتر از هر مرتبه به پدر و مادر خویشـان پـدری تنهـا را در آن مرتبـه. چهـارم منـع طبقـه ثـالثه معتـق را. پنجـم منـع معتـق ضـامن (____۱) در محـلّ خلاـف بین العلمـاء

احتیاط را در ارث اجداد و اعمام و اخوال ترک ننمایند زیرا که بسیار از آن دلیل واضحی ندارد و اللّه هو العالم صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قـدیم)، ج۲، ص: ۳۸۹ جریره را. ششم منع ضامن جریره غیر او را و اقرب از هر صنفی منع ابعد از صنف دیگری نمی کند چون خواهران مادری و جد قریب پدری میّت چه در این صورت جدّ قریب دو ثلث مال می‌برد و خواهران مادری ثلث را و هم چنین جدّ مادری و پسر برادر مادری یا برادر پدری چه در این صورت جدّ پسر برادر را حاجب نیست و مزاحمت به برادر پدری نمی‌رسانـد و میراث می‌برد با جدّ و این قاعده تخلّف نمی کنـد مگر در هشت موضع: اوّل میراث بردن پـدر و مادر با فرزندزاده چه پـدر و مادر نزدیکترنـد از فرزنـدزاده به میّت. دوّم میراث بردن اجـداد با فرزنـد زاده بر قول محمّد بن بابویه که مستند شده است به حدیثی که از حضرت امام موسی (علیه السلام) نقل کرده‌اند که اگر شخصی بمیرد و ازو دختر دختر و جدّ و جدّه بمانند سدس مال را جدّ و جدّه می‌برند و باقی از ایشانست. سیّم میراث بردن برادر مادری با پسر برادر پدر مادری بر قول بعضی از مجتهدین و مستند شده‌انـد بانکه چون در پسر برادر پـدر مادری دو سبب جمع شده و در برادر مادری یک سبب سدس از برادر مادریست و تتمّه از پسر برادر پـدر مادری و این قول ضعیف است چه همین علّت را در برادر پـدری و برادر پـدر مادری جاری می‌توان ساخت و حال آن که مـانعست برادر پـدر مادری برادر پـدری را از میراث بردن بمـذهب صاحب این قول. چهارم در صورتی که شخصـی بمیرد و پسر عمّ پـدر و مادری بگـذارد و عمّ پدری چه به اجماع مجتهدین شیعه مال آن میّت تمام تعلّق به پسر عمّ دارد و عمّ را در مال او دخلی نیست و این حکم تغییر نمی‌یابد در متعدّد بودن هر یک از پسر عمّ پدر مادری و عمّ هر دو و هم چنین حکم تغییر نمی‌یابد به موجود بودن زوج و زوجه بـا ایشـان و آیـا به ذکوریّت و انوثیّت حکم تغییر می‌یابـد مثل آن که دختر عمّ پـدر مادری با عمّ پـدری جمع شود یا پسر عمّ پـدر و مادری با عمّه پـدری جمع شود میانه مجتهـدین در این خلافست اجود آنست که حکم تغییر می‌یابـد و مال در این صورت تعلّق به عمّ یا عمّه پـدری دارد و هم چنین خلافست میانه مجتهـدین در این که هر گاه با پسر عمّ و عمّ مـذکور خـال جمع شود بعضـی گفته‌انـد که مـال تعلّق به عم و خال دارد بطریق میراث و بعضـی برآننـد که میانه عمّ و خال منقسم می گردد بطریق میراث و بعضـی گفته‌انـد که تعلّق به خـال دارد و قول اوّل اقوی «۱» است و اگر یکی از پسر عمّ و عمّه خنثی باشـد یـا هر دو خنثی باشند احتمال تغییر حکم دارد و احتمال آن نیز دارد که ایشان را ذکر فرض کنیم. پنجم میراث بردن اجـداد پدری و مادری با مادر بر قول (____ ۱) رعایت احتیاط را در

مسائل متعلق بابن عمّ پـدری و مادری ترک ننماینـد صـدر دام ظلّه جامع عباسـی (طبع قـدیم)، ج۲، ص: ۳۹۰ بعضی از مجتهدین. ششم منع کردن جـدّ پـدری فرزند فرزند را بر قول بعضـی از مجتهدین هفتم میراث بردن عمّه مساوی جدّ هر گاه جمع شوند بر قول بعضی از مجتهدین.

تکمله

تکمله هر گاه با پدر و مادر فرزند جمع شود ایشان را از بردن زیاده از دو سدس مال منع می‌کند مگر آن که فرزند یک دختر باشد چه یک دختر پدر و مادر را منع زیاده از دو سدس نمی‌کند بلکه با یکدیکر میراث می‌برند به طریقی که مذکور شد و هم چنین دو دختر یا یکی از ایشان و فرزندان شوهر زن را از نصیب اعلی ایشان که نصف و ربع است منع می‌کنند و هر گاه برادران میّت با مادر او جمع شوند مادر را منع زیاده از سدس می‌کنند به هفت شرط: اوّل آن که پدر ایشان موجود باشد چه اگر پدر ایشان موجود نباشد مادر را منع نمی‌کنند. دوّم آن که دو برادر یا یک برادر و خواهر یا چهار خواهر باشند چه اگر این چنین نباشد مادر را منع نمی‌کنند و خنثی در این صورت چون انثی است و احتمال قرعه اینجا اقوی است. سیّم آن که برادران پدر مادری یا پدری باشند چه برادران مادری میّت منع مادر نمی‌کنند. چهارم آن که در برادران یکی از چیزهائی که مانع ارث است موجود نباشد چه اگر موانع ارث در ایشان موجود باشد منع مادر نمی‌کنند. پنجم آن که برادران میّت در آن وقت موجود باشند چه اگر در شکم مادر باشند مادر را از زیاده از سدس منع نمی‌کنند. ششم آن که زنده باشند چه اگر مرده باشند منع نمی‌کنند و همین حکم دارد اگر برادران میّت و میّت در یک زمان بمیرند و تقدیم و تأخیر مشخص نباشد و بعضی از مجتهدین در غرقی و مهدوم علیه توقّف کرده‌اند. هفتم آن که میانه حاجب و محجوب مغایره باشد چه اگر متّحد باشند منع نمی‌کند مثل آن که مادر کسی خواهر پدری باشد چنانچه در بحث میراث مجوس خواهد آمد یا در وطی شبهه اتّفاق افتد چه اگر کسی به شبهه دختر خود را وطی کند و دختر بزاید مدخوله هم مادر و هم خواهر پدری خود خواهد بود.

وجه دوّم که سبب میراث بردن می‌شود

وجه دوّم که سبب میراث بردن می‌شود و آن زن شوهریست که بعقد دوام باشد و زن آزاد باشد و دخول شرط نیست مگر آن که شخصی در حالت بیماری زنی را عقد کرده باشد چه در این صورت اگر دخول نکرده بمیرد میراث نمی‌برد و هر یک از زن و شوهر یا اصحاب مراتب ثلث سابقه میراث می‌برند هر گاه مانعی از موانع میراث بردن در ایشان نباشد و ایشان را دو نصیب است اوّل اعلی و آن در شوهر نصف مالست و در زن چهار یک و اگر چه زنان متعدّد باشند هر گاه میّت را فرزندی باشد.

وجه سیّم ولای آزادی

وجه سیّم ولای آزادی چه هر گاه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۹۱ کسی بنده خود را آزاد کند ازو میراث می‌برد به چهار شرط: اوّل آن که او را به رضا و رغبت آزاد کرده باشد یعنی آزاد کردن بر او واجب نباشد چون آزاد کردن برای کفّاره چه در این صورت میراث نمی‌برد. دوّم آن که کاری نکرده باشد که بنده به سبب آن آزاد شود چون بریدن گوش و بینی او و چنانچه در بحث عتق مذکور شد چه اگر چنین کرده باشد از آن بنده میراث نمی‌برد و بنده آزاد کرده از آقا به ولا میراث نمی‌برد مگر در ولای دایر و شیخ ابن بابویه فرموده که در ولای عتق بنده آزاد کرده شده از آقا میراث می‌برد. سیّم آن که از گناهان و جنایاتی که از بنده صادر می‌شود در وقت آزاد کردن او خود را بری نساخته باشد چه در این صورت میراث نمی‌برد. چهارم آن که میراث خواری سوای او نداشته باشد چه اگر میراث‌خواری داشته باشد میراث نمی‌برد و هر گاه باین شروط مردی بنده آزاد کند و آن بنده بمیرد آزاد کننده از آن بنده میراث می‌برد و اگر آزاد کننده موجود نباشد میراث بنده تعلّق به اولاد آزاد کننده دارد خواه ذکور باشند و خواه «۱» اناث و اگر اولاد نباشند میراث او به برادران و خواهران پدری و اجداد و جدّات و اعمام و عمّات و اخوال و خالات و اولاد ایشان تعلّق دارد و خویشان مادری را در این صورت میراث نمی‌رسد و اگر آزاد کننده خویشان کسی باشد که آزاد کننده را آزاد کرده باشد میراث ازو می‌برند و هم چنین هر چند بالا- روند و اگر آزاد کننده زن باشد خود میراث می‌برد و با عدم او خویشان

پدری آن زن باشند پس در این صورت به سبب خویشی پدران زن میراث می‌برند و هر گاه بنده کنیزی را که آزاد کرده باشند نکاح کند ولای اولاد ایشان تعلّق به کسی دارد که مادر ایشان را آزاد کرده باشد پس اگر بعد از آزادی مادر ایشان کسی جدّ ایشان را آزاد کند ولای اولاد به کسی منتقل می‌شود که جدا آزاد کرده باشد و اگر بعد از آزادی پدر ایشان را آزاد کنند ولای ایشان به کسی منتقل می‌شود که پدر ایشان را آزاد کرده باشد.

وجه چهارم ولای ضامن جریره

وجه چهارم ولای ضامن جریره و آن چنان است که شخصی غیر وارث جنایتهای گناهان مرد آزادی را ضامن شود شرط کند که ازو میراث برد میراث ازو می‌برد هر گاه میراث‌خواری نداشته باشد امّا او از آن شخص میراث نمی‌برد مگر آن که او نیز ضامن او شده باشد.

وجه پنجم «۲» ولای کسی که کافری را مسلمان کرده باشد

وجه پنجم «۲» ولای کسی که کافری را مسلمان کرده باشد چه هر گاه آن کافر مسلمان شده بمیرد و هیچ کس

(______________________________۱) ارث بردن اولاد اناث خالی از

اشکال نیست و مراعات احتیاط خوب است صدر دام ظلّه (۲) وجه پنجم و ششم مورد روایت است ولی رعایت احتیاط را به جمع با وجه هفتم ترک ننمایند صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۹۲ نداشته باشد حتّی ضامن جریره آن کسی که او را مسلمان کرده ازو میراث می‌برد.

وجه ششم ولای مستحقّین زکاهٔ

وجه ششم ولای مستحقّین زکاهٔ چه هر گاه بنده را از زر زکاهٔ بخرند و آزاد کنند و آن بنده بمیرد و میراث‌خواری نداشته باشد میراث او از مستحقّان زکاهٔ است.

وجه هفتم ولای امامت

وجه هفتم ولای امامت چه هر گاه کسی بمیرد و هیچ یک از جماعتی که مذکور شد نداشته باشد میراث او از امامست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هر گاه شخصی بمیرد و ازو یک زن بماند چهار یک آن از زنست و تتمّه «۱» آن در حالت حضور تعلّق به امام دارد و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام میراث کسی را که میراث‌خوار نداشته در زمان خود به فقیران شهر و هم‌سایگان مفلس خود می‌داده و در حال غیبت امام در آن چند قولست بعضی از مجتهدین برآنند که آن را نگاه دارند تا ظهور امام و هم چنین وصیّت به ورثه خود کنند در رسانیدن آن به امام و بعضی گفته‌اند که در زمین دفن کنند و بعضی بر آن رفته‌اند که بر فقرا قسمت نمایند و استاد بنده أعنی أفضل المتأخّرین بهاء الملّهٔ و الدّین محمّد عاملی طاب ثراه ترجیح این قول «۲» کرده‌اند و اگر ظالمی آن را به تعدّی بگیرد کسی ضامن آن نیست امّا دادن آن به ظالم بی‌خوف جایز نیست و هم چنین اگر کافر حربی یا ذمّی بمیرد و میراث‌خواری نداشته باشد میراث او نیز از امامست.

مطلب دوّم در بیان آن چه فی الجمله میراث‌خوار را از میراث بردن مانع می‌شود

مطلب دوّم در بيـان آن چه في الجمله ميراث‌خوار را از ميراث بردن مـانع مى‌شـود بـدان كه بيست و سه امر مـانع از ميراث بردن فى الجمله مى‌شود: اوّل بنده بودن چه بنده ميراث نمى‌برد خواه ميّت آزاد باشد و خواه بنده و ميراث ميّت در اين صورت تعلّق به ميراث خوار آزاد دارد و اگر چه دور باشـد چون ضامن جريره و اگر بعضـى ازو آزاد باشـد و بعض بنـده بمقـدار آن چه آزاد است ميراث مى‌برد پس اگر شخصـى بميرد و فرزندى داشته باشد كه نصف او آزاد باشد و برادر آزادى داشته باشد مال او ميانه پسر و برادر بدو قسم منقسم مى‌شود و اگر برادر نصف آزاد باشـد نصف مـال از پسـر است و چهار يك آن از برادر و اگر با ايشان عمّ آزادى باشـد چهـار يـك آن از برادر است و نيمه را او مى‌برد و اگر نصـف او آزاد باشـد هشت يـك مى‌برد و اگر شخصـى بميرد و ميراث‌خـوار نداشته باشد سواى بنده حاكم شرع آن بنده را مى‌خرد و آزاد مى‌سازد و نيمه مال ميّت را به او مى‌دهد خواه آن بنده پدر و مادر و فرزنـد ميّت باشـد و خـواه غير آنهـا از خويشـان باشـد (١) به ملاحظه اخبارى كه در اين مقام وارد شده رعايت احتياط را نمايند اگر چه در زمان غيبت بوده باشد صدر دام ظلّه (٢) رجوع به مجتهد جامع الشّرائط حىّ كنند و به فرموده او عمل نمايند إن شاء اللَّه تعالى صدر دام ظلّه جامع عباسـى (طبع قديم)، ج۲، ص: ۳۹۳ و بعضى از مجتهدين گفته‌اند كه سواى پدر و مادر و فرزند كسـى ديگر را نمى‌خرند. دوّم كافر بودن چه كافر از مسلمان ميراث نمى‌برد و اگر چه نزديك باشد تا آن كه ضامن جريره اولى از پسـر كافر است امّا مسلمان از كافر ميراث مى‌برد و ورثه كافر او را از ميراث بردن منع مى كند و اگر چه نزديـك باشـند امّا اگر ورثه مسـلمان موجود نباشـند ورثه كافر ميراث مى‌برنـد و فرقى ميانه كافر حربى و ذمّى و خارجى و ناصبى و غـالى نيست در ميراث بردن از يكـديكر و بعضـى از مجتهـدين بر آننـد كه نـاصبى و غالى از غير خود از كفّار ميراث مى‌برنـد و در عكس ميراث نيست امّـا در ميانه مبتـدعه از مسـلمانان و اهل حق توارث جايز است و بعضـى از مجتهـدين گفته‌انـد كه مؤمن از اهل بـدعت ميراث مى‌برد امّـا او از مؤمن ميراث نمى‌برد و ورثه كافر اگر پيش از قسـمت تركه مسـلمان شونـد همه شـريكند اگر مساوى باشند و تمام مال را مى‌برند اگر اولى باشند خواه ميّت مسلمان باشد و خواه كافر و ورثه اطفال در ميراث بردن تابع پدر و مادرند در اسـلام و كفر چـه بحسـب اسـلام ميراث مى‌برنـد. سيّم كشـنده بـودن چه كشـنده را از مـال ميّت ميراثى نيست و اگر جمعى در قتل شريك باشـند همه از ميراث ممنوعنـد اگر عمـدا كشته باشـند و در آن كه اگر به خطا باشد خلافست مشـهور آنست كه از ديت او ممنوعند و اگر شبه عمدا باشد در آن نيز خلافست بعضى از مجتهدين برآنند كه اگر شخصى پسر خود را جهت تاديب بزند چنانكه بميرد ميراث ازو مى‌برد و هم چنين اگر جراحت كسـى از خويشان خود را ببنـدد يا بدوزد كه بميرد ميراث ازو مى‌برد و اگر طفلى يا ديوانه كسـى را بكشد ميراث مى‌برد و منع ميراث مخصوص قاتلست پس فرزند قاتل ميراث مى‌برد مگر در صورتى كه آقا غلامى را آزاد كند آن‌گاه آن غلام را بكشد و آقا را پسـرى باشد چه در اين صورت بعضـى از مجتهدين گفته‌اند كه اينجا پسر مولى از غلام ميراث نمى‌برد زيرا كه انتقال ولايت پسـر بعد از مردن پدر است و پدر پيش از مردن ولاى او ساقط شده و بعضـى برآنند كه در اين صورت نيز ميراث مى‌برد زيرا كه ولاـ منتقـل مى‌شود از اقرب بـا بعـد بـا عـدم او و در اين حـال معتق در حكم عـدمست و هم چنين خلافست در آن كه هر گاه معتق كافر باشـد و بگريزد و بدار حرب برود و او را بگيرند و بنده كنند و او فرزندى داشـته باشد آن‌گاه غلامى كه معتق آزاد كرده بود بميرد بعضـى گفته‌اند كه در اين صورت ولد معتق ميراث جامع عباسـى (طبع قديم)، ج۲، ص: ۳۹۴ ازو نمى‌برد بلكـه تعلق به بيت المـال دارد و بعضـى برآننـد كه ميراث مى‌برد چه معتـق در اين صـورت در حكم معـدومست و ديت مقتول را كسـى مى‌برد كه وارث مالست و بعضـى از مجتهدين منع قرابت «۱» مادرى كرده‌اند و بعضـى از ايشان منع خواهران پدرى كرده‌اند. چهارم لعان كردن چه بعد از لعان زن و شوهر از يكديكر ميراث نمى‌برند و فرزندى كه به سـبب انكار از لعان واقع شده او از پدر و پدر ازو ميراث مى‌برند و در بعضـى از روايات «۲» وارد شـده كه او از خـال ميراث نمى‌برد امّا خال ازو ميراث مى‌برد اقرب آنست كه هر دو ميراث مى‌برند و اگر پدر بعد از لعان اعتراف به فرزندى او كند او ازو ميراث نمى‌برد و آيا در اين صورت خويشان

پدر ازو می‌برند در آن خلافست. پنجم زنا کردن چه فرزند زنا میراث از پدر نمی‌برد و پدر ازو و خویشان او و نیز ازو میراث نمی‌برند امّا پسر او و زوجه و معتق و ضامن جریره و امام ازو میراث می‌برند. ششم بری شدن پدر از گناهان پسر نزد حاکم شرع چه این نیز مانع میراث بردن اوست از پسر بر قول بعضی از مجتهدین و اکثر برآنند که منع میراث نمی‌کند. هفتم بری ساختن پدر پسر خود را از میراث چه در این صورت پسر از ثلث ترکه محرومست «۳». هشتم مشکوک بودن نسب مثل آن که زنی یا کنیزی را که مولی یا شوهر دخول کرده باشد اجنبی به او دخول کند در طهر واحد چه فرزندی که در این حالت حاصل شود مشکوک فیه خواهد بود چه در این صورت پدر از پسر و پسر از پدر میراث نمی‌برد و میراث پسر او از فرزندان اوست و سنت است که پدر جهت او حصّه از مال خود بیرون کند و بعضی از مجتهدین انکار این قسم نیز کرده‌اند. نهم غیبت مقطعه یکی از میراث‌خوار چه آن مانعست از میراث بردن او تا آن که زندگی او به گواه دانسته شود یا بگذشتن مدّتی که آن قدر مدّت کسی زنده نتواند بود و بعضی از مجتهدین «۴» گفته‌اند که در این صورت چهار سال مال او را نگاه دارند و در این چهار سال او را طلب کنند پس اگر یافت نشود مال او را میانه ورثه قسمت کنند. دهم قرضی که تمام ترکه را فرا گرفته باشد. یازدهم دو کس به یک دفعه مردن یا آن که مشتبه شده باشد تقدّم و تاخر هر یک بغیر سبب غرق یا حرق «۵» یا هدم چه در این صورت چنانچه عن قریب مذکور می‌شود از یکدیکر میراث نمی‌برند و مال هر یک از ورثه از احیای اوست. دوازدهم در شکم بودن طفل چه تا از شکم زنده بیرون نیاید میراث نمی‌برد

(____۱) البتّه ترک احتیاط نخواهند نمود صدر دام ظلّه (۲) در مورد ورود روایات ترک احتیاط را ننمایند صدر دام ظلّه (۳) معلوم نیست صدر دام ظلّه العالی (۴) فرمایش بعض از مجتهدین خالی از وجه نیست ولی الاحتیاط سبیل النجاة صدر دام ظلّه (۵) الحاق حرق به هدم و غرق معلوم نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۹۵ پس اگر مرده یا نطفه بیفتد میراث نمی‌برد. سیزدهم ابعد درجه با وجود اقرب از کلّ میراث یا بعضی چنانچه مذکور شد. چهاردهم مریض بودن مرد در وقت عقد زن و دخول نکردن با او و مردن در آن مرض چه بر قول مشهور زن را میراث نیست. پانزدهم منع طفلی که از شکم افتد از بعض میراث مثل آن که جمعی که به گواهی ایشان کلّ میراث ثابت نشود گواهی دهند چون گواهی دادن یک زن بر او از دادن طفل چه در این صورت آن طفل میراث نمی‌برد مگر چهار یک مال. شانزدهم مشتبه شدن وارث آزاد و بنده و در بعضی «۱» روایات وارد شده که به قرعه آزاد را بیرون آرند و میراث به او دهند. هفدهم قدر قیمت کفن و خرج دفن کردن میّت چه ورثه از آن میراث نمی‌برند. هجدهم وصیّت کردن میّت سه یک مال خود را برای کسی چه در این صورت ورثه از سه یک مال او میراث نمی‌برند. نوزدهم مالی را که میّت وقف کرده باشد چه ورثه از آن نیز میراث نمی‌برند. بیستم جنایت کردن بنده از روی عمد بر کسی چه در این صورت اگر او را بکشند وارث از قیمت آن محرومست امّا اگر جنایت بنده خطا باشد محروم نیست چه در این صورت مخیّر است میانه دادن غلام یا دادن دیت جنایتی که در شرع جهت آن جنایت مقرّر باشد. بیست و یکم فرزند «۲» داشتن زن چه آن زن از شوهر دویّمین میراث نمی‌برد. بیست و دوم حرام مؤبّد شدن زن مدخوله بر شوهر به واسطه شیر دادن زن کوچک چه در این صورت او میراث نمی‌برد و در غیبت اگر از طرف مرد باشد خلافست و این دو امر را مجتهدین در موانع ارث در کتاب میراث ذکر نکرده‌اند و از خواص این کتابست. بیست و سیّم قدر حبوه که تعلّق به پسر بزرگ دارد و وارثان دیگر از آن محرومند و حبوه در کلام عرب بمعنی عطیّه است و آن چنانست که هر گاه شخصی بمیرد انگشتری و شمشیر و مصحف و رختهای بدن او تمام تعلق به پسر بزرگ دارد و در بعضی روایات آمده که زره و کتابها و راحله و سلاح او نیز از پسر بزرگست و آیا این اجناس اگر متعدّد باشند همه از پسر بزرگست یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که جامها چون بلفظ جمع در حدیث وارد شده تمام از اوست و اجناس دیگر که بلفظ واحد وارد شده یک فرد از آن تعلّق به پسر بزرگ دارد و بعوض این عطیّه لازمست به پسر بزرگ که نماز و روزه که به سبب بیماری یا سفر از پدر او فوت شده باشد و با وجود قدرت بر قضای «۳» آن اهمال کرده باشد قضا کند

(____۱) به ملاحظه ورود بعضی روایات ترک قرعه و احتیاط را نه نمایند صدر دام ظلّه (۲) در فرزند داشتن ترک احتیاط به تصالح و تراضی ننمایند صدر دام ظلّه (۳) گذشت که فوت روزه در سفر قدرت بر قضای او شرط نیست و اللّه العالم صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۹۶ و این خاصّه مذهب امامیّه است و در مذهب سنّیان نیست و شروط حبوه شش است: اوّل آن که پسر بزرگ موجود باشد که اگر کسی پسر بزرگ نداشته باشد حبوه نیست و اگر پسر بزرگ متعدّد باشند مجتهدین را در آن خلافست اقرب آنست که حبوه میانه ایشان منقسم می‌شود. دوّم آن که پسر بزرگ بی‌عقل و سفیه نباشد بر قول بعضی از مجتهدین. سیّم آن که بالغ باشد بر قول بعضی از مجتهدین. چهارم آن که غیر از حبوه میّت چیزی دیگر داشته باشد چه اگر چیز دیگر نداشته باشد حبوه نیست. پنجم آن که میّت قرضی نداشته باشد که مستغرق تمام مال او باشد چه اگر چنین قرضی داشته باشد حبوه نیست امّا اگر بعضی از ورثه قرض میّت را از مال خود بدهند آیا حبوه تعلّق به پسر بزرگ دارد یا نه مجتهدین را در این خلافست اقرب آنست که تعلّق به او دارد و هم چنین اگر در صورتی که قرض میّت مستغرق ترکه باشد و پسر بزرگ قرض او را از مال خود بدهد آیا جایز است که متصرّف حبوه شود یا نه در آن نیز خلافست اقرب آنست که جایز است. ششم آن که قضای روزه و نماز پدر کند بر قول بعضی از مجتهدین چنانچه مذکور شد چه اگر آنها را قضا نکند حبوه تعلّق به او ندارد و خلافست میانه مجتهدین که آیا حبوه را به پسر بزرگ دادن واجبست یا نه اکثر مجتهدین بر این رفته‌اند که واجبست و اگر فرزند بزرگ میّت دختر باشد نیز حبوه تعلّق به پسر بزرگ دارد و خلافست میانه مجتهدین که آیا قیمت حبوه را از حصّه میراث او کم می‌کنند یا نه اکثر مجتهدین برآنند که کم نمی‌کنند و اگر میّت حبوه را جهت دیگری یا برای صرف مصلحتی از مصالح مسلمانان وصیّت کرده باشد میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که اگر مساوی ثلث ترکه است در آن چه تعیین کرده صرف باید کرد و اگر زیاده از ثلث باشد موقوفست بر اذن پسر بزرگ و اگر نصیب هر وارثی کمتر از حبوه باشد مجتهدین را در این خلافست بعضی گفته‌اند که ممنوع نیست پسر بزرگ از حبوه و بعضی برآنند که ممنوعست

مطلب سیّم در بیان تفصیل صاحبان فروض و قرابت

فصل اوّل در تفصیل صاحبان فرض و قرابت

اشاره

فصل اوّل در تفصیل صاحبان فرض و قرابت بدان که آن چه در قرآن مجید از تصریح حصّه هر یک از میراث‌خواران وارد شده آن را فرض ایشان گویند و آن چه حصّه ایشان از عموم قرآن استنباط کرده‌اند آن را قرابت گویند پس بدین سبب وارث منقسم می‌شود به سه قسم:

قسم اوّل جماعتی که به فرض تنها میراث می‌برند

قسم اوّل جماعتی که به فرض تنها میراث می‌برند چون مادر و برادران و خواهران جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۹۷ پدر مادری یا مادری و شوهر در صورتی که فریضه متضمّن ردّی نباشد و زن بنا بر قول اصحّ «۱» که بر او ردّ نمی‌شود.

قسم دوّم جماعتی که گاهی به فرض و گاهی به قرابت میراث می‌برند

قسم دوّم جماعتی که گاهی به فرض و گاهی به قرابت میراث می‌برند چون پدر و دختران و خواهران پدری

قسم سیّم جماعتی که به قرابت تنها میراث می‌برند

قسم سیّم جماعتی که به قرابت تنها میراث می‌برنـد و آنها سوای جماعتی‌انـد که مـذکور شد چون جد و جدّه و عمّ و عمّه و خال و خاله و اولاد ایشان پس اصحاب در مرتبه اولی اصحاب فروض‌اند سوای پدر با عدم فرزند و پسر هر گاه با او دختر نباشد و اجداد و جدّات از هر طرف باشند و اصحاب مرتبه ثالثه به قرابت میراث می‌برند سوای خویشان مادری چه ایشان صاحب فرضند و آن چه از میّت می‌مانـد صاحب فرض فرض خود را می‌برد و اگر متعدّد باشـند هر یک حصّه خود را می‌گیرنـد و آن چه زیاده می‌ماند باز به صاحبان فرض ردّ می‌شود چنانچه مذکور خواهد شد و در ردّ بر شوهر هر گاه میراث خواری سوای آن نباشد خلافست اصحّ آنست کـه بر او ردّ می‌شـود و در ردّ بر زن نیز خلافست اصحّ آنست که ردّ نمی‌شـود «۲» چنانچه مـذکور شـد خواه در غیبت امام باشد و خواه در ظهور او هر گاه میراث‌خواری سوای او نباشـد و اگر در وارثی چند امر نسبی یا سببی که بآن میراث بر او جمع شود به همه آن میراث می‌برد و هر گـاه هر یـک از آن مـانع دیگری باشـد بـه همـه آن میراث نمی‌برد و آن بهشـت وجـه اسـت: اوّل آن کـه در شخصـی دو امر نسبی جمع شود بهر دو میراث می‌برد چون عمّ که خـال باشـند. دوّم آن که در شخصـی زیـاده از دو امر نسبی جمع شود به همه میراث می‌برد چون پسـر پسـر عمّ که پسـر پسـر خال باشد که پسر دختر خاله باشد. سیّم آن که در شخصی دو امر نسبی جمع شود که یکی از آنها منع دیگری کند به یک امر میراث می‌برد چون برادری که پسـر عمّ باشد به برادری میراث می‌برد. چهارم آن که نسبی و سـببی در یک شـخص جمع شود که یکی مانع دیگری نباشد امّا غیر آنها یکی از آنها را مانع باشد چون شوهری که پسـر عمّ باشد و زن را برادری یا پسر برادری باشد چه در این صورت برادر یا پسر برادر پسر عمّ را مانعند از میراث بردن پس نصف میراث از شوهر است و نصف از برادر یا پسر برادر. پنجم آن که دو نسب در شخصی و یک نسب در شخصی دیگر جمع شود چون دو پسـر عمّ که یکی از ایشـان پسـر خـال نیز باشـد چه یکی بهر دو نسب میراث می‌برد و آن دیگری به یک نسب. شـشم آن که دو سبب در یـک شـخص جمع شود که هر یـک مانع دیگری نباشـد بهر دو سـبب میراث می‌برد چون شوهری که معتق یا ضامن جریره

(____۱) گـذشت کـه ترک احتیـاط را ننماینـد صدر دام ظلّه (۲) گـذشت احتیاط در آن صـدر دام ظلّه جامع عباسـی (طبع قـدیم)، ج۲، ص: ۳۹۸ باشـد. هفتم آن که دو سبب در شخصـی باشـد و یـک نسب در شخصـی دیگر که یکی از آنهـا را منع کنـد چـون شوهر که معتق باشـد و زن را پسـری یا برادری باشـد چه در این صورت شوهر به شوهری میراث می‌برد امّـا به معتق بودن میراث نمی‌برد. هشـتم آن که دو سـبب جمع شود در شخصـی که یکی مانع باشـد دیگری را از میراث بردن چون امام هر گاه غلامی را که آزاد کرده باشد بمیرد به ولای عتق میراث از آن غلام می‌برد نه به ولای امامت.

فصل دوّم در بیان تفصیل سهام مفروضه و صاحبان فروض

فروض در قرآن مجید بر شش قسم است

فروض در قرآن مجید بر شش قسم است قسم اوّل نصف و آن نصیب سه قوم است: اوّل نصیب شوهر هر گاه فرزند و فرزند زاده نداشته باشد. دوّم نصیب یک دختر هر گاه با او پسری نباشد. سیّم نصیب یک خواهر پدر مادری یا پدری با عدم خواهر پدر مادری هر گاه برادر نباشد. قسم دوّم ربع و آن نصیب دو قومست: اوّل شوهر هر گاه فرزند یا فرزند زاده باشد. دوّم نصیب زن هر گاه فرزند و فرزند زاده نباشد. قسم سیّم ثمن و آن نصیب یک زن یا چند زنست هر گاه فرزند یا فرزند زاده موجود باشد. قسم چهارم ثلث و آن نصیب دو قومست: اوّل نصیب مادر هر گاه میّت فرزند یا برادران نداشته باشد. دوّم نصیب دو کس یا بیشتر از خویشان مادری خواه ذکر باشند و خواه انثی. قسم پنجم ثلثان و آن نصیب دو قومست: اوّل نصیب دو دختر یا بیشتر هر گاه پسر با ایشان نباشد. دوّم نصیب دو دختر یا بیشتر هر گاه با ایشان برادر نباشد. قسم ششم سدس و آن نصیب سه قومست: اوّل نصیب پدر و مادر است هر گاه فرزند یا فرزند زاده موجود باشد. دوّم نصیب مادر هر گاه میّت دو برادر یا یک برادر یا چهار خواهر پدر و مادری یا پدری داشته باشد. سیّم نصیب یکی از خویشان مادری. و

مرکّبات فروض ستّه

مرکّبات فروض ستّه هر یک با دیگری بعد از سقوط مکررات آنها بر بیست و یک وجهست چهارده ترکیب از آن ممکنست و هفت ترکیب ممتنع امّا چهارده ترکیب ممکن: اوّل جمع شدن نصف با نصف مثل آن که زنی بمیرد و شوهری و خواهر پدری و مادری یا پدری داشته باشد. دوّم جمع شدن نصف با ربع مثل آن که زنی بمیرد و شوهری و دختری داشته باشد یا مردی بمیرد و زنی و خواهری پدری مادری یا پدری داشته باشد. سیّم جمع شدن نصف با ثمن مثل آن که شخصی بمیرد و دختری یا زنی داشته باشد. چهارم جمع شدن جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۳۹۹ نصف با ثلثان امّا قسمت نمی‌شود بلکه نقص بر خویشان پدری می‌شود مثل آن که زنی بمیرد و شوهری و دو خواهر پدر مادری یا پدری داشته باشد چه در این صورت نصف از شوهران زنست و ما بقی از خواهران او. پنجم جمع شدن نصف و ثلث مثل آن که زنی بمیرد و دختر و شوهری و مادری داشته باشد. ششم جمع شدن نصف و سدس مثل آن که شخصی بمیرد و دختری و مادری داشته باشد. هفتم جمع شدن ربع و ثلثان مثل آن که مردی بمیرد و زنی و دو خواهر پدر مادری یا پدری داشته باشد. هشتم جمع شدن ربع و ثلث مثل آن که مردی بمیرد و زنی و مادری داشته باشد. نهم جمع شدن ربع و سدس مثل آن که شخصی بمیرد و زنی و یک خواهر مادری داشته باشد. دهم جمع شدن ثمن با ثلثان مثل آن که شخصی بمیرد و زنی و دو دختری داشته باشد. یازدهم جمع شدن ثمن و سدس مثل آن که شخصی بمیرد و زنی و فرزندی و پدری داشته باشد. دوازدهم جمع شدن ثلثان با ثلث مثل آن که شخصی بمیرد و دو خواهر پدر مادری یا پدری و دو خواهر مادری داشته باشد. سیزدهم جمع شدن ثلثان با سدس مثل آن که شخصی بمیرد و دو خواهر پدر مادری یا پدری و یک خواهر مادری داشته باشد. چهاردهم جمع شدن سدس با سدس مثل آن که شخصی بمیرد و پدر و مادری و فرزندی داشته باشد و امّا. هفت ترکیب ممتنع: اوّل جمع شدن ربع با ربع چه ربع فریضه شوهر است با فرزند و فریضه زنست با عدم فرزند. دوّم جمع شدن ربع با ثمن چه ربع فریضه زنست با عدم فرزند و ثمن فریضه اوست با وجود فرزند. سیّم جمع شدن ثمن با ثلث چه ثمن فریضه زنست با وجود فرزند و ثلث فریضه مادر است با عدم فرزند. چهارم جمع شدن ثلثان با ثلثان. پنجم جمع شدن ثلث با ثلث. ششم جمع شدن ثلث با سدس چه ثلث فریضه مادر است با عدم فرزند و سدس فریضه اوست با وجود فرزند. هفتم جمع شدن ثمن با ثمن.

مطلب چهاردهم در قواعد حسابی که در قسمت ترکه احتیاج بآنها می‌شود

فصل اوّل

فصل اوّل در بیان نسبتهایی که میان سهام ورثه و عدد رءوس ایشان بهم می‌رسد بدان که نسبتهایی که میان اعداد غیر واحد ممکن است که بهم رسد چهار قسمست: قسم اوّل تماثل و آن چنانست که دو عدد مثل یکدیگر باشند. قسم دوّم تداخل جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۰۰ و آن چنانست که دو عدد بر وجهی باشند که عدد اقل را چون یک مرتبه یا چند مرتبه از عدد اکثر بیندازند عدد اکثر را فانی سازد و باید که هر عدد اقل از نصف عدد اکثر بیشتر نباشد چون سه و شش و این قسم را متداخلان گویند. قسم سیّم توافق و آن چنانست که دو عدد بر وجهی باشند که عدد اقلّ را چون از عدد اکثر بیندازند عدد اکثر را فانی نسازد عددی ثالث غیر از ایشان هر دو را فانی سازد و این عدد ثالث مخرج کسری باشد که آن هر دو عدد در آن موافق آید چون چهار و شش که هر دو شریکند در عدد دو که مخرج نصف است که هر دو را فانی می‌سازد و گاه هست که فقها جهت کمی عدد فریضه متداخلان را متوافقان بمعنی اعم می‌گویند زیرا که البته متداخلان در کسری موافق هستند و این را میانه رءوس سهام اعتبار می‌کنند چنانچه زود باشد که در مسائل انکسار مذکور گردد. قسم چهارم تباین و آن چنانست که دو عدد بر وجهی باشند که اقل اکثر را فانی نسازد و عدد ثالث غیر از واحد نیز ایشان را فانی نکند چون سه و پنج.

فصل دوّم در بیان کسوری که در فریضه باشند

فصل دوّم در بیان کسوری که در فریضه باشند و مخارج مشترکه آنها بدان که کسر آنست که چون واحدی را به اجزاء معیّنه قسمت کنند تمام آن اجزا را مخرج می‌گویند و بعضی از آن را کسر و کسر بر پنج قسمست: اوّل کسر مفرد چون ثلث. دوّم کسر مکرّر چون ثلثان. سیّم کسر مضاف متّحد چون نصف ثلث. چهارم کسر مضاف متعدّد چون نصف سدس و ربع پنجم کسر معطوف چون ثلث و ربع و مخرج کسر مفرد اقل عددیست که آن کسر ازو صحیح بیرون آید پس مخرج نصف دو است و مخرج ثلث و ثلثان سه است و مخرج ربع چهار است و مخرج ثمن هشت است و مخرج سدس شش است پس مخارج فروض ستّه پنج است نصف و ثلث و ربع و ثمن و سدس و مخرج کسر مضاف حاصل ضرب مخرج مضافست در مخرج مضاف الیه مثلا مخرج ثلث ثمن بیست و چهار است و مخرج نصف سدس ربع چهل و هشت است و مخرج کسر معطوف تباین حاصل ضرب مخرج کسر معطوفست در مخرج کسر معطوف علیه اگر میانه ایشان تباین باشد چون ثلث و ثمن که مخرج ایشان بیست و چهار است و اگر توافق باشد حاصل ضرب مخرج کسر معطوفست در جزء وفق کسر معطوف علیه چون ربع و سدس که مخرج ایشان دوازده است و اگر تداخل باشد اکتفا به اکثر از دو مخرج مفرد آنها باید کرد چون ربع و ثمن که مخرج ایشان هشت است و قاعده مخرج کسر جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۰۱ معطوف ثلاثی یا بیشتر آنست که نظر کنی در نسبت میانه مخرج کسر معطوف ثنائی و ثلاثی پس اگر تباین باشد ضرب کنی حاصل ضرب مخرج را که سه است و اگر توافق باشد در جزء وفق ضرب کنی و حاصل ضرب مخرجست و اگر تداخل باشد اکتفا به اکثر کنی چنانچه مذکور شد پس مخارج فروض ستّه بیست و چهار است زیرا که میانه مخرج نصف دو است و مخرج ثلث و ثلثان که سه است چون تباین بود ضرب کردیم دو را در سه و نظر کردیم میانه شش و چهار توافق بنصف بود نصف احدهما را در دیگری ضرب کردیم دوازده شد و نظر کردیم میانه دوازده و هشت نیز توافق به ربع بود ربع احدهما را در یکدیگر ضرب کردیم بیست و چهار شد و چون میانه بیست و چهار و شش تداخل بود اکتفا به بیست و چهار کردیم.

مطلب پنجم در بیان دانستن نصیب هر وارثی از ترکه بعلم حساب

طریق اوّل آن که در میانه ورثه صاحب فرضی نباشد

اشاره

طریق اوّل آن که در میانه ورثه صاحب فرضی نباشد و همه در یک مرتبه باشند عدد رءوس ایشان سهام ایشان خواهد بود و اگر با ایشان دختران جمع شوند هر دو دختر را یک پسر حساب کند و بر ایشان قسمت نماید و اگر در میانه ورثه صاحب فرضی باشد و همه در یک مرتبه نباشند طلب عددی باید کرد که سهام مفروضه صاحبان فروض را داشته باشد و بر ایشان قسمت باید کرد و ترکه میّت نسبت به سهام ورثه بر سه قسمست:

قسم اوّل آن که ترکه بقدر سهام ورثه باشد

قسم اوّل آن که ترکه بقدر سهام ورثه باشد و آن بر چند وجهست: اوّل آن که بی‌کسری بر ورثه منقسم شود مثل آن که شخصی بمیرد و پدر و مادری و چهار دختر داشته باشد چه اقلّ عددی که سدس دارد شش است سدسان او که دو است به پدر و مادر متعلّق است و چهار باقی به چهار دختر. دوّم آن که با کسری منقسم شود پس خالی از آن نیست که بر یک فرقه منکسر است یا بر زیاده اگر بر یک فرقه منکسر باشد پس در این صورت اگر میانه رءوس و سهام ایشان تباین باشد ضرب باید کرد عدد رءوس را در اصل فریضه مثل آن که شخصی بمیرد و پدر و مادری و سه دختر داشته باشد اصل فریضه شش است دو از پدر و مادر است و چهار سهم از سه دختر است چون بر ایشان منکسر است میانه سهام و عدد رءوس ایشان تباین است ضرب باید کرد سه را در شش هجده می‌شود پس پدر و مادر شش سهم می‌برند و هر دختری چهار سهم و اگر میانه عدد رءوس و سهام ایشان توافق باشد جزء وفق عدد جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۰۲ رءوس را با جزء وفق سهام در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل آن که شخصی بمیرد و پدر و مادری و شش دختر داشته باشد حصّه پدر و مادر دو سهم می‌شود و حصّه شش دختر چهار سهم و میانه چهار و شش توافق بنصف است نصف عدد رءوس ایشان را که سه است در اصل فریضه ضرب باید کرد هجده می‌شود شش سهم از پدر و مادر است و هر یک از دختران را دو سهم می‌رسد و اگر به زیاده از یک فرقه منکسر باشد پس خالی از آن نیست که انکسار مستغرق جمیع فرقست یا مخصوص بعضی دون بعضی است و بر هر تقدیر اگر میانه رءوس هر فرقه منکسره و سهام ایشان توافق هست ردّ باید کرد رءوس ایشان را به جزء وفق و اگر میانه رءوس و سهام ایشان توافق نیست بحال خود باید گذاشت و اگر میانه رءوس سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رءوس و سهام بعضی از ایشان توافق نباشد ردّ کند رءوس ایشان را به جزء وفق و آن چه میانه ایشان توافق نباشد بر حال خود بگذارد آن‌گاه نظر کند میانه عدد رءوس جمیع فرق پس اگر میانه ایشان تماثل باشد ضرب باید کرد یکی از ایشان را در اصل فریضه و اگر تداخل باشد اکتفا به اکثر ایشان باید کرد و اگر توافق باشد جزء وفق فرقه را در عدد رءوس فرقه دیگر ضرب باید کرد و حاصل را در وفق فرقه ثالثه و هم چنین هر چند فرقه که باشد و اگر تباین باشد ضرب باید کرد عدد رءوس هر فرقه را در عدد رءوس فرقه دیگر و حاصل را در عدد فرقه ثالثه و هم چنین هر چند فرقه که باشد و بعد از امعان نظر در آن چه مذکور شد ظاهر می‌شود که مسائلی که بر انکسار سهام بر ورثه دایر باشد بیست و چهار است از آن جمله دوازده صورت که انکسار آنها مستغرق جمیع فرقست و امّهات مسایل انکسار است در این رساله مذکور می گردد: اوّل آن که میانه سهام جمیع فرق و عدد رءوس ایشان توافق باشد و میانه رءوس جمیع فرق تماثل باشد و رءوس هر فرقه را به جزء وفق ردّ باید کرد و عدد رءوس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد مثل آن که شخصی بمیرد و شش زن و هشت خواهر مادری و ده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده سهم است سه سهم نصیب شش زنست و چهار سهم نصیب خواهران مادری و پنج سهم نصیب خواهران پدری و چون میانه سهام زوجات و رءوس ایشان توافق بثلث بمعنی اعم بود ردّ کردیم رءوس ایشان را بثلث که دو بود و میانه سهام

خواهران مادری و رءوس ایشان توافق به ربع بمعنی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۰۳ اعمّ بود رءوس ایشان را به ربع که دو بود ردّ کردیم و میانه رءوس خواهران پدری و سهام ایشان توافق بخمس بمعنی اعمّ بود ردّ کردیم رءوس ایشان را بخمس که دو بود چون روس جمیع فرق بعد از ردّ آنها به جزء وفق متماثل شد یکی از آنها را در اصل فریضه ضرب کردیم بیست و چهار شد پس حصّه هر یک از زنان یک سهم شد و حصّه هر یک از خواهران مادری و خواهران پدری یک سهم. دوّم آن که میانه رءوس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رءوس ایشان تماثل باشد همان رءوس یک فرقه را در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل آن که شخصی بمیرد و هفت زن و هفت خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد چه اصل فریضه ایشان دوازده سهم است حصّه زنان سه سهم است بر رءوس ایشان منکسر و میانه آنها تباین است و حصّه خواهران مادری چهار سهم است به رؤس ایشان منکسر و میانه آنها تباین است و حصّه خواهران پدری پنج سهم است به رؤس ایشان منکسر و میانه آنها تباین است و چون رءوس جمیع متماثل بود رءوس یک فرقه را در اصل فریضه زدیم هشتاد و چهار سهم شد پس حصّه هر یک از زنان سه سهم شد و حصّه هر یک از خواهران پدری پنج سهم و حصّه هر یک از خواهران مادری چهار سهم. سیّم آن که میانه رءوس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رءوس و سهام بعضی دیگر توافق نباشد و میانه رءوس جمیع فرق تماثل باشد رءوس آن بعضی را که میانه سهام و رءوس ایشان توافق باشد به جزء وفق ردّ باید کرد و همان رءوس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد مثل آن که شخصی بمیرد و سه زن و نه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار سهم است حصّه زنان یک سهم و حصّه خواهران سه سهم و چون میانه سه و نه توافق بثلث بود بمعنی اعمّ ردّ کردیم رءوس ایشان را به سه و سه را در اصل فریضه زدیم دوازده شد حصّه زنان سه سهم شد و حصّه هر یک از خواهران پدری یک سهم. چهارم آن که میانه روس و سهام جمیع فرق توافق باشد و میانه رءوس ایشان تداخل باشد رءوس هر فرقه را به جزء وفق ردّ باید کرد و اکثر را در اصل فریضه باید زد مثل آن که شخصی بمیرد و شش زن و شانزده خواهر مادری و ده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده سهم است حصّه زنان سه است با رءوس ایشان چون توافق بثلث بود بمعنی اعم ردّ کردیم رءوس ایشان را بدو که ثلث شش است و حصّه خواهر مادری چهار است با رءوس ایشان جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۰۴ متوافق به ربع بود بمعنی اعم ردّ کردیم رءوس ایشان را ربع که چهار است و حصّه خواهران پدری پنجست با رءوس ایشان متوافق بخمس بود ردّ کردیم رءوس ایشان را بخمس که دو است و چون میانه رءوس جمیع فرق تداخل بود اکتفا به چهار کردیم و چهار را در اصل فریضه زدیم چهل و هشت شد حصّه هر یک از زنان چهار سهم شد و حصّه هر یک از خواهران مادری یک سهم و حصّه هر یک از خواهران پدری دو سهم. پنجم آن که میانه رءوس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رءوس ایشان تداخل باشد همان رءوس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد مثل آن که شخصی بمیرد و سه زن و شش پسر داشته باشد اصل فریضه ایشان هشت سهم است یک سهم حصّه زنان و میانه آن و رءوس ایشان تباین و هفت سهم حصّه پسران و میانه آنها نیز تباین و چون میانه رءوس هر دو فرقه تداخل بود اکتفا به شش کرده شش را در اصل فریضه زدیم چهل و هشت سهم شد حصّه هر یک از زنان سه سهم شد و حصّه هر یک از پسران هفت سهم. ششم آن که میانه رءوس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رءوس و سهام بعضی توافق نباشد و میانه رءوس ایشان تداخل باشد رءوس آن بعضی را که با سهام ایشان موافقند به جزء وفق ردّ باید کرد و اکثر را در اصل فریضه باید زد مثل آن که شخصی بمیرد و چهار زن و شش برادر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار سهمست حصّه زنان یک سهم شد و حصّه برادران سه سهم و چون میانه ایشان توافق بثلث بود بمعنی اعم ردّ کردیم رءوس ایشان را بثلث که دو است و چون میانه دو و چهار تداخل بود چهار را در اصل فریضه ضرب کردیم شانزده شد حصّه زنان چهار سهم شد و حصّه هر یک از برادران پدری دو سهم. هفتم آن که میانه رءوس جمیع فرق و سهام ایشان توافق بمعنی اعم باشد و میانه رءوس ایشان توافق باشد رءوس ایشان را به جزء وفق ردّ باید کرد و جزء وفق رءوس فرقه را در فرقه دیگر ضرب باید کرد و حاصل را در وفق فرقه ثالثه و هم چنین حاصل را در اصل فریضه مثل آن که شخصی بمیرد و دوازده زن و بیست

و چهار خواهر مادری و پنجاه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه دوازده سهم است حصّه زنان سه سهم بود چون میانه رءوس سهام ایشان توافق بمعنی اعمّ بود ردّ کردیم رءوس ایشان را بثلث یعنی چهار و حصّه خواهران مادری چهار سهم بود میانه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۰۵ رءوس و سهام ایشان توافق به ربع بود رد کردیم رءوس ایشان را به ربع یعنی شش و حصّه خواهران پدری پنج بود میانه رءوس و سهام ایشان بخمس بود ردّ کردیم رءوس ایشان را بخمس یعنی ده و چون میانه رءوس و فرقه اولی و ثانیه توافق بثلث بود ضرب کردیم دو را در شش دوازده باشد و میانه حاصل و رءوس فرقه ثالثه توافق بنصف بود ضرب کردیم حاصل را در پنج شصت حاصل شد آن‌گاه شصت را در اصل فریضه که دوازده بود ضرب کردیم هفتصد و بیست سهم شد حصّه زنان صد و هشتاد سهم شد و حصّه خواهران مادری دویست و چهل سهم و حصّه خواهران پدری سیصد سهم. هشتم آن که میانه رءوس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رءوس ایشان توافق باشد جزء وفق فرقه اولی را در فرقه ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را در اصل فریضه مثل آن که شخصی بمیرد و چهار زن و ده برادر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار سهم است حصّه زنان یک سهم و حصّه برادران پدری سه سهم و چون میانه رءوس ایشان توافق بنصف بود ردّ کردیم رءوس ایشان را بنصف پس دو را در ده ضرب کردیم بیست شد و بیست را در چهار ضرب کردیم هشتاد شد حصّه زنان بیست سهم شد و حصّه برادران پدری شصت سهم. نهم آن که میانه رءوس بعضی از فرق و سهام ایشان توافق باشد و میانه سهام و رءوس بعضی توافق نباشد رءوس آن بعضی را که توافق دارد میانه رءوس و سهام ایشان ردّ باید کرد به جزء وفق و ضرب باید کرد و جزء وفق فرقه اولی را در فرقه ثانیه و حاصل او را در فرقه ثالثه و هم چنین حاصل را در اصل فریضه مثل آن که شخصی بمیرد و شش زن و دوازده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار است حصّه زنان یک سهم است و حصّه خواهران پدری سه سهم و میانه سهام و رءوس ایشان توافق بثلث است بمعنی اعمّ رد کردیم رءوس ایشان را بثلث که چهار است و چون میانه رءوس هر دو فرقه توافق بنصف بود سه را در چهار ضرب کردیم حاصل را که دوازده است در چهار که اصل فریضه است زدیم چهل و هشت سهم شد حصّه زنان دوازده سهم شد و حصّه خواهران پدری سی و شش سهم. دهم آن که میانه سهام و روس جمیع فرق توافق باشد و میان رءوس ایشان تباین رءوس ایشان را به جزء وفق ردّ باید کرد و ضرب باید کرد رءوس هر فرقه را در دیگری و حاصل را در عدد رءوس فرقه ثالثه و هم چنین حاصل را در اصل فریضه مثل آن که شخصی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۰۶ بمیرد و شش زن و دوازده خواهر مادری و بیست و پنج خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده سهم است سه سهم حصّه زنان و چون میانه رءوس ایشان و سهام ایشان توافق بثلث بود بمعنی اعم ردّ کردیم رءوس ایشان را بثلث که دو است و حصّه خواهران مادری چهار است و چون میانه رءوس و سهام ایشان توافق بثلث بود ردّ کردیم رءوس ایشان را بثلث یعنی چهار و حصّه خواهران پدری پنجست و چون میانه رءوس و سهام ایشان توافق بخمس بود ردّ کردیم رءوس ایشان را به پنج آن‌گاه دو را در سه ضرب کردیم و حاصل آن را در پنج زدیم و هم چنین حاصل آن را در دوازده که اصل فریضه است ضرب کردیم سیصد و شصت سهم شد حصّه زنان نود سهم شد و حصّه خواهران مادری صد و بیست و حصّه خواهران پدری صد و پنجاه. یازدهم آن که میانه رءوس سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رءوس جمیع فرق تباین باشد رءوس هر فرقه را در دیگری ضرب باید کرد و حاصل را در عدد رءوس فرقه ثالثه و هم چنین حاصل را در اصل فریضه مثل آن که شخصی بمیرد و دو زن و پنج خواهر مادری داشته باشد و اصل فریضه دوازده سهم است حصّه زنان سه سهم است و حصّه خواهران مادری چهار سهم و حصّه خواهران پدری پنج سهم و چون میانه سهام و رءوس جمیع فرق توافق بود ضرب کردیم دوازده را در پنج و حاصل آن را در هفت و هم چنین حاصل را در اصل فریضه هشتصد و چهل سهم شد حصّه زنان دویست و ده سهم شد و حصه خواهران مادری دویست و هشتاد سهم و حصّه خواهران پدری سیصد و پنجاه سهم. دوازدهم آن که میانه رءوس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رءوس و سهام بعضی نباشد و میانه رءوس جمیع فرق تباین باشد رءوس متوافقین را به جزء وفق ردّ باید کرد و رءوس فرقه اولی را در فرقه ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را در فرقه ثالثه و هم

چنین حاصل را در اصل فریضه مثل آن که شخصی بمیرد و چهار زن و شش خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده است حصّه زنان سه سهم و حصّه خواهران مادری چهار سهم و حصّه خواهران پدری پنج سهم و چون میانه سهام و رءوس ایشان توافق بنصف بود ردّ کردیم رءوس ایشان را بنصف که سه باشد و چون میانه رءوس جمیع فرق تباین بود ضرب کردیم چهار را در سه و حاصل را در اصل فریضه یک هزار و جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۰۷ هشت سهم حاصل شد حصّه زنان دویست و پنجاه و دو سهم شد و حصّه خواهران مادری سیصد و سی و شش سهم و حصّه خواهران پدری چهار صد و بیست سهم.

قسم دوّم آن که ترکه زیاده باشد بر سهام مفروضه صاحبان فروض

اشاره

قسم دوّم آن که ترکه زیاده باشد بر سهام مفروضه صاحبان فروض پس زیادتی را بر صاحبان فروض ردّ باید کرد سوای زوجه که اصحّ آنست که مطلقا بر او ردّ نمی‌شود و در زوج خلافست اصحّ آنست که ردّ می‌شود چنانچه مذکور شد و سوای مادر با حاجب بخلاف مذهب سنّیان که ایشان قایلند بانکه آن چه از حصّه صاحبان فروض زیاده می‌ماند از خویشان پدریست و این را تعصیب می‌گویند و تعصیب پیش شیعه باطل است و از عادت فقهای امامیّه رضوان اللّه علیهم آنست که هر گاه ترکه زیاده از فروض صاحبان فرض باشد اوّل قسمت فروض ایشان می‌نمایند آن‌گاه تتمّه را نیز بر ایشان ردّ می‌کنند و حضرت سلطان المحقّقین و برهان المدقّقین نصیر الملّة و الحقّ و الدّین محمّد طوسی قدّس سرّه در رساله میراثیّه خود به یک دفعه بر صاحبان فرض قسمت می‌کند با وجود آن که طریقه قسمت خواجه اخصر از طریقه قسمت ایشانست و احادیث حضرات ائمّه معصومین علیهم السّلام نیز بر طبق آن وارد است چنانچه در روایت صحیحه محمّد بن مسلم از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام وارد شده که گفت که آن حضرت علیه السّلام صحیفه میراثیّه که به خطّ حضرت امیر المؤمنین ع و املای حضرت رسالت پناهی صلّی اللّه علیه و آله بود بمن نمود دیدم که نوشته بود که شخصی مرده و دختری و مادری گذاشته حصّه دختر نصف است و حصّه مادر سدس پس مال بر چهار سهم قسمت باید کرد سه حصّه از آن تعلق به دختر دارد و یک حصّه به مادر و هم چنین محمّد بن مسلم نقل کرده که در آن صحیفه دیدم به خطّ حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و املای حضرت رسالت پناهی صلّی اللّه علیه و آله نوشته بود که مردی فوت شده و دختری و پدری و مادری گذاشته حصّه دختر نصف است سه سهم و حصّه هر یک از پدر و مادر یک سهم پس مال را بر پنج قسمت باید کرد سه حصّه آن تعلّق به دختر دارد و دو حصّه به پدر و مادر.

تکمله

تکمله بدان که جمیع مسائلی که مشتمل بر ردّ بر صاحبان فروض است در طبقه اولی و طبقه ثانیه نزد جماعتی از مجتهدین که در طبقه ثانیه ردّ را جایز می‌دانند یازده قسمست: اوّل آن که شخصی مرده باشد و دختری و یکی از پدر یا مادر داشته باشد بطریق سلطان المحققین اصل فریضه ایشان از چهار سهم منقسم می‌شود. دوّم آن که جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۰۸ شخصی مرده باشد و دختری و پدری و مادری داشته باشد اصل فریضه ایشان از پنج سهم منقسم می‌شود. سیّم آن که شخصی مرده باشد و سه دختر یا بیشتر و یکی از پدر یا مادر داشته باشد اصل فریضه ایشان از شانزده سهم منقسم می‌شود. پنجم آن که مردی مرده باشد و دختری و یکی از پدر یا مادر و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از سی و دو سهم منقسم می‌گردد. ششم آن که مردی مرده باشد و پدری و مادری و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از چهل سهم منقسم می‌گردد. هفتم آن که شخصی مرده باشد و دو

دختر یا بیشتر و یکی از پدر یا مادر و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان نیز از چهل سهم منقسم می گردد. هشتم آن که شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری و یک خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان از چهار سهم منقسم می‌شود. نهم آن که شخصی مرده باشد و دو خواهر مادری و دو خواهر پدری یا بیشتر داشته باشد اصل فریضه ایشان از پنج سهم منقسم می گردد. دهم آن که شخصی مرده باشد و دو خواهر مادری یا بیشتر و یک خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان نیز از پنج سهم منقسم می‌شود. یازدهم آن که شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری و یک خواهر پدری و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از شانزده سهم منقسم می گردد و اگر در این یازده صورت اصل فریضه بر ایشان صحیح منقسم نشود رعایت نسبتهایی که در ما سبق مذکور شد باید کرد تا بر ایشان صحیح منقسم شود و. رد نیز بر دو قسم است: اوّل ردّ اخماسی و آن چنانست که آن چه از فرض صاحبان فروض زیاده می‌آید بر پنج سهم منقسم می گردد مثل آن که شخصی بمیرد و دختری و پدری و مادری داشته باشد اصل فریضه ایشان شش سهم است دو سهم تعلّق به پدر و مادر دارد و سه سهم تعلّق به دختر دارد و تتمّه بر ایشان ردّ می‌شود به پنج سهم. دوّم ردّ ارباعی و آن چنانست که تتمّه به چهار سهم منقسم می‌شود مثل آن که شخصی بمیرد و جماعت مذکوره دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر یا مادری یا پدری داشته باشد چه در این صورت بر مادر ردّ نمی‌شود بلکه تتمّه میانه دختر و پدر به چهار سهم منقسم می گردد و بعضی از مجتهدین در این صورت نیز به پنج حصّه منقسم می کنند و حصّه مادر را به پدر می‌دهند پس پیش ایشان ردّ بر یک قسم است

قسم سیّم آن که ترکه از سهام صاحبان فروض ناقص باشد

قسم سیّم آن که ترکه از سهام صاحبان فروض ناقص باشد جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۰۹ و سبب آن دو امر است: اوّل داخل شدن شوهر مثل آن که زنی بمیرد و دختری و پدری و مادری و شوهری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده است چهار سهم حصّه پدر و مادر است و سه سهم حصّه شوهر پس پنج سهم باقی ماند و سهام مفروضه دختر شش است چون اینجا شوهر داخل باشد حصّه او ناقص می‌شود و نقص بر او واقع باشد و هر جا که در ترکه نقصی بهم رسد بر پدر «۱» و دختران و خواهران پدر و مادری یا پدریست خلاف مر سنیان را که ایشان بر فریضه زیاده می کنند تا نقص بر کسی واقع نشود و این را عول می گویند و عول در مذهب حقّ امامیّه باطلست. دوّم داخل شدن زن مثل آن که شخصی بمیرد و دو خواهر مادری و یک خواهر پدر مادری یا پدری و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده است ثلث آن که چهار است حصّه خواهران مادری است و ربع آن که سه است حصّه زن و پنج باقی حصّه خواهر پدر مادری یا پدریست و سهام مفروضه ایشان شش باشد اینجا نقص بر زن واقع می‌شود

طریق دوّم آن که سهام هر وارثی را از فریضه نسبت دهند

طریق دوّم آن که سهام هر وارثی را از فریضه نسبت دهند پس بآن نسبت از ترکه می گیرند و این نزدیکست به فهم هر گاه نسبت واضح باشد مثل آن که شخصی بمیرد و ازو زنی و پدری و مادری بماند و مادر را حاجب نباشد چه فریضه ایشان از دوازده سهم منقسم می‌شود زن ربع ترکه که سه است می‌برد و مادر ثلث ترکه که چهار است می‌برد و باقی که پنجست و ربع و سدس ترکه است به پدر متعلّق است و گاه هست که نسبت واضح نیست و آسان نمی‌شود مگر بضرب مثل آن که ترکه پنج دینار باشد و ورثه جماعت مذکوره باشند چه در این صورت محتاجست که پنج را در عدد سهام فریضه ضرب کند تا شصت حاصل شود آن گاه هر دیناری را به دوازده جزء باید کرد تا منقسم شود پس زوجه را پانزده جزء می‌رسد که یک دینار و ربع دینار باشد و مادر را بیست جزء که یک دینار و نیم و سدس دینار باشد و پدر را بیست و پنج جزء که دو دینار و نصف و سدس دینار باشد

طریق سیّم آن که ترکه را بر فریضه قسمت نمایند

طریق سیّم آن که ترکه را بر فریضه قسمت نمایند بعد از آن خارج قسمت را در سهام هر یک از ایشان ضرب کنند آن چه بهم رسد نصیب هر یک باشد و این نزدیکست به فهم چه قسمت در این صورت سهل است مثلا هر گاه فریضه مذکوره باشد و ترکه شش دینار باشد بعد از قسمت بر دوازده هر یک سهم را نصف دینار می‌رسد پس نصف دینار را در سهام زوجه که سه است ضرب کنند یک دینار و نصف دینار (______________________________ ۱) از برای پدر موردی که این حکم ترتب بر او شود نیست صدر دام ظلّه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۱۰ بهم می‌رسد و نصف دینار را در سهام مادر که چهار است ضرب کنند دو دینار حاصل می‌آید و نصف دینار را در سهام پدر که پنجست ضرب کنند دو دینار و نصف می‌شود

طریق چهارم مستعمل میانه دو فریضه

طریق چهارم مستعمل میانه دو فریضه و آن بر دو قسمست: اوّل آن که در ترکه کسر نباشد چون دوازده دینار چه سهام هر وارثی را از فریضه باید گرفت و در ترکه ضرب کرد آن چه حاصل شود بر اصل فریضه قسمت باید نمود پس خارج قسمت نصیب آن وارثست مثل آن که سه زن و پدر و مادر و دو پسر و یک دختر باشند چه فریضه ایشان بیست و چهار است منکسر می‌شود نصیب اولاد بر پنج و وفق بیست و پنج را ضرب باید کرد در اصل فریضه صد و بیست حاصل می‌شود پس سهام هر یک از زوجات پنج بود آن را ضرب باید کرد در دوازده که اصل فریضه است شصت شد آن‌گاه قسمت باید کرد بر صد و بیست نصف دینار خارج قسمت است نصیب هر یک از زوجات و سهام هر یک از پدر و مادر بیست است چون آن را در دوازده ضرب کنند دویست و چهل می‌شود بعد از قسمت بر صد و بیست خارج قسمت دو دینار می‌شود آن نصیب هر یک از پدر و مادر است و سهام هر پسری بیست و شش است چون آن را در دوازده ضرب کنند و بر صد و بیست قسمت نمایند خارج قسمت دو دینار و سه و خمس دینار می‌شود نصیب هر دختری دیناری و سه عشر دینار می‌شود. دوّم آن که در ترکه کسر باشد پس بسط باید کرد تا از جنس کسر گردد و کسر را بر آن بیفزایند و چنانچه مذکور شد در آن عمل کنند پس در مثال مذکور هر گاه ترکه دوازده دینار و نصف باشد آن را بیست و پنج باید کرد و اگر ثلث باشد سی و هفت و هم چنین هر گاه ممکن باشد به قیراط و حبّات قسمت باید کرد و بآن عمل نمود و دیناری بیست قیراطست و قیراطی سه حبّه و حبّه چهار ارز و بعد از ارز اسم خاصی نیست

طریق پنجم مناسخات

طریق پنجم مناسخات و آن چنانست که شخصی بمیرد و قسمت میراث او نشده یکی از ورثه او بمیرد چه در این صورت قسمت هر دو فریضه را از یک اصل باید کرد و آن بر دو قسمست: قسم اوّل آن که وارث و استحقاق واحد باشد چون شش برادر و شش خواهر از شخصی بعد از فوت او بماند و پیش از قسمت ترکه یکی از برادران بمیرد و بعد از آن یک خواهر بمیرند تا آن که یک برادر و خواهر بماند مال میّت میان ایشان اثلاثا حصّه می‌شود اگر برادران و خواهران پدری باشند و بالسّویّه می‌برند اگر برادران و خواهران مادری باشند. قسم دوّم آن که وارث و استحقاق جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۱۱ مختلف باشد یا یکی از آنها

پس اگر نصیب میّت ثانی بر ورثه ایشان منقسم شود هر دو مسأله از مسأله اولی منقسم می‌گردد مثل آن که زنی بمیرد و شوهری و چهار خواهر پدری داشته باشد آن‌گاه شوهر بمیرد و پسری و دو دختر بگذارد فریضه اولی هشت است حصّه شوهر چهار است و بر ورثه او منقسم می‌شود و اگر منقسم نشود پس اگر نسبت میانه نصیب میّت ثانی و سهام ورثه او توافق باشد وفق فریضه ثانیه را و وفق نصیب را در فریضه اولی ضرب می‌کنند مثل آن که کسی بمیرد و پدری و مادری و پسری داشته باشد بعد از آن پسر بمیرد و ازو دو پسر و دو دختر بماند فریضه اولی شش است نصیب پسر چهار است و سهام ورثه او شش و میانه سهام ورثه و رءوس ایشان توافق بنصف است سه را در شش ضرب می‌کنند هجده می‌شود و اگر تباین باشد فریضه ثانیه را در اولی ضرب می‌کنند چون پدری و مادری و پسری باشد و پسر بمیرد و دو پسر و یک دختر ازو بماند فریضه اولی شش است و حصّه پسر چهار است و سهام ورثه او پنج و میانه رءوس و سهام ایشان تباین است پنج را در شش ضرب باید کرد سی می‌شود و اگر یکی از میراث‌خوار میّت ثانی پیش از قسمت بمیرد عمل واحد است و هم چنین اگر فرض کثرت تناسخ کند.

مطلب ششم در لواحق میراث

فصل اوّل در میراث جماعتی که به یک دفعه در دریا غرق شوند

فصل اوّل در میراث جماعتی که به یک دفعه در دریا غرق شوند یا دیواری بر سر ایشان افتد و همه بمیرند از یکدیکر میراث می‌برند به چهار شرط: شرط اوّل آن که هر یک مال داشته باشد چه میراث در مالست پس اگر در میانه ایشان کسی باشد که مال نداشته باشد میراث نمی‌برد و ازو میراث نمی‌برند. شرط دوّم آن که از یکدیکر میراث برند پس اگر از یکدیکر میراث نبرند مثل آن که دو برادر غرق شوند و یکی از ایشان را فرزندی باشد چه برادر با وجود فرزند میراث نمی‌برد. شرط سیّم آن که تقدیم و تاخیر مردن هر یک بر دیگری مشخّص نباشد چه اگر تقدیم و تاخیر مشخّص باشد مقدّم میراث نمی‌برد. شرط چهارم آن که مردن ایشان به سبب غرق یا هدم باشد پس اگر دو کس به یک دفعه به اجل خود بمیرند میراث از هم نمی‌برند و بعضی از مجتهدین برآنند که هر سببی که باعث اشتباه شود این حکم دارد و بعضی از ایشان گفته‌اند که اگر جماعتی را در آتش اندازند یا بکشند از یکدیکر میراث می‌برند و هر گاه این چهار شرط جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۱۲ بهم رسد میراث از هم دیگر می‌برند از جمیع چیزهای یکدیکر مگر از آن چه از یکدیگر میراث می‌گیرند که از آن میراث نمی‌برند زیرا که لازم می‌آید «۱» که شخص مرده را زنده فرض کنند و این محالست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که از آن نیز میراث می‌برند و خلافست میانه مجتهدین که آیا در این صورت تقدیم میراث بردن کسی که نصیب او کمتر باشد واجبست یا نه اقرب آنست که واجب نیست لیکن سنّت است پس اگر پدری و پسری به یک دفعه غرق شوند اوّل فرض مردن پسر باید کرد و حصّه پدر را از ترکه پسر باید داد و بعد از آن فرض مردن پدر باید کرد و حصّه پسر را از متروکات پدر بیرون آورد سوای آن چه از پسر به میراث برده چه از آن میراث نمی‌برد آن‌گاه آن چه هر یک از ایشان میراث برده است به میراث خوار زنده او می‌رسد و اگر یکی از ایشان میراث‌خوار نداشته باشد میراث او به کسی می‌رسد که با او غرق شده و ازو به ورثه زنده او می‌رسد.

فصل دوّم در میراث خنثی

فصل دوّم در میراث خنثی یعنی کسی که هم آلت مرد داشته باشد و هم فرج زن و قاعده در تحقیق حال او چنان است که ببینند آخر از کدام منقطع می‌شود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که حکم بر آن کنند که پیشتر منقطع می‌شود و اگر هر دو در ابتدا و انقطاع مساوی باشند در این صورت خنثی مشکل است و در حکم او میانه مجتهدین خلافست بعضی برآنند که پهلوهای او را

بشمارند پس اگر هجده ضلع داشته باشد زنست و اگر هفده باشد به این طریق که نه ضلع از جانب راست او باشد و هشت ضلع از جانب چپ مرد است و بعضی گفته‌اند که قرعه بزنند و بر آن حکم کنند و بعضی برآنند که اگر علامتی از لحیه یا بول یا حیض یا احتلام یا جماع در او باشد بآن عمل نمایند «۲» و اگر این علامتها نباشد میراث مرد به او دهند و مشهور در میراث او آنست که نصف میراث مرد و نصف میراث زن بانکه ترکه را یک مرتبه بر تقدیر ذکوریّت منقسم سازند و یک مرتبه دیگر بر تقدیر انوثیّت آن‌گاه ضرب کنند یکی را در دیگری در تباین یا در جزء وفق در توافق یا در اکثر در تداخل و حاصل را در دو ضرب کنند یا آن را تضعیف نمایند آن‌گاه هر وارثی را نصف آن چه حاصل می‌شود از دو فریضه بدهند پس هر گاه میّت پسری و دختری و خنثائی بگذارد فریضه ایشان از چهل منقسم می‌شود چه فریضه ذکوریّت پنجست و انوثیّت چهار و چهار در پنج بیست می‌شود و بیست را که در دو ضرب کردیم چهل شد (________________________________ ۱)

تعلیل خالی از مناقشه نیست و اولی استدلال بوجود نصّ معتبر است مثل صحیحه عبد الرّحمن ابن الحجاج و غیرها صدر دام ظلّه (۲) اگر به امارات علميّه زن یا مرد بودن خنثی معلوم نشد رعایت احتیاط را در هر موردی نمایند صدر دام ظلّه العالی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۱۳ حصّه ذکر بر تقدیر ذکوریّت خنثی شانزده می‌شود و حصّه انثی بر تقدیر انوثیّت خنثی بیست می‌شود و نصف هر دو هجده است و حصّه خنثی سیزده می‌شود زیرا که حصّه او بر تقدیر ذکوریّت شانزده است و بر تقدیر انوثیّت ده و حصّه دختر نه می‌شود زیرا که حصّه او بر تقدیر ذکوریّت خنثی هشت می‌شود و بر تقدیر انوثیّت او سیزده می‌شود و در صورت مذکوره اگر شوهر با زن جمع شود مخرج نصیب ایشان را در فریضه ضرب باید کرد و نصیب او را بیرون باید آورد آن‌گاه تتمّه را باید قسمت کرد بر چهل سهم هر سهمی به سه سهم اگر شوهر باشد و هفت سهم اگر زن باشد و اگر با پدر و مادر خنثی جمع شود فریضه ذکوریّت شش است و فریضه انوثیّت پنج و حاصل ضرب پنج در شش سی است و هر گاه سی را در دو ضرب کردیم شصت می‌شود پدر و مادر بیست و دو می‌برند چه حصّه ایشان بر تقدیر ذکوریّت بیست است و بر تقدیر انوثیّت بیست و چهار و خنثی سی و هشت می‌برد بر تقدیر ذکوریّت چهل می‌برد و بر تقدیر انوثیّت سی و شش و اگر با پدر و مادر دو خنثی جمع شوند در این هر دو صورت اکتفا به شش باید کرد و اگر یکی از پدر و مادر با خنثی جمع شوند فریضه ذکوریّت شش است و فریضه انوثیّت چهار و میانه ایشان توافق است نصف هر یک را در دیگری ضرب کردیم دوازده شد باز دوازده را در دو ضرب کردیم بیست و چهار شد پس حصّه یکی از پدر و مادر پنج باشد و حصّه خنثی نوزده و اگر دو خنثی با یکی از پدر و مادر جمع شوند فریضه ایشان نیز مثل فریضه پدر و مادر با خنثی است که مذکور شد امّا شصت را در دو ضرب کردیم صد و بیست می‌شود و اگر با دختر و خنثی یکی از پدر و مادر باشد پنج مسأله انوثیّت را در هجده مسأله ذکوریّت ضرب کردیم نود می‌شود و نود را که در دو ضرب می‌کنیم صد و هشتاد می‌شود حصّه یکی از پدر و مادر سی و سه می‌شود بر تقدیر ذکوریّت سی و شش می‌برد و بر تقدیر انوثیّت سی و حصّه دختر شصت و یک و حصّه خنثی هشتاد و شش پس در این صورت از حصّه پدر نصف ردّ افتاده است زیرا که مردود بر تقدیر انوثیّت هر دو شش است که فاضل است بر تقدیر ذکوریّت و اگر پدر و مادر یا یکی از ایشان با خنثی جمع شود نصیب مادر ایشان بر فریضه ایشان زیاده نمی‌شود و هم چنین دو خنثی با پدر و مادر و اگر برادران پدر مادری یا پدر جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۱۴ خنثی باشند چون اولادند و امّا برادران مادری مساویند و اعمام هم چون برادران پدریست و اخوال چون برادران مادری.

فصل سیّم در بیان میراث کسی که هیچ یک از فرج ذکر و انثی نداشته باشد

فصل سیّم در بیان میراث کسی که هیچ یک از فرج ذکر و انثی نداشته باشد و میراث کسی که دو سر داشته باشد و میراث فرزندی که در شکم باشد و میراث فرزندی که پدر او با مادرش لعان کرده باشد و میراث ولد الزّنا امّا میراث کسی که هیچ یک از فرج ذکر

و انثی نداشته باشد یا کسی که یکی از مخرج قبل و دبر داشته باشد یا کسی که هیچ کدام نداشته باشد و آن چه بخورد قی کند یا کسی که بول و غایط او هر دو از یک موضع بیرون آید همه به قرعه بیرون باید آورد به این طریق که بر پارچه کاغذی بنویسند عبد اللَّه و بر پارچه دیگر أمهٔ اللَّه و آن را در سهام مبهمه بگردانند و این دعا بخوانند که اللّهمّ أنت اللَّه لا اله الّا أنت عالم الغیب و الشّهادهٔ أنت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون بیّن لنا امر هذا المولود کیف یورث ما فرضت له فی کتابک بعد از آن سهام را مشوش سازند و رقعه بیرون آورند پس اگر عبد اللَّه بیرون آید میراث پسر می‌گیرد و اگر أمهٔ اللَّه بیرون آید میراث دختر و تحقیق میراث کسی که دو سر و دو بدن بر یک کمر داشته باشد به این طریق است که یکی از ایشان را بیدار کنند اگر هر دو به یک دفعه بیدار شوند میراث یک کس می‌برند و اگر یکی بیدار شود و یکی در خواب باشد میراث دو کس می‌برند و میراث فرزندی که در شکم باشد وقتی ثابت می‌شود که زنده از شکم بیرون آید و حرکت کند حرکت احیا امّا احتیاطا حصّه دو پسر باید گذاشت پس اگر مرد زاییده شود ورثه قسمت کنند و میراث ولد ملاعنه از مادر و فرزند و زوجه اوست و با عدم ایشان از خویشان مادری اوست بالسّویه و او نیز از خویشان مادری میراث می‌برد و میراث ولد الزّنا از طرفین از فرزند و زوجه اوست و پدر و مادر ازو میراث نمی‌برند و نه کسی که به ایشان نزدیک باشد و هر گاه زوجه و فرزند مفقود باشد ضامن جریره میراث ازو می‌برد و با عدم او امام علیه السّلام و ولد الزّنا از یک طرف منع مخصوص به آن طرف است دون طرف دیگر.

فصل چهارم در بیان میراث مجوس

فصل چهارم در بیان میراث مجوس بدان که میانه مجتهدین خلافست در میراث ایشان بعضی گفته‌اند که میراث می‌برند به سبب صحیح و سبب صحیح به فاسد نمی‌برند و بعضی برآنند که بهر دو جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۱۵ می‌برند خواه صحیح باشد و خواه فاسد و بعضی گفته‌اند بنسب صحیح و فاسد میراث می‌برند و به سبب صحیح می‌برند نه به سبب فاسد و آن چه در احادیث وارد شده مؤید قول دوّم است چه سکونی از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام روایت کرده که فرمودند مجوسی از مادر و خواهر و دختر میراث می‌برد برای آن که مادر اوست و هم زن اوست و حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلام به کسی دشنام مجوسی می‌داده که مادر خود را خواسته بود فرمود که نمی‌دانی که این پیش مجوسی نکاحست پس اگر مجوسی دختر خود را تزویج کند و ازو دختری بهم رسد زوجه او نصیب دختری و زنی را می‌برد و نصیب دختران دیگر می‌برد و اگر خواهر مادری خود را که جدّه پدری او باشد یا خواهر پدری را که جدّه مادری باشد بخواهد بهر دو میراث می‌برد و اگر یکی از آنها منع دیگری کند ارث به مانع می‌رسد چون دختر که خواهر مادری باشد و عمّه که خواهر پدری باشد و عمّه که دختر عمّه باشد و خواهری که مادر باشد و امّا غیر مجوس حکم ایشان حکم مسلمانانست و مسلمانان به سبب فاسد میراث نمی‌برند به اجماع امّا بنسب فاسد چون وطی به شبهه میراث می‌برند

باب نوزدهم از کتاب جامع عبّاسی در بیان حدودی «۱» که جهت دزدی و زنا و لواطه و سحق

اشاره

باب نوزدهم از کتاب جامع عبّاسی در بیان حدودی «۱» که جهت دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر آن در شرع مقرّر است و تعزیرهائی که اهل شرع جهت بعضی از گناهان قرار داده‌اند بدان که حدّ در لغت عرب بمعنی منع آمده و به جهت شرع عقوبت خاصّی است متعلق بازار بدن کسی که گناهی ازو صادر شده باشد و شارع جهت آن مقداری معیّن کرده بحسب هر فردی از افراد حدود و در آن سه مطلبست:

مطلب اوّل در بیان اقسام حدود

فصل اوّل در بیان قسم اوّل

فصـل اوّل در بیـان قسم اوّل از اقسام حـدود و آن بریـدن دست راسـتست در مرتبه اولی و پای چپ در مرتبه ثانیه و حبس مخلّـد در مرتبه سیّم و کشـتن در مرتبه چهارم و این حـدّ دزدیست و شـروط آن چهارده است: اوّل آن که دزد بالغ باشـد چه اگر طفل دزدی کند تأدیبش باید کرد و بعضـی از مجتهدین گفته‌اند که در مرتبه اولی دزدی او را عفو باید کرد و در مرتبه دوّم تأدیب او باید کرد و در مرتبه (ـــــــــــــــــــ ۱) چون حدود و قصاص در این ازمنه متروک گردیـده و دیـده و شـنیده نشـده کسـی متصدّی آن گردد الّا نادرا لهذا حواشـی بر آنها نوشـته نشد إن شاء اللّه تعالی اخوان مؤمنین وفّقهم اللّه تعالی پیوسـته در درگاه حضـرت قاضـی الحاجات تضرّع می‌نمایند و مدام در مظان استجابت دعوات مشغول دعا می‌باشـند که ظهور موفور السّرور حضرت امام عصر عجّل اللّه تعالی فرجه و سهّل مخرجه را از نزدیک فرماید و مؤمنین را از ظلمت غیبت برهانـد إن شـاء اللّه تعـالی و البتّه این دعـا را از اعظم قربـات خواهنـد شـمرد و پیوسته منتظر ظهور موفور السّرور خواهنـد بود إن شاء اللّه تعالی وفّقنا اللّه تعالی و جمیع المؤمنین لذلک صدر دام ظلّه العالی تا باین مقام ملاحظه شد و اللّه هو الموفّق للصّواب جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۱۶ سیّم سرهای انگشتانش را آن قدر باید تراشید که خون آلوده شود و در مرتبه چهارم سرهای انگشـتان او را قطع بایـد کرد و در مرتبه پنجم دست راست او را بطریق بـالغ بایـد بریـد. دوّم آن که عاقل باشـد چه دیوانه را تـأدیب بایـد کرد و اگر چه مکرّر ازو دزدی صـادر شود امّا اگر جنون او دوری باشـد و در حالت غیر دیوانگی دزدی کند حـدّ از او ساقط نمی‌شود. سیّم آن که مختار باشد پس اگر کسـی او را به اکراه بر آن دارد بر او حدّی نیست. چهارم آن که آن چه دزدیـده است مال باشـد پس اگر مال نباشـد بر او حـدّی نیست مثل آن که طفل آزادی را بـدزدد و اگر چه جامهای او زیاده از ربع یک مثقال طلا بوده باشد حدّ ندارد امّا اگر بالغی را بدزدد و جامهای او ربع مثقال طلا باشد حد دارد و اگر غلام کوچک شخصـی را بـدزدد حـدّ دارد و اگر غلام بزرگ کسـی را بدزدد حدّ ندارد مگر آن که در خواب باشد یا مست باشد و در دزدیدن مال فرقی میـانه جامه و طعام و میوه و نان و نمک و برق و خاک و گل ارمنی و حیوان و غیر آن نیست. پنجم آن که آن مال به نصاب رسـیده باشد و نصاب چهار یک مثقال شـرعی طلای خالص است که مضـروب به سکّه معامله باشد یا هر چه قیمت آن ربع مثقال باشد پس دزدیـدن چیزی که قیمت آن کمتر از این باشد حد ندارد و اگر انگشتری که وزن آن شـش یک مثقال باشد و قیمت آن چهار یک مثقال بـدزدد حـدّ دارد امّا اگر وزن آن چهار یک مثقال باشد و قیمت آن شـش یک مثقال حدّ ندارد و اگر مالی را که قیمتش ربع مثقال باشد بدزدد به گمان آن که ربع مثقال نیست حدّ دارد و اگر جامه بدزدد که قیمت آن کمتر از ربع مثقال باشد و در جیب آن جـامه ربع مثقـال طلاـ باشـد و عالم بآن نباشـد و بعـد از دزدیـدن آن جامه بر او ظاهر شود آیا حـدّ دارد یا نه میانه مجتهـدین در آن خلافست و آیا دزدیدن نصاب به یک دفعه شرطست یا نه در این نیز خلافست اقرب آنست که شرطست و هم چنین خلاف کرده‌اند در آن که اگر دو شـخص ربع یک مثقال طلا بدزدند آیا قطع بر ایشان لازم است یا نه اقرب آنست که لازم نیست. ششم آن که آن مال مال فرزنـد و بنـده نباشـد چه اگر پـدری مال فرزنـد خود را بـدزدد و آقا مال بنـده خود را و اگر چه مکاتب باشـد بر این هر دو شخص قطع نیست امّا اگر پسـر مال پدر را بدزدد قطع لازمست و هم چنین اگر مادر مال پسر را بدزدد. هفتم آن که آن چه دزدیده باشد از طعام در سال قحط نباشد جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۱۷ چه اگر در سال قحط طعام بدزدد قطع نیست. هشتم آن که تمام آن مال مال غیر دزد باشـد چه اگر مال خود را که به اجاره داده باشـد از مسـتاجر بدزدد قطع نیست و هم چنین قطع نیسـت اگر مال مشترک را یا مال خود را به گمان آن که مال غیر است بدزدد و هم چنین قطع نیست هر گاه پیش از بردن از حرز یا بعد از بیرون آوردن از حرز و پیش از آن که بحاکم عرض کننـد و حکم به قطع او کند مالک او شود به هبه یا به میراث یا به خریدن. نهم

آن که توهّم حلّیت نباشد پس اگر توهّم حلّیت باشد مثل آن که کسی توهّم کند که آن چه برده است ملك اوست و اگر چه بمجرّد دعوی باشد قطع نیست. دهم آن که آن مال دزدیده از محرّمات نباشد پس دزدیدن شراب و گوشت خوك باعث قطع نمی‌شود و اگر چه میانه او و جهود مشترك باشد لیکن در این صورت از جهت جهود غرامت باید کشید و اگر سگی را که قیمت آن ربع مثقال باشد بدزدد مجتهدین را در آن خلافست اقرب آنست که سبب قطع می‌شود و اگر آلات لهو چون طنبور یا ظروف طلا و نقره را بدزدد بقصد شکستن قطع نیست و اگر بقصد دزدیدن بردارد و قیمت آن ربع دینار باشد در آن خلافست اقرب آنست که قطع لازمست و اگر مال کافر حربی را بدزدد باعث قطع نمی‌شود امّا اگر مال جهود را که به شرایط ذمّه باشد بدزدد باعث قطع می‌شود. یازدهم آن که آن مال را از حرز بدزدد و مراد به حرز جائی است که مال را به واسطه محافظت و نگاهداشتن در آن گذارند و آن مختلف باختلاف اموال است پس صندوق مقفّل حرز ازو جواهر است و دکان در بسته حرز متاع و غیر آن و خانه و باغ حرز میوه و طویله حرز چاروا و قبر حرز کفن و اگر در دکان گشاده باشد و صاحب دکان نگاه می‌کرده باشد آیا اگر چیزی بدزدد موجب قطع می‌شود یا نه میانه مجتهدین در این خلافست و درخت حرز میوه نیست پس اگر میوه از درخت بدزدد قطع نیست و اگر در مسجد را بدزدد یا کفن را از قبر برآرد قطع لازمست و آیا شرطست که قیمت آنها ربع یک مثقال باشد یا نه مجتهدین را در آن خلافست و اگر غیر کفن چیزی با میّت در قبر گذارند و کسی آن را بدزدد قطع نیست و در دزدیدن جامه خانه کعبه معظّمه یا پاره از آن مجتهدین را خلافست و اگر چیزی را از غیر حرز چون صحراها و آسیاها و راهها و مسجدها بدزدد قطع نیست. دوازدهم آن که دزد در بیرون آوردن آن متاع از حرز منفرد باشد پس اگر حرز را بشکند و دیگری آن را بیرون آورد بر هیچ کدام قطع نیست. سیزدهم آن که دزد متاع را بنفس خود بیرون برد پس اگر بر چاروائی بار کند و بیرون آورد یا طفلی را همراه ببرد که آن را بردارد قطع نیست. چهاردهم آن که دزد جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۱۸ به پنهانی ببرد چه اگر بظاهر به قهر و غلبه یا غیر آن ببرد قطع نیست و در دزد مسلمانی و آزادی و ذکوریّت و بینایی شرط نیست پس اگر کافری یا بنده یا زنی یا کوری چیزی بدزدد قطع بر ایشان لازمست و بعد از آن که شروط مذکور متحقّق شود واجبست بر دزد که آن چه دزدیده همان را یا مثل آن را یا قیمت آن را اگر تلف شده باشد به صاحبش دهد امّا ردّ کردن مال دزدیده به صاحب آن مانع از قطع دست او نمی‌شود و حدّ او آنست که حاکم شرع بعد از ثبوت در مرتبه اوّل چهار انگشت دست راست او را ببرد و کف و انگشت شصت او بگذارد و در مرتبه دوّم پای چپ او را تا عقب ببرد و عقب را بگذارد و در مرتبه سیّم او را حبس مخلّد کند و در مرتبه چهارم اگر دزدی کند مثل آن که در حبس اگر چیزی بدزدد حاکم او را می‌کشد و غیر حاکم را جایز نیست و اگر دست راست دزد بعد از دزدی و پیش از قطع تلف شود یا شل باشد دست چپ او را بعوض دست راست او نمی‌توان برید و سنّت است که دست و پای دزد را بعد از بریدن به روغن زیت داغ کنند

فصل دوّم در بیان قسم دوّم از اقسام حدود

فصل دوّم در بیان قسم دوّم از اقسام حدود و آن بریدن دست راست و پای چپ یا عکس و کشتن و از حلق کشیدنست و در این حدّ میانه مجتهدین خلافست که آیا امام میانه آنها مخیّر است که بترتیب همه را بفعل آورد یا نه بعضی از مجتهدین بترتیب قایلند و هم چنین خلافست در این که آیا زنده از حلق باید کشید یا اوّل بکشد و بعد از آن از حلق بکشد و این حدّ محاربست و محارب کسی است که در شهر یا در صحرا یا در دریا یا در شب یا در روز بقصد ترسانیدن مسلمانان شمشیر برهنه کند خواه مرد باشد و خواه زن و خواه ضعیف باشد و خواه قوی و خواه از جماعتی باشد که کمان برند که راه مسلمانان می‌زنند یا نه و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مردان ساخته‌اند و بعضی گفته‌اند که اگر کسی را کشته باشد و مال او را برده باشد دست راست و پای چپ او را باید برید آن‌گاه او را باید کشت و اگر همین مال برده باشد و کسی را نکشته باشد دست راست و پای چپ او را باید

برید و از شهر بیرون کرد و چیزی از او باید برید که از مصاحبت و مجالست و نکاح کردن با او اجتناب کنند و او را از داخل شدن به بلاد شرک منع نمایند و اگر ایشان او را در بلاد خود جای دهند قتال کردن با ایشان لازم است تا آن که او را سر دهند و از شهر خود بیرون کنند و اگر آن کس را جراحت کرده باشد قصاص نیز بر او لازمست و اگر اقتصار به کشیدن شمشیر و سلاح کرده باشد و کسی را نکشته و جراحتهم جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۱۹ نکرده باشد و مال کسی را نیز نبرده باشد حدّ او آنست که او را از آن شهر بیرون کنند و اگر آن شخص محارب پیش از گرفتن او توبه کند حدّ ازو ساقط می‌شود امّا اگر مال کسی را برده باشد ازو می‌گیرند و اگر کسی را جراحت کرده باشد قصاص نیز بر او لازمست و اگر کسی که سلاح ظاهر کرده است طلیع بوده باشد یعنی کسی باشد که از دشمن خود ترسد و همیشه جهت دفع شرّ او با شمشیر برهنه گردد او را حدّی نیست چه او محارب نیست و هم چنین کسی که مدد محارب کند امّا باعث کشتن و ایذای مردمان نشود چه بر او نیز حدّی نیست و سنّت است که بعد از بریدن دست و پای محارب به روغن زیت داغ کنند

فصل سیّم در بیان هشت قسم از اقسام حدود

شروط آن هفت است

شروط آن هفت است اوّل آن که هر یک از زن و مرد بالغ باشند چه طفل را حدّی نیست بلکه تعزیرش می‌کنند. دوّم آن که عاقل باشند چه بقول اقوی بر مجنون حدّی نیست. سیّم آن که مختار باشند چه بر کسی که به اکراه او را بر آن دارند حدّی نیست. چهارم آن که آن زنی که با او دخول کرده بر آن مرد حرام باشد پس اگر حلیله او باشد حدّی ندارد. پنجم آن که آن زن را عقد نکرده باشد یا مالک او نباشد چه اگر عقد کرده باشد یا مالک او شده باشد حدّی نیست. ششم آن که بآن زن به شبهه دخول نکرده باشد بلکه عالم به تحریم باشد پس اگر به شبهه دخول کرده باشد حدّی نیست. هفتم آن که آلت خود را در فرج زن غایب ساخته باشد خواه در قبل او و خواه در دبر او و غیبوبت حشفه کافیست پس اگر غیبوبت نشود حدّ زنا ندارد و در اوّل اسلام حدّ زنای بکر آن بود که او را سرزنش می‌نموده‌اند و سخنان درشت به او می‌گفته و اگر زنا با غیر بکر بوده حبس مخلّد می‌کرده‌اند آن‌گاه نسخ شد و

اقسام حدّ زنا هشت است

قسم اوّل رجم کردن

قسم اوّل رجم کردن یعنی تا کمر در زمین نشاندن و سنگسار کردن و این حدّ هر یک از مرد جوان آزاد بالغ عاقلی است که زن مدخوله بعقد صحیح یا ملك داشته باشد و هر صبح و شام او را رسیدن بآن زن ممکن باشد و هم چنین حدّ هر یک از زن جوان آزاد بالغ عاقلی است که شوهر داشته باشد و زنا کند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که در این صورت جمع میانه صد تازیانه و سنگسار باید کرد و اگر یکی از مرد یا زن شوهر یا زن داشته باشد این حدّ تعلّق به او دارد و آن دیگری حدّ دیگر دارد چنانچه مذکور خواهد شد و هم چنین است حدّ زنی که شوهر جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۲۰ باشد و دیوانه با او دخول کند

قسم دوّم جمع میانه حدّ تازیانه زدن و سنگسار کردن

قسم دوّم جمع میانه حدّ تازیانه زدن و سنگسار کردن و آن حدّ دو قومست: اوّل حدّ مرد پیر آزاد بالغ عاقلی است که زن مدخوله بعقد صحیح یا ملک داشته باشد و زن پیر اجنبیّه که شوهر داشته باشد و زنا کند پس در این صورت ابتدا به تازیانه باید نمود آن‌گاه سنگسار باید کرد و اگر یکی از ایشان بطریق مذکور باشد آن حدّ تعلّق به او دارد. دوّم حد مردی که در میان پایهای مردی دیگری منی خود را بریزد و زن داشته باشد و در اینها فرقی نیست میانه بنده و آزاد و مسلمان و کافر محض و غیر محض

قسم سیّم صد تازیانه است

قسم سیّم صد تازیانه است و آن حدّ هفت قومست: اوّل حد مرد و زن آزادی که زن و شوهر نداشته باشند و زنا کنند. دوّم حدّ زن آزادی که عقد واقع شده باشد امّا شوهر با او دخول نکرده باشد و زنا کند. سیّم حدّ مردیست که زنا بزن صغیری یا دیوانه کند. چهارم حدّ زنی که شوهر داشته باشد و طفلی به او زنا کند به رضا و رغبت او. پنجم دو زن که در زیر یک لحاف برهنه بخوابند و دو مرتبه ایشان را تعزیر کرده باشند. ششم حدّ کسی که در میان پایهای مردی دیگر منی خود را بریزد و زن نداشته باشد. هفتم زنی که با زنی دیگر مساحقه کند و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر شوهر داشته باشد ایشان را سنگسار باید کرد.

قسم چهارم صد تازیانه و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن

قسم چهارم صد تازیانه و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن است و آن حدّ مرد آزادیست که بکر باشد یعنی زن نخواسته باشد و زنا کند و بعضی تفسیر بکر چنین کرده‌اند که زن داشته باشد امّا به او دخول نکرده باشد چه حدّ او آنست که صد تازیانه بزنند و سرش را بتراشند و یک سال او را از آن شهر بیرون کنند و بر زن تراشیدن موی سر و بر مرد از شهر بیرون کردنست

قسم پنجم پنجاه تازیانه است

قسم پنجم پنجاه تازیانه است و آن حدّ بنده بالغی است که زنا کند خواه زن شوهر داشته باشد و خواه نداشته باشد و بر بندگان تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن نیست

قسم ششم هفتاد و پنج تازیانه است

قسم ششم هفتاد و پنج تازیانه است که سه ربع حدّ است و آن حدّ دو گروهست گروه اوّل حدّ جماعتی که نصف ایشان آزاد باشد و نصف ایشان بنده و زنا کنند در این صورت نصف حدّ آزاد که پنجاه تازیانه است و نصف حدّ بنده که بیست و پنج تازیانه است بر او می‌زنند هر گاه زن و شوهر به طریقی که در آزاد مذکور شد نداشته باشند گروه دوّم حدّ جماعتی که زنان را به مردان به زنا وصلت دهند یا مردان را به مردان جهت لواطه رسانند

قسم هفتم ضغث است

قسم هفتم ضغث است جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۲۱ یعنی جمع کردن تازیانه و جمیع آنها را به یکبار بر آن کس که زنا کرده است زدن و آن حدّ بیماریست که طاقت تازیانه نداشته باشد.

قسم هشتم

قسم هشتم حد با زیادتی تعزیر و آن حدّ جماعتی است که در شهر رمضان یا در کعبه زنا کنند.

فصل چهارم در بیان قسم یازدهم از چهارده قسم حدود

فصل چهارم در بیان قسم یازدهم از چهارده قسم حدود و آن حدّ لواطه است یعنی جماع کردن مردان با یکدیکر و شروط آن سه چیز است: اوّل آن که بالغ باشند چه غیر بالغ را حدّی نیست بلکه تعزیر لازمست. دوّم آن که عاقل باشند چه دیوانه را تعزیر باید کرد و امّا اگر یکی از ایشان بالغ و عاقل باشد و دیگری طفل و دیوانه حدّ بر بالغست و تعزیر بر طفل و دیوانه. سیّم آن که مختار باشند پس اگر کسی را به اکراه بر آن دارند حدّ بر او لازم نیست و بعد از آن که این شروط بهم رسد حدّ لواطه آنست که ایشان را به شمشیر بکشند یا بسوزانند یا سنگسار کنند یا دیواری بر سر ایشان فرود آرند یا از کوه بلندی ایشان را بیندازند و امام مخیّر است میانه آن که هر دو را بسوزاند یا سنگسار کند یا یکی از ایشان را بسوزاند و یکی را سنگسار کند و فرقی نیست میانه بنده و آزاد و بنده و مسلمان و کافر و فاعل و مفعول و میانه آن که زن داشته باشند یا نداشته باشند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر زن داشته باشند ایشان را سنگسار باید کرد بطریق حدّ زنا و اگر نداشته باشند صد تازیانه باید زد و اگر بعد از آن که نزد حاکم شرع لواطه شخصی به گواهان ثابت شود توبه کنند حد از ایشان ساقط نمی‌شود و اگر بعد از آن که پیش امام اقرار کرده باشند آن‌گاه توبه کنند امام مخیّر است میانه حدّ زدن و عفو کردن.

فصل پنجم در بیان قسم دوازدهم از اقسام حدود

قوم اوّل

قوم اوّل حدّ کسی که دشنام به کسی دهد به این طریق که تو زنا می‌کنی یا لواطه می‌کنی و هر چه بدینها ماند و شروط آن هفت است: اوّل آن که بالغ باشد چه طفل را تعزیر باید کرد. دوّم آن که عاقل باشد چه دیوانه را تأدیب باید کرد. سیّم آن که کسی را که دشنام می‌دهد آزاد باشد. چهارم آن که کسی را که دشنام می‌دهد مسلمان باشد. پنجم آن که عفیف باشد چه اگر زانی یا کسی را که به فسق مشهور باشد به آن چه در ایشانست دشنام دهد حدّ ندارد. ششم آن که کسی را که دشنام می‌دهد فرزند او نباشد چه اگر فرزند باشد پدر را حدّ نمی‌زنند. هفتم آن که دشنام دهنده عالم باشد به دشنامی که می‌دهد چه اگر به لغتی دشنام دهد که معنی آن را نداند او را حدّ نمی‌زنند و هر گاه این شروط متحقق شود دشنام دهنده را هشتاد جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۲۲ تازیانه باید زد و او را در میان مردمان مشهور باید ساخت تا گواهی او را قبول نکنند و در این حکم میان آزاد و بنده فرقی نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر بنده دشنام دهد چهل تازیانه حدّ اوست و اگر دشنام دادن نسبت به جماعتی متعدّد باشد حدّ نیز متعدّد می‌شود و اگر جمعی را دشنام دهد و ایشان در طلب حدّ به یک دفعه جمع شوند او را یک حدّ باید زد و اگر متفرّق بطلب حدّ آیند حدّ نیز متعدّد بر او باید زد و اگر شخصی را گوید که ای پسر زانی و زانیه در این صورت دو حدّ بر او لازمست و اگر به کسی دیوث گوید پس اگر در عرف دشنام دهنده این لفظ دشنام باشد او را حدّ می‌زنند و اگر نه تعزیرش باید کرد و اگر کافری را که مادرش مسلمان باشد گوید که ای پسر زانیه حدّ بر او لازمست امّا اگر زن بمیرد حدّ از او ساقط می‌شود و به چهار امر نیز ساقط می‌شود: اوّل به تصدیق مقذوف. دوّم به گواه گذرانیدن. سیّم به عفو کردن. چهارم بلعان کردن و این حدّ میراث برده می‌شود و اگر بعضی از ورثه عفو کنند حدّ ساقط نمی‌شود و هر گاه کسی را سه مرتبه حدّ بزنند و توبه نکند در مرتبه چهارم می‌کشند و هر گاه قذف مکرّر کرده باشد و او را حدّ نزده باشند یک حدّ باید زد

قوم دوّم

قوم دوّم حدّ شخصی که شراب یا هر چه مست کننده باشد خورد و هم چنین شیره انگور که بجوشد و دو ثلث آن کم نشود نیز حکم شراب دارد و شروط آن چهار است: اوّل آن که شراب خورنده بالغ باشد چه طفل را حدّی نیست. دوّم آن که عاقل باشد چه دیوانه را حدّی نیست. سیّم آن که مختار باشد چه اگر کسی را به اکراه شراب دهند یا آن که به خوردن آن مضطر باشد مثل آن که در جائی که آب نباشد و لقمه در گلوی او مانده باشد آن مقدار شراب می‌توان خورد که آن لقمه را فرو برد. چهارم آن که عالم باشد به حرمت و نجاست آن چه اگر جاهل باشد حدّ ندارد و هر گاه این شروط متحقّق گردد حدّ او هشتاد تازیانه است و در این حکم میانه کافری که بظاهر شراب خورد و میان مسلمان و بنده و آزاد فرقی نیست و بعضی از مجتهدین حدّ بنده را چهل تازیانه مقرّر کرده‌اند و اگر شارب خمر را مکرّر حدّ بزنند و باز بخورد در مرتبه چهارم او را بکشند و اکثر مجتهدین برآنند که در مرتبه سیّم او را باید کشت و اگر مکرّر شراب بخورد و او را حدّ نزده باشند یک حدّ بر او لازمست و اگر پیش از آن که به نزد حاکم شرع شراب خوردن او به گواه ثابت شود توبه کند حدّ ازو ساقط است امّا اگر بعد از ثابت شدن توبه کند ساقط نمی‌شود و اگر ثبوت آن به اقرار خود باشد امام مخیّر است در حدّ زدن بر او و عفو کردن ازو و اگر شراب خوار را اعتقاد این باشد که شراب جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۲۳ حلالست و پدر او مسلمان باشد حدّ او کشتن است اگر مرد باشد و توبه او مقبول نیست چه او مرتدّ است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که توبه او در این صورت قبولست و کسی که فروختن شراب را حلال داند او را توبه باید داد و اگر از توبه کردن امتناع نماید او را باید کشت و اگر فروختن آن را حلال نداند تعزیرش باید کرد و حکم کشتن بر کسی که غیر شراب را حلال داند جاری نیست و کسی که شراب خورده باشد اگر دعوی نماید که جماعتی به اکراه بخورد من داده‌اند حدّ ازو ساقط می‌شود به شرطی که گواهان عادل تکذیب او نکنند و اگر دعوی کند که من عالم به حرمت شراب نبودم قولش مقبولست چه احتمال دارد که جدید الاسلام باشد

فصل ششم در بیان قسم سیزدهم و چهاردهم اقسام حدود

فصل ششم در بیان قسم سیزدهم و چهاردهم اقسام حدود و آن حبس مخلّد است و کشتن امّا حبس مخلّد و آن حدّ چند جماعتست: اوّل حدّ کسی که امر به کشتن کسی کند. دوّم حدّ کسی که در مرتبه سیّم دزدی کند بعد از آن که دست راست و پای چپ او را بریده باشند. سیّم حدّ زنی که مرتد شده باشد و امّا کشتن و آن حدّ بیست و پنج قومست: اوّل حدّ دزدی که در مرتبه چهارم بعد از حبس مخلّد دزدی کند. دوّم حدّ کسی که با مادر یا خواهر یا دختر یا دختر برادر یا دختر خواهر یا عمّه یا خاله زنا کند. سیّم حدّ جهودی که با زنان مسلمان زنا کند خواه به شرایط ذمّه باشد و خواه نباشد و خواه زن اطاعت کرده باشد و خواه به اکراه زنا کرده باشد. چهارم حدّ کسی که با زنی به اکراه زنا کند. پنجم حدّ کسی که بزن پدر یا کنیزی که پدر به او دخول کرده باشد زنا کند. ششم حدّ کسی که او را جهت تفخید یعنی منی ریختن در میان ران مردان سه مرتبه تعزیرش کرده باشند. هفتم حدّ زنانی که ایشان را سه مرتبه جهت سحق تعزیر کرده باشند. هشتم حدّ کسانی که جهت دشنام دادن ایشان را سه مرتبه حدّ زده باشند. نهم حدّ کسی که شراب خورده باشد و او را سه مرتبه حدّ زده باشند. دهم حدّ کسی که شراب را حلال داند و توبه نکند. یازدهم حدّ کسی که فروختن شراب را حلال داند و توبه نکند. دوازدهم حدّ کسی که محرّمات اجماعی را حلال داند هر گاه پدر او مسلمان باشد. سیزدهم حدّ کسی که به کشتن کسی آید و گریختن او ممکن نباشد. چهاردهم حدّ کسی که بقصد بردن مال کسی آید و بغیر از کشتن دفع او ممکن نباشد. پانزدهم حدّ کسی که حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمّه معصومین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین راست کند چه او را باید کشت و اگر چه بی اذن امام باشد مادامی که متضمّن فتنه نباشد. شانزدهم حدّ کسی که

دعوی پیغمبری جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۲۴ کند و شکّ در نبوّت حضرت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله داشته باشد. هفدهم حدّ کسی که تصدیق نماید دعوی آن کسی را که دعوی پیغمبری کند. هجدهم حدّ مسلمانی که ساحر باشد و سحر کند. نوزدهم حدّ کسی که با زن شخصی زنا کند چه شوهر را کشتن او جایز است و در این کشتن کفّاره بر او لازم نیست امّا اگر بحسب شرع زنای او را ثابت نسازد قصاص بر او لازمست. بیستم حدّ مرتدّ فطری یعنی مردی که پدر او مسلمان باشد و او کافر گردد. بیست و یکم حدّ مرتدّ ملّی یعنی مردی که پدر او کافر باشد و او مسلمان شود و بعد از اسلام کافر گردد چه او را توبه باید فرمود و تا سه روز مهلت باید داد پس اگر مسلمان نشود او را باید کشت و اگر این چنین شخصی سه مرتبه توبه کند و باز کافر شود در مرتبه چهارم او را باید کشت و مرتدّ شدن یا بقول است چون گفتن چیزی که دلالت بر کفر او کند یا بفعل است چون سجده کردن بت و در نجاست انداختن مصحف بقصد استهزا و استخفاف و شروط مرتدّ ملّی و فطری چهار است: اوّل آن که بالغ باشد چه اگر طفلی مرتدّ شود تعزیرش می‌کنند. دوّم آن که عاقل باشد چه مرتدّ شدن دیوانه را تعزیر لازمست. سیّم آن که مختار باشد چه اگر به اکراه او را مرتدّ سازند چیزی بر او لازم نیست. چهارم آن که قصد داشته باشد پس اگر بی‌قصد از او واقع شود چیزی بر او لازم نیست و توبه مرتدّ فطری بحسب ظاهر مقبول نیست و تصرّفات او چون هبه و عتق و تدبیر و وصیّت صحیح نیست و زن او فی الحال عدّه وفات نگاه می‌دارد و اگر چه به او دخول نکرده باشد بر قول اقوی و میراث‌خوار ترکه او را میانه خود قسمت می‌کنند و اگر چه او را نکشته باشند و اگر زن مرتدّ شود او را نمی‌توان کشت بلکه حبس مخلّد باید کرد و در اوقات نماز او را باید زد و لباس خشن در او پوشانید تا آن که توبه کند یا بمیرد و مرتدّ ملّی را توبه باید داد و اگر از توبه کردن امتناع نماید او را بکشند و این مرتد را تا نکشند ورثه او میراث او را قسمت نمی‌کنند و تصرّفات او صحیح نیست تا آن‌گاه که مسلمان نشود و زن او عدّه طلاق نگاه می‌دارد نه عده وفات پس اگر در عده طلاق توبه کرد همان زن اوست و اگر بعد از عدّه توبه کرد زن او نیست و توبه مرتد آنست که اقرار کند به آن چه اقرار کرده بود و نماز کردن او کافی نیست و اگر بعد از مرتد شدن دیوانه شود کشتن او جایز نیست و ولدیّت او به سبب مرتد شدن ساقط می‌شود پس نمی‌تواند که دختر صغیر خود را جهت دیگری عقد کرد یا جهت پسر صغیر خود زنی خواست و هم چنین کنیز خود را به شوهر نمی‌تواند داد جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۲۵ و بعضی از مجتهدین برآنند که می‌تواند داد. بیست و دوّم حدّ کسی که به خانه کسی نگاه کند بعد از آن که او را منع کرده باشند چه او را قبل از منع نمی‌توان کشت. بیست و سیّم حدّ آقایی که به کشتن غلامان خود عادت کرده باشد. بیست و چهارم حدّ مسلمانی که به کشتن جهود عادت کرده باشد. بیست و پنجم حدّ کسی که مؤمنی را از روی عمد بظلم کشته باشد چه او را در عوض او قصاص باید کرد چنانچه در باب بیستم مذکور خواهد شد.

مطلب دوّم در آن چه تعلّق بحدود دارد

فصل اوّل در آن چه حدود بآن ثابت می‌شود

فصل اوّل در آن چه حدود بآن ثابت می‌شود بدان که دزدی به سه چیز ثابت می‌شود: اوّل به گواهی دادن دو عادل پیش حاکم شرع. دوّم به گواهی دادن یک عادل با قسم خوردن صاحب مال. سیّم به اقرار کردن دزد دو مرتبه و محارب بودن یعنی شمشیر کشیدن بقصد ترسانیدن مسلمانان. و استمنا کردن یعنی به حرکت دست منی بیرون آوردن و با حیوان دخول کردن و اینها بدو چیز ثابت می‌شود: اوّل به گواهی دادن دو مرد عادل. دوّم به اقرار کردن یک مرتبه. و لواطه بدو چیز ثابت می‌شود: اوّل به گواهی دادن چهار مرد عادل. دوّم به اقرار کردن چهار مرتبه. و سحق و قیاده و شراب خوردن و دشنام دادن بدو چیز ثابت می‌شود: اوّل بدو گواه عادل. دوّم به اقرار کردن دو مرتبه و به بوی شراب آمدن از دهن کسی که شرب او ثابت نمی‌شود چه احتمال مضمضه نیز دارد. و

زنـا بـدو چیز ثابت می‌شود: اوّل به گواهی دادن چهار مرد عادل یا دو مرد عادل یا چهار زن عادله. دوّم به اقرار کردن چهار مرتبه. و شروطی که در گواهان زنا و لواطه می‌بایـد سه است: اوّل آن که گواهان دعوی مشاهده کنند به طریقی که میل در سرمه‌دان باشد. دوّم آن که گواهـان متّفـق گـواهی دهنـد بحسب زمـان و مکـان و هیئت. سیّم اتّفـاق گواهـان در وقت گواهی دادن چه اگر متفرّق گواهی دهند صـحیح نیست و بعد از آن که زنا و لواطه به طریقی که مذکور شد پیش حاکم شـرع ثابت شود اقامت حدود بر ایشان می‌کنـد و غیر از امام یا نایب او دیگر متولّی حـد نمی‌توانـد شـد و در اقامت کردن آقا حـدّ را بر غلام و کنیز خود هر گاه خود بیند مجتهدین را خلافست و هم چنین در اقامت نمودن پدر و شوهر حدّ را بر پسر و زن خود هر گاه خود ببیند نیز خلافست امّا اگر پیش ایشان به گواه ثابت شود حـدّ نمی‌توانند زد مگر به رخصت امام و امام مخیّر است میانه حدّ زدن جهود آن بطریق اهل اسـلام و میانه دادن ایشـان به اهـل ملّت خود تا بطریق خود حـدّ بر او بزننـد و در اقامت کردن حـدّ حضور گواهانی که به گواهی ایشان حـدّ ثابت شـده لازم نیست چه اگر آن گواهان بمیرند جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۲۶ یا غایب باشـند حدّ می‌توان زد و سنّت است امام را تلقین انکار کردن کسی را که اقرار می‌کند چه مکروهست حریص ساختن اقرار کننده را بر اقرار مگر کسی را که عالم بحال او باشد.

فصل دوّم در آن چه تعلق بحدود دارد

دوازده امر واجب

دوازده امر واجب اوّل اقامت حدود بر حقّ اللَّه و حقّ النّاس بعد از مطالبه صاحب حق. دوّم حاضـر شدن شـهود و بعضی از مجتهدین حاضر شدن جمعی را برای اقامت حدّ واجب می‌دانند و اقلّ ایشان یک است و بعضی گفته‌اند که اقلّ جماعتی که حاضر شوند باید که ده کس باشـند و بعضـی سه کس نیز گفته‌اند و بعضـی این حاضر شدن را سنّت می‌دانند. سیّم امر کردن کسی را که می‌خواهند سنگسار کننـد به غسل میّت کردن و کفن پوشـیدن و اگر غسل نکرده باشد واجبست که بعد از رجم یا حد او را غسل دهند و کفن کننـد. چهارم نماز گـذاردن بر او و دفن کردن او بعـد از کشـته شـدن. پنجم آن که گواهانی که به زنا کردن او گواهی داده‌اند اوّل ایشان سـنگ بزنند هر گاه موجود باشـند. شـشم آن که امام ابتدا به زدن سنگ کند اگر بغیر گواه پیش او ثابت شده باشد. هفتم آن که اگر بر شخصی رجم و جلد واجب شود اوّل او را تازیانه بزنند آن‌گاه رجم کنند. هشتم آن که در سنگسار کردن زن را تا سینه و مرد را تا کمر در زمین پنهان کننـد و بعضـی از مجتهـدین این را سـنّت می‌داننـد و اگر بعـد از آن که ایشان را در زمین پنهان کرده باشـند بگریزند پس اگر ثبوت آن به گواه شده ایشان را برگردانند و اگر به اقرار آن ثابت شده اگر سـنگ بر او خورده برگردانیدن او لازم نیست. نهم آن که زانی را برهنه کرده سـنگسار کنند بر قول بعضـی و بعضـی گفته‌اند به طریقی که در حالت زنا کردن بوده بزننـد. دهم پوشـیدن عورتین مرد واجبست و زن را بـا رخت بزننـد. یـازدهم سـخت زدن تازیـانه و بعضـی میـانه گفته‌انـد. دوازدهم اجتناب کردن از زدن تازیانه بر سر و رو و فرج ایشان. و امّا

پنج امر حرام

پنـج امر حرام اوّل اهمال کردن در دفن کسـی که او را سـنگسار کرده باشـند. دوّم اقامت حـدّ غیر قتل بر زنی که بیمار باشـد و امّید نیک شدن او باشد یا زنی که نفاس یا استحاضه داشـته باشـند چه این هر دو بیمارند تا آن که بهتر شوند و اگر مصلحتی تقاضا کند

که اقامت حدّ باید نمود حدّ ضغث باید زد چنانچه مذکور شد. سیّم اقامت حدّ بر زنی که حامله باشد تا آن که بزاید و طفل او مستغنی از او شود اگر کسی نباشد که محافظت او کند و شیر دهد. چهارم اقامت حدّ در حرم کعبه کسی را که ملتجی به حرم کعبه شده باشد. پنجم گذاشتن کسی که او را از حلق جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۲۷ حلق کشیده باشند زیاده از سه روز امّا هفت امر سنّت: اوّل آن که امام مردمان را خبر کند و امر به حاضر شدن ایشان نماید جهت اقامت حدّ. دوّم آن که سنگهایی که می‌زنند کوچک باشد تا آن که او را زود نکشد و بسیار کوچک نیز نباشد که او را دیر بکشد. سیّم آن که مردان را ایستاده حدّ بزنند و زنان را نشسته و زنان مخدّره در خانه بزنند. چهارم حدّ را بر بدن او متفرّق گردانیدن یعنی بر یک جای بدن او نزدن. پنجم آن که در بریدن دست و پای به نوعی ببرند که آسان باشد. ششم آن که بعد از بریدن به روغن زیت داغ کردن. هفتم آن که دست بریده را در کردن او آویختن. امّا شش امر مکروه: اوّل حاضر شدن کسی که حدّ بر او باشد. دوّم اقامت حدّ در مساجد. سیّم اقامت حدّ در حین سختی گرما و سرما پس در تابستان در صبح و شام باید زد و در زمستان در میانه روز. چهارم ضامن شدن کسی که حدّی بر اوست. پنجم شفاعت کردن در اسقاط حدّ ازو. ششم مؤخر داشتن حدّ بی‌عذر.

مطلب سیّم در بیان تعزیر کردن

اشاره

مطلب سیّم در بیان تعزیر کردن و آن در لغت عرب بمعنی تأدیب است و بحسب شرع عقوبتی است یا اهانتی متعلّق به جماعتی که گناهانی که مستوجب حدّ نباشد ازیشان بوقوع آمده باشد و شارع مقدار آنها را معیّن نکرده مگر در پنج موضع که مذکور خواهد شد که مقدار تعزیر آنها را مقرّر ساخته بدان که گناهانی که سبب تعزیر کننده آنها می‌شود بر سی و پنج قسم است: اوّل کسی که در روز ماه رمضان با زن خود جماع کند چه سه امر بر او لازمست: اوّل قضای آن روزه. دوّم کفّاره. سیّم بیست و پنج تازیانه. دوّم کسی که زن آزادی داشته باشد و کنیزی را بی‌رخصت او بعقد درآورد و دخول کند چه او را دوازده تازیانه و نصف تازیانه که هشت یک حدّ زناست باید زد و نصف تازیانه را بدست گیرند و به نصف دیگر بزنند. سیّم دو مرد بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند چه ایشان را از سی تازیانه تا نود تازیانه باید زد. چهارم مردی و زن بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند چه ایشان را از ده تازیانه تا نود و نه تازیانه باید زد و بعضی در این صورت حدّ بر ایشان لازم می‌دانند. پنجم کسی که بکارت دختری را به انگشت ببرد چه او را از سی تازیانه تا هفتاد و هفت تازیانه باید زد بر قول بعضی از مجتهدین و بقول بعضی از سی تا هشتاد و بعضی از سی تا نود و نه گفته‌اند. ششم کسی که اقرار بحدّی کند آن مقدار تازیانه بر او می‌زنند که او خود گوید که تمام شد بشرط آن که از صد تازیانه تجاوز نکند. هفتم کسی که یک مرتبه اقرار بلواطه یا سحق کند جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۲۸ . هشتم کسی که پسری را به شهوت ببوسد. نهم دو زن برهنه بیگانه که در زیر یک لحاف باشند. دهم کسی که دشنام به کسی دهد که در عرف آن را دشنام گویند. یازدهم کسی که به کنایه چیزی گوید که سبب آزردگی دیگری شود مثل آن که به کنایه گوید که من حرامزاده نیستم. دوازدهم کسی که بزن خود گوید که من ترا بکر نیافتم. سیزدهم دشنام دادن طفل یا دیوانه. چهاردهم آن که دو مردی که زن داشته باشند یکدیکر را بزن دشنام دهند. پانزدهم کسی که ترک واجبی کند و تعزیر او برأی امام منوطست بشرط آن که از حدّ آزاد و بنده نگذرد. شانزدهم کافری که سحر کند. هفدهم طفل و دیوانه که شراب خورند. هجدهم کسی که شراب بفروشد امّا نداند. نوزدهم کسی که حرام کند و حلال نداند. بیستم کسی که بظاهر به قهر و غلبه مال کسی را بگیرد و بگریزد. بیست و یکم کسی که به خفیه مال کسی را بردارد و بگریزد. بیست و دوّم کسی که به حیله و تزویر اموال مسلمانان را ببرد و کتابتها و نوشتها بسازد. بیست و سیّم کسی که بنگ یا داروی بی‌هوشی بخورد کسی دهد. بیست و چهارم کسی

که به حرکت دست منی بیرون آرد چه در حدیث آمده که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام این چنین شخصی را آن مقدار تازیانه بر کف دست او زده بود که کفش سرخ شده بود. بیست و پنجم کسی که غلام خود را بکشد. بیست و ششم مسلمانی را که جهودی را بکشد. بیست و هفتم کسی که در مجلسی که شراب یا آن چه مست کننده باشد خورند برود و باختیار بنشیند یا طعام خورد. بیست و هشتم کسی که ماهیی که فلوس نداشته باشد بخورد. بیست و نهم کسی که حیوان زنده را بخورد. سی‌ام کسی که سپرز حیوانات را بخورد. سی و یکم کسی که پسر خود را بکشد. سی و دوّم طفل و دیوانه که زنا کنند. سی و سیّم دزدی کردن طفل و دیوانه. سی و چهارم طفل و دیوانه که مرتدّ شوند. سی و پنجم دخول کردن با چهارپایان چه در این صورت پنج امر بر او لازمست: اوّل تعزیر او به آن چه رأی امام باشد و بعضی گفته‌اند که بیست و پنج تازیانه او را باید زد و بعضی صد تازیانه که حدّ است قرار داده‌اند و بعضی حکم به کشتن کرده‌اند. دوّم ضامن قیمت آن حیوانست که به صاحبش دهد. سیّم حرام شدن گوشت آن حیوان و آن چه ازو متولّد می‌شود اگر گوشت او را خورند. چهارم کشتن و سوزانیدن آن حیوان اگر گوشت او را خورند. پنجم بیرون آوردن آن حیوان از آنجایی که دخول کرده بشهر دیگر اگر گوشت او را نخورند و آیا در آن که قیمت آن را به صاحبش می‌دهد یا خود متصرف می‌شود یا تصدّق می‌کند میانه مجتهدین خلافست و اگر آن حیوان به حیوانات دیگر مشتبه شود دو جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۲۹ قسم کنند و قرعه بزنند تا آن که یکی بماند

تتمّه

تتمّه بدان که فرق میانه حدّ و تعزیر بده امر می‌شود: اوّل مقدار معیّن نداشتن تعزیر در طرف قلّت مگر در پنج موضع که مذکور شد. دوّم مساوی بودن آزاد و بنده در تعزیر. سیّم موافق بودن تعزیر با گناهان در بزرگی و کوچکی چه حدّ مسمّای فعل کافیست. چهارم آن که تعزیر تابع مفسده است و اگر چه معصیت نباشد چون تأدیب طفل و دیوانه بخلاف حدّ که تابع معصیت است. پنجم آن که هر گاه معصیت حقیر باشد تعزیر او نیز حقیر است و اگر چه فایده ندهد و بعضی از مجتهدین برآنند که این تعزیر عبث است چه قلیل فایده نمی‌دهد و کثیر جایز نیست. ششم ساقط شدن تعزیر به سبب توبه بخلاف حدّ چه بعضی از آنها به توبه ساقط نیست. هفتم داخل شدن تخییر در تعزیر بحسب انواع تعزیر بخلاف حدود که در آنها تخییری نیست مگر در محارب و لواطه. هشتم اختلاف تعزیر بحسب اختلاف فاعل و مفعول و جنایت بخلاف حدود که مختلف نمی‌شود باختلاف آنها. نهم آن که اگر سبب تعزیر نسبت بدو شهر مختلف شود در هر شهری تفاوت آن شهر را رعایت باید کرد بخلاف حدود. دهم آن که تعزیر بر چند قسمست حقّ اللَّه چون دروغ گفتن و حقّ النّاس چون دشنام دادن به فحش و حقّ هر دو چون دشنام صلحایی که مرده باشند بخلاف حدّ که حقّ اللَّه است الّا حدّ قذف که در آن خلافست.

باب بیستم از کتاب جامع عبّاسی در بیان خونبهای قتل آدمی

اشاره

باب بیستم از کتاب جامع عبّاسی در بیان خونبهای قتل آدمی و خونبهای زخمی که بر آدمی زنند و خونبهای قطع اعضای او و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ یا زراعت کند و در آن چند مطلب است و خاتمه:

مطلب اوّل در بیان آن چه موجب کشتن است

فصل اوّل در اقسام کشتن

فصل اوّل در اقسام کشتن و در آن پنج قسمست: قسم اوّل واجب چون کشتن کافر حربی هر گاه مسلمان نشود و جهود و ترسا و آتش‌پرست هر گاه التزام دوازده شرطی که در بحث جهاد مذکور شد نکنند و مسلمان نیز نشوند و کشتن بیست و پنج کس که در بحث حدود مذکور شد و کشتن مسلمانی که کافران در جنگ ایشان را اسیر خود کرده باشند و فتح ممکن نباشد مگر به کشتن ایشان. قسم دوّم حرام چون کشتن مؤمنی بغیر حق و کشتن جهود و ترسا و آتش‌پرست هر گاه التزام دوازده شرطی که در بحث جهاد مذکور شد جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۳۰ کنند و کشتن کافرانی که امام جهت مصلحتی به مدّت معیّنی به ایشان عهد کرده باشد و کشتن کافری که او را امان داده باشند و کشتن زنان اهل حرب و اطفال ایشان مگر با ضرورت و کشتن اسیرانی که بعد از جنگ بدست آیند و کشتن کافر در ماههای حرام هر گاه حرمت آنها را دانند. قسم سیّم مکروه چون کشتن کسی که جهاد می‌کند پدر خود را بدست خود. قسم چهارم سنّت چون کشتن کسی که به جهت قصاص رود هر گاه ترسد که اگر قصاص نکند او را ایذا کنند چه در این صورت ممکنست که مستحبّ باشد. قسم پنجم مباح چون کشتن کسی که به سبب حدّ یا به سبب قصاص در هر جراحت و کشتن آدمی به اعتبار سبب او منقسم می‌شود به شش قسم: اوّل آن که موجب قصاص و دیت و کفّاره و گناه نباشد چون کشتن واجب سوای کشتن مسلمانانی که کافران ایشان را در جنگ اسیر کرده باشند چه در آن کفّاره لازمست و کشتن مباح. دوّم آن که موجب قصاص و دیت و کفّاره نباشد امّا گناه داشته باشد چون کشتن اسیری که از راه رفتن عاجز آید و کشتن جهاد کننده کسی را بی‌اذن امام یا پیش از آن که امام ایشان را دعوت به اسلام کند. سیّم آن که موجب قصاص و کفّاره باشد چون کشتن مؤمنی مثل خود را از روی عمد بغیر حق. چهارم آن که موجب دیت و کفّاره باشد چون کشتن پدر پسر خود را و کشتن مؤمن مثل خود را از روی خطا یا شبه عمد چنانکه مذکور خواهد شد. پنجم آن که موجب دیت باشد و موجب کفّاره نباشد چون کشتن جهود و ترسا و آتش‌پرست. ششم آن که موجب کفّاره باشد و موجب دیت نباشد چون کشتن بنده خود را هر گاه مسلمان باشد و کشتن آدمی باز منقسم به سه قسمست: اوّل خطای محض که کشنده در فعل و قصد خطا کند مثل آن که قصد داشت که تیری بر کبوتری اندازد خطا شد و بر آدمی خورد و او را کشت. دوّم شبیه بعمد که کشنده آن کار را کرده باشد امّا بقصد کشتن نکرده باشد چون زدن طفل جهت تأدیب به چیزی که غالبا بکشد. سیّم عمد محض که کشنده کسی را بقصد بکشد و این قسم موجب قصاص است یعنی کشنده را در عوض کشته شده باید کشت.

فصل دوّم در بیان احکام قتل عمد و جراحتی که کسی بر کسی زند

فصل اوّل در بیان مواضعی که قصاص در آنها لازمست

فصل اوّل در بیان مواضعی که قصاص در آنها لازمست بدان که در پانزده موضع قصاص باید کرد: اوّل کشتن مؤمنی بغیر حق از روی عمد. دوّم جراحت کردن هر گاه داند که آن جراحت سرایت جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۳۱ می‌کند به کشتن امّا اگر به سحر کردن کسی را بکشد آیا موجب قصاص است یا نه میانه مجتهدین در این خلافست اقرب آنست که در این صورت دیت لازمست مگر آن که کشنده اقرار کند که من او را به سحر کشتم. سیّم بسیار زدن که احتمال آن نتوان کرد. چهارم زدن اندک که به سبب آن بیمار شود و بمیرد. پنجم تیری یا سنگ سر تیزی زدن که بآن بمیرد. ششم گلوی کسی را گرفتن و نگاهداشتن تا بمیرد. هفتم خود را از بلندی بر سر کسی انداختن و او را کشتن یا او را از بلندی انداختن. هشتم کسی را در آب یا در آتش انداختن به شرطی که داند که به شنا کردن بیرون نتواند آمد. نهم آن که طعام زهر دار دانسته به خورد کسی دادن که خورنده نداند که زهر دارد امّا اگر آن کس خود دانسته بخورد یا بی‌رخصت به خانه او آید و بخورد قصاص نیست. دهم کسی را

در دریا انداختن که ماهیان و جانوران دریا او را بخورند و اگر چه قصد نکرده باشد بقول بعضی از مجتهدین. یازدهم چاه کندن در راه و طلبیدن کسی را تا در آن بیفتد و بمیرد و سگ درنده را بر گرفتن کسی حریص کردن تا آن که او را بکشد به شرطی که آن کس را ممکن نباشد خلاص شدن. دوازدهم پیش شیر انداختن کسی را بشرطی که مذکور شد. سیزدهم پیش مار انداختن کسی را تا آن که او را بگزد و بمیرد. چهاردهم در چاه انداختن کسی را که در آن چاه بمیرد. پانزدهم گواهی دادن به دروغ به کشتن کسی جهت قصاص و کشتن آن کس به گواهی او بشرط آن که ولی که قصاص کرده ندانـد که او دروغ گفته امّا اگر دانـد قصاص بر ولی است.

فصل دوّم در بیان شروط قصاص کردن

فصل دوّم در بیان شروط قصاص کردن بـدان که در قصاص هفت امر شرطست: اوّل مساوی بودن هر دو در آزادی و بنـدگی پس مرد آزاد را بعوض بنـده نمی‌کشند مگر آن که آزاد بنـده بسیار بکشـد که در این صورت او را می‌کشـند و مرد آزاد را جهت مرد آزاد و جهت زن آزاد می‌کشـند بعد از آن که ردّ کنند یعنی نصف دیت مرد را به ورثه او دهند و زن آزاد را بعوض زن آزاد و مرد آزاد می‌کشـند امّا ردّ نمی‌کننـد بر قول اقوی و بعضـی قصاص می‌کننـد به جهت آزاد و بنده از بنده. دوّم مساوی بودن در دین پس مسلمان را جهت کافر قصاص نمی‌کننـد بلکه اگر جهود را کشته باشـد تعزیرش می‌کنند و دیت می‌دهد چنانچه خواهد آمد و اگر عادت کند به کشتن جهود قصاص لازمست چنانچه مذکور شد بعد از آن که زیادتی دیت مسلمان را ردّ کند و ذمّی را جهت ذمّی می‌کشند و ذمّی را جهت ذمّیه می‌کشند با ردّ و ذمّیه را جهت ذمّی و ذمّیه می‌کشند و ردّ نیست و ذمّی را جهت مسلمان می‌کشند و مال و فرزنـدان کوچک تعلّق بولیّ مقتول دارد جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۳۲ بر قول بعضـی از مجتهدین و اگر کافری کافری را بکشد و مسلمان شود قصاص ازو ساقط می‌شود بلکه دیت می‌دهد اگر مقتول ذمّی باشد و اگر ذمّی مرتدی را بکشد او را قصاص می‌کنند. سیّم آن که کشـنده پسـر پدر و جدّ نباشد چه پدر و جدّ را جهت پسـر و پسر زاده نمی‌کشـند بلکه ایشان را تعزیر می‌کننـد و کفّاره و دیت بر ایشان لازمست و اگر پدر و بیگانه در کشـتن پسر شـریک باشـند بیگانه را می‌کشـند و پدر نصف دیت بیگـانه را به ورثه او می‌دهـد. چهـارم آن که کشـنده بالغ باشـد چه اطفال را قصاص نیست و دیت بر عاقله ایشانست چه عمـد ایشان خطا است و در این مقام شـیخ شـهید قدس سرّه اشکال کرده که اصحاب گفته‌اند که عمد اطفال در کشتن خطا است با وجودی که تصـریح کرده‌اند بانکه حیوانی را که طفل ممیّز بکشد و شکاری که او بزند حلالست و حال آن که در این هر دو امر قصد شرطست پس چون قصد آنها را در کشتن اعتبار نکرده‌اند و در ذبح کردن و شکار نمودن اعتبار کرده‌اند. پنجم آن که کشنده عاقل باشد چه اگر مجنون باشد قصاص نمی‌کنند امّا اگر عاقل باشد آن‌گاه دیوانه شود قصاصـش می‌کنند. شـشم آن که کسی را بکشد که کشتن او جایز نباشد پس اگر کشـتن او بحسب شـرع مباح باشد یا واجب شود قصاص نیست. هفتم آن که کشنده بنفس خود یا به شراکت دیگری بکشد چه اگر امر به کشتن کند قصاص نیست بلکه او را حبس مخلّد باید کرد.

فصل سیّم در بیان آن چه قصاص به سبب آن لازم می‌شود

فصل سیّم در بیان آن چه قصاص به سبب آن لازم می‌شود بدان که بیکی از سه چیز ثابت می‌شود: اوّل اقرار کردن عاقل مختار آزاد و خلاف است میانه مجتهدین که به یک مرتبه اقرار کردن ثابت می‌شود یا بدو مرتبه و اقرار بنده صـحیح نیست مگر آن که آقای او تصدیق کند و اقرار سـفیه و محجور و مفلس در آن چه موجب قصاص باشد صحیح است امّا در آن چه موجب خونبها باشد صحیح

نیست و اگر یکی از دو کس اقرار کند که شخصی را بعمد کشته و دیگری اقرار کند که او را به خطا کشته و ولیّ مقتول مخیّر است در تصدیق هر یک از ایشان که خواهد و اگر شخصی اقرار کند که شخصی را کشته آن‌گاه شخصی دیگر گوید که من کشته‌ام این مسأله‌ایست که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه امام حسن علیه السّلام را به جواب آن مأمور ساخته‌اند و آن حضرت فرموده که قصاص از هر دو ساقط است و خونبهای مقتول را از بیت المال باید داد و باین روایت اکثر مجتهدین عمل کرده‌اند و بعضی گفته‌اند که ولیّ مقتول در این صورت مخیّر است در تصدیق هر یک از ایشان که خواهد. دوّم گواه گذرانیدن چه هر گاه دو مرد عادل گواهی دهند که شخصی دیگر را کشته قصاص ثابت می‌شود و به گواهی زنان یا دو زن جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۳۳ و یک مرد ثابت نمی‌شود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که به گواهی یک مرد و دو زن خونبها ثابت می‌شود و این قول ضعیف است و می‌باید که گواهی دادن گواهان متّفق باشد بحسب زمان و مکان و آلت و خالی باشد از احتمال چه اگر مختلف باشد بحسب زمان و مکان و آلت یا آن که محتمل باشد مثل آن که گویند ما دیدیم که او را جراحت کرده قصاص ثابت نمی‌شود. سیّم قسامه و آن چنانست که هر گاه بر کسی دعوی کنند که تو کس ما را کشته و گواه نداشته باشند می‌باید که خویشان او پنجاه قسم بخورند اگر دعوی قتل عمد نمایند به اجماع مجتهدین و در قتل خطا و شبهه خلافست اقوی آنست که در آن نیز پنجاه قسمست و بعضی در قتل خطا بیست و پنج قسم گفته‌اند و این قسم خوردن در وقتی است که توان گفت که مدّعی راست می‌گوید مثل آن که شخصی دعوی نماید بر سلاح داری که سلاحش به خون آلوده باشد که کس ما را تو کشته یا کشته در خانه او افتاده باشد یا در کوچه که غیر مردم آن کوچه از آنجا تردّد نکنند یا در دیهی که دیگران در آن تردّد نکنند یا در میانه دو دیه که غیر مردم آن دو دیه از آنجا تردّد نکنند و کشته در میانه حقیقی آن دو دیه افتاده باشد چه اگر بیکی از آن دو دیه نزدیک باشد بآن نزدیک گمان بردن اولاست از دور یا آن که بر طبق دعوی مدّعی یک عادل یا جماعت فسّاق گواهی دهند بشرط آن که ظنّ او شود که مدّعی راست می‌گوید و امّا اگر کشته در مسجد جامع یا در راهی که جماعتی در آن تردّد کنند یا در صحرا یا در مکانی که ازدحام خلق باشد یا بر بالای پلی یا کنار جسری افتاده باشد قصاص نیست بلکه خونبهای او را از بیت المال می‌دهند و آیا به مظنّه صدق مدّعی در تفصیل دعوی چون تعیین قاتل و نوع قتل شرطست یا نه مجتهدین را در این خلافست و هر گاه مدّعی در این صورت چهل و نه کس خویش داشته باشد هر یک قسمی می‌خورند که فلانی خویش ما را کشته است تا پنجاه قسم تمام شود پس قصاص ثابت می‌شود و اگر زیاده از پنجاه کس باشد اگر پنجاه کس اقتصار می‌کنند که یکی از ایشان مدّعی باشد و ولی مقتول در این صورت مخیّر است میانه تعیین قسم خورندگان و اگر کمتر از پنجاه کس باشند یا بعضی از قسم خوردن امتناع نمایند مکرّر قسم بخورند تا پنجاه قسم تمام شود و اگر خویشان مقتول قسم نخورند یا خویش نداشته باشد مدّعی خود پنجاه قسم بخورد و اگر مدّعی از قسم خوردن امتناع نماید مدّعی علیه و خویشان او پنجاه قسم می‌خورند و دعوی ساقط می‌شود و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر مدّعی علیه قسم نخورد در این صورت قصاص ثابت می‌شود و بعضی جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۳۴ و بعضی از مجتهدین در این صورت گفته‌اند که اگر مدّعی یک قسم بخورد ثابت می‌شود و سنّت است که حاکم شرع پیش از قسم دادن ایشان را وعظ گوید و آیا در این قسم خوردن پی در پی پنجاه قسم شرطست یا نه مجتهدین را در این خلافست و حاضر بودن مدّعی علیه در وقت قسم خوردن پیش شیعه شرط نیست و در قسم خوردن شرطست ذکر کردن کشنده و کشته شده و مخصوص بودن کشنده و شریک بودن او و نوع کشتن او از عمد و خطا و شبه بعمد.

فصل چهارم در احکام قصاص و استیفای آن

فصل چهارم در احکام قصاص و استیفای آن بدان که هر گاه در کسی شرایط قصاص متحقّق شود و کسی را بکشد قصاص بر او لازم می‌شود و اگر چه کسی او را به اکراه بر آن داشته باشد امّا اگر طفل غیر ممیّز و دیوانه را به اکراه کسی بر کشتن دارد یا مأمور

گ‌رداند در این صورت قصاص بر امر کننده است نه بر ایشان و اگر جماعتی بر کشتن شخصی شریک باشند ولیّ مقتول می‌تواند که همه را بکشد و زیادتی خونبهای ایشان را به ورثه ایشان دهد و اگر دو زن یک مرد را بکشند هر دو را بعوض مرد می کشند چه دو زن بعوض یک مرد حساب می‌شود و اگر یک زن مردی را بکشد آن زن را بعوض مرد می کشند و آیا نصف خونبهای مرد را می گیرند خلافست اقوی آنست که چیزی از او نمی گیرند و اگر دو خنثی مردی را بکشند هر دو را می کشند و نصف خونبهای مرد را به ورثه ایشان می‌دهند و اگر یک مرد و یک زن مردی را کشته باشند هر دو را می‌توان کشت و نصف خونبهای آن مرد را به ورثه او باید داد و اگر در این صورت همین مرد را بکشند زن نصف خونبهای مرد را به ورثه او می‌دهد و اگر همین زن را بکشند مرد نصف خونبهای او را می‌دهد و اگر مردی زنی را بکشد مرد را بعوض زن می کشند بعد از آن که نصف خونبهای او را به ورثه او دهند و اگر بنده آزادی را بکشد آن‌گاه آزاد شود قصاص لازمست و در این صورت ردّی نیست و اگر جماعتی از بندگان آزادی را بکشند ولیّ مقتول مخیّر است که همه را بکشد و زیادتی قیمت ایشان را از خونبهای کشته شده به آقاهای ایشان دهد و بنده را در عوض بنده قصاص لازمست و آیا در بندگان تساوی در قیمت شرطست مجتهدین را در آن خلافست و اگر بنده و آزادی آزادی را بکشند ولیّ مقتول هر دو را می کشد و نصف خونبهای آزاد را به ورثه او می‌دهد و زیادتی قیمت غلام را از نصف خونبها به آقای او می‌دهد و سنّت است حاضر ساختن دو عادل در وقت استیفای قصاص و اعتبار آلت قصاص که زهر آلود نباشد خصوصا در قصاص عضوی پس اگر در این حالت آلت قصاص زهر آلوده باشد ضامنست جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۳۵ و قصاص نمی‌توان کرد مگر به شمشیر و در وقت استیفای قصاص کردن را باید برید نه جای دیگر را و اگر جنایت کننده سر او را بریده جدا کرده باشد آیا قاتل سر او را جدا می‌تواند کرد اقرب آنست که می‌تواند امّا اگر قاتل سر مقتول را جدا نکرده باشد میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که نمی‌تواند و جایز نیست گوش و بینی بریدن یا باب غرق کردن یا به آتش سوزانیدن و اگر چه جنایت به این طریق واقع شده باشد بلکه به شمشیر باید کشت و بعضی از مجتهدین گفته‌اند به طریقی که کشته او را می‌توان کشت و حرامست کشتن به شمشیر کند جهت دشواری امّا اگر بآن بکشد چیزی بر قصاص کننده بغیر از گناه لازم نیست و قصاص کردن زن حامله جایز نیست تا آن که بزاید و طفل خود را شیر دهد اگر کسی نباشد که او را شیر دهد و اجرت کسی که قصاص می کند از بیت المال باید داد و اگر در بیت المال چیزی نباشد یا باشد و صرف ضروریّات دیگر شود از مال ولیّ مقتول باید داد و کسی را قصاص کردن می‌رسد که میراث‌خوار مقتول باشد مگر زن و شوهر که ایشان را قصاص نمی‌رسد و بعضی از مجتهدین بر آنند که قصاص کردن مخصوص پدر و خویشان پدریست و مادر و خویشان او را دخلی نیست و بعضی گفته‌اند که آنان را مطلقا دخلی نیست و ولیّ بی‌اذن امام قصاص می‌تواند کرد امّا با اذن امام سنّت است خصوصا در قصاص عضو و بعضی از مجتهدین اذن امام را در قصاص کردن واجب می‌دانند و اگر ولیّ متعدّد باشند محتاج باذن جمیع ایشان نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که حاضران را قصاص می‌رسد و اگر ولیّ مقتول طفل باشد و آن طفل پدری و جدّی داشته باشد ایشان قصاص او را نمی‌توانند کرد بلکه صبر کنند تا آن طفل بالغ شود و بعضی بر آنند که اگر مصلحت در تعجیل قصاص باشد قصاص باید کرد چه ممکن است که تاخیر سبب فوت قصاص شود و اگر بعضی از اولیا راضی به قصاص شوند و بعضی به خونبها آن بعضی را بشرطی قصاص می‌رسد که حصّه جماعتی را که به خونبها راضی شده‌اند بدهند و شرط نیست در قصاص کردن آن که در دار اسلام قصاص کنند چه اگر در دار کفر مسلمانی را از روی عمد بکشند قصاص لازم است و جایز است محجور و مفلس را استیفای قصاص کردن هر گاه بالغ و عاقل باشند و قرض خواهان را نمی‌رسد که ایشان را از قصاص کردن مانع شوند و وکیل کردن در قصاص جایز است پس اگر وکیل را عزل کند و او پیش از آن که عالم به عزل شود قصاص کند چیزی بر او لازم نیست.

فصل پنجم در قصاص اعضای آدمی

فصل پنجم در قصاص اعضای آدمی بدان که موجب قصاص اعضای جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۳۶ آدمی تلف کردن آن عضو است یا آن چه در حکم تلف کردن باشد به چیزی که غالبا تلف کند و اگر چه قصد تلف نداشته باشد یا بغیر آن چه غالبا تلف کند با قصد تلف کردن و ثبوت آن نیز بیکی از سه چیز است که در قصاص نفس مذکور شد امّا در سوگند خوردن جهت قصاص اعضا میانه مجتهدین خلافست بعضی گفته‌اند که در جائی که خونبها در آن ثابت شود شش قسم باید خورد و اگر کمتر از خونبها باشد قیاس بر شش قسم کنند یعنی اگر نصف خونبها باشد چون یک دست سه قسم باید خورد و اگر خونبهای اعضا کمتر از شش یک خونبها باشد چون انگشت یک قسم باید خورد و بعضی از مجتهدین بر آنند که در قصاص اعضا نیز پنجاه قسم باید خورد بشرط آن که در آن خونبها ثابت شود و اگر کمتر از دیت باشد بیست و پنج قسم باید خورد و شروط قصاص اعضا همان شروط قصاص نفس است با زیادتی یک شرط دیگر و آن مساوی بودن اعضا است در صحّت و عدم آن پس دست صحیح را بعوض دست شل نمی‌توان برید امّا اگر صاحب دست صحیح راضی شود که دست شل را بعوض دست صحیح او ببرند جایز است به شرطی که از سرایت نترسد چه با خوف سرایت جایز نیست پس اگر قصاص کنند و سرایت کند ضامنست و بعوض دست راست چپ را نمی‌توان برید مگر آن که دست راست نداشته باشد چه در آن حالت دست چپ او را بعوض دست راست ببرند و اگر هیچ یک از دست راست و چپ نداشته باشد پای او را بعوض دست راست ببرند و اگر کسی یک چشم داشته باشد یک چشم شخصی را که دو چشم داشته کور کند آن یک چشم او را بعوض چشم او کور می‌توان کرد و در صورت عکس یک چشم صحیح را بعوض یک چشم او کور باید کرد و بعضی گفته‌اند که نصف خونبها نیز بدهد زیرا که یک چشم او به جای دو چشم است پس در کور کردن آن کلّ خونبها لازمست و اگر کسی چنان کرده باشد که بینایی چشم کسی رفته باشد و حدقه به جای خود باشد کیفیّت قصاص او به طریقی که در حدیث وارد شده آنست که قدری پنبه را تر کنند و بر پشت چشم او بگذارند و او را در برابر آئینه کرمی که او را رو به آفتاب کرده باشند بدارند تا آن که بینایی چشم او برود و حدقه بماند و اقوی در کیفیّت قصاص در این صورت آنست که بهر طریقی که ممکن باشد که بینایی چشم او را کم کنند چنانکه حدقه بحال خود بماند جایز است و گوش صحیح را بعوض گوش کر و بینی صحیح را بعوض بینی کسی که بویها نشنود و ذکر مرد جوان را بعوض ذکر مرد پیر و ختنه کرده را بعوض ختنه ناکرده می‌توان برید و کسی که دندان دیگری را جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۳۷ کنده باشد مثل آن دندان او را باید کند به شرطی که دندان آن کس را که کنده است بیرون نیاید امّا اگر بیرون آید قصاص نمی‌توان کرد و رجوع در این به اهل خبرت باید کرد پس اهل خبرت گویند که دندان کنده شده او دیگر بیرون نمی‌آید و بعد از قصاص کردن بیرون آید بخلاف عادت بر او چیزی نیست و اگر دندان کسی را که اهل خبرت گویند که بیرون می‌آید و او قصاص کرده باشد ارش بر او لازمست و اگر دندان طفل را کنده باشد انتظار بیرون آمدن آن باید کشید پس اگر بیرون نیاید قصاص لازمست و اگر بیرون آید ارش باید گرفت جهت زمانی که دندان نداشته و اگر متغیّر شده بیرون آید نیز ارش می‌گیرد و اگر پیش از بیرون آمدن دندان یا پس از مأیوس شدن از بر آمدن دندان طفل بمیرد در این هر دو صورت ارش لازمست و دندان اصلی را جهت دندان زیادتی نمی‌توان کند و هم چنین دندان زیادتی را بعوض دندان زیادتی که در غیر مکان باشد نمی‌توان کند و اگر کسی انگشت شخصی را بریده باشد و دست دیگری را پس انگشت او را باید برید آن‌گاه دست او را اگر بریدن انگشت سابق باشد و اگر بریدن دست سابق باشد دستش را ببرند و خونبهای انگشت را به صاحب انگشت دهند و هر عضوی که قصاص در آن واجب باشد هر گاه یافت نشود خونبهای آن را باید داد و قصاص ثابت می‌شود در هر خارصه یعنی زخمی که پوست سر را بشکافد و در باضعه یعنی زخمی که در گوشت سر فرو رفته باشد و در سمحاق یعنی زخمی که از گوشت سر گذشته باشد و به پوست نازکی که بر استخوان سر پیچیده رسیده باشد نیز قصاص می‌رسد و در استیفای قصاص در این زخمها طول و عرض را رعایت باید کرد امّا قدر نزول اعتبار ندارد چه اعضا در فربهی و لاغری متفاوتست و قصاص ثابت نمی‌شود در زخمی که استخوان را شکسته باشد یا آن را از جائی به

جایی نقل کرده باشد برای آن که استیفای آن بی‌زیاده و نقصان ممکن نیست زیرا که البتّه در قصاص زیادتی و نقصانی واقع می‌شود و در حال قصاص هر دو طرف زخم را نشان باید کرد و از نشان اوّل تا نشان دوّم باید برید در هوای معتدل تا آن که از سرایت محفوظ باشد و قصاص بغیر آن جایز نیست و اگر در قصاص سرایتی بهم رسد ضامن نیست و جایز است قصاص کردن پیش از نیک شدن جراحت و اگر چه صبر کردن تا نیک شدن بهتر است و بعضی از مجتهدین برآنند که پیش از نیک شدن جراحت قصاص جایز نیست جهت آن که احتمال سرایت به مردن دارد چه در این صورت در قصاص نفس داخل می‌شود و هر گاه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۳۸ شخصی را زخمی زنند بعوض شخصی و او از زخم خوردن بیمار شود و بمیرد و حال او مشتبه شود که مردن او به سبب زخم بوده یا به واسطه مرض در آن قصاص نیست بلکه قصاص عوض ثابت است.

مطلب دوّم در بیان خونبهای آدمی

فصل اوّل در بیان آن چه موجب خونبها می‌شود

فصل اوّل در بیان آن چه موجب خونبها می‌شود بدان که در شصت و هشت موضع خونبها باید داد: اوّل کشتن آدمی هر گاه از روی خطا واقع شود مثل آن که شخصی تیری بقصد حیوانی بیندازد ناگاه بر آدمی خورد و او را بکشد. دوّم کشتن آدمی از روی شبهه بعمد مثل آن که شخصی را به واسطه ادب کردن به چیزی بزند که غالبا کشنده نباشد و اتّفاقا او را بکشد. سیّم کشتن آدمی از روی عمد هر گاه از هر دو جانب به خونبها راضی شوند جایز است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که ولی مقتول مخیّر است میانه قصاص کردن و خونبها گرفتن یا عفو نمودن و بعضی برآنند که هر گاه ولیّ مقتول به خونبها راضی شود بر قاتل واجبست که خونبها بدهد. چهارم کسی که چاهی بکند و دیگری نداند که چاهست و او را در آن اندازد آن کس که چاه کنده خونبها می‌دهد. پنجم هر گاه دو کس سبب شوند و یکی سابق باشد آن سابق ضامن خونبهاست مثل آن که سنگی بر جائی بگذارد و دیگری چاهی بکند پس پای کسی بر سنگ خورد و در چاه افتد سابق ضامنست و اگر یکی از ایشان در ملک خود سنگ گذاشته یا چاه کنده باشد ضامن خونبها نیست. ششم طبیب ضامن خونبهاست از مال خود آن چه را از نفس یا عضو به علاج تلف کند و اگر چه احتیاط کرده باشد و بیمار نیز اذن داده باشد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر طبیب سعی تمام کرده باشد و حاذق باشد ضامن خونبها نیست و اگر بیمار پیش از مردن ابرای ذمّه طبیب کند آیا خونبها ساقط می‌شود مجتهدین را در این دو قولست. هفتم کسی که خواب‌آلوده باشد و کسی را بکشد یا عضو کسی را تلف کند عاقله او ضامن خونبهاست و بعضی از مجتهدین برآنند که او خود ضامن خونبهاست از مال خود. هشتم بردارنده متاع هر گاه بر کسی بخورد و بکشد یا عضو او را تلف کند ضامن است از مال خود. نهم کسی که زن خود را به نوعی در بغل گیرد یا جماع کند که بمیرد ضامن خونبهای اوست از مال خود. دهم کسی که غافل فریاد کند و به سبب آن طفلی یا دیوانه یا بیماری یا صحیح المزاجی بمیرد ضامن خونبهای ایشانست از مال خود و بعضی از مجتهدین برآنند که عاقله او ضامن است. یازدهم کسی که بر کسی افتد که او را بکشد ضامن خونبهای اوست از مال خود و اگر خود جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۳۹ بمیرد خون او هدر است و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر در افتادن مضطر باشد خونبها بر عاقله است و اگر باد او را بیندازد خون هر دو هدر است. دوازدهم هر گاه طفلی را از بلندی بر سر کسی اندازد و قصد کشتن نکند و غالبا آن انداختن موجب کشته شدن نباشد و اتّفاقا بکشد خونبهای او را از مال خود ضامنست. سیزدهم هر گاه کسی در راه تنگ در جائی که مکان ایستادن نباشد بایستد و کسی بر او خورد و کشته شود ضامن خونبهای اوست. چهاردهم هر گاه کسی شخصی را شب از خانه بیرون آورد و صباح او را کشته بیابند ضامن خونبها اوست هر گاه گواه نداشته باشد که باز او را به خانه او رسانیده یا دیگری او را کشته و اگر او را مرده بیابند آیا خونبهای او بر او لازمست مجتهدین را در این خلافست و اگر

بیرون آوردن بالتماس مقتول باشد بیرون آورنده ضامن نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که در این صورت نیز ضامنست امّا اگر شخصی را بطلبد و دیگری از خانه بیرون آید ضامن نیست. پانزدهم هر گاه زن شیر دهنده در خواب بر طفلی بیفتد و او را بکشد عاقله او ضامن خونبهای آن طفلست و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شیر دادن را جهت افتخار قبول کرده خونبهای او را از مال خود بدهد و اگر جهت احتیاج قبول کرده عاقله او می‌دهد و اقوی آنست که در هر دو صورت عاقله می‌دهد. شانزدهم آن که اگر شیر دهنده طفل شخصی را بگیرد که شیر دهد و در وقت رجوع نزاع شود میانه ولیّ آن طفل و آن زن در آن که آن شخص گوید که این فرزند من نیست و شیر دهنده گوید فرزند تست آن‌گاه ظاهر شود که دروغ گفته در این صورت هر گاه فرزندی که او بشناسد حاضر نسازد ضامن خونبهای آن طفلست. هفدهم هر گاه کسی بر کسی سوار شود و شخصی دیگر یکی از ایشان را بگزد و او از آن نفرت کند و سوار را بیندازد و کشته شود مجتهدین را در این صورت سه قولست: اوّل آن که خونبها بر آن کس است که گزیده و این از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقولست. دوّم آن که هر یك از گزنده و کسی که بر او سوار بوده ثلث خونبها دهند و ثلث دیگر ساقط است چه او خود به لعب سوار شده. سیّم آن که اگر گزنده لجاج کرده باشد آن کس را در انداختن به حیثیتی که بی‌اختیار نفرت کرده خونبها بر گزنده است و اگر چنین نباشد خونبها بر کسی است که انداخته و این قول سیّم اقوی است. هجدهم زن شخصی دیگری را در خانه پنهان کرده باشد و بعد از آن که بر شوهرش ظاهر شود آن شخص را بکشد خونبهای او را آن زن می‌دهد بر قول جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۴۰ بعضی از مجتهدین و اقوی آنست که خون آن شخص هدر است. نوزدهم هر گاه شخصی طفلی را باذن ولیّ خواهد که شنا یاد دهد پس او را غرق کند ضامن خونبهای آن طفل است خواه تقصیر کرده باشد و خواه نکرده باشد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر تقصیر نکرده ضامن نیست. بیستم هر گاه کسی در راه مسلمانان بنایی احداث کند یا سنگی بگذارد چنانکه راه تنك شود و شخصی به سبب آن کشته گردد ضامن خونبهای آن شخص است هر گاه بی‌اذن امام احداث کرده باشد امّا اگر راه گشاده باشد و امام اذن داده باشد ضامن نیست. بیست و یکم هر گاه دیوار کج شده بر سر کسی افتد و او را بکشد به شرطی که صاحب دیوار عالم به افتادن آن باشد و ممکن بوده که آن را اصلاح کند و نکرده ضامن خونبهای اوست. بیست و دوّم هر گاه ناودان یا پنجره خانه شخصی که بر راه مسلمانان باشد با علم صاحب آن بیفتد و کسی را تلف کند ضامن خونبهاست و اگر بی‌علم صاحب خانه و تقصیر او کسی را تلف کند مجتهدین را در آن خلافست اقرب آنست که ضامن نیست. بیست و سیّم هر گاه کسی زیاده از قدر احتیاج آتش در ملك خود روشن کند در غیر روزی که باد باشد و سرایت به تلف دیگری کند ضامن خونبهای کسی است که بسوزد و هم چنین اگر در روز یا در شب باد آتش در ملك خود روشن سازد و هم چنین اگر در غیر ملك خود آتش روشن کند چنانکه سرایت به دیگری کند. بیست و چهارم هر گاه در حفظ چاروای خود تقصیر کند و آن چاروا کسی را بکشد ضامن خونبهای آن کس باشد چه واجبست بر صاحبان چاروای مست شده و درنده محافظت آنها کردن. بیست و پنجم هر گاه کسی شخصی را به ضیافت طلبد و سگ او آن شخص را تلف کند ضامن خونبهای اوست و اگر چه نداند که سگ او درنده است. بیست و ششم هر گاه کسی بر چاروائی سوار باشد یا او را بدست می‌کشیده باشد و صاحبش همراه نباشد و آن چاروا بسر و دستها کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست و امّا آن چه به پاها تلف کند ضامن نیست. بیست و هفتم هر گاه کسی بر چاروائی سوار باشد یا او را بدست گرفته ایستاده باشد و آن چاروا بدست یا سر یا پا کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست و اگر دو کس سوار باشند هر دو در ضامنیّت خونبها مساویند هر گاه یکی طفل یا بیمار نباشد. بیست و هشتم هر گاه صاحب چاروا کاری کند که چاروای او رم کند و کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست. بیست و نهم هر گاه کسی کاری کند که عقل کسی زایل شود ضامن خونبهای اوست و اگر بعد از جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۴۱ گرفتن خونبها عقل آن بحال خود باز آید خونبها را ازو باز نمی‌توان گرفت. سی‌ام هر گاه کسی کاری کند که گوشهای کسی کر شود و چیزی نشنود به شرطی که مأیوس شوند از شنیدن او خونبهای او را باید داد و اگر از شنیدن او مأیوس نشوند بلکه ممکن باشد که بعد از

مدّتی بشنود انتظار باید کشید. سی و یکم هر گاه کسی کاری کند که هر دو چشم کسی چیزی نبیند خواه حدقه بحال خود باشد و خواه نباشد ضامن خونبهای اوست. سی و دوّم هر گاه کسی کاری کند که هیچ بویی را نشنود ضامن خونبهای اوست و اعتبار حال او به بویهای خوش و بد می‌توان کرد و اگر به این‌ها معلوم نشود به قسامه عمل کنند و در بعضی احادیث وارد شده که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرموده که لتّه‌ای را بسوزنـد و پیش دماغ او برنـد اگر چشم او پر آب شود دروغ می گویـد و الّا راست است. سی و سیّم آن که کسی کاری کند که ذائقه شخصی برطرف شود ضامن خونبهای اوست بقول بعضی از مجتهدین. سی و چهارم آن که کسی کاری کند که شخصی در حال جماع منی او به دشواری بیرون آید. سی و پنجم آن که کسی کاری کند که زن او حامله نشود. سی و ششم آن که کسی کاری کند که همیشه بول از شخصی آید و منقطع نشود بر قول بعضی از مجتهدین. سی و هفتم آن که کسی کاری کنـد که شخصی حرف نتوانـد زد و زبان داشته باشد و اگر چه بعضی از حروف را تواند گفت و بعضی را نتواند گفت قیاس بر بیست و هشت حرف باید کرد. سی و هشتم آن که کسی هر دو استخوانی که دندانهای آدمی بر آن نشسته و گوشت روییده بکشند هر گاه دندانها با آن نباشد. سی و نهم آن که کسی کردن شخصی را بشکند و هم چنان کج بماند. چهلم آن که کسی کاری کند که چیزی به گلوی شخصی فرو نرود. چهل و یکم آن که کسی هر دو دست کسی را از بند دست که آن را زند گویند ببرد. چهل و دوّم آن که کسی در استخوان دست کسی را که ذراع گویند تا مرفق جدا کند. چهل و سیّم آن که کسی هر دو بازوی کسی را تا دوش جدا از دست ببرد. چهل و چهارم آن که کسی پشت شخصی را بشکند و همین حکم دارد اگر کسی را کوژپشت کنـد به حیثیّتی که قادر بر نشستن باشد. چهل و پنجم آن که کسی زخمی بر دیگری زند چنانکه مغزی که در مهرهـای پشت است بریـده شود. چهـل و ششم آن که کسی هر دو پستان مرد یا زن را ببرد و همین حکم دارد بریـدن سرهای پستان ایشان بقول بعضی. چهـل و هفتم کسی ذکر کسی را از بیـخ یـا از حشـفه ببرد و اگر چه عنّی باشـد. چهل و هشتم آن که شخصی خصیه کسی را ببرد. چهل و نهم آن که کسی هر دو طرف فرج زنی را ببرد خواه صحیحه باشـد آن زن و خواه علّت‌دار چون رتقا و خواه بکر باشـد و خواه غیر بکر و خواه کوچک جامع عباسی (طبع قـدیم)، ج۲، ص: ۴۴۲ و خواه بزرگ. پنجاهم آن که کسی زنی را دخول کنـد چنانکه موضع بول و غایط یا مخرج بول و حیض او را بدرانـد و هر دو راه را یکی کند خواه شوهرش باشـد و خواه اجنبی و خواه بالغ باشد و خواه غیر بالغ امّا در بالغه هر گاه شوهر او باشد خونبها ساقطست. پنجاه و یکم آن که کسی هر دو نشستگاه کسی را ببرد که به استخوان رسد. پنجاه و دوّم آن که کسی هر دو پای شخصی را ببرد تا مفصل ساق. پنجاه و سیّم آن که کسی انگشتان هر دو دست شخصی را ببرد و کفها را بگذارد. پنجاه و چهارم آن که کسی انگشتان هر دو پای کسی را ببرد و باقی را بگذارد. پنجاه و پنجم آن که کسی هر دو پایهای کسی را تا زانو جدا کند. پنجاه و ششم آن که کسی هر دو زانوی کسی را ببرد تنها امّا اگر با ساقین ببرد در هر یک خونبها دادن لازمست. پنجاه و هفتم آن که کسی استخوان کون آدمی را بشکند و سبب آن شود که همیشه غایط ازو آیـد. پنجاه و هشتم آن که کسی بکارت بکری را به انگشت ببرد چنانکه مثانه او دریـده شود بر قول بعضی از مجتهدین. پنجاه و نهم آن که کسی بینی کسی را ببرد یا بشکند و فاسد شود. شصتم آن که کسی کاری کند که موی سر کسی بیرون نیاید. شصت و یکم آن که کسی پلکهای هر دو چشم کسی را ببرد. شصت و دوّم آن که کسی کاری کند که موی ریش کسی را بریزاند. شصت و سیّم آن که کسی مویهای مژه هر دو چشم کسی را بریزاند که دیگر بیرون نیاید. شصت و چهارم آن که کسی هر دو لب کسی را ببرد. شصت و پنجم آن که کسی زبان کسی را از بیخ ببرد. شصت و ششم آن که کسی بیست و هشت دنـدان کسی را بشکند. شصت و هفتم آن که کسی کاری کنـد که طفل تمام خلقت که متحرّک شـده باشد از شکم زنی بیفتـد. شصت و هشتم آن که کسی شخصی را در ماههای حرام بکشـد چه در این صورت جهت کشتن خونبها باید داد و جهت کشتن در ماههای حرام ثلث خونبها و همین حکم دارد در حرم مکّه بر قول بعضی از مجتهدین.

فصل دوّم در بیان خونبهای اعضای آدمی

فصل دوّم در بیان خونبهای اعضای آدمی و آن بر سی و چهار قسم است: قسم اوّل آن چه سبب نصف خونبها می‌شود و آن بیست امر است: اوّل آن که کاری کند که مویهای ابروی شخصی برود. دوّم آن که یک چشم کسی را کور کند. سیّم آن که یک دست کسی را تا زند ببرد. چهارم آن که ذراع کسی را تا مرفق ببرد. پنجم آن که یک بازوی کسی را تا کتف ببرد هر گاه اینها را تنها ببرد و اگر یک دفعه اینها را تا کتف ببرد نیز موجب نصف خونبهاست بر قول بعضی از مجتهدین. ششم آن که یک پای کسی را تا زانو ببرد و اگر به یک دفعه یک پای را تا زانو ببرد آن نیز موجب نصف خونبهاست. هفتم آن که یک ساق پای کسی را تا زانو ببرد. هشتم آن که جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۴۳ زانوی کسی را ببرد و اگر یک دفعه یک پا را تا زانو ببرد هم موجب نصف خونبهاست. نهم آن که یک استخوان روی را که دندانها در اوست بشکند یا ببرد. دهم آن که یکی از لبهای شخصی را ببرد بر قول بعضی از مجتهدین. یازدهم آن که یک پستان زن را ببرد. دوازدهم آن که یک خصیه شخصی را ببرد بر قول بعضی از مجتهدین. سیزدهم آن که یک طرف فرج زنی را ببرد. چهاردهم آن که یک طرف نشستگاه کسی را ببرد. پانزدهم آن که کاری کند که یک گوش کسی چیزی نشنود. شانزدهم آن که یک گوش کسی را ببرد. هفدهم آن که کاری کند که یک چشم کسی چیزی نبیند. هجدهم آن که کاری کند که مژه یک چشم کسی برود. نوزدهم آن که کاری کند که کسی از یک سوراخ بینی بوی نشنود. بیستم آن که دو سوار آزاد یا دو پیاده در اثنای دویدن بر یکدیکر خورند و هر دو کشته شوند ورثه هر یک نصف خونبها از یکدیکر می گیرند. قسم دوّم آن که موجب خونبها و دو ثلث خونبهاست و آن در صورتیست که کسی نشستگاه کسی را بشکند و سبب آن شود که هر دو پای او شل شود. قسم سیّم آن چه دو خونبها در آن باید داد و آن پنج امر است: اوّل شکستن هر دو استخوانی که دندانها در اوست با دندانها. دوّم هر گاه پشت کسی را بشکند که از جماع کردن بیفتد. سیّم هر گاه چیزی بر شخصی زنند که عقل او را ببرد. چهارم هر گاه چیزی بر گوش کسی زنند که کر شود یا هر دو گوش کسی را ببرند و بعد از آن کر شود. پنجم هر گاه بینی کسی را ببرند که دیگر بوی چیزی نشنود. قسم چهارم آن چه موجب خونبها و زیادتی ارش است و آن وقتی است که پستان زیادتی زن را ببرند که شیر آن منقطع شود. قسم پنجم آن چه سبب دو ثلث خونبها می‌شود و آن چهار امر است: اوّل بریدن لب پائین شخصی بر قول بعضی از مجتهدین. دوّم هر گاه کاری کنند که هر دو لبهای شخصی سست شود و از خلقت طبیعی درازتر گردد. سیّم هر گاه پلکهای بالای چشم کسی را زایل کنند بر قول بعضی از مجتهدین. چهارم بریدن خصیه چپ شخصی بر قول بعضی از مجتهدین. قسم ششم آن چه موجب ثلث خونبهاست: و آن چهارده امر است: اوّل بریدن لب بالایین بر قول بعضی از مجتهدین. دوّم زایل ساختن پلکهای پائین چشم شخصی بر قول بعضی از مجتهدین. سیّم برطرف کردن حایلی که میانه دو سوراخ بینی است. چهارم زبان گنگ را بریدن. پنجم تیر از دو سوراخ بینی شخصی گذرانیدن که سوراخ آن بهم نیاید. ششم هر گاه پشت کسی را بشکند آن‌گاه نیکو شود. هفتم آن که کاری کند که بول کسی منقطع شود آن‌گاه جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۴۴ نیک شود. هشتم بریدن ذکر عنّی. نهم بریدن خصیه راست کسی بر قول بعضی از مجتهدین. دهم هر گاه بکارت زنی را به انگشت ببرند چنانکه بول و غایط او بند نشود. یازدهم هر گاه چیزی بر شکم کسی نهند که بول و غایط او بیرون آید. دوازدهم بریدن انگشت ابهام یعنی انگشت نر خواه از دست باشد و خواه از پا بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم هر گاه کسی زخمی بر کسی زند که به اندرون شکم او برسد. چهاردهم آن که زخمی بر کسی زند که به خریطه دماغ او برسد بر قول بعضی از مجتهدین. قسم هفتم آن که موجب رفع خونبها می‌شود و آن سه امر است: اوّل تراشیدن یکی از دو ابرو. دوّم بریدن هر دو پستان. سیّم برطرف ساختن موی مژه یکی از دو چشم. قسم هشتم آن که موجب خمس خونبها می‌شود: و آن دو امر است: اوّل هر گاه تیری از دو سوراخ بینی کسی بگذرانند و بعد از آن جراحت او بهم آید. دوّم هر گاه شش کس در آبی شنا کنند و یکی از ایشان

غرق شود بر هر یک از آن پنج کس خمس خونبهای غرق شده واجبست بر قول بعضی از مجتهدین. قسم نهم آن که سه خمس خونبها در آن لازمست چون شکستن دوازده دندان پیش شش از پائین که ابتدای آن از دندان پیشتر باشد و انتهای آن از دندان پستر و شش از بالا بطریق مذکور. قسم دهم آن چه در آن دو خمس خونبها در آن لازمست و آن دو امر است: اوّل شکستن شانزده دندان که از دندانهای پیش نباشد. دوّم هر گاه کسی کاری کند که هر دو خصیه شخصی بزرگ شود. قسم یازدهم آن چه در آن چهار خمس خونبها لازمست و آن در صورتیست که کسی کاری کند که هر دو خصیه شخصی بزرگ شود چنانکه قادر بر آن نباشد که در وقت رفتن پایها را نزدیک گذارد. قسم دوازدهم آن که موجب سدس خونبهاست و آن در صورتیست که چیزی از یک سوراخ بینی شخصی بگذرانند آن‌گاه آن جراحت نیک شود. قسم سیزدهم آن چه موجب عشر خونبهاست و آن پنج امر است: اوّل بریدن پنج انگشت خواه از دست باشد و خواه از پا. دوّم چیزی از سوراخ بینی کسی گذرانیدن و بعد از آن آن جراحت نیک شود. سیّم آن که کسی کاری کند که طفلی که خلقتش تمام شده باشد امّا هنوز به حرکت نیامده باشد از شکم زن بیفتد خواه آن طفل مرد باشد و خواه زن خواه جهود باشد و خواه نصاری خواه آزاد باشد و خواه بنده چه در اینها عشر خونبها دادن لازمست. چهارم بریدن سر مسلمان مرده. پنجم آن که زخمی بر کسی زنند که به استخوان رسیده آن را شکسته جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۴۵ باشد. قسم چهاردهم آن چه در آن نصف عشر خونبهاست که پنجاه مثقال طلا باشد چون شکستن یکی از دوازده دندان پیش شش از بالا و شش از پائین که ابتدای آنها از دندان پیشتر باشد و انتها از دندان پستر. قسم پانزدهم آن چه در آن نصف عشر خونبهاست که بیست و پنج مثقال طلا باشد و آن دو امر است: اوّل شکستن یکی از شانزده دندان غیر از دندانهای پیش که مذکور شد. دوّم شکستن ضلعی که نزدیک دل باشد. قسم شانزدهم آن چه در آن ثلث خونبهای آن عضو لازمست و آن ده امر است: اوّل آن که کاری کند که چشم کور کسی فرو رود چه در آن ثلث خونبهای چشم صحیح است. دوّم بریدن نرمه هر دو گوش چه در حدیث آمده که خونبهای آنها خونبهای گوشهاست. سیّم مثله ساختن بینی شخصی. چهارم کندن دندان زیادتی شخصی چه در آن ثلث خونبهای دندان اصلی است هر گاه تنها کنده باشد امّا اگر با دندان اصلی کنده باشد چیزی در آن لازم نیست. پنجم بریدن انگشت نر بر قول بعضی از مجتهدین. ششم بریدن انگشت زیادتی چه در آن ثلث خونبهای انگشت اصلی است. هفتم مثله کردن انگشت کسی چه در آن ثلث خونبهای انگشت صحیح آن عضو لازمست. هشتم کوفتن استخوان هر عضوی چه در آن ثلث خونبهای آن عضو لازمست. نهم شکافتن هر دو لب آدمی به طریقی که دندانها نمایان شود چه در آن ثلث خونبهای هر دو لب لازمست خواه تمام لبها شکافته شده باشد و خواه بعضی. دهم شکافتن یکی از لبها و در آن ثلث خونبهای لب لازمست. قسم هفدهم آن چه در آن دو ثلث خونبهای آن عضو لازمست و آن چهار امر است: اوّل شل گردانیدن انگشتان صحیح خواه از دست باشد و خواه از پای. دوّم کندن ناخن انگشتان و بیرون آمدن آن سیاه. سیّم شکستن استخوان عضوی چنانکه آن عضو باطل شود. چهارم هر گاه کاری کند که شخصی را تا نصف روز بول منقطع شود. قسم هجدهم آن چه در آن خمس خونبهای هر عضوی لازمست و آن چهار امر است: اوّل شکستن هر عضوی. دوّم هر گاه زخمی بر عضو شخصی بزند که استخوان را ظاهر سازد چه در آن خمس خونبهای شکستن آن عضو لازم است. سیّم آن که کاری کند که لبهای کسی شکافته شود و بعد از آن نیک شود چه در آن خمس خونبهای لبهاست. چهارم شکافتن یک لب که بعد از آن نیک شود چه در آن خمس خونبهای یک لب است. قسم نوزدهم آن چه در آن خونبهای خمس هر عضوی لازمست و آن دو جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۴۶ امر است: اوّل هر گاه استخوان عضوی را بشکنند آن‌گاه نیک شود. دوّم هر گاه استخوان عضوی را بکوبند و بعد از آن نیک شود آن‌گاه خمس خونبهای کوفتن لازمست. قسم بیستم آن چه هشت یک خونبها در آن لازمست چون بریدن یک سر پستان مرد. قسم بیست و یکم آن چه در آن یک نفر شتر لازمست چون خارصه و آن زخمی است در سر که پوست را بشکافد. قسم بیست و دوّم آن چه در آن دو نفر شتر لازمست چون دامیه و آن زخمیست در سر که از پوست گذشته به گوشت رسیده باشد و بسیار فرو نرفته باشد. قسم

بیست و سیّم آن چه در آن سه نفر شتر لازمست چون باضعه و آن زخمیست در سر که در گوشت فرو رفته باشد و آن را مثلا نیز گویند. قسم بیست و چهارم در آن چه چهار نفر شتر در آن لازمست چون سمحاق بکسر سین و سکون میم و آن زخمیست در سر که از گوشت گذشته به پوست نازکی که استخوان را پوشیده است رسیده باشد. قسم بیست و پنجم آن چه در آن پنج نفر شتر لازمست چون موضحه و آن زخمی است در سر که به استخوان رسیده باشد و آن را ظاهر کرده باشد. قسم بیست و ششم آن چه در آن ده نفر شتر لازم است چون هاشم و آن زخمیست در سر که به استخوان رسیده آن را شکسته باشد و از جائی به جایی دیگر نقل کرده باشد. قسم بیست و هفتم آن که در آن سی و سه نفر شتر لازمست چون مامومه و آن جراحتی است در سر که به خریطه دماغ که آن را امّ الرّأس می گویند رسیده باشد و بعضی از مجتهدین خونبهای آن را سی و سه شتر و ثلث شتر گفته‌اند. قسم بیست و هشتم آن چه در آن سی نفر شتر و زیادتی ارش لازمست چون دامغه و آن زخمیست در سرکه خریطه دماغ را بشکافد و دور است که آدمی با این زخم زنده بماند. قسم بیست و نهم آن که در خونبهای آن قیاس بهمان عضو باید کرد چون خارصه دست مثلا چه در آن نصف شتر باید داد. قسم سی‌ام آن چه در آن ده مثقال طلا لازمست و آن سه امر است: اوّل شکستن ضلعی که نزدیک بازو باشد. دوّم منی را بی‌رخصت زن آزاد دائمی بیرون فرج او ریختن چه در این صورت برو لازمست که ده مثقال طلا بآن زن دهد. سیّم آن که کسی کاری کند که سبب آن شود که منی خود را در خارج فرج بریزد. قسم سی و یکم آن چه در آن بیست مثقال طلا لازمست و آن آنست که کسی کاری کند که بعد از آن که نطفه در رحم زن جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۴۷ قرار گرفته باشد بیفتد. قسم سی و دوّم آن چه در آن چهل مثقال طلا لازمست و آن چنانست که کسی کاری کند که بعد از آن که نطفه در رحم زن علقه شده یعنی خون بسته باشد بیفتد. قسم سی و سیّم آن چه در آن شصت مثقال طلا لازمست و آن آنست که کسی کاری کند که بعد از آن که نطفه در رحم زن مضغه یعنی مانند گوشت خائیده شده باشد بیفتد. قسم سی و چهارم آن چه در آن هشتاد مثقال طلا لازمست و آن چنانست که کسی کاری کند که از شکم زنی طفلی که استخوان داشته باشد و خلقت او تمام و متحرّک نشده باشد بیفتد و اگر مادر آن طفل خود انداخته باشد بر او لازمست که خونبهای آن را چنانکه مذکور شد به پدر طفل بدهد.

مطلب سیّم در بیان آن که در چند موضع تمام خونبها گرفتن ساقط است و در چند موضع نصف خونبها

اشاره

مطلب سیّم در بیان آن که در چند موضع تمام خونبها گرفتن ساقط است و در چند موضع نصف خونبها بدان که در بیست و دو موضع تمام خونبها ساقط می‌شود و در دو موضع نصف خونبها امّا آن

بیست و دو موضعی که تمام خونبها ساقط است

بیست و دو موضعی که تمام خونبها ساقط است اوّل آن که ولیّ مقتول خونبها را به قاتل عفو کند و اگر ولیّ نداشته باشد امام ولیّ اوست و آیا امام را می‌رسد که عفو کند یا نه میانه مجتهدین خلافست. دوّم آن که هر گاه شخصی که تیر می‌اندازد به شخصی گوید که بر حذر باش و آن شخص حذر نکند و تیر بر او خورد و بکشد. سیّم آن که دو بنده پیاده یا سواره در اثنای دویدن بر یکدیکر خورند و هر دو بمیرند. چهارم آن که باد کسی را از بلندی بیندازد و در زیر کسی را بکشد. پنجم آن که کسی خود را بر سر کسی اندازد و خود کشته شود. ششم آن که کسی که بدزدی کردن به خانه کسی آید و کشته شود. هفتم آن که دزدان بر سر راه مسلمانان آیند و کشته شوند. هشتم آن که کسی را که جهت قصاص بکشند. نهم آن که هر گاه مقتول کافر حربی یا ذمّی باشد

که به شرایط جزیه عمل نکند. دهم آن که مسلمانی را که کفّار اسیر کرده باشند و فتح ممکن نباشد مگر به کشتن او. یازدهم آن که هر گاه زن شخصی را در خانه پنهان کرده باشد و شوهر او واقف شده او را بکشد. دوازدهم آن که شخصی در راه واسعی باذن امام بنایی احداث نماید یا سنگی نصب کند که به سبب آنها کسی کشته شود. سیزدهم آن که ناودان یا پنجره خانه شخصی که بر سر راه نصب کرده باشند بی‌علم او بیفتد و کسی را بکشد. چهاردهم آن که کسی روزی که باد نباشد در ملک خود بقدر احتیاج آتش روشن کند و سرایت به سوختن کسی کند. پانزدهم آن که چاروای شخصی که برو سوار شده باشد یا او را می‌کشیده باشد به پاها کسی را بکشد. شانزدهم آن که شخصی هر دو دست کسی را قطع جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۴۸ کرده باشد آن‌گاه آن کس او را از روی عمد بکشد پس هر گاه در این صورت ولیّ مقتول عفو کند خونبها ساقط می‌شود. هفدهم آن که شخصی هر دو دست شخصی را ببرد و دستهای او را عوض آن ببرند چنانکه سرایت به کشتن کند پس هر گاه ولیّ مقتول عفو کند خونبها ساقط می‌شود. هجدهم آن که شخصی هر دو دست کسی را ببرد و خونبها بگیرد آن‌گاه سرایت به مردن کند چه ولیّ مقتول او را می‌تواند کشت امّا اگر عفو کند خونبها ساقط می‌شود. نوزدهم آن که شخصی دستهای کسی را ببرد آن‌گاه دستهای آن کس را بعوض آن ببرند و سرایت به اوّلی کند و به ثانی سرایت نکند چه در این صورت ولی او را می‌تواند کشت امّا اگر پیش از کشتن بمیرد ولی خونبها از مال او نمی‌تواند گرفت بر قول بعضی از مجتهدین. بیستم هر گاه دو دست غلامی را که خونبهای او هزار مثقال باشد ببرند آن‌گاه آن غلام آزاد شود و بعد از آن بمیرد ورثه غلام قصاص می‌توانند کرد امّا اگر عفو کند خونبها نمی‌توانند گرفت زیرا که خونبهای دستهای او مال آقای اوست. بیست و یکم هر گاه کسی خود را بکشد. بیست و دوّم هر گاه کسی از روی عمد بظلم کسی را بکشد آن‌گاه بمیرد و مال نداشته باشد بر قول بعضی از مجتهدین خونبها از او ساقطست . و امّا آن

دو موضعی که نصف خونبها ساقط است

دو موضعی که نصف خونبها ساقط است اوّل آن که دو مرد از سوار یا پیاده که در دویدن بر یکدیکر خورند و هر دو کشته شوند چه هر یک از ورثه نصف خونبها به ورثه دیگر می‌دهند. دوّم آن که زنی دست مردی را ببرد بعوض آن هر دو دست زن را ببرند آن‌گاه سرایت کند و آن مرد بمیرد بعد از آن ولیّ مرد زن را از کشتن عفو کند نصف خونبها ساقط می‌شود.

مطلب چهارم در بیان مقدار خونبها و قتل عمد و خطا

مطلب چهارم در بیان مقدار خونبها و قتل عمد و خطا و شبیه بعمد و آن بر هفت قسمست: قسم اوّل خونبهای مرد مسلمان و اگر چه طفل باشد بدان که خونبهای مرد مسلمان در صورتی که کسی او را بغیر حق عمدا کشته باشد و از هر دو طرف به خونبها راضی شوند یکی از شش چیز است: اوّل صد نفر شتری که پنج سال یا بیشتر داشته باشند و علّت‌دار و لاغر نباشند و قیمت هر شتری ده مثقال طلا یا صد و بیست درهم باشد. دوّم دویست رأس گاو که در عرف آنها را گاو گویند. سیّم دویست حلّه و هر حلّه دو جامه از برد یمانیست و معتبر آنست که اسم جامه بر آن صادق آید. چهارم هزار فرد گوسفند به طریقی که در گاو مذکور شد و می‌باید که قیمت هر بیست گوسفند ده مثقال طلا یا صد و بیست درهم باشد. جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۴۹ پنجم هزار مثقال طلای شرعی خالص. ششم ده هزار درهم شرعی نقره و در این شش چیز فرقی میانه قتل عمد و شبیه بعمد و خطا نیست مگر به سه چیز: اوّل صد شتر چه در صورتی که به خطا کشته باشد صد نفر شتر به این طریق باید داد که در حدیث صحیح تصریح بآن وارد شده که بیست شتر ماده یک ساله و بیست شتر نر دو ساله و سی شتر نر دو ساله و سی شتر سه ساله و در شبیه بعمد آن چه در صحیح وارد شده چهل شتر پنج ساله و سی شتر سه ساله و سی شتر دو ساله. دوّم آن که در صورتی که بعمد یا شبیه بعمد کشته باشد خونبها را از اصل مال خود می‌دهد و در صورتی که به خطا کشته باشد عاقله می‌دهند و زود باشد که معنی عاقله مذکور شود.

سیّم آن که در قتل عمـد خونبها را در مـدّت یک سال می گیرنـد و ابتدای سال از وقت کشتن است تا آخر سال و در زیاده از یک سال دادن جـایز نیست مگر به رضـای ورثه مقتول بخلاف قتل خطا که در سه سال هر سال ثلث خونبها را تا آخر سال از عاقله باید گرفت و در شبیه بعمـد در دو سال از مال قاتل بایـد گرفت تا آخر سال و در خونبهای ولـد الزّنا هر گاه اظهار اسلام کند خلافست بعضی از مجتهدین گفته‌اند که مثل خونبهای مسلمانانست و بعضی برآنند که مثل خونبهای جهود آنست و آن هشتصد درهم است. قسم دوّم خونبهای زن مسلمان و آن نصف خونبهای مرد است یعنی پنجاه نفر شتر یا صـد رأس گاو یا پانصـد فرد گوسفند یا صـد حلّه یـا پانصـد مثقـال طلا. یـا پنـج هزار درهم نقره و در خونبهـای اعضا چنانکه مـذکور شـد تفاوتی میانه مرد و زن نیست تا آن که خونبهای آن عضو بثلث خونبهای مرد برسـد آن‌گاه خونبهای عضو زن نصف خونبهای عضو مرد می‌شود. قسم سیّم خونبهای خنثی و آن سه ربع خونبهـای مرد است. قسم چهـارم خونبهـای زنی که حـامله باشـد چه خونبهـای او نیز سه ربع خونبهای مرد است. قسم پنجم خونبهای مردان جهود و آن هشـتصد درهم شـرعیست. قسم شـشم خونبهای زنان جهود و آن چهار صد درهم شـرعیست. قسم هفتم خونبهـای غلاـم و آن قیمت اوست بشـرط آن که از خونبهـای آزاد زیـاده نباشـد و خونبهـای اعضای غلام به طریقیست که در خونبهای اعضای آزاد مـذکور شد پس هر چه سـبب نصف خونبهای اعضای آزاد باشد در غلام نصف قیمت او می‌شود و هم چنین در هر عضوی که در آزاد بحسب شـرع خونبها مقرّر باشـد آن را قیاس به قیمت غلام بایـد کرد پس آن چه در غلام قیمت کننـد در آزاد آن را بایـد داد و اگر غلام شخصـی از روی خطا زخمی بر کسـی زند که خونبهای آن مساوی قیمت او باشد آقای غلام اختیار جامع عباسـی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۵۰ دارد در آن که غلام را بدهد یا خونبهای او را و اگر کسـی غلام شخصـی را زخمی زند که خونبهـای او مساوی قیمت او باشـد آقای غلام اختیار دارد که غلام را بدهـد و قیمت آن را بگیرد یا آن که غلام را نگاهـدارد و چیزی نطلبد

مطلب پنجم در بیان آن چه سبب ارش می‌شود

مطلب پنجم در بیـان آن چه سـبب ارش می‌شـود یعنی تفـاوتی که میـانه صـحیح و غیر صـحیح بـودن عضو آدمی است بـدان که در شـانزده موضع ارش لازمست: اوّل آن که کسـی کاری کنـد که به سـبب آن چیزی به گلوی شخصـی فرو نرود. دوّم آن که کسـی پشت دیگری را بشـکند آن‌گـاه نیـک شود. سـیّم آن که کسـی کاری کنـد که موی مژه کسـی بریزد بر قول بعضـی از مجتهـدین و بعضـی در این صورت خونبها را لازم می‌دانند. چهارم آن که کسـی بعد از بریدن انگشتان شخصی کف او را نیز ببرد. پنجم آن که شخصـی بعد از بریدن دست کسـی از اسـتخوان زند او نیز چیزی ببرد. شـشم آن که کسـی دست زیادتی کسـی را ببرد. هفتم بریدن سرهای پستان بر قول بعضـی از مجتهـدین. هشـتم بریـدن رکب و آن چیزیست در زن که مثل پشت زهار است در مرد. نهم آن که چیزی بر شـکم کسـی نهند که بول یا غایط ازو بیرون آید. دهم آن که کسـی کاری کند که گوش کسی چیزی نشنود آن‌گاه نیک شود. یازدهم آن که کسـی کاری کند که بول کسـی منقطع شود آن‌گاه نیک شود. دوازدهم آن که پسـتانهای زنی را ببرند که شیر ازو منقطع شود یا دیر بیرون آیـد چه در این صورت خونبها با زیادتی ارش باید داد. سـیزدهم هر گاه کسـی زخمی بر شخصـی زند که خریطه دماغ او را بشکافد چه در این صورت ثلث خونبها با زیادتی ارش باید داد. چهاردهم هر گاه سیلی بر روی کسی زنند که روی او سـرخ یا سـیاه یا زرد شود بر قول بعضـی از مجتهدین و بعضی برآنند که اگر سرخ شود یک مثقال و نیم طلا باید داد و اگر سیاه شود شش مثقال و اگر زرد شود سه مثقال و بعضی گفته‌اند که اگر اینها در بدن واقع شود نصف آن چه مذکور شد باید داد و اطلاـق روایت شامـل مرد و زنست. پـانزدهم آن که حیوان کسـی را شخصـی عیبناک کنـد چه در این صورت تفاوت عیبناکی او را می‌دهد. شانزدهم هر گاه شخصـی حیوان کسـی را بکشد و آن بر دو قسم است «قسم اوّل» آن که قابل کشتن باشد و آن بر دو قسم است: اوّل آن که گوشت او را خورند چه در این صورت تفاوت قیمت میانه کشـته و زنده او باید داد و آیا مالک را در این صورت

می‌رسد که به کشنده بگوید که کشته را تو بردار و قیمتی که آن را خریده‌ام بمن ده مجتهدین را در این دو قولست و اگر تفاوت نداشته باشد مثل آن که گوسفندی را در صحرایی بکشند که کسی از گوشت او منتفع نشود قیمت آن را باید داد. دوّم جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۵۱ آن که گوشت او حرام باشد چه قیمت موی و پشم و وبر او را بطریق قیمت روزی که کشته است می‌دهد پس اگر در روزی که قیمت می‌دهد موی و پشم و وبر او قیمت‌دار باشد زیادتی آن را کم کند اگر غاصب نباشد و اگر غاصب باشد بقول بعضی از مجتهدین قیمت اعلای آن را از روز غصب تا روز تلف می‌دهد. قسم دوّم آن که قابل کشتن نباشد و آن بر پنج قسم است: اوّل سگ شکاری و در آن چهل درهم لازمست بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی بر آنند که قیمت آن را باید داد. دوّم سگی که محافظت کله می‌کند و در آن یک درهم بر او لازمست و بعضی از مجتهدین بیست درهم گفته‌اند و بعضی بر قیمت آن رفته‌اند. سیّم سگی که محافظت باغ می‌کند و در آن بیست درهم لازمست بر قول مشهور و بعضی از مجتهدین بر آنند که قیمت آن را باید داد. چهارم سگی که محافظت زراعت می‌کند و در آن و قری یعنی خروار از گندم باید داد و در غیر این چهار سگ چیزی لازم نیست پنجم خوک کسی که خوردن گوشت او را حلال داند چه قیمت آن را باید داد و هم چنین قیمت شراب او را اگر تلف کند باید داد.

خاتمه در بیان کفّاره قتل و تحقیق عاقله

بحث اوّل در کفّاره قتل

بحث اوّل در کفّاره قتل بدان که در کشتن مسلمان به ناحق و آن که در حکم مسلمان باشد از اطفال ایشان و اگر چه در شکم باشند و دیوانگان و غلامان ایشان از روی عمد یا خطا یا شبیه بعمد واجبست کفّاره بدهد چنانچه در بحث کفّاره مذکور شد و اگر ولیّ مقتول به خونبها راضی نشود و او را عوض مقتول بکشد آیا کفّاره واجبست یا نه در آن خلافست اقرب آنست که واجب است و از مال او بیرون باید کرد و هم چنین هر گاه کسی کاری کند که به سبب آن شخصی کشته شود مثل آن که سنگی در جائی که ملک او نباشد انداختن یا کاردی آنجا گذاشتن موجب کفّاره است و اگر جماعتی در کشتن شخصی شریک شوند بر هر یک از ایشان کفّاره علی حده واجبست و هم چنین در کشتن مسلمانی که میان کفّار باشد و ندانسته کشته شود نیز کفّاره واجبست و در کشتن جهودان و ترسایان و غیر ایشان از اصناف کفّار خواه به شرایط ذمّه کردن نهاده باشند و خواه نباشند کفّاره واجب نیست و هم چنین بر کسی که خود را بکشد یا کاری کند که بچّه از شکم زن حامله بیندازد بشرط آن که بچّه در حرکت نیامده باشد و خلقت او تمام نباشد کفّاره واجب نیست.

بحث دوّم در تحقیق عاقله

بحث دوّم در تحقیق عاقله بدان که عاقله جمعی‌اند که خونبهای کسی را که خویش ایشان از روی خطا کشته باشد می‌دهند چون پدر و فرزندان و خویشان جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۵۲ [تصویر نسخه خطی پدری و شروط عاقله ده است: اوّل آن که پدر یا خویشان پدری باشند پس بر مادر و خویشان مادری خونبها دادن واجب نیست. دوّم آن که مرد باشند چه بر زنان واجب نیست. سیّم آن که بالغ باشند چه بر طفل واجب نیست. چهارم آن که عاقل باشند چه بر دیوانه واجب نیست. پنجم آن که در وقت دادن خونبها مالدار باشند چه اگر مفلس باشند در آن وقت بر ایشان واجب نیست و اگر چه در وقت کشتن مالدار باشند. ششم آن که کشتن را به گواهان عادل به ثبوت رسانیده باشند پس اگر کشنده اقرار کند یا با ولیّ مقتول صلح نماید خونبها بر عاقله واجب نیست. هفتم آن که به خطا باشد پس اگر عمدا کشته باشد خونبها بر عاقله نیست. هشتم آن که کشنده آزاد باشد چه اگر بنده باشد

عاقله چیزی نمی‌دهـد. نهم آن که کشته شده جهود نباشد چه جهود را عاقله نیست. دهم آن که کشـنده آزاد باشد چه بنده را عاقله نیست و آقـای او مخیّر است در آن که خونبهـا دهـد یـا غلامـ را بـولیّ مقتـول سـپارد و هر گـاه این شـروط متحقّق شود واجبست بر خویشان قاتل که خونبهای مقتول را بدهنـد و اگر چه ایشان در آن حال از قاتل میراث نمی‌برنـد و اگر خویشان موجود نباشـند عاقله قاتـل کسـی است که او را آزاد کرده باشـد و اگر او نیز موجـود نباشـد عـاقله او کسـی است که نزد حـاکم شـرع گفته باشـد که هر جنایتی که ازو سـر زنـد او ضامن باشـد و اگر او نیز موجود نباشد عاقله او امامست و در کشـتن عمد و شبیه عمد چیزی از خونبها بر عـاقله لازم نیست مگر آن که کشـنده مرده یا گریخته باشـد چه در این صورت بعضـی از مجتهـدین گفته‌انـد که خونبها را خویشان نزدیك او می‌دهند هر گاه مالی نداشته باشد و هم چنین عاقله را خونبها دادن لازم نیست هر گاه چاروای کسی کسی را بکشد بلکه در این صورتها از مال قاتل بایـد داد و جهودان عاقله ندارنـد بلکه قاتل خود متعهّـد خونبهای کشـته شـده است خواه بعمد واقع شده باشد و خواه به خطا و اگر جهودان چیزی نداشته باشند امام عاقله ایشان است زیرا که او جزیه از ایشان می‌گیرد پس خونبها را نیز او بحسب رای خود بر عاقله قسـمت می‌کنـد و بعضـی گفته‌انـد که مالدار ایشان نیم مثقال طلا می‌دهد و فقیر ایشان چهار یك مثقال و قـول اقرب آنست که امـام آن را بحسب رأی خود بطریق مراتب میراث بر عـاقله ایشـان قسـمت می‌کنـد پس اگر فرزنـدان از عهـده خونبها بیرون نتوانند آمد یا چیزی نداشـته باشـند و برادران یا فرزندان ایشان بر آن قادر باشـند ایشان می‌دهند و هم چنین اگر ایشان عـاجز آینـد اعمام قاتل و اولاد ایشان و اگر جامع عباسـی (طبع قـدیم)، ج۲، ص: ۴۵۳ ایشان نیز عاجز باشـند اعمام پـدر او و اولاد ایشان و اگر ایشان نباشـند اعمام جـدّ و اولاد ایشان و اگر ایشان نباشـند آزاد کننـده و اگر او نباشـد ضامن جریره و اگر او نیز نباشـد امام می‌دهد و خویشان حاضـر و غایب هر دو در خونبها شـریکند پس در این صورت حاکم شـرع آن شهر چیزی بحاکم شهر غایب بنویسد که خونبها را بر ایشان قسمت کند و اگر حاکم شرع در حکم یا در اجتهاد خطا کند خونبها را از بیت المال می‌دهد و در غیر حاکم از روی خطا عاقله او می‌دهد.

نکته

نکته داعی دولت قاهره نظام ساوجی گویـد که از اسـتاد خود أعنی أفضل المتأخّرین بهاء الملّهٔ و الحقیقهٔ و الدّین محمّد عاملی طاب ثراه شـنیده شد که روزی نوّاب اعلی که هزار جان گرامی فدای نامش باد در مجلس درس ایشان حاضر شده بودند و بحث عاقله در میان بوده نوّاب اعلی پرسـیده‌اند که عاقله چه معنی دارد ایشان گفته‌اند که عاقله جماعتی‌اند که هر گاه کسـی از روی خطا کسی را بکشـد خونبهای کشـته شـده را ایشان می‌دهنـد نوّاب اعلی فرموده باشـند که حکمت در این چه باشـد که دیگری کسـی را بکشد و جمعی دیگر خونبهـا بدهنـد ایشـان در جـواب گفته‌انـد که ظاهرا حکمت در این آنست که چـون ایشـان داننـد که هر گـاه یکی از خویشان ایشان کسـی را بکشد ایشان خونبها می‌دهند ایشان را نگذارند که هرزه کردی نمایند و همیشه در محافظت ایشان باشـند تا کسی را نکشند حضرت اعلی فرموده‌اند که حکمت در این این خواهد بود که چون خویشان جرمانه گناه او را می‌کشند آن شخص همیشه شـرمنده ایشان باشد و دیگر این چنین کاری نکند امّید که ایزد تعالی مفاتیح و خواتیم این پادشاه جوانبخت سر افراز تخت را به میـامن برکات بی‌انتهای خویش و بانواع ظفر و نصـرت و خرّمی و کامرانی مقرون داراد و ربع معمور از بسـیط زمین این پادشاه را مسـلّم کرده اعدای دین و دولت او را همیشه مقهور و منکوب گرداناد و بحقّ النّبی و آله الأمجاد (علیهم السلام) یا رب دعای خسته دلان مسـتجاب کن و ختم این کتاب بر دعای دولت ابـد قرین کرده شد امّید که منظور نظر کیمیا اثر نوّاب همایون ارفع اقدس اعلی گردیـده سـبب حصول مطـالب و مقاصـد این داعی گشـته در باقی عمر از فواضل انعامات این پادشاه که در دولت مخلّـد و بر اعـدا مظفّر باد بهره‌منـد شـده در یکی از مشاهـد مشـرّفه به طاعت و عبادت الهی و وظیفه دعا گویی دوام دولت ابد قرین شاهی ظلّ اللّهی قیام و اقدام تواند نمود و للّه الحمد علی فواضل نعمائه و نوائل مبرّاته و حسـناته و جزائل آلائه و هیآته الّتی منّ علیّ بالتّوفیق فی اتمام

هذا الکتاب المستطاب بعون اللّه الملک الوهّاب جامع عباسی (طبع قدیم)، ج۲، ص: ۴۵۴ بسم اللّه و باللّه و فی سبیل اللّه و صلّی اللّه علی خیر خلقه رسول اللّه و علی آله آل اللّه و لعنهٔ اللّه علی اعدائهم أعداء اللّه بر صاحبان بصیرت و اربابان دانش و خبرت مخفی و محجوب مباد که کتاب مستطاب جامع عبّاسی اگر چه در ایران و هندوستان مکرّرا به طبع رسیده و لکن باین نظافت و ظرافت و خوش منظری کاغذ تا بحال طبع نشده علاوه بر آن منتهای دقت در تصحیح و مقابله آن شده که می‌توانم بگویم که تا کنون باین صحیحی این کتاب طبع نشده الّا ما زاغ عنه البصر لهذا بر خود مخمّر نمودم که ابواب و فصول و مطالب این کتاب را فهرست نمایم که این کتاب بر سایر جامع عبّاسی‌ها مزیّت تامی داشته باشد و هم تا مطالعه کنندگان این کتاب نظر بر فهرست کرده فورا مقصود خویش را دریابند و مستدعی از الطاف مؤمنین و مؤمناتی که از این کتاب با صواب مستفیض و بهره‌مند می‌شوند این احقر را از دعای خیر فراموش نفرمایند که منتهای آمال عاقبت به خیری است و أنا العبد المفتقر إلی اللّه الغنیّ الوفیّ الملی

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبِیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز : الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و... ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های

علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹